



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما الصلوة والسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

شاهت نامہ پیر کیشی و الکافی

جلد اول

بیعت کیشی و الکافی

پاکستان
سنہ ۱۹۶۷ء

پبلشرز: مولانا محمد رفیع صاحب، جامعہ اسلامیہ، لاہور۔

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناخت نامه كليني و الكافي

نويسنده:

محمد قنبري

ناشر چاپي:

موسسه علمي فرهنگي دارالحدیث

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۲	شناخت نامه کلینی و الکافی جلد ۱
۲۲	مشخصات کتاب
۲۳	اشاره
۳۱	مقدمه یادداشت دبیر علمی کنگره
۳۵	محمد بن یعقوب بن إسحاق
۳۵	اشاره
۳۵	چکیده
۳۹	طبقته فی الحدیث
۴۰	إختلاف الكتب
۵۱	محمد بن یعقوب
۵۱	اشاره
۵۱	چکیده
۵۴	محمد بن الیمان
۵۴	محمد بن یوسف
۵۴	محمد بن یوسف
۵۵	محمد بن یوسف
۵۷	الکلبینی (مقدمة الکافی)
۵۷	اشاره
۵۷	چکیده
۶۰	سیره الکلبینی
۶۱	کلین
۶۴	الکلبینی
۶۵	أشیاخه

٧٠	تلاميذه و الرواة عنه
٧٢	مدحه
٧٧	تأليفه
٧٨	الكافي
٨٠	الثناء عليه
٨٣	مزيتته
٨٤	شروحه
٨٦	تعاليقه و حواشيه
٨٩	ترجماته بالفارسية
٩٠	شروح بعض أحاديثه
٩٠	اختصاره
٩٠	تحقيقه
٩٣	طبعاته
٩٥	وفاته
٩٦	(قبره ببغداد)
٩٩	مع الكليني وكتابه «الكافي»
٩٩	اشاره
٩٩	چكيدته
١٠٢	الحياة السياسية والعلمية في عصر الكليني:
١٠٧	اسمه وكنيته:
١٠٨	وأما لقبه:
١٠٩	ولادته:
١١٠	نشأته وأسرته:
١١٢	أسفاره ورحلاته:
١١٨	شيوخه:
١٢٣	تلاميذه والراوون عنه:

- مؤلفاته: ١٢٧
- ثناء العلماء على الكليني: ١٢٨
- وفاته: ١٣١
- الكافي: ١٣٢
- حكاية عرض الكافي على الإمام المهدي عليه السلام: ١٣٩
- بيان موقف علماء الشيعة من أحاديث الكافي: ١٤٥
- منهج الكليني في أسانيد الكافي: ١٥١
- وأما الكليني: ١٥٢
- رجال العدة في الكافي: ١٥٥
- كيفية تشخيص رجال العدد المجهولة: ١٥٨
- منهج الكليني في متون الكافي: ١٦١
- تبويب وترتيب الكافي: ١٦٣
- اشاره ١٦٣
١. طريقة الأبواب: ١٦٣
٢. طريقة المسانيد: ١٦٣
- المصادر والمراجع: ١٦٧
- محمد بن يعقوب كليني ١٧٥
- اشاره ١٧٥
- چكیده ١٧٥
- سخنان علماء رجال درباره كليني ١٧٦
- اشاره ١٧٦
- مؤلف گوید: ١٨٠
- كليني در بغداد ١٨١
- وفات كليني و محل دفن او ١٨٢
- اشاره ١٨٢
- مؤلف گوید: ١٨٤

- آثار کلینی و تألیفات او ۱۸۴
- سخنان کلینی در مقدمه کافی ۱۸۵
- اشاره ۱۸۵
- مؤلف گوید: ۱۹۳
- تجلیل از کتاب کافی ۱۹۵
- شروح کافی ۱۹۷
- ترجمه های فارسی کتاب کافی ۱۹۸
- چاپ کتاب کافی ۱۹۸
- آثار و تألیفات کلینی ۱۹۹
- مشایخ کلینی ۲۰۰
- اشاره ۲۰۰
۱. احمد بن ادریس ۲۰۰
۲. احمد بن عبدالله بن امیه ۲۰۱
۳. احمد بن محمد همدانی ۲۰۱
۴. احمد بن عاصم ۲۰۱
۵. احمد بن محمد بن عیسی ۲۰۱
۶. احمد بن مهران ۲۰۱
۷. اسحاق بن یعقوب ۲۰۲
۸. حسن بن خفیف ۲۰۲
۹. حسن بن فضل یمانی ۲۰۲
۱۰. حسین بن حسن اسود ۲۰۲
۱۱. حسین بن حسن علوی ۲۰۲
۱۲. حسین بن علی علوی ۲۰۳
۱۳. حسین بن محمد اشعری ۲۰۳
۱۴. حمید بن زیاد ۲۰۳
۱۵. داود بن کوره ۲۰۳

۱۶. سعد بن عبدالله قم ۲۰۳
۱۷. سلیمان بن سفیان ۲۰۴
۱۸. سهل بن زیاد رازی ۲۰۴
۱۹. عبدالله بن جعفر حمیری ۲۰۴
۲۰. علی بن ابراهیم بن هاشم ۲۰۴
۲۱. علی بن حسین سعدآبادی ۲۰۵
۲۲. علی بن عبدالله خدیجی ۲۰۵
۲۳. علی بن محمد بن بندار ۲۰۵
۲۴. علی بن محمد برقی ۲۰۵
۲۵. علی بن محمد کلینی رازی ۲۰۶
۲۶. علی بن موسی کمندانی ۲۰۶
۲۷. قاسم بن علاء ۲۰۶
۲۸. محمد بن اسماعیل نیشابوری ۲۰۶
۲۹. محمد بن جعفر رازی ۲۰۶
۳۰. محمد بن ابی عبدالله کافی ۲۰۷
۳۱. محمد بن حسن صفار ۲۰۷
۳۲. محمد بن حسن طائی ۲۰۷
۳۳. محمد بن عبدالله حمیری ۲۰۷
۳۴. محمد بن عقیل کلینی ۲۰۸
۳۵. محمد بن علی کوفی ۲۰۸
۳۶. محمد بن یحیی عطار قمی ۲۰۸
- راویان کلینی ۲۰۸
- اشاره ۲۰۸
۱. احمد بن ابراهیم صیمری ۲۰۹
۲. احمد بن احمد کاتب ۲۰۹
۳. احمد بن علی بن سعید ۲۰۹

- ٢٠٩ ٤. احمد بن محمد بن علي
- ٢٠٩ ٥. احمد بن محمد زراري
- ٢١٠ ٦. جعفر بن قولويه
- ٢١٠ ٧. عبدالكريم بن عبدالله
- ٢١٠ ٨. علي بن احمد دقاق
- ٢١٠ ٩. محمد بن ابراهيم نعماني
- ٢١١ ١٠. محمد بن احمد صفواني
- ٢١١ ١١. محمد بن احمد سناني
- ٢١١ ١٢. محمد بن عبدالله شيباني
- ٢١١ ١٣. محمد بن علي ماجيلويه
- ٢١٢ ١٤. محمد بن محمد بن عاصم
- ٢١٢ ١٥. هارون بن موسى
- ٢١٢ مؤلف گوید:
- ٢١٣ محمد بن يعقوب الكليني
- ٢١٣ اشاره
- ٢١٣ أقوال العلماء في حقه
- ٢١٤ مؤلفاته
- ٢١٥ ثقة الاسلام أبو جعفر الكليني (. . . - ٣٢٩ ق / ٩٣٩ م)
- ٢١٥ اشاره
- ٢١٥ چكیده
- ٢١٥ ولادته:
- ٢٢٠ اساتذة و مشايخ الكليني
- ٢٢٣ مدرسة الكليني من أين بدأت و الى أين انتهت:
- ٢٢٤ وفاته
- ٢٢٤ قبره
- ٢٢٥ مصنفاته

٢٢٥	اشاره
٢٢٥	اولاً: كتاب الكافي،
٢٣٨	ثانياً
٢٤٠	ثالثاً
٢٤٠	رابعاً
٢٤٠	خامساً
٢٤١	سادساً
٢٤٤	ترجمة الشيخ أبي جعفر الكليني
٢٤٤	اشاره
٢٤٤	چكیده
٢٤٨	الكليني (م ٣٢٩ق)
٢٤٨	اشاره
٢٤٨	چكیده
٢٤٩	أشياخه:
٢٤٩	تلاميذه و الرواة عنه:
٢٥١	كلمات الأعلام بحقه:
٢٥١	تأليفه:
٢٥٢	وفاته:
٢٥٢	قبره الشريف:
٢٥٢	اشاره
٢٥٢	مصادر ترجمته كثيرة منها:
٢٥٤	ثقة الاسلام كليني (متوفى ٣٢٩ ق)
٢٥٤	اشاره
٢٥٤	چكیده
٢٥٤	مقدمه
٢٥٥	ميلاد أفتاب

- ۲۵۵ ----- گزینش هدف
- ۲۵۸ ----- هجرتی دیگر
- ۲۵۹ ----- ثقة الاسلام
- ۲۶۰ ----- تألیف کافی
- ۲۶۱ ----- سبک کلینی
- ۲۶۲ ----- کلینی بر مسند تدریس
- ۲۶۳ ----- عروج کلینی
- ۲۶۴ ----- کلینی
- ۲۶۴ ----- اشاره
- ۲۶۴ ----- چکیده
- ۲۶۵ ----- کلینی
- ۲۶۶ ----- موقعیت کلینی در عالم اسلام
- ۲۶۶ ----- کلینی در نظر اهل تسنن
- ۲۶۷ ----- تألیفات وی
- ۲۶۸ ----- کتاب کافی
- ۲۷۰ ----- استادان او
- ۲۷۰ ----- شاگردان وی
- ۲۷۱ ----- وفات او
- ۲۷۲ ----- ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رازی
- ۲۷۲ ----- اشاره
- ۲۷۲ ----- چکیده
- ۲۷۳ ----- ستایش کلینی
- ۲۷۴ ----- تألیفات کلینی
- ۲۷۴ ----- مقبره کلینی
- ۲۷۵ ----- اهمیت و ارزش کتاب کافی
- ۲۷۶ ----- چرا مرحوم کلینی رضی الله عنه کتاب کافی را نوشت؟

- ۲۷۷ ستایش کتاب کافی
- ۲۷۸ خصائص و امتیازات کتاب کافی
- ۲۷۹ آنچه درباره کتاب کافی نوشته اند
- ۲۸۰ سبک فکر و اسلوب نگارش این کتاب
- ۲۸۲ در بیان احوالات محمد بن یعقوب کلینی
- ۲۸۲ اشاره
- ۲۸۲ چکیده
- ۲۸۴ ثقة الإسلام کلینی
- ۲۸۴ اشاره
- ۲۸۴ چکیده
- ۲۸۴ ولادت
- ۲۸۴ خاندان
- ۲۸۵ شهر ری
- ۲۸۵ هجرت به قم
- ۲۸۶ در محضر بزرگان
- ۲۸۷ هجرتی دیگر
- ۲۸۷ ثقة الإسلام
- ۲۸۸ مقام علمی
- ۲۸۹ در نظر اندیشمندان
- ۲۹۰ اساتید
- ۲۹۰ شاگردان
- ۲۹۳ سال تناثر نجوم
- ۲۹۵ جایگاه علمی و مذهبی کلینی در میان امامیه
- ۲۹۵ اشاره
- ۲۹۵ چکیده
- ۳۰۱ مقدمه الکافی: کوششی برای شناخت عقاید کلینی

۳۰۱	اشاره
۳۰۱	چکیده
۳۰۹	ناگفته هایی درباره محمد بن یعقوب کلینی
۳۰۹	اشاره
۳۰۹	چکیده
۳۰۹	اشاره
۳۰۹	۱. ردیه کلینی بر قرامطه
۳۱۱	۲. کتاب الغدير محمد بن يعقوب الكليني
۳۱۳	۳. کتاب الکافی کلینی در حلب
۳۱۵	محمد بن یعقوب کلینی ملقب به ثقة الاسلام کلینی
۳۱۵	اشاره
۳۱۵	چکیده
۳۱۵	شرح حال کلینی
۳۱۷	کتاب کافی
۳۱۸	امتیازات کافی
۳۱۹	تألیفات کلینی
۳۱۹	وفات کلینی
۳۲۱	درباره انتساب «خصائص يوم الغدير»
۳۲۱	اشاره
۳۲۱	خصایص الغدير:
۳۲۳	پژوهشی جدید در کتاب کافی
۳۲۳	اشاره
۳۲۳	چکیده
۳۲۳	مؤلف
۳۲۳	انگیزه تألیف
۳۲۵	موضوع و تقسیم ابواب

- کافی در کلام بزرگان ۳۲۶
- دیدگاه دانشمندان درباره احادیث کافی ۳۲۷
- دیدگاه اخباریان افراطی ۳۳۱
- دیدگاه اخباریان معتدل ۳۳۵
- قطعی الاعتبار بودن احادیث کافی ۳۳۵
- دلیل اصلی اعتبار احادیث کافی ۳۳۸
- شهادت کلینی ۳۳۸
- بررسی شهادت شیخ کلینی ۳۴۰
- ویژگی های کلی اسناد کافی ۳۴۳
- احمد بن محمد در آغاز اسناد کافی ۳۴۵
- «یاسناده» در آغاز اسناد کافی ۳۴۸
- «یاسناده» در میانه اسناد کافی ۳۵۳
- منابع کافی ۳۵۶
- اشاره ۳۵۶
- الف: منابع موجود کافی ۳۵۶
- تبدیل اسناد در کافی ۳۶۲
- اشاره ۳۶۲
- خلاصه و ارزیابی ۳۸۵
- ویژگی های متنی کافی ۳۸۷
- نسخ خطی کافی ۳۹۰
- تعداد احادیث کافی ۳۹۲
- حول الکافی ۳۹۴
- اشاره ۳۹۴
- چکیده ۳۹۴
- الکافی ۴۰۰
- اشاره ۴۰۰

٤٠٠	چکیده
٤٠٢	مزایا و ویژگی های کتاب کافی
٤٠٢	اشاره
٤٠٣	الف) شرح و حاشیه:
٤٠٤	ب) ترجمه
٤٠٤	ج) تلخیص
٤٠٥	د) معجم و راهنما
٤٠٦	ه) اسناد و رجال کافی
٤٠٦	و) درباره کافی
٤٠٨	کتاب الکافی
٤٠٨	اشاره
٤٠٨	چکیده
٤١١	مؤلفات کلینی
٤١٢	طبقات الکافی
٤١٣	نسخ الکافی
٤١٤	محتویات المخطوطه
٤١٧	الاهتمام بالکافی
٤١٧	أسلوب التألیف
٤٢٠	قطعیة الصدور
٤٢٢	سمات بارزة
٤٢٢	اسلوب العرض
٤٢٣	جمع الأسانید
٤٢٣	السقط
٤٢٤	باب النوادر
٤٢٤	نقد الروایات
٤٢٥	الترتیب حسب الصحه

۴۲۶	ومن التعليق
۴۲۸	شرح الأحاديث
۴۳۰	مصادر الكليني
۴۳۳	كليني و كافي
۴۳۳	اشاره
۴۳۳	چكیده
۴۳۳	جوامع حدیثی متقدم
۴۳۴	علل شهرت یافتن كتب اربعه
۴۳۵	نكاتی درباره كتب اربعه
۴۳۶	محمد بن يعقوب كليني و كتاب كافي
۴۳۸	كليني در نگاه عالمان
۴۳۹	مشايخ، شاگردان و تألیفات كليني
۴۴۱	كتاب كافي
۴۴۱	اشاره
۴۴۵	۱. اصول كافي
۴۴۶	۲. فروع كافي
۴۴۶	۳. روضه كافي
۴۴۶	ویژگی های شیوه گزارش متن احادیث در كافي
۴۴۹	ویژگی های شیوه گزارش اسناد در كافي
۴۵۹	ذکر نام كليني در كافي
۴۶۰	نمونه ای از روایات كافي
۴۶۲	مزایا و ویژگی های كافي
۴۶۴	اعتبار كافي
۴۶۴	اشاره
۴۶۴	الف) انتساب كتاب كافي به مرحوم كليني
۴۶۵	ب) اعتبار نسخه های موجود كافي

- ۴۶۶ (ج) دیدگاه ها در صحت روایات کافی
- ۴۶۸ تفاوت اصطلاح صحیح قدما با صحیح متأخران
- ۴۶۸ اشاره
- ۴۶۸ تعریف صحیح قدمایی
- ۴۷۰ نمونه هایی از ارزیابی و تفکیک روایات کافی توسط متأخران
- ۴۷۱ روایات ضعیف در کافی
- ۴۷۱ اشاره
- ۴۷۱ الف) ضعف سند
- ۴۷۲ ب) ضعف متن
- ۴۷۲ نمونه هایی از روایات ضعیف المتن در کافی
- ۴۷۴ کارهای پیرامون کتاب کافی
- ۴۷۴ اشاره
- ۴۷۴ الف) شروح کافی
- ۴۷۵ ب) ترجمه ها
- ۴۷۵ ج) حواشی کافی
- ۴۷۵ د) تلخیص ها
- ۴۷۵ ه) چاپ ها
- ۴۷۷ و) معجم ها و راهنماها
- ۴۷۷ ز) اسناد و رجال کافی
- ۴۷۷ ح) درباره کافی
- ۴۷۷ ط) برنامه های رایانه ای
- ۴۷۸ محمد بن یعقوب کلینی و کتاب کافی
- ۴۷۸ اشاره
- ۴۷۸ چکیده
- ۴۸۱ مشایخ و شاگردان کلینی:
- ۴۸۶ بررسی وجه تسمیه کتاب:

۴۸۶ اشاره
۴۹۳ ملاحظاتی چند درباره سیره کلینی:
۵۰۲ ب - بحثی در متن روایات:
۵۰۵ بازشناسی احادیث صحیح در «کافی»
۵۰۹ ج - مآخذ کلینی در کافی
۵۱۲ کلینی و کتاب الکافی
۵۱۲ اشاره
۵۱۲ چکیده
۵۱۵ مشخصات کتاب الکافی
۵۱۸ مشایخ کلینی
۵۲۱ شاگردان او
۵۲۳ آثار و تألیفات کلینی
۵۲۳ شروح الکافی
۵۲۴ حواشی و تعلیقه های نگاشته شده بر الکافی
۵۲۶ ترجمه های فارسی الکافی
۵۲۷ کتاب الکافی
۵۲۷ اشاره
۵۲۷ چکیده
۵۲۷ ما هو السبب فی تألیف الکافی؟
۵۲۸ ما هو ترتیب الکافی؟
۵۲۸ هل أن جميع أحادیث الکافی صحیحة؟
۵۲۸ ما هو عدد روایات الکافی؟
۵۳۱ کافی
۵۳۱ اشاره
۵۳۱ چکیده
۵۳۲ تعداد احادیث کافی

۵۳۲ امتیازات کافی
۵۳۴ بیان احادیث در کافی
۵۳۷ کافی
۵۳۷ اشاره
۵۳۷ چکیده
۵۴۳ عده کلینی
۵۴۵ مشایخ کلینی
۵۴۷ مقایسه کافی با صحاح سته
۵۴۸ شروع کافی
۵۵۰ حواشی کافی
۵۵۲ چاپ های کافی
۵۵۲ چاپ های اصول کافی
۵۵۳ چاپ های فروع کافی
۵۵۴ چاپ های روضه
۵۵۴ ترجمه های کافی
۵۵۶ کافی، اثر ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹)
۵۵۶ اشاره
۵۵۶ چکیده
۵۵۸ معرفی کافی
۵۵۹ انگیزه تألیف
۵۶۰ شیوه تألیف کافی
۵۶۱ ویژگی ها و امتیازات کافی
۵۶۳ کافی و نقدها
۵۶۴ کارهای انجام گرفته بر کافی
۵۶۵ بررسی استناد روضه به کلینی
۵۶۵ شروع کافی

۵۶۵ اشاره

۵۶۶ ۱. شرح اصول کافی از صدر المتألهین (م ۱۰۵۰)

۵۶۷ ۲. شرح اصول کافی از ملا محمد صالح مازندرانی (م ۱۰۸۱)

۵۶۸ ۳. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول از علامه محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱)

۵۷۰ درباره مرکز

شناخت نامه کلینی و الکافی جلد 1

مشخصات کتاب

سرشناسه:قنبری، محمد، 1350 -، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: شناخت نامه کلینی و الکافی/ به کوشش محمد قنبری.

مشخصات نشر: قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر: سازمان اوقاف و امور خیریه، اداره کل اوقاف و امور خیریه
استان قم، 1387 -

مشخصات ظاهری: 4ج.

فروست: پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ 194.

مجموعه آثار کنگره بین المللی بزرگداشت ثقه الاسلام کلینی؛ 35؛ 36؛ 37؛ 38.

شابک: دوره: 978-964-493-439-1؛ 75000 ریال: 978-964-493-441-4؛ 80000 ریال: ج.3: 978-964-493-442-4
1؛ 52000 ریال: ج.4: 978-964-493-443-8

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد دوم، 1387.

یادداشت: ج.3 و 4 (چاپ اول: 1387).

مندرجات: ج.1. مباحث کلینی و الکافی. - ج.2. مباحث کلینی و الکافی. - ج.3. مباحث کلینی و الکافی. - ج.4. مباحث فقه الحدیثی

موضوع: کلینی، محمد بن یعقوب - 329ق. . الکافی -- نقد و تفسیر

موضوع: کلینی، محمد بن یعقوب - 329ق. -- کنگره ها

موضوع: کلینی، محمد بن یعقوب - 329ق. -- نقد و تفسیر

موضوع: محدثان شیعه -- ایران -- کنگره ها

موضوع: احادیث شیعه -- قرن 4ق.

شناسه افزوده: کنگره بین المللی بزرگداشت ثقه الاسلام کلینی (ره) (1388 : شهرری)

شناسه افزوده: سازمان اوقاف و امور خیریه

شناسه افزوده: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث. سازمان چاپ و نشر

رده بندی کنگره: 129BP/ک8ک20835 1387

رده بندی دیویی: 297/212

شماره کتابشناسی ملی: 1885402

ص: 1

اشاره

کتاب شریف الکافی، تألیف ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله، مهم ترین و برترین اثر مکتوب شیعه به شمار می رود. این کتاب که حاوی احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام در عرصه های مختلف دینی است، به جهت ویژگی های منحصر به فرد، محور شکل گیری و تولید بخش وسیعی از ادبیات مکتوب شیعه بوده و در طول تاریخ، مورد اهتمام عالمان شیعه قرار گرفته و شرح ها و تعلیقه ها و ترجمه های فراوان از آن و برای آن، عرضه شده است.

آستان حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث، سومین همایش از طرح «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» را به بزرگداشت ثقة الاسلام کلینی اختصاص داده است.

اهداف مورد نظر در این بزرگداشت، عبارت اند از:

1. معرفی شخصیت علمی و معنوی ثقة الاسلام کلینی

2. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیهم السلام

3. تحقیق و پژوهش در میراث ثقة الاسلام کلینی

4. شناخت جایگاه و تأثیرگذاری کتاب الکافی.

کمیته علمی کنگره، پس از برگزاری کنگره بزرگداشت ابوالفتح رازی در پاییز 1384، کار برنامه ریزی علمی این کنگره را آغاز کرد و این برنامه ها را در دستور کار قرار داد:

1. تصحیح و تحقیق آثار منخطوط مربوط به الکافی (اعم از ترجمه، شرح، تعلیقه و . . .)

2. گشودن افق های تازه پژوهشی در زمینه الکافی

3. تجزیه و تحلیل نقدها و پرسش های مربوط به الکافی

4. به دست دادن نسخه تحقیق شده از کتاب الکافی

5. ساماندهی اطلاعات و آثار مکتوب مرتبط با کلینی و الکافی و ارائه آنها در قالب DVD (لوح چند منظوره دیجیتال).

آنچه کمیته علمی در مدت دو سال و اندی تلاش بدان دست یافت و هم زمان با برگزاری کنگره ارائه می گردد، از این قرار است:

یک. نسخه تحقیق شده الکافی

دو. شروح و تعلیقه های الکافی

سه. مجموعه آثار تولیدی کنگره

چهار. ویژه نامه های مجلات

پنج. خبرنامه کنگره

شش. DVD (لوح چند منظوره دیجیتال) .

اینک نگاهی مختصر به این عناوین ششگانه می افکنیم:

یک. الکافی

کتاب الکافی ، پس از مقابله با نسخ کهن و مورد وثوق و نیز اعراب گذاری، به همراه تعلیقه هایی در رفع مشکلات برخی از اسناد و برخی توضیحات فقه الحدیثی، در قالب نوبنی به زیور طبع، آراسته می گردد.

دو. شروح و تعلیقه های الکافی

بر کتاب الکافی ، شروح و تعلیقه های بسیاری نوشته شده که تاکنون اندکی از آن به چاپ رسیده است. کمیته علمی تلاش کرد که این شروح و تعلیقه ها را شناسایی کرده، و تصحیح و عرضه آنها را در دستور کار خود قرار دهد که برای برپایی کنگره، این موارد، تصحیح شده، به چاپ خواهد رسید:

1. الشافی فی شرح الکافی ، ملا خلیل بن غازی قزوینی (م 1089ق) 2جلد

2. صافی [در شرح کافی] ، ملا خلیل بن غازی قزوینی (م 1089ق) 2جلد

3. الحاشیة علی اصول الکافی ، ملا محمد امین استرآبادی (م 1036ق) 1جلد

4. الحاشیة علی اصول الکافی ، سید احمد علوی عاملی (زنده در 1050ق) 1جلد

5. الحاشیة علی اصول الکافی ، سید بدرالدین حسینی عاملی (زنده در 1060ق) 1جلد

6. الکشف الوافی فی شرح اصول الکافی ، محمد هادی بن محمد معین الدین آصف شیرازی (م 1081ق) 1جلد

7. الحاشیة علی اصول الکافی ، میرزا رفیعا (م 1082ق) 1جلد

8. الهدایا لشیعة أئمة الهدی (شرح اصول الکافی) ، شرف الدین محمد بن محمدرضا مجذوب تبریزی (قرن 11ق) 2جلد

9. الذریعة إلى حافظ الشریعة (شرح اصول الکافی)، رفیع الدین محمد بن محمد مؤمن گیلانی (قرن 11ق) 2جلد
- 10 و 11. الدر المنظوم، شیخ علی کبیر (م 1104ق) و الحاشیة علی اصول الکافی، شیخ علی صغیر (قرن 12) 1جلد
12. تحفة الأولیاء (ترجمه اصول الکافی)، محمد علی بن محمد حسن فاضل نحوی اردکانی (زنده در 1237ق) 4جلد
13. شرح فروع الکافی، محمد هادی بن محمد صالح مازندرانی (م 1120ق) 5جلد
14. البضاعة المزجاة (شرح روضة الکافی)، محمد حسین بن قاریاغدی (م 1089ق) 2جلد
15. منهج الیقین (شرح وصیت امام صادق علیه السلام به شیعیان)، سید علاء الدین محمد گلستانه (م 1110 ق) 1جلد
16. مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی 2جلد

سه. مجموعه آثار تولیدی کنگره

منظور از این عنوان، آثار تولیدی کمیته علمی است. در این حوزه، این آثار عرضه می گردد:

1. حیاة الشیخ الكلینی / ثامر العمیدی 1جلد
2. توضیح الأسناد المشکلة فی الكتب الأربعة أسناد الکافی / سید محمد جواد شبیری 2جلد
3. العنونة من صیغ الأداء للحديث الشریف فی الکافی / سید محمد رضا حسینی جلالی 1جلد
4. کافی پژوهی در عرصه نسخه های خطی / علی صدرایی خویی با همکاری سید صادق اشکوری 1جلد
5. کتاب شناسی کلینی و کتاب الکافی / محمد قنبری 1جلد
6. شناخت نامه کلینی و الکافی / محمد قنبری 4جلد
7. کافی پژوهی (گزارش پایان نامه های مرتبط با کلینی و الکافی) / سید محمد علی ایازی 1جلد
8. مجموعه مقالات همایش / گروهی از پژوهشگران 7جلد
9. مصاحبه ها و میزگردها 1جلد

چهار. ویژه نامه های مجلات

مجله های آینه پژوهش، سفینه، علوم حدیث و برخی دیگر از نشریات، هم زمان با برپایی کنگره، ویژه نامه هایی منتشر می کنند.

خبرنامه کنگره که به اطلاع رسانی پیش از برپایی کنگره می پردازد و تا زمان برگزاری، چهار شماره از آن، منتشر خواهد شد.

شش. DVD

نرم افزار مجموعه آثار کنگره، همراه با برخی از نسخه های خطی الکافی، و نیز دیگر شروح، تعلیقه ها و ترجمه های چاپ شده الکافی در قالب DVD ارائه خواهد شد.

درباره «مجموعه مقالات فارسی»

یکی از دستاوردهای علمی کنگره، نگارش مقالات سودمند فارسی درباره کلینی و الکافی است. در پی فراخوان عمومی و نیز سفارش نگارش، مقالات بسیاری به دبیرخانه کنگره رسید که پس از ارزیابی علمی، از میان آنها 66 مقاله برگزیده و در مجموعه مقالات، آماده نشر گردید. این مقالات، در سه گروه، دسته بندی شده اند:

1. جلد اول و دوم: مباحث کلی، 27 مقاله؛

2. جلد سوم: مصادر و اسناد کافی، 9 مقاله؛

3. جلد چهارم و پنجم: مباحث فقه الحدیثی، 30 مقاله.

یادآوری می شود که «مجموعه مقالات عربی» نیز در دو جلد جداگانه به چاپ می رسد.

در پایان، از همه فرهیختگان و اندیشمندان، سازمان ها و نهادهای علمی - پژوهشی ای که در به ثمر رسیدن این کنگره سهم داشته اند، سپاس گزاری می شود، بویژه از: تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه علمی - فرهنگی دار الحدیث، حضرت آیه الله محمد محمدی ری شهری، شورای عالی سیاست گذاری و شورای علمی و کمیته بین الملل و کمیته اجرایی و دبیرخانه کنگره، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، مدیران عالی آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام، مدیران و محققان و دیگر کارکنان پژوهشکده علوم و معارف حدیث، مسئولان و اساتید و دانشجویان دانشکده علوم حدیث و مسئولان و کارکنان سازمان چاپ و نشر دارالحدیث.

مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی

بهار 1387

محمد بن يعقوب بن إسحاق (1)

سيد ابوالقاسم موسى خويي

چكیده

بحث درباره كليني و وثاقت او و بيان سخنان رجاليان درباره او مبحث آغازين اين نوشته است. همچنين سخن درباره طبقة كليني اختلاف كتاب ها، بخش دوم مقاله را تشكيل مي دهد.

قال النجاشي: «محمد بن يعقوب بن إسحاق أبو جعفر الكليني، وكان خاله علان الكليني الرازي، شيخ أصحابنا في وقته بالرّي ووجههم، وكان أوثق الناس في الحديث، وأثبتهم، صنّف الكتاب الكبير المعروف بالكليني يسمّى الكافي في عشرين سنة، شرح كتبه، كتاب العقل، كتاب فضل العلم، كتاب التوحيد، كتاب الحجّة، كتاب الايمان والكفر، كتاب الوضوء والحيض، كتاب الصلاة، كتاب الصيام، كتاب الزكاة والصدقة، كتاب النكاح والعقيقة، كتاب الشهادات، كتاب الحجّ، كتاب الطلاق، كتاب العتق، كتاب الحدود، كتاب الديات، كتاب الأيمان والنذور والكفّارات، كتاب المعيشة، كتاب الصيد والذبائح، كتاب الجنائز، كتاب العشرة، كتاب الدعاء، كتاب الجهاد، كتاب فضل القرآن، كتاب الأطعمة، كتاب الأشربة، كتاب الزيّ والتجمل، كتاب

ص: 13

1-1). معجم رجال الحديث، سيد ابوالقاسم موسى خويي، ج 19، چاپ پنجم، 1413 ق / 1992 م، قم: مركز نشر الثقافة الاسلامية، ص 54 - 70.

الدواجن والرواجن، كتاب الوصايا، كتاب الفرائض، كتاب الروضة، وله غير كتاب الكافي، كتاب الردّ على القرامطة، كتاب رسائل الأئمة عليهم السلام، كتاب تعبير الرؤيا، كتاب الرجال، كتاب ما قيل في الأئمة عليهم السلام من الشعر.

كنت أتردد إلى المسجد المعروف بمسجد اللؤلؤى، وهو مسجد نفطويه النحوى، أقرأ القرآن على صاحب المسجد وجماعة من أصحابنا يقرأون كتاب الكافي على أبي الحسين أحمد بن أحمد الكوفي الكاتب، حدّثكم محمد بن يعقوب الكليني، ورأيت أبا الحسن العقرائي يرويّه عنه. وروينا كتبه كلّها عن جماعة شيوخنا: محمد بن محمد، والحسين بن عبيدالله، وأحمد بن علي بن نوح، عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، عنه.

ومات رحمه الله أبو جعفر الكليني ببغداد سنة تسع وعشرين وثلاثمائة، سنة تناثر النجوم، وصلى عليه محمد بن جعفر الحسيني أبو قيراط، ودفن بباب الكوفة، وقال لنا أحمد بن عبدون: كنت أعرف قبره، وقد درس رحمه الله.

وقال أبو جعفر الكليني: كلّ ما كان في كتابي عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، فهم محمد بن يحيى، وعلي بن موسى الكميذاني، وداود بن كورة، وأحمد بن إدريس، وعلي بن إبراهيم بن هاشم).

وقال الشيخ (603): «محمد بن يعقوب الكليني يكتّى أبا جعفر، ثقة، عارف بالأخبار، له كتب، منها كتاب الكافي وهو يشتمل على ثلاثين كتاباً، أوّله كتاب العقل وفضل العلم، وكتاب التوحيد، وكتاب الحجّة، وكتاب الايمان والكفر، وكتاب الدعاء، وكتاب فضل القرآن، وكتاب الطهارة والحيض، وكتاب الصلاة، وكتاب الزكاة، وكتاب الصوم، وكتاب الحجّ، وكتاب النكاح، وكتاب الطلاق، وكتاب العتق والتدبير والمكاتب، وكتاب الايمان والنذور والكفّارات، وكتاب المعيشة، وكتاب الشهادات، وكتاب القضايا والأحكام، وكتاب الجنائز، وكتاب الوقوف والصدقات، وكتاب الصيد والذبائح، وكتاب الأطعمة والأشربة، وكتاب الدواجن والرواجن، وكتاب الزيّ والتجمل، وكتاب الجهاد، وكتاب الوصايا، وكتاب الفرائض، وكتاب الحدود، وكتاب

الديات، وكتاب الروضة آخر كتاب الكافي، وله كتاب الرسائل، وكتاب الردّ على القرامطة، وكتاب تفسير الرؤيا، أخبرنا بجميع كتبه ورواياته الشيخ المفيد أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان، عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، عنه.

وأخبرنا الحسين بن عبيدالله قراءة عليه أكثر كتبه من الكافي عن جماعة، منهم أبو غالب أحمد بن محمد الزراري، وأبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، وأبو عبدالله أحمد بن إبراهيم الصيمري المعروف بابن أبي رافع، وأبو محمد هارون بن موسى التلعكبري، وأبو المفضل محمد بن عبدالله بن المطلب الشيباني، كلهم عن محمد بن يعقوب.

وأخبرنا السيّد الأجلّ المرتضى، عن أبي الحسين أحمد بن علي بن سعيد الكوفي، عن الكليني.

وأخبرنا أبو عبدالله أحمد بن عبدون، عن أحمد بن إبراهيم الصيمري، وأبو الحسين عبد الكريم بن عبدالله بن نصر البرّاز بتفليس وبغداد عن الكليني بجميع مصنّفاته ورواياته، وتوفّي محمد بن يعقوب سنة ثمان وعشرين وثلاثمائة ببغداد ودفن بباب الكوفة في مقبرتها، قال ابن عبدون: رأيت قبره في صرّاة الطائي وعليه لوح مكتوب فيه اسمه واسم أبيه» .

وعده في رجاله فيمن لم يرو عنهم عليهم السلام (27)، قانلاً: «محمد بن يعقوب الكليني، يكنّى أبا جعفر الأعور، جليل القدر، عالم بالأخبار، وله مصنّفات يشتمل عليها الكتاب المعروف ب الكافي . مات سنة تسع وعشرين وثلاثمائة في شعبان في بغداد ودفن بباب الكوفة، وذكرنا كتبه في الفهرست» .

وقال الشيخ يوسف البحراني في لؤلؤة البحرين في ذيل ترجمة الكليني (123): وقد نقل العلامة السيّد هاشم البحراني في كتابه روضة العارفين قال: وحكى بعض الثقات من علمائنا المعاصرين أنّ بعض حكام بغداد رأى بناء قبر محمد بن يعقوب، فسأل عن البناء فقيل: قبر بعض الشيعة، فأمر بهدمه وحفر قبره، ورآه بكفنه لم يتغيّر، ومدفون معه آخر صغير بكفنه أيضاً، فأمر بدفنه وبنى عليه قبة، فهو الآن قبر معروف مزار

ومشهد - إنتهى - ثم قال رحمه الله:

والذى وجدته بخط بعض مشايخنا، وأظنه المحدث السيد نعمة الله الجزائرى، هو أنّ السبب فى ذلك أنّ بعض الحكام فى بغداد لما رأى افتتاح الناس بزيارة الأئمة عليهم السلام، حملة التعصّب على حفر قبر الامام الكاظم عليه السلام، وقال: إن كان كما يزعمون من فضله، فهو موجود فى قبره، وإلا نمنع الناس من زيارة قبورهم، وقيل له: إنّ هنا رجلاً من علمائهم المشهورين، واسمه محمّد بن يعقوب الكلينى، وهو أعور، وهو من أقطاب علمائهم، فيكفيك الاعتبار بحفر قبره فأمر بحفر قبره، فوجدوه بهيئته كأنه قد دفن فى تلك الساعة، فامر ببناء قبة عظيمة عليه وتعظيمه، وصار مزاراً مشهوراً (إنتهى).

وهو من مشايخ جعفر بن محمّد بن قولويه، روى عنه فى كامل الزيارات فى مواضع منها: الباب (3)، فى زيارة قبر رسول الله صلى الله عليه وآله، الحديث (6).

بقى هنا أمور:

الأول: أنّ النجاشى والشيخ فى رجاله قد أّزا وفاة محمّد بن يعقوب الكلينى بسنة تسع وعشرين وثلاثمائة، وهو ينافى ما ذكره الشيخ فى الفهرست، من أنّ وفاته كانت سنة ثمانية وعشرين وثلاثمائة.

الثانى: أنّ الشيخ ذكر أنّ محمّد بن يعقوب الكلينى يكتبى أبا جعفر الأعور، ومّر توصيفه بأعور فيما نقله الشيخ البحرانى فى لؤلؤته.

ولأجل ذلك احتمال بعضهم درك محمّد بن يعقوب شرف حضور الحجّة عليه السلام، وذلك لما رواه الصدوق قدس سره بسنده عن أبى نعيم الأنصارى الزيدى، قال: كنت بمكة عند المستجار وجماعة من عند المقصرة، فيهم المحمودى، وعلان الكلينى، أبو الهاشم الدينارى، وأبو جعفر الأ-حول الهمدانى، وكانوا زهاء ثلاثين رجلاً (إلى أن قال): إذ خرج علينا شاب من الطواف، عليه إزاران محرم بهما، وفى يده نعلان، فلما رأناه قمنا جميعاً هيبة له. . . الحديث. كمال الدين: الجزء (2)، باب (43)، فى ذكر من شاهد القائم عليه السلام ورآه وكلمه، الحديث (24).

ولكنه وهم، فإنّ المذكور فى الرواية أبو جعفر الأحوال الهمدانى، وما ذكره الشيخ

أبو جعفر الأعور الرازي، وبين العنوانين بون بعيد.

الثالث: أنّ السيّد الطباطبائي بحر العلوم قال في رجاله : وقد علم من تاريخ وفاة هذا الشيخ رحمه الله أنه قد توفّي بعد وفاة العسكري عليه السلام، بتسع وستين سنة، فإنه قبض عليه السلام سنة مائتين وستين، فالظاهر أنه (محمّد بن يعقوب) أدرك تمام الغيبة الصغرى بل بعض أيام العسكري عليه السلام أيضاً. إنتهى. الفوائد الرجالية : الجزء (3) ، ص 336.

أقول: إنّ تاريخ تولّد محمّد بن يعقوب قدس سره مجهول، فلعلّ تولّده كان بعد وفاة العسكري عليه السلام، وعليه فلم يظهر وجه استظهار السيّد - قدس الله نفسه -.

وكيف كان، فطريق الصدوق إليه: محمّد بن عصام، وعلى بن أحمد بن موسى، ومحمّد بن أحمد السناني، عن محمّد بن يعقوب الكليني، والطريق ضعيف، ولكن طريق الشيخ إليه صحيح.

طبقة في الحديث

وقع محمّد بن يعقوب الكليني في إسناد كثير من الروايات، تبلغ خمسة عشر ألفاً وثلاثمائة وتسعة وثلاثين مورداً، وروى أيضاً عن عدّة من أصحابنا في كثير من الروايات، ولم نخصّها لعدم أثر يترتب عليها.

فقد روى عن أبي داود، وأبي العباس الرّزّاز، وأبي العباس الكوفي، وأبي علي الأشعري (ورواياته عنه تبلغ ثمانمائة وخمسة وسبعين مورداً)، وأحمد بن إدريس (ورواياته عنه تبلغ مائة وأربعة وخمسين مورداً)، وأحمد بن محمّد، وأحمد بن محمّد العاصمي، وأحمد بن محمّد الكوفي، وأحمد بن مهراّن، وحبيب بن الحسن، والحسن بن علي العلوي، والحسن بن علي الهاشمي، والحسين بن الحسن الهاشمي، والحسين بن محمّد (ورواياته عنه تبلغ ثمانمائة وثلاثين مورداً)، والحسين ابن محمّد الأشعري، وحמיד، وحמיד بن زياد (ورواياته عنه تبلغ أربعمائة وخمسين مورداً)، وعلي بن إبراهيم (بن هاشم) (ورواياته عنه تبلغ سبعة آلاف وثمانية وستين مورداً)، وعلي بن محمّد (ورواياته عنه تبلغ ستة وسبعين مورداً)، وعلي بن محمّد بن بندار، وعلي بن محمّد بن عبد الله، ومحمّد بن أبي عبد الله، ومحمّد بن إسماعيل

(ورواياته عنه تبلغ سبعمائة وثمانية وخمسين مورداً) ، ومحمد بن جعفر، ومحمد بن جعفر أبي العباس، ومحمد بن جعفر الرزاز، ومحمد بن جعفر الرزاز أبي العباس، ومحمد بن جعفر الكوفي، ومحمد بن الحسن، ومحمد بن عقيل، ومحمد بن علي، ومحمد بن يحيى (ورواياته عنه تبلغ خمسة آلاف وثلاثة وسبعين مورداً) ، ومحمد بن يحيى العطار، والرزاز.

وروى عنه جعفر بن محمد أبو القاسم، وجعفر بن محمد بن قولويه أبو القاسم، ومحمد بن محمد بن عصام الكليني.

إختلاف الكتب

روى الشيخ بسنده هكذا: عنه، عن أبي إسحاق، عن عمرو بن عثمان. التهذيب :

الجزء 9، باب الذبائح والأطعمة، الحديث 553.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، وظاهر الضمير في صدر السند أن يرجع إلى محمد بن يعقوب، والمراد بأبي إسحاق، هو إبراهيم بن هاشم، ولا يمكن رواية محمد بن يعقوب، عن إبراهيم بن هاشم، بلا واسطة ابنه علي.

ورواها الكليني في الكافي : الجزء 6، كتاب الأطعمة 6، باب علل التحريم 1، الحديث 1، وفيه: علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن عمرو بن عثمان، وهو الصحيح بقرينة سائر الروايات، وفي الوسائل عن التهذيب باسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن إسحاق، عن عمرو بن عثمان.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن جعفر، وأبي العباس الرزاز، عن أيوب بن نوح. التهذيب : الجزء 8، باب أحكام الطلاق، الحديث 82.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ورواها الكليني في الكافي : الجزء 6، كتاب الطلاق 2، باب تفصيل طلاق السنة والعدة. . . ، 8، الحديث 1، إلا أن فيه: محمد بن جعفر أبو العباس الرزاز، بلا ذكر كلمة (عن)، وهو الصحيح، الموافق للوافي و الوسائل ، فإنّ أبا العباس الرزاز كنية محمد بن جعفر.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن أحمد، عن عبد الملك بن عتبة.

التهديب : الجزء 4، باب ما يجب أن يخرج من الصدقة وأقل ما يعطى، الحديث 173.

كذا في هذه الطبعة، وفي الطبعة القديمة والنسخة المخطوطة: محمد بن يعقوب، عن أحمد بن عبد الملك، عن عبد الملك بن عتبة، ورواها الكليني في الكافي : الجزء 3، كتاب الزكاة 5، باب أقل ما يعطى من الزكاة وأكثر 30، الحديث 2، إلا أن فيه: محمد بن يحيى، عن أحمد (بن محمد)، عن عبد الملك بن عتبة، وهو الصحيح، الموافق للوفى والوسائل.

وروى أيضاً هكذا: وعنه (محمد بن يعقوب)، عن أحمد، عن علي بن الحكم، التهديب : الجزء 4، باب الزيادات فى الزكاة، الحديث 282.

كذا فى الطبعة القديمة أيضاً، ورواها الكليني فى الكافي : الجزء 3، كتاب الزكاة 5، باب الرجل يحجّ من الزكاة أو يعتق 38، الحديث 2، وفيه: أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، وأحمد بن محمد بن علي بن سابقه، والراوى عنه عدّة من أصحابنا، وهو الصحيح الموافق للوسائل، فإنّ أحمد بن محمد إما أحمد بن محمد بن عيسى، أو أحمد بن محمد بن خالد، ولا يروى الكليني عنهما بلا واسطة، والوفى كما فى التهديب.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن أحمد بن علي بن سيف، عن إسحاق بن عمّار. التهديب : الجزء 5، باب صفة الاحرام: الحديث 288.

كذا فى هذه الطبعة، وفى الطبعة القديمة: أحمد، عن علي بن سيف على نسخة، وفى نسخة أخرى: أحمد، عن علي، عن سيف، وهو الصحيح، الموافق للنسخة المخطوطة والاستبصار : الجزء 2، باب كيفية التلّفظ بالتلبية، الحديث 570، و الكافي : الجزء 4، كتاب الحجّ 3، باب صلاة الاحرام وعقده. . . ، 80، الحديث 9 وفيه أحمد مصدراً بالكلام، وهو تعليق على سابقه، والراوى عنه عدّة من أصحابنا، فما فى التهديب من رواية محمد بن يعقوب، عن أحمد بلا واسطة، فى غير محلّه.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن أحمد بن محمد. التهديب : الجزء 4، باب فضل صيام يوم الشكّ، الحديث 504.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ورواها الكليني في الكافي : الجزء 4، كتاب الصيام 2، باب اليوم الذي يشك فيه من شهر رمضان 9، الحديث 5، وفيه أحمد بن محمد مبدوء بالكلام، وهو تعليق على سابقه، والراوى عنه عدّة من أصحاب.

أقول: ونظير هذا السند وقع في التهذيبي في عدّة من الروايات، وفيها: روى محمد بن يعقوب، عن أحمد بن محمد، وأحمد بن محمد هذا هو أحمد بن محمد بن عيسى، أو أحمد بن محمد بن خالد، وهما ليسا شيخين للكليني، وتقدّم تلك الموارد في أحمد بن محمد فراجع.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن أحمد بن محمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، التهذيب : الجزء 4، باب فضل شهر رمضان، الحديث 550.

كذا في هذه الطبعة، وفي الطبعة القديمة والنسخة المخطوطة: أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمد، وفي الكافي : الجزء 4، كتاب الصيام 2، باب فضل شهر رمضان 2، الحديث 6، أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، وأحمد بن محمد هذا تعليق على سابقه، والراوى عنه عدّة من أصحابنا، وهو الصحيح الموافق للوافي ، وفي الوسائل عن الكافي مثله، وعن التهذيب كما في الطبعة القديمة منه.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن أحمد بن محمد بن خالد. التهذيب :

الجزء 9، باب الذبائح والأطعمة، الحديث 367.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ورواها الكليني في الكافي : الجزء 6، كتاب الأطعمة 6، باب طعام أهل الذمة ومؤاكلتهم وأنيتهم 16، الحديث 8، وفيه هكذا: عنه، عن إسماعيل بن مهران . . الخ، والضمير يرجع إلى أحمد بن محمد بن خالد الذي وقع في الرواية السابقة على هذه الرواية، والراوى عنه عدّة من أصحابنا، فعلى هذا، محمد بن يعقوب، يروى عن أحمد بن محمد بن خالد بواسطة عدّة من أصحابنا، وهو الصحيح، لأنّ محمد بن يعقوب لم يرو عن أحمد بن محمد بن خالد بلا واسطة، و الوافي كما في الوافي ، وفي الوسائل هكذا: وعنهم، عن أحمد، عن إسماعيل . . الخ.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن أحمد بن محمد بن عيسى، التهذيب : الجزء 8، باب الحكم في أولاد المطلقات، الحديث 378.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، وفي النسخة المخطوطة: محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، وهو الصحيح الموافق للكافي:

الجزء 6، كتاب العقيقة 1، باب النشوء 32، الحديث 1.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن أحمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين. التهذيب : الجزء 5، باب الطواف، الحديث 367.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً على نسخة، وفيها نسخ أخرى منها: محمد بن أحمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، والظاهر هو الصحيح الموافق لما في النسخة المخطوطة من التهذيب، ولما في الاستبصار : الجزء 2، باب من طاف ثمانية أشواط، الحديث 753، و الوافي أيضاً، وما في هذه الطبعة من التهذيب من نسبة هذا السند إلى محمد بن يعقوب غير صحيح، والصواب ما في النسخة المخطوطة من التهذيب وما في الاستبصار، فإنّ الموجود في الكافي هكذا: محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال. . . إلخ، الجزء 4، كتاب الحجّ 3، باب السهو في الطواف 131، الحديث 10، والوسائل أيضاً موافق لما في الكافي.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن جميل بن زياد. التهذيب : الجزء 7، باب الزيادات من الاجارات، الحديث 984.

كذا في هذه الطبعة، ولكن في الطبعة القديمة والنسخة المخطوطة: حميد بن زياد، بدل جميل بن زياد، وهو الصحيح الموافق للكافي: الجزء 5، كتاب المعيشة 2، باب النوادر 159، الحديث 57، و الوافي والوسائل أيضاً.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن الحسن بن الحسين الهاشمي.

التهذيب : الجزء 7، باب الكفاءة في النكاح، الحديث 1583.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ورواها الكليني في الكافي : الجزء 5، كتاب النكاح 3، باب آخر منه (أن المؤمن كفو المؤمنة 22)، الحديث 5، إلا أنّ فيه: الحسين بن الحسن

الهاشمي، وهو الصحيح الموافق للوافي، وفي الوسائل نسختان.

وروى الشيخ أيضاً هكذا: عنه (محمد بن يعقوب)، عن الحسن بن محمد، عن معلى بن محمد. التهذيب: الجزء 9، باب الصيد والذكاة، الحديث 237.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ولكن في النسخة المخطوطة: الحسين بن محمد، بدل الحسن بن محمد، وهو الصحيح الموافق للكافي: الجزء 6، كتاب الذبائح 5، باب ادراك الذكاة 7، الحديث 3، و الوافي والوسائل أيضاً.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن سهل، عن بعض أصحابه. التهذيب:

الجزء 2، باب ما يجوز الصلاة فيه من اللباس والمكان، الحديث 921.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ورواها الكليني في الكافي: الجزء 3، كتاب الصلاة 4، باب اللباس الذي تكره الصلاة وفيه وما لا تكره 60، الحديث 31، إلا أن فيه: علي (بن محمد)، عن سهل، عن بعض أصحابه، وهو الصحيح، فإن محمد بن يعقوب لا يمكن أن يروى عن سهل بلا واسطة، بل يروى عنه كثيراً ما بواسطة عدة من أصحابنا، وقد يروى عنه بواسطة علي بن محمد، وفي الوافي نقلاً عن الكافي فقط مثله، وكذلك الوسائل أيضاً، وفيه عن التهذيب: باسناده عن محمد بن يعقوب، عن عدة من أصحابنا، عن سهل... إلخ.

ثم إن الشيخ روى بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن سهل بن زياد، في عدة موارد، ومن المعلوم وقوع السقط في تلك الموارد، فإن محمد بن يعقوب، يروى عن سهل بن زياد بواسطة، وتقدم تفصيلاً في سهل بن زياد، فراجع.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن علي بن محمد، وعبدالله بن إبراهيم الأحمر. التهذيب: الجزء 1، باب صفة الوضوء والفرض منه، الحديث 1107.

كذا في هذه الطبعة، وفي الطبعة القديمة نسخ متعددة، ورواها الكليني في الكافي:

الجزء 3، كتاب الطهارة 1، باب النوادر 46، الحديث 1، وفيه: علي بن محمد بن عبدالله، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، وهو الصحيح، الموافق للوافي والوسائل أيضاً.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن علي بن بندار. التهذيب: الجزء 7،

باب السنّة في عقود النكاح، الحديث 1651.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ورواها الكليني في الكافي : الجزء 5، كتاب النكاح 3، باب نواذر 140، الحديث 5، إلا أنّ فيه: علي بن محمّد بن بندار، وهو الصحيح، الموافق للوافي والوسائل، بقرينة سائر الروايات.

وروى أيضاً بسنده، عن محمّد بن يعقوب، عن علي بن الحسن الميثمي. التهذيب :

الجزء 7، باب الحدّ في السرقة والخيانة. . . ، الحديث 525.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، وفي النسخة المخطوطة: محمّد بن يعقوب، عن علي بن محمّد، عن علي بن الحسن الميثمي، وهو الموافق لما في الاستبصار : الجزء 4، باب حكم المحارب، الحديث 971.

ورواها الكليني في الكافي : الجزء 7، كتاب الحدود، باب حدّ المحارب 50، الحديث 11، وفيه: علي بن محمّد، عن علي بن الحسن التيمي، وهو الصحيح، والوافي والوسائل أيضاً كما في الاستبصار ، إلا أنّ في الاخير علي بن الحسن التيمي نسخة، وروى أيضاً بسنده، عن محمّد بن يعقوب، عن علي بن محمّد، عن محمّد بن الحسين.

التهذيب : الجزء 2، باب كيفية الصلاة وصفتها، الحديث 473، والاستبصار : الجزء 1، باب آخر وقت صلاة الليل، الحديث 1019، إلا أنّ فيه: محمّد بن يحيى، بدل علي بن محمّد.

ورواها الكليني في الكافي : الجزء 3، كتاب الصلاة 4، باب صلاة النوافل 84، الحديث 27، وفيه هكذا: وعنه، عن محمّد بن الحسين، وفي الرواية السابقة على هذه الرواية هكذا: علي بن محمّد، عن سهل بن زياد، وبما أنّ علي بن محمّد، لم يرو عن محمّد بن الحسين في الكتب الأربعة، فالضمير يرجع إلى سهل بن زياد، لثبوت روايته عن محمّد بن الحسين في عدّة موارد، والوسائل كما في التهذيب ، وكذلك الوافي نقلاً عن الكافي فقط.

وروى أيضاً بسنده، عن محمّد بن يعقوب، عن علي بن محمّد، عن سهل بن زياد.

التهذيب : الجزء 2، باب تفصيل ما تقدّم ذكره في الصلاة، الحديث 684، والاستبصار :

الجزء 1، باب من فاتته صلاة فريضة، فدخل عليه وقت صلاة أخرى فريضة، الحديث

1050، إلا أن فيه، عدّة من أصحابنا، بدل على بن محمّد، وما في التهذيب موافق لما في الكافي : الجزء 3، كتاب الصلاة 4، باب من نام عن الصلاة، أو سها عنها 12، الحديث 2، والظاهر هو الصحيح، و الوافي كما في التهذيب ، وكذلك في الوسائل عن الكافي والتهذيب أيضاً، وعن الاستبصار قال: باسناده عن سهل.

وروى أيضاً بسنده، عن محمّد بن يعقوب، عن على بن محمّد، عن ابن بندار.

التهذيب : الجزء 7، باب السنّة في عقود النكاح، الحديث 1653.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ولكن رواها الكليني في الكافي : الجزء 5، كتاب النكاح 3، باب نوادر 140، الحديث 7، وفيه على بن محمّد بن بندار، بدل على بن محمّد، عن ابن بندار، وهو الصحيح الموافق للوافي والوسائل بقريظة ساير الروايات.

وروى أيضاً بسنده، عن محمّد بن يعقوب، عن على بن محمّد بن الحكم ابن جمهور، عن أبيه. التهذيب : الجزء 7، باب المهور والأجور، الحديث 1446.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ورواها الكليني في الكافي : الجزء 5، كتاب النكاح 3، باب نكاح الشغار 35، الحديث 3، إلا أن فيه: على بن محمّد، عن ابن جمهور، عن أبيه، وهو الصحيح الموافق للوافي والوسائل.

وروى أيضاً بسنده، عن محمّد بن يعقوب، عن على بن مهزيار، عن هارون بن مسلم، التهذيب : الجزء 4، باب فضل التطوّع بالخيرات، الحديث 581.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ورواها الكليني في الكافي : الجزء 4، كتاب الصيام 2، باب من فطر صائماً 3، الحديث 4، إلا أن فيه: على بن إبراهيم، بدل على بن مهزيار، وهو الصحيح الموافق للوافي والوسائل.

وروى أيضاً بسنده، عن محمّد بن يعقوب، عن محمّد بن أحمد، عن الحسين بن سعيد. التهذيب : الجزء 4، باب حكم العلاج للصائم، الحديث 778.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً على نسخة، وفي نسخة أخرى: محمّد، عن أحمد، بدل محمّد بن أحمد، وهو الصحيح الموافق للكافي: الجزء 4، كتاب الصيام 2، باب في الصائم يحتجم ويدخل الحمام 28، الحديث 4، و الوافي و الوسائل أيضاً.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن يعقوب بن يزيد. التهذيب : الجزء 9، باب الصيد والذكاة، الحديث 27.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ولكن في النسخة المخطوطة: محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد بن يحيى، وهو الصحيح الموافق للكافي: الجزء 6، كتاب الصيد 4، باب صيد السمك 11، الحديث 16، والوفى والوسائل أيضاً.

وروى أيضاً بسنده، عن أبي القاسم جعفر بن محمد، عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن الحسين، وغيره، عن سهل بن زياد. التهذيب : الجزء 1، باب صفة الوضوء والفرض منه. . . ، الحديث 159.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ورواها الكليني في الكافي : الجزء 3، كتاب الطهارة 1، باب حدّ الوجه الذى يغتسل والذراعين وكيف يغسل 18، الحديث 5، إلا أنّ فيه: محمد بن الحسن، بدل محمد بن الحسين، وهو الصحيح الموافق للوفى والوسائل.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن عبد الله، عن علي بن الحكم. التهذيب : الجزء 4، باب من الزيادات في الزكاة، الحديث 319.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً على نسخة، وفي نسخة أخرى: محمد، عن عبد الله، وفي النسخة المخطوطة: محمد بن عبد الله بن محمد، وهو الموافق للوفى ، وفي الوسائل : محمد بن يحيى، عن محمد بن عبد الله بن محمد.

ورواها الكليني في الكافي : الجزء 4، كتاب الزكاة 1، باب سقى الماء 41، الحديث 2، وفيه: محمد، عن عبد الله بن محمد، عن علي بن الحكم، والظاهر هو الصحيح. والمراد بمحمد هو محمد بن يحيى، فإنه لم تثبت رواية محمد بن يحيى، عن محمد بن عبد الله، ولا رواية محمد بن عبد الله، عن علي بن الحكم في غير هذا المورد.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن عبد الله، عن عبد الله بن جعفر. التهذيب : الجزء 7، باب الزيادات في فقه النكاح، الحديث 1954.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ورواها الكليني في الكافي : الجزء 5، كتاب النكاح 3، باب نواذر 190، الحديث 31، إلا أنّ فيه: محمد بن يحيى، بدل محمد ابن عبد الله،

والظاهر هو الصحيح، فإنه لم تثبت رواية محمد بن يعقوب، عن محمد بن عبدالله، وكثرة رواية محمد بن يحيى، عن عبدالله بن جعفر، وإن كان الوافي والوسائل كما في التهذيب.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء. الاستبصار: الجزء 1، باب المسافر يدخل عليه الوقت، الحديث 854.

ورواها في التهذيب: الجزء 3، باب أحكام فوائت الصلاة، الحديث 348، إلا أن فيه:

محمد بن يعقوب، عن الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، وهو الصحيح الموافق للكافي: الجزء 3، كتاب الصلاة 4، باب من يريد السفر أو يقدم من سفر 78، الحديث 2، والوافي والوسائل أيضاً.

ورواها الشيخ أيضاً بسنده، عن الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، باب الصلاة في السفر، الحديث 562 من الجزء المتقدم.

وروى أيضاً بسنده، هكذا: محمد بن يعقوب مرسلاً، عن يونس بن عبد الرحمان، عن علي بن أبي حمزة. التهذيب: الجزء 4، باب الزيادات في الزكاة، الحديث 325.

ورواها الكليني هكذا: يونس، عن علي بن أبي حمزة. . الخ. الكافي: الجزء 3، كتاب الزكاة 5، باب منع الزكاة 2، الحديث 3، فيونس في هذه الرواية تعليق على الرواية السابقة التي هكذا: علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس، وليست مرسلة كما ذكره الشيخ قدس سره، وفي الوافي الرواية مبدوءة بيونس نقلاً عن الكافي والتهذيب، وفي الوسائل: إسماعيل بن مرار، عن يونس، عنهما.

ثم إنه روى الشيخ أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير. التهذيب: الجزء 4، باب الزيادات من الصوم، الحديث 960.

ثم قال: وعنه، عن هارون بن الحسن بن جبلة، الحديث 961. وقال بعده: عنه، عن علي بن السندي، عن حماد بن عيسى، الحديث 962، والرواية الأولى بهذا السند غير موجودة في الكافي، على أن محمد بن يعقوب لا يمكن أن يروي عن يعقوب بن يزيد، لبعده الطبقة، فالظاهر أن الصحيح محمد بن علي بن محبوب، بدل محمد بن يعقوب،

لكثرة روايته عن يعقوب بن يزيد، وعلى ابن السندي كما أشار إليه أيضاً صاحب المنتقى وغيره، وفي الوسائل صرح بمحمد بن علي بن محبوب، مكان محمد بن يعقوب في الموارد الثلاثة المتقدمة، وكذلك الوافي في الرواية الأولى، وأما في الرواية الثانية، والثالثة، أرجع الضمير إلى أحمد بن محمد الذي وقع في رقم 958 من التهذيب.

وروى أيضاً بسنده، عن محمد بن يعقوب، عن علي بن محمد بن بندار، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة. التهذيب : الجزء 7، باب من الزيادات من الاجارات، الحديث 1048.

كذا في الطبعة القديمة أيضاً، ورواها الكليني في الكافي : الجزء 5، كتاب النكاح 3، باب كراهة العزبة 9، الحديث 7، إلا أن فيه هكذا: وعنه، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة، وقبل هذه الرواية هكذا: علي بن محمد بن بندار، وغيره، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن ابن فضال، وظاهر الضمير وإن كان راجعاً إلى علي بن محمد بن بندار، كما أخذ الشيخ بهذا الظهور، ولكن بما أنه لم تثبت رواية محمد بن بندار، عن عبدالله بن المغيرة أرجعنا الضمير إلى أحمد بن أبي عبدالله وفقاً للوسائل، لكثرة رواية محمد بن خالد، عن عبدالله بن المغيرة.

در این نوشته، به زندگی رجالی کلینی پرداخته شده و اقوال علمای رجال درباره وی گردآوری شده و از ولادت، وفات و وثاقت کلینی سخن به میان آمده است.

قال: عدّه الشيخ في رجاله في من لم يرو عن الأئمة عليهم السلام قائلًا: الكليني يكتني أبا جعفر الأعور، جليل القدر، عالم بالأخبار، وله مصنفات يشتمل عليها الكتاب المعروف ب « الكافي » . مات سنة تسع وعشرين وثلاثمائة في شعبان في بغداد ودفن بباب الكوفة، وذكرنا كتبه في الفهرست.

وعنونه في الفهرست ، قائلًا: الكليني، يكتني أبا جعفر، ثقة عارف بالأخبار، له كتب منها كتاب الكافي وهو يشتمل على ثلاثين كتاباً (إلى أن قال) أبو غالب أحمد بن محمد الزراري، وأبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه وأبو عبدالله أحمد بن إبراهيم الصيمري المعروف بابن أبي رافع، وأبو محمد هارون بن موسى التلعكبري، وأبو المفضل محمد بن عبدالله بن المطلّب الشيباني - كلهم - عن محمد بن يعقوب. وأخبرنا الأجلّ المرتضى عن أبي الحسين أحمد بن عليّ بن سعيد الكوفي، عن محمد بن يعقوب (إلى أن قال) وأبي الحسين عبد الكريم بن عبدالله بن نصير البرّاز بتّيس

وبغداد عن أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني بجميع مصنّفاته ورواياته. وتوفّي محمد بن يعقوب سنة ثمان وعشرين وثلاثمائة، ودفن بباب الكوفة في مقبرتها. قال ابن عبدون: رأيت قبره في صرّاة الطائي وعليه لوح مكتوب عليه اسمه واسم أبيه.

والنجاشي، قائلاً: بن إسحاق أبو جعفر الكليني رحمه الله وكان خاله علان الكليني الرازي شيخ أصحابنا في وقته بالرّي ووجههم، وكان أوثق الناس في الحديث وأثبتهم؛ صنّف الكتاب الكبير المعروف بالكليني - يسمّى الكافي - في عشرين سنة (إلى أن قال) كنت أتردد إلى المسجد المعروف بمسجد اللؤلؤي - وهو مسجد نفطويه النحوي - أقرأ القرآن على صاحب المسجد، وجماعة من أصحابنا يقرؤون كتاب الكافي على أبي الحسين أحمد بن أحمد الكوفي: حدّثكم محمد بن يعقوب الكليني. ورأيت أبا الحسن العقرائي يرويّه عنه (إلى أن قال) ومات أبو جعفر الكليني ببغداد سنة تسع وعشرين وثلاثمائة - سنة تناثر النجوم - وصلى عليه محمد بن جعفر الحسنى أبو قيراط، ودفن بباب الكوفة. وقال لنا أحمد بن عبدون: كنت أعرف قبره وقد دُرس، رحمه الله!.

وقال أبو جعفر الكليني: كلّ ما كان في كتابي «عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عيسى» فهم: محمد بن يحيى، وعليّ بن موسى الكمندانى، وداود بن كورة، وأحمد بن إدريس، وعليّ بن إبراهيم بن هاشم.

وعن جامع اصول ابن الأثير: أبو جعفر محمد بن يعقوب الرازي، الإمام على مذهب أهل البيت، عالم في مذهبهم، كبير فاضل عندهم، مشهور (إلى أن قال) عدّ مجدّد مذهب الإمامية على رأس المائة الأولى الباقر عليه السلام والثانية الرضا عليه السلام والثالثة الكليني والرابعة المرتضى. (1)

أقول: قد عرفت في - عليّ بن الحسين بن بابويه - أنّ ما قاله النجاشي ثمة وهنا: من كون ستة تناثر النجوم سنة 329 غير صحيح، بل كان التناثر سنة 323؛ فقال الجزري: في سنة 323 في ليلة أوقع القرمطي بالحجاج انقضّت الكواكب من أول الليل إلى آخره انقضاضاً دائماً مسرفاً لم يعهد مثله. (2) وقد عرفت ثمة أيضاً كلام الشيخ في الرجال

ص:30

1-1). جامع الأصول، ج 12، ص 221 - 222.

2-2). الكامل في التاريخ، ج 8، ص 311. [1]

ورواية الغيبة وقول المسعودى فى ذلك.

كما أنّ ما قاله هو والشيخ فى الرجال : من كون فوته سنة 329 أيضاً لم يعلم صحّته، بل الأصحّ ما قاله الشيخ فى الفهرست : من كونه سنة 328؛ فقال الجزرى فى كامله : وفى سنة 328 توفّى محمّد بن يعقوب - وقيل (1) محمّد بن علىّ - أبو جعفر الكلينى وهو من أئمّة الإماميّة وعلمائهم، (2) وقال علىّ بن طاوس فى محبّته - عند نقله وصيّة أمير المؤمنين عليه السلام إلى ابنه من رسائل الكلينى -: وهذا محمّد بن يعقوب توفّى ببغداد سنة ثمان وعشرين وثلاثمائة. (3)

وأما ما نقله عن النجاشى من قوله: «وكان أوثق الناس فى الحديث» فوجدناه كما نقل، وعبرّ الخلاصة أخذاً عنه: «ومحمّد أوثق الناس فى الحديث» وهو الصحيح، وإلا كان الكلام بمقتضى السياق راجعاً إلى خاله، مع أنّه ليس بمراد، لقوله بعد: «صنّف. . .

الخ». . ويحتمل أن يكون كلام النجاشى «كان أوثق الناس» بالفصل وأتى الخلاصة بالاسم توضيحاً؛ وبالجملّة: الكلام لا يصحّ إلاّ بأحدهما.

هذا، وفى القاموس فى «كلن»: وكأمير بلدة بالرّى منها محمّد بن يعقوب الكلينى من فقهاء الشيعة. ولكن فى أنساب السمعانى: الكلينى بضمّ الأوّل وكسر اللام. وفى كامل الجزرى بعد ضبط الكلينى بالحروف: هو مُمال. (4)

هذا، وفى اللؤلؤة: عن بعض مشائخنا - وأظنّه السيّد الجزائرى - أنّ بعض الحكّام فى بغداد لمّا رأى افتتان الناس بزيارة الأئمّة عليهم السلام حمّله النصب على حفر قبر الكاظم عليه السلام وقال: إن كان كما يزعمون من فضله فهو موجود فى قبره، وإلاّ نمنع الناس من زيارة قبورهم. فقيل له: إنّ هنا رجلاً من علمائهم المشهورين واسمه محمّد بن يعقوب

ص: 31

1-1. فى المصدر: قُتل.

2-2. الكامل فى التاريخ، ج 8، ص 364. [1]

3-3. كشف المحجّة، ص 159. [2]

4-4. الكامل التاريخ، ج 8، ص 364. [3]

الكلينى وهو أعور وهو من أقطابهم، فيكفيك الاعتبار بحفر قبره، فوجدوه بهيئة كأنه قد دفن تلك الساعة! فأمر ببناء قبة عظيمة عليه. (1)

وحيث قال الشيخ فى الرجال: «يكنى أبا جعفر الأَعور» فالظاهر إرادته بما رواه الإكمال والغيبة عن أبى نعيم الأنصارى قال: كنت بالمستجار وجماعة من المقصرة فيهم المحمودى (إلى أن قال) وأبو جعفر الأعور. . . الخبير. (2) ومنه يظهر دركه شرف حضور الحجّة عليه السلام.

[7414]

محمد بن اليمان

الكوفى

عدّه مروج المسعودى رئيس الثامنة من ثمانى فرق الزيدية. (3) ولعلّه «محمد بن اليمان البكرى الكوفى العنزى» الذى عدّه الشيخ فى رجاله فى أصحاب الصادق عليه السلام ومعنى «البكرى العنزى» أنّه من عنز بن وائل أخى بكر. لكن فصلهما بالكوفى فى غير جيّد.

[7415]

محمد بن يوسف

مرّ فى خالد بن طهمان قول النجاشى: «قال البخارى: سمع من خالد وكيع ومحمد بن يوسف» فالظاهر عاميته.

[7416]

محمد بن يوسف

الرازى، المقرئ

قال، قال النجاشى فى أبان بن تغلب - المتقدّم - : أحمد بن محمد بن سعيد قال:

حدّثنا محمد بن يوسف الرازى المقرئ بالقادسيّة سنة 281.

ص: 32

1-1) . لؤلؤة البحرين، ص 392. [1]

2-2) . إكمال الدين، ص 470؛ [2] غيبة الشيخ الطوسى، ص 156؛ [3] فى الأوّل: «أبو جعفر الأحول الهمدانى» وفى الثانى لم يسم الجماعة؛ فما استظهره المؤلف قدس سره كما ترى.

3-3) . مروج الذهب، ج 3، ص 209.

أقول: وكذا في فهرست الشيخ مكنياً له بأبي بكر.

وعنونه الخطيب وقال، قال الدار قطنى: محمّد بن يوسف بن يعقوب الرازى شيخ دجال كذاب يضع الحديث والقراءات والنسخ، وضع نحواً من ستين نسخة قراءات ليس شىء منها أصل، ووضع من الأحاديث المسندة ما لا يضبط، قدم إلى هاهنا قبل الثلاثمائة، فسمع منه ابن مجاهد وغيره، ثم تبين كذبه فلم يحك عنه ابن مجاهد حرفاً.

ومما روى عنه الخطيب الحديث الموضوع على النبي صلى الله عليه وآله أنه قال لسعد: ارم فداك أبى وأمى. (1)

[7417]

محمّد بن يوسف

الشاشى

قال: روى مولد حجة الكافى عن على بن النصر بن صبح، عنه قال: خرج بى ناسور على مقعدتى فأريته الأطباء، فقالوا: ما نعرف له دواءً، فكتبت رقعة أسأل الدعاء، فكتب عليه السلام: «أبسك الله العافية، وجعلك معنا فى الدنيا والآخرة» فعوفيت. (2)

أقول: بل «عن على، عن نصر» والمراد بعلى: على بن محمّد.

ص: 33

1-1. تاريخ بغداد، ج 3، ص 397.

2-2. الكافى، ج 1، ص 519. [1]

الكليني (مقدمة الكافي)

أشاره

الكليني (مقدمة الكافي) (1)

حسين علي محفوظ

چكیده

این نوشتار، مقدمه ای است که بر کتاب الكافي نوشته شده است. نویسنده در آن، به زندگی کلینی، تحصیلات، مشایخ و راویان و امتیازات کتاب الكافي پرداخته و در پایان کتابشناسی کتاب الكافي را به گونه ای مفصل در پایان مقاله آورده و از شروح و حواشی آن سخن به میان آورده است.

إنَّ أوَّلَ كتاب - في الحديث - ألف في الإسلام كتاب علي عليه السلام، أملاه رسول الله صلى الله عليه وآله و خطّه علي عليه السلام علي صحيفة، فيها كل حلال و حرام. (2) و له كذلك صحيفة في الديات، كان يعلّقها بقراب سيفه، (3) و قد نقل البخاري منها. (4)

ثم دَوَّن أبو رافع القبطي الشيعي؛ مولى الرسول صلى الله عليه وآله كتاب السنن و الأحكام و القضايا (5) ثم صنّف علماء الطبقات كتاباً كثيرةً، و اصولاً قيّمة، (6) جمعها، و هدّبها. و ربّتها،

ص: 35

-
- 1-1). راجع للزيادة تأسيس الشيعة، ص 91 - 278؛ اعيان الشيعة، ج 1، ص 8 - 147.
 - 2-2). راجع الرجال للنجاشي، ص 255، في ترجمة محمد بن عذافر بن عيسى الصيرفي، و اعيان الشيعة، ج 1، ص 70 - 169.
 - 3-3). راجع: تأسيس الشيعة، ص 279؛ صحيفة الرضا عليه السلام، ص 118، ح 135.
 - 4-4). الجامع الصحيح، ج 1، ص 40؛ باب كتابة العلم، ج 4، ص 289؛ «باب اثم من تبرأ من مواليه».
 - 5-5). الرجال للنجاشي الطبعة الأولى، ص 4، و راجع في «اول من ألف في الإسلام»؛ اعيان الشيعة، ج 1، ص 7 - 148. [1]
 - 6-6). هي أربعمائة كتاب تسمى الأصول؛ راجع: الوجيزة للشيخ البهاء، ص 183؛ الذريعة، ج 2، ص 70 - 125؛ و ج 6، ص 301 - 374، «مادة كتاب الحديث»؛ اعيان الشيعة، ج 1، ص 3 - 262. [2]

طائفة من ثقات المحدثين، في مجموعات حديثية، ربّما كان أجلّها، الكافي (1) الكليني، المتوفى سنة 329ق، و من لا يحضره الفقيه، (2) لابن بابويه، المتوفى سنة 1381ق، و تهذيب الأحكام، (3) و الاستبصار، (4) للشيخ الطوسي، المتوفى سنة 460ق ثم جامع الأخبار في إيضاح الاستبصار، (5) للشيخ عبداللطيف بن أبي جامع الحارثي الهمداني، العاملي؛ تلميذ الشيخ البهاء العاملي؛ المتوفى سنة 1050ق، و الوافي (6) للفيض، المتوفى سنة 1091ق، و تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، (7) لمحمّد بن الحسن الحرّ العاملي المتوفى سنة 1104ق، و بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، (8) للمجلسي المتوفى سنة 1110ق، و العوالم، (9) في 100 مجلد، للشيخ عبدالله بن نورالله البحراني، المعاصر للمجلسي، و الشفا في حديث آل المصطفى، (10) للشيخ محمد رضا بن عبداللطيف التبريزي، المتوفى سنة 1158ق، و جامع الأحكام، في 25 مجلداً (11) للسيد عبدالله شبر، المتوفى سنة 1246ق، و مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، (12) للحاج الميرزا حسين النوري الطبرسي، في سنة 1320ق، و كثير من أمثالها.

و قد كان علماء الشيعة، و رواة أخبار آل محمد - و لا يزالون - يتوارثون العناية برواية الحديث، و حمله، و نقده، و جمعه، و ترتيبه، و فنون درايته، (13) و تعديل روايته؛ و تحقيق تواريخ و طبقات رجاله، (14) و اجازتهم المبسوطه، في هذا الباب، جمّة؛ و قد بلغ بعضها مقدار بضع مجلدات، اما المقترضه؛ فأشأت كثيرة لا تحصى؛ قيّدت طائفة منها في مجموعات مشهورة، حافلة بال فوائد و النوادر. (15)

ص: 36

- 1-1) . راجع الفصل الخاص بالكافي ص 26 من هذه الرسالة.
- 2-2) . طبع بطهران سنة 1324ق، و في الهند سنة 1306ق.
- 3-3) . طبع بطهران سنة 1318 في مجلدين.
- 4-4) . طبع بلكنهو سنة 1307 في مجلدين.
- 5-5) . راجع: كشف الحجب و الأستار، ص 150؛ [1] تأسيس الشيعة، ص 290؛ الذريعة، ج 5، ص 8 - 37. [2]
- 6-6) . طبع بطهران سنة 1310ق، 1324ق.
- 7-7) . طبع بطهران سنة 1324ق في 3 مجلدات و كان طبع ايضاً من قبل.
- 8-8) . طبع في ايران في 26 جزءاً.
- 9-9) . تأسيس الشيعة، ص 290.
- 10-10) . تأسيس الشيعة، ص 291.
- 11-11) . تأسيس الشيعة، ص 290.
- 12-12) . طبع بطهران سنة 1321ق في 3 مجلدات.
- 13-13) . راجع: تأسيس الشيعة، ص 5 - 294.
- 14-14) . تأسيس الشيعة، ص 75 - 232.
- 15-15) . الذريعة، ج 1، ص 123 - 266.

وأكتفى في الدلالة - على عناية الشيعة بالحديث - بما رواه أبو جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبري؛ في كتاب دلائل الإمامة؛ قال: «جاء رجل الى فاطمة عليها السلام فقال: يا ابنة رسول الله، هل ترك رسول الله - عندك - شيئاً تطرفينه؟ (1) فقالت: يا جارية؛ هات تلك الحرية، (2) فطلبتها، فلم تجدها، فقالت: ويحك (3) اطلبها فإنها تعدل عندي حسناً و حسيناً، فطلبتها، فاذا هي قد قممتها في قماتها، فإذا فيها: قال محمد النبي: «ليس من المؤمنين من لم يأمن جاره بوائقه، و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر، فلا يؤذى جاره، و من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر، فليقل خيراً، أو يسكت. انّ الله يحب الخيّر، الحلیم، المتعفف، و يبغض الفاحش، الضنين (4) السّال، الملحف. ان الحياء من الإيمان، و الإيمان في الجنّة. و ان الفحش من البذاء، و البذاء في النار». (5)

وقد قال الباقر عليه السلام: (يا جابر - والله - لحديث تصيبه من صادق، في حلال و حرام، خير لك ممّا طلعت عليه الشمس حتّى تغرب) (6).

وقال الصادق عليه السلام: (حديث في حلال و حرام، تأخذه من صادق، خير من الدّنيا و ما فيها من ذهب أو فضّة). (7)

وفي الأخبار ما يفيد اهتمام أصحاب الأئمة، بحمل الحديث عنهم، (8) و الرحلة في طلبه من أصحابه، (9) و تفضيله و التحريض عليه.

و الأحاديث في الحثّ على طلب العلم، و فرضه، و الثبّت، و الاحتياط في الدين و الأخذ بالسنة، كثيرة جداً.

ص: 37

1-1. في سفينة البحار: [1] تطوقينه.

2-2. في سفينة البحار: [2] الجريدة.

3-3. في سفينة البحار: [3] ويلك.

4-4. في سفينة البحار: [4] العينين.

5-5. دلائل الإمامة، ص 1؛ [5] سفينة البحار، ج 1، ص 231. [6]

6-6. المحاسن، ج 1، ص 227. [7]

7-7. المحاسن، ج 1، ص 229. [8]

8-8. سفينة البحار، ج 1، ص 231.

9-9. سفينة البحار، ج 1، ص 3 - 532.

و كان الباقر عليه السلام يقول: (لو أتيت بشاب الشيعة، لا يتفقّه في الدين لأوجعته). (1)

و من محاسن ما نقل عن مولانا الباقر عليه السلام أيضاً، ممّا يدلّ على عظيم تواضع اهل البيت، و عجب عنايتهم، التي لا تبلغ غايتها، و لا يدرك غورها - بحفظ سنن الله، و سنن رسوله، قصّة معاوضة محفوظة عليه السلام بالأصل الذي كان عند مولا هم؛ جابر بن عبد الله الأنصاري؛ على أنّهم عيبة الروايات، و منشأ جميع فنون الفضائل؛ فإنّما عنهم يؤثر العلم الإلهي، و منهم ظهر مكنون الآثار النبوية، و قد أوتوا فضيلة العصمة، التي لم يكن لأحد فيها مغمز؛ و قد عمد لذلك، إرشاداً للناس، و تعليماً للشيعة، ليحذوا على أمثلتهم و يأخذوا عنهم قوانين توارث تلك الأمانة المذخورة؛ و القصّة، هذا نصّها:

(... عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أبي لجابر بن عبد الله الأنصاري: انّ لي إليك حاجة، فمتى يخفّ عليك أن أخلوبك؛ فأسألك عنها؟ فقال له جابر: أيّ الأوقات أحببته، فخلا به في بعض الأيام، فقال له: يا جابر أخبرني عن اللّوح الذي رأيته في يد امّى فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و ما أخبرتك به امّى أنّه في ذلك اللّوح مكتوب؟ فقال جابر: أشهد بالله أنّي دخلت على أمّك فاطمة عليها السلام في حياة رسول الله صلى الله عليه و آله فهنّيتها بولادة الحسين، و رأيت في يديها لوحاً أخضر، ظننت أنّه من زمرد، و رأيت فيه كتاباً أبيض شبه لون الشمس، فقلت لها: بأبي و امّى يا بنت رسول الله صلى الله عليه و آله ما هذا اللّوح؟ فقالت: هذا لوح أهداه الله إلى رسوله صلى الله عليه و آله فيه اسم أبي و اسم بعلى؛ و اسم ابني، و اسم الأوصياء من ولدي، و أعطانيه أبي ليبشرني بذلك، قال جابر: فأعطتني أمّك فاطمة عليها السلام فقرأتها، و استنسخته، فقال له أبي: فهل لك يا جابر أن تعرضه عليّ؟ قال: نعم. فمشى معه أبي إلى منزل جابر، فأخرج صحيفة من رقّ، فقال: يا جابر انظر في كتابك لأقرأ [أنا] عليك، فنظر جابر في نسخته فقرأه أبي فما خالف حرفاً حرفاً، فقال جابر: فأشهد بالله أنّي هكذا رأيته في اللّوح مكتوباً. . . الخ». (2)

سيرة الكليني

سيرة الكليني معروفة في التواريخ، و كتب الرّجال، و المشيخات الحديثية. و كتابه النفيس الكبير الكافي، مطبوع؛ رزق فضيلة الشهرة، و الذكر الجميل، و انتشار الصيت.

فلا يبرح أهل الفقه ممدودي الطرف إليه، شاخصي البصر نحوه، و لا يزال حملة الحديث عاكفين على استيضاح غرّته، و الاستصباح بأنواره. و هو مدد رواة آثار النبوة،

ص: 38

1-1. المحاسن، ج 1، ص 228. [1]

2-2. اصول الكافي، ج 1، ص 614، « [2] الحديث 3 من باب ما جاء في الاثنى عشر و النص عليهم عليهم السلام، من كتاب الحجّة»

ووعاة علم آل محمد صلى الله عليه وآله و حماة شريعة أهل البيت، و نقلة أخبار الشيعة؛ ما انفكوا يستندون في استنباط الفتيا إليه، و هو قمن أن يعتمد عليه في استخراج الأحكام، خليف أن يتوارث، حقيق أن يتوفّر على تدراسه، جدير أن يعنى بما تضمن من محاسن الأخبار، و جواهر الكلام، و طرائف الحكم.

كلين

في إيران - الآن - عدّة مواضع يقال لكلّ واحد منها: كلين؛ منها:

ده كلين، (1) قرية في دهستان فشاپويه من ناحية الرّى (2) و هي التي قال السمعاني في ضبط النسبة إليها: «الكليني بضمّ الكاف و كسر اللّام، و بعدها الياء المنقوطة باثنتين من تحتها، في آخرها النون. هذه النسبة الى كلين. و هي من قرى العراق؛ قرية بالرّى» (3) و جاء ذكرها في «سياسة نامه» (4). و قال ياقوت الحمويّ: «كلين: المرحلة الأولى من الرّى لمن يريد خوار على الطريق الحاج». (5)

و هي على 38 كيلومتراً جنوب غربىّ بليدة الرّى الحالية، شرقى طريق قم، بينها و بين الطريق خمسة كيلومترات. (6)

و كلين - أيضاً - بكسر الكاف و اللّام، (7) ثلاث قرى في دهستان بهنام سوخته، من نواحي ورامين؛ هي: قلعة كلين، و كلين خالصه، و ده كلين (8). (9)

و كلين - أيضاً - قرية في دهستان رودبار، بناحية معلم كلايه، من أعمال قزوین. (10)

و الكليني - و لاشك - من كلين فشاپويه بالرّى، كما يدلّ انتسابه الى الرّى (11) و كونه شيخ أصحابنا في وقته بها. (12)

ص: 39

-
- 1-1) . و هو يلفظونها-الآن- ni uk .
 - 2-2) . أسامى دهات كشور، ص 78.
 - 3-3) . الأنساب، ورقة 486 [1] ب.
 - 4-4) . سياست نامه، ص 158.
 - 5-5) . معجم البلدان، ج 4، ص 303. [2]
 - 6-6) . فرهنگ جغرافيايى ايران، ج 1، ص 183.
 - 7-7) . كما يلفظها أهل ورامين الآن، أى: neelik .
 - 8-8) . ويقال لها كلين سادات، كما ذكرلى بعض أهل ورامين.
 - 9-9) . أسامى دهات كشور، ص 81.
 - 10-10) . فرهنگ جغرافيايى ايران، ج 1، ص 182.
 - 11-11) . لسان الميزان، ج 5، ص 433؛ روضات الجنات، ص 551 نقلاً من شرح مصابيح البغوى للطيبى، و جامع الأصول لابن الأثير.
 - 12-12) . الرجال للنجاشى، ص 266.

قال العلامة الحلّي: «الكليّني مضموم الكاف، مخفّف اللّام، منسوب الى كليّين قرية بالرّي». (1)

وقال السّيد محمد مرتضى الزبيدي: «الكليّني، ضبطه ابن السمعاني، كزبير. قلت: وهو المشهور على الألسن، والصواب بضم الكاف، وإمالة اللّام، كما ضبطه الحافظ في التبصير: (2)ة، (3)بالرّي، (4)منها، ابوجعفر محمد بن يعقوب الكليّني. . .». (5)

وقد اختلف المتأخرون في ضبط الكليّني، اختلافاً كبيراً: (6)

ونقل الميرزا محمد عن الشهيد الثاني أنّ الكليّني مخفّف اللّام المفتوحة. (7)

وقال الساروي؛ في ترجمة أحمد بن ابراهيم، المعروف بعلّان الكليّني: «مضموم الكاف، مخفّف اللّام المفتوحة، منسوب الى قرية من الرّي» وقال في الهامش: «كليّين كأمر ينسب اليه محمد بن يعقوب الكليّني؛ بضم الكاف، وفتح اللّام على ما هو المشهور بين ألسنة المحدّثين - وقد يغير اللفظ في النسبة، ولعله من ذلك. . . (منه)». (8)

وقال الشيخ عبد النبي الكاظمي: «وفي التحرير: (9)و الذي سمعته من فضلاء الرّي، أنّ هناك قريتين كليّين كأمر، وكليّين مصغراً - وفيها قبر الشيخ محمد (10)بن يعقوب الكليّني. و أمّا ولده فقبره ببغداد» ثم قال بعد نقل ما ورد في التحرير: «بل المعروف فيما

ص: 40

-
- 1-1) . خلاصة الأقوال، ص 11 [1] في ترجمة أحمد بن ابراهيم المعروف بعلّان.
2-2) . و ابن الأثير - أيضاً - في الكامل، ج 8، ص 128؛ قال: «بالياء المعجمة باثنتين من تحت، ثم بالنون، وهو ممال»، و ابن حجر في لسان الميزان، ج 5، ص 433.
3-3) . ة، أي: قرية.
4-4) . في روضات الجنات، ص 551 [2] نقلاً من التبصير: «و هو منسوب الى كليّين، من قرى العراق» .
5-5) . تاج العروس، ج 9، ص 322 [3] مادة «ك ل ن» .
6-6) . راجع: تنقيح المقال: ج 1، ص 48 [4] في ترجمة أحمد بن ابراهيم المعروف بعلّان الكليّني، و هامش ص 127 و أواخر ج 3.
7-7) . منهج المقال، ص 329. [5]
8-8) . توضيح الاشتباه، ورقة 7 أ.
9-9) . أي، تحرير وسائل الشيعة و تحبير مسائل الشريعة للشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي. راجع: كشف الحجب والأستار، ص 101. [6]

10-10) . كذا. و هو من السهو، و لعله من غلط النسخ. و قد نقل السيد محمد باقر الخوانساري في روضات الجنات، ص 551 [7] قول صاحب (التحرير الوسائل الشيعة) صحيحاً، وقال: «و الذي سمعته من جماعة من فضلاء الرّي أنّ هناك قريتين كليّين كأمر، وكليّين مصغراً و فيها قبر الشيخ يعقوب الكليّني. و أمّا ولده محمد فقبره ببغداد». فقوله: «بل معروف. . . الخ» تنبيه لا يحتاج اليه فإن الشيخ الحر يريد أباه يعقوب.

بين علمائنا، وأهل عصرنا، أنه قبره في بغداد. . . .» (1).

وقال الميرزا عبدالله الأفندي، بعد نقل ضبط العلامة الحلي، المذكور آنفاً: «وقال الشيخ البهائي، في تعليقاته على هذا الموضوع، ان الأولى، أن يقال: كلين بفتح الكاف لكن غلب استعمال كلين بضم الكاف». وقد ردّ مقالة البهاء العامل، قال: «ثم أقول:

الذي سمعناه من أهل طهران، الذي هو المعهود من بلاد الريّ قريتين، (2) اسم أحدهما (3) كلين على وزن أمير، والأخرى، كلين - مصغراً - و - ح - (4): لا يبقى نزاع في المقام ولكن لا يعلم - ح - أن محمد بن يعقوب، من أيّ القريتين، و - أيضاً - لا يظهر وجه تصحيح السمعاني هذه النسبة، بأنها بضم الكاف، وكسر اللام، اذ لم أجد في موضع آخر، كون كلين، بضم الكاف وكسر اللام، قرية بالريّ، ولعلّها في غير الريّ، فلاحظ، ولو صحّ ذلك؛ أعني؛ القول بأن الكليني، بضم الكاف وكسر اللام، فلعله نسبة الى إحدى القريتين المذكورتين و يكون كسر اللام، فيه من باب التغييرات للنسب - كما أو ماناً إليه أولاً أيضاً - فلاحظ». (5)

وقال الشهيد في اجازته لابن الخازن الحائري: «الكليني بتشديد اللام». (6)

وقال محمد باقر بن محمد أكمل: «و في حاشية البلغة: ضبطه بعض الفضلاء بكسر الكاف، و تشديد اللام المكسورة». (7)

وقال الشيخ أحمد النراقي: «الكليني؛ بضم الكاف، وتخفيف اللام، منسوب الى كلين، قرية من قري ريّ (8) ونحوه في بعض لغات الفرس. (9) وحكى عن الشهيد الثاني أنه ضبطه في اجازته لعلّي بن حارث الحائري، (10) الكليني بتشديد اللام. وفي القاموس، (11)

ص: 41

1-1 . تكملة الرجال، ورقة 179 ب.

2-2 . كذا؛ و الصحيح قريتان و هو غلط النساخ (ظ؟).

3-3 . كذا؛ و الصحيح احدهما و هو من غلط النساخ.

4-4 . ح: أي؛ حينئذ.

5-5 . رياض العلماء، ص 238. [1]

6-6 . بحار الأنوار، ج 25، ص 39. [2]

7-7 . تعليقات محمد باقر، ورقة 164 ب.

8-8 . كذا.

9-9 . كذا (؟).

10-10 . كذا، و هو تحريف على بن الخازن الحائري (ظ) المذكور آنفاً.

11-11 . راجع: القاموس المحيط، ج 4، ص 265 « [3] ك ل ن ». (اقول) قال السيد محمد باقر الخوانساري معقباً على رواية التحرير

السالف ايراد ذكرها: «نعم كلين كأمر قرية بورامين من أعمال الري، وليس منها محمد بن يعقوب» راجع: روضات الجنات، ص 551.

[4]

كلين كأمير قرية بالري، منها محمد بن يعقوب، من فقهاء الشيعة أقول: القرية موجودة الآن في الري، في قرب الوادي المشهور بوادي الكرج و عبرت عن قرية، (1) ومشهورة عند أهلها، وأهل تلك النواحي جميعاً، بكلين بضم الكاف، وفتح اللام المخففة، وفيها قبر الشيخ يعقوب، والد محمد». (2)

وقال المجلسي: «كلين كزبير - أيضاً - قرية بالري، و محمد بن يعقوب منها، كذا سمعت بعض المشايخ، يذكر عن أهل الري». (3)

الكليني

هو محمد بن يعقوب (4) بن اسحاق؛ الكليني، (5) الرازي (6) ويعرف أيضاً بالسلسلي (7)، البغدادي، أبو جعفر، الاور.

ينتسب الى بيت طيب الاصل في كلين، أخرج عدة من أفاضل رجالات الفقه والحديث، (8) منهم؛ خاله علان. (9)

و كان هو شيخ الشيعة في وقته بالري ووجههم (10) ثم سكن بغداد (11) في درب السلسلة (12) بباب الكوفة، و حدث بها سنة 327ق. و قد انتهت اليه رئاسة فقهاء الامامية في أيام المقتدر. (13) و قدر أدرك زمان سفراء المهدي عليه السلام و جمع الحديث من مشرعه و مورده. و قد انفرده بتأليف كتاب الكافي في أيامهم، (14) إذ سأله بعض رجال الشيعة، أن يكون عنده «كتاب كاف يجمع من جميع فنون علم الدين، ما يكتفى به المتعلم، و

ص:42

1- (1) . كذا (؟) .

2- (2) . عوائد الأيام ([1] أواخر العائدة 88) .

3- (3) . مرآة العقول، ج 2، ص 2. [2]

4- (4) . في كامل ابن الأثير، ج 8، ص 128 و قيل محمد بن علي (؟) .

5- (5) . الرجال للنجاشي، ص 266.

6- (6) . لسان الميزان، ج 5، ص 433.

7- (7) . لنزوله درب السلسلة ببغداد، راجع: تاج العروس، ج 9، ص 322. [3]

8- (8) . معالم العلماء، ص 88.

9- (9) . راجع: رياض العلماء، ص 289؛ تنقيح المقال، ج 3، ص 202. [4]

10- (10) . راجع: تنقيح المقال، ج 1، ص 48، ج 2، ص 56 «باب الميم» و الرجال للنجاشي، ص 266.

11- (11) . الرجال للنجاشي، ص 266.

12- (12) . لسان الميزان، ج 5، ص 433.

13- (13) . تاج العروس، ج 9، ص 322. [5]

14- (14) . كشف المحجة، ص 159.

و كان مجلسه مثابة أكابر العلماء الراحلين فى طلب العلم، كانوا يحضرون حلقاته لمذاكرته، و المفاوضته، و التفقه عليه.

و كان رضى الله عنه عالماً متعمقاً، محدثاً ثقة، حجة عدلاً، سديد القول؛ يعدّ من أفاضل حملة الأدب، و فحول أهل العلم، و شيوخ رجال الفقه، و كبار أئمة الاسلام مضافاً الى أنّه من أبدال الزهادة و العبادة و المعرفة و التألّه و الاخلاص.

و الكافى - و الحق اقول - جؤنة حافلة الأخبار، و نفيس الأعلاق من العلم، و الدين، و الشرائع، و الأحكام، و الأمر، و النهى، و الزواجر، و السنن، و الآداب، و الآثار.

و تتمّ مقدمة ذلك الكتاب القيم، و طائفة من فقره التوضيحية، فى أثناء كلّ باب من الأبواب، على علوّ صناعة الكتابة، و ارتقاع درجته فى الإنشاء، و وقوفه على سرّ العربيّة، و بسطته فى الفصاحة، و منزلته فى بلاغة الكلام.

و كان مع ذلك عارفاً بالتواريخ، و الطبقات، صنّف كتاب الرجال، كلمانياً بارعاً، ألف كتاب الردّ على القرامطة . و أمّا عنايته بالآداب، فمن أماراتها كتاباه: رسائل الأئمة عليهم السلام و ما قيل فى الأئمة من الشعر . و لعلّ كتابه تفسير الرؤيا خير كتاب أخرج فى باب التعبير.

أشياخه

روى الكلينى «عمّن لا يتناهى كثرة من علماء اهل البيت عليهم السلام و رجالهم و محدّثيهم؛ (2) منهم:

1. أبو على، أحمد بن إدريس بن أحمد، الأشعري، القمي، المتوفى سنة 306ق. (3)
2. أحمد بن عبدالله بن أمية. (4)
3. أبو العباس، أحمد بن محمد بن سعيد بن عبدالرحمن الهمداني؛ المعروف بابن عقدة؛ المتوفى سنة 333ق. (5)

ص: 43

-
- 1-1) . أصول الكافى ج 1، ص 11.
 - 2-2) . بحار الأنوار، ج 25، ص 67؛ [1] اجازة المحقق الكركى، و راجع: عين الغزال، ص 4.
 - 3-3) . له ترجمة فى تنقيح المقال، ج 1، ص 49. [2]
 - 4-4) . له ترجمة فى تنقيح المقال، ج 1، ص 65. [3]
 - 5-5) . له ترجمة فى تنقيح المقال، ج 1، ص 6 - 85. [4]

4. أبو عبدالله، أحمد بن عاصم؛ العاصمي؛ الكوفي. (1)
5. أبو جعفر، أحمد بن محمد بن عيسى بن عبدالله بن سعد بن مالك بن الأحوص بن السائب بن مالك بن عامر؛ الأشعري، القمي. (2)
6. أحمد بن مهرا. (3)
7. اسحاق بن يعقوب. (4)
8. الحسن بن خفيف. (5)
9. الحسن بن الفضل بن يزيد (6) اليماني. (7)
10. الحسين بن الحسن؛ الحسيني، الأسود. (8)
11. الحسين بن الحسن؛ الهاشمي، الحسن، العلوي. (9)
12. الحسين بن علي العلوي. (10)
13. أبو عبدالله، الحسين بن محمد بن عمران بن أبي بكر؛ الأشعري، القمي المعروف بابن عمر. (11)
14. حميد بن زياد؛ من أهل نينوى؛ المتوفى سنة 310 ق. (12)
15. أبو سليمان، داود بن كورة، القمي. (13)
16. أبو القاسم، سعد بن عبدالله بن أبي خلف؛ الأشعري؛ المتوفى 27 شوال سنة 300 ق. (14) 17. أبو داود، سليمان بن سفيان. (15)

ص: 44

- 1-1. له ترجمة في تنقيح المقال، ج 1، ص 8 - 87. [1]
- 2-2. له ترجمة في تنقيح المقال، ج 1، ص 2 - 90. [2]
- 3-3. له ترجمة في تنقيح المقال، ج 1، ص 98. [3]
- 4-4. له ترجمة في تنقيح المقال، ج 1، ص 122. [4]
- 5-5. ذكره في عين الغزال، ص 5.
- 6-6. في عين الغزال، ص 5: زيد.
- 7-7. له ترجمة في تنقيح المقال ج 1، ص 302. [5]
- 8-8. راجع تنقيح المقال: ج 1، ص 325. [6]
- 9-9. له ترجمة في تنقيح المقال، ج 1، ص 325. [7]
- 10-10. ذكره في عين الغزال، ص 6.

- 11-11). له ترجمة فى تنقيح المقال، ج 1، ص 342. [8]
- 12-12). له ترجمة فى مرجع المذكور، ج 1، ص 9-378.
- 13-13). له ترجمة فى المرجع المذكور، ج 1، ص 6-145.
- 14-14). له ترجمة مفصلة فى المرجع المذكور، ج 1، ص 16-20.
- 15-15) راجع: عين الغزال، ص 6

18. أبوسعيد، سهل بن زياد؛ الادمي، الرازي. (1)
19. أبوالعباس عبدالله بن جعفر بن الحسين بن مالك بن جامع، الحميري القمي. (2)
20. أبوالحسن، علي بن ابراهيم بن هاشم، القمي، صاحب التفسير المعروف (3) المتوفى بعد سنة 307ق.
21. علي بن الحسين السعد آبادي. (4)
22. أبوالحسن علي بن عبدالله بن محمد بن عاصم، الخديجي، الأصغر (?). (5)
23. أبوالحسن، علي بن محمد بن ابراهيم بن أبان، الرازي، الكليني، المعروف بعلان. (6)
24. علي بن محمد بن أبي القاسم بندار. (7)
25. أبوالحسن، علي بن محمد بن أبي القاسم عبدالله بن عمران، البرقي، القمي ابن بنت أحمد بن محمد بن خالد البرقي، المعروف. (8)
26. علي بن موسى بن جعفر الكمندانى. (9)
27. أبو محمد، القاسم بن العلاء من أهل آذربيجان (ظ؟). (10)
28. أبوالحسن، محمد بن اسماعيل، النيسابوري، الملقب بندفر. (11)
29. أبوالعباس، محمد بن جعفر، الرزاز، المتوفى سنة 301ق. (12)
30. أبوالحسن، محمد بن أبي عبدالله جعفر بن محمد بن عون، الأسدي، الكوفي ساكن الرى. (13) 31. أبوجعفر، محمد بن الحسن بن فروخ، الصفار، الأعرج القمي، صاحب كتاب بصائر الدرجات، المتوفى سنة 290ق مولى عيسى بن موسى بن جعفر الأعرج. (14)

ص: 45

-
- 1-1) له ترجمه مفصله فى المرجع المذكور، 2 ص 75.
- 2-2) له ترجمه مفصله فى المرجع المذكور، ج 2 ص 174.
- 3-3) له ترجمه مفصله فى المرجع المذكور، ج 2 ص 260.
- 4-4) له ترجمه مفصله فى المرجع المذكور، ج 2، ص 281.
- 5-5) له ترجمه مفصله فى المرجع المذكور، ج 2 ص 296.
- 6-6) له ترجمه مفصله فى تنقيح المقال، ج 2 ص 302. [1]
- 7-7) له ترجمه مفصله فى المرجع المذكور، ج 2 ص 303.
- 8-8) راجع تنقيح المقال، ج 2 306. [2]
- 9-9) له ترجمه مفصله فى المرجع المذكور، ج 2 ص 310.

- 10-10) له ترجمه مفصله فى المرجع المذكور، ج 2 ص 22.
- 11-11) له ترجمه مفصله فى المرجع المذكور، ج 2 ص 1 80.
- 12-12) له ترجمه مفصله فى المرجع المذكور، ج 2 ص 93.
- 13-13) له ترجمه مفصله فى المرجع المذكور، ج 2 ص 6 95.
- 14-14) له ترجمه مفصله فى المرجع المذكور، ج 3 ص 103.

32. محمد بن الحسن، الطائي. (1)

33. أبو جعفر، محمد بن عبد الله بن جعفر بن الحسين بن جامع بن مالك، الحميري، القمي. (2)

34. محمد بن عقيل؛ الكليني. (3)

35. أبو الحسين، محمد بن علي بن معمر؛ الكوفي، صاحب الصبيحي. (4)

36. أبو جعفر، محمد بن يحيى؛ العطار، الأشعري القمي. (5)

تلاميذه و الرواة عنه

(6)

يروى عن الكلينيّ فئة كثيرة؛ منهم:

1. أبو عبد الله أحمد بن إبراهيم، المعروف بابن أبي رافع الصيمري. (7)

2. أبو الحسين أحمد بن أحمد الكاتب الكوفي. (8)

3. أبو الحسين أحمد بن علي بن سعيد الكوفي. (9)

4. أبو الحسين أحمد بن محمد بن علي الكوفي. (10)

5. أبو غالب أحمد بن محمد بن محمد بن سليمان بن الحسن بن الجهم بن بكير بن أعين بن سنسن الزراري (285-368ق). (11)

6. أبو القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن قولويه، المتوفى سنة 368ق. (12)

ص: 46

1-1. ذكره في عين الغزال، ص 10.

2-2. له ترجمة في تنقيح المقال، ج 3، ص 40 - 139. [1]

3-3. له ترجمة في المرجع المذكور، ج 3، ص 151.

4-4. له ترجمة في المرجع المذكور، ج 3، ص 160.

5-5. له ترجمة في المرجع المذكور، ج 3، ص 199.

6-6. راجع: الفهرست للشيخ الطوسي ص 135 - 6؛ [2] مستدرک الوسائل، ج 3، ص 527 و 666؛ [3] عدة الرجال، ورقة 175 أ-

ب، و ورقة 162 أ؛ روضات الجنات، ص 554؛ [4] شرح مشيخة من لا يحضره الفقيه، ورقة 268 أ؛ الرجال للنجاشي، ص 267؛ الوافي،

ج 3، ص 149، من الخاتمة و تفصيل وسائل الشيعة ج 3، ص 516 و 519؛ [5] خلاصة الأقوال، ص 136؛ [6] مقابسات الأنوار، ص 7.

[7]

- 7-7) . له ترجمة فى تنقيح المقال، ج 1، ص 46. [8]
- 8-8) . له ترجمة فى المرجع المذكور، ج 1، ص 49، وراجع عين الغزال، ص 12.
- 9-9) . له ترجمة فى تنقيح المقال، ج 1، ص 73. [9]
- 10-10) . له ترجمة فى المرجع المذكور، ج 1، ص 89.
- 11-11) . له ترجمة فى تنقيح المقال ج 1، ص 493. [10]
- 12-12) . له ترجمة فى المرجع نفسه، ج 1، ص 223.

7. أبو الحسن عبدالكريم بن عبدالله بن نصر البرّاز التنيسي. (1)

8. علي بن أحمد بن موسى، الدقاق. (2)

9. أبو عبدالله محمد بن ابراهيم بن جعفر، الكاتب، النعماني، المعروف بابن زينب (3) «كان خصيصاً به، يكتب كتابه الكافي» (4). (5)

10. أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عبدالله بن قضاة بن صفوان بن مهران الجمال الصفواني، نزيل بغداد. (6) «كان تلميذه الخاص به، يكتب كتابه الكافي وأخذ عنه العلم والأدب، وأجاز [الكليني] له، في قراءة الحديث». (7)

11. أبو عيسى محمد بن أحمد بن محمد بن سنان، السناني، الزاهري نزيل الرّي. (8)

12. أبو المفصل محمد بن عبدالله بن المطّلب، الشيباني. (9)

13. محمد بن علي ماجيلويه. (10)

14. محمد بن محمد بن عاصم الكليني. (11)

15. أبو محمد هارون بن موسى بن أحمد بن سعيد بن سعيد، الشيباني، التلعكبري، المتوفى سنة 385ق. (12)

مدحه

قال النجاشي: «شيخ أصحابنا في وقته بالرّي، ووجههم. وكان أوثق الناس في الحديث، وأثبتهم». (13) ونقل هذه الكلمة العلامة الحلي (14) وابن داود (15) مع تغيير يسير.

ص: 47

1-1. راجع: الفهرست للشيخ الطوسي، ص 136. [1]

2-2. له ترجمة في تنقيح المقال، ج 2، ص 267، و [2] راجع عين الغزال، ص 12.

3-3. له ترجمة في المرجع نفسه، ج 2، ص 6 - 55.

4-4. راجع: مرآة العقول، ج 1، ص 396. [3]

5-5. عين الغزال، ص 12.

6-6. له ترجمة في تنقيح المقال، ج 2، ص 2 - 71. [4]

7-7. عين الغزال، ص 12.

8-8. له ترجمة في تنقيح المقال، ج 2، ص 73. [5]

9-9. له ترجمة في المرجع المذكور، ج 3، ص 146.

10-10. له ترجمة في المرجع نفسه، ج 3، ص 60 - 159.

11-11. له ترجمة في تنقيح المقال، ج 3، ص 179. [6]

12-12). له ترجمة في المرجع نفسه، ج 3، ص 286.

13-13). الرجال للنجاشي، ص 266.

14-14). خلاصة الأقوال، ص 71. [7]

15-15). الرجال لابن داود، ظهر الورقة 48.

وقال الطوسي: «ثقة، عارف بالأخبار». (1)

وقال أيضاً: «جليل القدر، عارف بالأخبار». (2)

وقال ابن شهر آشوب: «عالم بالأخبار». (3)

وقال السيد رضی الدين بن طاوس: «الشيخ المتفق على ثقته، وأمانته، محمد بن يعقوب الكليني». (4)

وقال أيضاً: «محمد بن يعقوب، أبلغ فيما يرويه، وأصدق في الدراية». (5)

وقال ابن الاثير: «... وهو من أئمة الامامية وعلماهم». (6)

وقال أيضاً - وقد عدّه من مجدّدي الإمامية على رأس المائة الثالثة - أبو جعفر محمد بن يعقوب الرازي، الإمام على مذهب أهل البيت، عالم في مذهبهم، كبير، فاضل عندهم مشهور...». (7)

وعده الطيبي من مجدّدي الأئمة على رأس تلك المائة: قال: «... ومن الفقهاء... أبو جعفر الرازي الإمامي». (8)

وقال ابن حجر: «وكان من فقهاء الشيعة، والمصنّفين على مذهبهم». (9)

وقال أيضاً: «... أبو جعفر محمد بن يعقوب الكليني، من رؤساء فضلاء الشيعة، في أيام المقتدر». (10)

وقال الفيروزابادي: «... محمد بن يعقوب الكليني، من فقهاء الشيعة». (11)

وقال الشيخ حسين بن عبدالصمد الحارثي الهمداني: «... محمد بن يعقوب الكليني رحمه الله شيخ عصره في وقته، ووجه العلماء و النبلاء، كان أوثق الناس في الحديث و

ص: 48

1-1. الفهرست للشيخ الطوسي، ص 135. [1]

2-2. الرجال للشيخ الطوسي، ظهر الورقة 119.

3-3. معالم العلماء، ص 88.

4-4. كشف المحجّة، ص 158. [2]

5-5. فرج المهموم، ص 90. [3]

6-6. كامل ابن الاثير، ج 8، ص 128، في حوادث سنة 328.

7-7. منتهى المقال، ص 298؛ [4] روضات الجنات، ص 551؛ [5] لؤلؤة البحرين، ص 237؛ [6] الوجيزة للبهاء العاملي، ص 184،

[7] نقلاً من جامع الاصول.

8-8. روضات الجنات، ص 551 [8] نقلاً من شرح مصابيح البغوي للطبي.

9-9. لسان الميزان، ج 5، ص 433.

10-10). روضات الجنات، ص 551 [9] نقلاً من التبصير.

11-11). القاموس المحيط، ج 4، ص 265 (ك ل ن).

أنقدهم له وأعرفهم به». (1)

وقال القاضي الشوشتری: «رئيس المحدثين الشيخ الحافظ». (2)

وقال المولى خليل بن الغازي القزويني: «اعترف المؤلف والمخالف بفضلته، قال أصحابنا: وكان أوثق الناس في الحديث وأثبتهم، وأغورهم في العلوم». (3) وقال محمد تقي المجلسي: «والحق أنه لم يكن مثله، فيما رأيناه في علمائنا، وكل من يتدبر في أخباره وترتيب كتابه، يعرف أنه كان مؤيداً من عند الله - تبارك وتعالى - جزاه الله عن الإسلام والمسلمين، أفضل جزاء المحسنين». (4)

وقال محمد باقر المجلسي: «الشيخ الصدوق، ثقة الإسلام، مقبول طوائف الأنام ممدوح الخاص والعام، محمد بن يعقوب الكليني». (5)

وقال لميرزا عبدالله الأفندي: «ثقة الإسلام، هو في الأغلب يراد منه أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني، الرازي، صاحب الكافي وغيره، الشيخ الأقدم المسلم بين العامة والخاصة والمفتي لكلا الفريقين». (6)

وقال الشيخ حسن الدمستاني: «ثقة الإسلام، وواحد الأعلام، خصوصاً في الحديث فإنه جهينة الأخبار، وسابق هذا المضمرة، الذي لا يشق له غبار، ولا يعثر له على عثار». (7)

وقال السيد محمد مرتضى الزبيدي: «. . من [فقهاء الشيعة] (8) ورؤساء فضلائهم، في أيام المقتدره». (9)

وقال المحدث النيسابوري في كتاب منية المرتاد في ذكر نفاة الاجتهاد: «و منهم؛ ثقة الاسلام، قدوة الأعلام، والبدر التمام، جامع السنن والآثار، في حضور سفراء الإمام، عليه أفضل السّلام، الشيخ أبو جعفر محمد بن يعقوب الكليني الرازي محيي

ص: 49

1-1 . وصول الأخبار، ص 69.

2-2 . مجالس المؤمنين، ص 194.

3-3 . الشافي، الورقة 2 [1] ب.

4-4 . شرح مشيخة من لا يحضره الفقيه، الورقة 267 ب.

5-5 . مرآة العقول، ج 1، ص 3. [2]

6-6 . رياض العلماء، ص 226. [3]

7-7 . الانتخاب الجيد، الورقة 137 «باب الكفارة عن خطأ الحرم» .

8-8 . ما بين العضادتين قول الفيروزآبادي. راجع: القاموس المحيط، ج 4، ص 265.

9-9 . تاج العروس، ج 9، ص 322.

طريقته أهل البيت على رأس المائة الثالثة. . . » (1).

وقال الشيخ أسدالله الشوشتری: «. ثقة الإسلام، وقدوة الأنام، وعلم الأعلام، المقدم المعظم عند الخاصّ والعامّ، الشيخ أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني» (2).

وقال السيد أحمد الحسيني. كذا الصدوق ثقة الاسلام

وقال ايضاً: والشيخ والصدوق والكليني وكلهم عدل بغير مين (3)

وقال: واسم الكليني محمد الأبر سليل يعقوب المعظم الخطر (4)

وقال السيد محمد باقر الخوانساري: «وهو في الحقيقة أمين الإسلام، وفي الطريقة دليل الأعلام، وفي الشريعة جليل الأقدام، ليس في وثاقته لأحد كلام، ولا في مكانته عند أئمة الأنام» (5).

تأليفه

1. كتاب تفسير الرؤيا. (6)

2. كتاب الرجال. (7)

3. كتاب الردّ على القرامطة. (8)

ص:50

1-1) . روضات الجنات، ص 553. [1]

2-2) . مقابس الأنوار، ص 6. [2]

3-4) . المرجع المذكور، الورقة 89 أ.

4-5) . المرجع المذكور، الورقة 109 ب.

5-6) . روضات الجنات، ص 552. [3]

6-7) . الفهرست للطوسي ص 135. و [4] في الرجال للنجاشي ص 267، و معالم العلماء، ص 88: تعبير الرؤيا. وراجع الذريعة، ج 4، ص 208. [5]

7-8) . الرجال للنجاشي، ص 267.

8-9) . الرجال للنجاشي ص 267؛ الفهرست للطوسي ص 135؛ [6] معالم العلماء، ص 88؛ [7] كشف الحجب و الأستار، ص 442.

[8]

4. كتاب الرسائل؛ (1) رسائل الأئمة عليهم السلام (2). (3)

5. كتاب الكافي. (4)

6. كتاب ما قيل في الأئمة عليهم السلام من الشعر. (5)

الكافي

كان هذا الكتاب معروفاً بالكليني، (6) ويسمى أيضاً الكافي. (7) قال الكليني وقلت:

أتك تحب أن يكون عندك كتاب كافي، يجمع من جميع فنون علم الدين، ما يكتفى به المتعلم، ويرجع إليه المسترشد، ويأخذ منه من يريد علم الدين، والعمل به بالأثار الصحيحة، عن الصادقين عليهم السلام» (8) وقد يسر الله له تأليف هذا الكتاب الكبير في عشرين سنة (9) «وقد سأله بعض الشيعة من البلدان النائية تأليف كتاب الكافي لكونه بحضرة من يفاضه ويذاكره، ممن يثق بعلمه» (10) ويعتقد بعض العلماء أنه «عرض على القائم - صلوات الله عليه - فاستحسنه» (11) وقال: «كافي لشيعتنا». (12)

روى الكليني «عمن لا يتناهى كثرة من علماء أهل البيت عليهم السلام ورجالهم ومحدثيهم (13) فكتابه خلاصة آثار الصادقين عليهم السلام وعبية سننهم القائمة.

وقد كان شيوخ أهل عصره يقرؤونه عليه، ويروونه عنه، سماعاً و اجازة، (14) كما

ص: 51

1-1. الفهرست للطوسي ص 135، و [1] معالم العلماء ص 88، و [2] كشف الحجب ص 291. [3]

2-2. الفهرست للطوسي ص 135؛ [4] معالم العلماء، ص 88؛ كشف الحجب والأستار، ص 291.

3-3. نقل منه السيد رضی الدين بن طاوس في كشف المحجة، ص 153، 159، 173، 189.

4-4. راجع: كشف الحجب والأستار، ص 20 - 418. [5]

5-5. الرجال للنجاشي، ص 267.

6-6. الرجال للنجاشي، ص 266.

7-7. الرجال للنجاشي ص 266؛ الفهرست للطوسي ص 135؛ معالم العلماء، ص 88.

8-8. أصول الكافي، ج 1، ص 11.

9-9. الرجال للنجاشي، ص 266.

10-10. روضات الجنات، ص 553 [6] نقلاً من منية المرتاد في ذكر نقاة الاجتهاد للمحدث نيسابوري.

11-11. راجع: منتهى المقال، ص 298؛ [7] الصافي، ج 1، ص 4؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 4 - 532؛ [8] نهاية الدراية، ص

219 لتقد هذا المأثور.

12-12. روضات الجنات، ص 553 [9] نقلاً من منية المرتاد و كأنها قصة روائية.

13-13. بحار الأنوار، ج 25، ص 67 « [10] اجازة المحقق الكرکی » و مقابس الأنوار، ص 7.

قرؤه على تلميذه أبي الحسين أحمد بن أحمد الكوفي الكاتب (1) ورواه جماعة من أفاضل رجال الشيعة عن طائفة من كملة حملته؛ و من رواه الأقدمين: النجاشي (2) والصدوق (3) وابن قولويه، (4) والمرتضى، (5) والمفيد، (6) والطوسي، (7) والتلعكبري، (8) والزاري، (9) وابن أبي رافع، (10) وغيرهم.

وقد ظلّ حجة المتفقهين عصوراً طويلة، ولا يزال موصول الأسناد والرواية، مع تغير الزمان، و تبدّل الدهور.

وقد اتفق أهل الإمامة، و جمهور الشيعة، على قرؤه على تلميذه أبي الحسين أحمد بن أحمد الكوفي الكاتب 1 ورواه جماعة من أفاضل رجال الشيعة عن طائفة من كملة حملته؛ و من رواه الأقدمين: النجاشي 2 والصدوق 3 و ابن قولويه، 4 والمرتضى، 5 والمفيد، 6 والطوسي، 7 والتلعكبري، 8 والزاري، 9 و ابن أبي رافع، 10 وغيرهم.

وقد ظلّ حجة المتفقهين عصوراً طويلة، ولا يزال موصول الأسناد والرواية، مع تغير الزمان، و تبدّل الدهور. (11)

وقد اتفق أهل الإمامة، و جمهور الشيعة، على تفضيل هذا الكتاب و الأخذ به، و الثقة بخبره، و الاكتفاء بأحكامه، و هم مجمعون على الإقرار بارتفاع درجته و علوّ قدرته - على أنّه - القطب الذي عليه مدار روايات الثقات المعروفين بالضبط و الانتقان الى اليوم و هو عندهم و أجمل و أفضل (12) من سائر اصول الأحاديث.

الثناء عليه

قال الشيخ المفيد: «... الكافي، و هو من أجلّ كتب الشيعة، و أكثرها فائدة». (13)

وقال الشهيد محمد بن مكي في اجازته لابن الخازن: «... كتاب الكافي في الحديث الذي لم يعمل الامامية مثله». و قال المحقق على بن عبد العالي الكركي، في اجازته للقاضي صفى الدين عيسى:

«الكتاب الكبير في الحديث، المسمّى بالكافي، الذي لم يعمل مثله... و قد جمع هذا الكتاب من الأحاديث الشرعية، و الأسرار الدينية، ما لا يوجد في غيره». (14)

ص: 52

1-1) . الرجال للنجاشي، ص 267.

2-2) . الرجال للنجاشي، ص 167.

3-3) . الوافي، ج 3، ص 149 من الخاتمة؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 666؛ [1] تفصيل وسائل الشيعة، ج 3، ص 516. [2]

4-4) . الرجال للنجاشي، ص 267.

5-5) . مقابس الأنوار، ص 7. [3]

6-6) . تفصيل وسائل الشيعة، ج 3، ص 519.

7-7) . تفصيل وسائل الشيعة، ج 3، ص 519؛ خلاصة الأقوال، ص 136.

8-8) . الفهرست للطوسي، ص 136. [4]

9-9) . الفهرست للطوسي، ص 139. [5]

- 10-10) . الفهرست للطوسی، ص 135. [6]
- 11-11) . كشف المحجة، ص 159.
- 12-12) . تصحيح الاعتقاد، ص 27.
- 13-13) . بحار الأنوار، ج 25 ص 67.
- 14-14) . بحار الأنوار، ج 25 ص 67. [7]

وقال أيضاً - في اجازته لأحمد بن أبي جامع العاملى - : « الكافي في الحديث الذى لم يعمل الأصحاب مثله » . (1)

وقال الفيض : « الكافي . . . أشرفها وأوثقها وأتمها وأجمعها؛ لاشتماله على الأصول من بينها، وخلوه من الفضول وشينها » . (2)

وقال الشيخ على بن محمد بن حسن بن الشهيد الثانى : « الكتاب الكافي و المنهل العذب الصافى . و لعمري، لم ينسج على منواله، و منه يعلم قدر منزلته (3) و جلالة حاله » . (4)

وقال المجلسى : « كتاب الكافي . . . أضبط الأصول و أجمعها، و أحسن مؤلفات الفرقة الناجية، و أعظمها » . (5)

وقال المولى محمد أمين الاسترابادى فى الفوائد المدنية : « وقد سمعنا عن مشائخنا و علمائنا أنه لم يصنف فى الإسلام كتاب يوازيه أو يدانيه » . (6)

وقال بعض الأفاضل : « اعلم ان الكتاب الجامع للأحاديث، فى جميع فنون العقائد، و الأخلاق، و الآداب، و الفقه - من أوله إلى آخره - مما لم يوجد فى كتب أحاديث العامة، و أتى لهم بمثل الكافي، فى جميع فنون الأحاديث، و قاطبة أقسام العلوم الإلهية، الخارجة من بيت العصمة و دار الرحمة » . (7)

و هو « . . . يحتوى على ما لا يحتوى غيره، مما ذكرناه، من العلوم حتى ان فيه ما يزيد على ما فى الصحاح الست للعامة متوناً و أسانيداً » (8) فإن عدّة أحاديث الكافي 16199 حديثاً (9) و جملة ما فى كتاب البخارى الصحيح 7275 حديثاً، بالأحاديث المكررة، و قد قيل : « أنّها بإسقاط المكررة 4000 حديث » . (10)

ص: 53

-
- 1-1 . بحار الأنوار، ج 25، ص 63. [1]
 - 2-2 . الوافى، ج 1، ص 6، طبعة طهران [2] 1324.
 - 3-3 . منزلته؛ أى: منزلة الكلينى، مؤلفه.
 - 4-4 . الدر المنظوم، ورقة 1 ب.
 - 5-5 . مرآة العقول، ج 1، ص 3. [3]
 - 6-6 . مستدرک الوسائل، ج 3، ص 532. [4]
 - 7-7 . نهاية الدراية، ص 9 - 218.
 - 8-8 . وصول الأخيار، ص 70؛ ذكرى الشيعة، ص 6. [5]
 - 9-9 . نهاية الدراية، ص 219؛ لؤلؤة البحرين، ص 238 أقول: و أما حسب ما رقم فى هذه الطبعة فهى 15176 حديثاً ولعلمهم عدوا أسانيدها المكررة فبلغت 16199 حديثاً.
 - 10-10 . منهاج السنة، ج 4، ص 59.

قال ابن تيمية: إنَّ احاديث البخاريّ و مسلم سبعة آلاف حديث و كسر. (1)

مزيتة

خصائص الكافي التي تزال تحثّ على الاهتمام به كثيرة؛ منها:

إنَّ مؤلّفه كان حيّاً في زمن سفراء المهديّ عليه السلام، قال السيد ابن طاوس: «فتصانيف هذا الشيخ محمد بن يعقوب، و رواياته في زمن الوكلاء المذكورين، يجد طريقاً الى تحقيق منقولاته». (2)

وهو «ملتزم في الكافي أن يذكر في كلّ حديثٍ ألا نادراً جميع سلسلة السند بينه و بين المعصوم و قد يحذف صدر السند و لعلّه لنقله عن أصل المرويّ عنه، من غير واسطة، أو لحوالته على ما ذكره قريباً. و هذا في حكم المذكور». (3)

«و مما يعلم في هذا المقام نقلاً عن بعض محققينا الأعلام، أنّ من طريقته الكلينيّ رحمه الله، وضع الأحاديث المخرجة، الموضوعة على الأبواب، على الترتيب بحسب الصحة و الوضوح. و لذلك، أحاديث أواخر الأبواب في الأغلب - لاتخ (4) من إجمال و خفاء». (5)

وقد أسلفت إيراد كونه جمع فنون العلم الإلهية، و احتوى على الأصول و الفروع، و أنّه يزيد على ما في الصحاح الستة، عدّ عن التائي في تأليفه الذي بلغ عشرين سنة. قال الوحيد البهبهاني: «ألا أنّ ترى ان الكليني رحمه الله مع بذل جهده في مدّة عشرين سنة، و مسافرتة الى البلدان و الأقطار، و حرصه في جمع آثار الأئمة، و قرب عصره الى الاصول الأربعمائة و الكتب المعول عليها، و كثرة ملاقاته، و مصاحبته مع شيوخ الاجازات، و الماهرين في معرفة الأحاديث، و نهاية شهرته في ترويج المذهب، و تأسيسه. . .». (6) و قال السيد حسن الصدر: «و منها اشتماله على الثلاثيات. . .». (7)

ص:54

-
- 1-1 . مقدمة ابن الصلاح، ص 10، و راجع: نهاية الدراية، ص 220؛ كشف الظنون، ج 1، ص 4 - 543.
 - 2-2 . كشف المحجّة، ص 159. و [1] راجع: مستدرک الوسائل، ج 3، ص 3 - 532، و [2] ص 546؛ الشافي، ورقة 2 ب.
 - 3-3 . الوافي، ج 1، ص 13. [3]
 - 4-4 . لاتخ: أي: لاتخلو.
 - 5-5 . روضات الجنات، ص 553؛ [4] نهاية الدراية، ص 222.
 - 6-6 . نهاية الدراية، ص 220.
 - 7-7 . نهاية الدراية، ص 1.220.

«و منها أنه غالباً، لا يورد الأخبار العارضة، بل يقتصر على ما يدل على الباب الذي عنونه، وربما دل ذلك على ترجيحه لما ذكر، على ما لم يذكر» (1). (2)

شروحه

(3)

1. جامع الأحاديث و الأقوال ، للشيخ قاسم بن محمد بن جواد بن الوندی المتوفى بعد سنة 1100ق. (4)
2. الدر المنظوم من كلام المعصوم ، للشيخ على بن محمد بن الحسن بن زين الدين الشهيد الثاني، العاملى الجبعى، المتوفى سنة 1104ق. و هو مخطوط، و منه نسخة (5) بخزانة كتب السيد محمد المشكاة الموقوفة بجامعة طهران.
3. الرواشح السماوية فى شرح الأحاديث الإمامية، (6) لمحمد باقر الداماد الحسينى، المتوفى سنة 1040ق. و هو مطبوع سنة 1311ق بطهران.
4. الشافى ، للشيخ خليل بن الغازى القزوينى، المتوفى سنة 1089ق. و هو مخطوط، و منه نسخة (7) بخزانة كتب السيد محمد المشكاة.
5. شرح الميرزا رفيع الدين محمد النائينى، المتوفى سنة 1082ق. (8)
6. شرح المولى صدرا، الشيرازى، المتوفى سنة 1050ق. (9)
7. شرح محمد أمين الأسترآبادى الأخبارى، المتوفى سنة 1036ق. (10)
8. شرح المولى محمد صالح المازندراني، المتوفى سنة 1080ق، و هو - عند أفضل المتفقيين - من خيار الشروح. (11) 9. كشف الكافى ، لمحمد بن محمد الملقب شاه محمد الاصطهباناتى الشيرازى،

ص: 55

-
- 1-1) . نهاية الدراية، ص 222.
 - 2-2) . راجع للزيادة، المرجع نفسه، ص 219.
 - 3-3) . راجع للزيادة، باب الكافى، و باب «شرح» من الذريعة، [1] المخطوطة.
 - 4-4) . الذريعة، ج 5، ص 39 - 40. [2]
 - 5-5) . برقم 926، و راجع: الذريعة، ج 6، ص 183، و ج 8، ص 79؛ [3] كشف الحجب و الأستار، ص 212 و 348. [4]
 - 6-6) . و راجع: كشف الحجب و الأستار، ص 293 و 348. [5]
 - 7-7) . برقم 915، و راجع: كشف الحجب و الأستار، ص 316 و 348. [6]
 - 8-8) . كشف الحجب و الأستار، ص 348. [7]
 - 9-9) . كشف الحجب و الأستار، ص 347. [8]

10-10). كشف الحجب و الأستار، ص 348. [9]

11-11). كشف الحجب و الأستار، ص 8 - 347.

من أفاضل أوائل القرن الثاني عشر. (1) ألفه للشاه السلطان حسين الموسوي الصفوي. و هو مخطوط، و منه نسخة (2) بخزانة كتب السيد محمّة المشكاة.

10. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، (3) لمحمد باقر بن محمد تقي المجلسي المتوفى سنة 1110ق. و هو مطبوع سنة 1321ق بطهران، في 4 مجلدات ضخمة.

11. هدى العقول في شرح أحاديث الأصول، لمحمّد بن عبد علي بن محمد بن أحمد بن علي بن عبد الجبار، القطيفي، من علماء أوائل القرن الثالث عشر. و هو مخطوط، و منه نسخة في خزانة كتب مدرسة عالي سبها سالار. (4)

12. الوافي، للفيض الكاشاني، (5) المتوفى سنة 1091ق. و هو مطبوع سنة 1310 و 1324ق بطهران في 3 مجلدات.

تعالیقة و حواشیه

(6)

و هي كثيرة جداً؛ منها:

1. حاشية الشيخ ابراهيم ابن الشيخ قاسم الكاظمي، الشهير بابن الوندی. (7)

ص: 56

1-1). له ترجمة في ربحانة الأدب، ج 2، ص 295.

2-2). برقم 634.

3-3). وراجع: كشف الحجب و الأستار، ص 348 و 500. [1]

4-4). برقم 1700، راجع، بروكلمن، ج 1، ص 187، و فهرست كتابخانه مدرسة عالي سبها سالار، ج 1، ص 1 - 260.

5-5). وراجع: كشف الحجب و الأستار، ص 598. و للوافي شرح ألفه السيد بحر العلوم المتوفى سنة 1212ق. راجع: مستدرک

الوسائل، ج 3، ص 539، و لطائفة من العلماء حواش على الوافي [2] منهم: أ. السيد ابراهيم بن محمد القمي (راجع: الذريعة، ج 6، ص

229). [3] ب. الميرزا حسن بن عبدالرزاق اللاهيجي القمي، المتوفى سنة 1121ق (راجع: الذريعة، ج 6، ص 229). [4] ج. الميرزا

عبدالله الأفندي، المتوفى سنة 1131ق (راجع: الذريعة، ج 6، ص 229). [5] د. السيد عبدالله بن نورالدين الجزائري، المتوفى سنة

1173ق (راجع: الذريعة، ج 6، ص 229). [6] ه. فضل الله بن محمد شريف (راجع: الذريعة، ج 6، ص 30 - 229). و. السيد محسن

الأعرجي الكاظمي، المتوفى سنة 1227ق (راجع: الذريعة، ج 6، ص 230). [7] ز. محمد باقر بن محمد أكمل البهبهاني المتوفى سنة

1206ق (راجع: كشف الحجب و الأستار، ص 191؛ [8] الذريعة، ج 6، ص 229). [9] ح. الفيض نفسه (راجع: الذريعة، ج 6، ص

230). [10]

6-6). راجع: الذريعة، ج 6، ص 84 - 179. [11]

7-7). الذريعة، ج 6، ص 180. [12]

2. حاشية أبي الحسن الشريف الفتونى العاملى، المتوفى سنة 1138ق. (1)
3. حاشية السيد المير أبى طالب بن الميرزا بيك الفندرسكى من أفاضل أوائل القرن الثانى عشر. (2)
4. حاشية الشيخ أحمد بن اسماعيل الجزائرى، المتوفى سنة 1149ق. (3)
5. حاشية السيد بدرالدين أحمد الأنصارى العاملى، تلميذ البهاء العاملى. (4)
6. حاشية محمد أمين بن محمد شريف الأسترآبادى الأخبارى، المتوفى سنة 1036ق. (5)
7. حاشية محمد باقر بن محمد تقى المجلسى. (6)
8. حاشية محمد باقر الداماد الحسينى. (7)
9. حاشية محمد حسين بن يحيى النورى؛ تلميذ المجلسى. (8)
10. حاشية حيدر على بن الميرزا محمد بن حسن الشيروانى. (9)
11. حاشية المولى رفيع الجيلانى، المعروفة بشواهد الإسلام. (10)
12. حاشية السيد شبر بن محمد بن ثنوان الحويزى، النجفى. (11)
13. حاشية السيد نورالدين على بن ابى الحسن الموسوى العاملى، المتوفى سنة 1068ق. (12)
14. حاشية الشيخ زين الدين أبى الحسن على ابن الشيخ حسن صاحب المعالم. (13)
15. حاشية الشيخ على الصغير بن زين الدين بن محمد بن الحسن بن زين الدين

ص:57

-
- 1-1 . الذريعة، ج 6، ص 180. [1]
 - 2-2 . الذريعة، ج 6، ص 181. [2]
 - 3-3 . الذريعة، ج 6، ص 180. [3]
 - 4-4 . الذريعة، ج 6، ص 181؛ [4] كشف الحجب والأستار، ص 184. [5]
 - 5-5 . الذريعة، ج 6، ص 181. [6]
 - 6-6 . الذريعة، ج 6، ص 181؛ [7] كشف الحجب والأستار، ص 185. [8]
 - 7-7 . الذريعة، ج 6، ص 182. [9]
 - 8-8 . الذريعة، ج 6، ص 182. [10]
 - 9-9 . الذريعة، ج 6، ص 182. [11]

- [12].182 . الذريعة، ج 6، ص [10-10]
- [13].182 . الذريعة، ج 6، ص [11-11]
- [14].182 . الذريعة، ج 6، ص [12-12]
- [15].183 و 182 . الذريعة، ج 6، ص [13-13]

16. حاشية الشيخ على الكبير بن محمد بن الحسن بن زين الدين الشهيد الثاني. (2)
17. حاشية الشيخ قاسم بن محمد بن جواد الكاظمي، المشهور بابن الوندی، المتوفى بعد سنة 1100ق. (3)
18. حاشية الشيخ محمد بن الحسن بن زين الدين الشهيد الثاني، المعروف بالشيخ محمد السبط العاملي المتوفى سنة 1030ق. (4)
19. حاشية الميرزا رفيع الدين محمد بن حيدر النائيني، المتوفى سنة 1080ق (5). (6)
20. حاشية الشيخ محمد بن قاسم الكاظمي. (7)
21. حاشية نظام الدين بن أحمد الدشتكي. (8)

ترجماته بالفارسية

1. تحفة الاولياء، لمحمد علي ابن الحاج محمد حسن الأردكاني، المعروف بالنحوي تلميذ السيد بحر العلوم، وهو مخطوط، و منه نسخة (9) بخزانة كتب السيد محمد المشكاة.
2. الصافي شرح اصول الكافي، (10) للشيخ خليل بن الغازي القزويني، وهو مطبوع سنة 1380 ق/ 1891 بلكنهو، في مجلدين ضخمين.
3. شرح فروع الكافي، له أيضاً، وهو مخطوط في عدة مجلدات، و منه نسخة (11) بخزانة كتب السيد محمد المشكاة.

ص: 58

-
- 1-1 . الذريعة، ج 6، ص 183. [1]
- 2-2 . الذريعة، ج 6، ص 183. [2]
- 3-3 . الذريعة، ج 6 ص 183. [3]
- 4-4 . الذريعة ج 6، ص 183 و 184؛ [4] كشف الحجب والأستار، ص 184. [5]
- 5-5 . الذريعة، ج 6، ص 184؛ [6] كشف الحجب والأستار، ص 184. [7]
- 6-6 . وللأمر محمد معصوم القزويني، المتوفى سنة 1091ق، حاشية على هذه الحاشية. راجع الذريعة، ج 6، ص 80. [8]
- 7-7 . الذريعة، ج 6، ص 184. [9]
- 8-8 . الذريعة ج 6، ص 184. [10]
- 9-9 . برقم 634.
- 10-10 . وراجع: كشف الحجب والأستار، ص 348، ص 315. [11]
- 11-11 . برقم 671-682، 914.

شرح بعض أحاديثه

1. حثيث الفلجة في شرح حديث الفرجة، (1) للسيد بهاء الدين محمد بن محمد باقر الحسنى المختارى، النائنى، السبزوارى، الاصفهانى، من علماء أوائل القرن الثانى عشر. (2)

و لهذا الحديث شرح كثيرة. (3)

2. هداية النجدين و تفصيل الجندين ، رسالة فى شرح حديث الكافى فى جنود العقل و جنود الجهل، (4) للسيد حسن الصدور المتوفى سنة 1354ق. (5)

اختصاره

اختصر الكافى ، محمد جعفر بن محمد صفى الناعسى الفارسى، و من هذا المختصر نسخة (6) (مخطوطة سنة 273) بخزانة كتب السيد محمد المشكاة.

تحقيقه

عن كثير من الأقدمين و المتأخرين بتحقيق بعض امور الكافى ؛ و من آثارهم:

1. الرواشح السماوية فى شرح أحاديث الإمامية ، للدماماد. (7)

2. رموز التفاسير الواقعة فى الكافى و الروضة ، لمولى خليل بن الغازى القزوينى. (8)

3. نظام الأقوال فى معرفة الرجال ، رجال الكتب الاربعة، لنظام الدين محمد بن الحسين القرشى الساوجى (ظ؟) ، (9) تلميذ الشيخ البهاء العاملى، «ذكر فيه أسماء الذين روى عنهم المحمّدون الثلاثة، من الكتب الأربعة، أو ذكر واحداً من أصحابنا، وقال: أنه ثقة أو عالم أو فاضل، أو ما شابه ذلك، أو قال: روى عن أحد و روى عنه أحد». (10)

ص: 59

1-1) . راجع: اصول الكافى، ج 1، ص 133-134 «الحديث 5 من كتاب التوحيد، باب حدوث العالم» .

2-2) . الذريعة، ج 6، ص 248. [1]

3-3) . راجع: الذريعة، ج 6، [2] هامش ص 248.

4-4) . راجع اصول الكافى ج 1، ص 69 - 71 «الحديث 14 من كتاب العقل و الجهل» .

5-5) . تأسيس الشيعة، ص 17.

6-6) . قوامها 65 ورقة راجع ورقة 298 ب - 363 ب من نسخة الكافى ذات العدد 630 بخزانة كتب السيد محمد المشكاة.

7-7) . راجع: ص 30 من هذه الرسالة.

8-8) . روضات الجنات، ص 267. [3]

9-9) . أحوال و أشعار فارسى شيخ بهائى، ص 88.

4. جامع الرواة، (1) لحاجي محمد الأردبيلي، تلميذ المجلسي.

5. رسالة الأخبار والاجتهاد، في صحة أخبار الكافي، لمحمد باقر بن محمد أكمل البهبهاني. (2)

6. معرفة أحوال العدة الذين بروى عنهم الكليني، للسيد حجة الإسلام محمد باقر الشفتي الأصفهاني، المتوفى سنة 1260 ق طبع مع مجموعته الرجالية ص 114 - 25 بطهران سنة 1314 ق. (3)

7. الفوائد الكاشفة عن سلسلة مقطوعة وأسماء في بعض أسانيد الكافي مستورة للسيد محمد حسين الطباطبائي التبريزي. (4)

وقال في مقدمته: «لما كان بعض الرواة بين ثقة الاسلام الشيخ أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني، وبين بعض من روى عنه من الأصحاب، كأحمد بن محمد بن عيسى، وأحمد بن محمد بن خالد، وسهل بن زياد، غير المذكورين في كتابه المسمى بالكافي، مشيراً إليهم فيه، بعدة من أصحابنا، فأحببت توضيحاً، بل لزوماً، حيث يحتاج العمل بالرواية الى معرفة أحوال الراوي، من الصحة وغيرها من الأوصاف، أن أكتب رسالة جامعة لما وصل إلينا من أسمائهم، وجامعة لأحوالهم، ووافية لبيان أوصافهم، ليكون الطالب العامل بها على بصيرة». (5)

8. ترجمة علي بن محمد المبدوء به بعض أسانيد الكافي؛ للشيخ الميرزا أبي المعالي ابن الحاج محمد ابراهيم بن الحاج محمد حسن الكاخي الخراساني

ص: 60

1-1. الذريعة، ج 5، ص 54 - 75. [1]

2-2. مستدرک الوسائل، ج 3، ص 536.

3-3. الذريعة، ج 4، ص 57. [2]

4-4. هو محمد حسين بن الحاج الميرزا علي أصغر شيخ الاسلام بن الميرزا محمد تقى القاضى الطباطبائى الحسنى التبريزى من آل شيخ الاسلام سراج الدين عبدالوهاب الطباطبائى. كان من أفاضل تلاميذ صاحب الجواهر، و الشيخ موسى آل كاشف الغطاء، و المولى محمد جعفر الاسترآبادى. وقد أجازوا له. ورد النجف سنة 1244 ق. و لبث فيها سنين، ثم رجع الى تبريز. و توفي بها سنة 1294 ق عن أكثر من ثمانين سنة، و دفن بالنجف له تأليف منها: 1. منهج الرشاد فى شرح الارشاد فى الفقه كمل منه طائفة من «مباحث العبادات» فى نحو من 12 مجلداً. 2. رسالة فى الجعالة. 3. حاشية على القوانين فى الأصول. 4. رسالة فى حجية الظن الخاص. 5. رسالة فى سند فقه الإمام. 6. الفوائد الكاشفة عن سلسلة مقطوعة وأسماء فى بعض أسانيد الكافي مستورة. 7. سند الفقه. 8. المشيخة المرتبة. 5-5. الفوائد الكاشفة، ورقة 1 ب.

الأصفهاني، الكلباسي المتوفى سنة 1315ق. (1)

9. البيان البديع في أن محمد بن اسماعيل المبدوء به في أسانيد الكافي أنّما هو بزيع (2) للسيد حسن الصدر المتوفى 11 ربيع الأول سنة 1354ق. (3)

10. رجال الكافي، جداول لفقهاء آل محمد ورئيس الطائفة، شيخ علماء قم اليوم (4) الحاج السيد حسين الطباطبائي البروجردى، وهو مخطوط، سمعت به.

أمّا عدد أحاديث الكافي (5) وتحقيق رجاله، واختلاف روايته، وأسناده، فقد عنى بها أكثر علماء الحديث والطبقات في المشيخات وكتب الرجال. (6)

طبقاته

طبع الكافي عدة مرار؛ (7) منها:

أصول الكافي:

شيراز (?) سنة 1278ق.

تبريز سنة 1281ق في 494 صفحة. (8)

طهران سنة 1311ق في 468 صفحة مع حواش أيضاً.

طهران سنة 1311ق في 627 صفحة مع حواش في الهامش.

[طهران سنة 1374 الطبعة الأولى من هذه الطبعة] .

لكنه سنة 1302 / 1885.

ص: 61

1-1. الذريعة، ج 4، ص 161. [1]

2-2. هذا رأى السيد حسن الصدر (ظ؟) أما أكثر علماء الرجال، فيرون أنه أبو الحسين محمد بن اسماعيل النيسابورى بندفر؛ راجع توضيح المقال ص 27، و الوافى ج 1، ص 10 و الرواشح السماوية ص 70 - 74 و تنقيح المقال ج 3، ص 95 - 99 من الخاتمة.

3-3. تأسيس الشيعة، ص 18.

4-4. [وقد توفى - رضوان الله عليه - صبيحة يوم الخميس الاثنى عشر يوماً خلون من شهر شوال سنة 1380ق].

5-5. راجع - مثلاً؛ منتهى المقال، ص 370؛ توضيح المقال، ص 21-25؛ الوافى، ج 1، ص 5 - 13؛ [2] عين الغزال، 10-11؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 541 - 546؛ خلاصة الأقوال، ص 133؛ تنقيح المقال، ج 3، ص 83 - 84 [3] من الخاتمة.

- 6-6) . راجع: الوافى، ج 1، ص 10 - 11؛ مرآة العقول، ج 1، ص 396؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 534 - 541.
- 7-7) . راجع تکملة بروکلمن ج 1، ص 320.
- 8-8) . الى آخر کتاب الايمان و الکفر.

طهران سنة 1315ق. في مجلدين توأم أولهما 427 صفحة، و الآخر 375 صفحة مع حواش في الهامش.

[طبع دارالكتب الاسلامية في خمس مجلّدات] .

لكنهو سنة 1302 / 1885.

الروضة:

طهران سنة 1303ق في 142 صفحة، (1) مع تحف العقول ، و منهاج النجاة.

لكنهو سنة 1302 / 1885.

[طبع دارالكتب مستقلاً] .

وفاته

مات - كما يقول النجاشي - ببغداد سنة 329ق. سنة تناثر النجوم (2) و تاريخ وفاته عند الشيخ الطوسي - سنة 328. (3) ثم وافق في كتاب الرجال (4) الذي ألفه من بعد، النجاشي.

وقال السيّد رضی الدين بن طاوس: «و هذا الشيخ محمد بن يعقوب كان حياته في زمن وكلاء المهدي عليه السلام - عثمان بن سعيد العمري، وولده أبي جعفر محمد، و أبي القاسم حسين بن روح، و عليّ بن محمّد السمرّي - و توفي محمد بن يعقوب قبل وفاة علي بن محمد السمرّي، لأنّ عليّ بن محمّد السمرّي توفّي في شعبان سنة 329ق و هذا محمد بن يعقوب الكليني توفي ببغداد سنة 328ق (5)» و ذكر ابن الأثير، (6) و ابن حجر (7) أنّه توفّي في تلك السنة.

و في الوجيزة للشيخ البهاء العاملي: توفّي ببغداد سنة 30 أو 329. (8)

ص: 62

1-1) . من ص 132 - 274.

2-2) . الرجال للنجاشي، ص 726؛ خلاصة الأقوال، ص 71. [1]

3-3) . الفهرست للشيخ الطوسي، ص 136.

4-4) . الرجال للشيخ الطوسي، ظهر الورقة 119.

5-5) . كشف المحجة، ص 159. [2]

6-6) . كامل ابن الأثير، ج 8، ص 128 [3] في حوادث سنة 328ق.

7-7) . لسان الميزان، ج 5، ص 433.

8-8) . الوجيزة، ص 184. [4]

و الصحيح - عندي - أن تاريخ الوفاة هو شهر شعبان سنة 329، (1) و النجاشي أقدم و أقرب الى عصر الكليني، و قد أيده الشيخ الطوسي، و العلامة الحلّي، و هم أدري من ابن الأثير و ابن حجر بتواريخ علماء الشيعة. و هذا لا ينافي وفاته قبل علي بن محمد السمرى الذى توفى فى شعبان سنة 329ق، وفاقاً للسيد ابن طاوس.

و صلى عليه محمد بن جعفر الحسنى المعروف بأبى قيراط. (2)

(قبره ببغداد)

دفن الكلينيّ بباب الكوفة بمقبرتها، (3) فى الجانب الغربى، و كان ابن عبدون (4) يعرف قبره، (5) قال: «رأيت قبره فى صرارة الطائي، و عليه لوح مكتوب فيه اسمه، و اسم أبيه» (6) «قد درس» (7) فى أواخر القرن الرابع الهجرى (ظ؟) و قبره - اليوم - قائم فى الجانب الشرقى، على شاطئ دجلة عند باب الجسر العتيق «جسر المأمون الحالى» بالقرب منه، على يسار الجاني من جهة المشرق، و هو قاصد الكرخ قال الميرزا عبدالله الأفندى:

«قبره ببغداد و لكن ليس فى المكان الذى يعرف الآن بقبره». (8)

و قال محمد تقى المجلسى: «قبره ببغدادى فى مولوى خانه، معروف بشيخ المشايخ و يزوره العامة و الخاصة، و سمعت من جماعة من أصحابنا ببغداد، أنه قبر

ص: 63

-
- 1-1) . الرجال للشيخ الطوسى، الورقة 120 وراجع: لؤلؤة البحرين، ص 237. و قال فى نخبة المقال، ص 98: ثم أبو جعفر الكليني هو ابن يعقوب بغير مين قد جمع الكافى بهذا النظم و قد توفى لسقوط النجم
 - 2-2) . الرجال للنجاشى، ص 267؛ خلاصة الأقوال، ص 71. [1]
 - 3-3) . الرجال للنجاشى، ص 267؛ الفهرست للطوسى، ص 136؛ [2] خلاصة الأقوال، ص 71. [3]
 - 4-4) . هو أبو عبدالله أحمد بن عبد الواحد بن أحمد بن البزاز، المعروف بابن عبدون، و ابن الحاشر توفى سنة 423ق. له ترجمة مفصلة فى تنقيح المقال، ج 2، ص 66 - 67. [4]
 - 5-5) . الرجال للنجاشى، ص 267.
 - 6-6) . الفهرست للشيخ الطوسى، ص 136. [5]
 - 7-7) . الرجال للنجاشى، ص 267 نقلاً عن ابن عبدون.
 - 8-8) . رياض العلماء، ص 226، و [6] راجع هامش الفهرست للطوسى، ص 136. [7]

محمد بن يعقوب الكليني، وزرته هناك». (1)

وقال الشيخ يوسف البحراني: «وقبر هذا الشيخ الآن، بل قبل هذا الزمان في بغداد مزار مشهور، وعليه قبة عالية». (2)

وقال الشيخ أسدالله الشوشتری: «ومزاره معروف الآن؛ قريباً من الجسر». (3)

وقال الشيخ عبدالنبي الكاظمي: «المعروف فيما بين علمائنا، وأهل عصرنا، أنّ قبره في بغداد في مكان يقال له المولى خانه، قريباً من باب الجسر، وقبره الى الآن مشهور، يزوره الخاصّة والعامة». (4)

وقال السيد محمّد باقر الخوانساري: «والقبر المطهّر الموصوف، معروف في بغداد الشرقيّة، مشهور، تزوره الخاصّة والعامة، في تكية المولوية، وعليه شبّاك من الخارج الى يسار العابر من الجسر». (5)

وحاول السيّد محمد مهدي الاصفهاني، إثبات كون قبر الكليني في الجانب الشرقي، (6) وقد ردّ عليه الأستاذ الدكتور مصطفى جواد (7) وخطأ «انّ القبر الذي قرب رأس الجسر من الشرق، هو قبر الكليني». (8)

وقد تعود الشيعة زيارة هذا القبر الحالي، منذ قرون متعاقبة، معتقدين أنّ صاحبه هو الكليني. والفريقان مجتمعان على تعظيم هذا القبر، و تبجيل صاحبه وقصة نش قبره سائرة. (9)

و طريقة سلفنا، و آبائنا المتقدمين، و استمرار سيرتهم، في زيارة الموضع المعروف المنسوب اليه في «جامع الآصفية» قرب رأس الجسر من الشرق، يضطرنا الى احترام هذا المزارك «تمثال الجنديّ المجهول عند الأوروبيين» وإن كان في الحقيقة لم يرمس فيه، وذلك، إحياء لذكوره، وإخلاداً لاسمه، واستبقاء له.

قال أبو علي: «وقبره قدس سره معروف في بغداد الشرقية - مش - (10) تزوره الخاصّة والعامة، في تكية المولوية، وعليه شبّاك من الخارج، الى يسار العابر من الجسر». (11)

خادم أهل البيت حسين علي محفوظ عفا الله عنه 1374ق.

ص: 64

1-1. شرح مشيخة من لا يحضره الفقيه، ورقة 267 ب.

2-2. لؤلؤة البحرين، ص 236. [1]

3-3. مقابسات الأنوار، ص 7. [2]

4-4. تكملة الرجال، ورقة 179 ب.

5-5. روضات الجنات، ص 553. [3]

6-6. أحسن الوديعه، ج 2، ص 226 - 228.

7-7. مجلة العرفان، مج 23، ج 4، 5، ص 539 - 549.

8-8. المرجع المذكور، ص 549.

9-9) . راجع: لؤلؤة البحرين، ص 236 - 237؛ [4] منتهى المقال، ص 298؛ روضات الجنات، ص 553.

10-10) . مش: أى مشهور.

11-11) . منتهى المقال ص 298. [5]

مع الكلینی وکتابه «الکافی»

اشاره

مع الكلینی وکتابه «الکافی» (1)

سید ثامر هاشم حبیب العمیدی

چکیده

این مقاله طولانی را باید تلخیص کتاب الشیخ الكلینی البغدادی و کتابه الکافی قلمداد نمود. نویسنده پس از بیان مقدمه ای درباره تاریخ تدوین حدیث، اوضاع سیاسی و علمی عصر کلینی را مورد بررسی قرار داده و به زندگی نامه کلینی پرداخته است. حیات علمی کلینی، مشایخ و شاگردان و راویان او، کتاب هایش و سخنان علما درباره کلینی از دیگر مباحث این نوشته است. نویسنده، صفحات بعدی مقاله را به معرفی الکافی و منهج حدیثی کلینی اختصاص داده و از حکایت عرضه الکافی بر امام مهدی علیه السلام سخن به میان آورده است.

مطالب دیگر مقاله، شامل دیدگاه علما درباره احادیث الکافی، منهج کلینی در خصوص اسانید کتاب، رجال عده در الکافی، منهج کلینی در متون الکافی و ترتیب و تبویب الکافی است.

یرجع تاریخ تدوین الحدیث الشریف عند الشیعة الإمامیة إلى العصر النبوی، ولهم فیہ مراحل متعدّدة قبل جمعه و تهذیبه فی موسوعاتهم الحدیثیة المشهورة. وقد قام رواد التشیع من الصحابة بأعباء المرحلة الأولى، فبرز منهم مولی رسول الله صلی الله علیه و آله أسلم أبو رافع الذی صنّف کتاب السنن والأحكام والقضایا، مبوباً للأحادیث فیہ علی أبواب

ص: 65

فكان رضى الله عنه أول من دَوّن الأحاديث مع تبويبها فى الإسلام بعد أمير المؤمنين عليه السلام الذى سبق الكلّ فى تدوين أحاديث الرسول صلى الله عليه وآله فى كتابه الصحيفة الجامعة، وهو من إماء النبىّ صلى الله عليه وآله وخطّ الوصىّ عليه السلام، وقد اعتمد البخارى على صحيفة الإمام على عليه السلام فى مواضع من صحيحه. (2)

وبعد انتقال الرسول الأكرم صلى الله عليه وآله إلى الرفيق الأعلى، استمرّ تدوين الأحاديث عند شيعة أمير المؤمنين عليه السلام كالأصبغ بن نباتة، وسليم بن قيس الهلالى، وعبيد الله بن أبى رافع، وعلّى بن أبى رافع، ومحمد بن قيس البجليّ، وميثم التمار ونظرانهم كما هو مفصّل فى فهرس كتب الشيعة. دون أن تؤثر عليه أوامر المنع التى اتخذت صفتها الرسمية بعيد أحداث السقيفة، ولم يعق سيره فيما بعد التصنيق الأموى على مدرسة الإمام زين العابدين بعد استشهاد أبيه الإمام الحسين عليهما السلام، بل كان الأمر على خلاف ما كان متوقّعا فى ضوء نشاط تلك المدرسة أو ركوده، إذ ظهرت على أيدي تلامذة الإمام السجّاد عليه السلام جملة من المدوّنات الحديثية، من أمثال: مدوّنات جابر الجعفيّ، وأبان بن تغلب، والحسين بن ثور بن الجهم، وزيايد ابن المنذر وغيرهم.

ولمّا حلّ الانهيار بدولة معاوية التى أقامها على مبدأ البغى والعدوان وسفك الدم الحرام، وآلت إلى السقوط فى أواخر عهد الإمام الباقر عليه السلام، وانشغل الأمويّون بسلطتهم، وجدّ الإمام الباقر عليه السلام متنفساً لنشر العلم والمعرفة، فأتسعت حركة التدوين فى عصره وعلى يده اتّساعاً كبيراً كما يظهر من مدوّنات تلامذته الكثيرة فى فهرستى الشيخ الطوسىّ والنجاشىّ. ثم اتّسعت تلك الحركة العلمية اتّساعاً هائلاً بعد سقوط الدولة الأموية، وتولّى العباسيّين زمام الأمور سنة (132ق) فى عهد الإمام الصادق عليه السلام.

ونتيجةً لانشغال الدولة الجديدة بثبيت أقدامها، وجدّ الإمام الصادق عليه السلام نفسه فى فرصة سانحة للانطلاق فى أرحب الميادين العلمية؛ لأجل صياغة الفكر الإسلامى وتجديده على أثر ما منّى به على أيدي الأمويين وأعداء الدين، وغرسه فى نفوس

1-1). رجال النجاشى، ص 6، ش 1.

2-2). صحيح البخارى، ج 1، ص 40 باب كتابة العلم، وج 4، ص 289 باب اثم من تبرأ من مواليه.

المسلمين نقياً صافياً، لم تشبهُ بِدَعِ الْأَوْلِيَيْنِ، فكان بحق ذلك الرجل الفذّ والأوحدى الفرد الذى تمكّن من إعادة الروح إلى الإسلام كما كان فى عهده الأول، بعد أن غداه بلُبان التوحيد الخالص، ونزع عنه كلّ لباس لم يمتّ بصلّة إليه، مع تثبيت قواعده على أقوم الأسس وأرسخها، وقيادة التثقيف الإسلامى على أوسع نطاق كما نلحظه فى كثرة الوافدين إلى جامعته الإسلامية الكبرى من شتى أمصار المسلمين، وقد قدّر لبعض من تلامذته أن يكونوا قادة لمذاهب إسلامية لم تزل قائمة إلى اليوم.

لقد رفع الإمام الصادق عليه السلام لواء العلم، ونادى بشعار التدوين عالياً، وهتف بطلّاب جامعته الكبرى قائلاً: «اكتبوا فإنكم لا تحفظون حتى تكتبوا» (1)و: «احفظوا بكتبكم فإنكم سوف تحتاجون إليها». (2)

وكان من نتائج هذه الدعوة الصريحة إلى التدوين أن تصدّى المئات من تلامذته عليه السلام إلى التأليف والتصنيف فى شتى حقول العلم والمعرفة. لا سيما علوم الشريعة الغراء، فأضافوا بذلك إلى مدوّنات الحديث الشيعية فى المراحل السابقة المئات من الكتب كالأصول الأربعمئة ونحوها من المصنّفات التى أصبحت مع غيرها من مؤلّفات أصحاب الأئمة عليهم السلام فى المراحل اللاحقة، الحجر الأساس الذى ابنتت عليه المجاميع الحديثية المتأخّرة عند الشيعة الإمامية فى القرنين الرابع والخامس الهجريين.

وبالجملة، فإن كتب الحديث الأربعة المعروفة (الكافى ، و الفقيه ، و التهذيب ، و الاستبصار) قد سبقت بتراث حديثى شيعى ضخيم اشتركت فى بنائه نخبة من ثقات أصحاب الأئمة، ابتداءً من عهد أمير المؤمنين عليه السلام، وانتهاءً بوفاة الإمام العسكرى سنة (260ق) عليه السلام. وقد أحصى الحرّ العاملى ذلك التراث فوجده أكثر من ستة آلاف وخمسمائة كتاب. (3)وقد وصل بعض هذا التراث إلينا وقدّ معظمه على أثر الظروف القاسية التى مرّ بها أهل البيت عليهم السلام وشيعتهم، والتى توجت على يد الطغاة بحرق مكاتبتهم العظمى فى بغداد ومصر فى عصرى السلاجقة والأيوبيين.

ولعلّ الذى يخفّف من وطأة ضياع معظم تلك المدوّنات بما فى ذلك أغلب

ص:67

1-1) . اصول الكافى، ج 1، ص 103، ح 9، باب 17. [1]

2-2) . اصول الكافى، ج 1، ص 103، ح 10، باب 17. [2]

3-3) . وسائل الشيعة، ج 30، ص 165، الفائدة الرابعة من الخاتمة.

الأصول الأربعمائة، هو أن محتوياتها ظلت محفوظةً في كتبنا الحديثية المعتمدة، وعلى رأسها كتاب الكافي لثقة الإسلام الكليني الذي عُقد هذا البحث لأجله وكتابه، لكي نقف على منزلة الكليني ومكانته العلميّة، ومزايا الكافي، والمنهج المتبع فيه، مع ما يتصل بهما من أمور أخرى على النحو الآتي:

الحياة السياسية والعلمية في عصر الكليني:

عاش الكليني في مركزين مرموقين من مراكز العلم والدين في عصره، وهما: الرى أولاً، وبغداد أخيراً.

وفي الرى تلقى علومه الأولى وثقافته إلى أن صار شيخ الشيعة في الرى ووجههم.

وفي بغداد انتهت إليه رئاستهم في عهد المقتدر بالله العباسي (220 - 295ق)، وأصبح فيها القطب الذي تدور حول محوره رحي أحاديثهم.

أما عصره الممتدّ ابتداء من النصف الثاني للقرن الثالث الهجري، وانتهاءً بأواخر العقد الثالث من القرن الرابع الهجري، فقد كاد يكون منعطفاً حاسماً في تاريخ التدهور السياسي والتطور الفكري، إذ اتسم ذلك العصر بحالتين متناقضتين، هما: الحالة السياسية التي شهدت انتكاسات خطيرة مبنية بها الحكم العباسي بسبب ضعف السلطة المركزية. والحالة الفكرية التي وصلت إلى قمة النضج والعطاء بحيث أصبحت مؤلفات ذلك العصر لا سيما في الحديث والتفسير من أمهات المصادر الأساسية المعتمدة لدى المسلمين في العصور اللاحقة.

وخلاصة ذلك في الرى من الناحية السياسية، أنه تعاقبت على حكمها دويلات محلية نتيجة الضعف الذي دبّ في جسم الحكومة العباسية، مما أدى ذلك إلى حصول شرخ كبير في قوتها وهيبتها بحيث توزعت دولة بني العباس على دويلات صغيرة متناحرة بعد قيام الحركات الانفصالية في مختلف الأمصار.

فصارت بلاد فارس والرى وأصبهان بيد البويهيين، والموصل والجزيرة بيد الحمدانيين، ومصر والشام بيد طغج، والاندلس بيد الأمويين، وخراسان بيد السامانيين، واليمامة وأعمال هجر والبحرين بيد القرامطة، وجرجان بيد الديلم. ولم

يبقى بيد (الخليفة) العباسي غير بغداد وبعض السواد، (1) فتعطلت دواوين الدولة، وضعفت السلطة، وساد الفساد الإداري، وعم الفقر، وازدادت الرشوة، بل تعرضت بغداد نفسها لمحاولات اجتياح خطيرة من بعض تلك الدويلات الصغيرة.

وفي ظل تلك الظروف المؤاتية للأطراف المتنازعة على حكم الري، شهدت الري صراعاً حاداً بين تلك الأطراف للاستيلاء عليها ابتداء من الدولة الطاهرية التي أخضعت الري لنفوذها قبيل سنة (250ق)، ثم الدولة العلوية في طبرستان التي توسعت خلال الفترة من سنة (250ق إلى سنة / 253ق)، وامتد نفوذها إلى الري والمدن المجاورة.

ولم يكن نفوذ الدولة العلوية التي انقضت سنة (316ق) مستمراً على الري طيلة حكمهم، بل نازعهم عليها قواد (الخليفة) من الترك بمساعدة السامانيين إلى أن تمكنوا من انتزاعها من أيدي العلويين سنة (272ق) (2) ثم تغلب على الري بعد ذلك أحمد بن الحسن المارداني وتمكن من انتزاعها من أيدي الأتراك في سنة (275ق) وكان قد أظهر التشيع وأكرم أهله وقربهم، فتقرب إليه الناس بتصنيف الكتب في ذلك، فصنّف له عبد الرحمن بن أبي حاتم كتاباً في فضائل أهل البيت عليهم السلام، كما صنّف له غيره أيضاً، وكان ذلك في أيام المعتمد العباسي. (3)

ثم خضعت الري بعد ذلك إلى سيطرة السامانيين، إذ استطاع إسماعيل بن أحمد الساماني بسط نفوذه عليها سنة (289ق)، وأقره المكتفي العباسي (289-295ق) عليها سنة (290ق) وبعث إليه بخلع وعقد له ولايتها. ثم تعاقب السامانيون بعده على حكم الري فكان الوالي عليها في عهد المقتدر العباسي (295 - 320ق) علي بن صعلوك (ت/ 302ق) ثم جاء بعده ابنه أحمد بن علي بن صعلوك الذي عينه السامانيون على إدارتها، واعترف المقتدر بولايته وأقره عليها وأجرل له العطاء. (4)

ص: 69

-
- 1-1) . مروج الذهب، مج2، ج4، ص 294؛ واخبار الرازي والتمقي للصولي، ص 49؛ وكتاب العيون والحدائق لمؤلف مجهول، ق4، ج 1، ص 298، ح 510، تحقيق عمر السعيد، دمشق / 1972م.
 - 2-2) . دائرة المعارف الإسلامية، ج 10، ص 288.
 - 3-3) . معجم البلدان، ج 3، ص 121 [1] في حديثه عن الري.
 - 4-4) . تاريخ الطبري، ج 8، ص 215 - 216، وصلة تاريخ الطبري، ص 35 - 36.

وهكذا استمرّ حكم الرىّ بيد السامانيين، ولم ينقطع حكمهم عليها إلّا فى فترات قليلة تعرّضت فيها الرى إلى أطماع الساجيين، إذ استطاع يوسف بن ديوداد الساجى أن يسيطر على الرىّ وتمكّن من قتل واليها أحمد بن على بن صعلوک سنة (311ق)، لكنّها عادت إلى سيطرة السامانيين ثم تعرّضت فى أواخر عهدهم إلى أطماع الديالمة سنة (316ق). (1)

ولم تلبث الرىّ على ذاك الحال إلى أن خضعت لسلطة البويهيين الذين أحكموا القبضة عليها بعد ذلك التاريخ، وأحسنوا السياسة فيها بتقريب العلماء وإكرامهم.

ولما كانت مغادرة الكليني الرىّ إلى بغداد قبل سنة (310ق) كما سنبينه ولكون سلطنة البويهيين على الرى لم تتحقّق إلّا بعد عدّة سنوات من مغادرته الرىّ، فمنه يُعلم أنّه رحمه الله غادر الرى فى فترة حكم السامانيين عليها، ولم يشهد دخول البويهيين إليها، ولم يحظّ برعايتهم قطّ لافى الرىّ كما عرفت، ولا فى بغداد التى ضمّت زفاته الطاهر قبل دخول البويهيين إليها بخمس سنوات بلا خلاف بين سائر المؤرّخين.

هذا، وإلى جانب التدهور السياسى المذكور فى الرىّ، نجد العكس تماماً فى الحياة العلمية والفكرية فى تلك البلاد التى انتعشت فيها حركة الفكر، ونشط العلماء فى البحث والتأليف وكثرت المناظرات بين أقطاب المذاهب فى ذلك العصر بالرى، ولا زال تراثهم يشهد بذلك.

وقد كان للدويلات المحليّة المتعاقبة على حكم الرىّ الأثر المباشر والإسهام الفعّال فى دفع الحركة الفكرية والعلميّة خطوات واسعة إلى الأمام، وذلك بعدم تدخّلها فيما يجرى من مناظرات وجدل بين علماء الرى؛ (2) لانشغالهم.

بسياسة الحكم وتثبيت أقدامهم وإدارة شؤون البلاد أكثر من أىّ أمر آخر، ممّا يقتضى ذلك مراعاة العلماء والإحسان إليهم بصفتهم الصفوة فى تلك البلاد، فإذا لانت

ص:70

1-1). صلة تاريخ الطبرى، ص 95 - 96؛ وتاريخ الدول الإسلامية ومعجم الاسر الحاكمة أحمد السعيد سليمان، ج 1، ص 267.
2-2). ومن امثلتها، مناظرة الصدوق الأول (ت / 329ق) مع محمد بن مقاتل الرازى فى الامامة فى الرى كما فى رياض العلماء، ج 4، ص 6. [1]

قيادتهم، سهلت قيادة قواعدهم بالضرورة.

ونتيجةً لهذا الاستقرار الفكري في الري، سادت آراء المذاهب السنية في تلك البلاد، مع آراء المذهب الشيعي الإمامي، كما كان للمعتزلة، وبعض الفرق التي اندرست فيما بعد - كالبرغوثية، والزعفرانية، والمستدركة - وجود ما في تلك البلاد. (1)

وأما عن بغداد في عصر الكليني من الناحية السياسية، فقد امتازت بتدهور أوضاعها بأضعاف ما كان عليه حال الري، إذ تغلب العنصر التركي على السلطة، وأطلقت أيدي الأتراك في سياسة الدولة، والتلاعب بمقدّرات الأمة، حتى أصبح (الخليفة) أسيراً بيد حرسه، إن أرادوه أبقوه، وإن ضجروا منه خلعوه، فإن أبي سملوا عينيه أو قتلوه!

فقد خلعوا المعتز بالله العباسي (251-255ق) بتدبير من صالح بن وصيف التركي، وقتلوا المهتدي بالله (255-256ق)، وخلعوا المقتدر بالله (295 - 320ق) في سنة (296ق)، ونصبوا مكانه ابن المعتز، ثم خلعوا ابن المعتز وأعادوا المقتدر إلى السلطة، ثم خلعوه مرةً أخرى سنة (317ق)، وبايعوا المعتضد بالله، ثم عزلوا المعتضد وأرجعوا المقتدر وأخيراً قتله مؤنس الخادم بدر الشماسية ببغداد سنة (320ق)، وبعدها جلبوا المعتضد إلى السلطة سنة (320ق)، ولكنهم سرعان ما خلعوه مع سملهم عينيه سنة (323ق)، كما خلعوا المتقي بالله (329 - 333ق) وسملوا عينيه أيضاً. (2)

وقد بلغ تدهور الحياة السياسية في بغداد مبلغاً عظيماً باستفحال أمر الخدم وربّات الحجال في التدخّل بشؤون الدولة وسياستها بحيث صار تنصيب الوزراء وعزلهم بأيديهنّ خصوصاً أمّ المقتدر التي كانت ذات سطوة كبيرة يحسب لها الوزراء والقواد والأعيان ألف حساب! ويكفي أنّ تنصيب الوزراء وعزلهم بلغ اثنتي عشرة مرّة في عصر المقتدر فقط. فكانت دولته ذات تخليط كبير، وكما يقول ابن الطقطقي (ت/709ق) : «خربت الدنيا في أيامه، وحلّت بيوت الأموال، واختلفت الكلمة». (3)

ص:71

1-1) . راجع: الفرق بين الفرق للبغدادى، ص 22 و209 و310؛ والملل والنحل للشهرستاني، ج 1، ص 88.

2-2) . التنبيه والاشراف للمسعودي، ص 328؛ والكامل لابن الأثير، ج 5، ص 83؛ وتجارب الأمم لمسكويه، ج 1، ص 44.

3-3) . الفخرى في الآداب السلطانية لابن الطقطقي، ص 262. [1]

وإلى جانب هذا الانهيار السياسي فقد تعرّضت بغداد نفسها لمخاطر الاجتياح المرتقب في ذلك الوقت من الحدود المتاخمة لها من كلّ صوب؛ لكثرة الحركات الانفصالية عن الدولة التي كوّنت كيانات قويّة هدّدت بغداد مرّاتٍ عديدة، كحركة القرامطة التي فتكت بجيش الحاكم العباسي فتكاً ذريعاً، حتى اضطرّت السلطة إلى تعطيل قوافل الحجّ سنوات طويلة، كلّ ذلك خشية من فتك القرامطة ومجازرهم الرهيبة. (1)

وبالجملة، فإنّ فقدان الاستقرار السياسي في بغداد فقداناً تامّاً كان من أبرز معالم الحياة السياسية في ذلك العصر الذي عاشه الكليني رحمه الله. ويكفي أن جعلت الانتكاسات الخطيرة التي مرّت بها الحياة السياسية في بغداد، الطريق ممهداً لدخول البويهيين إلى بغداد سنة 334ق بعد وفاة الكليني رحمه الله بخمس سنوات.

والحقّ، إنّ هجرة الكليني من الري وهي في قبضة السامانيين، إلى بغداد - قبل سنة (310ق) - وهي في قبضة الأتراك، إنّما كانت هجرةً علميّة خالصة لا دخل لأيّ شيء غير علميّ فيها بأيّ شكل من الأشكال. واختيار بغداد بالذات ما كان اعتباطاً، وإنّما لاعتبارات علميّة كثيرة ولعلّ في مقدمتها شهرة بغداد من الناحية العلمية، إذ لا تكاد تجد عالماً شيعياً أو سنياً إلا وقد وفد إلى بغداد في ذلك العصر لاعتبارها من أرقى مراكز العلم والدين في ذلك الحين، إذ لم تؤثر الأحداث السياسيّة الخطيرة على تطوّر الفكر في بغداد أو تشلّ حركته، بل حصل العكس تماماً، حيث بلغت علوم الشريعة واللغة والأدب والفلك والطب والجغرافية والتاريخ قمتها على أيدي العلماء الوافدين إلى بغداد من كلّ مصر، حتى أصبحت في عصر الكليني بالذات من أهمّ مراكز الإشعاع الفكريّ في العالم الإسلاميّ، وصارت مُنتدى العلماء والفقهاء والمفكرين، وتوّعت فيها الثقافة، وسادت بها آراء المذاهب، وتوسّعت فيها ألوان الدراسة فشملت أبواب العلوم والمعارف المختلفة لا سيّما علوم الشريعة الغرّاء، ولا

ص:72

1-1). تجارب الأمم، ج 1، ص 120؛ فوات الوفيات لابن شاکر الکتبی، ج 1، ص 353؛ وصبح الاعشى للقلقشندي، ج 4، ص 168، وانظر: قرامطة العراق لمحمّد فتاح عليان.

زالت مؤلفات بغداد في ذلك العصر تكوّن أهم مصادر البحث الأساسية في علوم الشريعة إلى اليوم. (1)

وحسب بغداد أن تتوجّه إليها الشيعة من كلّ مكان في عصر الكليني بالذات مع ترقّبهم لما يخرج على أيدي أركانها الأربعة من وصايا إمام العصر عليه السلام.

لقد تركت الحياة الفكرية والعلمية في مركزى العلم والدين (الري وبغداد) آثارها الواضحة على ثقافة الكليني كما نلاحظه في طيّات كتابه الخالد (الكافي) الذي استوعب فيه مختلف الأنشطة الفكرية، فحاول اختيار ما يمثّل وجهة النظر الإسلامية الصائبة إزاء ما اثير في عصره من مسائل العقيدة والأمر الأخرى، وينتخب منه اللبّ الذي يمثل روح الشريعة الغراء، عسى أن تقف عليه أجيال المسلمين فتجده غصّاً مع تقادم الملوان، كلّ ذلك مقروناً بالإسناد الذي هو حجته ودليله وبرهانه.

فالكافي إذن مرآة صافية صادقة تعكس ما كان عليه العصر من آراء فكرية وميول مذهبية واتّجاهات عقلية. وما كان ذلك ليتمّ لولا ما كان عليه المؤلف من سعة اطلاع، كما سنبينه في ترجمته.

اسمه وكنيته:

هو محمّد بن يعقوب بن إسحاق أبو جعفر، بلا خلاف بين سائر مترجميه.

وقد ذكره ابن الأثير الجزري (ت / 630ق) في كتابه الكامل في حوادث سنة / 328ق فقال: «محمّد بن يعقوب، وقُتل محمّد بن عليّ أبو جعفر الكليني، وهو من أئمة الإمامية وعلمائهم». (2) ولم يوافق على هذا الاسم أحد، كما أنّ الكليني لم يقتل وأظن أن ابن الأثير قال: «وقيل» فحرّف قوله إلى: «وقتل» ولكن تبقى إضافته اسم (علي) في سلسلة آباء الكليني بلا أدنى دليل.

هذا، ومن الملفت للنظر هو أن اصحاب الكتب الأربعة المشهورة عند الشيعة

ص: 73

1-1) . راجع: الشيخ الكليني البغدادي وكتابه الكافي الفروع:

2-2) . الكامل، ج 8، ص 364. [1]

الإمامية كلهم بهذا الاسم والكنية (1) وقد اتفق أن يكون أصحاب الكتب الحديثية المتأخرة عند الشيعة من المتسمين بهذا الاسم أيضاً.
(2)

وأما لقبه:

عُرف الشيخ محمد بن يعقوب بعدة ألقاب منها ما يدل عليه من حيث المكان، ومنها ما يدل عليه من حيث المنزلة العلمية والصدق والوثاقة والجلالة.

أما الألقاب الدالة عليه من حيث المكان فهي على نحوين، أحدهما دال عليه من حيث النشأة الأولى والموطن الأول، وينحصر ذلك في لقبى: (الكلينى) نسبة إلى قرية كَلَيْن الواقعة على مقربة من الرى، و (الرازى) نسبة إلى (الرى) والزأى فيها من زيادات النسب، وهى من النسب الشاذة التى لا تطبق مع حروف أصل النسبة (الرى) إذ يقتضى أن يكون لقب من ينتمى إلى الرى هو (الرى). .

والآخر، انحصر فى (البغدادى) نسبة إلى بغداد إذ اتخذها مقراً له ومقاماً، حتى وافاه أجله المحتوم فيها. و (السلسلى) نسبة إلى درب السلسلة الواقع بباب الكوفة ببغداد، إذ اختار له مسكناً بهذا الدرب وبقي فيه حتى الأيام الأخيرة من حياته.

وأما ما يدل عليه من حيث المنزلة والجلالة، فهو لقب «ثقة الإسلام». وقد يكون أول من أطلق عليه هذا اللقب هو الشيخ بهاء الدين محمد العاملى، وذلك فى إجازته للمولى صفى الدين القمى فى سنة (1015ق) حيث ورد فى الإجازة ذكر كتاب الكافى مع توصيف مؤلفه ب (ثقة الإسلام)، (3) ولم أقف على من وصفه بذلك قبل هذا التاريخ.

ومهما يكن، فإن من أطلق على الكلينى لقب (ثقة الإسلام) كان موقفاً فى ذلك؛ لاتفاق علماء الرجال من المسلمين على وثاقته، إذ لا يوجد فى علم الرجال الإسلامى

ص:74

1 - 1). وهم محمد بن يعقوب الكلينى صاحب الكافى، والصدوق مؤلف من لا يحضره الفقيه، والشيخ الطوسى صاحب التهذيب، والاستبصار.

2- 2). وهم: محمد باقر المجلسى صاحب البحار (ت/1110ق)، ومحمد بن مرتضى الملقب بالفيض صاحب الوافى (ت/1091ق)، ومحمد بن الحسن الحر العاملى صاحب الوسائل (ت/1104ق).

3- 3). بحار الأنوار، ج 109، ص 147. [1]

أدنى إشارة تمسّ بوثقته، وهذا لم يكن مقصوراً على ما في كتب الرجال الشيعية فحسب، بل جميع من ترجم له من المسلمين قد اثنى عليه وأطراه كما سنشير إليه في محلّه، ممّا يدلّ بوضوح على أنّ لهذا المحدث الشهير منزلةً بين العلماء لا يمسه أحد بسوء إلا كُذِّبَ وافتضح أمره كما نجده عند متأخري نابتة عصرنا من الحشوية الوهابيين الذين تميّزوا عن المسلمين بشذوذهم في الاقتداء بمن اتفق المسلمون على ضلالته وتبّيه وهو ابن تيمية الذي كّفَره أقرب الناس إليه وهم تلامذته. ولا عجب في ذلك بعد أن عرف الكلّ تكفيرهم لجميع أهل التوحيد!

ولادته:

لم يؤرّخ أحد من علماء الرجال ولادة الكليني، ولكن يمكن تقدير مدّة عمره بناءً على معرفتنا بتاريخ وفاته رحمه الله في سنة 329ق كما سيأتي، بعد تلمّس القرائن التي تفيد في تقدير تاريخ ولادته، ومن هذه القرائن:

1. إنّ وصف بأنّه من المجدّدين لمذهب الشيعة الإمامية على رأس المائة الثالثة (300ق)، والمجدّد لا يكون مجدّداً دون سنّ الأربعين عادةً، وهذه القرينة تقتضى بأنّ ولادته في حدود سنة (260ق).

2. إنّ رحمه الله حدّث في الكافي عن محمّد بن الحسن الصفار وهو من مشايخه، وقد مات الصفار سنة (290ق).

وإذا علمنا أنّ الغرض من تأليف الكافي يختلف عن أغراض أغلب المؤلّفين، إذ أراد الكليني أن يكون مرجعاً للشيعة في معرفة الحلال والحرام بناءً على طلب قدّم له في هذا الخصوص كما هو معلوم من ديباجة الكافي.

والعادة والعرف شاهدان على أنّ مثل هذا الطلب لا يوجّه إلاّ للأمثال فالأمثال، وهو من صلّب عودّه في العلم واكتملت معرفته، وعرفت كفاءته وشخصت منزلته، وأكسبته الأيام خبرةً واسعة في معرفة الحديث الشريف.

وعليه، فإنّ قلنا بأنّ سنة (290ق) هي بداية الشروع في تأليف الكافي بناءً على وفاة شيخه الصفار في تلك السنة، فلا أقلّ من أن يكون عمره وقت التأليف ثلاثين عاماً،

وهذه القرينة كالأولى فى تقدير ولادته فى حدود سنة (260ق) أيضاً.

وأظنّ أنّ مثل هذا التقدير لعمر الكلينى معقول، فلا معنى لأنّ يُسَدّ تكثّر بحجّة عدم وجود النصّ عليه! خصوصاً فى مثل أعمار الناس فى ذلك العصر. ويُستفاد من هذا التقدير أمران وهما:

الأول: إنّ عمره الشريف كان بحدود سبعين عاماً، وإنّ ولادته كانت فى أواخر حياة الإمام العسكرى عليه السلام.

الثانى: إنّ كان من النوابغ بلا شك ولا شبهة؛ لأنّ من يُطلب منه تأليف كتاب ليكون مرجعاً للشيعة فى جميع مسائل الشريعة وهو فى سنّ الثلاثين لا شك أنّه من النوابغ قطعاً، بخلاف ما قد يزعمه البعض من أنّ شهرة الكلينى كانت فى أيامه الأخيرة وبعد اكتمال الكافى، وربما قد يتمادى فى وهمه، فيزعم أنّها حصلت بعد وفاته!!

نشأته وأسرته:

نشأ الكلينى فى قرية كُليْن إحدى قرى الرى، وانتسب إليها، فكان من أشهر المنتمين إليها على الإطلاق، وعاش طفولته فى بيت جليل طيّب الأصل، (1) وتلقّى علومه الأولى من رجالات العلم والدين فى تلك القرية لا سيما أنّ بعض مشايخه قد لُقّب بالكلينى.

ويبدو أنّ لتلك القرية تقالداً علمياً فى ذلك الحين لوجود جملة كبيرة من العلماء الذين انتسبوا إليها كإبراهيم الكلينى المعروف بعلّان، وإبراهيم بن عثمان الكلينى، وأبى رجاء الكلينى، وأحمد بن إبراهيم الكلينى، وعلّى بن محمد الكلينى، وهو من شيوخ شيخنا الكلينى، ومحمّد بن عقيل الكلينى وهو من شيوخه أيضاً، ومحمّد بن صالح بن أبى بكر الكلينى، ومحمّد بن إبراهيم الكلينى، ومحمّد بن محمّد بن عصام الكلينى، وهو من تلاميذ الشيخ محمّد بن يعقوب الكلينى، وغيرهم.

والكلينى رحمه الله توفّرت له الأسباب وتظافرت لأن تكون له منذ الطفولة نشأةً صالحة، أهّلتة فى أوان شبابه أن يُطلب منه تأليف كتابه الكافى.

ص: 76

1-1). الفوائد الرجالية، رجال السيد بحر العلوم، ج 3، ص 326، [1] هامش رقم 1؛ ولؤلؤة البحرين، ص 387، هامش رقم 8.

وممّا لا شكّ فيه أنّ للأسرة دورها الخطير في بناء شخصيّة مولودها، وتوجيه طاقاته وتنميتها. وإذا ما عدنا إلى اسرة ثقة الإسلام، نجد أباه الشيخ يعقوب بن إسحاق الكليني موصوفاً بكونه من رجال العلم والدين الأخيار الفضلاء في قرية كُلين، (1) ولعلّ في بقاء قبره إلى الآن في تلك القرية، وصيرورته مزاراً معروفاً لأهل تلك القرية وغيرها ما يشهد بفضله وتبّله.

وأما أمّ الكليني فهي امرأة فاضلة بلا شكّ؛ لأنّها تربية اسرة علميّة خرّجت الكثير من رجال الفقه والحديث، ولبعضهم ذكر في أسانيد الكافي وغيره من كتب الحديث المشهورة.

وقد عُرِفَ من اسرتها: جدّها لأبيها الشيخ إبراهيم بن أبان الرازي الكلينيّ، وأبوها الشيخ محمّد بن إبراهيم بن أبان، ترجم له علماء الشيعة، وهم ما بين مادح وموثّق، (2) وعمّها الشيخ أحمد بن إبراهيم بن أبان، قال عنه الشيخ الطوسي: «خير فاضل من أهل الري»، (3) ووثقه العلامة وابن داود الحلّيان (4) وأخوها الشيخ الجليل عليّ بن محمّد بن إبراهيم بن أبان الرازي الكليني المعروف بعَلّان، يكنى أبا الحسن، ثقة، عَيَّنَ من عيون هذه الطائفة، وثقه النجاشي وغيره، له كتاب أخبار الإمام القائم عليه السلام.

وهو من رجال العِدَّة الذين يروى الكليني بتوسّطهم عن سهل بن زياد، وهو خال الكليني وأستاذه، وقد أكثر الكليني جدّاً من الرواية عنه بخلاف ما ظنّه بعضهم من قلّة الرواية عنه في الكافي! كيف، وهو روى عن العِدَّة عن سهل أكثر من ألف مورد في الكافي، مع الاتفاق على أنّ خاله من ضمن تلك العِدَّة؟

وقد قُتِلَ هذا الشيخ وهو في طريقه إلى مكّة المكرّمة قاصداً أداء فريضة الحج، وكان قد استأذن من إمام العصر المهدي عليه السلام لهذا الغرض فورد المنع، لكنّه خالف، فذهب إلى الحجّ فقتل.

ص: 77

-
- 1-1 . روضات الجنّات، ج 6، ص 108؛ [1] وشرح اصول الكافي للمظفر، ج 1، ص 13.
 - 2-2 . رجال الشيخ الطوسي، ص 496، ش 29؛ ورجال العلامة الحلّي، ص 72؛ [2] ورجال ابن داود، ص 290، ش 1255.
 - 3-3 . رجال الشيخ، ص 438، ش 1.
 - 4-4 . رجال العلامة، ص 11؛ [3] ورجال ابن داود، ص 33، ش 54.

وقد أغرب بعضهم حين تساءل عن سرّ توثيقه وإطرائه من قبل أعلام الشيعة، مع هذه المخالفة منه لإمام العصر (أرواحنا فداه)، ولم يعِ الوجه في ذلك، فظنّ مُنافاة التوثيق للخروج إلى الحج بعد المنع منه! ولم يلتفت إلى أنّ التوثيق الرجالي أعمّ من هذه الأمور، كما هو صريح توثقاتهم حتى لمن انحرف عن أئمة الهدى عليهم السلام، نظير توثقاتهم للواقفة، والفضيحة، والزيدية ونحوهم.

على أنّ الحج ليس محرّماً، والاستئذان فيه من الإمام عليه السلام ليس واجباً، وإنّما مثله كمثل الاستخارة أو الاستشارة إذ تجوز فيهما المخالفة وإن كان الأولى التقيّد بهما.

ومن هنا يتّضح أنّ المنع لم يكن بنحو لازم، ولو فرض كونه كذلك فلا مُنافاة بين مخالفته وبين التوثيق من كلّ وجه.

والمهمّ أنّ أمّ الشيخ الكليني كانت ذات نشأة جيّدة في بيت جُلّ رجالاته من حملة حديث أهل البيت عليهم السلام، فلا غرورٌ إذن أن يجد وليدها الذي عاش في أحضان تلك الأسرة ما أوصله إلى مصافّ المجدّدين في الإسلام.

أسفاره ورحلاته:

اعتاد بعض المحدثين كالشيخ الصدوق رحمه الله أن يذكر أحياناً كثيرة في أوائل السند ما يدلّ على أسفاره ورحلاته كأن يقول: حدّثنا فلان في الكوفة، أو بغداد، وقد يذكر وقت سماعه الحديث ويحدّده بالسنة، أو الشهر والسنة أحياناً. وهذه الطريقة تسهّل كثيراً على الباحث معرفة أسفار ورحلات الشيخ الصدوق، ولكن ليس الحال كذلك عند الشيخ الكليني الذي لم يذكر ولا مرّةً واحدة في الكافي مثل ذلك، وهذا لا يعنى عدم التعرّف على مجمل أسفاره ورحلاته العلميّة، وإن بقيت تفاصيلها طيّ الكتمان.

ولعلّ في تتبّع مشايخه ما يُبين سعة رحلته في طلب العلم، والتي كان منطلقها من قريته (كُلَيْن).

فبعد أن استوعب ما عند مشايخها من أحاديث أهل البيت عليهم السلام، كعلّي بن محمّد الكليني، ومحمّد بن عقيل الكليني وغيرهما، اتّجه إلى الرىّ لقربها من كُلَيْن، فاتّصل بمشايخها الرازيين، وحدّث عنهم، كالحسين بن الحسن العلويّ الرازي، ومحمّد بن

جعفر بن محمّد بن عون الأسدي الكوفي ساكن الريّ، ومحمّد بن الحسن الطائي الرازي، وأمثالهم.

ولا يبعد أن تكون الري التي اشتهر فيها وسطع نجمه منطلقه إلى المراكز العلمية المعروفة في بلاد العجم قبل الهجرة إلى العراق ومن ثمّ العودة إلى الري؛ إذ التقى بمشايخ من مدن شتّى وحدث عنهم.

فمن مشايخ قم الذين حدث عنهم، وورد ذكرهم في أسانيد الكافي، هم: أحمد ابن إدريس، وسعد بن عبد الله بن أبي خلف الأشعري، وعليّ بن إبراهيم بن هاشم، وعليّ بن محمّد بن عبد الله، ومحمّد بن الحسن الصفّار، ومحمّد بن يحيى العطار، وغيرهم.

ومن سمرقند: محمّد بن عليّ الجعفري، أبو الحسين السمرقندي.

ومن نيسابور: محمّد بن إسماعيل أبو الحسن النيسابوري، ومحمّد بن أحمد الخفّاف النيسابوري.

ومن همدان: محمّد بن عليّ بن إبراهيم بن محمد الهمداني.

ومن قزوین: محمّد بن محمود بن أبي عبد الله القزويني.

ومن آذربيجان: القاسم بن العلاء الآذربيجاني. (1)

وقد ذكر الكليني في باب مولد أبي الحسن الرضا عليه السلام ما يشير إلى وصوله إلى خراسان، قال: «وُلد أبو الحسن الرضا عليه السلام، سنة ثمان وأربعين ومائة، إلى أن قال وتوفّي عليه السلام بطوس في قرية يقال لها: سناباد من نوقان على دعوة» (2) ونوقان: إحدى مدينتي طوس، والأخرى: طابران. وقوله: (على دعوة) إشارة لقرب سناباد من نوقان، أي أنّ البعد بينهما قدر مدّ صوت داعٍ يسمعه المدعو. (3) وهذا الوصف والتقدير يدلّان على المشاهدة.

ويبدو أنّ ثقة الإسلام - بعد أن طاف في المراكز العلميّة في بلاد إيران - كان عازماً على رحلة علمية واسعة، وهذا ما نجده واضحاً في انتقاله من الري إلى بغداد قبل سنة (310ق).

وما كان اختيار بغداد اعتباراً، بل لكونها مركز الحضارة الإسلامية، وملتقى العلماء

ص: 79

1-1) . انتساب المشايخ إلى تلك المدن وإن كان لا يُكوّن دليلاً حاسماً على وصول الكليني إليها سوى قم لاحتمال اللقاء بهم في غيرها، إلّا أنّ هذا لا يلغى احتمال وصول الكليني إليها.

2-2) . اصول الكافي، ج 1، ص 552، باب 121. [1]

3-3) . مرآة العقول، ج 6، ص 72. [2]

من جميع الأمصار، ومستوطن السفراء الأربعة رضی اللہ تعالیٰ عنہم. على أنه طارت شهرته إلى بغداد قبل وصوله إليها، إذ عرف واشتهر في الرى قبل مغادرتها كما تومئ إلى ذلك عبارة النجاشى في ترجمته، قال: «شيخ أصحابنا في وقته بالرى ووجههم»، وهذا يبطل ما قد يزعم من عدم شهرته في الرى، وإثما عرف واشتهر في بغداد!

كيف ولثقة الإسلام مؤلفات قيمة قبل الكافى الذى استغرق عشرين عاماً؟ ولا شك أنها كانت كلها قد الفت قبل وصوله إلى بغداد، لكون الكافى آخرها تأليفاً، فلا بد حينئذ من اطلاع الرازيين والقميين بل وحتى البغداديين والكوفيين بحكم حرية الانتقال وكثرة الوافدين إلى بغداد والكوفة من القميين والرازيين على تراث الكليني، مع وصول أخباره إليهم ونشاطه وتعليق الآمال عليه في تجميع تراث أهل البيت عليهم السلام وتتبع موارده وشوارده واختيار الصحيح منه. ولكن السطحية في البحث قد تؤدي إلى مثل هذا التشويه وقلب الحقائق وتزييف الوقائع، مما ينبغي على الباحث التأمل في نتائج ما يقول قبل أن يكتب.

ومما يقطع بشهرته الواسعة في الرى ومعرفة البغداديين عن كذب بمنزلته الرفيعة وعلو كعبه على أقرانه، أنه لم يتلمذ على أحد من مشايخ الشيعة في بغداد إلا على العاصمى أحمد بن محمد بن أحمد بن طلحة البغدادي، ولم يأخذ من مشايخه الشيعة الكوفيين إلا عن عدد ضئيل كابن عقدة الحافظ (ت / 333ق)، ومحمد بن علي بن معمر الكوفى وغيرهما، على الرغم من كثرتهم في ذلك الحين، وإثما كان أغلب مشايخه من بلاد الرى وما جاورها كقم وغيرها.

وإن دلّ هذا على شىء إثمًا يدلّ على بلوغ الكليني درجة عالية من الفقه والحديث ونحوهما قبل الوصول إلى بغداد بحيث بوّأته شهرته لأن يكون في بغداد القطب الذى تدور حول محوره أحاديث الشيعة وفقههم.

ولعلّ في احتفاف الكثير من طلبة علوم الشريعة حوله في بغداد من الشيعة وغيرهم كما سيأتى يدلّ على تتبع الناس آثاره، وشغفهم فى تلقّف علومه وأفكاره، ولكن التفسير الغبى قد يجعل من التفاف الناس حول شخص فى مكان دليلاً على شهرته فى ذلك المكان دون غيره، وهو كما ترى!

هذا، وقبل بيان رحلة الكليني إلى مراكز العلم الأخرى منطلقاً إليها من بغداد ثم العودة إليها، لا بدّ من الوقوف على أمر في غاية الأهمية طالما انطلى على البعض بسبب الدراسات العقيمة حول الكافي وخلصته، هو أنّ اختيار الكليني لبغداد بعد الرىّ دون قم إنّما كان لاختلاف المنهج بين هذين المركزين العلميّين، لإعطاء بغداد فسحة للعقل دون قم التي التزمت المنهج الروائي، وأخرجت من أرضها بعض من تأثر بالمنهج العقلي كسهل بن زياد الذي لم يرو عنه شيخ مدرسة قم وهو الصدوق، بينما روى عنه الكليني أكثر من ألف مورد في الكافي.

وهذا الزعم باطل من عدّة وجوه وهي:

الأول: إنّّه لو أجرى مسّحٌ شامل لأحاديث الكافي، وتمّ إرجاعها إلى مشايخ الكليني المباشرين لوجدت أكثر من ثلثي الكافي يرجع إلى مشايخه القميين دون غيرهم، كعلّي بن إبراهيم بن هاشم، ومحمّد بن يحيى، وأحمد بن إدريس ونظرانهم. فمشايخ قم يحتلون إذن مركز الصدارة في أحاديث الكافي.

الثاني: إنّ الصدوق نفسه احتج بمرويات سهل بن زياد، وأسانيده طافحة بذكره، بل حتى في كتابه الفقيه، رجّح روايةً لسهل بن زياد على أخرى واعتبر ما رواه سهل بن زياد هو الصحيح صراحةً (1) هذا فضلاً عن مرويات سهل الأخرى في الفقيه (2) الذي جعله الصدوق حُجّةً بينه وبين الله عزّ وجلّ. وقد جمعتُ مرويات سهل في كتب الصدوق، فخرجتُ بثمرتين، إحداهما: أنّ حصّة القميين الذين روى عنهم الصدوق عن سهل، من مرويات سهل، أكثر من غيرهم. والأخرى: أنّ ما أخرجه الصدوق عن سهل ليس قليلاً، بل يبلغ كتراساً.

ص: 81

1-1). الفقيه، ج 2، ص 425، ح 1576، باب 216؛ وقارن بمعاني الأخبار، ص 268، ذيل الحديث 1 ستجد أنّ ما رجحه الصدوق في الفقيه من الروايات واعتبره هو الصحيح دون غيره في المورد المذكور، قد أخرجه عن سهل بن زياد في معاني الأخبار.

2-2). نفسه انظر: الفقيه، ج 2، ص 145، ح 513، ب 59؛ وج 4، ص 173، ح 498، ب 91، وص 178، ح 515، ب 96، وص 199، ح 565، ب 110، وص 189، ح 536، ب 103، وص 421، من المشيخة، في طريقه إلى مارواه عن مروان بن مسلم.

الثالث: المعروف عن الكليني أنه إنما يحدث عن سهل بتوسط (العدة) غالباً، وبدونها أحياناً، وإذا عدنا إلى رجال عدة الكافي عن سهل لا نجد فيهم بغدادياً واحداً، بل كلهم من بلاد الريّ. وأمّا ما رواه عنه من غير توسط العدة فجميعه عن القميين كأحمد بن محمد بن خالد القمّي، ومحمد بن يحيى القمّي، ومحمد بن الحسن الصفّار القمّي، ومحمد بن الحسين القمّي، ومحمد بن أحمد بن يحيى القمّي، مع بعض الرازيين كأبي الحسين الأسدي ساكن الريّ، وعليّ بن محمد الرازيّ، وليس فيهم أحد من بغداد فيما تتبّعناه.

ومنه يعلم أنّ مرويات سهل في الكافي إنما طريق الكليني إليها يمرّ بمدرستي قم والريّ، ولا دخل لبغداد ومشايخها في ذلك ولو بحديث واحد.

الرابع: روايات الكافي وإن تناولت الكثير من المباحث العقليّة لا سيما في الأصول منه إلّا أنّها مسندة إلى أهل البيت عليهم السلام، واختيارها لا يكون علامةً فارقةً في التأثر بالمنهج العقليّ؛ لكونها مأثورة عن أهل البيت عليهم السلام أولاً، وليس فيها آراء خاصّة للكليني بحيث تكون خطأً واضحاً لذلك التأثر المزعوم ثانياً، ولتأثر مدرسة قم وقادتها بتلك الروايات أكثر من الكافي مرّاتٍ ومرّاتٍ ثالثاً، فالصدوق الذي عدّ ممثلاً لمدرسة قم كانت له آراء عقلية كثيرة جداً في كتبه لا سيما في أوائل إكمال الدين، ثمّ إنّه أفرد كتاباً بعنوان التوحيد يتّفق في موضوعه مع اصول الكافي، وله علل الشرائع وهو أوضح في الدلالة على المقصود، وأوضح منه ما ورد في اعتقادات الصدوق.

الخامس: إنّ ما في ديباجة الكافي يشهد على بطلان الزعم المذكور، إذ بيّن فيها الكليني أنّه سيتبع المنهج الروائي في تحصيل الأحاديث الشريفة، وهذا واضح لمن راجع خطبة الكافي، بل وفيها التصريح بعجز العقل عن إدراك جميع الأحكام، وأنّ المدرك منها ما هو إلّا أقلها.

السادس: إنّ سهل بن زياد نفسه، كان من مشهوري الرواة، ومنهجه روائي بحت كما تشهد عليه كتب الحديث، وليست له آراء عقلية في مروياته، حتى يدّعى تأثره بالمنهج العقليّ، كما أنّ انتقاءه لمروياته وإن عبّر عن منهجه، إلّا أنّ مروياته في الكافي لم تنحصر

بأصوله التي ردت على الأفكار والاتجاهات السائدة في ذلك العصر، وإنما كان جلّها في الأحكام الشرعية الفرعية التي لا تختلف بكثير أو قليل بين رواد مدرستي قم وبغداد؛ لأنّها من الأمور التوقيفية التي لا دخل للآراء العقلية في صياغتها، على أنّ الطريق إلى مرويات سهل في الكافي لم يكن إلاّ عبر مشايخ القميين والرازيين كما تقدّم. كما ان الشيخ الطوسي لم يرو كتابه الا عن مشايخ قم وحدهم، بل لم يقع في طريقه إليه غيرهم (1) وأما كتابه النوادر، فقد عرّف من طريق ابن قولويه القمّي. (2)

وأما عن شبهة الغلوّ وعلاقة ذلك بالجوانب العقلية، فإنّها لم تثبت بحقّه، وأحاديثه خير شاهدٍ على براءته منها، إذ ليس فيها ما يُشتمُّ منه رائحة الغلوّ. هذا فضلاً عن توسّع القميين في معنى الغلوّ، وتسرعهم في تطبيقه على مصاديق ليست في شيء منه.

وعوداً على بدءٍ نقول:

زار الكليني المراكز العلمية في العراق بعد أن اتخذ بغداد قاعدة لانطلاقه منها إلى المراكز العلمية الأخرى سواء كانت في العراق أو الشام أو غيرها.

فقد حدّث عن مشايخ الكوفة، كابن عقدة، وابن معمر، والرّزاز، وحُميد بن زياد الكوفي نزيرل سوراء، ثمّ انتقل إلى نينوى (قرية قرب الحائر الحسيني) وبقي فيها إلى أن مات سنة 310ق بلا خلاف من أحد، ولم تعرف له رحلة إلى الريّ وقم حتى يحتمل لقاء الكليني معه خارج الكوفة بل سوراء. وهذا دليل واضح على أنّ مُغادرة الكليني الريّ ليست كما يتصوّر البعض فيزعم أنّه دخل بغداد في السنوات الأخيرة من عمره وبالضبط في سنة 327ق اعتماداً منه على إجازة الكليني رواية مصنّفاته لتلميذ أبي الحسين عبد الكريم بن عبد الله بن نصر البزاز ببغداد في تلك السنة على ما جاء في مشيخة التهذيب. (3) وفهرست الشيخ. (4)

وأى علاقة بين تاريخ منح الإجازة العلمية في بلد كِبغداد لشخص في رواية مسموعاته، وبين معرفة زمان دخول المانح إلى بغداد نفسها؟

وكيف نفسّر لقاءه مع مشايخ الكوفة، وسوراء، الذين حدّث عنهم وفيهم من مات

ص: 83

1-1. فهرست الشيخ الطوسي، ص 80، ص 329.

2-2. رجال النجاشي، ص 185، ش 490.

3-3. تهذيب الأحكام، ج 10، ص 29 من المشيخة.

4-4. فهرست الشيخ الطوسي، ص 135، ش 591. [1]

سنة (310ق) مع القول بعدم دخوله العراق إلّا في أواخر حياته؟ بل كيف يجتمع سفره إلى مكّة المكرّمة، والشام دون المرور بالعراق إن لم تكن بغداد منطلقه إليها بسنة واحدة هي سنة (327ق)، هذا مع انعدام واسطة السفر السريع في عصره، وكون قلبه في تلك الأمصار لغاية علمية، ممّا يتطلّب المكوث في كل مركز زمنًا؟

فقد ذكر ابن عساكر الدمشقي (ت/571ق) في تاريخ دمشق، أنّ الكليّني قدم إلى دمشق، وحدث ببعليّك. (1)

كما ذكر الكليّني نفسه ما يدلّ بوضوح على وصوله إلى الحجاز فقد قال في باب مولد النبيّ صلى الله عليه وآله ما نصّه: «وُلِدَ النبيّ صلى الله عليه وآله لاثنتي عشرة ليلة مضت من شهر ربيع الأول في عام الفيل يوم الجمعة مع الزوال إلى أن قال: وحملتُ به أمّه في أيام التشريق عند الجمرّة الوسطى وكانت في منزل عبد الله بن عبد المطلب، وولدتَه في شِعْبِ أَبِي طَالِبٍ فِي دَارِ مُحَمَّدِ بْنِ يَوْسُفَ، فِي الزَاوِيَةِ الْقُصُويِّ عَنِ يَسَارِكِ وَأَنْتَ دَاخِلُ الدَّارِ». (2)

ومن البعيد أن يكون هذا الوصف من غير مُشاهدة، بل هو ظاهر فيها. على أنّ قوافل الحجاج إلى مكّة المكرمة من إيران كانت تمرّ في ذلك الوقت إمّا على طريق البصرة، أو على طريق الكوفة، كما أنّ الرحلة من إيران إلى دمشق لا تتمّ بدون المرور بالعراق في ذلك العصر، ومنه يعلم أنّ دخول الكليّني العراق لو كان في سنة 327ق لكان هذا يعني أنّه طوى كلّ تلك المسافات الطويلة بسنة واحدة، لوفاته رحمه الله سنة 328ق على قولٍ سيّأتى، وهو كما ترى!

وعلى أيّة حال، فإنّ لوصول الكليّني إلى بغداد الأثر الفعّال في نشر حديث أهل البيت عليهم السلام على أوسع نطاق في مركز الحكومة العباسيّة مما لم يُعهد ذلك بتلك الدرجة عند أساطين الحديث قبله.

شيوخه:

تتلمذ الكليّني على مشايخ كثيرين بحكم طول تجواله، وسعة رحلاته، وتعدّد أسفاره، وأغلب الذين عرفوا منهم، هم من كانت لهم روايات في الكافي، ولو وصلتنا

ص: 84

1-1. تاريخ دمشق، ج 16، ص 137.

2-2. اصول الكافي، ج 1، ص 506، باب 111. [1]

كتبه الأخرى لوقفنا على آخرين ضاعت أسماؤهم علينا بضياح كتبه سوى الكافي الذي بقي والحمد لله.

وسوف لن نذكر في التعداد الآتي لمشايقه من عَدَّ من مشايخه بلا قطع في ذلك، كسهل بن زياد الذي مات في زمان الغيبة الصغرى، وأحمد بن محمد بن خالد البرقي (ت/ 274 أو 280ق)، أو أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري الذي كان حياً في زمان وفاة البرقي، وغيرهم. ولن نكرّر ذكر الأسماء المتّحدة في شخص واحد، وإن وردت في كتب الرجال والأسانيد بصورة مختلفة، ممّا أدّى ببعض الدارسين إلى جعل الشيخ الواحد ثلاثة مشايخ! وأمّا الأسماء المشتركة فلن نذكر منها إلاّ المتعّين بحسب الامكان، مع ترك التفاصيل الأخرى كالآتي:

1. أبو بكر الحَبّال: اصول الكافي 2: 652/3.
2. أبو داود: فروع الكافي 3: 6/9، 3: 49/4 وغيرها، وقد اختلفوا كثيراً في تحديد اسمه.
3. أحمد بن إدريس، أبو علي الأشعري القمي (ت/ 306ق): له روايات كثيرة في جميع أجزاء الكافي.
4. أحمد بن عبد الله بن أحمد بن محمد بن خالد البرقي، وهو ابن ابن البرقي، فصحف إلى ابن امية، والصواب: ابن ابنه: فروع الكافي 3: 20/445، 4: 6/3، 5: 8/78، وهو من رجال عِدَّة الكافي الذين يروى عنهم الكليني عن البرقي أحمد ابن محمّد بن خالد، بلفظ: «عِدَّة من أصحابنا».
5. أحمد بن محمّد بن أحمد بن طلحة، أبو عبد الله العاصميّ، كوفي نزل بغداد: فروع الكافي 3: 505/18.
6. أحمد بن محمّد بن سعيد أبو العباس الكوفي المعروف بابن عُقْدَة الزيدي الجاروديّ الحافظ (ت / 333ق) وقيل (332ق) والأول أشهر: فروع الكافي 5: 4/6.
7. أحمد بن محمّد بن عبد الله: فروع الكافي 3: 501/15.
8. أحمد بن محمّد بن علي: فروع الكافي 4: 68/3.
9. أحمد بن مهران: اصول الكافي 1: 60/424، و: 458/3.
10. إسحاق بن يعقوب: كمال الدين 2: 483/4 باب 49.

11. إسماعيل بن عبد الله القرشي: روضة الكافي 8: 293/448.

12. حبيب بن الحسن: فروع الكافي 7: 229 / 4 و5.

13. الحسن بن خفيف: اصول الكافي 1: 21 / 523.

14. الحسن بن عليّ العلويّ: تهذيب الأحكام 3: 230 / 726، واحتُمل اتّحاده مع الحسن بن عليّ بن الحسن الدينوريّ العلويّ أحد مشايخ والد الصدوق (ت/329ق).

15. الحسن بن عليّ الهاشميّ: تهذيب الأحكام 4: 301/910، 911، 912.

16. الحسن بن الفضل بن زيد [يزيد] اليمانيّ: أصول الكافي 1: 13 / 586.

17. الحسين بن أحمد بن هلال: روضة الكافي 8: 257 / 370، واحتُمل التصحيف فيه، واستصوبوا: «الحسين، عن أحمد بن هلال» كما في أصول الكافي 1: 29 / 342، وقد روى النعماني في كتاب الغيبة عن الكليني، عن الحسين بن أحمد، عن أحمد بن هلال: الغيبة: 167.

وقد اختار بعضهم القول بأنّ الحسين هذا هو الحسين بن أحمد المالكي أحد مشايخ والد الصدوق رحمه الله.

18. الحسين بن الحسن الحسيني الأسود الهاشمي العلويّ الرازيّ، أبو عبدالله:

فروع الكافي 5: 1/109 و: 5 / 345 و 7: 1 / 109.

19. الحسين بن محمّد الأشعريّ، أبو عبد الله القميّ: له في الكافي أكثر من أربعمئة وخمسين حديثاً.

20. حميد بن زياد، أبو القاسم الكوفي النينواني (ت/310ق): له أكثر من ثلاثمئة حديث في الكافي.

21. داود بن كورة، أبو سليمان القميّ: أحد رجال عدّة الكافي الذين يروى الكليني بتوسّطهم عن أحمد بن محمّد بن عيسى، وموارد هذه العدة كثيرة في الكافي.

22. سعد بن عبد الله بن أبي خلف الأشعري القميّ، شيخ الطائفة، وفقهها، ومحدّثها، ووجهها في عصره (ت/299 أو 301ق). أصول الكافي 1: 10 / 524 و: 1 / 530 و: 6 / 535 و: 6 / 539 و: 7 / 543، 8 و: 9 / 552 و: 11 / 558 و: 12 / 564، وفروع الكافي 3: 276 بعد الحديثين 4 و5.

ولا عجب في ندرة مرويات الكليني عنه في فروع الكافي، ولا مجال لتحفظ ثقة الإسلام من روايات سعد في الأحكام لتوهم شذوذها كما قد يُفترى، فالكليني أعرف الناس بجلالته وفقهه وتثبته، وإنما وراء تلك الندرة كما يتراءى لى هو وفاة سعد شيخ الشيعة ووجهها وفقهها بُعيد لقاء ثقة الإسلام به، أو لقصر اللقاء بينهما لسبب آخر غير الموت مُشتت الأحاب.

ولا ينتقض هذا، بإمكان الإكثار عنه بالواسطة، لأنه لا يتناسب مع علو الإسناد الذي هو من دأب المحدثين الكبار كالكليني الذي بإمكانه الرواية عن مشايخ سعد بواسطة واحدة.

23. عبد الله بن جعفر بن الحسن بن مالك بن جامع الحميري، أبو العباس القمي:

اصول الكافي 1: 342/29.

24. علي بن إبراهيم بن هاشم القمي (ت/ بعد سنة 307ق): له روايات كثيرة جداً في الكافي تزيد على خمسة آلاف رواية.

25. علي بن إبراهيم بن محمد بن الحسن بن محمد بن عبيد الله بن الحسين بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام: فروع الكافي 6: 225/4.

26. علي بن الحسين السعد آبادي، أبو الحسن القمي، أحد رجال عدّة الكافي الذين يروى الكليني بتوسطهم عن البرقي، وموارد هذه العدة كثيرة جداً في الكافي.

27. علي بن محمد بن أبي القاسم عبد الله بن عمران البرقي، المعروف أبوه بماجيلويه، يكنى: أبا الحسن، ويلقب أبو القاسم ببندار، ولهذا ورد في أسانيد الكافي بأكثر من عنوان، منها: (علي بن محمد بن بندار): له روايات في الكافي تزيد على مائتين.

وهو من رجال عدّة الكافي الذين يروى الكليني بتوسطهم عن البرقي، وهو ابن بنت أحمد بن محمد بن خالد البرقي، ولهذا يعبر عنه بابن بنت البرقي وفد صُحّف فقيل: ابن اذينة، والصواب ابن بنته كما نَبّه عليه غير واحد من الأعلام.

28. علي بن محمد الكليني، وهو خال الشيخ الكليني وأستاذه: فروع الكافي 5: 541/5.

29. علي بن موسى الكميذاني، من رجال عدّة الكافي الذين يروى الكليني بتوسطهم عن أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري، وموارد هذه العدة كثيرة في الكافي.

30. القاسم بن العلاء الأذربيجاني (ت/304ق): اصول الكافي 1: 198 / 1 و: 519/9.
31. محمّد بن أحمد الخفّاف النيسابوري: تاريخ دمشق 16: 137، والوافي بالوفيات 5: 266.
32. محمّد بن أحمد بن عبد الجبّار: لسان الميزان لابن حجر 5: 433 في ترجمة الكليني، مصرّحاً بأنّه حدث عنه في بغداد، وهو غير محمّد بن عبد الجبّار المعروف بمحمّد بن أبي الصهبان القمي الذي حدّث الكليني عنه بالواسطة.
33. محمّد بن أحمد بن علي بن الصلت القميّ: روضة الكافي 8: 334 / 523.
34. محمّد بن إسماعيل، أبو الحسن النيسابوريّ: له أكثر من مئتي رواية في الكافي .
35. محمّد بن جعفر، أبو العباس الرزّاز الكوفيّ: فروع الكافي 4: 390 / 9 و: 336 / 18 وغيرهما.
36. محمّد بن جعفر بن محمّد بن عون الأسديّ، أبو الحسين الكوفي ساكن الرىّ، يُقال له: محمّد بن أبي عبد الله (ت/312ق) : فروع الكافي 3: 78 / 5 و: 197 / 1 وغيرهما.
37. محمّد بن الحسن الطائفيّ الرازيّ: روى عنه الكلينيّ كما في طريق النجاشي إلى كتاب عليّ بن العباس الجراذينيّ: 255/668.
38. محمّد بن الحسن بن فروخ الصفّار، أبو جعفر الأشعريّ القميّ (ت/290ق):
- فروع الكافي 3: 18 / 11 و: 413 / 1 و: 500 / 21 وغيرها. وهو من رجال العدّة في الكافي الذين يروى الكليني بتوسّطهم عن سهل بن زياد، وللعلامة النوريّ رأى في المقام ينفي فيه كون محمّد بن الحسن في تلك العدّة هو الصفّار خاتمة مستدرک وسائل الشيعة / العلامة النوري 3: 516 (الطبعة المحقّقة) .
39. محمّد بن عبد الله بن جعفر بن الحسين بن جامع بن مالك الحميريّ، أبو جعفر القميّ: فروع الكافي 6: 358/6.
40. محمّد بن عقيل الكلينيّ: فروع الكافي 4: 224 / 1، وهو من رجال العدّة في الكافي الذين يروى الكليني بتوسّطهم عن سهل بن زياد، وموارد هذه العدّة كثيرة في الكافي.
41. محمّد بن عليّ بن إبراهيم بن محمّد الهمدانيّ: صرّح الشيخ آقا بزرك الطهراني

في طبقات أعلام الشيعة: 283 القرن الرابع بأنه من مشايخ الكليني.

42. محمد بن عليّ الجعفرى، أبو الحسين السمرقندى: تاريخ دمشق 16: 137، و الوافى بالوفيات 5: 266.

43. محمد بن عليّ بن معمر الكوفى: فروع الكافى 4: 49 / 14 وفيه: (محمد ابن علي، عن معمر). والصحيح: (بن معمر). انظر روضة الكافى 8: 18 / 4 و: 31/5.

44. محمد بن عليّ بن معن: كتاب التوحيد للشيخ الصدوق: 27 / 72 باب رقم 2.

45. محمد بن محمود، أبو عبد الله القزوينى: اصول الكافى 1: 49 ذيل الحديث الخامس.

46. محمد بن يحيى، أبو جعفر العطار القمى، له روايات فى الكافى تمثل المرتبة الثانية فى الكثرة بعد روايات عليّ بن إبراهيم فيه.

ومن ملاحظة التوزيع الجغرافى لمشايقه يعلم أنّه حدّث عن علماء مختلف الأمصار الإسلامية والمدن المشهورة، كُتّين، والرّى، وقُم، وهَمَدان، وقزوين، وآذربيجان، وسمرقند، كما حدّث عن مشايخ بغداد، والكوفة وسوراء، واليمن فى رحلة واسعة شملت خراسان والعراق والحجاز والشام.

تلاميذه والرايون عنه:

تتلمذ على الشيخ الكلينى، وروى عنه عدد كثير من العلماء والفضلاء الذين تلقّوا كتابه الكافى منه، ورووه عنه، واستنسخوه، ونشروه، وإلى نسخهم تنتهى نسخته،⁽¹⁾ وقد كان مجلس الكلينى رحمه الله يتّصف بالانفتاح العلمى والحرية الفكرية، ومن أمارات ذلك أنّ حلقة درسه لم تكن أحادية المذهب، بل كانت تضم إلى جانب تلامذته من الشيعة الإمامية بعض أهل السنة أيضاً الذين أصبحوا من الفقهاء وألّفوا فى الفقه والحديث كتباً على مذاهبهم، وهى وإن لم يقدر لها البقاء إلاّ أنّ أسماءها لم تزل محفوظة فى فهرس الكتب المعتمدة كنهروست ابن النديم وغيره.

ص: 89

1-1). خاتمة مستدرک الوسائل، ج 3، ص 470.

والذى نعرفه من أسماء تلاميذ الكليني والراوين عنه أقل بقليل مما نجهله، لكثرة مجالسه العلمية تبعاً لرحلاته وسعة أسفاره، وتجواله فى الكثير من المراكز العلمية المعروفة فى عصره والتي كانت تعج بأفواج الرواة فى ذلك الحين، وقد يجد المتتبع غير من سذكه منهم، وهم:

1. أحمد بن إبراهيم بن أبى رافع الصيمرى الكوفى، ساكن بغداد: قال الشيخ فى بيان طريقه إلى ما رواه عن الكلينى: «... وأخبرنا به أيضاً أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر، عن أحمد بن أبى رافع، وأبى الحسن عبد الكريم بن عبد الله ابن نصر البزاز بتيس وبغداد عن أبى جعفر محمّد بن يعقوب الكلينى جميع مصنفاته وأحاديثه سماعاً وإجازة ببغداد بباب الكوفة بدرج السلسلة سنة سبع وعشرين وثلاثمائة» (1) انتهى.

وقد فهم بعض المعاصرين من هذه العبارة أنّ الكلينى رحمه الله قد أجاز تلميذه المذكورين بتيس وبغداد، ورتّب على ذلك أشياء كثيرة كوصول الكلينى إلى تيس فى رحلاته العلمية وأشياء أخرى يسمح ذكرها، ولو تأمّل قليلاً لعرف أنّ ابن الحاشر (ت/423ق) سمع من شيخه بمنطقتى تيس وبغداد ما أجازهما الكلينى ببغداد سنة 327ق. وأنّ الكلينى لم يصل إلى تيس ولم يرها.

2. أحمد بن أحمد، أبو الحسين الكوفى الكاتب: رجال النجاشى : 377/1026.

3. أحمد بن الحسين العطار، أبو الحسين: عيون المعجزات لحسين بن عبد الوهاب: 7.

4. أحمد بن على بن سعيد، أبو الحسين الكوفى: فهرست الشيخ الطوسى:

.136/591

5. أحمد بن محمّد بن على، أبو الحسين الكوفى الكاتب: رجال الشيخ الطوسى: 70 / 450، ويحتمل قوياً اتّحاده مع من قبله كما تّبه عليه جملة من الأعلام، وهو الظاهر أيضاً.

6. أحمد بن محمّد بن محمّد بن سليمان بن الحسن بن الجهم بن بكير بن أعين ابن سنّس، أبو غالب الزرارى (ت/368ق): صرّح برسالته المعروفة بأنّه يروى جميع الكافى عن مصنّفه، بعضه قراءةً، وبعضه إجازةً، قال: «وقد نسختُ منه كتاب الصلاة والصوم فى نسخة، وكتاب الحجّ فى نسخة وكتاب الطهر والحيض فى جزء، والجميع

ص:90

1-1). تهذيب الأحكام، ج 10، ص 29 من المشيخة.

مجلّد. وعزّمي أن أنسخ بقية الكتاب إن شاء الله في جزء واحد، ورقّ طلحيّ» رسالة أبي غالب الزراري : 176 - 177/90.

7. إسحاق بن الحسن بن بكر العقرايبي أو العقرائي، التّمّار، يكنى: أبا الحسن، رجال النجاشي : 377/1026

8. جعفر بن محمّد بن جعفر بن موسى بن قولّويه، أبو القاسم (ت/ 367 أو 368 أو 369ق): روى عن الكليني كثيراً في كتابه (كامل الزيارات) : 248 و 249 و 329، و 330 وغيرها.

9. أبو الحسن بن داود: رجال النجاشي : 198 / 82 في ترجمة أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري.

10. أبو سعد الكوفي شيخ الشريف المرتضى: تاريخ دمشق الكبير لابن عساكر 16:

.137

11. عبد الكريم بن عبد الله بن نصر، أبو الحسين كما في فهرست الشيخ : 591 / 136، أو أبو الحسن البزاز التنيسي: تقدّم عند ذكر أحمد بن إبراهيم برقم /1.

12. عبد الله بن محمّد بن ذكوان (من أهل السنّة): تاريخ دمشق الكبير 16: 137.

13. عليّ بن أحمد بن موسى الدقاق: الخصال للصدوق 1: 160 / 209 و 1: 167 / 219 و 2: 643 / 23، وذكره في علل الشرائع 1: 135 و 154 بعنوان عليّ بن أحمد بن محمّد الدقاق، وفي بعض النسخ: علي بن أحمد بن محمّد بن موسى الدقاق.

14. عليّ بن عبد الله الورّاق: طبقات أعلام الشيعة (القرن الرابع): 315.

15. عليّ بن محمّد الرازي: طبقات أعلام الشيعة (القرن الرابع): 17، وانظر: الشيخ الكليني البغدادي وكتابه الكافي الفروع : 104 هامش رقم /3.

16. عليّ بن محمّد بن عبدوس، أبو القاسم الكوفيّ: تاريخ دمشق الكبير 16: 137.

17. محمّد بن إبراهيم بن جعفر أبو عبد الله الكاتب النعماني، المعروف بابن أبي زينب، صاحب كتاب الغيبة، حدّث فيه كثيراً عن الكليني.

18. محمّد بن إبراهيم بن يوسف الكاتب، أبو الحسن، الفقيه المعروف بالشافعيّ:

شرح اصول الكافي للمظفر 1: 24، انظر كتبه على المذهب الشافعي في فهرست ابن

النديم: 301 في أخبار الشافعي وأصحابه، الفن الثالث من المقالة السادسة، وله كتب في الفقه على المذهب الشيعي ذكرها ابن النديم في الفهرست أيضاً: 278 الفن الخامس من المقالة السادسة.

19. محمد بن أحمد بن عبد الله بن قضاة بن صفوان بن مهران الجمال نزيل بغداد، المعروف بأبي عبد الله الصفواني (ت/358ق): خاتمة مستدرک الوسائل 3: 470.

20. محمد بن أحمد بن محمد بن سنان الزاهري، أبو عيسى، نزيل الري: شرح اصول الكافي للمظفر 1: 24.

21. محمد بن الحسين البزوفري: كفاية الأثر للخزاز القمي (من أعلام القرن الرابع الهجري): 297.

22. محمد بن عبد الله بن المطلب، أبو المفضل الشيباني، نزيل بغداد (ت/387ق):

روى أحاديث كثيرة عن الكليني في أمالي الشيخ الطوسي، وانظر فهرست الشيخ الطوسي: 591/136.

23. محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه، أبو جعفر القمي الشهير بالصدوق: فضل الكوفة ومساجدها لمحمد بن جعفر المشهدي الحائري: 49 تحت عنوان: «ذكر الصلاة في زوايا المسجد المعروف بمسجد السهلة»، فقد أخرج حديثاً مسنداً إلى الشيخ الصدوق، وفيه قال الصدوق: «حدثنا الشيخ الفقيه محمد بن يعقوب، قال: حدثنا علي بن إبراهيم، عن أبيه. . . الخ» .

والظاهر من هذا المورد، أنّ الشيخ الصدوق يروي عن الكليني بالإجازة منه مكاتبة ومن ألفاظ الأداء بالإجازة: (حدثنا)؛ لأنّ الصدوق وُلِدَ في قم بحدود سنة (306ق)؛ وكان عمره وقت خروج الكليني من الري إلى بغداد دون الخامسة، كما أنّه لم يخرج من قم إلا بعد سنة 329ق بحسب تتبعنا لأسفار الشيخ الصدوق ورحلاته العلميّة، واحتمال عودة الكليني من العراق إلى قم، والتقاء الصدوق به وهو في سنّ تحمل الرواية، لا دليل عليه.

24. محمد بن علي بن طالب، أبو الرجاء البلدي: طبقات أعلام الشيعة (القرن الرابع): 290.

25. محمّد بن على ماجيلويه بن أبى القاسم عبدالله الملقّب ببُنْدَار، ابن عمران الجنابى البرقى: شرح اصول الكافى للمظفر 1: 24.

26. محمّد بن محمّد بن عصام الكلينى: من لا يحضره الفقيه للصدوق 4: 534 من المشيخة، فى الطريق إلى ما رواه عن الكلينى.

27. محمّد بن موسى المتوكّل: كمال الدين للصدوق 2: 675 / 31 (نوادير الكتاب).

28. هارون بن موسى بن أحمد بن سعيد التلعكبرى من بنى شيبان (ت/385ق):

فهرست الشيخ: 136 / 591 و تهذيب الأحكام 10: 13 من المشيخة.

مؤلفاته:

للكلينى رحمه الله كما فى ترجمته فى رجال النجاشى ورجال الشيخ وغيرهما بعض المؤلفات التى لم يصل شىء منها إلينا مع الأسف سوى الكافى، وهى:

كتاب تعبير الرؤيا، وكتاب الردّ على القرامطة، وكتاب الرسائل أو (رسائل الأئمة عليهم السلام) الذى ينقل عنه السيد ابن طاوس فى كشف المحجّة بعدّة مواضع (1) وقد صَحَّف اسمه فى بعضها فورد بلفظ (الوسايل) (2) ممّا اشتبهه على البعض فعده كتاباً للكلينى، وهو ليس إلّا (الرسائل). كما نقل عنه صدر الدين الشيرازى (ت/1050ق) فى شرح اصول الكافى 2: 615-612 ولم نجد له ذكراً بعد هذا التاريخ!

وله كتاب ما قيل فى الأئمة عليهم السلام من الشعر، وكتاب الرجال.

وكتاب الكافى وهو الكتاب الوحيد الذى وصل إلينا من كتبه كاملاً بأصوله وفروعه وروضته، ومن طرق شتى.

كما نسب له السيّد المحقق العلامة المغفور له عبد العزيز الطباطبائى رحمه الله فى كتابه الغدير: 38 كتاباً آخر بعنوان: «كتاب خصائص الغدير، أو خصائص يوم الغدير» ولم أجده عند غيره.

ص: 93

1-1) . فتح الأبواب، ص 143-144؛ [1] وكشف المحجّة، ص 159 و173 و189 وكلاهما للسيد ابن طاوس.

2-2) . كشف المحجّة، ص 153.

ثناء العلماء على الكليني:

وُصِفَ الكليني في كلمات الأعلام من الفريقين (الشيعة والعامّة) بأجمل آيات الثناء والتبجيل، مما يُشير ذلك إلى فضله وجلالته، ويُشيد بمنزلته ومكانته.

أما عن علماء الشيعة بالذات، فهم ابتداء من عصر الكليني وإلى يومنا هذا متفقون على كونه سلطان المحدثين وامامهم الأقدم، وربما يسمح القول في بيان كلماتهم إلاّ الآن الاكتفاء ببعضها لا بدّ منه في إيضاح جمل الثناء عليه، فنقول:

قال الشيخ الصدوق (ت/380ق): «الشيخ الفقيه محمّد بن يعقوب رضی الله عنه (1)». (2)

وقال الشيخ النجاشي (ت/450ق): «شيخ أصحابنا في وقته بالريّ ووجههم، وكان أوثق الناس في الحديث وأثبتهم». (3)

وقال الشيخ الطوسي (ت/460ق): ثقة، عارف بالأخبار». (4)و: «جليل القدر، عالم بالأخبار». (5)

وقال السيّد ابن طاوس الحلّي (ت/664ق): «الشيخ المتّق على ثقته وأمانته محمّد بن يعقوب الكليني تغمّده الله جلّ جلاله برحمته». (6)

وهكذا نجد الثناء عليه في جميع كتب الشيعة التي تعرّضت لذكره كما في معالم العلماء: 69 / 666 و المعتبر: 7، و رجال العلامة: 145 / 36، ورجال ابن داود: 341 / 1507، و الدراية: 69، و مرآة العقول 1: 3، و الفوائد الرجالية 3: 325، و تكملة الرجال 2: 486، و روضات الجنات 6: 112، و كشف المحجّة: 418، و الفوائد الرضوية: 657، و هدية الأحياء: 347، و سفينة البحار 2: 394، و الكنى والألقاب 2: 98، وعشرات غيرها.

هذا، ولفقيد الأمانة، وإمامها الراحل، الإمام الخميني طاب ثراه الزكي ورضى الله عنه، كلمات من نور بحق الكليني قدّس سرّه سجّلها في أوائل كلّ حديث من أحاديث كتابه المعروف ب «الأربعون حديثاً»، وإليك مقتطفات منها:

«الأجل، ثقة الإسلام»: 1 / 22، «ثقة الإسلام والمسلمين»: 16 / 240، «وعماد

ص: 94

1-1. فضل الكوفة ومساجدها، ص 49. [1]

2-2. الفقيه، ج 4، ص 165، ح 578، باب 115 وغيره.

3-3. رجال النجاشي، ص 377، ش 1026.

4-4. فهرست الشيخ، ص 136، ش 591. [2]

5-5. رجال الشيخ، ص 495، ش 27.

6-6. كشف المحجّة، ص 185. [3]

المسلمين» : 14 / 215، «ركن الاسلام وثقته» : 22 / 328، «حجة الفرقة وثقتها» : 23 / 336، «فخر الطائفة وذخرها» : 18 / 270، «ومقدّمهم» : 16 / 240، «وإمامهم» : 21 / 312، «سلطان المحدثين» : 15 / 226، «شيخ المحدثين وأفضلهم» : 25 / 364، «عماد الإسلام والمسلمين» 35 / 524، «رئيس المحدثين» : 10 / 163، «أفضل المحدثين وأقدمهم» :

24 / 350، «الإمام الأقدم. . . ورئيس الأمة» : 17 / 256، «حجة الفرقة وإمامهم» : 21 / 312، «الشيخ الأقدم، والركن الأعظم محمّد بن يعقوب الكليني رضوان الله عليه» : 40 / 588، و«كرم الله وجهه» : 312/21.

وإذا كان الكليني هو هكذا في نظر أقطاب علماء الشيعة، فاعلم أنّه قد وصف عند أعلام أهل السنّة بأوصاف جليلة أيضاً كالمجدّد، والفقيه، والعالم، ونحو ذلك من الأوصاف التي تبيّن مكانته بنظرهم، خصوصاً وهم يعلمون من تخرج على يديه من فقهاءهم ورواتهم.

ولهذا تجد ذكره العطر في الكتب المعتمدة عندهم، إذ ترجم له - مع الثناء عليه - العديد منهم، وهم:

1. عبد الغني بن سعيد الأزديّ المصريّ (ت/407ق) في المؤتلف والمختلف، كما في كتاب الغدير للعلامة المحقق المرحوم السيد عبد العزيز الطباطبائي: 39.

2. ابن ماكولا، أبو نصر عليّ بن هبة الله (ت/475ق) في الاكمال 4: 575.

3. ابن عساكر الدمشقيّ الشاميّ الشافعيّ (ت/571ق) في تاريخ دمشق الكبير 16: 37.

4. أبو السعادات مبارك بن محمد بن الأثير (ت/606ق)، عدّ الكليني من المجدّدين على رأس المائة الثالثة في كتابه: جامع الأصول 12: 220، لما جاء في الحديث الشريف: «إنّ الله تعالى سيبعث لهذه الأمة على رأس كلّ مائة سنة من يجدّد لها دينها». أخرج أبو داود في سننه 4: 480، والحاكم في مستدركه 4: 22 وغيرهما.

5. عز الدين، أبو الحسن ابن الأثير (ت/630ق) في كتابه الكامل في التاريخ 8: 364.

6. ابن منظور، جمال الدين محمّد بن مكرم (ت/711ق) في مختصر تاريخ دمشق 23: 362/386.

7. إسماعيل بن علي أبو الفداء (ت/732ق) في المختصر في أخبار البشر 2: 87.

8. الحسين بن محمد الطيّبي (ت/743ق) في شرح مصابيح البغويّ (ت/510ق أو 516ق)، كما في نهاية الدراية للسيد حسن الصدر: 549، نقل عنه أنه عدّه من المجدّدين.

9. أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبيّ (ت/748ق) في المشتبه في الرجال المطبوع في متن توضيحه الآتي برقم (12)، قائلاً: محمد بن يعقوب الكليني، من رؤوس فضلاء الشيعة في أيام المقتدر». وقال في سير أعلام النبلاء 15: 280 / 125: «شيخ الشيعة وعالم الإمامية، صاحب التصانيف، أبو جعفر محمد بن يعقوب الكليني...».

وأطراه بأكثر من هذا الكلام في تاريخ الإسلام في حوادث سنة 328ق، ص 250/416.

10. الصفدي، صلاح الدين خليل بن أبيك (ت/764ق) في الوافي بالوفيات 5: 266.

11. مجد الدين محمد بن يعقوب الفيروزآبادي (ت/817ق)، في القاموس المحيط 4: 322 في مادة كَلَان.

12. شمس الدين محمد بن عبد الله محمد القيسي الدمشقي (ت/842ق) في توضيح المشتبه (مشتبه الذهبي) 7: 337 (حرف الكاف).

13. ابن حجر أحمد بن علي العسقلاني (ت/852ق) في كتابيه: لسان الميزان 5:

433، و تبصير المنتبه 3: 1219.

14. الزبيدي الحنفي (ت/1205ق) في تاج العروس 9: 322 في مادة كَلَان.

15. خير الدين الزركلي الوهابي (ت/1396ق) في الأعلام 7: 145.

ولم يقتصر الثناء على الكليني على علماء الإسلام وحدهم، بل تعدّى ذلك، ليكون للمستشرقين إسهام في هذا الثناء أيضاً، فشهدوا بفضله في الحديث (والفضل ما شهدت به الأعداء).

قال M. tyw nisidl oD عن المحمّدين الثلاثة أصحاب الكتب الأربعة: «وأول هؤلاء المحمّدين وأعلامهم منزلةً هو محمد بن يعقوب الكليني الذي ألف كتاب الكافي في علم الدين». عقيدة الشيعة، دونالدسن دوايت. م: 283.

وقال: n likorP lir : «وفى أوائل القرن الرابع الهجري كان مجدد فقه الإمامية هو أبو جعفر محمد بن يعقوب الكوليني [كذا] الرازي». تاريخ الأدب العربي / كارل بروكلمان 3: 339.

وفاته:

من المتفق عليه هو أنّ وفاة الكليني رحمه الله كانت ببغداد، وأنّه صلّى عليه نقيب الطالبين ببغداد السيّد محمد بن جعفر الحسني أبو قيراط المتوفى في سنة (345ق). .

ولهم قولان في تاريخ وفاته:

الأول: ذكره النجاشي وهو سنة (329ق) سنة تناثر النجوم (1) ووافقته الشيخ الطوسي في رجاله. (2)

والثاني: قاله الشيخ الطوسي في الفهرست وهو سنة (328ق). (3)

وقد مال لكل فريق، وتردد بعضهم بين القولين. والراجح عندي هو الأول، ويؤيده أنّ الصولي (ت/335ق) قد أرخ في كتابه (أخبار الرازي) وفاة الشيخ الكليني في النصف من شعبان سنة 329ق، والصولي من المعاصرين لثقة الإسلام. ومع كون مراد الصولي ب (النصف) هو اليوم الخامس عشر من شهر شعبان سيكون تاريخ وفاة الكليني معلوماً لدينا بالضبط وهو يوم الأحد 15 شعبان سنة 329 هجري قمرى، 30 / 2 / 320 هجري شمسي، الموافق لليوم الثامن والعشرين من شهر مايس لسنة 941 ميلادي.

وأما عن مكان قبره اليوم فهو في الجانب الشرقي من بغداد في جامع الصفوية سابقاً واشتهر بالأصفية فيما بعد، جنب المدرسة المستنصرية على شاطئ دجلة، على يمين العابر دجلة على جسر المأمون من الكرخ إلى الرصافة.

وهذا يخالف ما قاله الشيخ في الفهرست من أنّه دفن بباب الكوفة، وأنّ قبره في صرّة الطائي، وقريب منه قول النجاشي.

لأنّ باب الكوفة هي أحد أبواب بغداد الأربعة، وهو واقع في جهة الكرخ لا

ص: 97

1-1 . رجال النجاشي، ص 377، ش 1026.

2-2 . رجال الشيخ الطوسي، ص 495، ش 27.

3-3 . فهرست الشيخ، ص 136، ش 591 (انتشارات الرضى قم).

الرصافة، والصراة اسم لنهرين صغيرين يصبان في دجلة من جهة الكرخ لا الرصافة أيضاً كما حَقَّقنا في محله.

والمُنقول عن المرحوم الدكتور مصطفى جواد (ت/1389ق): أن مصب الصراة هو رأس الجعيفر الحالية في المنطقة التي كان فيها بيت السيد محمَّد الصدر. (1)

وعلى أيّة حال، فإنّ القبر الموجود في المدرسة الأصفية قد تعرّض إلى الهدم والبناء أكثر من مرّة، وفي إحداها نش القبر ووجد الشيخ رحمه الله وكأنّه دفن قبل ساعات ومعه ميّت صغير بكفنه كأنّه ولده، مما حملت هذه الكرامة الوالي العثماني الذي أمر بالهدم على تشييد القبر وبناء قُبّة عليه، في قصة سائرة أشار لها جمع من الأعلام. (2)

الكافي:

الكافي موسوعة حديثة، فيه إلى جانب ما يلبي حاجة الفقيه، دقائق فريدة تتعلّق بشؤون العقيدة، وتهذيب السلوك، ومكارم الأخلاق.

والمنهج المتّبع فيه لأجل الوصول إلى اصول الشريعة وفروعها وأدابها وأخلاقها، إنّما هو بالاعتماد على حَمَلَة آثار النبوة من نقله حديث الآل عليهم السلام، الذي هو حديث الرسول صلى الله عليه وآله، إذ صرّح أهل البيت عليهم السلام مراراً وتكراراً بأنّهم لا يحدثون الناس إلّابما هو ثابت عندهم من أحاديث الرسول صلى الله عليه وآله، وأنّهم كانوا يكتزونونها كما يكتزن الناس ذهبهم وورقهم، وأنّها كلّها تنتهي إلى مصدر واحد، وبإسناد واحد، (3) لو قرأته كما يقول أحمد بن حنبل (ت/240ق) على مجنون لبرئ من حجّته. (4)

ومن ثمرات هذا التصديق في رواية السنة المطهرة في الكافي، وحصرها بذلك

ص:98

1-1. انظر: ما قاله محقق نشوار المحاضرة للتوخي، ج 1، ص 275، هامش 2.

2-2. الفوائد الرجالية، ج 3، ص 335 - 336؛ ولؤلؤة البحرين، ص 392، وروضات الجنات، ج 6، ص 117.

3-3. وردت أحاديث كثيرة بهذا المعنى يمكن أن تكوّن بمجموعها مثلاً جيّداً للتواتر المعنوي. انظر: المحاسن، 87/ 156، 87/ 185 / 194؛ وتفسير العياشي، ج 2، ص 331، ح 46؛ وأصول الكافي، ج 1، ص 41، ح 124، وص 42، ح 14؛ وج 1، ص 329، ح 2 و3 و4؛ وأمالى الشيخ المفيد، ص 42، ح 10؛ وكفاية الأثر للخزاز القمي، ص 327؛ والاحتجاج للطبرسي، ص 327؛ والوسائل، ج 27، ص 104، ح 85 و86 باب 8 من أبواب صفات القاضي؛ وج 27، ص 147، ص 32 باب 11 من أبواب صفات القاضي.

4-4. الصواعق المحرقة، ص 303. [1]

النمط من حملة الآثار، أنك لا تجد بينهم للأمويين وأذناهم وأنصارهم وزناً ولا اعتباراً، ولا للخوارج والنواصب ورواتهم ذكراً، ولا لمن لم يحفظ النبي الأكرم صلى الله عليه وآله في أهل بيته عليهم السلام (1) عيناً ولا أثراً. (2)

كما لا تجد في أخبار الكافي لمن نافق ممّن تسمّى بالصحابة ولصق بهم (3) خيراً، وأما عن أخبار المؤمنين منهم، فهي إما أن تمرّ طرقها عبر من تجنّب الكليني رواياتهم فلا يروى عنهم ولا كرامة. وإما أن تمرّ عبر غيرهم، ممّن لا طريق لنا في معرفة درجة وثافتهم، إذ لم يسلم علماء جرحهم وتعديلهم من الجرح في أنفسهم، ومن يكن هكذا حاله، فلا عبرة في أقواله.

ولو تنزلنا عن ذلك وقلنا باعتبارها لوثاقه ناقلها عندهم، فالكليني رحمه الله في غنى عن تكلف إسنادها، إذ لا يحتاج في وصلها على طبق منهجه على فرض صحّتها أكثر من أن يسندها إلى من حدّث بها من أهل البيت عليهم السلام؛ لثبوت حجية سنّتهم، مع كونهم من أحرص الناس في الحفاظ على السنة النبوية وتدوينها والأمر بكتابتها وحفظها كما مرّ، ومن البداهة بمكان أنه لا يعدل بأهل البيت عليهم السلام أحد من الصحابة وإن جلّ، ولا يوجد فيهم من هو أعلم بما في البيت النبوي الطاهر من أهله المطهرين.

إذن، نقل السنة الشريفة على وفق هذا المنهج، هو من أسدّ النقل وأكثره احتياطاً في الدين، والتزاماً بحديث الثقلين: كتاب الله، والعترة.

وهذا المنهج وإن كان هو المنهج العام عند محدّثي العترة، إلّا أنّ شدة التزام الكليني به مع ميزات كتابه الأخرى هي التي حملت الشيخ المفيد قدس سرّه على القول: بأنّ الكافي من أجل كتب الشيعة وأكثرها فائدة، (4) كما حملت غيره على الاعجاب بكتاب

ص: 99

1-1 . ورد في الحديث الشريف: «من حفظني في أهل بيتي فقد اتّخذ عند الله عهداً» الصواعق المحرقة، ص 150.

2-2 . يدخل في هذا الصنف جميع رواة العامة الذين عاصروا أهل البيت عليهم السلام، وتعمدوا ترك الرواية عنهم عليهم السلام.
3-3 . كان ابن عباس رضي الله عنه يسمّى سورة التوبة بالفاضحة؛ لأنّها فضحت المنافقين من الصحابة ولم تدع أحداً منهم إلّا أتت عليه، وسمّاها فتادة بن دعامة التابعي بالمشيرة؛ لأنّها أثارت مخازيهم، وسمّاها آخر بالمبعثرة؛ لأنّها بعثت أسرارهم. راجع: معالم التنزيل للبعثي، ج 3، ص 3؛ وتفسير التبيان، ج 5، ص 167؛ ومجمع البيان، ج 3، ص 78، وعلى الرغم من هذه الحقائق القرآنية تجد من يقول إلى اليوم بأسطورة عدالتهم جميعاً!

4-4 . تصحيح الاعتقاد، ص 202 (ملحق بكتاب أوائل المقالات للشيخ المفيد).

ومن هنا بذل علماء الشيعة قديماً وحديثاً جهوداً علمية مضيئة حول الكافي، فاستنسخوه كثيراً، (2) وشرحوا أحاديثه، وأكثروا من تحشيثه وتهميشه، وبيّنوا مشتركاته، ووضّحوا مسائله، واختصروه، وحققوا أسانيدَه، ورتّبوا أحاديثه، وصنّفوها على ضوء المصطلح الجديد، وترجموه إلى عدّة لغات، وطبعوه مرّاتٍ ومرّاتٍ، ووضعوا الفهارس الفنيّة لأبوابه، وأحاديثه، وألفاظه، بحيث وصلت جهودهم حول الكافي إلى ما يقرب من مائة كتاب، وبلغ بعضها أكثر من عشرين مجلداً، فضلاً عن الدراسات الحديثة حوله.

وهم مع كلّ هذه الجهود:

لم يقل أحد منهم بوجوب الاعتقاد والعمل بجميع ما بين دفتيه.

ولا ادّعى إجماع على صحّة جميع ما فيه كما قيل: إنّه (انعقد إجماع العامة على صحة البخارى ومسلم). (3)

ولم يُفتَ أحد من فقهاء الشيعة بشأن الكافي نظير فتيا إمام الحرمين بشأن صحيح البخارى و مسلم بأنّه: لو حلف إنسان بطلاق امرأته أنّ كل ما فى البخارى ومسلم هو من قول النبى صلى الله عليه وآله لما الزم بالطلاق ولا الحنث بيمينه! (4)

ولا كان يقرأ فى الشدة لثفرج، ولا فى المراكب لكى لا تغرق، ولم يستسق شيعى بقراءته الغمام كما كان يفعل بكتاب البخارى. (5)

ص: 100

1-1). كما فى مرآة العقول، ج 1، ص 3؛ [1] والوافى، ج 1، ص 6؛ ورياض العلماء، ج 2، ص 261؛ [2] ولؤلؤة البحرين، ص 5؛ [3] والفوائد الرجالية، ج 3، ص 330؛ [4] وكشف الحجب، ص 418؛ ومستدرک الوسائل، ج 3، ص 532؛ [5] وروضات الجنّات، ج 6، ص 116؛ [6] والكنى والألقاب، ج 2، ص 98؛ وسفينة البحار، ج 2، ص 494؛ وتنقيح المقال، ج 3، ص 202؛ [7] والذريعة، ج 17، ص 245. [8] وقد وردت فى الاجازات العلمية المودعة فى الأجزاء الأخيرة من البحار كالجزيين 108 و 109 شهادات ضافية لمشاهير علماء الشيعة تشيد بكتاب الكافي باعتباره أهمّ مُصنّف فى الحديث فى الإسلام.

2-2). بلغت نسخه الخطية (489) نسخة موزعة على مكتبات العالم الإسلامية وغيرها بحسب الفهرس الشامل لمخطوطات الحديث وعلومه المطبوع فى الأردن فيما تتبناه.

3-3). فيض البارى على صحيح البخارى، ج 1، ص 57.

4-4). صحيح مسلم بشرح النووى، ج 1، ص 19 من المقدمة.

5-5). إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى، ج 1، ص 29.

ولم ير أحد مناماً بشأن الكافي ، كمنام الفريري بشأن صحيح البخارى. (1)

ولم يتجرأ أحد على القول بأن كل من روى عنه الكليني صار فوق مستوى الشبهات، كما كان يصرح أبو الحسن المقدسى بأن كل من روى عنه البخارى فقد جاز القنطرة، أى لا يلتفت إلى ما قيل فيه، وأيده على ذلك أبو الفتح القشيري. (2)

ولم يُغال أحد من شعراء الشيعة بوصف أخبار الكافي ، كما غالى البرهان القيراطى فى قصيدته العينية بأخبار البخارى، وزاد عليه أبو الفتوح إذ يقول: كأن البخارى فى جمعه تلقى من المصطفى ما اكتتب!!! (3)

هذا مع أن بعض ما اكتتبه البخارى كان من رواية عمران بن حطان، وعكرمة، وإسماعيل بن أبى اويس، وعاصم بن على، وعمرو بن مرزوق، وسويد ابن سعيد وعشرات من نظائرهم الذين عرفوا بأسوأ ما يعرف به الرواة.

نعم، لم يقل أحد من الشيعة بنحو هذه الأقوال بشأن الكافي.

وإذا كان الاسترابادى الأخبارى رام أن يجعل كل أحاديث الكافي قطعياً الصدور بقرائن لم تنهض بمدعاه، فقد ردّه محققو الشيعة وأثبتوا بطلان هذه الدعوى، ويكفى أن من جملة الراديين عليه هو خاتمة المحدثين وشيخ الأخباريين العلامة النورى (ت/1320ق). (4)

ولم يذهب أحد إلى القول بأن الكليني لم يخرج الحديث إلا عن الثقة، عن مثله فى سائر الطبقات، بل غاية ما يُستفاد من كلامهم، هو أن أخبار الكافي مستخرجة من الأصول المعتبرة التى شاع بين قدماء الشيعة الوثوق بها والاعتماد عليها، إذ كانت مشهورة معلومة النسبة إلى مؤلفيها الثقات الأثبات.

كما أن إعراض الفقهاء عن بعض مرويات الكافي ، لا يدل على عدم صحتها عندهم، ولا ينافى كون الكافي من أجل كتبهم، إذ رب صحيح لم يُعمل به لمخالفته المشهور، وقد يكون وجه الإعراض لدليل آخر وعلّة أخرى لا تقدح بصحة الخبر.

وإذا ما عدنا إلى معنى «الصحيح» عند متقدمى الشيعة وعرفنا المصطلح الجديد فيه،

ص:101

1-1 . فتح البارى بشرح صحيح البخارى، ص 490 من المقدمة.

2-2 . فتح البارى، ج 1، ص 381 من المقدمة.

3-3 . ارشاد السارى، ج 1، ص 30.

4-4 . خاتمة مستدرک الوسائل، ج 3، ص 533 الفائدة الرابعة.

علمنا أنّ الكليني رحمه الله لم يَجْرِ في الكافي الأعلى متعارف الأقدمين في إطلاق الصحيح على كلّ حديثٍ اعتضد بما يقتضى الاعتماد عليه، أو اقترنَ بما يوجب الوثوق به والركون إليه. كوجوده في كتب الأصول الأربعمائة، أو في كتب مشهورة متداولة، أو لتكرّره في أصل أو أصليين، أو لوجوده في أصل معروف الانتساب إلى واحد ممّن أجمعوا على تصديقهم والإقرار لهم بالفقه والعلم كزُرارة وأضرابه، أو كان منقولاً من أحد الكتب المعروضة على الأئمة عليهم السلام فأثنوا على مؤلّفها. أو لأخذه من الكتب التي شاع الاعتماد عليها سواء كانت من كتب الإمامية ككتاب الصلاة لحريز بن عبد الله السجستاني، أو من كتب غير الإمامية ككتاب حفص بن غياث القاضي، وكتاب الحسين بن عبد الله السعدي، وكتاب القبلة لعليّ ابن الحسن الطاطري. (1)

وعلى أثر فقدان تلك القرائن أو معظمها في عصر السيّد ابن طاوس (ت/674ق)، لذا أظهر التصنيف الجديد للحديث، ثمّ تطوّر على يد تلميذه العلامة الحلّي (ت/726ق)، إذ قسّموا الحديث إلى أقسامه المعروفة، وهي:

1. الصحيح: وعرفوه بأنه ما اتصل سنده إلى المعصوم عليه السلام بنقل الإمامي العدل عن مثله في جميع الطبقات (2) وهو كما ترى لا ينطبق على متعارف المحمدين الثلاثة في إطلاق الصحيح.
2. الحَسَن: وهو ما اتصل سنده إلى المعصوم عليه السلام بإمامي ممدوح مدحاً معتدلاً به من غير نص على عدالته مع تحقق ذلك في جميع مراتب السند، أو في بعض مراتبه ولو في واحد، مع كون باقي رجال السند من رجال الصحيح. (3)

ص: 102

-
- 1-1. راجع: معنى الصحيح عند القدماء في: منتقى الجمان، ج 1، ص 14؛ ومشرق الشمسين، ص 3؛ [1] والفوائد المدنية، ص 53؛ وجامع المقال، ص 35 - 36؛ وخاتمة الوسائل، ج 30، ص 243 - 247، من الفائدة الثامنة؛ وتعليقة الوحيد على منهج المقال، ص 6؛ والوافي، ج 1، ص 22-23 الطبعة المحققة؛ [2] ومقibas الهداية، ج 1، ص 139؛ ومستدركات مقibas الهداية، ج 5، ص 90 - 93؛ المستدرک، رقم 34. [3]
 - 2-2. وصول الأخيار إلى اصول الأخبار، ص 92؛ [4] والدراية، ص 19؛ والرواشح السماوية، ص 40؛ [5] ومقibas الهداية، ج 1، ص 146 و 157.
 - 3-3. وصول الأخيار، ص 95؛ والدراية، ص 21؛ والرواشح، ص 41؛ [6] والمقibas، ج 1، ص 160؛ ونهاية الدراية، ص 259.

3. الموثق: وهو ما دخل في طريقه من نصّ الاصحاب على توثيقه مع فساد عقيدته، ولم يشتمل باقى السند على ضعيف. ويقال له: القوي، وقد يميز بينهما باطلاق القوي على مروى الإمامي الذي لم يُمدح ولم يُذم. (1)

4. الضعيف: وهو مالم تجتمع فيه شروط أى من الأصناف الثلاثة المتقدمة. (2)

ثم حاول المتأخرون وشرّاح الكافي تطبيق هذا الاصطلاح على أحاديث الكافي حتى بلغ الضعيف من أحاديث الكافي بحسب الاصطلاح الجديد (9485) حديثاً، وما تبقى من الأحاديث موزّعاً على الصحيح والحسن والموثق بحسب الأرقام التالية:

الصحيح (5072) حديثاً، والحسن (144) حديثاً، والموثق (1128) حديثاً.

وقد علمت أنّ تطبيق الاصطلاح على أحاديث الكافي لم يُلاحظ فيه ما جرى عليه ثقة الإسلام من إطلاق لفظ الصحيح على ما اقترن بالقرائن المتقدّمة التي صار فقدان معظمها سبباً للتصنيف الجديد.

وهذا هو الذي نعتقده، إذ لو كانت الأحاديث الضعيفة بهذا المقدار واقعاً، فكيف يصحّ لمثل الشيخ المفيد أن يقول عن الكافي بأنّه من أجلّ كتب الشيعة وأكثرها فائدة؟ وكيف يشهد من مثل النجاشي بأنّ الكليني كان أوثق الناس في الحديث وأثبتهم؟

ومن هنا يعلم بأنّ ما قام به محمد باقر البهودي من انتقاء الصحيح من الكافي، وجمعه في كتابه (زبدة الكافي)، (3) إنّما هو انتقاء بحسب المصطلح الجديد، كما أنّه ليس مُبتكراً لهذا العمل، بل سبقه إليه بعض أعلام الطائفة وشيوخها، كالشيخ حسن بن الشهيد الثاني (ت/1011ق) في كتابه «منتقى الجمال في الأحاديث الصحاح والحسان» .

وليس في عمل الشيخ حسن رحمه الله ما يوحى بانحصار «الصحاح والحسان» بما في «منتقى الجمال»، بخلاف الحال في «زبدة الكافي» .

وهذا العمل لا يكون وسيلة للظعن كما قد يتوهّمه البعض في أصل الكافي؛ لابتناؤه

ص:103

1-1) . وصول الأخيار، ص 97؛ والدراية، ص 33؛ والرواشح، ص 41؛ [1] والمقباس، ج 1، ص 168؛ ونهاية الدراية، ص 264.

2-2) . وصول الأخيار، ص 98؛ والدراية، ص 24؛ والرواشح، ص 42؛ [2] والمقباس، ج 1، ص 177؛ ونهاية الدراية، ص 266.

3-3) . هذا هو عنوان الكتاب في طبعته الثانية، أما عنوانه في الأولى فهو (صحيح الكافي)!

على أساس ليس مُلتزماً للكلينى، وهو الاصطلاح الجديد.

وليس الغرض المؤاخذة على اتّخاذ هذا المنهج وإن كنت أعتقد خطأً، بل المؤاخذة على استخدام اسم الكافى وتحميله بمنهج لم يلتزم به الكلينى أصلاً.

وبقطع النظر عن فساد المنهج وصحّته، فلنا أن نؤاخذ أيضاً على عدم استحكام تطبيق منهجه، وفرقاً بين نقد المنهج وبين كيفية استخدامه.

لقد أخفق اليهودى فى جمع كل ما هو صحيح حتى على المصطلح الذى التزمه، والمنهج الذى انتهجه فترك الكثير ممّا هو صحيح ولم يورده فى كتابه، وهذا يُنمُّ عن وجود ثغرات فى عمله.

وكمثال على ما نقول: أنك لا تجد فى (زبدة الكافى) الحديث الثالث من باب الماء الذى لا ينجسه شىء (1) مع أن رجاله كلّهم من الصحيح، والظاهر أنه ترك لأن ظاهره من قول زرارة فى الكافى، إذ لم يرفع إلى المعصوم عليه السلام، ولكن الشيخ رواه بالنص عن الكلينى، مسنداً إلى أبى جعفر عليه السلام (2) وهذا السند من الصحيح بحسب الاصطلاح اتّفاقاً، لكن الحديث أهمل فى زبدة الكافى.

والشىء نفسه ينطبق مع الحديث الرابع من أحاديث باب ظهور الماء، فقد رواه الكلينى عن على بن إبراهيم، عن حمّاد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن عبد الله بن سنان، عن أبى عبد الله عليه السلام (3) وهذا السند من الصحيح بحسب الاصطلاح اتّفاقاً، ومع هذا فلم يذكر الحديث فى زبدة الكافى!

والطريف أن متن هذا الحديث هو متن الحديث الخامس من الباب المذكور بلا أدنى اختلاف، فكلاهما فى سؤال الإمام الصادق عليه السلام عن ماء البحر: أظهور هو؟ فكان الجواب فى الموردين ب: (نعم). وفى زبدة الكافى انتقى الحديث الخامس دون الرابع!

وكمثال ثالث ما ورد فى الكافى بهذا السند:

علّى بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن حمّاد (وهو ابن عثمان)، عن

ص: 104

1-1) . فروع الكافى، ج 3، ص 10، ح 3. [1] وسنده: على بن إبراهيم، عن أبيه؛ ومحمد بن اسماعيل، عن الفضل بن شاذان جميعاً، عن حماد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة.

2-2) . الاستبصار، ج 1، ص 49، ح 4.

3-3) . فروع الكافى، ج 3، ص 9، ح 4. [2]

الحلبى (وهو عبيد الله بن على) عن أبى عبد الله عليه السلام. وهذا السند صحيح بلا خلاف، وقد أخرجه صاحب المنتقى عن الكافى (1) لكنّه أهمل فى زبده الكافى.

وكمثال أخير، فإنه لم يذكر فى زبده الكافى الحديث المروى فى باب رواية الكتب والحديث بهذا السند: «وعنه أى: عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد وهو ابن عيسى؛ ومحمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن عبد الله بن سنان، قال: قلت لأبى عبد الله عليه السلام: يجيئنى القوم فيستمعون منى حديثكم. . .» (2) على الرغم من صحة السند بحسب الاصطلاح.

وثمة شىء آخر يجب الالتفات إليه وهو كون الأحاديث الضعيفة فى الكافى بحسب الاصطلاح، غالباً ما تجد مضامينها أو نصوصها مخرّجةً من طرق أخرى صحيحة فى الأبواب نفسها التى اشتملت على تلك الضعاف فيما تتبعناه. وهذا يعنى أنّ شهرة الخبر روائياً لم تلحظ فى هذا المنهج، وتعبير أدق: إنّ زبده الكافى زبده للأسانيد لا للمتون لأنّ أغلب الأسانيد التى أهملها فى الزبده اتّفتت متونها إما بالنصّ تارةً أو المضمون أخرى مع المتون المروية بالأسانيد الصحاح، ومع هذا فإنّ ما فاته منها ليس قليلاً.

ومهما يكن فإنّ من لا خبرة له قد يظنّ بأنّ التصنيف الجديد قد اودى بثلى أخبار الكافى متخذاً من زبده اليهودى مثلاً، وهو ليس كذلك كما بيّناه.

حكاية عرض الكافى على الإمام المهدي عليه السلام:

قد تجد فى الآوان الأخير من يخالف سيرة علماء الشيعة، ويشبّه بحكاية عرض الكافى على الإمام المهدي عليه السلام، ويستنصر لمقولة (الكافى كافٍ لشيعتنا) بعد تلطيفها! وينسب للكلىنى رحمه الله على أثر ذلك أشياء لا دليل عليها، فتراه يجزم تارةً بأنّ للكلىنى صلواتٍ وتردداً مع السفراء الأربعة (رض)، ويؤكد تارةً أخرى على أنّ كبار علماء الشيعة كانوا يأتون الى الكلىنى ويسألونه وهو فى مجالس سفراء الإمام المهدي عجل

ص: 105

[1-1]. منتقى الجمان، ج 1، ص 52 وانظر: فروع الكافى، ج 3، ص 12، ح 6 باب 3. [1]

[2-2]. أصول الكافى، [2] ج 1، ص 102، ح 5 باب 17 من كتاب فضل العلم.

اللّه تعالى فرجه الشريف، وثالثة يتساءل: كيف لم يطلب أحد السفراء من الكليني كتابه لعرضه على الإمام عليه السلام؟ وهلا حظي الكافي بعناية السفراء واهتمامهم، مع أنّهم كانوا يولون العناية لما هو أقلّ شأنًا من الكافي؟

ولمّا كان يرى قبول حكاية العرض إفراطاً، ونفيها تقريظاً، حاول تلطيفها والاتيان بقولٍ وسطٍ شاذٍ مضحكٍ، وهو احتمال عرض بعض أجزاء الكافي على الإمام المهديّ عليه السلام!

وجميع هذا الكلام باطل؛ لأنّ ما يعنيه عرض أجزاء من الكافي هو إمّا أن تكون أحاديث تلك الأجزاء المعروضة موضع تأمل الكليني، أو لا.

وعلى الأوّل: يمكن له فحصها بنحو ما فحص به أحاديث الأجزاء التي لم تعرض، خصوصاً وهو عالم بالأخبار، وعارف بها بشهادة من عرفت في ترجمته.

وعلى الثاني، لا يحتاج إلى مسألة العرض أصلاً.

وأما عن الصلوات والتردد، فاعلم أنّه لا توجد للكليني رواية واحدة في الكافي عن أيّ من السفراء الأربعة بلا واسطة، مع أنّه دخل العراق كما نرى قبل سنة 310ق، وحدث عن بعض مشايخ بغداد موطن السفراء كما تقدّم.

كما لم يكثر الكليني الرواية عن أيّ منهم بالواسطة، بل لم تكن مروياتهم في كتب الحديث الأربعة بتلك الدرجة من الكثرة، ولعلّها لا تزيد على عشرة أحاديث، من بينها حديثان فقط في أصول الكافي. (1)

وهذا يكاد يكون بمنزلة التصريح منهم (قدّست أسرارهم) بإيكال أمر الحديث إلى أعلامه من الشيعة، لانشغالهم بتنفيذ أوامر الإمام المعصوم عليه السلام أكثر من أيّ أمر آخر، ويدلّ عليه كتاب الغيبة للشيخ الطوسي الذي ضمّ معظم المرويّ عنهم، وكان جلّه بهذا الخصوص، ثمّ إنّ دور أهل البيت عليهم السلام هو إرشاد رواة الحديث إلى كيفية معرفة الصحيح وتمييزه عن غيره بقواعد رصينة سار عليها علماء الشيعة إلى اليوم، هذا مع التنديد بالغلاة ولعنهم لتجّيب الرواية عنهم، ومدح الثقات والتعريف بهم لأخذ الرواية منهم،

ص: 106

1-1). أصول الكافي، ج 1، ص 390 - 391، ح 1 و 4 باب 77 من كتاب الحجّة.

ولم يشغلوا أنفسهم عليهم السلام بمراجعة كتب أصحابهم بعد تمهيد طرق الرواية الصحيحة إليهم.

ويؤيده أن سيرة آخر الأئمة عليهم السلام إزاء الكتب المؤلفة في عصورهم جرت على وفق ما كانت عليه سيرة آبائهم عليهم أفضل الصلاة والسلام، بمعنى عدم طلب الإمام عليه السلام عرض مصنّفات شيعته عليه للتأكد من سلامتها، أمّا لو اتّفق أن يعرض المؤلف كتابه أو كتاب غيره على الإمام، فلا ضير، كما حصل نظير هذا لبعضهم:

فقد عرض يونس بن عبد الرحمن بعض كتب أصحاب الإمام الصادق عليه السلام على الإمام الرضا عليه السلام. (1)

وعرض أيضاً كتاب الفرائض المروي عن أمير المؤمنين عليه السلام على الإمام الرضا عليه السلام. (2)

وعرض حمزة بن الطيّار على أبي عبد الله عليه السلام بعض خطب أبيه. (3)

وعرض يزيد بن خليفة حديثاً واحداً لعمر بن حنظلة على الصادق عليه السلام. (4)

وعرض أبو الصّباح الكِنَاني بعض الروايات على الإمام الصادق عليه السلام. (5)

وعرض محمّد بن قيس البجلي كتاب قضايا أمير المؤمنين عليه السلام على الإمام الباقر عليه السلام. (6)

كما عرضه ابنه عبيد بن محمّد بن قيس على الإمام الباقر عليه السلام، أيضاً. (7)

وعرض أبو عمر المتطبّب ما أفتى به أمير المؤمنين عليه السلام في الديات على الإمام الصادق عليه السلام. (8)

ص: 107

-
- 1-1 . رجال الكشي، ج 2، ص 489، ش 401 في ترجمة المغيرة بن سعيد.
 - 2-2 . وسائل الشيعة، ج 27، ص 85، ح 31 باب 8 من أبواب صفات القاضي.
 - 3-3 . اصول الكافي، ج 1، ص 100، ح 10 باب 16 من كتاب فضل العلم.
 - 4-4 . فروع الكافي، ج 3، ص 278، ص 1 باب 5 من كتاب الصلاة، [1] والتهذيب، ج 2، ص 31، ح 95؛ والاستبصار، ج 1، ص 402، ح 965.
 - 5-5 . روضة الكافي، ج 8، ص 57، ح 39؛ وانظر أمالي الصدوق، ص 438 الحديث الأول [2] من المجلس الرابع والسبعين.
 - 6-6 . فهرست الشيخ الطوسي، ص 131، ش 590. [3]
 - 7-7 . فهرست الشيخ الطوسي، ص 108، ش 471. [4]
 - 8-8 . فروع الكافي، ج 7، ص 358، ح 9، باب 50 [5] القسامة، والفتية، ج 4، ص 54، ح 194، باب 18.

وفى بعض الروايات أنه عرض على الإمامين الصادق والرضا عليهما السلام. (1)

وعرض أبو عليّ عبيد الله بن علي الحلبي كتابه على الإمام الصادق عليه السلام. (2)

وعرض أحمد بن أبي خلف كتاب يوم وليلة ليونس بن عبد الرحمن على الإمام الجواد عليه السلام. (3) كما عرضه غيره على الإمام العسكري عليه السلام، كداود بن القاسم الجعفرى (4) وبورق البوشنجاني (5) والحسن بن فضال. (6)

وأخرج الكشي، عن أبان بن أبي عياش أنه عرض كتاب سليم بن قيس الهلالي على الإمام علي بن الحسين عليهما السلام. (7)

ودخل حامد بن محمد العليجردى البوشنجي على الإمام الحسن العسكري عليه السلام، فلما أراد أن يخرج، سقط منه كتاب الفضل بن شاذان وكان ملفوفاً في رداء له، فتناوله الإمام عليه السلام وقرأه وترحم على الفضل. (8)

وهناك كتاب شبه ممضى من الإمام العسكري عليه السلام، وهو كتاب ابن خانبه، لأنه قُوبل على أصل من الإمام فلم يكن بينهما اختلاف إلا بحروف قليلة. (9)

هذه هي حصيلة الكتب التي عُرضت على الأئمة عليهم السلام من مجموع ما يزيد على ستة آلاف وخمسمائة كتاب، ولم يكن كتاب واحد من الكتب المعروضة قد عرض بناء على طلب من المعصوم عليه السلام.

وأما ما جاء بشأن طلب الإمام الكاظم عليه السلام من ابن عمّ محمد بن فلان الواقفي أن يطلب حديث فقهاء أهل المدينة ثم يعرضه عليه عليه السلام، فلا يُنافي ما ذكرناه، لأنّ الخبر دالّ

ص: 108

1-1). تهذيب الأحكام، ج 10، ص 258 - 259، ح 1148، وصرّح النجاشي بأنه عرض على الإمام الرضا عليه السلام ثم قال: «والكتاب يعرف بين أصحابنا بكتاب عبد الله بن أبحر» رجال النجاشي، ص 217، ش 565.

2-2). رجال النجاشي، ص 231، ش 612.

3-3). رجال الكشي، ج 2، ص 780، ش 913. [1]

4-4). رجال الكشي، ج 2، ص 780، ش 915؛ [2] ورجال النجاشي، ص 447، ش 1208.

5-5). رجال الكشي، ج 2، ص 817، ص 1023. [3]

6-6). رجال الكشي، ج 2، ص 780، ش 916. [4]

7-7). رجال الكشي، ج 1، ص 321، ش 167. [5]

8-8). رجال الكشي، ج 2، ص 820، ش 1027. [6]

9-9). وسائل الشيعة، ج 27، ص 102، ح 81، باب 8 من أبواب صفات القاضي.

على أنّ مدار عمل فقهاء أهل المدينة والمراد بهم فقهاء العامة كان على الأحاديث الموضوعية، فأراد الإمام عليه السلام أن يبين له الطريق الصحيح في طلب المعرفة، لأنه لم يكن كرواة الشيعة عالمياً بفضل أهل البيت، بل كان زاهداً عابداً بلا علم ولا معرفة. (1)

وإذا علمنا أنّ الظرف السياسي الذي عاشه الإمام المهدي عليه السلام في غيبته الصغرى، هو أصعب بكثير ممّا كان عليه أباه عليهم السلام، اتّضح لنا أنّ عرض المؤلّفات عليه (حفظه الله بعينه ورعايته) ليس أمراً طبيعياً، ولا تقتضيه ظروف المرحلة، بقدر ما تقتضى بيان دور الشيعة في غياب مَنْ لم يعرفه مات ميتة جاهليّة. وليس من المعقول جدّاً أن لا يلتفت السفراء إلى مثل هذا حتّى يجعل من الإمام المهدي (أرواحنا فداءه) مصحّحاً لمؤلّفات الشيعة. وكيف يغفل الكليني عن مثل هذا فيقدّم كتابه طواعية إلى السفراء ليأخذ نصيبه من نظر المنتظر صلوات الله وسلامه عليه؟

ثمّ أليس يعنى هذا سلب القدرة العلميّة عن ثقة الإسلام الذي عدّه خصوم الشيعة من المجدّدين على رأس المائة الثالثة؟

وأما ما ذكر في المقام من دأب السفراء الأربعة (رضى الله عنهم) على متابعة الكتب والتأكّد من سلامتها! فهو كذب عليهم، مع المبالغة الظاهرة، زيادة على خطأ الاستدلال به.

ووجه الكذب، هو أنّه لم يُعرف عنهم ذلك، ولا ادّعاه أحدٌ منهم، ولا نسبه فاضل إليهم.

ووجه المبالغة: هو أنّ غاية ما يعرف عنهم في ذلك، طلب السفير الثالث الحسين بن روح رضى الله عنه كتاب التكليف ليقرأه بنفسه (2) وهو من تأليف أبي جعفر محمد بن علي بن أبي العزاقر المعروف بالشلمغاني بعد أن صار يدعى أشياء عظيمة باطلة أدت إلى لعنه والبراءة منه وقتله سنة (323ق)، وكان قبل ذلك وكيلاً عن السفير الثالث في الكوفة وكان كتابه (التكليف) رائجاً عند الشيعة لأنه كان ألفه قبل انحرافه واشتهاره بالكذب على السفير الثالث رضى الله عنه.

ومنه يعلم أن عدّة قراءة ابن روح رضى الله عنه لكتاب التكليف إنّما هي لتوقّعه تعمّد الشلمغاني الكذب عليه أو على الإمام عليه السلام ودسّه في كتابه ترويحاً لباطله. حتى كان بعض القميين يُراسل الشيخ الحسين بن روح للتأكّد من جوابات بعض المسائل خشية أن تكون للشلمغاني يد فيها. (3)

ص: 109

1-1) . اصول الكافي، ج 1، ص 413، ح 8؛ باب 81 من كتاب الحج.

2-2) . كتاب الغيبة للشيخ الطوسي، ص 408، ح 382. [1]

3-3) . كتاب الغيبة للشيخ الطوسي، ص 373، ح 345.

ولو لم ينحرف لما كان الشيخ بحاجة إلى كل هذا، ولترك كتابه كما ترك غيره من مؤلفات الشيعة التي كانت تزخر بها دورهم ومكتباتهم في بغداد.

ومما يقوى ذلك ويؤيده، هو أنّ الحسين بن روح نفسه رضى الله عنه أنفذ كتاب التآديب من بغداد إلى قم، وكتب إلى فقهاء قم أن ينظروا ما فيه من فتاوى تخالف ما عليه الشيعة (1) ولم يتول ذلك بنفسه، بل أوكل الأمر إلى أهل الاختصاص على الرغم من جدارته بذلك.

ومنه يعلم خطأ الاستدلال بموقفه من الكتابين المذكورين ولا- نعلم لهما ثالثاً على طلب الكافي للنظر فيه أو عرضه على الإمام المنتظر عجل الله تعالى فرجه الشريف.

وأما عن الاستدلال على حكاية العرض، بالتوقيع الخارج من الناحية المقدسة إلى الصدوق الأول (ت/329ق) (2) فلا ينبغي لأحد أن يصدّقه دليلاً، أو يتوهمه شاهداً على صحّة احتمال عرض الكافي أو بعضه على الإمام المهدي عليه الصلاة والسلام بتوسّط أحد السفراء رضى الله عنهم؛ لاختلاف الموضوع بينهما اختلافاً جذرياً بحيث لا يمكن أن يُقاس أحدهما بالآخر؛ لأنّ طلب الولد عن طريق الدعاء المستجاب انحصر بناء على رغبة الطالب وهو الصدوق الأول بالإمام المعصوم، وليس الحال كذلك في تقييم كتب الحديث، لإناطة ذلك إلى أهل العلم القادرين على معرفة الصحيح من الأخبار.

ومن كل ما تقدّم يعلم أنّ الاغترار بحكاية « الكافي كاف لشيعتنا » وتصحيحها أو تلطيفها لا يستند على أى دليل علمي، بل جميع الأدلّة المتقدّمة قاضية ببطلان تلك الحكاية التي لم يسمعها الكليني نفسه، ولم يعرفها أحد من تلامذته، ولم يكن لها وجود في عصر الغيبة الصغرى (329 - 260ق) ولم يعرفها أحد ولا سمع بها أحد في أكثر من سبعة قرون بعد وفاة الكليني، لأنّ أوّل من نسبت إليه ولم ينسبها إلى كتاب، أو يسندها إلى راوٍ هو الشيخ خليل بن غازي القزويني (ت/1089ق)، وقد يكون سمعها من بعض مشايخ عصره، لما سيأتي من انكار الاسترابادي لها، وهو قد مات قبل

ص:110

1-1) . كتاب الغيبة للشيخ الطوسي، ص 490، ح 357. [1]

2-2) . كمال الدين، ج 3، ص 503، ذيل الحديث 31؛ ورجال النجاشي، ص 261، ش 684؛ وكتاب الغيبة للشيخ الطوسي، ص 330، ش 266.

القزوينى بأكثر من خمسين عاماً، فأشاعها من غير تدقيق ولا تحقيق.

هذا، وقد صرّح معاصروه بأنه كانت له أقوال غريبة وشاذة تفرّد بها عن سائر علماء الشيعة، وأنّ من أغرب أقواله وأعجبها قوله: «بأنّ الكافى بأجمعه قد شاهده الصحاب عليه السلام واستحسنه» (1) ونحو هذا من الكلام الذى لم يسمع به أحد من قبله.

ولهذا تجد معاصريه ومن تأخّر عنه قد أنكروا عليه ذلك أشدّ الإنكار، ولم يؤيّده فاضل قط، ويكفى أنّ المحدث النورى (ت/1320ق) وهو من أشهر المتتبعين للتراث الشيعى لم يجد أثراً لهذا القول: «الكافى كافٍ لشيعتنا» فى مؤلّفات الشيعة، فقال ما هذا نصّه: «فإنّه لا أصل له ولا أثر له فى مؤلّفات أصحابنا، بل صرّح بعدمه المحدث الاسترابادى الذى رام أن يجعل تمام أحاديثه [أى: الكافى قطعية، لما عنده من القرائن التى لا تنهض لذلك، ومع ذلك صرّح بأنه لا أصل له. (2)»

ومع هذا الإجماع الشيعى على ردّ «الكافى كافٍ لشيعتنا» نجد اليوم فى خصوم الشيعة من يتمسك به ويجعله دليلاً على اعتقاد الشيعة بقطعية صدور جميع أحاديث الكافى عن أهل البيت عليهم السلام، (3) على الرغم من الموقف الشيعى العلمى الرافض لدعوى القطعية.

بيان موقف علماء الشيعة من أحاديث الكافى:

لعلماء الشيعة قديماً وحديثاً إزاء أحاديث الكافى المواقف التالية:

الأول: النظر إلى روايات الكافى سنداً ودلالةً، والتعامل معها على أساس معطيات علمى الرجال والحديث دراية ورواية، وهذا هو رأى الأصوليين وأكثر العلماء والفقهاء والمحقّقين.

ص: 111

1-1) . رياض العلماء، ج 2، ص 261؛ [1] وروضات الجنات، ج 3، ص 272.

2-2) . خاتمة مستدرک الوسائل، ج 3، ص 470 من الفائدة الرابعة (الطبعة المحقّقة).

3-3) . انظر: مختصر التحفة الاثنى عشرية الألوسى، ص 69؛ والإمام الصادق أبو زهرة، ص 435، وقد حاول كتّاب التفرقة المذهبية فى عصرنا اجترار تلك الأخطاء وتكرار تلك الخزعبلات فيما كتبه ضدّ التشيع والشيعة ضمن الحملة الصهيونية المسعورة على الإسلام والمسلمين وحركات التحرّر والانتفاضات الشعبىة الإسلامية، واتّهام الصحوة الإسلامية المتنامية بالارهاب! لاحظ نموذجاً من اجترار الخطأ فى: الموسوعة السعودية الميسرة فى الأديان والمذاهب المعاصرة، ص 300.

الثانى: الاطمئنان والثوق بصحة أحاديث الكافى ، بالمعنى المتعارف عليه قبل تقسيم الأخبار إلى صحيح وحسن وموثق وضعيف، وهذا هو قول الأخباريين الذى يمثل جانب الاعتدال بالقياس إلى قول الاسترأبأدى وغيره من الأخباريين أيضاً بقطعية صدور أحاديث الكافى عن المعصومين عليهم السلام، وهذا القول يماثل قول العامة بشأن أحاديث البخارى ومسلم، ولا دليل عليه إلا بعض القرائن التى صرح المحدث النورى بأنها لا تنهض بذلك كما تقدم.

لقد احتدم النقاش بين الأخباريين والأصوليين حتى بلغ ذروته فى عصر العلمين البحرانى والوحيد البهبهانى قدس سرهما، وحاول كل فريق مناقشة آراء الطرف الآخر وإثبات بطلانها، ويبدو من خلال مراجعة كلمات أقطاب الشيعة قبل ظهور الفكر الأبخارى أن ما تبناه الأصوليون هو الصحيح، باعتباره من أكثر الأقوال قرباً من واقع الكتب الأربعة وانسجاماً مع مواقف الأعلام المتقدمين من أحاديث الكافى.

وقد استدلل بعضهم على ضرورة النظر فى أحاديث الكافى بموقف الشيخ الصدوق (ت/ 381ق) المعاصر للشيخ الكلينى، إذ ردّ بعض مرويات الكافى ولم يفت بها وناقشها.

من ذلك حديث بُرَيْد بن معاوية فى الكافى المروى فى باب مَنْ أوصى إلى اثنين فينفرد كل واحدٍ منهما ببعض التركة. (1)

فقد ردّه الشيخ الصدوق بعد أن أخرجه من كتاب الكافى ، بقوله: «لستُ أفتى بهذا الحديث، بل أفتى بما عندى بخطّ الحسن بن على [العسكرى] عليه السلام». (2)

والاستدلال بهذا الموقف غير تام؛ لأنه لا يدلّ على أكثر من حصول التعارض بين حديث الكافى ، وبين ما أفتى به الصدوق مما كان عنده بخطّ الإمام عليه السلام.

والصدوق لم يطعن برواياته وإنما وجد معارضاً أقوى فععمل به، والتعارض لا يدلّ على وضع أحد المتعارضين، إذ قد يكون المتروك منهما خرج تقيّةً، ونحو ذلك من

ص: 112

1-1 . فروع الكافى، [1] ج 7، ص 49، ح 2 باب 34 من كتاب الوصايا.

2-2 . من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 151، ح 523 و524 باب الرجلين يوصى إليهما فينفرد كل واحد منهما بنصف التركة.

الوجه غير المنافية لدعوى الاطمئنان. ويدلّ عليه أنّ الشيخ الطوسي قد ردّ كلام الصدوق وجمع بين الخبرين بضرب من التأويل المقبول (1) وأيده على ذلك صاحب الوافي. (2)

ومنها أيضاً حديث الكافي المرويّ عن الحسن بن راشد في باب صيام الترغيب (3) فقد ردّه الشيخ محمد بن الحسن بن الوليد (ت/343ق) صراحةً، وتبعه الشيخ الصدوق، فقال: «أما خبر صلاة يوم غدیر حُمّ والثواب المذكور فيه لمن صامه، فإنّ شيخنا محمد بن الحسن كان لا يصحّحه، ويقول: إنّ من طريق محمّد بن موسى الهمداني، وكان غير ثقة، وكلّ ما لا يصحّحه ذلك الشيخ قدس سرّه ولم يحكم بصحّته من الأخبار فهو عندنا متروك غير صحيح». (4)

وهذا الكلام صريح بعدم صحّة خبر الكافي عند الشيخ الصدوق بنظر المستدلّ، ومع هذا فهو غير تامّ أيضاً، إذ يمكن مناقشته على أساس أنّ سند الحديث في الكافي كان عن علي بن إبراهيم، عن أبيه عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي عبد الله عليه السلام، ولم يقع فيه محمّد بن موسى الهمداني الذي ضعّفه ابن الوليد، كما أنّ رجال سند الحديث في الكافي هم من رجال الصحيح في نظر الصدوق. فقد صرّح في الفقيه في أبواب الزيارات بعد أن أورد ما يقوله الزائر إذا فرغ من زيارة قبر أبي عبد الله الحسين عليه السلام، من كلمات الوداع:

«وقد أخرجت في كتاب الزيارات، وفي كتاب فضل الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام أنواعاً من الزيارات، واخترت هذه لهذا الكتاب؛ لأنّها أصحّ الروايات عندي من طريق الرواية، وفيها بلاغ وكفاية». (5)

هذا مع تصريحه في آخر الزيارة بأنّها من رواية الحسن بن راشد (6) علماً بأنّ

ص: 113

1-1) . الاستبصار، ج 4، ص 118، ص 448 - 449 من كتاب الوصايا.

2-2) . الوافي للفيض الكاشاني، ج 4، ص 24 من المجلد السابع أبواب الوصايا.

3-3) . من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 55، ح 241 باب صوم التطوّع وثوابه.

4-4) . من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 55، ح 241 باب صوم التطوّع وثوابه.

5-5) . من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 444، ذيل الحديث 1616.

6-6) . من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 442، ذيل الحديث 1615.

للصدوق طريقتين إلى ما رواه عن الحسن بن راشد ووقع في كليهما القاسم بن يحيى (1) وبهذا يكون خبر الكافي صحيحاً من طريق الرواية على مبنى الصدوق، وبالتالي فهو غير دالّ على نفى دعوى الاطمئنان، بل لعلّه يُفيدها بتقريبين: أحدهما عدم درك ابن الوليد لخبر الكافي، خصوصاً وأنه لم يرو عن الكليني ولا الكليني عنه في جميع أجزاء الكافي مع المعاصرة بينهما فضَعَّف الخبر من غير طريق الكافي، وتابعه الصدوق، والآخر: تثبّت ثقة الإسلام في الرواية، إذ تجنّب رواية الخبر من الطريق الضعيف بالهمداني.

وأما عن إقدام الصدوق على تأليف كتاب مَنْ لا يحضره الفقيه حين طلب منه ذلك الشريف نعمة، كما مُبَيّن في خطبة الكتاب، وعدم إرجاع السائل إلى الكافي، فلا يدلّ على الطعن بكتاب الكافي مطلقاً؛ لأنّ تأليف الفقيه كان بمنزلة تأليف رسالة فقهية عملية تعتمد على نصوص الأخبار، ولا يجوز للمرجع الديني كالصدوق مثلاً أن يُحيل السائل لإنجاح بُغيته في الوقوف على الأحكام الفقهية إلى كتاب حديثي واسع كال كافي. ومن هنا نُشاهد أنّ أحاديث كتاب الفقيه لم تبلغ أكثر من خمسة آلاف وتسعمائة وحديثين، بينما اشتمل فروع الكافي على أحد عشر ألفاً وأربعمائة وحديثين بحسب ترقيم الأحاديث في طبقات الكافي، هذا مع وجود أحاديث كثيرة أخرى في فروع الكافي لم ترقم في تلك الطبقات.

وإلى هنا يتّضح أنّ الاستدلال بمواقف الصدوق من الكافي جملةً أو تفصيلاً على نفى دعوى الاطمئنان والوثوق بأخبار الكافي غير تامّ.

نعم، ورد في كلمات الشيخ المفيد (ت/413ق)، والسيد المرتضى (ت/436ق) ما هو صريح بنفي هذه الدعوى.

من ذلك ما قاله الشيخ المفيد (2) عن رواية محمّد بن سنان عن حذيفة بن منصور في

ص: 114

1-1. من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 426 - 427، من المشيخة.

2-2. انظر: المجموعة الكاملة لمصنّفات الشيخ المفيد، المجلد التاسع، [1] جوابات أهل الموصل في العدد والرؤية، ص 19 - 20.

[2]

الكافي، (1) كما نفى صحّة حديث مرسل أخرجه الكليني في كتاب الصيام (2) وقال ما هذا نصّه:

«وهذا الحديث شاذّ، مجهول الإسناد. . . ومن عوّّل على مثل هذا الحديث في فرائض الله تعالى فقد ضلّ ضلالاً بعيداً. وبعد، فالكلام الذي فيه بعيد من كلام العلماء، فضلاً عن أئمة الهدى عليهم السلام». (3)

وأوضح من هذا هو موقف السيّد المرتضى علم الهدى من أحاديث الكافي وغيره من كتب الحديث إذ حرّم الرجوع حتّى على العلماء فضلاً عن العوامّ في حكم من أحكام الشريعة إلى أى كتاب مصنّف في الحديث دون النظر.

فقد قال قدس سره في جواب من سأله عن حكم الرجوع في تعرّف أحكام ما يجب عليه العمل به من التكليف الشرعيّ إلى كتاب الكافي للكليني وغيره من كتب الحديث الأخرى، ما نصّه:

«اعلم أنّه لا يجوز لعالمٍ أو عاميّ الرجوع في حكم من أحكام الشريعة إلى كتاب مصنّف؛ لأنّ العمل لا بدّ من أن يكون تابعاً للعلم على بعض الوجوه، والنظر في الكتاب لا يُفيد علماً، فالعامل بما وجدّه فيه لا يأمن من أن يكون مُقدِّماً على قبيح. . . وأمّا الإلزام لنا أن لا تكون في تصنيف هذه الكتب فائدة إذا كان العمل بها غير جائز، فليس بصحيح؛ لأنّ مصنّف هذه الكتب قد أفادنا بتصنيفها وحصرها وترصيفها. . . وأحالنا في معرفة صحّتها وفسادها على النظر في الأدلّة، ووجوه صحّة ما سطره في كتابه. . . لأنّ مَنْ لم تجمع له هذه المسائل حتّى ينظر في كلّ واحدة منها، ودليل صحّتها تعب وطال زمانه في جمع ذلك، فقد كفى بما تكلف له من جمعها مُؤنة الجمع، وبقي عليه مُؤنة النظر في الصحّة أو الفساد.

وما زال علماء الطائفة ومتكلّموهم يُنكرون على عوامّهم العمل بما يجدونه في الكتب من غير حجة مشافهة. . . فكيف يقال: أنّ النكير غير واقع، وهو أظهر من الشمس

ص: 115

1-1) . فروع الكافي، ج 4، ص 79، ح 3 باب نادر من [1] كتاب الصيام.

2-2) . فروع الكافي، ج 4، ص 78، ح 2 من الباب السابق.

3-3) . جوابات أهل الموصل في العدد والرؤية، ج 20 - 22. [2]

الطالعة؟ إلى أن قال: ولا اعتبار بعوامّ الطائفة وطغامهم، وإثما الاعتبار بالعلماء المحصّلين». (1).

وللسيد المرتضى كلام أوضح من هذا بشأن الكافي على وجه الخصوص، قال قدس سره وقد سأله بعضهم عن حديث الكافي المروي في كتاب التوحيد، باب حدوث العالم وإثبات المحدث (2) ما نصّه: «وهذا الخبر المذكور بظاهره يقتضى تجويز المحال، المعلوم بالضرورات فساده وإن رواه الكليني رحمه الله، فكم روى هذا الرجل وغيره من أصحابنا رحمهم الله في كتبهم ما له ظواهر مستحيلة أو باطلة!». .

وعلى الرغم من محاولته تأويل الخبر، ووصف ظاهره بالخُبث، إلا أنه لم يستبعد وضعه. (3)

وأما عن موقف الشيخ الطوسي (ت/460ق) من أحاديث الكافي، فيقرّب قوله في أول التهذيب: «ومهما تمكّنت من تأويل بعض الأحاديث من غير أن أظنّ في إسنادها؛ فإنّي لا أتعدها، وأجتهد أن أروى في معنى ما أتأول الحديث عليه حديثاً آخر يتضمّن ذلك، إمّا من صريحه، أو فحواه». (4)

وإذا عدنا إلى التهذيب نجد الشيخ رحمه الله كثيراً ما يسوق فيه بمعنى ما تأوله عدّة أحاديث صحيحة السند تتفق على مضمون واحد بحيث يمكن القطع بصدوره عن المعصوم عليه السلام. وإذا ما قورن هذا مع تصريحه في عدّة الأصول بأنّ موافقة خبر الآحاد للسنة المقطوعة تقيّد صحّة متضمّنة لا صحّته في نفسه؛ لاحتقال أن يكون مصنوعاً (5) فقد يُستنتج منه، أنه قدس سره لم يستبعد هذا الاحتمال، ولو في بعض متعارضات الكافي، لا سيما التي صرّح بضعف إسنادها. ومع فرض حصول مثل هذا الاحتمال في نظر الشيخ، فلا يبقى معنى عنده للاطمئنان والثوق أو القطع بالصدور.

ص:116

1-1) . رسائل الشريف المرتضى، [1] المجموعة الثانية، جوابات المسائل الرسيّة، المسألة الخامسة، ص 331.

2-2) . اصول الكافي، ج 1، ص 62، ح 4. [2]

3-3) . رسائل الشريف المرتضى، المجموعة الأولى، جوابات المسائل الطرابلسيات الثالثة، المسألة: 13، ص 419.

4-4) . تهذيب الأحكام، ج 1، ص 54 من المقدّمة.

5-5) . عدّة الأصول، ج 1، ص 372؛ وجامع المقال، ص 36؛ ومقباس الهداية، ج 1، ص 42.

وهذا لا يشمل ما حمّله الشيخ من المتعارضات على التقيّة، وأمّا ما عدها فيدخل في هذا الاستنتاج بشرط اقترانه بما دلّ على صحّة متضمّن الأخبار مع ضعف سنده، وبشرط عدم اقترانه بالقرائن الدالّة على صحّة الخبر في نفسه كوجوده في أكثر الأصول الأربعمئة ونحو ذلك من القرائن التي اعتبرها المتأخرون المانز بين إطلاق الصحيح عند القدماء وما أكثرها في زمان الشيخ وبين إطلاقه على وفق المصطلح الجديد.

وبهذا يكون موقف الشيخ من دعوى الاطمئنان والوثوق إزاء ما تعارض في الكافي، ولم يحمله على التقيّة، مع تصريحه بضعف السند والتعامل معه على ضوء القرائن الأولى، وإهمال التنصيص على احتفائه بما دلّ على صحّته في نفسه غير واضح بالنسبة لي على الرغم من نفى تلك الدعوى من قبل الأعلام، لأنّ عدم التنصيص لا يدلّ على عدم الاحتفاف خصوصاً وأنّ الشيخ لا يحتاج إلى ذكر ذلك في مقام الجمع بين الخبرين المتعارضين. ومهما يكن فإنّ ما ذكرناه من موقف شيخه المفيد والمرتضى رحمهم الله صريح بنفي تلك الدعوى، وفيه الكفاية.

منهج الكليني في أسانيد الكافي:

المنهج السندي في كتاب الكافي يختلف اختلافاً كلياً عن المنهج السندي في كتاب من لا يحضره الفقيه وكتايب التهذيب والاستبصار. إذ سلّك كلّ من المحمّدين الثلاثة طريقاً يختلف عن الآخر في إسناد الأحاديث.

فالصدوق مثلاً قد حذف أسانيد الأحاديث التي أخرجها في كتابه (الفقيه) لأجل الاختصار، ولم يُسند في متن الكتاب المذكور غير حديث واحد فقط (1) بحسب ما استقرّأناه. وقد استدرک على ما رواه بصورة التعليق بمشيخة في آخر الكتاب أوصل بها طرقه إلى أغلب من روى عنهم في الفقيه لتخرج مروياته عن حدّ الإرسال.

وأما الشيخ الطوسي فقد سلّك في منهجه السندي في التهذيب والاستبصار تارةً مسلّك الشيخ الكليني الآتي، وأخرى مسلّك الشيخ الصدوق في كتابه الفقيه وذلك

ص: 117

(1-1). الفقيه، ج 1، ص 1431؛ وج 2، ح 668، و 967؛ وج 3، ص 211، و 212 و 218؛ وج 4، ح 578 و 829 و 911.

بحذف صدر السند والابتداء بمن نقل من كتابه أو أصله، مع الاستدراك في آخر الكتابين بمشيخةٍ على غرار ما فعله الشيخ الصدوق.

وأما الكليني:

فقد سلك في كتابه الكافي منهجاً سندياً ينم عن قابلية نادرة وتتبع واسع وعلمٍ غزير في متابعة طرق الروايات وتفصيل أسانيدها، إذ التزم بذكر سلسلة سند الحديث إلا ما ندر، مع ملاحظة أمور كثيرة في الإسناد.

منها: اختلاف طرق الرواية، فكثيراً ما تجده يروي الرواية الواحدة بأكثر من إسنادٍ واحدٍ، وإذا لوحظت أخبار الكافي بلحاظ تعدد روايتها، فإنك تجد فيه تعدد رواة الخبر في طبقات السند، بحيث تجد الكثير من الأسانيد قد تحققت فيها الاستفاضة أو الشهرة. (1) في بعض مراتبها كروايته «عن علي بن إبراهيم عن أبيه، والحسن بن محمد عن عبد ربه وغيره، ومحمد بن يحيى عن أحمد بن محمد جميعاً» عن . . (2)

وكذلك نجد الخبر العزيز (3) في بعض المراتب أيضاً كروايته عن محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن صفوان، وعلي بن إبراهيم عن أبيه عن حماد بن عيسى (4) وهنا قد تحققت الخبر العزيز بثلاث طبقات، إذ نقله الكليني عن اثنين، عن اثنين، عن اثنين.

هذا وقد يعدل الكليني أحياناً عن هذا المنهج عند توافر أكثر من طريق واحد للرواية وذلك بذكر سند الطريق الأول ثم يعقبه بعد هذا بالطريق الثاني ذاكراً في نهايته

ص: 118

1-1) . الخبر المستفيض أو المشهور، هو من أقسام خبر الآحاد المسند باعتبار عدد رواته، وعرفوه بأنه: ما زادت رواته على ثلاثة أو اثنين في كل مرتبة من مراتب السند من أوله إلى منتهاه، ويسمى بالمشهور أيضاً، وقد يغير بينهما على أساس تحقيق الوصف المذكور في المستفيض دون المشهور؛ لأنه أعم من ذلك كحديث (إنما الأعمال بالنيات)، فهو مشهور غير مستفيض، للانفراد في نقله ابتداءً وطرو الشهرة عليه بعد ذلك. انظر: الدراية، ص 32؛ والمقباس، ج 1، ص 128؛ ونهاية الدراية، ص 188.

2-2) . الكافي، ج 4، ص 201، ح 1، باب 7، من كتاب الحج وكثر مثله.

3-3) . الخبر العزيز، هو ما يرويه اثنان من الرواة، عن اثنين، عن اثنين وصولاً إلى المعصوم عليه السلام. انظر: الدراية، ص 16؛ والمقباس، ص 134، ونهاية الدراية.

4-4) . الكافي، [1] ج 3، ص 2، ح 1، باب 2 من كتاب الطهارة. [2]

عبارة «مثله» إشارة منه إلى تطابق المتن في كلا الطريقتين. وهو من أوضح مصاديق الخبر العزيز في الكافي. (1)

ومن الأمور التي تلاحظ على منهجه السندی أنه كثير ما يرد في أسانيد الكافي ذكر كُنَى الرواة وبلدانهم وقبائلهم وحرفهم، أما حذف الاسم والاكتفاء بما يدل عليه من كنية أو لقب فلا يدل على التدليس كما قد يتوهمه الجاهل؛ لأنَّ الحذف لم يكن من الكليني تعمداً بل من مشايخه الذين كانوا يكتون مشايخهم تقديراً لهم، لما في إطلاق الكنية من معاني الاحترام، وقد عرف العرب بالتكنية ولهم في الاعتداد بها طرائف كثيرة ليس هنا محل تفصيلها.

غاية الأمر أن ما ينسب إلى الكليني وهو في الواقع إلى مشايخه إنما باعتبار التدوين بعد الاختيار.

إذن، نسبة جميع ما يرد في الإسناد من ألفاظ وإن كانت مجهولة أحياناً مثل: عن شيخ، أو عن رجل ونحو ذلك، إنما ينسب إلى الكليني بهذا الاعتبار، لا أنه تعمد إخفاء الاسم والتعبير عنه بمثل هذه الألفاظ كما قد نجده عند بعض المهرجين من خصوم الشيعة الذين لم يلتفتوا إلى نظراء هذا التعبير في صحاحهم.

وهناك مفردات أخرى في المنهج السندی في كتاب الكافي نشير إلى بعضها اختصاراً:

منها: الالتزام بالعننة في الإسناد كبديل مختصر عن صيغ الأداء الأخرى التي وردت في الكافي بصورة أقل من العننة.

ومنها: الأمانة العلميّة في التزام نقل ألفاظ مشايخ السند، ومثاله نقله حتى لتردد الرواة في التحديث عن مشايخهم بلفظ (حدثني فلان، أو روى فلان). (2)

أو التصريح بما أرسله بعض المشايخ، أو رفعه. (3)

ص: 119

1-1). اغلب الأحاديث التي لم ترقم في طبعات الكافي كما سنبينه في جدولتها تفصيلاً في آخر البحث هي من الأحاديث العزيزة المروية بطريقتين مختلفين بتمام رجالها ابتداء من الكليني وانتهاء إلى المعصوم عليه السلام.

2-2). الكافي، ج 6، ص 81، ح 8، باب 21، من كتاب الطلاق.

3-3). ومثال التصريح بالارسال تجده في فروع الكافي، ج 6، ص 3، ح 6، باب 1، من كتاب العقيقة، وج 6، ص 406، ح 2، باب 20، من كتاب الأشربة، ومثال التصريح بالرفع تجده في اصول الكافي، ج 1، ص 58، ح 3؛ وج 1، ص 68، ح 13؛ وج 1، ص 74 - 75، ح 28 - 30 من كتاب العقل والجهل.

ومنها: اختصار سلسلة السند المتكرر بعبارته: (وبهذا الإسناد) (1) أو حذف تمام السند المتكرر والاكتفاء بالعبارته المذكورة. (2)

ومنها: تنوع مصادر السند في الكافي، بحيث يمكن تصنيفها على طائفتين رئيسيتين، وهما: الرجال، والنساء الراويات، والرجال إلى معصومين وغيرهم، وهذا الغير إلى صحابة وتابعين وغيرهم وقد جاءت مروياتهم لتتميم الفائدة وبعضها الآخر لبيان وجه المقارنة بينها وبين مروياته الأخرى.

ويمكن تقسيم الطائفة الأولى إلى الموافق والمخالف في المذهب؛ لوقوع الكثير من رواة الفرق المخالفة لمذهب الكليني في أسانيد الكافي كما بيّناه في محله (3) وأشرنا إلى من رجع منهم إلى الحقّ إشارتين، إحداهما: جملة، والأخرى تفصيلاً. (4)

وأما النساء الراويات فقد بلغن ستّاً وعشرين امرأة فيما تتبعناه.

وهناك بعض المصادر المجهولة في أسانيد الكافي. (5)

ومنها: وجود الأحاديث الموقوفة (6) والمرسلة (7) والمجهولة وهي التي في إسنادها راوٍ لم يُسمَّ وتسمّى المبهمّة وحكمها الإرسال جميعاً، كذلك وجود الأحاديث

ص: 120

1-1) . اصول الكافي، ج 1، ص 105، ح 3 و4، باب 19 من كتاب فضل العلم.

2-2) . فروع الكافي، ج 3، ص 5، ح 2، باب 4، من كتاب الطهارة.

3-3) . انظر: الشيخ الكليني البغدادي وكتابه الكافي - الفروع، ص 203.

4-4) . المصدر نفسه: ص 203 ونعني بالإشارة جملةً هو ما ذكرناه تحت عنوان (رواة الفرق المخالفة لمذهب الكليني) إذ ورد هناك ما نصّه: «روى الكليني عن رواة الفرق المخالفة لمذهبه، سواء منهم من ثبت على رأيه مع بقائه على صدقه ووثاقته، أو عمّن رجع عن رأيه وحمدت سيرته» ثم ذكرت جملة منهم، وقد ترجمنا لهم جميعاً في فصل الموارد مع بيان من رجع منهم إلى الحق باعتراف أعلام الشيعة، وهذا هو المراد بالاشارة تفصيلاً، فراجع.

5-5) . نقصد بالمصادر المجهولة في السند، هي الألفاظ الواردة في بعض أسانيد الكافي مثل: عمّن رواه، أو عمّن حدّثه، أو عمّن أخبره، ونحو ذلك من الألفاظ الأخرى نحو: عن رجل، أو عن شيخ، وهكذا في كل لفظ مبهم، والحكم في الجميع هو الإرسال. كما في مقدّمة ابن الصلاح، ص 144؛ والرواشح السماوية، ص 171.

6-6) . الحديث الموقوف، هو ما روى عن أحد اصحاب المعصوم عليه السلام من دون أن يسنده إليه، ويسمى الموقوف المطلق، ومثاله ما ورد عن معاوية بن عمّار وابن ابي عمير وغيرهما موقوفاً عليهم في الكافي، ج 6، ص 160، ح 33، باب 73، من كتاب الطلاق؛ وج 7، ص 24، ح 3، باب 18، من كتاب الوصايا.

7-7) . المرسل، هو ما حذف من سلسلة سنده راو واحد أو أكثر، وكذا لو ذكر أحد رجال السند بلفظ مبهم، وله تعاريف أخرى في الدراية، ص 47؛ ونهاية الدراية، ص 189؛ والمقباس، ج 1، ص 338؛ ومثاله في الكافي، ج 1، ص 209، ح 1، باب 30، من كتاب التوحيد، وغيره.

المضمرة (1) مع توافر بعض الأصناف الأخرى لخبر الواحد المسند، كلّ صنف بلحاظ عدد رواته تارةً وهو ما ذكرناه آنفاً أو باعتبار حال رواته، أو بلحاظ اشتراك خبر الواحد المسند مع غيره كالمعنعن كما مرّ والمسلسل (2) والمشترك، (3) والعالي، والنازل، (4) والمعلّق بشرط معرفة المحذوف وهو ما سنشير إليه لاحقاً.

ومنها: تعبير الكليني عن مجموعة من مشايخه بلفظ: (عدّة من أصحابنا) أو جماعة من أصحابنا والأول مطّرد، والآخر نادر.

ولأهميّة هذا المصطلح المتكرّر كثيراً في أسانيد الكافي، فلا بدّ من الوقوف عليه لمعرفة المراد به كما سنبيّنه تحت عنوان:

رجال العدّة في الكافي:

روى الكليني في الكافي عن (عدّة من أصحابنا) وهو لا شكّ يريد من العدّة اناساً بأعيانهم، ورجالاً عدّته على قسمين، وهما:

العدّة المعلومة: وأوّل مَنْ عيّن رجالها الشيخ المفيد (ت/413ق) والشيخ الحسين

ص: 121

1-1). المضمّر: هو الحديث الذي اخفى فيه المسؤول ولم يعرف هل هو إمام أو غيره؟ كرواية الكليني بسنده عن اسباط بن سالم قال: سأله رجل من أهل هيت، وأنا حاضر. . . الخبر». اصول الكافي، ج 1، ص 332، ح 2، باب 56 من كتاب الحجّة.

2-2). الحديث المسلسل: هو ما اتفق الرواة فيه على صفة واحدة أو حال معينة ومن أمثلته في الكافي، ج 3، ص 493، ح 8، باب 102، من كتاب الصلاة. وانظر تعريفه في الدراية، ص 38.

3-3). المشترك هو ما كان أحد الرواة فيه مشتركاً بين الثقة وغيره تارةً، وبين الثقات فقط تارةً أخرى، وفي الحالة الأولى لا بدّ من تمييزه، بخلاف الحالة الثانية. مقباس الهداية، ج 1، ص 288. ومثال مشتركات الكافي من الحالة الأولى ما رواه عن محمّد بن اسماعيل المشترك بين الثقة وغيره، وقد ميزوه بالنيسابوري ورواياته كثيرة في الكافي، ومثال الثانية ما رواه عن محمد بن جعفر وهو مشترك بين الثقات كالرزاز والأسدي، ورواياته في الكافي كثيرة أيضاً.

4-4). العالي والنازل: من أوصاف الخبر المشترك مع غيره، ويراد بالأول، ما كان قليل الواسطة من المحدث إلى المعصوم عليه السلام، والثاني بخلافه، ويسمى الأول (قرب الإسناد) أو (علو الإسناد). انظر: مقباس الهداية، ج 1، ص 243 - 244. ولا يشترط في علو الإسناد عدد معين من الرواة، فقد يكون سند الخبر عالياً مع أنّه من خمسة رواة وذلك بالقياس إلى متن ذلك الخبر نفسه المروى بسبعة وسائط قبلاً، وأمثلة قرب الإسناد كثيرة في الكافي وتعرف بالتبع والمثابة.

بن عُبيد الله الغضائري (ت/411ق)، وأخذه عنهما الشيخ النجاشي (ت/450ق)، والعلامة الحلي (ت/726ق)، وجميع مَنْ بحث في
عدّة الكافي أخذ تشخيص رجال العِدّة المعلومة من النجاشي والعلامة الحلي فحسب!

وهذه العدد المشخصة ثلاث لا غير، وهي:

1. عِدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري القمي:

2. عِدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي.

3. عِدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد أبي سعيد الأدمي الرازي.

أمّا رجال العِدّة الأولى فهم خمسة من مشايخ الكليني.

وأما الثانية فخمسة كذلك، باشتراك شيخ واحد في العِدتين، فيكون مجموع مشايخه الذين يروى بتوسّطهم بلفظ العِدّة عن الأشعري
والبرقي تسعة مشايخ

كما هو صريح قول العلامة آقا بزرك الطهراني، قال رحمه الله: «وجدت على ظهر الاستبصار الذي كتبه الشيخ جعفر [بن علي] بن جعفر
المشهدى، عن نسخة خطّ مصنّفه. والكاتب هو والد محمد بن جعفر المشهدى صاحب مزار محمد بن المشهدى، وقد فرغ عن كتابته سنة
(573) وصورة المكتوب على ظهره، هذه:

(وجدت بخطّ الشيخ السعيد أبي جعفر الطوسي: سألتُ الشيخ السعيد أبي [أبا] عبد الله محمد بن محمد بن النعمان الحارثي رضی الله
عنه، وأبي [وأبا] عبد الله الحسين بن عُبيد الله الغضائري رضی الله عنه، عن قول الكليني: عِدّة من أصحابنا في كتاب الكافي ورواياته؟

فقال: كلّ ما كان «عِدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى» فإنّما هو: محمد بن يحيى، وعليّ بن موسى الكميذاني يعنى: القمي؛
لأنّه اسم قم بالفارسية وداود بن كُورة، وأحمد بن إدريس، وعليّ بن إبراهيم.

وكل ما كان «عِدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي» فهم: عليّ بن إبراهيم، وعليّ بن محمد ماجيلويّه، ومحمد بن عبد الله
الحميريّ، ومحمد بن جعفر، وعليّ بن الحسين، انتهى» .

ثم قال: «والنسخة عند الشيخ هادي كاشف الغطاء»، مذيلاً ما قاله بعبارة: «الجاني آقا

بزرك» كتاب المستحسنات من المستنسخات (خطي) / السيد محمد حسين الحسيني الجلالى، وقد تفضل المحقق السيد محمدرضا الحسينى الجلالى بإهداء نماذج مصورة لى من مستنسخات أخيه السيد محمد حسين، وكان فى بعضها ما نقلناه نصاً وهو بخط الشيخ آقا بزرك وتوقيعه رحمه الله.

وقد ذكر رجال العِدَّة الأولى كلَّ من النجاشى والعلامة الحلى بنحو ما تقدّم عن الشيخين المفيد والغضائرى رضى الله تعالى عنهم.

أمّا رجال العِدَّة الثانية فلم يذكرهم النجاشى، بل ذكرهم العلامة مع اختلاف أسماء بعضهم عمّا ذكرنا آنفاً، قائلاً:

«وقال أى: الكلينى كل ما ذكرته فى كتابى المشار إليه أى: الكافى: «عِدَّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد البرقى» فهم: على بن إبراهيم وعلى بن محمد بن عبد الله بن اذينة، وأحمد بن عبد الله بن أميه، وعلى بن الحسن» (1).

أما عن رجال العِدَّة الثالثة، فقد شخّص العلامة الحلى أسماء هم، وهم: على بن محمد بن علان، ومحمد بن أبى عبد الله، ومحمد بن الحسن، ومحمد بن عقيل الكلينى. (2)

وهناك عِدَّة اخرى أشار بعض الأعلام إلى تعيين رجالها فى كتاب الكافى نفسه، قال المحدث النورى: «وفى الكافى فى الباب التاسع من كتاب العتق: عدّة من أصحابنا على بن إبراهيم، ومحمد بن جعفر، ومحمد بن يحيى، وعلى بن محمد بن عبد الله القمى، وأحمد بن عبد الله، وعلى بن الحسين جميعاً، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى... إلى آخره. هكذا فى جملة من النسخ. وفى بعضها: عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان... إلى آخره» (3).

وقد وردت هذه العِدَّة فى كتاب العتق فعلاً ولكن لم تشخّص الأسماء فيها بل

ص: 123

1-1) . رجال العلامة الحلى، ص 272، [1] من الفائدة الثالثة. وقد وقع التصحيف فى أسماء بعضهم كما بيّناه فى تراجمهم فى كتابنا الشيخ الكلينى، ص 351.

2-2) . خاتمة مستدرک الوسائل، ج 3، ص 509، من الطبعة المحققة.

3-3) . خاتمة مستدرک الوسائل، ج 3، ص 509، من الطبعة المحققة.

وردت هكذا: عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى. (1)

ولتصريح العلامة النورى باختلاف نسخ الكافى فى خصوص هذا المورد فلا معنى إذن لأن يتّهم الشيخ الخاقانى - الذى أشار إلى عدّة كتاب العتق بالتشخيص المذكور (2) - بأنه نقل العبارة عن غيره لا على وجه التحقيق! حتى لكأن الكافى لم يكن موجوداً بين يديه!

هذا، وأمّا العِدَد الأخرى فكُلّها من العِدَد المجهولة التى لم تشخّص رجالها، مثل عدّة من أصحابنا، عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر (3) وغيرها.

كيفية تشخيص رجال العِدَد المجهولة:

لقد مرّ أنّ العِدَد الثلاث الأولى هى من العِدَد المعلومة لتشخيص رجالها من قبل أعلام الطائفة المتقدّمين، وأمّا غيرها فهى من العِدَد المجهولة، وقد وقفتُ أخيراً على محاولة بعضهم لتشخيص تلك العِدَد المجهولة، وذلك باستخدامه معجم رجال الحديث للسيد الخونى من غير الإشارة إليه فى عملية التشخيص إذ تابع موارد الكلىنى فى المعجم الخاصّة بمشايخ الكلىنى المعلومين الذين رووا عن المشايخ الذين أخرج لهم الكلىنى بتوسط العدّة المجهولة، زاعماً أنّ هؤلاء المعلومين هم رجال العدّة المجهولة، وهكذا اقتبس من المعجم سائر الموارد فى تشخيص العِدَد المجهولة! وقد ظنّ أنه جاء بفتح عظيم!

مع أنّ هذه الطريقة تخضع لقواعد حسابات الاحتمال التى أدخلها الشهيد السيد محمد باقر الصدر قدّس سرّه الشريف فى علمى الدراية والرجال، ولو أردنا تطبيق تلك القواعد على أيّة عدّة مجهولة لما وصلنا إلى نتائج قطعّية فى التشخيص بل تبقى مجرد احتمال لا يصحّ لأحد الاعتماد عليه.

وكمثال على ما نقول، فإنّ تعيين رجال العدّة ويّان صنف ما يروونه بحسب

ص: 124

1-1. فروع الكافى، ج 6، ص 183، ح 5، باب 9، من كتاب العتق.

2-2. رجال الخاقانى، ص 18.

3-3. فروع الكافى، ج 3، ص 42، ح 5، باب 28، من كتاب الطهارة.

المصطلح الجديد عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر، وهي عدّة مجهولة يتوقّف على جملة من الأمور، وهي:

1. معرفة جميع مشايخ الكليني الذين رواوا عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر بأسمائهم.
 2. أن يثبت بالاستقراء أنّهم من الثقات، أو كون القسم الأعظم منهم كذلك.
 3. إجراء قواعد حسابات الاحتمال لإثبات عدم كون الواسطة (العدّة) عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر من الضعاف أو المجاهيل، وذلك لاعتبار المروى عنها بعد تعيينها بنظر أرباب المصطلح الجديد في تصنيف الحديث.
- فلو فرض أنّ مجموع تلاميذ الأحمر كانوا عشرين تلميذاً، وثبت لنا ضعف خمسة منهم، فبموجب حسابات الاحتمال نحكم بوثاقة العدّة في روايتها عن الأحمر؛ لضعف درجة احتمال أن يكون المراد بالعدّة هم الخمسة الضعاف، وكلّما زاد عدد تلاميذ الأحمر مع زيادة نسبة الثقات فيهم ضعفت درجة الاحتمال المذكور حتّى تصل إلى درجة قريبة من الصفر، لكنها لا تزول، وكلما انعكست النسبة، زادت درجة الاحتمال المذكور بحيث يكون احتمال دخول الثقة فيهم قريباً من الصفر.
- ومع هذا فإنّ تشخيص العدّة أو الحكم باعتبار مروياتها بغضّ النظر عن أيّة قرينة خارجيّة، وقصر التعامل معها على ضوء المصطلح الجديد، غير مجدٍ.

لأنّ استقراء تلاميذ الأحمر بالاعتماد على الكافي غير كافٍ، لوجود مجموعة أخرى من مؤلّفات الكليني لم تصل إلينا، ولا نعرف شيئاً عن محتواها ولا حجمها، ومع احتمال وجود غيرهم في كتب الكليني الأخرى خصوصاً وأنّ هذا الاحتمال قوىّ بقواعد حساب الاحتمال يتعدّر علينا إدخال تلك القواعد في تشخيص رجال العدّة المذكورة، لعدم توفّر عناصر قواعد حساب الاحتمال، والتي يمكن إجمالها بما يأتي:

1. تحديد الوسط المجهول بالاستقراء التامّ، وهو مفقود في المقام.
2. بيان نسبة الثقات إلى الضعفاء في هذا الوسط، وأمّا لو كانت العدّة في أواسط السند، فتحتاج إلى إثبات كون الراوى عن ذلك الوسط المجهول لا يروى إلّا عن ثقة بالاستقراء، وهو لم يثبت حتى بحقّ الثلاثة.

3. بيان القيمة الاحتمالية لرواية الكليني عن كل فرد من أفراد ذلك الوسط المجهول، بمعنى متابعة رواية الكليني عن كل فرد بعد تشخيصه ومعرفة نسبتها إلى ما رواه عن غيره من رجال ذلك الوسط خارجاً عنه.

4. بيان القيمة الاحتمالية للمشايخ الذين روى عنهم الكليني عن إبراهيم بن إسحاق الأحمر في كتبه الأخرى المفقودة، لاحتمال الرواية عنهم في هذا الوسط المجهول على الرغم من عدم وصول أسمائهم إلينا.

فإن توفرت هذه العناصر، فعندها تطبق قواعد حساب الاحتمال لمعرفة رجال العدة المجهولة، وإلا فتبقى الاستقراءات ناقصة لا تؤدي إلى المطلوب، مع ما فيها من إنكار للجميل وجحود لفضل السيد الخوئي قدس سره الذي وفر مثل هذه الاستقراءات لغاية أخرى في معجمه.

على أن هذا لا يعني مطلقاً الاعتقاد بكون هذه العدد مجهولة عند الكليني بل هي مجهولة عندنا؛ لعدم الاهتمام إلى طريقة أخرى غير قواعد حسابات الاحتمالات التي لم تتوفر أكثر عناصرها في عملية تشخيص رجال تلك العدد، ومع هذا فلا يضر عدم تشخيص العدد المجهولة في قبول مروياتهم، وذلك بلحاظ المنهج السندي المتين الذي اعتمده ثقة الإسلام بحيث دلنا على أكثر من طريق لما رواه عن أغلب تلك العدد المجهولة.

هذا، ومن منهجه السندي أيضاً - اختصاره صدر السند في أحيان كثيرة؛ للإشعار بأن الرواية مأخوذة من كتاب من ابتدأ به السند، وأما الطريق إلى صاحب الكتاب فهو ما كان قبل هذا السند مباشرة بشرط أن يتضمن اسمه، ومثاله، ما رواه في فروع الكافي عن (حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد، عن غير واحد، عن أبان، عن عبد الله بن عجلان، قال: قام أبو جعفر عليه السلام على قبر رجل . . . الخ) ثم أورد الحديث الذي بعده بهذا الاسناد:

«أبان، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: يدعى للميت حين يدخل حفرته. . .» (1)

ص: 126

1-1). فروع الكافي، ج 3، ص 201، [1] ح ذيل الحديث العاشر، باب 67 من كتاب الجنائز.

فاختصار السند هنا، هو للإشعار بأخذ متن الحديث من كتاب لأبان، ككتابه (الوفاة) (1) مثلاً والطريق إلى الكتاب هو المذكور قبله، ويسمى الحديث بالمعلّق، لحذف صدره وتعليقه على سابقه، ولا منافاة بين التعليق وبين الرواية من الكتب مادام الطريق إليها معلوماً، وقد اشتبه بعضهم فظنّ الرواية من الكتب تفيد الأرسال!!!

منهج الكليني في متون الكافي:

يمكن تلخيص منهج الكليني في رواية متون الكافي بجملته من الأمور، نذكر أهمّها:

1. الإكثار من المتون الموشّحة بالآيات القرآنية، خصوصاً آيات الأحكام، ولهذا لا تكاد تجد آيةً من آيات الأحكام إلا وقد وردت في فروع الكافي، ولو استلّت تلك الروايات من الكافي لألّفَتْ تفسيراً رائعاً لأهل البيت عليهم السلام في أحكام القرآن الكريم.
2. اشتغال بعض متون الكافي على توضيحات من الكليني. (2)
3. بيان موقفه أحياناً من تعارض مروياته (3) وربّما نبه إلى ما خالف الإجماع على الرغم من صحّته بطريق الرواية. (4)
4. رواية ما زاد على المتن من ألفاظ الرواة؛ لفرط أمانته في نقل الخبر بالصورة التي سمعها من مشايخه أو أخرجها من الكتب المعتمدة التي يرويهها بالإجازة عن مشايخه وهذا ما يسمى اصطلاحاً بمدرج المتن. (5)
5. الاقتباس والرواية من الكتب كالأصول الأربعمئة وغيرها.

ص: 127

-
- 1-1. فهرست الشيخ الطوسي، ص 18، ش 52؛ ورجال النجاشي، ص 13، ش 8.
 - 2-2. الكافي، ج 3، ص 289، ح 7، باب 13، من كتاب الصلاة.
 - 3-3. الكافي، ج 4، ص 90، ح 5، باب 12، من كتاب الصيام.
 - 4-4. الكافي، ج 7، ص 115، ذيل الحديث 16، باب 25 من كتاب المواريث.
 - 5-5. المدرج على أقسام، وأشهر ما وقع منها في الكافي، هو مدرج المتن، ويراد به ما اندرج في متن الخبر من ألفاظ أحد رواه، سواء كان اللفظ في أول المتن، أو في وسطه، أو في آخره، كتفسير كلمة من المتن ونحوها مما قد يتوهم بعضهم فيحسبها من المتن، ومثال ذلك في الكافي، ج 3، ص 424، ح 9، باب 70، من كتاب الصلاة و ج 7، ص 253، ح 2، باب 56 من كتاب الحدود، وغيرهما.

6. ترك الكثير من الأخبار التي لم يرها قابلةً للرواية إما لوضعها من قبل غلاة الشيعة، وإما لضعفها بعدم اقترانها بالقرائن المعتبرة عنده، وإما لعدم ثبوت وثاقة ناقلها برأيه.

7. تصنيف الأحاديث المخرجة المرتبة على الأبواب على الترتيب بحسب الصحة والوضوح، ولذلك أحاديث أواخر الأبواب كما قاله بعض المحققين لا تخلو من إجمال وخفاء. (1)

8. رواية القواعد الأساسية في دراية الحديث وروايته وتقديمها في أوائل أصول الكافي لتكون منهجاً سليماً في تمييز خبر التقيّة عن غيره.

10. لا يورد الأخبار المتعارضة، بل يقتصر على ما يدلّ على الباب الذي عنوانه، وربّما دلّ ذلك على ترجيحه لما ذكر على ما لم يذكر (2) ولا يُنافي هذا وجود بعض المتعارضات القليلة في الكافي.

11. طرحه بعض آرائه الفقهيّة معقّباً بها بعض الروايات (3) أو مصدرّاً بها بعض الأبواب. (4)

12. بيان بعض آرائه الكلاميّة والفلسفيّة في أصول الكافي. (5)

13. اهتمامه البالغ في رواية المشهور والمتواتر خصوصاً في أصول الكافي وفروعه، ويمكن ملاحظة هذا بسهولة ويسر في الكثير من أبواب الكافي، وذلك لتزاحم الرواة واتّفاقهم على رواية معنى واحد، وهذا يدخل في منهجه السندی أيضاً.

14. العناية الفائقة برواية ما يتّصل بتاريخ الأئمّة وما يتّصل بمواليدهم ووفياتهم عليهم السلام.

15. إخضاع متون الكافي أصولاً وفروعاً إلى تبويب واحد، دون روضة الكافي كما سيأتي في تصنيفه.

ص: 128

1-1) . روضات الجنّات، ج 6، ص 116، [1] ولا يضّرّ خروج بعض الأحاديث في عدد من الأبواب عن هذا الترتيب، لكون المراد هو الأعم الأغلب.

2-2) . نهاية الدراية، ص 545.

3-3) . اصول الكافي، ج 1، ص 278، ح 3، كتاب الحجّة.

4-4) . اصول الكافي، ج 1، ص 538، باب الفئء والأفئال من كتاب الحجّة.

5-5) . اصول الكافي، ج 1، ص 85 و 111 و 123 و 124 و 135 و 136 و 137، من كتاب التوحيد.

لتصنيف الأحاديث الشريفة وتبويبها وترتيبها طريقتان مشهورتان، وهما:

1. طريقة الأبواب:

وفيها يتم توزيع الأحاديث بعد جمعها على مجموعة من الكتب، والكتب على مجموعة من الأبواب، والأبواب على عدد من الأحاديث، بشرط أن تكون الأحاديث مناسبة لأبوابها، والأبواب لكتبها.

وقد سبق الشيعة غيرهم إلى استخدام هذه الطريقة، وأول من عرف بها منهم هو الصحابي الجليل أسلم أبو رافع (ت/40 أو 35ق) في كتابه (السنن والأحكام والقضايا) إذ صنّفه على طريقة الأبواب، (1) ثم شاع استخدامها بعد ذلك، وتأثر بها أعلام المحدثين من الفريقين؛ لما فيها من توفير المزيد من الجهد لمن أراد الاطلاع على معرفة شىء من الأحاديث في حكم ما والوقوف عليه بسهولة ويسر.

2. طريقة المسانيد:

والتصنيف بموجب هذه الطريقة له صور متعدّدة.

منها: القيام بجمع ما عند كل صحابي من الحديث المرفوع إلى النبي صلى الله عليه وآله، سواء كان الحديث صحيحاً أو ضعيفاً، ثم يرتبه على ترتيب الحروف، أو القبائل، أو السابقة في الإسلام، وهكذا حتى ينتهي إلى النساء الصحابيات، ويبدأ بأسماء المؤمنين. (2)

ومنها: القيام بجمع ما أسنده أحد أئمة أهل البيت عليهم السلام من الأحاديث إلى رسول الله صلى الله عليه وآله في كتاب يسمى المسند، مضافاً إلى اسم ذلك الإمام عليه السلام، كمسند الإمام الباقر أو الصادق عليهما السلام.

وهذه الطريقة استخدمها تلاميذ الأئمة من رواة العامة. (3)

ص:129

1-1 . رجال النجاشي، ص 6، ح 1.

2-2 . الخلاصة للطيبى، ص 147، ومن المسانيد المصنّفة بهذه الصورة مسند أحمد بن حنبل.

3-3 . راجع: (المصطلح الرجالي: أسند عنه) بحث المحقق السيد محمد رضا الحسينى الجلالى، نشر فى مجلة تراثنا، العدد الثالث، السنة الأولى 1406ق، وانظر فيه العلاقة بين هذا المصطلح الرجالي وبين كتب المسانيد المصنّفة على وفق الصورة الثانية.

ومنها: أن تجمع من كتب الحديث روايات راوٍ معيّن أسندها إلى الأئمة عليهم السلام، وتدوّن في كتاب يسمّى (المسند) مضافاً إلى اسم ذلك الراوى الذى أسند الأحاديث، كما هو الحال فى مسند زرارة بن أعين، ومسند محمد بن مسلم المطبوعين.

ولو استخدمت هذه الصورة فى جمع ما أسنده بعض الرواة الذين أكثروا من الرواية عن الأئمة عليهم السلام ولم يرد توثيق بحقّهم، أو اختلف الرجاليون بشأنهم؛ لسهّلت الوقوف على أمور كثيرة قد تؤدّى إلى إعادة النظر فى تقييم حال أولئك الرواة؛ لأنّ النظر فى نشاطهم العلمى يكشف عن أشياء ذات صلة وثيقة بالدقة والضبط والعلم والوثاقة وغيرها من الأمور التى ربّما لم تلحظ فى تقييمهم بكتب الرجال.

ومهما يكن، فقد استخدم الكلينى قدّس سرّه الطريقة الأولى فى تصنيف كتابه الكافى، لتبليتها غرضه فى أن يكون كتابه مرجعاً للعالم والمتعلّم، سهل التناول فى استخراج أى حديث من أحاديثه.

وقد حقّق ثقة الإسلام هذا المطلب على أحسن ما يُرام، إذ قسّم كتابه الكافى على ثلاثة أقسام رئيسية، وهى:

أصول الكافى، وفروع الكافى، وروضة الكافى.

ثمّ قسم أصول الكافى على ثمانية كتب، اشتملت على (499) باباً وأخرج فيها (3881) حديثاً، وتجد هذا التصنيف نفسه مع فروع الكافى أيضاً، إذ اشتمل على (26) كتاباً، فيها (1744) باباً، ومجموع أحاديثها (11021) حديثاً.

أما قسم الروضة من الكافى فلم يخضعه إلى هذا المنهج من التصنيف، بل ساق أحاديثه تبعاً من غير كتب أو أبواب، بل جعله كتاباً واحداً، وقد احتوى على ستمائة وستة أحاديث.

ومن هنا يظهر أنّ ما قيل عن مجموع أحاديث الكافى لا ينطبق مع العدد الفعلى المطبوع حالياً كما سيّضح من الجدول الآتى، والسبب فى ذلك ليس كما تصوّره البعض من اختلاف نسخ الكافى؛ لأنّ النسخ التى اعتمدت فى تحقيق الكافى، والنسخ الكثيرة جداً الواصلة إلينا من الكافى هى أسبق زماناً من الذين أحصوا أحاديث الكافى

فأوصلوها إلى أكثر من ستة عشر ألف حديث، ويبدو أنّ سبب التفاوت ليس بسبب عدّ الحديث المروى باسنادين حديثين، ولا بسبب تشعب الطريق الواحد إلى شعبتين أو أكثر، وإنّما لعدّ أجوبة الإمام عليه السلام في مجلس واحد على أكثر من سؤال بمنزلة الأحاديث المستقلّة، خصوصاً وأنها تحمل أجوبة مختلفة تبعاً لاختلاف الأسئلة الموجهة للإمام في مجلس واحد، وإن رواها الكليني رحمه الله بإسناد واحد.

نظير ما لو سأل زرارة الإمام الصادق عليه السلام بقوله: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن مسألة كذا؟ فقال عليه السلام: كذا، ثم يقول زرارة: وسألته عن كذا، فأجاب بكذا، وهكذا.

ونظير ما لو قال زرارة مثلاً: قال الإمام الصادق عليه السلام: كذا، ثم يقول بعد ذلك: وقال عليه السلام:

... وقد يتكرّر هذا في الحديث الواحد مرّتين أو ثلاثاً.

وقد وقع مثل هذا في الكافي، ولكن لم أعدّه إلّاحديثاً واحداً في الفهرس الآتي؛ لغلبة الظنّ أنّ الفارق بين (16/199) حديثاً وهو الاحصاء المنسوب إلى بعض العلماء وبين ما هو مبين في الفهرس الآتي، إنّما كان بسبب ما تقدّم آنفاً، وقد تأكّد لي أنّه لم يكن سبباً، ولبعد احتمال سقوط مثل ذلك المقدار من النسخ المعتمدة في تحقيق الكافي، وموافقة المطبوع لما في مرآة العقول والوافي، مع عدم تنبيه أحد من العلماء على سقوط مثل ذلك المقدار ولو من بعض النسخ، فلم يبق إلّالسبب المذكور، أو خطأ في الحساب، والله العالم.

تنبيه: اعتمدت في صياغة هذا الفهرس على طبعة الكافي البيروتية / دار الأضواء.

ص:132

1. الاحتجاج، الطبرسي (من علماء القرن السادس الهجري) ط2، مؤسسة الأعلمی، بیروت، 1403ق.
2. أخبار الراضی بالله والمتقی لله أو تاریخ الدولة العباسیة من سنة 322 إلى سنة 333ق من كتاب الأوراق، الصولی (ت/335ق)، مطبعة الصاوی، مصر، 1354ق.
3. الأربعون حديثاً، الإمام الخمينی (ت/1409ق)، دار الكتاب الإسلامی، قم إيران.
4. إرشاد الساری لشرح صحيح البخاری، القسطلانی (ت/923ق)، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
5. الاستبصار، الشيخ الطوسی (ت/460ق) تحقيق السيد حسن الخرسان، دار الكتب الاسلامیة، طهران.
6. الأعلام، الزركلی (ت/1976م) ط7 دار العلم للملايين، بیروت.
7. الإكمال، ابن ماکولا (ت/475ق)، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیة، حيدر آباد الدکن، 1384ق.
8. أمالی الشيخ الصدوق، الصدوق (ت/381ق) مؤسسة الأعلمی، بیروت.
9. أمالی الشيخ الطوسی، الطوسی (ت/460ق)، منشورات مكتبة الداوری، قم.
10. أمالی الشيخ المفید، المفید (ت/413ق)، المطبعة الاسلامیة، طهران.
11. الإمام الصادق، محمد أبو زهرة (ت/1394ق)، دار الفكر العربی، بیروت.
12. بحار الأنوار، المجلسی (ت/1110ق)، دار احياء التراث العربی، بیروت.
13. تاج العروس، الزبيدي (ت/1205ق)، دار صادر، بیروت، 1386ق.
14. تاريخ الأدب العربی، كارل بروكلمان (ت، 1956م) ترجمة يعقوب بكر ورمضان عبد التّوّاب، دار المعارف، مصر.
15. تاريخ الإسلام ووفیات المشاهير والأعلام، الذهبي (ت/748ق)، تحقيق الدكتور عمر عبد السلام، دار الكتاب العربی، بیروت، 1407ق.
16. تاريخ دمشق، ابن عساکر (ت/571ق) نقلنا عنه بواسطة كتاب الغدير للسید عبد العزيز الطباطبائي رحمه الله.

17. تبصير المنتبه بتحرير المشتبه ، ابن حجر العسقلاني (ت/852ق) ، تحقيق على محمد الجاوي، الدار المصرية للتأليف والترجمة.
18. تجارب الأمم ، مسكويه (ت/421ق) ، مطبعة شركة التمدن، مصر، 1332ق.
19. تصحيح الاعتقاد (شرح عقائد الصدوق) ، الشيخ المفيد (ت/413ق) ملحق بكتاب أوائل المقالات للشيخ المفيد، ط2، تبريز، 1371ق.
20. تعليقة الوحيد على منتهى المقال ، الوحيد البهبهاني (ت/1206ق) أوفسيت عن الطبعة الحجرية سنة، 1306ق.
21. تفسير التبيان (التبيان فى تفسير القرآن) ، الطوسى (ت/460ق) ، دار إحياء التراث العربى/ بيروت.
22. تفسير العياشى ، العياشى (ت/320ق) ، تحقيق السيد هاشم الرسولى المحلّاتى، المكتبة العلمية الإسلامية، طهران.
23. تكملة الرجال/ عبد النبي الكاظمي (ت/1256ق) ، تحقيق السيد محمد صادق بحر العلوم مطبعة الآداب، النجف الأشرف.
24. التنبيه والإشراف ، المسعودى (ت/346ق) ، الناشر: مكتبة خياط، بيروت، 1965ق.
25. تنقيح المقال ، المامقانى (ت/1351ق) ، طبع حجر، المكتبة المرضوية، النجف الأشرف، 1350ق.
26. تهذيب الأحكام ، الشيخ الطوسى (ت/460ق) تحقيق السيد حسن الموسوى الخرسان، ط3، دار الكتب الإسلامية طهران، وطبعة دار الأضواء، بيروت، 1413ق.
27. التوحيد ، الصدوق (ت/381ق) ، جماعة المدرّسين فى الحوزة العلمية، قم.
28. توضيح المشتبه ، الدمشقى (ت/842ق) ، تحقيق محمد نعيم العرقوسى، ط2، مؤسسة الرسالة، بيروت، 1414ق.
29. جامع الأصول من أحاديث الرسول ، أبو السعادات ابن الأثير الجزرى (ت/606ق) تحقيق محمد حامد الفقى، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
30. جامع المقال ، الطريحي (ت/1085ق) ، تحقيق محمد كاظم الطريحي، مطبعة الحيدرى، طهران.

31. جوابات أهل الموصل في العدد والرؤية ، الشيخ المفيد (ت/413ق) ضمن المجلد التاسع من مصنفات الشيخ المفيد، طبع المؤتمر العالمي بمناسبة ذكرى ألفية الشيخ المفيد، ط2 دار المفيد، بيروت ، 1414ق.
32. خاتمة مستدرک الوسائل ، النوری (ت/1320ق) تحقیق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم. والطبعة الحجرية.
33. خاتمة وسائل الشيعة ، الحر العاملي (ت/1104ق) ، تحقیق السيد محمد رضا الحسيني الجلالی، نشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ط1 قم 1412ق.
34. الخصال ، الصدوق (ت/381ق) ، نشر جماعة المدرسين فی الحوزة العلمية، قم، 1403ق.
35. الخلاصة فی اصول الحديث ، الطیبي (ت/743ق) ، تحقیق صبحی السامرائی، بغداد، 1391ق.
36. الدراية فی علم مصطلح الحديث ، الشهيد الثاني استشهد سنة (966ق) ، مطبعة النعمان، النجف الأشرف.
37. الذريعة إلى تصانيف الشيعة ، آقا بزرك الطهرانی (ت/1389ق) ، دار الأضواء بیروت، 1403ق.
38. رجال الخاقانی ، الشيخ علی الخاقانی (ت/1334ق) ، تحقیق السيد محمد صادق بحر العلوم، ط2، مكتب الإعلام الإسلامي، قم، 1404ق.
39. رجال ابن داود الحلبي ، ابن داود الحلبي (ت/707ق) ، تحقیق السيد محمد صادق بحر العلوم، ط1 مطبعة الآداب النجف الأشرف، 1388ق.
40. رجال الشيخ الطوسي ، الطوسي (ت/460ق) تحقیق السيد محمد صادق بحر العلوم، المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف، 1381ق.
41. رجال العلامة الحلبي ، العلامة الحلبي (ت/726ق) ، تحقیق السيد محمد صادق بحر العلوم، المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف، 1381ق.
42. رجال الكشي (اختيار معرفة الرجال) ، الشيخ الطوسي (ت/460ق) ، تحقیق السيد مهدي الرجائي، نشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، 1404ق.

43. رجال النجاشى ، النجاشى (ت/450ق) تحقيق السيد موسى الشيبيرى ط4، مؤسسة النشر الإسلامى، قم 1413ق.
44. رسالة أبى غالب الزرارى ، تحقيق السيد محمد رضا الحسينى الجلالى، ط1، نشر مركز البحوث والتحقيقات الإسلامية، قم، 1411ق.
45. رسائل الشريف المرتضى ، المجموعة الأولى، جوابات المسائل الرسيّة، السيد المرتضى (ت/436ق) مطبعة سيد الشهداء عليه السلام، قم، 1405ق.
46. رسائل الشريف المرتضى ، المجموعة الثالثة، جوابات المسائل الطرابلسيات الثالثة، السيد المرتضى (ت/436ق) ، مطبعة سيد الشهداء، قم، 1405ق.
47. رياض العلماء ، الأندى (من أعلام القرن الثانى عشر) ، تحقيق السيد أحمد الحسينى، قم، 1401ق.
48. سفينة البحار ، الشيخ عباس القمى (ت/1359ق) ، طبع على الحجر إيران.
49. سنن أبى داود ، أبو داود السجستانى (ت/275ق) تحقيق عزّت عبيد الدعّاس، ط1، حمص، 1969م.
50. سير أعلام النبلاء ، الذهبى (ت/748ق) مؤسسة الرسالة، بيروت، 1405ق.
51. شرح اصول الكافى ، عبد الحسين المظفر، ط1، مطبعة النعمان، النجف الأشرف، 1386ق.
52. الشيخ الكلينى البغدادى وكتابه الكافى (الفروع) ، ثامر العميدى، ط1، مكتب الإعلام الإسلامى، قم، 1414ق.
53. صبح الأعشى فى صناعة الإنشا ، القلقشندى (ت/820ق) ، المؤسسة المصرية العامة للتأليف والترجمة والنشر، القاهرة، 1963م.
54. صحيح البخارى ، البخارى (ت/256ق) ، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
55. صحيح مسلم بشرح النووى ، النووى الشافعى (ت/676ق) ، دار الكتاب العربى، بيروت، 1407ق.
56. الصواعق المحرقة ، ابن حجر الهيتمى (ت/974) ، القاهرة، 1385ق.

57. طبقات أعلام الشيعة (القرن الرابع)، آقا بزرك الطهراني (ت، 1389ق)، دار الكتاب العربي، بيروت.
58. عدّة الأصول، الشيخ الطوسي (ت، 460ق) نشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام لآحياء التراث للجزء الأول فقط (أوفسيت عن الطبعة الحجرية).
59. عقيدة الشيعة، دونالدسن داويت، مطبعة السعادة، مصر، 1365ق.
60. عيون المعجزات، حسين بن عبد الوهاب (من علماء القرن الخامس الهجري)، منشورات مكتبة الداوري، قم.
61. العيون والحداثق، المؤلف مجهول، تحقيق عمر السعيدى، دمشق، 1972م.
62. فتح الأبواب بين ذوى الألباب وبين ربّ الأرباب فى الاستنخارات، السيد ابن طاوس (ت/664ق) تحقيق حامد الخفاف، ط1، بيروت، 1409ق.
63. فتح البارى بشرح صحيح البخارى، ابن حجر العسقلانى (ت/852ق)، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
64. الفخرى فى الآداب السلطانية، ابن الطقطقى (ت/709ق)، دار بيروت للطباعة والنشر، 1966م.
65. الفَرْقُ بين الفِرَقِ، الاسفرائينى (ت/429ق) تحقيق محبى الدين عبد الحميد، مطبعة المدنى، القاهرة.
66. فضل الكوفة ومساجدها، محمد بن جعفر المشهدى، تحقيق محمد سعيد الطريحي، دار المرتضى، بيروت.
67. فهرست الشيخ الطوسى، الطوسى (ت/460ق)، تحقيق السيد محمد صادق بحر العلوم، ط2، المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف، 1380ق.
68. فهرست ابن النديم، محمّد بن إسحاق (ت/385ق)، دار المعرفة للطباعة والنشر بيروت، (أوفسيت عن النسخة المطبوعة بالمطبعة الرحمانية، مصر، 1348ق).
69. الفهرس الشامل للتراث العربى الإسلامى المخطوط (الحديث النبوى الشريف وعلومه ورجاله)، نشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام، المجمع الملكى لبحوث الحضارة الإسلامية، الأردن، 1411ق.

70. الفوائد الرجالية (رجال السيد بحر العلوم) ، السيد بحر العلوم (ت/1212ق) ، تحقيق السيد محمد صادق بحر العلوم، ط1، مطبعة الآداب، النجف الأشرف.
71. الفوائد الرضوية في أحوال علماء المذهب الجعفرية ، الشيخ عباس القمي (ت/1359ق) طهران 1327ق.
72. الفوائد المدنية ، الاسترآبادى (ت/1036ق) ، مطبعة أمير، قم، 1405ق.
73. فوات الوفيات ، الكتبي (ت/764ق) تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، القاهرة، 1951م.
74. فيض البارى على صحيح البخارى ، الكشميرى (ت/1352ق) ، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.
75. القاموس المحيط ، الفيروزآبادى (ت/1414م) ، دارالفكر بيروت/ 1403ق.
76. قرامطة العراق فى القرنين الثالث والرابع الهجريين/ محمد عبد الفتاح عليان ، المطبعة الثقافية، مصر.
77. الكافى (اصوله وفروعه وروضته) ، الكلينى (ت/329ق) مطبعة دار الكتب الإسلامية، طهران، ودار الأضواء بيروت.
78. الكامل فى التاريخ ، عز الدين بن الأثير (ت/630ق) ، دار صادر، بيروت، 1399ق.
79. كامل الزيارات ، ابن قولويه (ت/367ق) ، المطبعة المرتضوية، النجف الأشرف، 1356ق.
80. كشف الحجب والأستار ، الكنتورى (ت/1286ق) ، مطبعة بيتس مشن، كلكتة، 1330ق.
81. كشف المحجة لثمره المهجة ، السيد ابن طاوس (ت/664ق) ، المطبعة الحيدرية، النجف الأشرف، 1370ق.
82. كفاية الأثر فى النص على الأئمة الاثنى عشر ، الخزاز القمى (من علماء القرن الرابع الهجرى) ، مطبعة الخيام، قم، 1401ق.
83. كمال الدين ، الصدوق (ت/381ق) مؤسسة النشر الاسلامى، قم، 1405ق.

84. الكنى والألقاب ، الشيخ عباس القمي (ت/1359ق) ، مطبعة العرفان، صيدا، 1358ق.
85. لسان الميزان ، ابن حجر (ت/852ق) ط2، بيروت، 1390ق.
86. لؤلؤة البحرين ، البحراني (ت/1186ق) ، تحقيق السيد محمد صادق بحر العلوم ط2، مطبعة النعمان، النجف الأشرف، 1969م.
87. مجمع البيان ، الطبرسي (ت/548ق) ، منشورات مكتبة السيد المرعشي، قم وطبعة دار احياء التراث العربي، بيروت، 1406ق.
88. المحاسن ، البرقي (ت/270ق أو 280ق) ط2، دار الكتب الاسلامية، طهران.
89. مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر ، ابن منظور (ت/711ق) ، تحقيق رياض عبد الحميد، دار الفكر، بيروت، 1404ق.
90. مختصر التحفة الاثني عشرية ، الدهلوي، اختصره الآكوسي الوهابي (سنة 1301ق) ، وقدم له محب الدين الخطيب (ت/1389ق) (اوفسيت عن طبعة تركيا، 1396ق) .
91. المختصر في أخبار البشر (تاريخ أبي الفداء) ، أبو الفداء إسماعيل بن علي (ت/732ق) . (نقلنا عنه بالواسطة) .
92. مرآة العقول ، المجلسي (ت/1110ق) ط2، طهران، 1404ق.
93. المستدرک علی الصحيحین ، الحاكم النيسابوري (ت/405ق) ، دار الفكر، بيروت، 1398ق.
94. مستدرکات مقباس الهداية ، محمد رضا المامقاني ، ط1، قم/1413ق.
95. المشتبه ، الذهبي (ت/748ق) مطبوع ضمن توضيح المشتبه للقيسي الدمشقي، وقد تقدم برقم (28) .
96. مشرق الشمسيين ، البهائي (ت/1031ق) ، بصيرتي، قم، 1390ق.
97. المصطلح الرجالي (أَسَدٌ نَدَّ عَنْهُ) بحث للسيد محمد رضا الحسيني الجلالی ، منشور في مجلة تراثنا العدد الثالث السنة الأولى، 1406ق.
98. معالم التنزيل ، البغوي (ت/510 أو 516ق) ، دار الفكر، بيروت، 1405ق.

99. معاني الأخبار ، الصدوق (ت/381ق) ، دارالمعرفة والنشر، بيروت/1399ق.
100. المعتبر فى شرح المختصر ، المحقق الحلى (ت/676ق) منشورات مؤسسة سيد الشهداء عليه السلام، قم.
101. مقباس الهداية فى علم الدراية ، المامقانى (ت/1351ق) ، تحقيق الشيخ محمد رضا المامقانى، نشر مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، 1411ق.
102. الملل والنحل ، الشهرستانى (ت/548ق) ، مطبعة أمير، قم، 1409ق.
103. من لا يحضره الفقيه ، الصدوق (ت/381ق) ، دار التعارف بيروت، 1401ق و دار الأضواء، بيروت، 1414ق.
104. منتقى الجمان فى الأحاديث الصحاح والحسان ، الشيخ حسن بن الشهيد الثانى (ت/1011ق) مؤسسة النشر الإسلامى، قم، 1404ق.
105. الموسوعة (السعودية) الميسرة فى الأديان والمذاهب المعاصرة ، ط2، السعودية، 1409ق.
106. نشوارالمحاضرة وأخبارالمذاكرة/التوخى (ت/384ق) ، مطبعة المفيد، دمشق.
107. نهاية الدراية (شرح الوجيزة للشيخ البهائى) ، السيد حسن الصدر (ت/1354ق) تحقيق الشيخ ماجد الغرباوى، مطبعة اعتماد، ايران.
108. هدية الأحاب فى ذكر المعروفين بالكنى والألقاب والأنساب ، الشيخ عباس القمى (ت/1359ق) ، طهران، 1329ق.
109. الوافى ، الفيض الكاشانى (ت/1091ق) ، منشورات مكتبة أميرالمؤمنين عليه السلام العامة فى اصفهان، ط1، 1406ق.
110. الوافى بالوفيات ، الصفدى (ت/764ق) ، دار صادر، بيروت، 1389ق.
111. وسائل الشيعة ، الحر العاملى (ت/1104ق) ، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ط1، قم، 1409ق.

محمد بن یعقوب کلینی (1)

عزیزالله عطاردی

چکیده

این نوشتار دراز دامن - که بخشی از کتاب مشایخ فقه و حدیث در جماران، کلین و درشت است - به بررسی ابعاد مختلف زندگی کلینی پرداخته و سخن خود را با گزارش گفته ها و نوشته های رجالیان و اصحاب تراجم درباره وی آغاز کرده است. کلینی در بغداد و مقبره کلینی، آثار و تألیفات کلینی، سخنان او در مقدمه الکافی، شروح و حواشی الکافی، و ترجمه ها و چاپ های الکافی و اساتید و شاگردان کلینی از دیگر مطالب این مقاله است.

محدث بزرگوار فقیه عظیم الشأن ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی مشهور به ثقة الاسلام و مکنی به ابو جعفر یکی از مشاهیر محدثان شیعه و اعظم علمای امامیه در قرن چهارم هجری بودند، شرح حال آن عالم جلیل القدر در کتب رجال و سلسله راویان اخبار و آثار اهل بیت علیهم السلام آمده است.

مؤلفان و مصنفان کتب رجال و تذکره نویسان از عصر شیخ ابو جعفر طوسی تا عصر حاضر و در همه اعصار و زمان و شهرها و ولایات شیعه از وی تجلیل و تکریم نموده و او را به صفات برجسته و اخلاق حسنه، عدالت، وثاقت، امانت و فقه یاد می کنند و او را به وفور علم، ادب، دیانت، فضیلت و اخلاص در عمل ستوده اند.

ص: 141

شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی رحمه الله در فهرست خود گوید: محمد بن یعقوب کلینی مکنی به ابو جعفر از ثقات محدثان و عارفان به اخبار بود، او کتاب های زیادی تألیف کرده که یکی از آنها کافی است، این کتاب مشتمل بر سی کتاب می باشد نخستین کتاب آن عقل و آخر آن کتاب روضه است.

ما روایات و اخبار کلینی را از شیخ ابو عبدالله مفید و او از جعفر بن محمد بن قولویه و او نیز از کلینی روایت می کند، و همچنین از حسین بن عبیدالله و ابو عبدالله احمد بن ابراهیم صیمری و ابو محمد هارون بن موسی و ابو الفضل محمد بن عبدالله شیبانی که همه از ابو جعفر کلینی روایت کرده اند نقل می کنیم. (1)

ابوالعباس نجاشی در رجال خود گوید: ابو جعفر کلینی محمد بن یعقوب بن اسحاق شیخ امامیه و شیعه در ری بود، او در میان شیعیان با عزت و جاه زندگی می کرد و ریاست مشایخ ما با او بود، کلینی در نقل حدیث موثق و مورد اعتماد راویان و محدثان قرار داشت همگان به وی اطمینان داشتند و اخبار و احادیث او را ضبط می کردند.

او کتاب بزرگی را که به کلینی معروف و به کافی نامگذاری شده تألیف نمود، و مدت بیست سال روی آن کتاب کار کرد، آغاز آن کتاب عقل و پایان آن کتاب روضه می باشد، ما کتب او را از طریق ابو عبدالله مفید روایت می کنیم. (2)

علامه حلی در خلاصه سخنان نجاشی را درباره او نقل می کند و چیزی بر آن نیفزوده، و سخنان نجاشی را درباره کلینی مورد تأیید قرار داده است. (3)

میرزا عبدالله افندی در ریاض العلماء گوید: ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی از بزرگان اصحاب ما در ری و شیخ و مقتدای آنها بود، او در نقل حدیث موثق و مورد اعتماد فقهاء قرار داشت، او کتاب کافی را در مدت بیست سال تألیف کرد و در

ص: 142

1-1) . فهرست شیخ، ص 161.

2-2) . رجال نجاشی، ص 377.

3-3) . خلاصه، ص 71.

شیخ یوسف بحرانی در لؤلؤة البحرین محمد بن یعقوب را عنوان کرده و گفته های شیخ طوسی و نجاشی را درباره آن نقل کرده و در پایان گوید: قبر کلینی هم اکنون در بغداد مشهور و مزار است. (2)

محمد بن علی اردبیلی در جامع الرواة گوید: محمد بن یعقوب کلینی رازی شیخ اصحاب ما در ری بود و در میان آنها با احترام زندگی می کرد، او در نقل حدیث مورد اعتماد و موثق بود و کتاب کافی را در مدت بیست سال تألیف نمود. (3)

ابن شهر آشوب گوید: ابو جعفر کلینی عالم به اخبار و روایات بود. (4)

رضی الدین بن طاووس گوید: ابو جعفر کلینی مورد اعتماد همه علماء بود و همگان بر وثاقت و عدالت وی اتفاق کرده اند و او را امین و صادق می دانند. (5)

طیبی ابو جعفر کلینی را از مجددین مذهب امامیه می داند و گوید: یکی از فقهاء ابوجعفر رازی امامی است. (6)

فیروزآبادی گوید: محمد بن یعقوب کلینی یکی از فقهاء شیعه بود. (7)

شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی گوید: محمد بن یعقوب شیخ زمان خود بود، او چهره درخشان علم و عقل و فهم و از ثقات اهل حدیث و آشنایان به روایت بوده است. (8)

قاضی نورالله شوشتری گوید: ابو جعفر کلینی پیشوای اهل حدیث و از مشایخ و حفاظ بود. (9)

مولی خلیل قزوینی گوید: مخالف و مؤلف به فضل او اعتراف دارند، علمای شیعه گفته اند او در نقل حدیث از ثقات بشمار بود و از همگان بیشتر تبحر داشت،

1-1 (1). ریاض العلماء، 199. [1]

2-2 (2). لؤلؤة البحرین، ص 386.

3-3 (3). جامع الرواة، ج 2، ص 281.

4-4 (4). معالم العلماء.

5-5 (5). مقدمه دکتر حسین بن علی محفوظ بر کافی.

6-6 (6). همان.

7-7 (7). همان.

8-8 (8). همان.

9-9 (9). همان.

علمای امامیه اعتقاد دارند او موثق ترین راویان شیعه بوده است. (1)

محمدتقی مجلسی گوید: حق این است که او در حدیث مانند ندارد و در میان علماء حدیث بی نظیر است، هر کس کتاب او را مطالعه کند و در آن دقت نماید، متوجه می گردد که او از طرف خداوند مؤید بوده است، ترتیب کتاب کافی و حسن تبویب آن شاهد این سخن می باشد خداوند پاداش نیکوکاران را به او عطا کند. (2)

محمدباقر مجلسی گوید: شیخ صدوق ثقة الاسلام، مقبول مردمان، ممدوح خاص و عام محمد بن یعقوب کلینی که همه از وی ستایش می کنند و او را مورد اعتماد قرار می دهند. (3)

شیخ حسنی دمستانی گوید: او یکی از اعلام و بزرگان است، خصوصاً در حدیث که از همگان اقدم و در میدان مسابقه پیشگام و پیشرو می باشد، او از هر نقصی و عیبی پاک و مورد اعتماد و اطمینان اهل حدیث و فقه بوده است. (4)

محدث نیشابوری گوید: یکی از محدثان عالی مقام و فقهای عظام، ثقة الاسلام، پیشوای اعلام، بدر فروزان، جامع سنن و آثار در حضور سفراء امام شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی است که موجب زنده شدن دین در قرن چهارم گردید. (5)

سید محمدباقر خوانساری گوید: کلینی در حقیقت امین اسلام و در طریقت راهنمای اعلام و در شریعت صاحب گام های بزرگی بود، هیچ کس در وثاقت او سخنی ندارد و همگان او را قبول دارند، و مقام او در نزد علماء و رهبران مردم روشن است. (6)

علامه تهرانی رحمه الله در طبقات اعلام شیعه قرن چهارم گوید: محمد بن یعقوب بن اسحاق ثقة الاسلام ابو جعفر کلینی مصنف کتاب کافی که در بیست سال آن را تألیف کرد و در سال 328 و یا 329 درگذشت یکی از امامان و رهبران شیعه امامیه به شمار است او در سال تناثر نجوم در بغداد وفات کرد و در همان جا دفن شد. (7)

ص: 144

1-1 . همان.

2-2 . همان.

3-3 . همان.

4-4 . همان.

5-5 . همان.

6-6 . همان.

7-7 . طبقات اعلام شیعه قرن چهارم، ص 315.

مرحوم شیخ عباس قمی در الکنی و الالقباب گوید: از ابن اثیر جزری نقل شده که وی در جامع الاصول گوید: ابو جعفر محمد بن یعقوب رازی از امامان مذهب اهل بیت است او در مذهب شیعه از علماء بزرگ بود، او را از تجدیدکنندگان مذهب امامیه در آغاز قرن چهارم می دانند.

شیخ عباس در شرح حال کلینی گوید: شیخ بزرگ، پیشوای مردم، مروج مذهب شیعه و ملجأ محدثان عالی مقام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی ملقب به ثقة الاسلام مؤلف کتاب کافی است که مانند آن در مذهب امامیه تألیف نشده است. (1)

ابن حجر در لسان المیزان گوید: محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی به ضم کاف از اهل ری بود و در بغداد اقامت داشت و در آنجا حدیث می گفت، او از محمد بن عبدالجبار و علی بن ابراهیم بن هاشم و غیر آنها روایت می کند، او از فقهاء شیعه و مصنف آنان بود و در سال 328 در بغداد درگذشت. (2)

کحالة در معجم المصنفین گوید: محمد بن یعقوب کلینی رازی، سلسلی، بغدادی ابوجعفر از فقهاء شیعه به شمار است، او عارف به اخبار و احادیث بود، در بغداد اقامت گزید، و در سال 329 در آنجا درگذشت، از تألیفات او کتاب کافی می باشد که مشتمل بر سی کتاب است. (3)

دکتر حسین علی محفوظ بغدادی در مقدمه چاپ حروفی کافی گوید: محمد بن یعقوب بن اسحاق رازی که به سلسلی و بغدادی هم معروف است و او را ابو جعفر اعور هم می گفتند، کلینی از یک خاندان بزرگ و پاک و ریشه دار در کلین بود که از آن گروهی از افاضل و رجال حدیث و فقه برخاسته اند یکی از آنها علان کلینی دایی او بوده است.

کلینی در زمان خود شیخ شیعه در ری بود و از محترمین و شخصیت های جامعه به شمار می رفت او از ری به بغداد مهاجرت کرد و در درب سلسله یا کوچه زنجیر

ص: 145

1-1) . الکنی و الالقباب، ج 3، ص 103. [1]

2-2) . لسان المیزان، ج 5، ص 433.

3-3) . معجم المصنفین، ج 12، ص 116.

اقامت گزید، این کوچه در دروازه کوفه قرار داشت، کلینی در آنجا حدیث املاء می کرد و ریاست فقهاء شیعه در هنگام خلافت مقتدر خلیفه عباسی به او تعلق داشت.

کلینی عصر سفیران و وکلاء حضرت مهدی علیه السلام را درک کرد و اخبار روایات را از مصادر و منابع آن فرا گرفت، و در زمان سفیران امام، کافی را تألیف نمود، او کتاب کافی را به درخواست یکی از رجال شیعه فراهم آورد، مجلس کلینی همواره محل اجتماع بزرگان، علماء و اهل حدیث بود، و کسانی در حلقه درسی او فقه و حدیث فرا می گرفتند.

کلینی رضی الله عنه عالمی عمیق و محدثی ژرف نگر و فقیهی عالی مقام بود، او در نقل حدیث از ثقات به شمار می رفت، او یک محدث عادل و حجتی استوار به حساب می آمد، گفته هایش محکم و عقایدش متین و از بزرگان اهل ادب هم محسوب بود او از بزرگان و پیشوایان و زاهدان و عابدان و مخلصان به شمار می رفت. (1)

مؤلف گوید:

گفته ها و نظریات علماء رجال و تذکره نویسان و فقهاء عظیم الشان شیعه امامیه که درباره محدث بزرگوار محمد بن یعقوب اظهار شده به نظر خوانندگان رسید، روشن شد که همگان از وی تجلیل کرده و او را به عدالت، امانت، دیانت، فقه، فضیلت، عبادت، و زهد وصف کرده اند و از وی به عنوان جلیل القدر و عظیم الشان سخن گفته اند.

تذکره نویسان گویند: او در ری شیخ فقهاء شیعه بود و ریاست امامیه در اختیار او قرار داشت، او از چهره های معروف و سرشناس در ناحیه ری به شمار می رفته، زعامت دینی و اجتماعی داشته و مورد توجه انظار عامه بوده، حوزه درسی و بحث داشته، مرجع صدور احکام شرعی و مفتی و مجتهد بوده است.

او تصمیم می گیرد ری را ترک گوید و به بغداد مهاجرت کند، تاریخ مهاجرت او به بغداد معلوم نیست، او چرا بغداد را برای سکونت انتخاب می کند و ریاست حوزه

ص: 146

علمی شیعه را در ری ترک می گوید و محل زندگی و خانوادگی خود را رها می کند، اقوام و عشیره را که همه از بزرگان ناحیه ری بودند و مقام و منزلت بزرگی داشتند ترک می نماید.

گروهی گفته اند او برای نوشتن کتاب کافی به بغداد رفت، در آن زمان جماعتی از بزرگان شیعه و اصحاب ائمه علیهم السلام هنوز در بغداد و کوفه زندگی می کرده اند، آنها کتاب ها و نسخه هایی از مؤلفان قدیم را در دست داشته اند، کلینی برای استفاده از آن نسخه ها برای نوشتن کتاب کافی عازم بغداد شده است.

با کمال تأسف شرح حال جامعی از وی در دست نیست، تنها منبع ترجمه او فهرست شیخ طوسی و رجال نجاشی می باشند، آنها هم به اختصار از وی نام برده اند، دیگران هم چیزی در دست نداشته اند تا بیاورند، مرجع همه سخنان و گفته ها به فهرست طوسی و رجال نجاشی می رسد.

از زندگی خصوصی و خانوادگی او اطلاع درست و مشروحی در دست نیست، تنها به این اکتفاء شده که آنها از محدثان و راویان و وجوه و اعیان ناحیه ری بوده اند، از تاریخ تولد کلینی رضی الله عنه و آغاز زندگی او و هنگام تحصیل در کلین و ری و از اساتید و معلمان او در مصادر و منابع چیز نیست و تنها از مشایخ اجازه او نام برده شده است.

نام او برای نخستین بار در فهرست شیخ ابو جعفر طوسی آمده و چند سطری درباره او و آثارش نوشته شده و بعد وفات او در بغداد و محل قبرش آمده است و بعد هم نجاشی در رجال خود او را عنوان می کند و بعد از تجلیل از وی مختصری از حالات او را بیان کرده است، و بعد از آن هر چه هست از آن دو نفر گرفته شده است.

کلینی در بغداد

محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه ری را به قصد بغداد ترک می کند، او برای تألیف کتاب کافی و یا ملاقات با سفیران امام مهدی علیه السلام و یا کاری دیگر که برای ما معلوم نیست به بغداد می رود و در آنجا در محله دروازه کوفه در بغداد رحل اقامت می افکند.

ابوجعفر کلینی قبلاً در میان جامعه شیعه و محدثان و راویان اهل بیت علیهم السلام معروف

بوده و همگان مقام و منزلت او را می دانستند و از شخصیت علمی، و فقهی او آگاه بودند، از این رو ورود او به بغداد در میان جامعه تشیع و محافل علمی و فقهی و راویان و محدثان مقیم بغداد به زودی مشهور شد و دانستند که کلینی وارد بغداد شده و در این شهر اقامت گزیده است.

علماء و بزرگان شیعه در بغداد پیرامون او را گرفتند و از وی تحلیل و تکریم نمودند، با این که در آن زمان اوائل قرن چهارم شخصیت های بزرگی از نظر فقهی و روایتی در بغداد بودند ولی شخصیت کلینی همه آنها را تحت الشعاع قرار داد، و پس از اندکی مقام نخست را در آن شهر به دست آورد، به طوری که او را شیخ اهل حدیث در بغداد می گفتند.

اقامت او در بغداد طول کشید، به طوری که او را بغدادی هم گفته اند، او را از این جهت سلسلی گفته اند که در کوچه ای به نام «درب سلسله» زندگی می کرد، ظاهراً در مدخل آن کوچه زنجیری بوده و مردم آن را کوچه زنجیر می گفته اند، همان گونه که در مشهد مقدس بازاری به نام بازار زنجیر بود و در تخریب سال 1354 در توسعه فلکه ویران گردید.

از این که کلینی چند سال در بغداد اقامت کرده و در چه سالی به این جا مهاجرت نموده اطلاع درستی در دست نیست، او سال ها در بغداد مشغول تدریس و تألیف بود و مجلس املاء حدیث داشت گروهی در محضر او تربیت شدند و از وی فقه و حدیث آموختند و به مذهب اهل بیت علیهم السلام خدمت کردند و منشأ آثاری شدند.

وفات کلینی و محل دفن او

اشاره

او بعد از سال ها اقامت در بغداد که مدت آن معلوم نیست جهان را وداع گفت و به جوار رحمت حق شتافت، علماء رجال و تذکره نویسان از تاریخ فوت و محل دفن او سخن گفته اند و در این مورد اختلاف مهمی نیست.

شیخ ابو جعفر طوسی رضی الله عنه در فهرست گوید: محمد بن یعقوب در سال 328 در بغداد درگذشت و در مقبره دروازه کوفه دفن شد، ابن عبدون گوید: من قبر او را در

کنار نهر طائی دیدم روی قبر او لوحی قرار داشت که در آن نام او و پدرش را نوشته بودند، و در رجال خود گوید:

محمد بن یعقوب کلینی مکنی به ابو جعفر اعور، که از مشایخ جلیل القدر و عارف به اخبار و احادیث بود و کتاب کافی را تألیف کرد، در ماه شعبان سال 329 در بغداد درگذشت و در دروازه کوفه مدفون گردید، شیخ طوسی در فهرست وفات او را 328 نوشته ظاهراً کتاب رجال بعد از فهرست نوشته شده و این تاریخ صحیح بوده است.

ابوالعباس نجاشی در رجال خود گوید: ابو جعفر کلینی رحمه الله در سال 329 در بغداد درگذشت و این سال را تناثر نجوم می گفتند، محمد بن جعفر حسینی ابو قیراط بر او نماز خواند و در دروازه کوفه به خاک رفت، احمد بن عبدون به من گفت: من قبر او را می شناسم و اکنون کهنه شده است.

ابن اثیر در حوادث سال 328 گوید: در این سال محمد بن یعقوب کلینی درگذشت ابن حجر در لسان المیزان گوید: محمد بن یعقوب بن اسحاق ابو جعفر کلینی که از فقهاء شیعه بود در سال 328 در بغداد درگذشت.

محمدتقی مجلسی گوید: قبر کلینی در بغداد در مولوی خانه معروف است و آن را شیخ المشایخ گویند، عامه و خاصه آن را زیارت می کنند و من هم آن را زیارت کردم.

شیخ یوسف بحرانی گوید: قبر کلینی الان و قبل از این زمان در بغداد زیارتگاه بوده است، و روی قبرش گنبدی ساخته شده است.

شیخ اسدالله شوشتری گوید: مزار او اکنون در نزدیک پل معروف است.

شیخ عبدالنبی کاظمی گوید: در بین علمای معاصر ما و مردم زمان ما معروف است که قبر او در بغداد در جایی به نام مولی خانه نزدیک پل قرار دارد، و قبرش اکنون زیارتگاه عامه و خاصه می باشد.

سید محمد باقر خوانساری گوید: قبر مطهر کلینی اکنون در بغداد شرقی مشهور است و گنبدی روی آن ساخته شده است، عامه و خاصه آن را زیارت می کنند، قبر او اکنون در جایی به نام تکیه مولویه قرار دارد درهای مشبکی در آن کار گذاشته شده است و در طرف چپ کسی که از پل عبور می کند واقع شده است.

دکتر محفوظ بعد از نقل اقوال در پایان گوید: شیعیان سال ها و قرن ها است که این قبر را زیارت می کنند و معتقدند که آن قبر کلینی است، عامه و خاصه آن قبر را محترم می دانند و آن را تعظیم و تکریم می کنند، گذشتگان ما و آباء و اجداد همواره به زیارت آن می رفتند، و ما هم باید آن را احترام کنیم و مانند یک سرباز گمنام برایش ارزش بگذاریم. (1)

مؤلف گوید:

خداوند متعال به این حقیر نیز توفیق زیارت مرقد پاک ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه را عنایت فرمود، در سال 1345 شمسی برای زیارت عتبات عالیات و استفاده از محضر علماء و فقهاء و اساتید حوزه علمیه نجف اشرف به دیار ائمه معصومین علیهم السلام مشرف شدم، در این هنگام از بغداد هم دیدن کردم و قبر کلینی را هم در کنار جسر بغداد که آن را جسر مأمون و یا جسر عتیق هم می گویند زیارت کردم، مقبره کلینی در نزدیک مدرسه مستنصریه در بازار قرار دارد و دری مشکب هم از مقبره به طرف بیرون قرار دارد که مؤمنین از آنجا فاتحه می خوانند.

آثار کلینی و تألیفات او

ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه تألیفات و آثار متعددی دارد که جز یک کتاب بقیه از بین رفته اند، اینک تنها اثر باقی مانده از او کتاب شریف کافی است که شهرت آن بی نیاز از تعریف و توصیف می باشد، این اثر جاویدان که مجموعه ای از آثار و اخبار و روایات اهل بیت علیهم السلام می باشد در طول قرون و اعصار مورد استفاده فقهاء بوده است.

کلینی رحمه الله برای تدوین و تنظیم کافی بیست سال وقت گذاشت و همه تألیفات و تصنیفات علمای شیعه را مورد تحقیق و بررسی قرار داد، به طوری که مشهور است و گروهی از تذکره نویسان هم تذکر داده اند او برای تألیف کتاب خود از ری مهاجرت کرد و در بغداد اقامت گزید تا از کتابخانه ها و رجال علم و فقه و حدیث استفاده نماید.

کلینی رضی الله عنه خود در آغاز کافی و خطبه آن علت تألیف کافی را بیان می کند و صریحاً

ص: 150

می گوید: او کافی را به درخواست یکی از برادران مؤمن خود تألیف کرده، او نمی گوید این شخص که بوده و از چه طبقه ای به شمار می رفته، اما پیداست که یک شخصیت بزرگی بوده که کلینی پیشنهاد او را قبول کرده و به این کار بزرگ اقدام نموده است.

درباره کافی سخن بسیار گفته شده، فقهاء و محدثان شیعه از قدیم تا عصر حاضر راجع به کافی مطالبی را اظهار داشته اند، و اهمیت این کتاب شریف را بیان نموده اند، ما در اینجا نخست سخن مؤلف را درباره کافی می آوریم و بعد از آن به گفته های دیگران می پردازیم، اینک گفته های کلینی قدس سره درباره تألیف کافی.

سخنان کلینی در مقدمه کافی

اشاره

او بعد از حمد خدا و درود بر رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام، و بیان فضائل و مناقب و امامت آنها می گوید: ای برادر من از شکایت شما در مورد جهالت و نادانی مردمان عصر ما مطالبی را دریافت کردم، آنچه را گفتم شنیدم و دانستم که مردم کوشش می کنند دنیای خود را آباد کنند و در این مورد با هم کار می کنند.

آنها از علم و اهل آن گریزان می باشند و دنبال رزق و برق زندگی هستند، اکنون علم به طوری فراموش شده که نزدیک است از بین برود و ارتباط آن با گذشته قطع گردد، مردم خواسته اند جاهل بمانند و به جهل خود متکی باشند، و علم را با اهل آن ضایع سازند متابعت از جاهل و جهل موجب می شود تا علم و اهل آن از بین بروند.

تواز من می پرسى آیا سزاوار است که مردم در جهل خود باقى باشند و بدون علم دىانت را بپذیرند؟ آنها وقتى که متدین می باشند و در زمره مسلمانان قرار دارند و به احکام و قوانین دین اعتراف می کنند و اصول و فروع آن را قبول دارند، و در محیط دینی نشو و نما یافته اند، باید حقایق را دریابند و علم و معروف حاصل نمایند.

مردم نباید از پدران و اجداد خود تقلید کنند و نباید به گذشتگان و بزرگان قوم خود اقتداء نمایند، مردم باید دنبال علم بروند و کمال پیدا کنند، و حقایق را دریابند آنها نباید در فهم مسائل و موضوعات دینی به عقل خود متکی باشند، هر چه را عقل

آنها درک کرد آن را قبول کنند و هر چه را نیافت آن را مردود بدانند، تقلید از پدران و اتکاء به عقل مردود است.

بدان ای برادر خداوند تبارک و تعالی بندگان خود را مانند چهارپایان نیافرید، بلکه خلقت آنها را با حیوانات متفاوت قرار داد، در انسان عقل و هوش و ادراک آفرید و جسم آنها را با دانش و کمال و فضل و فهم مرکب ساخت، و آنان را محل امر و نهی فرمود، اشیائی را بر آنان واجب کرد و چیزهایی را حرام فرمود و آنها را مکلف ساخت تا وظایف خود را انجام دهند.

خداوند بندگان خود را دو قسمت کرد، گروهی را سالم و تندرست و جماعتی را بیمار و معلول نمود، مردمان سالم را به انجام اعمالی مأمور کرد و از کارهایی منع نمود، تکالیف خداوند بر مردمان تندرست قرار می گیرد، و از معلولان که توان انجام کاری را ندارند بازخواست نمی کند، زیرا آنها نمی توانند دانش فراگیرند و حقایق را دریابند.

خداوند زندگی معلولان و افراد بیمار و ناتوان را که توانایی انجام کاری ندارند در وظیفه افراد تندرست قرار داده و باید کسانی که سالم می باشند و عقل و هوش آنها کار می کند، از افراد ناتوان سرپرستی نمایند و زندگی آنان را تأمین کنند، و بقاء افراد سالم هم بستگی به علم و فضل دارد، اگر آنها علم فرا گرفتند باقی می مانند و جاودان هستند.

اگر قرار بود افراد تندرست دنبال علم نروند و در جهالت بمانند لازم بود تکلیف هم از آنها برداشته شود، و اگر چنین بود پس ارسال پیامبران و فرود آمدن کتب آسمانی برای چه بود و خداوند این همه آداب و سنن را برای چه فرستاده، و اگر چنین بود که مردم دنبال علم نروند، پس فرستادن پیامبران و انزال کتب امری بیهوده می باشد.

خداوند متعال با عدل و داد خود مردم را حکمت آموخت، و به آنها عقل و فهم داد و آنها را مکلف نمود تا اوامر و نواهی او را فراگیرند و خود را موظف بدانند و به

حدود و ثغور شرع مبین عمل کنند، آنها را مانند چهارپایان در بیابان ها رها نکرده که هر کاری می خواهند انجام دهند و هر کاری را مرتکب شوند.

خداوند بندگان خود را موظف کرده تا او را تعظیم کنند و او را یگانه بدانند و به خداوندی او اعتراف نمایند، و بدانند که آفریننده و نگهدارنده جهان اوست، و دریابند که خداوند به آنها روزی می دهد و اشیاء بر وجودش گواهند، و برهان او آشکار است و نشانه های پروردگارش چنان روشن است که همه آنها را مشاهده می کنند.

آثار و نشانه های خداوند مردم را به وحدانیت او فرا می خوانند، و گواهی می دهند که خالق کائنات شایسته پرستش می باشد، در همه اشیاء آثار صنعت او پیداست و شگفتی های جهان آفرینش گواه بر حسن تدبیر و اداره کائنات دلالت می کند، خداوند همه را به شناخت خود دعوت کرده و با علم و دانش می توان خدا را شناخت و با حقایق و رازها آشنا شد.

خداوند نمی خواهد مردم جاهل بمانند و احکام دین را در نیابند، حکیم هرگز جهالت را برای مردم روا نمی دارد و نمی خواهد مردم دین را انکار کنند و از احکام آن چیزی نفهمند دین برای علم و فهم آمده و می خواهد مردم دانش و فضل داشته باشند و قلب خود را با نور علم روشن کنند، خداوند در قرآن فرمود: ما از مردم پیمان گرفتیم که درباره خداوند جز حق سخن نگویند.

در جایی دیگر خداوند می فرماید: آنها دروغ گفتند زیرا علم نداشتند و از موضوع آگاه نبودند، خداوند بندگان سالم خود را با امر و نهی محصور کرد، و آنها را مأمور نموده که حق بگویند و همواره دنبال علم بروند و در جهل و نادانی نمانند، پروردگار مردم را امر کرده تا از دانایان سؤال کنند و در دین تفقه نمایند و با فهم و علم امور مذهبی را فراگیرند و حقایق را دریابند.

در قرآن مجید فرموده: باید از هر گروهی یک نفر از جای خود حرکت کند و برود علم دین را فراگیرد و در مسائل مذهبی فهم پیدا نماید و فقیه شود و بعد میان قوم خود

برگردد و آنها را از عواقب اعمالشان بیم دهد، در جای دیگر فرموده: از اهل قرآن سؤال کنید اگر چیزی نمی دانید یعنی از کسانی که علوم قرآن را فراگرفته اند و تفسیر و تأویل آن را می دانند پرسید.

اگر بنا بود افراد تندرست در جهل خود بمانند خداوند آنها را امر نمی کرد تا سؤال کنند و دیگر نیازی به بعثت پیامبران نبود و لزومی نداشت تا کتابی نازل گردد، آنها مانند چهارپایان و افراد دیوانه که تکلیفی ندارند زندگی می کردند و بعد هم از دنیا می رفتند، پس بنابراین بقاء ابناء بشر در دنیا بستگی به علم و تعلیم و تعلم دارد.

باید افراد تندرست که اعضاء و جوارح آنها درست کار می کند دنبال یک آموزگار و مربی بروند و در زندگی استاد معلم و راهنما داشته باشند، باید کسانی باشند که مردم را به نیکی ها امر کنند و از پلیدی ها و بدی ها مردم را باز دارند، باید مردم سالم همواره دنبال ادب بروند و کمال پیدا کنند و از دانایان سؤال نمایند و بر علم و معرفت خود بیفزایند.

اکنون شایسته ترین چیزی که باید عاقل آن را فرا گیرد و انسان زیرک و باهوش دنبال آن برود و افراد موفق که باید آن را دنبال نمایند، طلب علم دین و شناخت آنچه را که خداوند از بندگان خود خواسته است، خداوند از بندگان خود می خواهد او را یگانه بدانند و شرایع و احکام او را فراگیرند و امر و نهی او را انجام دهند و آداب و سنن را بیاموزند.

اینک حجت بر مردم تمام شده و تکلیف همه روشن گردیده، عمرها کوتاه و به تأخیر انداختن کارها پذیرفته نیست، پروردگار از بندگان خود خواسته و با آنها شرط کرده که او را عبادت کنند و همه واجبات را به کار گیرند و از روی علم و بصیرت اعمال را انجام دهند تا کارهای آنها در نزد خداوند مورد رضایت قرار گیرد و سزاوار ثواب و پاداش گردد.

کسانی که بدون علم و بینش کاری انجام دهند و ندانند چه می کنند، و برای چه کسی کار می نمایند در جهل و نادانی هستند، و به نتیجه اعمال و کردار خود واقف

نیستند و آنها اطمینان هم پیدا نمی کنند، آنان نمی توانند اعمال خود را درست بدانند و یا آن را تصدیق نمایند، زیرا نسبت به اعمال خود شناختی ندارند و در شک و شبهه هستند.

کسی که در حال شک و تردید و گمان و شبهه کاری انجام می دهد و با خضوع و خشوع و یا میل و رغبت کاری نمی کند، اعمال او هرگز مانند عالمی که از روی یقین کار می کند نخواهد بود، خداوند متعال می فرماید: کسانی که حقایق را درک می کنند حق را تشخیص می دهند و از روی علم کارها را انجام می دهند، شهادت از این جهت قبول است که شاهد آن را دیده است.

اگر کسی موردی را به چشم خود مشاهده نکند و به آن علم نداشته باشد شهادتش پذیرفته نیست، امور کسانی که با شک و تردید و بدون علم و بینش و بصیرت کار می کنند در دست خداوند می باشد، او می تواند اعمال آنها را بپذیرد و یا این که رد نماید، زیرا خداوند امر کرده که واجبات را با علم و بصیرت انجام دهد و آنها را از روی یقین به کار گیرد.

خداوند متعال در قرآن مجید این گونه افراد را چنین وصف می کند و می فرماید:

بعضی از مردم خداوند را بدون علم و بصیرت عبادت می کنند، اگر عبادت آنها به آنان خیری رسانید به آن اطمینان پیدا می کنند و اگر گرفتار فتنه شدند چهره آنها دگرگون می شود، این گروه در دنیا و آخرت زیان می کنند و زیان آشکار هم این است که خداوند را بدون علم عبادت می کنند.

امام علیه السلام فرمودند: هر کس با علم ایمان را به دست بیاورد در آن ثابت می ماند و از ایمان خود سود می برد، هر کس بدون علم وارد آن گردید از آن دست خواهد کشید، و نیز فرمودند: هر کس دین خود را از کتاب خدا و سنت رسول و آل او علیهم السلام به دست آورد مانند کوه ها استوار خواهد ماند و از جای خود تکان نخواهد خورد.

اما هر کس دین خود را از دهان مردان گرفت مردان دیگری دین او را از وی خواهند گرفت امام علیه السلام فرمودند: هر کس ولایت و امامت ما را از قرآن به دست نیاورد

در هنگام بروز فتنه ها از راه منحرف خواهد شد و ایمان خود را از دست خواهد داد و در طوفان به این طرف و آن طرف می رود و سقوط می کند.

برای همین جهت است که امروز ادیان فاسده ظاهر شده اند، و مذاهب گمراه کننده آشکار گردیده اند، اکنون کفر و شرک در هم آمیخته و همه جا را فراگرفته است، هر کسی را خداوند توفیق دهد ایمانش ثابت و مستقر می ماند، خداوند برای او اسباب و وسائلی فراهم می کند تا او دین خود را از کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله فراگیرد و با علم و یقین و بصیرت ایمان بیاورد.

این چنین شخصی دینش مانند کوه ها استوار می ماند و از جای خود تکان نمی خورد، اگر خداوند کسی را موفق نکرد ایمان او عاریتی خواهد بود، او دنبال آراء و نظریات خود را می گیرد و با تقلید و استحسان و تفسیر و تأویل بدون علم و بصیرت گام برمی دارد و گمراه می گردد، در اینجا مشیت خداوند به هر چه تعلق گیرد انجام خواهد گرفت، یا ایمان او را کامل و یا سلب می کند.

برای این گونه افراد که از روی عدم بصیرت سخن می گویند و تأویل بی جا می کنند هیچ اطمینانی نیست، ممکن است آنها صبح مؤمن باشند و شب کافر گردند، و یا شب مؤمن به حساب آیند و بامداد کافر شوند، زیرا او هرگاه یکی از بزرگان را مشاهده می کند به طرف او می رود و هرگاه چیز ظاهر پسندی را دید آن را قبول می کند.

عالم علیه السلام فرمودند: خداوند متعال پیامبران را برای نبوت خلق کرد، آنها فقط پیامبر خواهند بود و اوصیاء هم برای وصایت خلق شدند و آنان هم وصی خواهند بود، گروهی را ایمان عاریت داده اگر بخواهد آن را کامل می کند و اگر بخواهد آن را از دل ها سلب می نماید، این آیه شریفه قرآن «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» به این موضوع دلالت دارد.

شما متذکر شده ای که در جاهایی گرفتار مشکلات شده ای و در تنگناهایی قرار گرفته ای حقایق آنها را در نمی یابی و راه چاره را نمی دانی، تو در اختلافات روایات در بن بست قرار گرفته ای و راه حل آنها را پیدا نمی کنی، و می دانی که اختلاف روایات

با یکدیگر برای این است که علل و اسباب آن یکسان نبوده و هر کدام در موردی بیان شده اند.

شما در جایی زندگی می کنید که عالمی در آنجا حضور ندارد، شما به افراد مورد وثوق و اطمینان دسترسی ندارید تا مشکلات خود را از وی سؤال کنید و در اختلاف روایات حق را پیدا کنید و انتخاب نمایید و مورد عمل قرار دهید، شما دوست داشتنی کتابی کافی در اختیار داشته باشید که در آن همه علوم و معارف دین گردآوری شده باشد تا مورد استفاده قرار گیرد.

کتابی که طلاب و فراگیرندگان معارف را سود دهد، کسانی که می خواهند راه رشد و سعادت را پیدا کنند به آن مراجعه نمایند، و یا کسانی که در نظر دارند علوم دینی فراگیرند و آثار صحیح را مورد عمل قرار دهند و سخنان واقعی رهبران دین را به دست آورند از آن استفاده کنند و از سنت های پیامبر و فرائض خداوند آگاه شوند و آنها را به کار بندند.

شما گفتید اگر چنین کتاب جامعی تألیف گردد و اخبار و روایات و سنن و آثار اهل بیت علیهم السلام در آن گردآوری شود، این کار سبب خواهد شد تا به توفیق خداوند و مساعدت او شیعیان و محبان خاندان عصمت و طهارت راه درست را دنبال کنند و آنها را به سر منزل مقصود هدایت نمایند و راه درست و راه صحیح را به آنان نشان دهد.

اینک ای برادر بدان که خداوند تو را هدایت کند، و راه تشخیص صحیح از سقیم را به تو بنمایاند، هیچ کس نمی تواند با رأی و نظر خود موارد اختلاف را در روایات تمیز دهد و حکم به صحت یک روایت را به نظر خود اظهار کند، و یا بدان عمل نماید، مگر این که، عالم علیه السلام عمل کرده باشد، روایات را به کتاب خدا عرضه کنید هر کدام با قرآن موافق بود عمل کنید و مخالف را ترک نمایید.

در جای دیگر فرموده: در موارد اختلاف روایات هر حدیثی که با مخالفان موافق نبود مورد عمل قرار دهید، و هر روایتی که با آنها موافق بود ترک کنید، و نیز فرموده:

روایتی که در عمل به آن اجماع شده آن را مورد عمل قرار دهید و در غیر آن صورت از آن دوری نمایید، ما در اینجا اطلاع اندکی داریم، بهتر از همه در این موارد احتیاط و رد آن به امام می باشد.

امام علیه السلام فرموده: هرگاه دو روایت مختلف در یک مورد رسید و شما نتوانستید صحیح آن را دریابید، به هر کدام از آنها خواستید عمل کنید و این عمل شما از باب تسلیم است.

اکنون خداوند متعال کارها را آسان کرد و وسایل آن را آماده ساخت و تألیف کتابی را که خواسته بودی انجام گرفت و امیدوارم کار به آن گونه انجام گرفته باشد که خواسته و طلب کرده بودید، اگر در تألیف آن کوتاهی شده و موارد نقص در آن مشاهده می شود ما را ارشاد و راهنمایی کنید، زیرا نصیحت و ارشاد میان برادران مؤمن واجب است.

امیدوارم در اعمال کسانی که از این کتاب سود می برند و اخبار و روایات آن را مورد عمل قرار می دهند و از انوار فروزان آن روشنایی می گیرند و در حال و آینده از آن استفاده می کنند مشارکت داشته باشیم، زیرا خداوند یکی است و محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا یکی است و حلال محمد صلی الله علیه و آله و حرام او تا قیامت باقی است.

ما کتاب حجت را اندکی باز کردیم و مطالب آن را توسعه دادیم، اگرچه آن را کامل نکردیم در صورتی که نیازمند تکمیل و توسعه بود، ما دوست نداشتیم که خوانندگان این کتاب را از این موضوع بی بهره سازیم، ما از خداوند درخواست می کنیم که عمر ما را طولانی کند تا کتاب حجت را کامل نماییم و همه مباحث آن را در یک کتاب مستقل بیاوریم.

ما از خداوند متعال سپاسگزاریم و از او توان و نیرو برای کارها می خواهیم و امیدواریم ما را توفیق بیشتری بدهد و دست ما را بگیرد، درود بر رسول خدا و آل او علیهم السلام که از پاکان و نیکان هستند، من اینک کتاب خود را از عقل و علم شروع می کنم و از مقام علم و علماء سخن می گویم و از جهل و جاهلان و سقوط آنها بحث می کنم.

عقل به مانند قطبی است که همه از او نیرو می گیرند و به وسیله او حرکت می کنند، خداوند به وسیله عقل با مردم احتجاج می کند و ثواب و عقاب و پاداش و جزاء به اندازه عقل و خرد انجام می گیرد.

مؤلف گوید:

ثقة الاسلام کلینی رضی الله عنه در مقدمه طولانی کتاب کافی نکاتی را متذکر شده اند، و علت تألیف کتاب را بیان کرده اند، ما اکنون درباره آن چند مورد مطالبی را به نظر خوانندگان این کتاب می رسانیم.

اول: کلینی تصریح می کند که یک نفر او را به نوشتن کتاب شریف کافی در اخبار و روایات تشویق کرده و این که کتاب مورد نظر باید جامع و کافی باشد، خوانندگان و مراجع کنندگان را از کتاب های مختلف بی نیاز کند، او نام درخواست کننده را ذکر نکرده و از او به عنوان برادر یاد نموده است.

در کافی آمده که آن شخص در جایی زندگی می کند که در آنجا عالمی وجود ندارد، و او نمی تواند در هنگام اختلاف روایات در یک موضوع حقیقت را دریابد، از این نکته معلوم است که او در بغداد، کوفه، ری، و یا قم زندگی نمی کرده، و در مکانی بوده که دسترسی به عالم نداشته است.

دوم: درخواست آن شخص از ثقة الاسلام کلینی این بوده که وی کتابی جامع و کافی را تألیف کند، و مؤمنان را از سایر کتب و تألیفات در موضوع حدیث و روایت بی نیاز نماید ظاهراً نام «کافی» برای این کتاب از این جا گرفته شده است، زیرا کلینی در مقدمه کتاب برای تألیف خود نامی انتخاب نکرده است.

در مقدمه کتاب در مورد درخواست آن برادر از ثقة الاسلام رضی الله عنه چنین آمده است او گوید: «انک تحبّ ان یکون عندک کتاب کاف یجمع من جمیع فنون علم الدین و العمل به بالاثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلام و السنن القائمة التی علیها العمل» .

سوم: ابو جعفر کلینی در مقدمه کتاب از عقل ستایش می کند و مردم را به تعقل و تفکر تشویق می نماید، ولی در عین حال عقل را کافی نمی داند و کسانی که عقل گرا

هستند و متکی به افکار و اندیشه های خود می باشند مورد اعتراض او قرار گرفته اند.

چهارم: محدث بزرگوار به علم و معرفت بسیار اهمیت می دهد و مردم را تشویق می کند که دنبال علم و معرفت بروند، و از جهل و جهالت خود را نجات دهند او فرق بین انسان و حیوان را تنها در علم و معرفت می داند و می گوید کسانی که علم ندارند چهارپایانی می باشند که بدون اراده به هر جا می روند و با هر بادی تکان می خورند.

پنجم: در مورد اختلاف روایات تصریح می کند که باید حدیثی مورد عمل قرار گیرد که با قرآن مخالف نباشد، و یا حدیثی که با مخالفان موافقت دارد باید ترک شود، و مورد عمل قرار نگیرد، و یا این که از باب تسلیم به هر کدام خواست عمل کند.

ششم: او می گوید: اگر خداوند به من مهلت داد و عمرم طولانی شد کتاب حجت را مبسوطتر از این خواهم نوشت، و آن را به صورتی مستقل تألیف خواهم کرد و مطالب دیگری به آن اضافه خواهم نمود، او ظاهراً موفق به این کار نشده زیرا در تألیفات وی از این کتاب نامی نیست والله تعالی اعلم.

هفتم: او از تشمت و تفرقه و پیدا شدن مذاهب فاسده و آراء و اقوال گوناگون و مکتب های مختلف در جامعه خود اظهار ناراحتی می کند و می گوید: هواپرستان و بداندیشان دست به دست هم داده و محیط و جامعه را با افکار و اندیشه های خود در هم ریخته اند، و باید با ملحدان و صاحبان اندیشه های فاسد مبارزه کرد.

او از اختلاف شیعه و راویان اخبار و روایات که بعد از غیبت امام زمان علیه السلام در سال 260 پیش آمد، کاملاً آگاه بوده و فرقه های گوناگونی که پس از غیبت پدید آمدند و موجب گمراهی گروهی از شیعیان گردیدند، هواپرستان و دنیاطلبان از یک طرف و سیاست خلفاء و عمال آنها از طرف دیگر موجب نابسامانی هایی در جامعه تشیع شده بود.

نوشتن کتابی بزرگ و جامع مانند کافی نیازمند کتابخانه ای بزرگ بود، احتمالاً پیشنهاد تألیف کتاب در ری به کلینی شده باشد، و پیشنهاددهنده هم یکی از رجال شیعه بوده و کلینی را با او انس و محبتی بوده است، او تصمیم می گیرد به بغداد برود و

در آن شهر اقامت کند و کتاب خود را تألیف نماید.

در آن زمان بغداد از مراکز مهم علمی و دینی بود، رجال علم و ادب و فقه و حدیث در آنجا سکونت داشتند، خاندان های بزرگی از شیعه در آنجا حضور داشتند و در تشکیلات حکومتی صاحب نفوذ بودند، در بغداد کتابخانه های بزرگی بود که همه نوع کتاب در آنجا وجود داشت.

تجلیل از کتاب کافی

شیخ مفید گوید: کافی از بزرگ ترین کتب شیعه و از همه آنها سودمندتر است.

محمد بن مکی شهید در اجازه خود به ابن خازن گوید: کتاب کافی در حدیث مانند ندارد و در مذهب امامیه کسی مثل او را تألیف نکرده است.

محقق کرکی گوید: کتاب بزرگ کافی که در حدیث تألیف شده مانند ندارد، در این کتاب احادیث شرعی و اسرار دینی جمع آوری گردیده که آنها را در کتاب های دیگر نمی توان پیدا کرد، او گوید: علماء و فقهاء شیعه مانند کافی کتابی تألیف نکرده اند.

فیض کاشانی گوید: کافی اشرف و اوثق و اجمع و اتم کتب حدیث می باشد و اخبار اصول را به خوبی جمع آوری کرده و از زیادی ها و عیب و نقص خالی است.

علی بن محمد بن حسن بن شهید ثانی گفته کتاب کافی یک آبگاهی است که در آن آب صاف روان است، به جان خودم سوگند کسی مانند آن را تألیف نکرده است و به آن روش کتابی نوشته است، مقام و منزلت کلینی از کتاب کافی معلوم می گردد و مقام او در علم و فقه و حدیث آشکار می شود.

مجلسی گوید: کتاب کافی جامع ترین و بهترین مؤلفان شیعه بوده و در میان فرقه ناجیه بزرگ ترین کتاب به حساب می آید.

محمد امین استرآبادی گوید: ما از مشایخ خود شنیدیم که می گفتند در اسلام کتابی مانند کافی و هم وزن و پایه آن تألیف نگردیده است.

دکتر حسین علی محفوظ در مقدمه کتاب کافی گوید: این کتاب نخست به کلینی معروف بوده و بعد از آن به کافی مشهور شده است، و نام او از اینجا گرفته شده که او

در مقدمه خود در پاسخ کسی که از وی خواسته بود تا کتابی جامع در حدیث و فقه تدوین کند گفت: دوست داری کتابی داشته باشی که تو را کفایت کند و جامع همه علوم باشد.

در روضات الجنات از کتاب منیة المرتاد نقل شده که کلینی کافی را در مدت بیست سال تألیف کرده است، کلینی از گروهی بی شمار اخبار و روایات اهل بیت علیهم السلام را نقل می کند و کتاب کافی در حقیقت چکیده آثار گذشتگان می باشد.

مشایخ عصر کافی را بر مؤلف آن قرائت می کردند و اجازه روایت آن را دریافت می نمودند، گروهی نیز کافی را در نزد شاگرد او ابو الحسین احمد بن احمد کاتب که از اهل کوفه بود قرائت می کردند، از روایان قدیم کافی کسانی مانند ابن بابویه، ابن قولویه، سید مرتضی، شیخ مفید، تلکبری، زراری و نجاشی هستند.

کافی در همه زمان ها برهان فقهاء و حجت اهل فتوی بوده و همواره در طول تاریخ مرجع علماء و فقهاء می باشد، تحولات زمان و تغییرات آن از مقام منبع و جایگاه رفیع کتاب شریف کافی نکاسته است.

علماء امامیه و فقهاء شیعه از قدیم این کتاب را بر سایر کتب حدیث فضیلت می دادند و از آن استفاده می کنند و به آن استناد می نمایند، آنها اخبار کافی را موثوق دانسته و در احکام از آن بهره می برند، علماء شیعه اجماع دارند که کافی در مقامی بلند قرار دارد، و مانند قطبی است که همگان باید در اطراف آن جمع گردند.

کافی در ضبط و اتقان از سایر اصول و کتب حدیث برتر است، کتاب کافی در حقیقت مخزن گران بهایی است که در آن نفائس اخبار و روایات و سخن های ناب و خالص گردآوری شده، معارف دین و شریعت، علوم، احکام، اوامر و نواهی، سنن و آثار، مواعظ و نصایح و آداب و اخلاق در آن نهفته است.

مقدمه کتاب کافی و عبارت و فقرات آن نشان می دهد که کلینی رضی الله عنه در انشاء و صنعت کتابت مقامی بس بلند و ارجمند داشته است و به خوبی معلوم می گردد که او در ادبیات عرب و اسرار و رموز آن تبحر داشته و در فصاحت و بلاغت جایگاه ویژه ای احراز کرده بود. (1)

ص: 162

علمای شیعه از قدیم و جدید شرح هایی بر کافی ، نوشته اند و پاره ای از اخبار و روایات آن را تفسیر کرده اند، نام این شروح در کتاب های رجال و فهارس کتب آمده است آقای دکتر محفوظ در این باره تحقیق کرده و همه آنها را از منابع و مصادر استخراج نموده است و ما اکنون نام آن شروح را از مقدمه کافی در اینجا می آوریم:

1. جامع الاحادیث و الاقوال از شیخ قاسم بن محمد جواد راوندی متوفی بعد از سال یکهزار و صد.
2. الدر المنظوم من کلام المعصوم از شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین شهید ثانی که در سال یک هزار و یکصد و چهار درگذشت یک نسخه از آن در کتابخانه سید محمد مشکوة در دانشگاه تهران می باشد.
3. الرواشح السماویة فی شرح الأحادیث الامامیه از محمد باقر داماد که در سال 1040 درگذشت و کتاب در سال 1311 در تهران چاپ شده است.
4. الشافی تألیف شیخ خلیل بن غازی قزوینی که در سال 1089 درگذشت از این کتاب یک نسخه خطی در مجموعه سید محمد مشکوة در دانشگاه تهران موجود است.
5. شرح میرزا رفیع الدین محمد نائینی که در سال 1082 درگذشت.
6. شرح ملاصدرا شیرازی که در سال 1050 درگذشت، و این شرح چاپ شده است.
7. شرح محمد امین استرآبادی اخباری که در سال 1036 درگذشت.
8. شرح ملاصالح مازندرانی که در سال 1080 درگذشت، این شرح در چند مجلد چاپ شده و یکی از بزرگ ترین شروح می باشد.
9. کشف الکافی تألیف محمد بن محمد ملقب به شاه محمد اصطهباناتی از فضلاء قرن 12 که برای شاه سلطان حسین صفوی تألیف کرد نسخه ای از آن در مجموعه سید

10. مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول تألیف محمد باقر مجلسی که در سال 1111 درگذشت، این شرح بسیار مشروح و دوبار چاپ شده است.

11. هدی العقول فی شرح احادیث الاصول تألیف محمد بن عبد علی قطیفی از علماء قرن 13، یک نسخه خطی از آن در مدرسه سپهسالار تهران موجود است.

12. وافی تألیف فیض کاشانی که در سال 1091 درگذشت، این کتاب هم مشروح و چند بار چاپ شده است. (1)

ترجمه های فارسی کتاب کافی

کتاب شریف کافی را گروهی ترجمه کرده اند، تا فارسی زبانان هم از مزایای آن استفاده کنند تعدادی از این ترجمه ها در سابق انجام گرفته و چند ترجمه هم در تاریخ معاصر تحریر و چاپ شده اند، و اینک نام آنها را در اینجا ذکر می کنیم.

1. تحفة الاولیاء ترجمه محمد علی اردکانی معروف به نحوی، از شاگردان سید مهدی بحرالعلوم، یک نسخه خطی از آن در مجموعه سید محمد مشکوة موجود است.

2. صافی شرح اصول کافی از شیخ خلیل بن غازی قزوینی که در سال 1308 قمری در هندوستان در شهر لکنهو چاپ شده است.

3. شرح فروع از شیخ خلیل مزبور که نسخه خطی آن در کتابخانه مشکوة موجود است، و آن مجموعه اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران می باشد.

4. ترجمه اصول کافی از محمد باقر کمره ای که چاپ شده است.

5. ترجمه اصول کافی از دکتر سیدجواد مصطفوی خراسانی که چاپ شده است.

چاپ کتاب کافی

کتاب شریف کافی تاکنون چند بار در ایران و هندوستان چاپ شده است، نخست در شیراز و سپس در تبریز در سال های 1278 و 1281 قمری چاپ سنگی شد، و بعد

ص:164

از آن در سال های 1311 در تهران و در سال 1302 قمری در لکنه‌و چاپ سنگی گردید و در سال 1374 قمری در تهران توسط دارالکتب الاسلامیه برای نخستین بار با چاپ سربی به بازار کتاب عرضه شد.

چاپ سربی آن توسط محقق عالی مقام جناب آقای علی اکبر غفاری دام توفیقه تصحیح و منقح گردید و با نسخ خطی مقابله شد، و تعلیقاتی از طرف مصحح محترم بر آن نوشته شد و در هشت مجلد در چاپخانه حیدری تهران چاپ شد.

نگارنده این کتاب هم در مقابله آن کتاب با نسخ خطی افتخار همکاری با جناب آقای غفاری را داشتم، کار مطبوعاتی حقیر از کافی شروع شد، و اثر نخستین این جانب تنظیم غلطنامه چاپ حروفی کافی بود که به نام این جانب چاپ گردید.

آشنایی با کافی و کار کردن روی آن ما را با معارف اسلامی آشنا کرد و مقدمه ای برای کارهای بعدی شد، از آن تاریخ که اکنون چهل سال از آن می گذرد و همواره در تحقیق، مطالعه و نوشتن بوده ام، از خداوند متعال خواستارم توفیق خدمتگزاری به فرهنگ و معارف اهل بیت علیهم السلام را به ما عطا فرماید.

به طور کلی علماء و فقهاء شیعه روی کتاب کافی بسیار کار کرده اند، شروح و تعلیقات و حواشی زیادی بر آن نوشته اند، درباره رجال و اسانید آن تحقیق کرده اند و نکاتی را درباره آن کتاب شریف مورد بررسی قرار داده اند جویندگان به کتب رجال و تراجم مخصوصاً مقدمه چاپ حروفی آن مراجعه کنند.

آثار و تألیفات کلینی

ابوجعفر کلینی رضی الله عنه غیر از کتاب کافی آثار دیگری هم دارد که متأسفانه در طول تاریخ از بین رفته، کتاب های او در کتابخانه های بغداد و شهر ری وجود داشته، علماء و محققان در آثار خود آنها را ثبت و ضبط کرده اند و محدثان آن کتاب ها را بر مشایخ خود قرائت می نمودند و اجازه نقل آنها را دریافت می کردند.

شیخ طوسی در فهرست خود ضمن معرفی آثار او گوید: او غیر از کافی کتاب هایی به نام رسائل، کتاب رد بر قرامطه و کتاب تفسیر رؤیا نوشت، شیخ طوسی سپس گفته: ما

کتاب های او را توسط مشایخ خود روایت می کنیم، معلوم است که این آثار در آن زمان مشهور بوده اند و از آنها استفاده می کرده اند.

ابوالعباس نجاشی در رجال خود گوید: ابو جعفر کلینی غیر از کتاب کافی کتب دیگری هم تألیف کرده و آنها عبارتند از کتاب رد بر قرامطه، کتاب رسائل الائمه علیهم السلام، کتاب تعبیر رؤیا، کتاب رجال و کتاب ما قیل فی الائمة علیهم السلام من الشعر، نجاشی گوید: ما آثار او را بر مشایخ خود قرائت کردیم و از آنها اجازه نقل گرفتیم.

اینک فهرست آثار کلینی:

1. کافی که بسیار مشهور و مکرر چاپ شده است.

2. رسائل الائمة علیهم السلام.

3. ما قیل فی الائمة علیهم السلام من الشعر.

4. کتاب تعبیر الرؤیا.

5. کتاب الرد علی القرامطة.

مشایخ کلینی

اشاره

ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه اساتید و مشایخ زیادی دارد، که در ری و بغداد از آنها اخذ حدیث کرده است، نام مشایخ او در کتب رجال آمده، و تذکره نویسان از آنها در آثار خود نام می برند، در کتاب جامع الرواة که مخصوص رجال کتب اربعه می باشد از آنان یاد می کند، و از همه جامع تر تحقیق دکتر حسین علی محفوظ است که در مقدمه کافی آنها را جمع کرده است و اینک مختصری از حالات آنها:

1. احمد بن ادريس

او احمد بن ادريس ابو علی اشعری قمی است که یکی از ثقات اصحاب و راویان و فقهاء امامیه بود، او اخبار زیادی نقل کرده و روایاتش هم از صحاح به حساب می آیند او کتاب بزرگی در نوادر تألیف کرده که مشایخ از وی نقل می کنند، احمد بن ادريس در سال 306 در جایی به نام قرعاء در راه مکه درگذشت. (1)

ص: 166

2. احمد بن عبدالله بن امیه

او یکی از مشایخ کلینی عنوان شده در جامع الرواة از وی نام برده نشده است، ولی در مقدمه کافی از تنقیح المقال نقل کرده که او یکی از مشایخ کلینی است.

3. احمد بن محمد همدانی

نجاشی در فهرست خود گوید: احمد بن محمد بن سعید سبیبی همدانی، از بزرگان اصحاب حدیث و راویان می باشد او از اهل کوفه و از طائفه جارودیه زیدیه بود، او با محدثان و فقهاء شیعه رفت و آمد داشت، و مردی امین و موثق بود، احمد بن محمد کتاب های زیادی تألیف کرد و در کوفه درگذشت. (1)

4. احمد بن عاصم

این راوی را از مشایخ کلینی دانسته اند، از او در فهرست شیخ و نجاشی و جامع الرواة نامی برده نشده است، در مقدمه کتاب کافی از تنقیح المقال نقل شده که او از مشایخ کلینی بوده است.

5. احمد بن محمد بن عیسی

شیخ طوسی در فهرست خود گوید: احمد بن محمد بن عیسی اشعری ابو جعفر قمی از فقهاء و چهره های بزرگ عصر خود در قم بود، و ریاست و زعامت این ناحیه را به عهده داشت او با حضرت رضا علیه السلام هم ملاقات داشت و کتب زیادی را تألیف کرد، پیداست که کلینی در جوانی از وی اخذ روایت کرده است. (2)

6. احمد بن مهران

در جامع الرواة گوید: احمد بن مهران یکی از مشایخ کلینی می باشد، در کافی در باب تولد امام کاظم از وی حدیث نقل می کند و برای او طلب رحمت و آمرزش می نماید، ولی علامه حلی در خلاصه گوید: ابن غضائری او را تضعیف کرده است. (3)

ص: 167

1-1) رجال نجاشی، ص 94.

2-2) فهرست شیخ: ص 48.

3-3) جامع الزوارة، 1 ص 73.

7. اسحاق بن یعقوب

در جامع الرواة از غیبت طوسی نقل می کند که شیخ از طریق ابن قولویه و ابو غالب زراری روایت کرده که کلینی گفت: از اسحاق بن یعقوب شنیدم می گفت مشکلاتی برای من پیش آمده بود و من نامه ای توسط محمد بن عثمان عمری نائب امام زمان برای آن حضرت فرستادم و مشکلات خود را با او در میان گذاشتم، و توقیع به خط امام برای من رسید. (1)

8. حسن بن خفیف

از این محدث در کتب رجال ذکری نیست، در مقدمه کتاب کافی از کتاب عین الغزال نقل کرده که حسن بن خفیف یکی از مشایخ کلینی بوده است.

9. حسن بن فضل یمانی

در فهرست نجاشی و جامع الرواة از این راوی نام برده نشده در مقدمه کتاب کافی به نقل از عین الغزال و تنقیح المقال او را از مشایخ کلینی ذکر می کند.

10. حسین بن حسن اسود

در جامع الرواة گوید: حسین بن حسن حسنی اسود مکنی به ابو عبدالله رازی از مشایخ کلینی است، او در باب اشاره و نص بر امامت حسن بن علی علیهما السلام و در باب ولادت امام هادی علیه السلام و همچنین در کتاب علم کافی از وی روایت می کند، شرح حالی از این محدث در دست نیست. (2)

11. حسین بن حسن علوی

در جامع الرواة گوید: او از مشایخ محمد بن یعقوب کلینی است، در کافی در باب تولد صاحب الزمان از وی روایت می کند و همچنین در کتاب معیشت هم از او حدیثی نقل کرده است، او از کسانی است که در هنگام تولد امام زمان خدمت امام عسکری علیهما السلام رسیده و تبریک گفته است. (3)

ص: 168

1-1) همان، ص 236.

2-2) همان، ص 236.

3-3) همان، ص 236.

12. حسین بن علی علوی

در جامع الرواة از وی عنوان نشده، در مقدمه کتاب کافی از عین الغزل نقل شده که او یکی از مشایخ کلینی می باشد.

13. حسین بن محمد اشعری

نجاشی در رجال خود گوید: حسین بن محمد بن عمران اشعری قمی مکنی به ابو عبدالله از ثقات اهل حدیث است، او کتابی به نام نوادر تألیف کرده که ما آن را از طریق ابوعبدالله محمد بن محمد، از ابو غالب زراری از محمد بن یعقوب کلینی از او روایت می کنیم، در کافی در باب تولد امام سجاد علیه السلام حدیثی از وی نقل شده است. (1)

14. حمید بن زیاد

او یکی از مشایخ بزرگ کلینی است که در کافی از وی بسیار روایت می کند، این راوی یکی از مؤلفان بوده و اصول زیادی را در دست داشته است، شیخ طوسی در فهرست گوید: او از اهل آبادی نینوا بود و در نزدیک کربلا زندگی می کرد و از ثقات مؤلفان می باشد، نجاشی گوید: حمید بن زیاد در سال 315 درگذشت. (2)

15. داود بن کوره

ابوالعباس نجاشی گوید: داود بن کوره ابو سلیمان قمی از کسانی است که کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی از تبویب کرد و کتابی هم در وضو، صلاة، زکاة، صوم و حج تألیف کرده است، در جامع الرواة اشاره ای به روایات او در کافی نشده است، ولی در مقدمه کتاب کافی به نقل از تنقیح المقال او را از مشایخ کلینی آورده است. (3)

16. سعد بن عبدالله قم

شیخ الطائفه در فهرست خود گوید: سعد بن عبدالله قمی مکنی به ابو القاسم از

ص: 169

1-1. همان، ص 236.

2-2. رجال نجاشی، ص 66.

3-3. فهرست شیخ، ص 85. (4). رجال نجاشی، ص 158.

راویان جلیل القدر و ثقات مؤلفین بود، او اخبار زیادی نقل کرده و مورد اعتماد بوده است، از جامع الرواة معلوم می‌گردد که کلینی مستقیماً از سعد بن عبدالله روایت نمی‌کند، او از طریق محمد بن یحیی احادیث سعد بن عبدالله را روایت کرده است ولی در مقدمه کافی او را از مشایخ کلینی می‌داند.

17. سلیمان بن سفیان

سلیمان بن سفیان ابو داود مسترق از ثقات اصحاب حدیث است، نجاشی گوید:

سلیمان بن سفیان از موالیان کنده بود، او به واسطه سفیان بن مصعب از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند و تا سال 231 هم زنده بود، در مقدمه کافی از عین الغزال روایت می‌کند که او از مشایخ کلینی بوده این گفته با رجال نجاشی منافات دارد. (1)

18. سهل بن زیاد رازی

او یکی از مشایخ ابو جعفر کلینی است که در کافی از او بسیار روایت می‌کند، سهل بن زیاد از راویان ضعیف شمرده شده، گفته‌اند: او خود ضعیف نبوده ولی از ضعفاء حدیث روایت می‌کرده است، او با امام حسن عسکری علیه السلام مکاتباتی داشته، احمد بن محمد بن عیسی او را به اتهام غلو و نقل حدیث ضعیف از قم اخراج نمود. (2)

19. عبدالله بن جعفر حمیری

ابوالعباس نجاشی گوید: عبدالله بن جعفر بن مالک حمیری قمی شیخ اهل قم و رهبر آنها بود او در سال 290 وارد کوفه شد و در آنجا حدیث شنید، او کتاب‌های زیادی تألیف و تصنیف کرده و ما همه آنها را از طریق احمد بن محمد یحیی عطار از وی نقل می‌کنیم، روایت کلینی از وی در کافی باب تولد امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است. (3)

20. علی بن ابراهیم بن هاشم

او یکی از مشایخ بزرگ و مشهور کلینی است که در کافی بسیار از او روایت می‌کند، و بیشترین اخبار کافی از طریق او آمده است، شیخ طوسی در فهرست خود

ص: 170

1-1. رجال نجاشی، ص 177.

2-2. رجال نجاشی، ص 185.

3-3. رجال نجاشی، ص 219.

گوید: علی بن ابراهیم بن هاشم قمی کتاب هایی تألیف کرده که ما همه آنها را از طریق شیخ مفید از او روایت می کنیم، نجاشی نیز او را از ثقات اهل حدیث و از مصنفان مورد اعتماد معرفی کرده است. (1)

21. علی بن حسین سعدآبادی

شیخ ابو جعفر طوسی رضی الله عنه او را از مشایخ کلینی رحمه الله ذکر می کند و در رجال خود در باب کسانی که از امام علیه السلام روایت ندارند نقل کرده است، در جامع الرواة او را عنوان کرده ولی حدیثی در کافی از او نشان نمی دهد، و ابو غالب زراری هم از علی بن حسین سعدآبادی روایت می کند. (2)

22. علی بن عبدالله خدیجی

شیخ طوسی در رجال خود گوید: علی بن عبدالله معروف به خدیجی از مشایخ تلعبکبری است، نجاشی در رجال گفته، علی بن محمد بن عاصم ابو الحسن معروف به خدیجی اصغر از ضعفاء به شمار است، در جامع الرواة او را عنوان کرده و روایتی در کافی از او نشان نمی دهد، در مقدمه کافی به استناد کتاب تنقیح المقال او را از مشایخ کلینی می داند. (3)

23. علی بن محمد بن بندار

او از مشایخ ابو جعفر کلینی است و روایات او در کافی نقل گردیده است، از این راوی شرح حالی در کتب رجال نیامده است.

24. علی بن محمد برقی

او یکی از مشایخ کلینی است که روایات او در کافی مکرر آمده است، او فرزند دختر احمد بن محمد بن خالد برقی مؤلف محاسن است، از این جهت او را به اعتبار جدش برقی هم گفته اند، در جامع الرواة او را به عنوان علی بن محمد بن عبدالله قمی ذکر می کند و روایات او را در کافی نشان می دهد. (4)

ص: 171

1-1. فهرست شیخ، ص 115.

2-2. رجال شیخ، ص 484.

3-3. رجال شیخ، ص 483 و رجال نجاشی، ص 266.

4-4. جامع الرواة، ج 1، ص 596.

25. علی بن محمد کلینی رازی

او علان کلینی است و ابو جعفر کلینی خواهرزاده وی می باشد، ما درباره او بعد از این گفتگو می کنیم.

26. علی بن موسی کمندانی

او یکی از مشایخ ابو جعفر کلینی است و در کافی روایاتی از او نقل شده است ثقة الاسلام کلینی هم به نام از وی روایت کرده و هم به عنوان عدة من اصحابنا از او حدیث نقل کرده است، علماء رجال گویند: یکی از افراد عده علی بن موسی کمندانی است و کمندان نام قدیم قم بوده است، شرح حال زیادی از این محدث در دست نیست. (1)

27. قاسم بن علاء

محمد بن علی اردبیلی رحمه الله او را در جامع الرواة عنوان کرده و گوید: قاسم بن علاء اهل آذربایجان است، ابن طاووس او را از وکلاء امام زمان علیه السلام ذکر می کند، کلینی در کتاب کافی باب تولد امام صادق علیه السلام از وی روایت می کند، و شرح حالی جز این از او در دست نیست. (2)

28. محمد بن اسماعیل نیشابوری

او از مشایخ ابو جعفر کلینی بوده و در کافی روایاتی از وی از فضل بن شاذان روایت شده است، شیخ الطائفة در رجال خود او را عنوان کرده و تنها به نام او اکتفاء می کند، کشی هم در رجال خود از وی نقل می کند که عبدالله بن طاهر امیر خراسان فضل بن شاذان را از نیشابور تبعید کرد، شرح حال زیادی از وی در دست نیست. (3)

29. محمد بن جعفر رازی

شیخ الطائفة در رجال خود گوید: محمد بن جعفر اسدی مکنی به ابو الحسین رازی یکی از وکلاء و ابواب بود و در فهرست گوید: محمد بن جعفر اسدی کتابی

ص: 172

1-1 . جامع الرواة، ج 1، ص 603.

2-2 . جامع الرواة، ج 2، ص 19.

3-3 . رجال شیخ، ص 496.

دارد که ما آن را توسط جماعتی از تلعبیری از وی روایت می کنیم، در جامع الرواة نیز او را عنوان کرده و روایات او را در کافی از طریق کلینی نشان می دهد. (1)

30. محمد بن ابی عبدالله کافی

او از راویان اهل کوفه بود، از آنجا مهاجرت کرد و در ری ساکن شد کلینی در کافی از وی روایت می کند، نجاشی می گوید: محمد بن جعفر بن محمد اسدی ابو الحسین کوفی ساکن ری که او را محمد بن ابی عبدالله می گفتند از ثقات اهل حدیث بود، جز این که از ضعفاء هم روایت می کرد، او کتاب هایی هم تألیف کرد و در شب پنج شنبه دهم ماه جمادی الاولی سال 312 درگذشت. (2)

31. محمد بن حسن صفار

او از مشایخ کلینی است و روایات او در کافی نقل شده، ابو العباس نجاشی در رجال خود گوید: محمد بن حسن بن فروخ صفار از موالیان عیسی بن موسی اشعری بود، او را ابو جعفر اعور هم می گفتند، او یکی از بزرگان اصحاب ما در قم بود و از ثقات عظیم الشان به شمار می رفت، او کتب زیادی هم تألیف کرد و در سال 290 در قم درگذشت. (3)

32. محمد بن حسن طائی

از این راوی در کتب رجال حدیثی عنوان نشده و در کتاب های مشهور نام او نیست، در جامع الرواة که راویان کتب اربعه را جمع کرده از وی نشان و ذکری نیست، در مقدمه کتاب کافی از کتاب عین الغزال نقل کرده که او از مشایخ کلینی بوده است.

33. محمد بن عبدالله حمیری

او از مشایخ ثقة الاسلام کلینی است و در کافی از وی روایت می کند، نجاشی در رجال خود گوید: محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری ابو جعفر قمی از ثقات اصحاب حدیث و از وجوه اهل زمان خود بود، او با صاحب الزمان علیه السلام مکاتبه کرد و مسائلی از آن حضرت پرسید، وی کتاب هایی هم تألیف کرده که ما آنها را توسط

ص: 173

1-1. فهرست شیخ، ص 179؛ جامع الرواة، ج 2، ص 83. [1]

2-2. رجال نجاشی، ص 373.

3-3. رجال نجاشی، ص 354.

مشایخ خود روایت می کنیم. (1)

34. محمد بن عقیل کلینی

در جامع الرواة او را عنوان کرده و گوید: محمد بن عقیل جزء گروهی است که کلینی به عنوان «عدة من أصحابنا» از وی روایت می کند. (2)

35. محمد بن علی کوفی

شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی در رجال خود او را عنوان کرده و گوید: محمد بن علی بن معمر کوفی مکنی به ابو الحسن صاحب صبیحی از تلکبری روایت می کند و در سال 329 موفق به گرفتن اجازه از وی گردید، در جامع الرواة هم او را عنوان کرده و به روایات او در کافی اشاره نمی کند، در مقدمه کافی از تنقیح المقال نقل کرده که او از مشایخ کلینی می باشد. (3)

36. محمد بن یحیی عطار قمی

او یکی از مشایخ معروف کلینی است و در کافی از وی بسیار روایت کرده، شیخ طوسی در رجال خود او را از مشایخ کلینی ذکر می کند، نجاشی در رجال خود گوید:

محمد بن یحیی ابو جعفر عطار قمی شیخ اصحاب ما در زمان خود بود، او یکی از ثقات اهل حدیث و از مؤلفان و مصنفان به شمار می رفت. (4)

راویان کلینی

اشاره

ابوجعفر کلینی رضی الله عنه در ری و بغداد مجلس املاء حدیث داشت، گروهی از محدثان و فقهاء شیعه از وی حدیث آموختند و در محضر مبارک او تلمذ کردند، اسامی آنها در کتب رجال حدیث آمده و ما اکنون در اینجا مختصری از حالات آنها را ذکر می کنیم، جویندگان باید به کتب رجال مراجعه کنند و تفصیل حالات آنان را مطالعه نمایند.

ص: 174

1-1 . رجال نجاشی، ص 354.

2-2 . جامع الرواة، ج 2، ص 150. [1]

3-3 . رجال شیخ، ص 500.

4-4 . رجال شیخ، ص 495؛ رجال نجاشی، ص 353.

1. احمد بن ابراهيم صيمري

شيخ الطائفة ابو جعفر طوسي در فهرست خود گويد: احمد بن ابراهيم بن ابى رافع صيمري مكنى به ابو عبدالله از اولاد عبيد بن عازب برادر براء بن عازب انصاري بود، وى اصلاً اهل كوفه بود و در بغداد اقامت داشت، او از ثقات اهل حديث بود و كتاب هاى هم تأليف كرد، ما كتاب هاى او را از طريق ابو عبدالله مفيد از وى روايت مى كنيم. (1)

2. احمد بن احمد كاتب

در كتب معروف رجال و فهرس نامى از وى نيست، در مقدمه كتاب كافى از كتاب عين الغزال و تنقيح المقال نقل کرده که او از راويان كلينى مى باشد.

3. احمد بن على بن سعيد

در جامع الرواة از وى عنوانى نشده است و در رجال و فهرست شيخ و همچنين در رجال نجاشى نام او وجود ندارد، در مقدمه كتاب كافى از تنقيح المقال نقل کرده که احمد بن على بن سعيد از اهل كوفه بود و از كلينى روايت مى كرد.

4. احمد بن محمد بن على

شيخ ابو جعفر طوسي رضى الله عنه در رجال خود او را عنوان کرده و گويد: احمد بن محمد بن على مكنى به ابو الحسين از اهل كوفه بود، و از كلينى روايت مى كرد و ما از طريق على بن حسين موسوى مرتضى از او روايت مى كنيم. (2)

5. احمد بن محمد زرارى

نجاشى در رجال خود گويد: احمد بن محمد بن محمد ابو غالب زرارى از مشايخ حديث بود، او در زمان خود شخصيتى بزرگ به شمار مى رفت و از وجوه و اعيان محدثان به حساب مى آمد، او كتاب هاى هم تأليف کرده که ما آنها را از طريق شيخ خود ابو عبدالله مفيد از وى روايت مى كنيم، زرارى در سال 368 درگذشت. (3)

ص: 175

1-1) . فهرست شيخ، ص 56.

2-2) . رجال شيخ، ص 450.

3-3) . رجال نجاشى، ص 83.

6. جعفر بن قولویه

ابوالعباس نجاشی در رجال خود گوید: جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه مکنی به ابو القاسم از ثقات اصحاب حدیث و بزرگان عصر خود بود، و در حدیث و فقه مقامی بزرگ داشت او از پدر و برادرش روایت می کرد، شیخ ما ابو عبدالله در نزد او تلمذ کردند، و از وی فقه آموختند، او کتاب های زیادی تألیف کرد، من اکثر آنها را نزد شیخ مفید خواندم. (1)

7. عبدالکریم بن عبدالله

شیخ آقابزرگ تهرانی رضی الله عنه در طبقات اعلام شیعه قرن چهارم گوید: عبدالکریم بن عبدالله بن نصر ابو الحسین بزاز از شاگردان ابو جعفر کلینی است که کافی را در بغداد بر او خوانده است، در فهرست شیخ در ترجمه کلینی نیز از او به عنوان راوی کافی نام برده شده است. (2)

8. علی بن احمد دقاق

در جامع الرواة او را عنوان کرده و گوید: علی بن احمد بن موسی دقاق از مشایخ شیخ صدوق بوده و از کلینی روایت می کند، شرح حالی از وی در دست نیست و تنها در طرق چند حدیث از وی یاد شده است. (3)

9. محمد بن ابراهیم نعمانی

او از خواص راویان و شاگردان ابو جعفر کلینی بوده، علمای رجال گویند:

او کتاب کافی را می نوشته است، نجاشی در رجال خود گوید: محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی ابو عبدالله کاتب معروف به ابن ابی زینب از شیوخ اصحاب ما بود، او مقامی بزرگ در جامعه خود داشت و همگان از وی تجلیل می کردند، او کتاب های زیادی تألیف کرده که یکی از آنها غیبت می باشد، او به طرف شام رفت و در آنجا درگذشت. (4)

ص: 176

1-1. رجال نجاشی، ص 123.

2-2. طبقات اعلام شیعه قرن چهارم، ص 151.

3-3. جامع الرواة، ج 1، ص 554. [1]

4-4. رجال نجاشی، ص 383.

10. محمد بن احمد صفوانی

او از راویان ابو جعفر کلینی و از کاتبان کتاب کافی بود، صفوانی در نزد او علم و ادب آموخته و از وی اجازه نقل حدیث داشت، شیخ طوسی در فهرست گوید: محمد بن احمد بن عبدالله مکنی به ابو عبدالله از اعقاب صفوان جمال صاحب امام صادق علیه السلام بود، او کتاب هایی را از حفظ املاء کرد، ما آن کتاب ها را از طریق شیخ مفید از وی روایت می کنیم. (1)

11. محمد بن احمد سانی

شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی در رجال خود گوید: محمد بن احمد بن محمد بن سنان زاهری مکنی به ابو عیسی در ری اقامت داشت، او از پدر و جدش روایت می کرد، و از وی ابن نوح و ابو الفضل روایت می کنند، در جامع الرواة او را عنوان کرده و اشاره به روایات او در کافی نمی کند، در مقدمه کافی به نقل از تنقیح المقال او را از راویان کلینی می داند. (2)

12. محمد بن عبدالله شیبانی

شیخ ابو جعفر طوسی در فهرست خود گوید: محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی مکنی به ابو الفضل از راویان کثیر الحدیث است، گروهی از اصحاب ما او را تضعیف کرده اند، او کتاب هایی تألیف کرده که ما آنها را توسط گروهی روایت می کنیم، او از راویان کلینی بوده و در مشیخة تهذیب به این موضوع تصریح گردیده است. (3)

13. محمد بن علی ماجیلویه

شیخ طوسی در رجال خود گوید: محمد بن علی بن ماجیلویه قمی از مشایخ ابو جعفر صدوق بود، در جامع الرواة او را عنوان کرده ولی روایاتی در کافی از وی نشان نمی دهد، در مقدمه کافی به نقل از تنقیح المقال او را از راویان شیخ ابو جعفر کلینی

ص: 177

1-1) . رجال نجاشی، ص 383.

2-2) . فهرست شیخ، ص 159.

3-3) . رجال نجاشی، ص 510. (4) . فهرست شیخ، ص 166.

می‌داند. (1)

14. محمد بن محمد بن عاصم

او از رجال کلین است ترجمه حال او بعداً خواهد آمد.

15. هارون بن موسی

او یکی از راویان مشهور کلینی است و کتاب کافی را از او نقل می‌کند، نام او در کتاب صید کافی آمده و گوید: حدیث کرد مرا محمد بن یعقوب کلینی، نجاشی در رجال خود گوید: هارون بن موسی بن احمد تلعبکبری از بنی شیبان بود، او از ثقات اهل حدیث و مورد اعتماد به شمار می‌رفت او کتاب هایی هم تألیف کرده که مشایخ از وی روایت می‌کنند. (2)

مؤلف گوید:

مشایخ و راویان ابو جعفر کلینی در اینجا به نظر خوانندگان رسید، کلینی اساتید و شاگردان دیگری هم داشته است، آثار و تألیفات او از بین رفته و اکنون جز کافی کتاب دیگری از او در دست نیست، اکثر مشایخ او در کافی ذکر شده اند، تعدادی هم در آثار شیخ صدوق و شیخ طوسی آمده اند.

ما درباره مشایخ و راویان کلینی تحقیق کردیم و شرح حال آنان را به طور خلاصه آوردیم، مقصود ما معرفی شخصیت ابو جعفر کلینی رضی الله عنه بوده و خواستیم ابعاد علمی فقهی و حدیثی آن بزرگوار را تحقیق کنیم و به زبان فارسی در اختیار مردم قرار دهیم.

ص: 178

1-1. رجال شیخ، ص 491.

2-2. رجال نجاشی، ص 439.

محمد بن يعقوب الكليني

اشاره

محمد بن يعقوب الكليني (1)

سيد محسن امين عاملي

توفي في بغداد سنة 328 و دفن بباب الكوفة.

هو أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي البغدادي و يعرف أيضا بالسلسلي لنزوله درب السلسلة ببغداد.

«و الكليني» نسبة إلى كلين كزبير قرية في دهستان فشابويه من ناحية الري.

و يظهر ان نشاته الأولى كانت في (كلين) ثم توجه إلى بغداد لطلب العلم حتى توفي فيها فان والده يعقوب كان من علماء الري ساكنا في كلين و دفن فيها و صار قبره معروفاً مشهوراً يزار و ذكر الشيخ عباس القمي في [كتابه (تحفة الأحباب) الفارسي ان قبره صار الآن في أحد دور طهران بالقرب من (حسن آباد) واقعا على الطريق المنتهى إلى هذه القرية.

أقوال العلماء في حقه

ثقة الإسلام شيخ المحدثين الاعلام. قال النجاشي: شيخ أصحابنا في وقته بالري و وجههم و كان أوثق الناس في الحديث و اثبتهم صنف الكافي الكبير في عشرين سنة. وقال الطوسي: جليل القدر عالم بالأخبار. - وقال ابن طاوس: الشيخ المتفق على ثقته و أمانته وقال الحافظ ابن حجر العسقلاني: هو من رؤوس فضلاء الشيعة في أيام

ص:179

المقتدر. وعن ابن الأثير في جامع الأصول: هو الفقيه الامام على مذهب أهل البيت عالم في مذهبهم كبير فاضل عندهم مشهور، وعده في حرف النون من كتاب النبوة من المجددين لمذهب الامامية على رأس المئة الثالثة.

وكذلك الطيبي في شرح المشكاة. وقال المحقق الكركي: لم يعلم في الأصحاب مثله. وقال والد البهائي: هو شيخ عصره ووجه العلماء كان أوثق الناس في الحديث وأقدهم له وأعرفهم به. وقال النجاشي: كنت أتردد إلى مسجد اللؤلئى اقرأ القرآن على صاحب المسجد وجماعة من أصحابنا يقرءون الكافي على أبي الحسن احمد ابن الكوفي الكاتب. وقال بحر العلوم الطباطبائي: ثقة لاسلام شيخ المشايخ الأعلام ذكره أصحابنا وغيرهم واتفقوا على فضله وعظيم منزلته وقبره الآن مزار معروف بباب الجسر ببغداد وهو باب الكوفة. وقال الطوسي توفي ببغداد: ودفن بباب الكوفة في مقبرتها قال ابن عبدون رأيت قبره في صراة الطائي وعليه لوح مكتوب عليه اسمه.

مؤلفاته

1. الكافي ، 2. تفسير الرؤيا ، 3. الرد على القرامطة ، 4. رسائل الائمة ، 5. كتاب الرجال ، 6.

ما قيل في الائمة من الشعر.

ص:180

ثقة الاسلام أبو جعفر الكليني (. . . - 329 ق / 939 م)

اشاره

ثقة الاسلام أبو جعفر الكليني (. . . - 329 ق / 939 م) (1)

قيس آل قيس

چكیده

در این نوشتار پر برگ از حیات کلینی و مشایخ و شاگردان او سخن به میان آمده و به مصنفات کلینی پرداخته شده است. وفات و مزار کلینی، نسخه ها، شروح و حواشی کتاب الکافی و مصادر ترجمه کلینی از دیگر مطالب این نوشته است.

هو ثقة الاسلام و شیخ المحدثین الأعلام و قدوة الأنام و ملاذ المحدثین و مروّج المذهب فی غیبة الامام علیه السلام أقدم الجامعین و أعظم البارعین و أنور الطالعین و ثقة العارفین أبو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الكلینی (بضم الكاف) الرازی، و قيل يعرف بالسلسلی لنزوله درب السلسلة ببغداد، نسبه الأولى الى «كُلین» (بضم الكاف) قرية من نواحي الری قرب «طهران» .

ولادته:

القدر المسلم عند بعض الأعلام ان مولده كان بعد وفاة الامام العسكري عليه السلام (الحسن بن علي الهادي المتوفى سنة 260ق) في حالة الغيبة الصغرى.

و يظهر ان نشأته كانت في (كلين) ثم توجه الى بغداد لطلب العلم حتى توفي فيها.

ص: 181

فانّ والده يعقوب كان من علماء الرى ساكناً فى «كلين» و دفن فيها و صار قبره معروفاً مشهوراً يزار، و ذكر الشيخ عباس القمى فى كتابه تحفة الأحباب الفارسى أنّ قبره صار الآن فى أحد دور طهران بالقرب من «حسن آباد» واقعاً على الطريق المنتهى الى هذه القرية.

ذكره السيد محسن الأمين فى أعيان الشيعة وقال: «ثقة الاسلام شيخ المحدثين الأعلام، قال النجاشى: شيخ أصحابنا فى وقته بالرى و وجههم و كان أوثق الناس فى الحديث و أثبتهم صنف الكافى فى عشرين سنة. و قال الشيخ الطوسى: جليل القدر عالم بالأخبار. و قال ابن طاووس: الشيخ المتفق على ثقته و أمانته. و قال الحافظ بن حجر العسقلانى: هو من رؤوس فضلاء الشيعة فى أيام المقتدر [العباسى] . و عن ابى الأثير فى جامع الاصول: هو الفقيه الامام على مذهب أهل البيت عالم فى مذهبهم كبير فاضل عندهم مشهور. و عده فى حرف النون من كتاب النبوة من المجددين لمذهب الامامية على رأس المئة الثالثة. و كذلك الطيبى فى شرح المشكاة.

و قال المحقق الكركى [الشيخ عبد العالى المتوفى سنة 993ق] : لم يعلم فى الأصحاب مثله.

و قال والد البهائى [العلامة عزّالدين حسين بن عبدالصمد بن الشيخ شمس الدين محمد بن على] : هو شيخ عصره ووجه العلماء، كان أوثق الناس فى الحديث و أنقدهم له و أعرفهم به.

و قال النجاشى [احمد بن على صاحب كتاب الرجال] : كنت أتردد الى مسجد اللؤلؤى أقرأ القرآن على صاحب المسجد و جماعة من أصحابنا يقرأون الكافى على أبى الحسن أحمد ابن الكوفى الكاتب.

و قال بحر العلوم الطباطبائى: «ثقة الاسلام شيخ المشايخ الأعلام، ذكره أصحابنا و غيرهم و اتفقوا على فضله و عظيم منزلته» .

و قال الشيخ عباس القمى فى الكنى و الألقاب: «و شرح [أى ابن الأثير (1)] ما ذكره هو

ص:182

1-1) . ابن الأثير: المبارك بن محمد بن عبدالكريم الشيبانى الجزرى، أبوالسعادات مجدالدين صاحب كتاب جامع الاصول فى أحاديث الرسول (عشرة أجزاء) ، ولد سنة 544ق فى الموصل، و هو غير على بن محمد بن عبدالكريم الشيبانى الجزرى صاحب الكامل فى التاريخ.

فى الباب الرابع من كتاب النبوة من جامع الأصول حيث خرج حديثاً من صحيح أبى داود عن النبى صلى الله عليه وآله ان الله يبعث لهذه الأمة عند رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها» .

ثم قال فى شرح غريب هذا الباب: والأجدر أن يكون ذلك اشارة الى حدوث جماعة من الأكاير المشهورين على رأس كل مائة يجددون للناس دينهم، ويحفظون مذاهبهم التى قلدوا فيها مجتهديهم وأئمتهم ونحن نذكر المذاهب المشهورة فى الاسلام التى مدار المسلمين فى أقطار الارض هى: مذهب الشافعى، وأبى حنيفة، ومالك، وأحمد، ومذهب الإمامية، ومن كان المشار اليه من هؤلاء كان رأس كل مائة.

وكذلك من كان المشار إليه من باقى الطبقات، وأما من كان قبل تلك المذاهب المذكورة فلم يكن الناس مجتمعين على امام بعينه ولم يكن قبل الا المائة الأولى.

ثم انهعد ممن كان مجدداً لمذهب الامامية على رأس المائة الأولى، محمداً بن على الباقر عليه السلام، وعلى رأس المائة الثانية على بن موسى الرضا عليه السلام، وعلى رأس المائة الثالثة أبا جعفر محمد بن يعقوب الكلينى الرازى، وعلى رأس المائة الرابعة المرتضى الموسوى أخا [الشريف] الرضى. (1)

وذكره العلامة الخوانسارى فى روضات الجنات فقال: فشان الرجل أجل وأعظم من أن يختفى على أعيان الفريقين، أو يكتسى ثوب الاجمال لدى ذى عينين، أو ينتفى أثر إشراقه يوماً من البين، اذ هو فى الحقيقة أمين الإسلام، وفى الطريقة دليل الأعلام، وفى الشريعة جليل قدام، ليس فى وثاقته لأحد كلام، ولا فى مكانيه عند أنمة الأنام، وحسب الدلالة على اختصاصه بمزيد الفضل، واتقان الأمر، اتفاق الطائفة على كونه أوثق المحمد بن الثلاثة [المقصود صاحب الترجمة، والشيخ الصدوق (قده - انظر ترجمته فى هذا المؤلف)، والشيخ الطوسى (قده - انظر ترجمته، فى هذا المؤلف ايضاً)] الذين هم أصحاب الكتب الاربعة [الكافى، من لا يحضره الفقيه، والاستبصار - وكتاب التهذيب، انظرها فى تراجم مؤلفيها (الصدوق والطوسى والكلينى فى هذا المصنف)]، ورؤساء هذه الشريعة المتبعة.

كما نقل عن شيخنا الشهيد الأول [هو شيخ الأجل الأققه أبو عبدالله محمد بن الشيخ

ص: 183

1-1). كما أشار الى هذا الموضوع العلامة خوانسارى فى روضات الجنات، ج 6، ص 110 ايضاً. [1]

العالم جمال الدين مكى بن شمس الدين محمد الدمشقى العاملى الجزينى، ولد سنة 734ق و استشهد رحمه الله تعالى فى يوم الخميس التاسع من جمادى الأولى سنة 786ق [الذى عليه من هذه الطائفة كل المعول أنه رحمه الله قال فى اجازته للشيخ الفقيه على بن الخازن الحائرى، (1)و به مصنّفات صاحب كتاب الكافى فى الحديث، الذى لم يعمل فى الامامية مثله (2)و قال قبله العلامة] حسن بن يوسف الحلّى [فى كتاب الخلاصة، (3)تبعاً لشيخنا النجاشى المسلمّ كلامه فى أحوال الرجال عند ذكره له بعد ما ترجمه و بجله و كان أوثق الناس فى الحديث و أثبتهم، صنف الكتاب الكبير المعروف بالكلىنى يسمّى الكافى فى عشرين سنة، و قال الشهيد الثانى] هو الشيخ الأجل زين الدين بن نور الدين على بن احمد بن احمد بن جمال الدين بن تقى بن صالح بن مشرف العاملى الجبعى [فى شرح رسالته فى الدراية مانصه: كان قد استقر على اربعمائة مصنّف سمّوها الأصول، فكان عليها اعتمادهم، ثم تداعت الحوادث الى ذهاب معظم تلك الاصول، و لخصها جماعة فى كتب خاصّة تقريباً على المتناول، و أحسن ما جمع منها الكافى لمحمد بن يعقوب الكلىنى، و التهذيب للشيخ أبى جعفر الطوسى، ثم قال: و أما الاستبصار فأنه أخصر من التهذيب و يمكن الاستغناء به عنه، و كتاب من لا يحضره الفقيه حسن أيضاً، و قال الشيخ على ابن الشيخ محمد سبط شيخنا الشهيد الثانى [المذكور أعلاه] رحمهم الله تعالى. فى كتابه الدر المنظوم، هذه حواش يسيره على اصول الكافى و المنهل العذب الصافى، للثقة الجليل محمد بن يعقوب الكلىنى أنار الله برهانه، و أعلى فى عليين مكانه، فلعمرى لم ينسج ناسج على منواله، و منه يعلم قدر منزلته و جلالة حاله، معرضاً عن التعريض لأحوال الرجال.

ص: 184

1-1) . ذكر هذه الاجازة صاحب الذريعة، ج 1، ص 247، الرقم 1303. و [1]قال: «اجازته (أى الشهيد الأول) للشيخ، زين الدين أبى الحسن على بن أبى محمد الحسن بن شمس الدين محمد الخازن بالحائر الشريف مبسوطه (أولها: اللهم انا نحمدك و الحمد من نعمك) تاريخها 12/رمضان 784ق أوردها فى الرياض [2]عن خط الأمير محمد أمين الشريف عن خط المولى محمود بن محمد على الجيلانى عن خط الشيخ بهاء الدين محمد بن على الشهير بابن بهاء الدين العودى عن خط الشيخ ناصر بن ابراهيم، البويهى عن خط الشهيد طاب ثراه» .

2-2) . راجع: بحار الأنوار، ج 107، ص 190. [3]

3-3) . خلاصه القوال فى علم الرجال، طبع بطهران سنة 1310ق.

وقال شيخنا المروّج على بن عبدالعالى الكركى العاملى فيما نقل عن إجازته الكبيرة للقاضى صفى الدين عيسى مالفظه: «و منها جميع مصنفات و مرويات الشيخ الامام السعيد الحافظ المحدث الثقة جامع أحاديث أهل البيت عليهم السلام أبى جعفر محمد بن يعقوب الكلينى صاحب الكتاب الكبير فى الحديث المسمى الكافى الذى لم يعمل مثله. . .» الى أن قال: «وقد جمع هذا الكتاب من الأحاديث الشرعية و الأسرار الدينية مالا يوجد فى غيره، و هذا الشيخ يروى عن لايتناهى كثرة من علماء اهل البيت عليهم السلام و رجالهم و محدثيهم مثل على بن ابراهيم، و هو يروى عن أبيه، و مثل محمد بن على بن محبوب و هو يروى عن محمد بن أحمد العلوى عن السيد الأجل أبى الحسن على بن الامام أبى عبدالله المعصوم جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، عن اخيه موسى الكاظم، عن آبائه عليهم السلام. (1)

و فى اجازة الفقيه الثّقّة الجليل السيد حسين ابن السيد حيدر الكركى العاملى شيخ اجازة مولانا المحقق السبزوارى، عن ابن قولويه: جميع مصنفات و مرويات الشيخ الامام ثقة الاسلام أبى جعفر محمد بن يعقوب الكلينى التى من جملتها كتاب الكافى و هو خمسون كتاباً بالأسانيد التى فيه لكل حديث متصل بالائمة عليهم السلام.

أقول: و هذا ينافى ما نقل عن شيخنا الطوسى رحمه الله فى فهرسته أنّه قال من بعد توثيقه للرجل: «له كتب منها كتاب الكافى مشتمل على ثلاثين كتاباً، أخبرنا بجميع رواياته الشيخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان [بن عبدالسلام. البغدادى المعروف بالشيخ المفيد] رضى الله عنه، عن أبى القاسم جعفر بن محمد قولويه عنه». (2)

و جاء فى مقدمة كتابه الكافى المطبوع فى ايران (الطبعة الرابعة - 1392ق) من قبل «المكتبة الإسلامية بطهران» مع شرح و ترجمة باللغة الفارسية بقلم الأستاذ العلامة آية الله الحاج الشيخ محمد باقر الكمرئى نزيل الرى، ما ترجمته: «محمد بن يعقوب الكلينى، ينتسب الى عائلة عريقة الأصل طيبة النسب فى كُلين (احدى قرى الرى)، كان فى زمانه زعيم و شيخ الشيعة و مرجعهم الدينى فى تلك الناحية، ثم رحل الى بغداد و أقام فيها بمحلة درب السلسلة بباب الكوفة، و فى سنة 327ق شرع بنشر الحديث حتى

ص: 185

1-1) . انظر: بحار الأنوار، ج 108، ص 75-76. [1]

2-2) . انظر: بحار الأنوار، ج 108، ص 75 - 76. [2]

صار رئيس فقهاء الامامية ببغداد أيام المقتدر بالله العباسي. كان مجلسه نادى العلماء و محفل الأعيان و محط عشاق العلم الذين قدموا إليه للبحث و المناظرة و أخذ العلم، من البلدان و الأقطار و الأمصار المختلفة.

و كان الكليني رحمه الله عالماً فقيهاً محدثاً حجة عادلاً، محكم القول صحيحه، و عدّ من أفاضل أهل الأدب و أكابر العلماء و أستاذ رجال الفقه و علم من أعلام علماء الاسلام، إضافة الى زهده و ورعه و عبادته و إخلاصه.

اساتذة و مشايخ الكليني

تلقى صاحب الترجمة العلوم على أساتذة كبار لا يمكن حصرهم، و منهم:

1. أبو علي أحمد بن إدريس بن أحمد الأشعري القمي المتوفى سنة 306ق.
2. احمد بن عبدالله بن امية.
3. ابوالعباس أحمد بن محمد بن سعيد بن عبدالرحمن الهمذاني المعروف بابن عقدة المتوفى سنة 333ق.
4. أبو عبدالله أحمد بن عاصم العاصمي الكوفي.
5. أبو جعفر أحمد بن محمد بن عيسى بن عبدالله بن سعد بن مالك بن أحوص . . . الأشعري القمي.
6. أحمد بن مهران.
7. اسحاق بن يعقوب
8. حسن بن خفيف.
9. حسن بن فضل بن يزيد اليماني.
10. حسين بن حسن الحسيني الأسود.
11. حسين بن حسن الهاشمي.
12. حسين بن علي العلوي.
13. أبو عبدالله الحسين بن محمد بن عمران بن أبي بكر الأشعري القمي المعروف بابن عامر.

14. حميد بن زياد النينواى المتوفى سنة 310ق.
15. أبو سليمان داود بن كورة القمى.
16. أبو القاسم سعد بن عبدالله بن أبى خلف الأشعري القمى المتوفى سنة 300ق.
17. أبو داود سليمان بن سفيان.
18. ابوسعيد سهل بن زياد الأدمى الرازى.
19. أبو العباس عبدالله بن جعفر الحميرى القمى.
20. على بن ابراهيم بن هاشم صاحب التفسير المتوفى سنة 307ق.
21. على بن الحسين السعد آبادى.
22. أبو الحسن على بن عبدالله الخديجى.
23. على بن محمد الكلينى المعروف بعلان.
24. على بن محمد بن ابوالقاسم بندار.
25. على بن محمد البرقى القمى.
26. على بن موسى بن جعفر الكمندانى.
27. قاسم بن علاء الأذربايجانى.
28. محمد بن اسماعيل النيشابورى الملقب ببندفر.
29. محمد بن جعفر الرزاز المتوفى سنة 301ق.
30. محمد بن أبى عبدالله الأسدى الكوفى نزيل الرى.
31. محمد بن حسن بن فروخ القمى المتوفى سنة 290ق صاحب كتاب بصائر الدرجات.
32. محمد بن حسن الطائى.
33. محمد بن عبدالله الحميرى القمى.
34. محمد بن عقيل الكلينى.

35. محمد بن على معمر الكوفى.

36. محمد بن يحيى العطار الأشعري القمى. (1)

ص: 187

1-1). انظر: مقدمة كتاب الكافى طبعة دار الكتب الاسلامية، ص 20 - 23.

مدرسة الكلينى من أين بدأت و الى أين انتهت:

من النقاط المبهمة فى تاريخ الكلينى دراسته و كتبه، فالظاهر أن ولادته فى زمن المعتمد العباسى و فى حدود أيام ولادة امام العصر الحجة ابن الحسن العسكرى عليه السلام و هو لم يسمع من الأئمة المعصومين عليهم السلام بدون واسطة و قد تلقى علومه و دروسه على يد الرواة و المحدثين.

من المسلم به أنه كان فى الرى و بغداد، و يظهر من فهرست أسماء أساتذته أنهم من علماء قم و الرى و بغداد، و لكن أين و فى أى وقت أخذ الكلينى العلم و الحديث من هؤلاء الأساتذة الكبار، و أين أخذ دروسه الابتدائية، الجواب هو الابهام، حيث لا يعلم ذلك أحد.

و من بين أساتذته الستة و الثلاثين، اثنا عشر أستاذاً قمياً، و أربعة أساتذة [الصحيح 5 أساتذة] من الرى و كُلين، و البقية من الكوفة و نينوا أو من مجهولى الوطن، و لم يدون فى تاريخ حياته بأنه رحل الى قم أو الكوفة أو نينوا، و الأمر الذى لا يدعو إلى الشك هو أن حوزة الأشعريين بقم كانت فى تلك الحقبة منه الزمن من أهم المناهل الفكرية للشيخ الكلينى التى نشرها فى الرى و بغداد و الكوفة، و من أجل معرفة سبب انتشار مبادئ الشيخ الكلينى يجب الفات النظر الى تلامذته النجباء، اعتباراً من تاريخ ولادتهم و نشاطهم إلى مراكز نشاطهم و نشر علومهم الشرعية، و من هؤلاء:

1. ابو عبدالله أحمد بن ابراهيم المعروف بابن أبى رافع الصيمرى.
2. أبوالحسين أحمد بن أحمد الكاتب الكوفى.
3. أبوالحسن أحمد بن على بن سعيد الكوفى.
4. أبوالحسين أحمد بن محمد بن على الكوفى.
5. ابوغالب أحمد بن محمد بن محمد بن سليمان بن حسن بن جهم بن بكير بن أعين بن سنسن الزرارى (285-368ق).
6. أبوالحسن عبدالكريم بن عبدالله بن نصر البزاز التنيسى.
7. على بن أحمد بن موسى الدقاق.

8. أبو عبد الله محمد بن إبراهيم بن جعفر الكاتب النعماني المعروف بابن أبي زينب، من خواص صاحب الترجمة و كاتب كتاب الكافي.
10. أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عبد الله بن قضاة صفوان بن مهران جمال، الصفواني نزيل بغداد المجاز من الشيخ الكليني في رواية الحديث، و أحد كُتَّاب كتاب الكافي.
12. أبو المفضل محمد بن عبد الله بن مطلب الشيباني.
13. محمد بن علي ماجيلويه.
14. محمد بن محمد بن عصام الكليني.
15. أبو محمد هارون بن موسى بن أحمد بن سعيد الشيباني التلعكبري المتوفى سنة 385ق.

في الوقت الذي كان أكثر أساتذة الشيخ الكليني من قم و الري، نرى أن أقل تلامذته منهما، و أغلب تلامذته كانوا من الكوفة و بغداد و بين النهرين، حيث أخذ هؤلاء العلم و الحديث منه أثناء إقامته ببغداد، و على الخصوص خاصة تلامذته الذين كتبوا و رووا كتاب الكافي مثل النعماني [التسلسل 9 أعلاه]، و الصفواني [التسلسل 10 أعلاه]، و الزرراي [التسلسل 5 أعلاه] الذي يظهر أنه اتصل به في بغداد، و بناءً على هذا يظهر أن الشيخ الكليني قد أقام مدة طويلة في بغداد تمكن خلالها من تعليم و تربية تلامذته، و تكميل كتابه الكافي.

وفاته

توفي الشيخ الكليني رحمه الله سنة 329ق في شهر شعبان ببغداد، و صلى عليه محمد بن جعفر أبوقيراط الحسنى و دفن رحمه الله فيها بباب الكوفة في زاوية المسجد. (ذكر ابن الأثير في الكامل، أنه توفي سنة 328ق).

قبره

ذكر قبره الأصفهاني الكاظمي في أحسن الوديعه، ضمن «مزارات الجانب الشرقي من بغداد» و قال: «في هذا الجانب قبور كثيرة قد اندرست و نحن نذكر ما بقيت حتى اليوم و تواترت الأخبار بصحتها، فمنها قبر الشيخ الأجل الأكرم الفقيه الأعظم ثقة

الاسلام محمد بن يعقوب الكليني البغدادي صاحب الكافي المتوفى ببغداد سنة ثمان أو تسع وعشرين و ثلاثمائة من الهجرة.

قال العلامة [حسن بن يوسف الحلّي] [فى الخلاصة] خلاصة الأقوال فى علم الرجال [] ، و دفن بباب الكوفة بمقبرتها. وقال ابن عبدون، و رأيت قبره فى صراط الطائي و عليه لوح مكتوب عليه اسمه و اسم أبيه. وقال العلامة محمد مهدي الطباطبائي النجفي، و هو الآن مزار معروف بباب الجسر و هو باب الكوفة و عليه قبة عظيمة. و فى رجال أبي على، و قبره قدس سره معروف فى بغداد الشرقية مشهور تزوره الخاصة و العامة فى تكية المولوية، و عليه شباك من الخارج الى يسار العابر من الجسر. وقال العلامة محمد مهدي القزويني الحلّي فى ص 337 من فلك النجاة: و الكليني فى الجامع مما يلي جسر بغداد، معه قبر آخر يقال انه الكراجكى او الكيدري.

و ما نقله السيد هاشم البحراني فى روضة الواعظين من الكرامة يؤيد ذلك» .

مصنفاته

اشاره

خلف الكليني رحمه الله للمكتبة العربية و الاسلامية مصنفات فى غاية الأهمية منها:

أولاً: كتاب الكافي،

تصدى جمع من الأعلام لجمع الأخبار الواردة عن الأئمة عليهم السلام و بذلوا قصارى جهدهم فى تحقيق ألفاظها و تهذيبها و تبويبها و ايداعها كتبهم المؤلفة لهذه الغاية الشريفة و هى كثيرة جداً، و المعروف منها بين الإمامية هى الكتب الأربعة للمتأخرين (و هى: الوافى ، و البحار ، و الوسائل ، و مستدرک الوسائل) ، و الأربعة للمتقدمين (و هى: من لا يحضره الفقيه ، و التهذيب ، و الاستبصار ، و كتاب الكافي المذكور) ، فهذه الجوامع الثمانية هى المصادر المهمة للأحاديث المروية عنهم عليهم السلام فى الأحكام و غيرها، أما كتاب الكافي مورد بحثنا هذا فيتألف من خمسة و ثلاثين كتاباً:

1. كتاب العقل و الجهل. 2. كتاب فضل العلم. 3. كتاب التوحيد. 4. كتاب الحجّة. 5.

كتاب الإيمان و الكفر. 6. الدّعاء. 7. كتاب فضل القرآن. 8. كتاب العشرة. 9. كتاب الطهارة. 10. كتاب الحيض. 11. كتاب الجنائز. 12. كتاب الصلاة. 13. كتاب الزكاة. 14.

كتاب الصيام. 15. كتاب الحج. 16. كتاب الجهاد. 17. كتاب المعيشة. 18. كتاب النكاح.

ص:190

19. كتاب العقيقة. 20. كتاب الطلاق. 21. كتاب العتق. 22. كتاب الصيد. 23. كتاب الذبائح. 24. كتاب الأطعمة. 25. كتاب الأشربة. 26. كتاب الزى و التجمل. 27. كتاب الدواجن. 28. كتاب الوصايا. 29. كتاب المواريث. 30. كتاب الحدود. 31. كتاب الآيات. 32. كتاب القضاء و الأحكام. 33. كتاب الأيمان و النذور و الكفارات. 35. كتاب الروضة.

وقد ذكر كتاب الكافي له العلامة الخوانساري في روضات الجنات (ج 6، ص 114) وقال: «قال شيخنا البهائي [محمد بن الحسين بن عبد الصمد] في وجيزته [الوجيزة في الدراية - طبع بايران مكرراً] : اما الكافي فهو تأليف ثقة الاسلام أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني الرازي عطر الله مرقدہ، ألفه في مدة عشرين سنة. . . ، وعن سميना العلامة المجلسي قدس الله تعالى سره القدوسي انه قال في مفتتح شرحه على اصول الكافي و ابتدأت بكتاب الكافي للشيخ ثقة الاسلام مقبول طوائف الأنام ممدوح الخاص و العام، محمد بن يعقوب الكليني، حشره الله مع الأئمة الكرام عليهم السلام، لأنه كان من أضبط الأصول و أجمعها، و أحسن مؤلفات الفرقة الناجية و أعظمها. . . الى آخره. وقال والده الفاضل الورع الأمين في مفتتح شرحه العربي على الفقيه الموسوم ب روضة المتقين و الذي يظهر من تتبع أن الاعتماد على الكليني أكثر، و بعده على الصدوق، و بعده على الشيخ [الطوسي] و ان كان فضل الشيخ غير مخفي، و ليس لأحد فضله، و لكن باعتبار كثرة التصانيف قد يقع عنه السهو، أو عن نساخ كتابه باعتبار الإهمال، بخلاف الكليني، فإنه صنف الكافي في عشرين سنة، و الصدوق وسط بينهما، و قال في الفائدة الحادية عشرة من شرحه الفارسي «و همجنين أحاديث مرسله محمد بن يعقوب كليني و محمد بن بابويه قمي، بلکه جميع احاديث ايشان که در کافي و من لا يحضر است، همه را صحيح می توان گفتم، چون شهادت اين دو شيخ بزرگوار کمتر از شهادت رجال نيست يقيناً، بلکه بهتر است. . الخ» و ترجمة هذا النص: و أيضاً، أحاديث محمد بن يعقوب الكليني، و محمد بن بابويه القمي المرسله، و حتى يمكن القول انّ جميع أحاديثهما المدونة في الكافي و من لا يحضره الفقيه صحيحة، لان شهادة

هذين الشيخين ليست أقل أهمية عن شهادة الرجال، بل هي أفضل... الخ.

وقال المحدث النيشابورى فى كتابه موسوم بمنية المرتاد فى ذكر نفاة الاجتهاد، (1) ومنهم ثقة الاسلام قدوة الاعلام و البدر التمام، جامع السنن والآثار فى حضور سفراء الامام عليه أفضل السلام، الشيخ أبو جعفر محمد بن يعقوب الكلينى الرازى، محيى طريقة أهل البيت على رأس المائة الثالثة، المؤلف لجامع الكافى فى مدة عشرين سنة. . .

و كتابه مستغن عن الإطراء لأنه رحمه الله كان بمحضر من نوابه عليه السلام، وقد سأله بعض الشيعة من النائية تأليف كتاب «الكافى لكونه بحضرة من يفاوضه و يذاكره ممن يثق بعلمه، فألف و صنّف و سنّف، و حكى انه عرض عليه فقال: كاف لشيعتنا. (انتهى)» .

وفى رجال سيدنا العلامة الطباطبائى نقلاً عن شيخنا الشهيد [محمد بن جمال الدين مكى بن شمس الدين محمد الجزينى العاملى الشهيد فى سنة 786ق] رحمه الله فى الذكرى [ذكرى الشيعة فى أحكام الشريعة] انه قال: «إن ما فى الكافى من الأحاديث يزيد على ما فى مجموع الصحاح الست للجمهور، (2) و عدة كتب الكافى اثنان و ثلاثون كتاباً] و لكن المطبوع منه فى طهران (المكتبة الاسلامية) سنة 1329ق، يشتمل على 35 كتاباً أشرنا إليها كامله قبل قليل [، ثم أخذ فى عد تلك الكتب و بدأ بكتاب العقل و الجهل، و ختم بكتاب الوصايا و كتاب المواريث و كتاب الروضة »، و ذكره له صاحب دائرة معارف الأعلمى (ج 27، ص 145)، و السيد محسن الأمين فى أعيان الشيعة (ج 47، ص 153)، و الزركلى فى الأعلام (ج 8، ص 17)، و المدرس التبريزى فى ریحانة الأدب (ج 3، ص 379)، و النجاشى فى الرجال (ص 266)، و الشيخ عباس القمى فى الكنى والألقاب (ج 3، ص 120) و قال: «ألف الكافى الذى هو أجل الكتب الاسلامية و اعظم المصنفات الامامية و الذى لم يعمل للامامية مثله»، كما ذكره له آغا بزرك الطهرانى فى

ص:192

1-1) . ذكر هذا الكتاب آغا بزرك الطهرانى (ج 23، ص 208، الرقم 8656) و قال: (منية المرتاد فى ذكر نفاة الاجتهاد)، كتاب كبير للميرزا محمد الأخبارى هو أبو أحمد، الميرزا محمد بن عبد النبى بن عبدالصانع الأخبارى النيشابورى المقتول سنة 1232ق صاحب كتاب «معاول العقول»، رد على المجتهدين» .

2-2) . الصحاح الستة هى: أ - صحيح ابى داود السجستانى. ب - صحيح الترمذى محمد بن عيسى السلمى. ج - صحيح البخارى محمد بن اسماعيل بن ابراهيم. د صحيح ابن ماجة محمد بن محمد القزوينى. ق صحيح مسلم بن الحجاج النيسابورى. و صحيح النسائى أحمد بن شعيب. «انظر: دائرة المعارف للأعلمى، ج 20، ص 175» .

الذريعة الى تصانيف الشيعة (ج 17، ص 245، الرقم 96) وقال: « الكافي في الحديث، وهو من أجل الكتب الأربعة الأصول المعتمدة عليه، لم يكتب مثله في المنقول من آل الرسول، لثقة الاسلام محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازي ابن أخت علان الكليني، و المتوفى سنة 328ق [329ق] مشتمل على أربعة و ثلاثين كتاباً، و ستة و عشرين باباً، و أحاديثه حُصرت في ستة عشر ألف حديث، الصحيح 5072، الحسن 144، الموثوق 178، القوى 302، الضعيف 9485، مائة و تسعة و تسعون حديثاً أزيد من جميع الصحاح الستة، لأن الصحيحين أقل من سبعة آلاف، و البقية لا تبلغ التسعة.

اوله:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المحمود لنعمته، المعبود لقدرته، المطاع في سلطانه، المرهوب لجلاله، المرغوب إليه فيما عنده، النافذ أمره في جميع خلقه، علا فستعلى و دنى فتعالى، و ارتفع فوق كل منظر، الذي لا بدء لأوليته و لا غاية لأزليته القائم قبل الأشياء و الدائم الذي به قوامها، و القاهر الذي لا يؤوده حفظها، و القادر الذي بعظمته تفرد بالملكوت و بقدرته توحد بالجبروت و بحكمته أظهر حججه على خلقه، اخترع الأشياء انشاء و ابتدعها ابتداء بقدرته و حكمته، لا من شيء فيبطل الاختراع و لا لعللة فلا يصح الابتداء، خلق ما شاء كيف شاء، متوحداً بذلك لاظهار حكمته و حقيقة ربوبيته.

لا تضبطه العقول، و لا- تبلغه الأوهام، و لا تدركه الأبصار، و لا- يحيط به مقدار، عجزت دونه العبارة، و كلت دونه الأبصار، و ضل فيه تصاريف الصفات، احتجب بغير حجاب محجوب، و استتر بغير ستر مستور، عرف بغير رؤية و ووصف بغير صورة و نعت بغير جسم، لا اله الا- الله الكبير المتعال، ضلت الأوهام عن بلوغ كنهه و ذهلت العقول أن تبلغ غاية نهايته، لا يبلغه حد وهم و لا يدركه نفاذ بصر و هو السميع العليم، احتج على خلقه برسله و أوضح الأمور بدلائله و ابتعث الرسل مبشرين و منذرين، ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حي عن بينة و ليعقل العباد عن ربهم ما جهلوه فيعرفوه بربوبيته بعد ما انكروه و يوحدوه بالإلهية بعد خما اضدوه، أحمد حمداً يشفى النفوس

ص: 193

و يبلغ رضاه و يؤدي شكر ما وصل اليها، من سوابغ النعماء و جزيل الآلاء و جميل البلاء. . . الخ.

و اضاف صاحب الذريعة قائلاً: و كتبه في الغيبة الصغرى في مدة عشرين سنة، و لم يصنف مثله في الإسلام. . . ، ثم أشار الى النسخ الخطبة و قال: نسخة في غاية النفاضة ممتازة من جهة الخط و الورق و التهذيب و التجليد في ستة مجلدات من أول الأصول الى آخر الروضة، تاريخ اتمام الأخير في سنة 1062ق، و كلها من وقف الحاج ابراهيم خان في سنة 1095ق للخزانة الرضوية [بمشهد] ، و نسخ تامة نفيسة أيضا في مجلد كبير، كلها بقلم الشيخ عبد الله بن حسن على شيخ زقة من توابع ثون، كتب تمامه في مشهد الرضا عليه السلام، و شرع في كتابة الاصول في 23 صفر سنة 1056ق و فرغ من كتاب الروضة أواخر ربيع الآخر سنة 1057ق، هم وصلت النسخة الى السيد المير مرتضى بن السيد مصطفى التبريزي في مشهد خراسان فصححها و قابلها بنسخة مصححة بقدر الوسع و الطاقة، و كتب في هامش آخر كتاب الحج انه فرغ من التصحيح في مشهد في العشر الثاني من رجب. . . ، و انتقلت النسخة الى الحاج الشيخ محمد جواد الواعظ العرافي الكرهودي في سنة 1374ق و أهداها الى مكتبة أمير المؤمنين في سنة 1357ق، كما ذكره له بروكلمن في تاريخ الأدب العربي (ج 3، ص 339) و قال: «و هو يتناول جميع عقائد الإمامية و مذاهبها، و بعد أحد الكتب الاربعة الكبرى للشيععة، و يشتمل على أكثر من ستة عشر ألف حديث، عنى المتأخرون باحصائها و تصنيفها على أصول علم الدراية بين الصحيح و الحسن و القوى و الضعيف. . . الخ» .

و لكتاب الكافي نسخ خطبة في أمهات مكتبات الدنيا منها: برلين برقم 1855، جاريت 1608 - 1609، الاسكندرية 10 فرق، باتنه برقم 1:57 الرقم 574-570، عليجره 99 رقم 29. 100 رقم 35، 38، هايد لبرج، باريس أول برقم 6656، المتحف البريطاني ثاني برقم 152 - 153، كمبرج اول برقم 878 - 879، مانشستر برقم 93،801، مشهد 4:164 رقم 194 - 213 (انظر ما ذكره صاحب الذريعة الذي أشرنا اليه قبل قليل) ، بشاور برقم 623 ألف، مدرسة كلكتا برقم 296، آصفيه 1:656 رقم 416، 597، پرنتون 295،

و منه قطعة في القاهره أول 7: 509، وفي طهران 1: 288، 297: 2: 34.

و طبع الكتاب المذكور مكرراً في طهران منها:

سنة 1281ق بخط محمد شفيح التبريزي، و سنة 1307ق، و سنة 1377ق، و سنة 1392 (المكتبة الاسلامية بطهران مع ترجمة فارسية).

كما طبع في لکنو بالهند سنة 1302ق، 1886 م.

و للكتاب المذكور شروح و تعليقات و حواش ذكرها آغا بزرگ الطهراني في الذريعة (ج 6، ص 179 - 184) و (ج 13، ص 94) و (ج 14، ص 28026)، و بروكلمن في تاريخ الأدب العربي (ج 3، ص 340-341)، و مقدمة كتاب الكافي طبعة (المكتبة الاسلامية) سنة 1392 (المقدمة - ص 18 - 22) و هي:

1. شرح اصول الكافي (عقل و جهل و علم و توحيد) لملاصدرا محمد بن ابراهيم بن يحيى الشيرازي الملقب بصدرالدين و صدر المتألهين المتوفى سنة 1050ق/1640م.

منه مخطوطة في مكتبة طهران 1: 527 - 528، 32-2: 30، و مشهد 4: 46، 128، (وانظر كتالوك براون 19 c) و (الذريعة ج 13، ص 99، الرقم 313). و طبع على الحجر في طهران سنة 1865م. (1)

2. شرح محمد صالح بن أحمد مازندراني المتوفى في اصفهان سنة 1080ق/1675م، اعتبره الفقهاء من أحسن شروح الكافي، و ذكر الشرح المذكور صاحب الذريعة وقال: «للمولى الأجل الصالح، محمد بن صالح بن أحمد بن شمس الدين السروي المازندراني صهر المولى محمد تقى المجلسي، أوله: نحمدك يا مروج عقول العارفين بمظاهر كمالك ليلاً و نهاراً، نشكرك يا مفرج قلوب السالكين... الخ. خرج منه شرح كتاب العقل و الجهل و التوحيد و الحجّة و الإيمان و الكفر و الدعاء و الزكاة و الصوم و الخمس و جميع كتاب الروضة».

و للشرح المذكور نسخ خطبة في مكنتات: طهران 1: 258 - 260، المتحف البريطاني ثاني 1544، مشهد 4: 42، 127-131.

ص: 195

1-1). انظر: ريحانة الأدب للمدرس التبريزي، ج 2، ص 458، التسلسل 841 «صدرا» الرقم 38.

و طبع على هامش كتاب مطبوع على الحجر دون ذكر المكان سنة 1310 - 1311ق.

3. شرح الكافي بالعربية، واسمه «الشافى» للشيخ الجليل خليل بن غازى القزوينى المتوفى سنة 1089ق/1675 م. صنفه سنة 1065ق/1655 م. نسخة خطية منه فى مكتبة طهران 1:265 رقم 8، و مشهد 4: 50 رقم 147 - 148.

و ترجمه الشارح نفسه الى الفارسية بعنوان: «الشافى فى اصول الكافى»، و لهذه الترجمة مخطوطات فى مكتبات: طهران 2:33، و مشهد 4:50 رقم 149 - 158، بنكيپور 14: 1221. و طبع هذا الشرح إلى الكتب السبعة الاولى من الكتاب على الحجر فى لکنو سنة 1890 - 1891م، و طبع الى آخر الكتاب أيضاً سنة 1302-1303ق مع كتاب الروضة فى الامامة. و ذكر هذه الترجمة صاحب الذريعة و قال: «شرح الكافى، فارسياً اسمه الصافى» للمولى خليل القزوينى أيضاً فى مجلدات كثيرة، شرع فيه سنة 1064ق، و خرج منه الى سنة 1074ق شرح خمسة عشر كتاباً و شرع فى السادس عشر فى يوم الخميس من شوال سنة 1074ق و هو كتاب المعيشة و شرحه كبير، رأيت هذا المجلد فى مكتبة سيدنا المجدد الشيرازى، أوله: الحمد لله الذى جعل لعباده فى الأرض معاش ليشكروه. و عنوانه أصل و شرح، و فى المكتبة الرضوية شرح كتاب الروضة منه و قد فرغ منه سنة 1084ق، و فيها أيضاً شرح التوحيد و شرح النكاح و شرح العقل و شرح الايمان و الكفر و شرح الدعاء، شرح أصوله، تماماً فى نسخ متعددة. و على هذا الشرح حواش لأخ الشارح المولى محمد باقر بن الغازى القزوينى الذى كان حياً فى سنة 1103ق» .

4. شرح الكافى للعلامة المجلسى المولى محمد باقر بن محمد تقى المتوفى سنة 1111ق و سماه: «مرآة العقول»، مخطوطة منه فى مكتبة طهران 1: 269 - 270. و طبع هذا الشرح فى طهران بدون تاريخ. «راجع فى هذا المجلد - ترجمة العلامة المجلسى (المولى محمد باقر) - المصنفات العربية المؤلف رقم 2 مرآة العقول» .

5. شرح الكافى الموسوم ب (الرواشح السماوية) للمحقق الداماد المير محمد باقر بن محمد الحسينى الأسترآبادى، طبع فى بومباى سنة 1312ق، ذكره له صاحب الذريعة

ج 11، ص 257، الرقم 1571) وقال: «خرج منه شرح خطبته ثم عقد تسعاً و ثلاثين «راشحة» في مسائل علم دراية الحديث و أحوال بعض الرواة، و الراشحة الأخيرة في بعض مباحث علم اصول الفقه و من بعدها شرع في شرح أحاديث اصول الكافي من كتاب العقل و الجهل، ثم كتاب التوحيد الى باب البيان و التعريف و لزوم الحجة عند حديث [الامام] الصادق عليه السلام في جواب السؤال عن تفسير آية «و هديناه النجدين» قال عليه السلام نجد الخير و الشر. . . و ما بعد شرح هذا الحديث ليس في النسخة الموجودة في كتب (الطهراني بكرلاء) فلا أدري أنه بعد بلوغ هذا المقام هل جف قلمه أم لا. و هو كتاب جيد لطيف في بابه. أوله: الحمد لله رب العالمين حمداً ينبغي لكرم وجهه و يليق لعز جلاله. . . . طبع بطهران في سنة 1311ق من أول شرح الخطبة الى آخر الراشحة الأخيرة المذكورة. . . .» .

6. و عليه حواش لميرزا رفيع الدين بن السيد حيدر الحسيني الطباطبائي الكائني المتوفى سنة 1080ق/1669م (و قيل 1082ق/1671م) مخطوطة منه في مكتبة طهران 1:245 - 247.

و صاحب هذه الحواشي هو من أجداد السيد الحكيم الإلهي الميرزا أبي الحسن الملقب بجلوه. و روى أن الميرزا رفيع الدين محمد بن السيد حيدر المذكور كان من مشايخ العلامة المجلسي.

7. و له شرح بعنوان هدى العقول في شرح أحاديث الأصول لمحمد بن عبد علي بن محمد بن علي بن عبد الجبار القطيفي، صنفه سنة 1218ق / 1813م، مخطوطة منه في مكتبة طهران 1: 260 - 261. (1)

8. و له شرح بعنوان الروضة على فروع الكافي لمحمد علي الموسوي طبع على الحجر في 3 أجزاء سنة 1302ق و مابعدھا.

9. و لكتاب الكافي مختصرات في المكتب الهندي برقم 144، و المتحف البريطاني أول برقم 980.

ص: 197

10. شرح الكافي ، من أول أصوله الى آخر كتاب الجهاد و قسم من كتاب المعيشة للشيخ رفيع الدين محمد بن مؤمن الجيلاني مؤلف كتاب « الذريعة الى حافظ الشريعة » و هو شرح تعليق على هوامش نسخة كانت في تصرفه فكتب عليها التعليقات. (1)
11. شرح الكافي للشيخ يعقوب بن ابراهيم بن جمال البخيتارى الحويزى المتوفى سنة 1147ق، و نسخة منه فى مدرسة السيد البروجردى فى النجف الأشرف.
12. شرح اصول الكافي ، هو شرح مزجى لمجهول، شرع فيه مؤلفه فى حرم الله تعالى بجوار الكعبة المعظمة سنة 1057ق و اهداه الى الإمام المهدي المنتظر عجل الله فرجه. نسخة منه فى كتب العلامة عبدالرضا آل الشيخ راضى النجفى. (2)
13. شرح اصول الكافي ، للأمير اسماعيل الخواتوان آبادى ذكره الشيخ عبدالنبي القزوينى فى «تتميم أمل الآمل للحر العاملى» .
14. شرح اصول الكافي لمحمد أمين بن محمد شريف الأخبارى الأستر آبادى المتوفى بمكة المكرمة سنة 1036ق.
15. شرح اصول الكافي ، للحكيم المتكلم السيد الميرزا رفيع الدين محمد بن حيدر الحسنى النائينى الشهير بميرزا رفيعاً أستاذ العلامة المجلسى و المتوفى سنة 1082ق. ناقص لم يتم. (3)
16. شرح اصول الكافي للسيد الميرزا محمد باقر بن محمد ابراهيم بن محمد باقر بن محمد على بن محمد مهدي الحسينى الرضوى القمى الهمداني المتوفى فى 18 صفر سنة 1218ق.
17. شرح اصول الكافي للمولى حسين السجاسى الزنجاني المتوفى فى نيف و عشرين و ثلاثمائة و الف، ذكره العلامة الشيخ محمد على الأوردبادى فى مجموعته «الحديقة المبهجة» و قال: رأيت مجلداً منه، و يعتمد فيه مؤلفه على شرح المولى صدرا كثيراً. (4)
- و قال صاحب الذريعة : و هو فى ثلاثة مجلدات، الأول فى شرح كتابى العلم و

ص: 198

1-1) . راجع: الذريعة، ج 14، ص 28، الرقم 1588. و [1] انظر التسلسل 6 فيما سبق.

2-2) . انظر: الذريعة، ج 13، ص 95، الرقم 303. [2]

3-3) . انظر: التسلسل 6، 10 فيما سبق.

4-4) . انظر: التسلسل فيما سبق.

العقل، و الثاني شرح كتاب التوحيد، الثالث فى شرح كتاب الحجة، و كان الجزء الأخير بخط مؤلفه فى مكتبة شيخ الاسلام الزنجانى فى زنجان [ايران] كما كتبه الينا. (1)

18. شرح اصول الكافى للمولى محمد حسين بن يحيى النورى و هو شرح متوسط عبر عنه فى آخره بالتعليقات.

19. شرح اصول الكافى للمولى محمد زمان التبريزى. (2)

20. شرح اصول الكافى مع ترجمة فارسية للشيخ عباس بن المولى حاجى الطهرانى (1298-1360ق)، طبع منه المجلد الأول فى شرح كتاب العقل، و كان فراغه منه يوم المباهلة سنة 1357ق.

21. شرح اصول الكافى للشيخ على بن محمد بن الحسن بن زين الدين الشهيد العاملى، و سماه الدر المنظوم فى كلام المعصوم، ذكره صاحب الذريعة الى تصانيف الشيعة (ج 8، ص 79، الرقم 283) و قال: «خرج منه مجلد فى شرح كتاب العقل و كتاب العلم، هذا و قد فرغ منه فى آخر ذى الحجة سنة 1061ق، أوله: هذه حواش يسيرة و تعليقات حقيرة على اصول الكافى . . . للثقة الجليل محمد بن يعقوب الكلينى. . . و قد كتبها فعن لى أن أجعلها متسقة مع اضافة ما يتسر و عدم التعرض بما أشكل و تعسر بحسب ما وصل اليه نظرى القاصر. . . قوله المحمود لنعمته المعبود لقدرته. . . الخ.

نسخة عصر المصنف فى طهران بمكتبة «المشكاة» عليها اجازة المصنف بخطه لابن أخيه الشيخ على بن زين الدين ابن الشيخ محمد بن الحسين بن زين الدين الشهيد المعروف بالشيخ على الصغير، و تاريخ الاجازة 18/ربيع الأول/1085ق، و رأيت منه نسخاً اخرى فى مشهد خراسان و العراق و فى جيع نسخة عند الشيخ عبدالله بن عبدالسلام الحر المعاصر، و هى بخط محمد بن جعفر بن محمد الطبسى كتابتها سنة 1096ق، و فى طهران نسخة عند مرتضى المدرس الجهار دهى» .

و لهذا الشرح مخطوطة فى جامعه طهران أيضاً.

22. شرح اصول الكافى للشيخ محمد على بن محمد البلاغى النجفى المتوفى سنة

ص: 199

1-1) . انظر: الذريعة ج 13، ص 96، الرقم 305. [1]

2-2) . راجع: الذريعة، ج 13، ص 97، الرقم 308. [2]

1000ق. ذكره حفيده الشيخ حسن بن عباس بن محمد على في كتابه « تنقيح المقال في علم الرجال » .

23. شرح اصول الكافي ، بالفارسية، ذكره آغا بزرك الطهراني في الذريعة الى تصانيف الشيعة (ج 13، ص 99، الرقم 331) وقال: «شرح اصول الكافي ، فارسي، رأيت في (مكتبة الخوانساري) في النجف وقد انمحي اسم مؤلفه فلا يقرأ منه إلا: (. . . ابن شفيح) ، أوله: الحمد لله رب العالمين. . . الخ. ذكر في أوله: أنه لما فرغ من شرح كتاب العقل شرع في شرح كتاب التوحيد و كان ديدنه [أي عاداته] في شرح الثاني كديده في شرح الأول، حيث يشرح في كل باب الحديث الأول منه مفصلاً، و يشرح في ضمنه ما يحتاج الى الشرح من بقية أحاديث الباب. و يعبر فيه عن السيد الميرزا رفيعا النائيني المتوفى سنة 1081ق: «بسيد المحققين طاب ثراه» فلا يستبعد أن يكون من تلاميذه.

و النسخة بخط محمد ابراهيم بن محمد لاجين القزويني، فرغ من كتابتها في يوم الإثنين غرة رجب سنة 1104ق، و يوجد بخط هذا الكاتب في مكتبة سپه سالار في طهران «شرح فروع الكافي» للمولى خليل القزويني من أول كتاب الطهارة الى آخر كتاب الصلاة فرغ منه في سنة 1101ق» .

24. شرح اصول الكافي و ترجمته باللغة الأردية، للسيد محمد شبر بن الحسين بن محمد عابد الحسيني الجنفوري المولود سنة 1308ق، نشر مقدار من اوائله في مجلة «الدين» الصادرة في جنفور لصاحبها على مهدي رئيس المدرسة الإيمانية الناصرية بها.

25. شرح اصول الكافي الموسوم ب «بيانات الوافي» ذكره صاحب الذريعة الى تصانيف الشيعة (ج 3، ص 184، الرقم 656) و قال: «بيانات الوافي، لأحاديث اصول الكافي ، و هو شرح لأصول الكافي من المولى محسن الفيض المتوفى سنة 1091ق، لكنه ليس من تدوينه بل هو مجموع من بياناته المدرجة في كتابه الوافي من خصوص (1)المتعلقة منها بأحاديث اصول الكافي استخرجها بعض الأصحاب من كتاب الوافي مرتباً على ابواب اصول الكافي فصار المجموع شرحاً مستقلاً لاصول الكافي من تصنيف محسن الفيض المذكور و تدوين هذا البعض الذي أخلص عمله هذا لله تعالى

ص:200

1-1) . و خاصة.

و أهمل ذكر اسمه ونسبه و تاريخ عصره، رأيت النسخة في مكتبة السيد عبدالحسين الحجة الطباطبائي الحائري، و أظن أنها كتبت قبل مئة سنة» .

26. شرح اصول الكافي للشيخ محمد ابن الشيخ عبد علي آل عبدالجبار البحراني القطيفي معاصر السيد كاظم الرشتي و المحاكم معه، قال صاحب الذريعة (ج 13، ص 100 الرقم 314): «و هو 14 مجلداً منها عشرة مبيضة و الباقي مسودة و رأيت مجلداً منه في مكتبة الشيخ جواد بن الشيخ مشكور بالنجف» .

(و له حواش كثيرة) ، منها:

27. عليه حاشية، (اصولاً و فروعاً) للشيخ ابراهيم ابن الفقيه الكاظمي الشيخ قاسم الشهير بابن الوندي مؤلف «جامع أسرار العلماء» .
(1) قال صاحب الذريعة الشيخ آغا بزرك الطهراني (ج 6، ص 180، الرقم 984): «رأيتها بخطه على حواشي نسخة من «الكافي» التي هي بخط السيد نعمة الله بن حمزة العميدي الحسيني فرغ من استنساخها في (سنة 994ق) و هي في مكتبة السيد مهدي آل حيدر الكاظمي و عليها حواشي والده الشيخ قاسم، و أخيه الشيخ محمد بن قاسم أيضاً، و يظهر من بعض تلك الحواشي أنه كتبها في حياة والده، و ينقل فيها عن [كتاب «الجامع»] المذكور أعلاه [لوالده] .

28. حاشية للمولى ابن الحسن الشريف العاملي الغروي ابن الشيخ محمد طاهر بن عبد الحميد بن موسى بن علي بن محمد بن معتوق بن عبد الحميد الأفتوني العاملي النباطي المتوفى سنة 1138ق، صاحب كتاب الأنساب. (2)

قال صاحب الذريعة إلى تصانيف الشيعة (ج 6، ص 180، الرقم 985): «رأيتها على هوامش نسخة من كتاب الصلاة من الكافي التي كتبها عبد المطلب كليددار (الخازن) للحضرة الغروية و هو ابن المولى عبد الله ابن المولى طاهر الكليددار و فرغ من الكتابة في سنة 1128ق، و الحواشي بخط غيره، و امضاؤها «أبو الحسن» .

ص: 201

1- 1) . جامع اسرار العلماء، و يسمى «جامع الأحاديث و الأقوال» تأليف الشيخ محمد قاسم بن محمد الشهير بابن الوندي و الفقيه الكاظمي ثم النجفي المتوفى رحمه الله بعد سنة 1100ق، في ثلاثة مجلدات. (انظر التفضيل في الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج 5، ص 39-40. الرقم 166). [1]

2- 2) . انظر ما ذكره الشيخ آغا بزرك الطهراني في الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج 2، ص 371-372، الرقم 1498، [2] حول كتاب الأنساب.

29. حاشية للسيد المير أبي طالب بن ميرزا بيك الفندرسكى.

30. حاشية للمولى أحمد بن اسماعيل الجزائري المتوفى سنة 1149ق. قال صاحب الذريعة الى تصانيف الشيعة (ج 6، ص 181، الرقم 987): «رأيتها بخطه على هوامش نسخة «فروع الكافي» عند الشيخ صالح الجزائري فى النجف».

31. حاشية على الأصول فقط، للسيد بدرالدين أحمد الأنصارى العاملى تلميذ الشيخ البهائى.

32. حاشية للمولى محمد أمين بن محمد شريف الأسترآبادى الأخبارى المتوفى بمكة سنة 1036ق. (1)

33. حاشية على الأصول فقط للعلامة المجلسى الشيخ محمد باقر بن محمد تقى قدس سره، المتوفى رحمه الله سنة 1111ق. (2)

34. حاشية للأمير محمد بن باقر بن محمد الحسينى الأسترآبادى الشهير بميرداماد المتوفى رحمه الله فى سنة 1040ق، قال صاحب الذريعة (ج 6، ص 182، الرقم 991): «و الظاهر انها غير شرحه ل لكافى الموسوم ب الرواشح السماوية». (3)

35. حاشية على الأصول فقط، للمولى محمد حسين بن يحيى النورى تلميذ العلامة المجلسى. (4)

36. حاشية للمولى حيدر على بن الميرزا محمد بن الحسن الشيروانى.

37. حاشية متفرقة على اصوله وفروعه، للسيد نورالدين على بن أبى الحسن على بن الحسين بن أبى الحسن الموسوى العاملى المتوفى سنة 1068ق.

38. حاشية للشيخ زين الدين أبى الحسن على بن الشيخ الحسن صاحب كتاب المعالم.

39. حاشية على بابى التوحيد من قسم الأصول من الكافى، للشيخ على الصغير ابن الشيخ زين الدين أخى الشهيد على الكبير (صاحب الدر المنثور)، وهما ابنا الشيخ محمد السبط ابن صاحب المعالم. قال الشيخ آغا بزرك الطهرانى فى الذريعة (ج 6، ص 183، الرقم 997): «توجد نسخة من هذه الحاشية بخط المحشى فى مكتبة (الخوانسارى) ذكر فى آخرها أنه فرغ من تأليفه فى سنة 1085ق، وفرغ من كتابة هذه

ص:202

1-1). انظر: التسلسل 14 فيما سبق.

2-2). انظر: التسلسل 4 فيما سبق

3-3). انظر: التسلسل 5 فيما سبق.

4-4). و انظر: التسلسل 18 فيما سبق.

النسخة في سنة 1088ق» .

40. حاشية الشيخ على الكبير (انظر التسلسل 39 فيما سبق) بن محمد بن الحسن بن زين الدين الشهيد مؤلف كتاب «الدر المنثور» المتوفى سنة 1104ق.

41. حاشية للشيخ قاسم بن محمد بن جواد الكاظمي الشهير بابن الوندي و الفقيه الكاظمي المتوفى بعد سنة 1100ق. (1)

42. حاشية على الأصول فقط، للشيخ محمد بن الحسن بن زين الدين الشهيد المعروف بالشيخ محمد السبط العاملي (980 - 1030ق)

43. حاشية للأمر رفيع الدين محمد بن حيدر الحسيني الطباطبائي النائيني (انظر الذريعة ج 6، ص 184، الرقم 1001).

44. حاشية للشيخ محمد بن الشيخ قاسم بن محمد جواد الكاظمي، (2) ذكرها له صاحب الذريعة الى تصانيف الشيعة (ج 6، ص 184، الرقم 1002).

45. حاشية للشيخ العالم نظام الدين بن احمد الدشتكي، ذكرها آغابزرگ الطهراني في الذريعة (ج 6، ص 184، في «عين الغزال - ص 11»). (3)

و هناك شروح شملت جزءاً من الكافي منها:

46. حثيث الفلجة في شرح حديث الفرجة، للسيد بهاء الدين محمد بن محمد باقر الحسنى المختارى النائيني من علماء القرن الثاني عشر الهجرى.

47. هداية النجدين و تفضيل الجندين ، فى شرح حديث جنود العقل و جنود الجهل من الكافى ، للسيد حسن الصدر المتوفى رحمه الله سنة 1354ق.

48. و للكافى مختصر بقلم محمد جعفر بن محمد صفى الناعسى الفراسى.

ثانياً

كتاب الرد على القرامطة:

ذكره له المدرس التبريزى فى ریحانة الأدب (ج 3، ص 380) ، و السيد محسن الأمين فى أعيان الشيعة (ج 47، ص 153) ، و بروكلمن فى

ص: 203

1-1) . انظر: التسلسل 27 فيما سبق.

2-2) . انظر: التسلسل 41 فيما سبق.

3-3) . هو الفاضل الاديب الميرزا فضل الله بن الحكيم الهى الثانى الميرزا شمس الدين الميرزا الحكيم الهى الكبير بن الميرزا حسنعلی اللواسانى الطهرانى المتوفى سنة 1353ق فى ليلة الأربعاء السابع من رجب، صاحب كتاب عين الغزال فى الرجال، المطبوع فى طهران سنة 1315ق. فى آخر الفروع من «الكافى» .

تاريخ الأدب العربي (ج 3، ص 341)، و العلامة الخوانسارى فى روضات الجنات (ج 6، ص 117)، و الشيخ عباس القمى فى الكنى و الألقاب (ج 3، ص 120)، و الشيخ الطوسى فى فهرست (ص 135)، و النجاشى فى الرجال (ص 267)، و الشيخ آغابزرگ الطهرانى فى الذريعة (ج 10، ص 218، الرقم 620) و للكتاب المذكور نسخة فى الامبروزيانا، راجع: « 28 و GMDZ 96 » .

ثالثاً

رسائل الأئمة عليهم السلام،

ذكرها له الزركلى فى الأعلام (ج 8، ص 17)، و السيد محسن الأمين فى أعيان الشيعة (ج 47، ص 153)، و العلامة الخوانسارى فى روضات الجنات (ج 6، ص 117)، و الشيخ عباس القمى فى الكنى و الألقاب (ج 3، ص 120)، و النجاشى فى الرجال (ص 276)، كما ذكره له الشيخ آغابزرگ الطهرانى فى الذريعة (ج 10، ص 239، الرقم 766) وقال: «وقد نقل عنه [أى كتاب رسائل الأئمة] السيد رضى الدين على بن طاووس فى « كشف المحجّة ، ص 159 ، 173 » رسالة أميرالمؤمنين عليه السلام الى والده الحسن عليه السلام المعروفه بالوصية، و كذا رسالته الى ولده محمد بن الحنفية، و كذا نقل عنه فى «اللهوف» بعض رسائل [الامام] الحسين عليه السلام. و «معادن الحكمة» فى مكاتيب الأئمة عليهم السلام تأليف علم الهدى ابن الفيض الكاشانى، الذى أول مكاتيبه رسالة أميرالمؤمنين عليه السلام الى ابنه الحسن عليه السلام، نقلها عن كتاب «رسائل الأئمة» للكلىنى و ظاهرة النقل عنه بغير واسطة، و عليه فلا يبعد وجود الكتاب اليوم فى بعض المكتبات.

رابعاً

كتاب فى «الرجال»

ذكره له السيد محسن الأمين فى أعيان الشيعة (ج 47، ص 153) .

و العلامة الخوانسارى فى روضات الجنات (ج 6، ص 117) و الشيخ عباس القمى فى الكنى و الألقاب (ج 3، ص 120)، و النجاشى فى الرجال (ص 267)، و الشيخ آغابزرگ الطهرانى فى الذريعة الى تصانيف الشيعة (ج 10، ص 103، الرقم 219) و سماه: «رجال ثقة الاسلام الكلىنى» .

خامساً

كتاب تعبير (تفسير) الرؤيا،

ذكره له المدرس التبريزى فى ريحانة الأدب (ج 3،

ص 380)، و السيد محسن الأمين في أعيان الشيعة (ج 47، ص 153)، و العلامة الخوانساري في روضات الجنات (ج 6، ص 117)، و الشيخ عباس القمي في الكنى و الألقاب (ج 3، ص 120)، و آغابزرگ الطهراني في الذريعة (ج 4، ص 208، الرقم 1042) و قال: تعبير الرؤيا، للشيخ أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني المتوفى سنة 329ق، يرويہ النجاشي مع سائر تصانيف الكليني عن عدة مشايخ و كلهم عن ابن قولويه و هو عن الكليني» .

سادساً

ما قيل في الأئمة عليهم السلام من الشعر،

راجع ریحانة الأدب للمدرس التبريزي (ج 3، ص 380)، و روضات الجنات للخوانساري (ج 6، ص 117)، و أعيان الشيعة للسيد محسن الأمين (ج 47، ص 153)، و الكنى و الألقاب للشيخ عباس القمي (ج 3، ص 120) .

و تجد أخبار الشيخ الكليني في:

1. أحسن الوديعه في تراجم أشهر مشاهير مجتهدى الشيعة لمحمد مهدي الكاظمي الموسوي الاصفهاني، ج 2، ص 226، مزارت الجانب الشرقى من بغداد.

2. الأعلام لخير الدين الزركلى، ج 8، ص 17.

3. أعيان الشيعة للسيد محسن الأمين، ج 47، ص 152، الرقم 10851.

4. الأنساب لعبد الكريم السمعاني، 486 «الكليني» .

5. تاج العروس لمحمد مرتضى الزبيدي، ج 9، ص 322.

6. تاريخ الأدب العربى لبروكلمن، ج 3، ص 339، و عليه اعتمدنا فى تدوين كتبه الخطية.

7. تنقيح المقال للشيخ عبدالله المامقانى، ج 3، ص 179.

8. جامع الرواة للعلامة محمد بن على الأردبيلي الغروي الحائري، ج 2، ص 218.

9. خلاصة الأقوال للعلامة حسن بن يوسف الحلبي، ص 145.

10. الذريعة الى تصانيف الشيعة الاغابزرگ الطهراني: ج 3: ص 184؛ ج 4: ص 208؛ ج 6: ص 179 - 184؛ ج 8: ص 79؛ ج 10: ص 103، 218، 239؛ ج 13: ص 94-100؛ ج 14: ص 26-28؛ ج 17: ص 245.

ص: 205

11. دائرة المعارف الأعلمی ، ج 27، ص 144.
12. الرجال لابن داود، ص 341.
13. الرجال لأحمد بن علی النجاشی، ص 266.
14. روضات الجنات للعلامة الخوانساری، ج 6، ص 108، الرقم 568.
15. ريحانة الأدب للمدرس التبریزی، ج 3، ص 379، الرقم 587 «الكلينی» .
16. سیر النبلاء «خطی» للذهبی، الطبقة الثامنة عشرة، و هو فيه بضم الكاف و اماله كلام.
17. سفينة البحار لعباس بن محمد رضا القمی، ج 2، ص 494.
18. فلك النجاة فی أحكام الهداة للسید محمد مهدي بن الحسن الحسينی القزوينی الحلی النجفی ص 337.
19. الفهرست للشيخ أبي جعفر الطوسی (طبعة النجف) ص 135.
20. الفوائد الرجالية لآية الله بحر العلوم السيد محمد مهدي بن السيد مرتضى الطباطبائي البروجردی، ج 3، ص 325.
21. قاموس الرجال للعلامة التستري، ج 8، ص 364، حوادث سنة 328ق.
22. الكنى و الألقاب للشيخ عباس القمی، ج 3، ص 120.
23. اللباب فی تهذيب الأنساب : ج 3، ص 49.
24. لسان الميزان لابن حجر العسقلانی، ج 5، ص 433، الرقم 1419.
25. لؤلؤة البحرين ليوسف البحراني، 314-321.
26. مجالس المؤمنین لنورالله شوشتری، ج 1، ص 442.
27. مجمع الرجال لزكى الدين عناية الله القهپائی، ج 6، ص 73.
28. مستدرک الوسائل لنورى الطبرسى، ج 3، ص 526.
29. معالم العلماء لابن شهر آشوب، ص 88.
30. مقابس الأنوار للشيخ اسدالله التستري، 6.
31. منتهى المقال لمحمد بن اسماعيل الحائري، ص 298.

32. نوابغ الرواة فى رابعة المئات لاغابزرگ الطهرانى (طبعة بیروت 1971 م).

ص: 206

ترجمة الشيخ أبي جعفر الكليني

اشاره

ترجمة الشيخ أبي جعفر الكليني (1)

سيد محمد شفيح جاپلقى بروجردى

چكیده

نویسنده، بخشی از کتاب خود را که نوشتار حاضر است - به معرفی کلینی اختصاص داده است. او در این نوشته به بیان نظریات اصحاب رجال درباره کلینی پرداخته و از تاریخ وفات و مدفن او سخن گفته است. سطورى از این نوشتار هم درباره علان کلینی است.

وثانیهما: رئیس المحدثین محمد بن یعقوب بن اسحاق أبو جعفر الكلینی، وكان خاله علان الكلینی، شیخ أصحابنا فی وقته بالری ووجههم، وكان أوثق الناس فی الحدیث وأثبتهم، صنّف الكتاب الكبير المعروف بالكلینی یسمی الكافی فی عشرين سنة، كنت أتردد الى المسجد المعروف بمسجد الولوی، وهو مسجد نفطوية النحوی أقرأ القرآن على صاحب المسجد وجماعة من أصحابنا یقرؤون كتاب الكافی على أبی الحسن أحمد بن أحمد الكوفی الكاتب.

ومات أبو جعفر الكلینی ببغداد سنة تسع وعشرين وثلاثمائة سنة تناثر النجوم وصلی علیه محمد بن جعفر الحسنی أبو قیراط، ودفن بباب الكوفة «جش» (2) «صه» الى

ص: 207

1-1). طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال، [1] سيد محمد شفيح جاپلقى بروجردى، تحقيق: سيد مهدي رجایی، قم: كتابخانه آیت

اللّه مرعشى نجفی، اول، 1410 ق، ج 2، ص 522 - 526.

2-2). رجال النجاشی، ص 377 - 378.

قوله: «صنّف كتاب الكافي في عشرين سنة، وفيها محمد شيخ أصحابنا». (1)

وفي «ست»: ثقة عارف بالاخبار، له كتب منها كتاب الكافي مشتمل على ثلاثين كتاباً، أخبرنا بجميع كتبه ورواياته الشيخ أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان رضی الله عنه عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه عنه. وتوفّي ببغداد سنة تسع وعشرين وثلاثمائة في شعبان (2).

وفي «تعق»: عدّه في جامع الاصول من مجدّدي مذهب الامامية على رأس المائة الثالثة، والسيد المرتضى في رأس المائة الرابعة، بعد أن عدّ الرضا عليه السلام من المجدّدين له في رأس المائة الثانية. (3)

وقال في الكتاب المذكور: أبو جعفر محمد بن يعقوب الرازي الامام على مذهب أهل البيت عليهم السلام عالم في مذهبهم كبير فاضل عندهم مشهور انتهى.

أقول: انّ في سنة وفاته انقطعت السفارة بموت آخر السفراء ووقعت الغيبة الكبرى، وبين الغيبتين ثلاث وسبعون سنة.

وقد قيل: انّ الكافي الذي لم يصنّف في الاسلام مثله عرض على القائم صلوات الله عليه فاستحسنه، والله العالم.

وقبره معروف في بغداد الشرقية تزوره الخاصّة والعامة في تكية المولوية وعليه شباك من الخارج الى يسار العابر من الجسر.

وقد نقل صاحب كتاب روضة العارفين عن بعض الثقة المعاصرين له، أنّ بعض ولاية بغداد أراد نبش قبر سيّدنا أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام وقال: انّ الرافضة يدعون في أئمتهم أنّهم لا تبلى أجسادهم بعد موتهم وأريد أن أكذبهم. فقال له وزيره:

إنّهم يدعون في علمائهم، أيضاً ما يدعون في أئمتهم، وهنا قبر محمد بن يعقوب الكليني من علمائهم، فأمر بحفره فإن كان على ما يدعونه عرفنا صدق مقالتهم في أئمتهم، والآ تبين للناس كذبهم فأمر بحفره.

ص: 208

1-1 . رجال العلامة، ص 145. [1]

2-2 . الفهرست، للشيخ، ص 135. [2]

3-3 . التعليقة على منهج المقال، 329؛ جامع الاصول، ج 12، ص 222.

وفى «مشكا»: ابن يعقوب الكليني شيخ الطائفة، عنه جعفر بن محمد بن قولويه، وأبو غالب أحمد بن محمد الرازى، وأبو عبد الله أحمد بن ابراهيم الصيمرى المعروف بابن أبى رافع، وأبو محمد هارون بن موسى التلعكبرى، وأبو المفضل محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب الشيبانى، وأحمد بن على بن سعيد، وأبو الحسين عبد الكريم بن عبد الله بن نصر. (1)

وذكر السيّد العالم ابن طاووس فى كتاب الاستخارات أنّ محمد بن يعقوب الكليني رضوان الله عليه كان فى زمن وكلاء سيّدنا ومولانا المهدي صلوات الله عليه وعلى آبائه الطاهرين، ودفن بباب الكوفة فى مقبرتها. قال ابن عبدون: رأيت قبره فى صرّاة الطائى وعليه لوح مكتوب اسم أبيه مع اسمه.

قال الشهيد الثانى رحمه الله: علان الكليني بتخفيف اللام المفتوحة. (2)

قال السيّد رضى الدين على بن طاووس فى كتاب كشف المحجّة أنّ الشيخ المتفق على ثقته وامامته محمد بن يعقوب الكليني كانت حياته فى زمن وكلاء مولانا المهدي عليه السلام، عثمان بن سعيد العمرى، وولده أبى جعفر، وأبى القاسم حسين بن روح، وعلى بن محمد السمرى رضى الله عنهم، وتوفى محمد بن يعقوب قبل وفاة محمد بن

ص: 209

1-1. هداية المحدثين، ص 259. [1]

2-2. وفى القاموس: كلين كأمر بالرى منها محمد بن يعقوب الكليني من فقهاء الشيعة. إلا أنه بضم الكاف مخفف اللام المفتوحة المشهور بين السّنة العلماء والطلبة. وكان خاله علان الكليني، وقد وقع الاختلاف فيه فى عبارة العلامة، فقال العلامة، فقال الشهيد فى حاشية الخلاصة: تقدّم أحمد بن ابراهيم بن علان الكليني مخفف اللام وسيأتى محمد بن ابراهيم علان الكليني أيضاً، فيحتمل كون علان كلاً منهما، وكونه اباهما ابراهيم المذكور. قال شيخنا يوسف: الظاهر الاقرب أنّه على بن محمد بن ابراهيم بن أبان الرازى الكليني الذى يروى عنه الكليني فى الكافي بغير واسطة. قال العلامة فى الخلاصة: انه ثقة عين ويعضد ذلك أنّ الصدوق فى كتاب اكمال الدين واتمام النعمة فى اسانيد متعددة يروى عن سعد بن عبد الله عن على بن محمد الرازى المعروف بعلان الكليني، فيكون علان اسماً لعلى المذكور لا لأبيه أو عمه، كما يفهم من كلام شيخنا الشهيد الثانى أو أبيهما، إلا أن المذكور فى ترجمة احمد ومحمد بن ابراهيم بن علان المعروف، ويمكن أن يكون علان اسماً لجدهم وسمى به بعضهم، وان حصل التحريف فى بعض آخر انتهى. أقول: لا منافاة بين كون علان لقباً و اسماً لعلى ولجدهم أيضاً، بل هو الظاهر من التراجم والعناوين، والله أعلم «منه» .

على السمرى رضى الله عنه، فتصانيف هذا الشيخ ورواياته فى زمان الوكلاء المذكورين (1).

قيل: ويبعد عدم عرضه مصنفاته على صاحب الامر عليه السلام، وهو غير وجيه.

وله من المصنفات كتاب الكافى، وكتاب الرسائل، و مسائل الائمة، و كتاب الرد على القرامطة، وكتاب تعبير الرؤيا، وكتاب الرجال، وكتاب ما قيل فى الائمة من الشعر.

قال الشيخ: أخبرنا بجميع رواياته الشيخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان، عن أبى القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، عن محمد بن قولويه، عن محمد بن يعقوب بجميع كتبه.

وأخبرنا الحسين بن عبيدالله قراءة عليه أكثر كتاب الكافى عن جماعة، منهم أبو غالب أحمد بن محمد الرازى، وأبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، وأبو عبد الله أحمد بن ابراهيم الصيمرى المعروف بابن أبى رافع، وأبو محمد هارون بن موسى التلعكبرى، وأبو المفصل محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب الشيبانى، كلهم عن محمد بن يعقوب.

وأخبرنا الاجل المرتضى عن أبى الحسين أحمد بن على بن سعيد عن محمد بن يعقوب، وأخبرنا أبو عبدالله أحمد بن عبدون عن محمد بن ابراهيم الصيمرى، وأبى الحسين عبد الكريم بن عبدالله بن نصر البزاز بتقليس وبغداد، عن أبى جعفر محمد بن يعقوب بجميع كتبه ورواياته.

(2)

ص: 210

1-1 . كشف المحجة، ص 158 - 159 . [1]

2-2 . الفهرست، ص 135 - 136 . [2]

الكليني (م 329ق)

اشاره

الكليني (م 329ق) (1)

ناصر كرمي

چكیده

بيان زندگي، اساتيد، شاگردان كليني، سخنان علما درباره او و تأليفاتش از مطالب اين نوشته است. و سخن درباره وفات و مدفن كليني به همراه مصادر ترجمه او بخش پاياني مقاله است.

هو محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازي البغدادي أبو جعفر.

ينتسب الى بيت طيب الأصل في كلين، أخرج عدّة من أفاضل رجالات الفقه والحديث منهم، خاله علان الذي كان شيخ علماء الري ووجههم ومحدثهم.

وكان هو شيخ الشيعة في وقته بالري ووجههم، ثم سكن بغداد في درب السلسلة بباب الكوفة وحدث بها سنة 327، وقد إنتهت إليه رئاسة فقهاء الإمامية في أيام المقتدر العباسي، وكان له بها مجلس درسٍ ومناظرة وصف بانه مرتعاً لأكابر العلماء والفضلاء الذين شدوا إليه الرحال وقصدوه لطلب العلم ونقل الحديث عنه والتفقه عليه. وقد أدرك زمان سفراء الامام المهدي عليه السلام وجمع الحديث من مشرعه ومورده، وقد انفرّد بتأليف كتاب الكافي في أيامهم، اذ سأله بعض رجال الشيعة أن يكون عنده «كتاب كاف يجمع من جميع فنون علم الدين ما يكتفي به المتعلم ويرجع إليه المسترشد».

ص: 211

روى الكليني «عمّن لا يتناهى كثرة من علماء أهل البيت عليه السلام ورجالهم ومحدثيهم، منهم:

1. ابوعلّي أحمد بن ادريس بن أحمد الأشعري القمي م عام 306ق.
2. ابوالعباس أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني المعروف بابن عقدة م 333ق.
3. ابو عبدالله أحمد بن عاصم العاصمي الكوفي.
4. أحمد بن عبدالله بن امية.
5. الحسين بن الحسن الهاشمي الحسنی العلوي.
6. علي بن ابراهيم بن هاشم القمي صاحب التفسير المعروف.
7. ابوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار و صاحب كتاب بصائر الدرجات.
8. ابوجعفر محمد بن عبدالله بن جعفر بن الحسين بن جامع بن مالك الحميري.
9. ابوالحسن محمد بن ابي عبدالله جعفر بن محمد بن عون الأسدي.
10. ابوالحسن علي بن محمد بن ابراهيم الرازي الكليني المعروف ب «علان» .

تلاميذه و الرواة عنه:

يروى عن الشيخ الكليني فئة كثيرة، منهم:

1. أبو عبدالله أحمد بن ابراهيم المعروف بابن أبي رافع الصيمري.
2. ابوالحسين احمد بن أحمد الكاتب الكوفي.
3. ابوالحسين أحمد بن علي بن سعيد الكوفي.
4. أبو القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن قولويه.
5. أبو عبدالله محمد بن ابراهيم بن جعفر بن الكاتب النعماني، المعروف بابن زينب و كان خصيصاً به، و يكتب كتابه الكافي.
6. أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عبدالله بن قضاة بن صفوان الجمّال كان تلميذه الخاص به، يكتب كتابه الكافي.
7. أبو عيسى محمد بن أحمد بن محمد بن سنان السناني الزاهري.

8. أبوالمفضل محمد بن عبد الله بن المطلب الشيباني.

ص: 212

9. أبو محمد هارون بن موسى بن أحمد بن سعيد الشيباني التلعكبري.

10. محمد بن محمد بن عاصم الكليني.

كلمات الأعلام بحقه:

ولمكانته العلمية السامية ومنزلته الرفيعة فقد اطراه كل من تعرض لذكره الشريف:

قال النجاشي: «شيخ أصحابنا في وقته بالري، ووجههم، وكان أوثق الناس في الحديث وأثبتهم» .

وقال الشيخ حسين بن عبد الصمد الحارثي العاملي: «... شيخ عصره في وقته ووجه العلماء والنُبلَاء، كان أوثق الناس في الحديث و أنقدهم له و أعرفهم به» .

وقال الأفندي في رياضته: «محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازي، صاحب الكافي وغيره، الشيخ الأقدم المسلم بين العامة والخاصة والمفتي لكلا الفريقين» .

وعنه قال السيد بحر العلوم في فوائده الرجالية: «ثقة الاسلام و شيخ المشايخ الأعلام، مروج في زمن غيبة الامام عليه السلام ذكره اصحابنا والمخالفون و اتفقوا على فضله و عظم منزلته» .

وفي المقابس: «... ثقة الاسلام، و قدوة الأنام، و علم الأعلام المُتقدم المعظم عند الخاص و العام، الشيخ أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني» .

و ذكره في الروضات فقال: «هو في الحقيقة أمين الإسلام، و في الطريقة دليل الأعلام، و في الشريعة جليل الأقدام، ليس في وثاقته لأحدٍ كلام و لا في مكانته عند أئمة الأنام» .

تأليفه:

1. الكافي في الحديث و هو من أجل كتب الطائفة في الحديث و أشرفها.

2. كتاب تفسير الرؤيا.

3. كتاب الرجال.

4. كتاب رسائل الأئمة عليهم السلام.

5. كتاب ما قيل في الأئمة عليهم السلام من الشعر.

6. كتاب الردّ على القرامطة.

وفاته:

مات - كما يقول النجاشي - ببغداد سنة 329ق سنة تناثر النجوم، و تاريخ وفاته عند الشيخ الطوسي سنة 328ق وقال السيد رضی الدين بن طاووس: «و هذا الشيخ محمد بن يعقوب كانت حياته في زمن وكلاء الامام المهدي عليه السلام - عثمان بن سعيد العمري، و ولده أبي جعفر محمد، و أبي القاسم الحسين بن روح، و عليّ بن محمد السمرى و توفي محمد بن يعقوب قبل وفاة عليّ بن محمد السمرى، و لأن عليّ بن محمد السمرى توفي في شعبان سنة 329ق، و هذا محمد بن يعقوب الكليني توفي ببغداد سنة 328ق.

قبره الشريف:

اشاره

دفن ثقة الاسلام الكليني بباب الكوفة بمقبرتها في الجانب الغربي، تزوره الخاصّة و العامة، و صلّى عليه السيد محمد بن جعفر الحسنی معروف بأبي قيراط.

مصادر ترجمته كثيرة منها:

1. رجال السيد بحر العلوم.
2. مقابس الأنوار : 6.
3. لؤلؤة البحرين : 386.
4. رياض العلماء : 5: 199.
5. الكنى و الألقاب : 3: 120.
6. أعيان الشيعة : 10: 99.
7. روضات الجنات : 6: 108.
8. رجال الطوسي : 495.
9. رجال النجاشي : 377.
10. رجال العلامة الحلي : 145.
11. جامع الرواة : 2: 218.
12. تنقيح المقال : 2: 56 باب الميم.

ثقة الاسلام کلینی (متوفای 329 ق)

اشاره

ثقة الاسلام کلینی (متوفای 329 ق) (1)

حسن ابراهیم زاده

چکیده

این نوشته تلخیص چند صفحه ای از کتاب مؤلف درباره شخصیت کلینی است و در آن، از ولادت، تحصیل، هدف از تألیف کتاب الکافی و هجرت های کلینی سخن به میان آمده و سبک کلینی، تدریس کلینی و وفات کلینی از دیگر مطالب این نوشته است.

مقدمه

فاصله «کَلین» تا «خمین» یازده قرن پیش نیست اما خدا می داند که در این گذرگاه تاریخ چه تازیانه ها که بر پیکر ابرار نخورد و چه سرها که از ابرار بر دار نرفت؛ تا سنگ بنایی را که کلینی نهاد خمینی به پایان رساند. کلینی و خمینی هر دو سر یک رشته اند با یک خصوصیت و آن این که هر دو از خویش هیچ چیزی نگفتند. تا زبان گفت خدا گفت و تا قلم نوشت خدا نوشت.

از زندگی کلینی جز کافی چیزی در دست نیست. کافی شناسنامه کلینی است و کلینی را باید در آینه کافی به تماشا نشست. کافی قله ای است که بدون فتح آن اجتهاد ممکن نیست و اقیانوسی است که بدون عبور از آن فهم معارف دین میسر نیست.

ص: 215

1-1). گلشن ابرار، جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، زیر نظر پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام، سازمان تبلیغات اسلامی، تابستان 1379، اول، جلد اول، ص 16 - 22.

ایمان، نور و زهد و پارسایی گردآورنده مهمترین کتاب حدیثی شیعه - ثقة الاسلام کلینی - را به تماشا می نشینیم. سر بر در خانه اش می ساییم و نسل جوان ایران اسلامی و دنیای اسلام را به بهره گیری از حرارت و فروغ آفتاب حدیث فرا می خوانیم.

میلاد آفتاب

در زمانی که صدایی جز صدای سم اسبان بنی عباس در سرزمین های اسلامی به گوش نمی رسید در سرزمین ایران یعنی قلب تشیع - روستای «کلین» (1) - در خانه ای آکنده از عشق اهل بیت علیهم السلام کودکی متولد شد که تاریخ حیات او با «غیبت صغری» عجین شد. محمد نامی بود که یعقوب بن اسحاق برای فرزند خویش برگزید و اذان و اقامه اولین کلماتی بودند که گوش او را نوازش دادند. اولین کلاس درس او دامان پاک و پر مهر مادری عطوف و عفیف بود. محمد مراحل ابتدایی علوم اسلامی را نزد پدر و دایی بزرگوارش علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان که از استادان علم حدیث بود، گذراند. وی پس از گذراندن دوران آغازین تحصیل و آشنایی با منابع رجالی و حدیثی، از کلین مهاجرت کرد و با کوله باری از معرفت و شناخت مکتب اهل بیت علیهم السلام برای شکوفایی خلاقیت های درونی و سیراب شدن از دریای بی پایان علوم وحی و پیمودن کمالات اخلاقی و انسانی به «ری» وارد شد. اگر چه فاصله 38 کیلومتری کلین تا «ری» برای او که با زادگاه خویش وداع همیشگی کرد مسافتی طولانی بود و غم غربت و دوری از خانواده آزارش می داد، اما برای کسی که برای خدا گام بر می دارد و برای خدا زندگی می کند این همه آسان است.

گزینش هدف

در هنگام ورود کلینی به «ری» بیشتر مردمان این شهر از پیروان مذاهب حنفی و شافعی بودند اما به دلیل وجود شیعیان دلباخته ای در اطراف این شهر، اکثر اهل تسنن «ری» همواره تحت تأثیر اخلاق و رفتار اسلامی آنها قرار داشتند. از این رو این دیار

ص: 216

1-1). کلین روستایی است در 38 کیلومتری شهر ری.

به شهری شیعه نشین معروف بود. «ری» در آن زمان شهری بزرگ بود و عقاید و مذاهب گوناگونی در کنار هم و در آرامش کامل در آن جا به حیات خود ادامه می دادند.

اما این آرامشگاه دستخوش حرکت های سیاسی می شد. فرقه اسماعیلیه با انگیزه تسلط بر ایران در این نقطه بیش از دیگران سرمایه گذاری کرده بود و به ترویج و تبلیغ تفکر و آراء خود می پرداخت. از این رو «ری» به نقطه برخورد آراء و اندیشه های فرقه اسماعیلیه و مذاهب شافعی، حنفی و شیعه تبدیل شده بود. کلینی در این زمان در کنار گذراندن تحصیلات خود نه تنها با عقاید و اندیشه های دیگر مذاهب و فرقه ها آشنا شد بلکه به ماهیت واقعی بعضی از این فرقه ها که می رفت تشیع را از مسیر واقعی اش خارج کنند پی برد. او درد را شناخت و درمان را تشخیص داد. درد، جدایی مردم از سخنان اهل بیت علیهم السلام و دارو، رساندن این سخنان به مردم بود. او در این زمان هدف خویش را برگزید و به دور از هیاهو مسیر خود را مشخص کرد و تصمیم گرفت به فراگیری و نوشتن احادیث پردازد. از این رو در محضر استادان بزرگی چون «ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی ساکن ری»⁽¹⁾ به فراگیری حدیث پرداخت و در نوشتن و بحث و گفتگو پیرامون احادیث از خود شایستگی بسزایی نشان داد. او بیشتر وقت زندگی خود را صرف حدیث کرد. اما با این حال از واقعیت های اطراف خویش و از مسائلی که شیعیان با آن دست به گریبان بودند، غافل نبود. او از کسانی نبود که عزلت گزیند و فقط به فکر نجات خویش باشد، بلکه در دوران های پر آشوب همواره همگام و همراه با جامعه شیعی بوده. در دورانی که «قرمطیان» با عقاید التقاطی خود، که مخلوطی از عقاید زردشتی، مانوی و اسلامی بود⁽²⁾ به مبارزه با عقاید و مقدسات مسلمین پرداختند، کلینی با شجاعت شیعی خویش عقاید آنها را به نقد کشید و برای آگاه کردن شیعیان از این حرکت انحرافی کتاب الرد علی القرامطه را نوشت و در دسترس شیعیان قرار داد.

ص: 217

1-1. مفاخر اسلام، علی دوانی، ج 3، ص 26.

2-2. فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور، ص 395.

عصر کلینی را باید عصر حدیث نامید. زیرا نهضتی که برای فراگیری و نوشتن احادیث آغاز شده بود سراسر ممالک اسلامی را فرا گرفته بود و تشنگان علم حدیث از این شهر به آن شهر و از این محفل به آن محفل در جستجوی روایتگری بودند تا از او حدیثی فراگیرند و بر اندوخته های خویش بیفزایند. تلاش اهل سنت در این عصر به قدری چشمگیر بود که می توان گفت اهل سنت هر چه دارد از این عصر دارد. در این عصر که زمانش به حدود تقریبی یک قرن می رسد کتاب های شش گانه حدیثی اهل سنت (صحاح سته) تدوین شد.

کلینی در این عصر مشغول فراگیری و نوشتن احادیث بود. در این زمان شاگردان امام هادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام و امام رضا علیه السلام هنوز زنده بودند. اما از آنها جز کتاب های و جزوه های کوچک و پراکنده چیزی در دست نبود و بسیاری از این کتاب ها و جزوه ها نیز در همین عصر از بین رفت.

خطر نابودی احادیث، این میراث گرانبهادر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام هر لحظه احساس می شد. زیرا با وفات این حاملان احادیث و غیبت امام زمان علیه السلام شیعیان از این سخنان گرانبها محروم می شدند. کلینی با شناخت عصر خود و موقعیت حساس زمانی و درک این که تشیع اگر از این مرحله به سلامت بگذرد برای همیشه از انحراف و التقاط رهایی یافته است، برای تکمیل هدف و رسالت خویش به قم شهر محدثان و شاگردان اهل بیت علیهم السلام مهاجرت کرد.

در این زمان در قم راویان و محدثان در هر مسجد و حسینیه ای به نقل حدیث می پرداختند و بسیاری از اینان در شمار آخرین محدثانی بودند که بدون واسطه از زبان ائمه علیهم السلام حدیث شنیده بودند. وجود این فرزندان موجب شد که عاشقان کلام اهل بیت علیهم السلام به این شهر مهاجرت کنند و کلینی یکی از این افراد بود. او با استفاده از محضر استادان بزرگی چون احمد بن محمد بن عیسی اشعری، احمد بن ادریس قمی (معروف به معلم)، عبدالله بن جعفر حمیری (مؤلف کتاب قُرْبُ الاسناد) و فرزند او محمد بن عبدالله حمیری به فراگیری حدیث پرداخت. استادان و محدثانی

که کلینی برای شکوفایی اندیشه‌ی خدایی خود از آنها بهره‌جسته است در حدود سی و پنج نفر می‌باشند. بی‌شک همه‌ی استادان کلینی در شکل شخصیت او نقش داشته‌اند اما در این میان به رادمردی برمی‌خوریم که کلینی را با او و او را با کلینی می‌شناسیم.

کسی که نامش در یک سوم سلسله‌سندهای روایات کافی است. شخصیتی که نامش با کافی جاودانه شد. محدثی که در اسناد بیش از هفت هزار و یکصد و چهل روایت (7140) چون ستاره می‌درخشد. (1) او علی بن ابراهیم قمی است که کتاب تفسیر او پایه‌ی تفسیرهای تشیع گردید. و شاید اگر کلینی پروانه وار به گرد شمع وجود او نمی‌چرخید و او را لحظه‌ای چه در حال بیماری و چه سلامت در خانه و مدرسه رها می‌کرد و از او غافل می‌ماند، روایات و احادیثی که سلسله‌سندش به او ختم می‌شود چون دیگر آثار او برای همیشه از میان می‌رفت. اما کلینی این اقیانوس حدیث را رها نساخت. او که تشنه‌ی کلام اهل بیت علیهم السلام بود جرعه‌جرعه نوشید و به این نوشیدن اکتفا نکرد بلکه دریایی از این کوثر عشق را برای شیعیان پس از خود به یادگار نهاد.

هجرتی دیگر

گرچه قم مرکز تشیع به شمار می‌رفت و هر جوینده‌ی کلام اهل بیت علیهم السلام را سیراب می‌کرد اما عطش سیری‌ناپذیر کلینی او را بر آن داشت تا آن دیار مقدس را به امید یافتن روایات و احادیث ناشنیده ترک کند. او روستاها و شهرهای بی‌شماری را پشت سر نهاد و هر جا محدثی می‌یافت از او حدیث فرا می‌گرفت. کوفه یکی از شهرهایی بود که کلینی به آن قدم نهاد. در آن زمان کوفه یکی از مراکز بزرگ علمی به شمار می‌رفت و کمتر محدث و یا محقق بود که در سفرهای خود به آن شهر وارد نشده و از محضر عالمان آن جا استفاده‌ای نکرده باشد.

کوفه در حقیقت جای تبادل نظر و نقطه‌ی آغاز در جهان اسلام به شمار می‌رفت که

ص: 219

همه آزادانه در آن به تبلیغ مذهب خود می پرداختند. از این رو هر یک از نویسندگان و محدثان مذاهب گوناگون اسلامی مجلس درس و بحثی برای خود برپا داشته بودند و به نقل احادیث خویش می پرداختند. «ابن عقده» یکی از کسانی بود که در این شهر سکونت داشت. او از حافظان بزرگ حدیث به شمار می رفت و حافظه قوی او موجب شده بود که آیتی از آیات حافظه در جهان شود. (1)

بسیاری از بزرگان مذاهب از محضر او کسب علم می کردند. او اگر چه از نظر مذهبی «زیدی جارودی» بود اما زهد و پارسایی از او محدثی موثق ساخته بود که همه مذاهب در نقل احادیث به او اعتماد داشتند. کلینی نیز از این مرد بزرگ استفاده کرده، از او روایاتی فرا گرفت.

ثقة الاسلام

کلینی پس از کسب علم و حدیث از ده ها استاد و محدث در شهرها و روستاهای آن زمان، سرانجام به بغداد رسید. او در مسافرت های خویش چنان علم و فضل خود را به نمایش گذاشته و تصویری از شیعه واقعی را در اذهان مردم هر دیار باقی نهاده بود که هنگام ورود به بغداد فردی گمنام نبود. شیعیان به او افتخار می کردند و اهل سنت به دیده تحسین به او می نگریستند. تقوا، علم و فضیلت او در اندک مدتی موجب شد که هم شیعه و هم اهل سنت در مشکلات دینی به او مراجعه کنند، به طوری که عامه و خاصه در فتاوا به او روی می کردند و به همین سبب او اولین کسی بود که به لقب ثقة الاسلام شهرت یافت. (2)

کلینی نام آورترین شخصیت عصر خود بود. عصری که اوج تلاش محدثان و عالمان بزرگ و حتی عصر چهار نایب خاص امام زمان علیه السلام بوده است. در این عصر به دلیل محدودیت ها و ممنوعیت های اجتماعی این بزرگان، مسئولیت فرهنگی و علمی تشیع بر دوش کلینی بوده است.

ص: 220

1-1. مفاخر اسلام، ج 3، ص 55.

2-2. ریحانة الادب، میرزا محمد علی مدرس تبریزی، ج 5، ص 79.

بغداد برای کلینی سرزمین تألیف بود. وی در آن جا فرصت یافت تا اندوخته های سال ها رنج و مشقت را در مجموعه ای گردآوری کند. او که کمبودهای جامعه شیعی را به خوبی درک کرده بود و می دید که با غایب شدن امام زمان (عج) و دسترس نداشتن همه شیعیان به نواب خاص آن حضرت، جای کتابی که در بردارنده تعالیم اسلامی و شیعی باشد، خالی است تلاش خود را در پی تنظیم احادیث گردآوری شده، جهت داد و برای شیعیان دستورالعمل و کتاب هدایتی ارزشمندی در کنار قرآن تألیف کرد تا این کتاب مفسر و مبین تعالیم و احکامی باشد که قرآن به صورت کلی بیان کرده است.

مجموعه کتاب الکافی - که شامل اصول کافی (دو جلد)، فروع کافی (پنج جلد) و روضه کافی (یک جلد) است و در بردارنده شانزده هزار و یکصد و نود و نه (16199) حدیث از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام می باشد - کتابی است که کلینی در طی بیست سال تلاش خستگی ناپذیر به تألیف آن موفق شده است. کلینی با تألیف این اثر جاودانه برتری و فضل علمای تشیع را نه تنها در روزگار خود، بلکه در تمام تاریخ اسلام به اثبات رساند. کاری که او در مدت بیست سال برای تشیع به پایان رساند کاری بود که شش تن از بزرگ ترین عالمان اهل سنت در مدت یک قرن برای مذهب خود انجام دادند. کتاب کافی مهم ترین و نفیس ترین کتاب از مجموعه کتب چهارگانه حدیثی (کتب اربعه) مذهب تشیع است. (1)

کافی در زمانی به تبیین ارزش های اخلاقی و اسلامی پرداخت که اروپاییان دوران بربریت و وحشیگری را می گذراندند و قبایلشان با قتل و غارت امرار معاش می کردند. زمانی که آنها در جهل غوطه ور بودند و از علم چیزی نمی دانستند و عقل و علم را در دادگاه های تفتیش عقاید قرون وسطایی به محاکمه می کشیدند اولین باب از

ص: 221

1-1). سه کتاب دیگر این مجموعه عبارت اند از: من لا یحضره الفقیه، تألیف شیخ صدوق، تهذیب و استبصار، تألیف شیخ طوسی.

اولین کتاب تشیع با عنوان عقل و علم و آن گاه توحید و حجت، ارزش های الهی و انسانی را آموزش می داد. کتاب کافی را هر کسی از دیدگاه خود بررسی کرده است. بر کافی هم فیلسوف شرح نوشته است هم عارف و هم فقیه و این خود نشانه بزرگی و جامع بودن کافی است. شرح های مهم کافی عبارت اند از: 1. مرآت العقول از علامه مجلسی، که با دیدی فقهی نگاشته شده است. 2. شرح صدر المتألهین معروف به ملا صدرا، که نگرش او نگرشی فلسفی و عرفانی به احادیث است. 3. کتاب وافی نوشته ملا محسن فیض کاشانی. 4. شرح ملا صالح مازندرانی.

سبک کلینی

روش کلینی در ترتیب احادیث هر باب این است که حدیث صحیح تر و روشن تر را در اول باب قرار داده و سپس به همین ترتیب احادیث مبهم و مجمل را ذکر کرده است. (1) علاوه بر این، کلینی دست به ابتکار دیگری زد که تا قبل از آن در میان عالمان و محدثان معمول نبود و آن به کار بردن کلمه «عدّه» (2) به جای سلسله سندی است که به راوی حدیث ختم می شود. از مسائلی که موجب شد کلینی این رویه را در نقل حدیث پیش گیرد، مشهور بودن راویان سلسله سند و نیز کم کردن حجم کتاب و کمبود وقت بوده است.

«عدّه» کلینی گاهی از احمد بن محمد بن عیسی، گاهی از سهل بن زیاد و زمانی از احمد بن محمد خالد برقی روایت می نماید و اشخاص هر یک از این سه، غیر از اشخاص «عدّه» دیگر می باشد. (3) مثلاً مراد او از «عدّه» در جایی که به واسطه آن از احمد بن محمد بن عیسی روایت می کند عبارت از پنج نفر: محمد بن یحیی عطار، علی بن موسی کمیدانی، داوود بن کوره، احمد بن ادريس و علی بن ابراهیم بن هاشم است. (4)

این روش راهگشای سایر عالمان و محدثان شد به طوری که شیخ طوسی در کتاب

ص: 222

1-1. اصول کافی (مقدمه)، کلینی، ترجمه سید جواد مصطفوی، ج 1، ص 9.

2-2. منظور آن است که: این حدیث را شماری چند نقل کرده اند.

3-3. ریحانة الادب، ج 4، ص 113. [1]

4-4. همان، ص 114. [2]

فهرست خود و نجاشی در کتاب رجال خویش این روش را برگزیدند و به همین شیوه روایت را نقل کردند. (1) علاوه بر این گاهی احادیثی بدون نام محدث و راوی و با عنوان «قد قال العلم» و یا «فی حدیث آخر» از کلینی نقل شده است که جمعی از عالمان این احادیث را دلیلی بر وجود ارتباط بین کلینی و امام زمان (عج) دانسته و گفته اند «ممکن است که این کتاب کافی به نظر اصلاح آن حضرت رسیده باشد» (2) و از کلام بزرگان نقل شده است که امام زمان (عج) فرموده اند:

«الكافی كافٍ لشیعتنا»: کافی شیعیان ما را کافی است.

کلینی در زندگی سراسر نور و پر بار خود علاوه بر تدوین و تألیف مجموعه الکافی، کتاب های الرد علی القرامطه، تفسیر رؤیا (تعبیر خواب)، مجموعه شعر (حاوی قصایدی که شعرا در مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام سروده اند)، کتاب رسایل ائمه علیهم السلام و کتاب رجال را تألیف کرده است.

کلینی بر مسند تدریس

کلینی در مسیر تحقیق و نگارش از تغذیه فکری شاگردانی که به امید کسب علم از محضرش به بغداد سفر کردند لحظه ای غافل نبود. او در بارور کردن اندیشه خدایی شاگردانش از جان مایه گذاشت. بسیاری از بزرگان از او روایت نقل کرده اند که از آن میان احمد بن ابراهیم معروف به ابن ابی رافع صیمری، احمد بن احمد کاتب کوفی، احمد بن علی بن سعد سعید کوفی، ابو غالب احمد بن محمد رازی، عبدالکریم بن عبداللّه بن نصر بزار تنیسی، علی بن احمد بن موسی دقاق، محمد بن احمد سنانی زاهری، ابوالفضل محمد بن عبد اللّه بن مطلب شیبانی، محمد بن علی ماجیلویه، محمد بن عصام کلینی، جعفر بن محمد بن قولویه قمی مؤلف کتاب کامل الزیارات، هارون بن موسی تلکبری، محمد بن احمد صفوانی و محمد بن ابراهیم نعمانی مؤلف کتاب غیبت نعمانی را می توان نام برد. (3)

ص: 223

1-1. همان.

2-2. همان، ج 5، ص 81. [1]

3-3. مفاخر اسلام، ج 3، ص 27 و 90.

کلینی پس از هفتاد سال زندگی که بیست سال از آن تلاش و تحقیق همراه با رنج ها و غربت ها برای تدوین کتاب کافی بود از این جهان عروج کرد. او غروب نکرد بلکه با کتاب ارزشمند کافی همواره در آسمان تشیع پرتو افشانی می کند. او گرچه در قفس دنیا زیست اما در فضای بهشت تنفس می کرد چرا که همه لحظه های عمرش را با کلام اهل بیت علیهم السلام سپری کرد. و سرانجام در ماه شعبان سال 329 ق عروج کرد. (1) و نه تنها شیعیان بلکه پیروان دیگر مذاهب اسلامی را سوگوار و بغداد را با رفتش یکپارچه ماتم کرد. ابوقیراط محمد بن جعفر حسنی (2) یکی از بزرگان بغداد بر پیکر مطهرش نماز خواند و شیعیان با دلی پرانده پیکر مقدس او را در باب کوفه بغداد در بازار و در نزدیکی پل به خاک سپردند.

سلام بر کلینی روزی که تولد یافت و روزی که در آسمان دنیای اسلام درخشید و عروج کرد و روزی که در پیشگاه ذات اقدس او برانگیخته می شود.

ص: 224

1-1. ریحانة الادب، ج 5، ص 80. [1]

2-2. همان.

این مقاله، اولین مقاله از سلسله مقالاتی است که با عنوان مفاخر مکتب اسلام از سوی نویسنده منتشر شده است. وی پس از بیان اهمیت نگاشتن زندگی نامه مفاخر اسلام، به زندگی کلینی پرداخته و از موقعیت کلینی در عالم اسلام، دیدگاه اهل سنت درباره وی، تألیفات کلینی، کتاب الکافی، استادان، شاگردان و وفات او سخن به میان آورده است. نویسنده پس از آن که زندگی نامه علمای دیگر را نوشته و آنها را در این نشریه چاپ کرده است در صدد برآمده تا همه زندگی نامه ها را در مجموعه ای گرد آورد. بدین منظور کتاب مفاخر اسلام را تدوین نموده و زندگی نامه علمای دیگر را بر آن افزوده است.

در جهانی که ما زندگی می کنیم بسیاری از موضوعات علمی و فنی به میزان ارزش واقعی خود مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است از موضوعاتی که امروز مورد توجه نویسندگان واقع شده «بیوگرافی رجال» و شرح حال علما و دانشمندان و بحث از زندگانی و سر موفقیت آنان در راه رسیدن به کمالات است.

بررسی زندگانی دانشمندان بزرگ نه تنها ما را به یک سلسله مطالب سودمند

علمی و اخلاقی و تاریخی آشنا می‌سازد، بلکه با مطالعه شرح احوال آنها می‌توانیم درس صحیح زندگی را بیاموزیم و راه رسیدن به کمالات شایسته و مقامات علمی و عملی را پیدا کنیم.

«بیوگرافی رجال» که در اصطلاح دانشمندان اسلامی معروف به «علم رجال» و «تراجم علما» است از قرن دوم هجری مورد توجه علمای اسلام قرار گرفت و در آن علم، کتاب‌ها پرداختند. در اعصار متأخر نیز این علم شریف همواره مورد توجه خاص دانشمندان اسلام و بالخصوص شیعه بوده و هست.

ما نیز به جهاتی که ذکر شد تدریجاً شرح حال یک یک مفاخر مکتب اسلام و نوابغ عالیقدر شیعه را که با همت عالی و خدمات ذی‌قیمت آنان اساس مکتب اسلام و آئین تشیع در برابر موانع محفوظ مانده تا به ما رسیده است، از نظر خوانندگان می‌گذرانیم و امیدواریم که مطالعه این قسمت در آشنا ساختن افکار خوانندگان به حقایق و تعلیمات مکتب اسلام مفید و مؤثر باشد و اینک بیوگرافی مفاخر دانشمندان اسلام را از قرن سوم هجری به ترتیب از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.

کلینی

یکی از نامورترین دانشمندان شیعه محمد بن یعقوب بن اسحاق معروف به «شیخ کلینی» است. کلینی اصلاً ایرانی و از قریه «کلین» بر وزن «حسین» واقع در 38 کیلومتری شهرری در ناحیه شرقی راه قم به تهران نزدیک حسن آباد است. مقبره پدر او یعقوب بن اسحاق که از بزرگان شیعیان آن روز ری بوده نیز هم اکنون در آن قریه است.

با این که امروز بیش از ده قرن از وفات کلینی می‌گذرد، هنوز شخصیت علمی و عظمت دینی خود را حفظ کرده، وی در آسمان تشیع و میان انبوه ستارگان علم و دانش مانند ستاره روشنی می‌درخشد و نامش هم چنان در کتاب‌های علمی و مذهبی برجسته است.

کلینی در عصر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام متولد گشت و با چهار سفیر و نماینده وجود اقدس امام زمان ارواحنا فداه که در طول غیبت صغری رابط میان حضرت و شیعیان بودند، هم عصر بود با این که این چهار تن، از فقها و محدثین بزرگ شیعه بودند و شیعیان آنها را به جلالت قدر می شناختند، مع الوصف کلینی مشهورترین شخصیت عالی مقامی بود که در آن زمان میان شیعه و سنی با احترام زیاد می زیست و به طور آشکار به ترویج مذهب حق و نشر معارف و فضائل اهل بیت عصمت همت می گماشت.

عموم طبقات او را به راستی گفتار، و درستی کردار و احاطه کامل بر احادیث و اخبار می ستودند به قسمی که می نویسند شیعه و سنی در اخذ فتوی به وی مراجعه می کردند، و در این خصوص مورد اعتماد و وثوق هر دو فرقه بود و به همین جهت نیز ملقب به «ثقة الاسلام» گشت و هم او نخستین عالمی است که به این لقب خوانده شده و حقاً که شایسته این لقب بزرگ هم می باشد.

کلینی در امانت و عدالت؛ تقوی و فضیلت. حفظ و ضبط احادیث که همه از شرایط یک فرد محدث است مانند نداشت و به گفته علامه مجلسی وی میان تمام دانشمندان ما و آنها که از او روایت کرده اند و هم چنین در نظم و ترتیب کتابش کافی بی نظیر بوده و این مزایا دلیل است که وی از جانب خداوند متعال تأییدات خاصی داشته است.

کلینی در نظر اهل تسنن

کلینی در نظر دانشمندان اهل سنت و مخصوصاً نزد مورخین آنان که بعد از او آمده اند بسیار بزرگ است، همه از وی تجلیل کرده و او را به بزرگواری ستوده اند. ابن حجر عسقلانی در کتاب لسان المیزان می نویسد: کلینی از فقهاء شیعه و کسی است که موافق مذهب آنان کتاب ها تصنیف کرده و مطابق نقل روضات الجنات ابن حجر در کتاب التبصر گفته است: ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی از رؤسای دانشمندان شیعه

می باشد که در زمان مقتدر (خلیفه عباسی) می زیست.

ابن اثیر مورخ معروف نیز در کتاب جامع الاصول می نویسد: «محمد بن یعقوب رازی پیشوای مذهب اهل بیت، دانشمندی بزرگ و فاضلی نامدار است». سپس ابن اثیر روایتی نقل می کند که منسوب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است به این معنی که خداوند عالم در سر هر قونی شخصی را بر می انگیزد که دین او را زنده و پایدار بدارد آن گاه به گفتگو در پیرامون این حدیث پرداخته و می گوید: «از مجددین و نگهدارندگان مذهب شیعه در آغاز سده اول محمد ابن علی باقر علیه السلام و در ابتدای سده دوم علی بن موسی الرضا علیه السلام و بر رأس سده سوم ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی بوده است».

دانشمندان شیعه نیز به استناد همین حدیث عقیده دارند که بر سر هر صد سالی خداوند یکی از بزرگ ترین شخصیت های شیعه را که از لحاظ معلومات دینی و پارسایی در عصر خود ممتاز باشد، برای سرپرستی و حفظ دین خود می انگیزد و به اتفاق در سده سوم کلینی را مجدد مذهب شیعه دانسته اند.

تالیفات وی

کتاب هایی که بزرگ مرد تشیع شیخ کلینی رحمه الله تألیف فرموده گر چه از نظر کمیت زیاد نیست ولی از لحاظ کیفیت دارای اهمیت به سزایی است.

آنچه در کتب تراجم از تالیفات او نام برده اند کتاب های زیر است:

1. کتاب رجال
2. کتاب رد بر قرامطه
3. کتاب تعبیر رؤیا
4. کتاب رسائل ائمه
5. دیوان شعر مشتمل بر قصائد در مناقب اهل بیت علیهم السلام
6. معروف ترین تالیفات او کتاب نفیس کافی است که نه تنها بزرگ ترین آثار قلمی او می باشد بلکه در جامعه اسلام کتاب معتبری چون کافی در حدیث نوشته نشده

است. کافی یکی از چهار کتب معتبر و صحیح شیعه است که مأخذ تألیف بیشتر کتب ما و مدرک و مرجع محدثین و فقهاء و مستند مجتهدین بزرگ در استنباط احکام دینی می باشد.

سه کتاب دیگر: من لا یحضره الفقیه تألیف رئیس محدثان شیعه محمد بن علی ابن بابویه قمی معروف به «شیخ صدوق رحمه الله»؛ تهذیب و استبصار تألیف شیخ اجل محمد ابن حسن مشهور به «شیخ طوسی» است.

کتاب کافی

معروف ترین و معتبرترین آنها کتاب کافی است که در حقیقت اسم با مسمی و از لحاظ کم و کیف و زمان مقدم بر سه کتاب دیگر می باشد، کلینی کتاب کافی را در مدت بیست سال تصنیف کرده است، وی برای جمع آوری اخبار این کتاب مسافرت ها نموده و به شهرهای دور و نزدیک رفته تا با ملاقات راویان حدیث و ناقلان آثار و استادان اجازه که آشنا به فنون حدیث بودند و قسمت هایی از ابواب فقه و حدیث نزد آنها یافت می شد، اخبار اهل بیت را جمع و سپس آن را مهذب و مرتب نمود و سرانجام کتاب کافی را به وجود آورد.

کلینی با تألیف این کتاب حقی عظیم بر شیعه دارد؛ مخصوصاً طبقه دانشمندان را تا ابد رهین منت خود گردانیده است. «نجاشی» می نویسد: کلینی در ری بزرگ شیعیان و مایه افتخار آنان بود، و از این که موطن بعدی وی و آرامگاه او را در بغداد می بینیم به خوبی می توانیم میزان رنج و کوشش او را در طی آن مسافرت ها به منظور تدوین کتاب کافی آن هم با وضع دشوار مسافرت در آن عصر، درک کنیم.

به طوری خود در دیباچه کتاب کافی می نویسد علت تصنیف این کتاب سودمند آن بوده، که یکی از شیعیان دانشمند به وی شکایت نموده بود که بر اثر نبودن کتاب جامع و مستقلی که مشتمل بر تمام فنون دین باشد؛ مسلمانان به عظمت جهل و نادانی گرویده اند و امور مهم و دقیق دینی را با فکر کوتاه خود می سنجند؛ در نتیجه، علم در نزد آنها بی ارزش گشته و علما عزلت گزیده اند. . .

کلینی در جواب می نویسد: برادر! شکایت تو را فهمیدم که چیزهایی از امور دین بر تو مشکل شده که پی به حقیقت آنها نبرده ای و گفته ای دانشمند مطلع و موثقی نیافته ای که با وی در پیرامون حدیث گفتگو نموده و از او استفاده کنی و هم گفته ای دوست داری کتابی داشته باشی که همه علوم دین در آن باشد، به طوری که طالبان دانش را بی نیاز و خواستاران حقیقت از آن بهره مند گردند.

و هر کس بخواهد علم دین و آثار و اخبار صحیحۀ ائمه طاهرین و سنت های پایدار را مورد عمل قرار دهد و به وسیله آن واجبات خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله را به کار برد، از آن کتاب اخذ کند.

و گفته ای اگر این فکر عملی شود، امید است که به خواست خدا و توفیق الهی برادران دینی، و علاقه مندان شعائر اسلامی، دوباره به علم و علماء بگردند و آنچه موجب شکوه بوده تدارک شود.

آن گاه بعد از چند سطر می نویسد: «به حمدالله خداوند میسر کرد تا کتابی که خواسته بودی تألیف گردد امیدوارم چنان باشد که می خواستی ما در این باره کوتاهی نکرده ایم زیرا می دانیم که تبلیغ دین و راهنمایی برادران و هم کیشان امری واجب است از این رو چیزی فروگذار ننموده ایم و امیدواریم با کسانی که در این زمان یا زمان های آینده تا پایان جهان از این کتاب استفاده و اقتباس می کنند و بدان عمل می نمایند، در ثواب سهیم و شریک باشیم. امید است خداوند توفیق مرحمت کند تا بتوانیم نیت خود را عملی سازیم و کتابی کامل تر از این تصنیف کنیم تا اگر چیزی در این کتاب نباشد در آن جبران شود».

کافی مشتمل بر احادیث مسند و صحیح در زمینه های اصول عقاید، فقه و احکام و اخلاق و آداب زندگی و متضمن اسرار و رموزی است که از علم و دانش اهل بیت عصمت و طهارت سرچشمه گرفته است.

دانشمندان شیعه اتفاق دارند که احادیث کتاب کافی از لحاظ کثرت و صحت؛ در هیچ یک از کتب دیگر یافت نمی شود و هیچ کس تاکنون کتابی در حدیث به این

جامعیت و اتقان نوشته است. به طور خلاصه کلینی با تصنیف کافی اثری از خود به یادگار گذارد که تا دنیا پایدار است بی شبهه اثر ذی قیمت او نیز جاوید خواهد بود.

کافی سه بخش است: 1. اصول کافی 2. فروع کافی 3. روضه کافی، و روی هم رفته دارای شانزده هزار و یکصد و نه حدیث است که بیش از مجموع روایات شش کتاب معتبر و معروف صحاح سته اهل سنت می باشد (البته با حذف مکررات آنها) جلالت قدر و مقام شامخ کلینی را از همین جا می توان حدس زد.

استادان او

کلینی در ری و بغداد و در طی مسافرت های خود، دانشمندان بزرگ و محدثین و فقهاء بسیاری را ملاقات کرده و از خرمن معلومات آنان خوشه ها چیده و از آنها اجازه روایت گرفته است که البته این اجازات از آن مردان بزرگ در آن زمان بسیار باارزش بوده است، در کتب رجال و تراجم بالغ بر چهل نفر را نام می برند که همه از استادان و مشایخ اجازه وی به شمار آمده اند. از جمله این عده می باشند.

عالم بزرگوار علی بن ابراهیم قمی صاحب تفسیر علی بن ابراهیم متوفی به سال - 307 هجری - سعد بن عبدالله اشعری قمی متوفی در سنه 300 - احمد بن محمد بن سعید همدانی معروف به ابن عقده متوفی - 333 - احمد بن ادریس اشعری قمی - 306 ابوالحسن علی بن رازی معروف به علان دابی او که در ری از مفاخر دانشمندان شیعه بوده است.

شاگردان وی

شخصیت ممتاز کلینی در محیط ری و بغداد، مردم دانش طلب را از هر سو به جانب وی جلب نمود، مجلس او همیشه مجمع فضلا و محفلش مرکز علماء و فقهاء و محدثین بود. این چند نفر که ذیلاً نام می بریم از جمله دانشمندانی می باشند که از محضر وی برخاسته و از او به دریافت اجازه نائل گشته اند:

1. ابو غالب احمد بن محمد زراری متوفی به سال - 368 هجری -

2. ابوالحسن احمد بن احمد کاتب کوفی.

3. علی بن احمد موسی دقاق

4. ابن قولویه قمی استاد شیخ صدوق.

5. ابو عبدالله محمد بن ابراهیم کاتب نعمانی که از شاگردان معروف وی و کاتب کتاب کافی است.

وفات او

کلینی که در دنیای آن روز چشم و چراغ شیعه و تاج پرافتخار دانشمندان بود پس از آن همه رنج و کوشش و تألیف و تصنیف و ترویج در راه بزرگ داشت قوانین دین و حفظ و حمایت شیعیان، سرانجام در سنه 329 ق که معروف به سال «تناثر نجوم» و مصادف با مبدأ غیبت کبرای امام زمان علیه السلام است وفات یافت و مرغ روحش به آشیان جنان خرامید، آرامگاهش در ناحیه شرقی شط دجله کنار جسر قدیم بغداد معروف و زیارتگاه مسلمانان می باشد.

ص: 232

ثقة الاسلام محمد بن يعقوب كليني رازی

اشاره

ثقة الاسلام محمد بن يعقوب كليني رازی (1)

محسن صادقی

چکیده

نویسنده در این نوشتار، تلاش کرده تا ناگفته‌هایی را درباره‌ی کلینی بازگو کند و از ارزش و اهمیت کتاب الکافی سخن بگوید. او به بیان چرایی تألیف الکافی پرداخته و سخن عالمان بزرگ را در ستایش این اثر نقل نموده است. ویژگی‌ها و امتیازات کتاب الکافی و آنچه درباره‌ی این کتاب نوشته شده است، بخش‌های پایانی نوشتار است.

در شرح حال و زندگی مرحوم کلینی مانند بسیاری از علماء و محدثین سلف نقاط مبهم و نامعلومی باقی است که کنجکاوی و تلاش‌های امروز هم نتیجه‌ای جز تکثیر وجوه و احتمالات ندارد. استاد معاصر آقای دکتر حسین علی محفوظ در مقدمه اصول کافی طبع تهران - که به تزییلات آقای علی اکبر غفاری رحمه الله موشح است - شرح حال مفصل و مبسوطی راجع به ثقة الاسلام کلینی نوشته‌اند و از صد کتاب چاپی و خطی حیات کلینی را استخراج کرده و با اختلاف اقوالش ذکر نموده‌اند که شاید بهتر از آن هنوز نوشته نشده است.

ص: 233

1-1). بزرگان ری، بخش اول (مشاهیر ری)، به کوشش محسن صادقی، دارالحدیث، اول، بهار 1382، ص 274 - 284. اصول کافی، ثقة الاسلام محمد بن يعقوب كليني، ترجمه مرحوم حاج سيد جواد مصطفوی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت عليهم السلام، مقدمه مترجم، ص 3 - 22 با تلخیص.

ما برای این که این مجموعه خالی از این بهره نباشد قسمت هایی را از آن مقدمه استخراج کرده در این جا ترجمه می کنیم، و در هر قسمت تنها به ذکر یک قول اکتفا می ورزیم.

کلین (بر وزن حسین) قریه ای است در 38 کیلومتری جنوب غربی شهر ری کنونی که پنج کیلومتر از جاده دور است و از این قریه فقها و محدثینی بزرگ برخاسته اند که از جمله آنها محمد بن یعقوب کلینی و دائی او مرحوم علان است.

مرحوم کلینی در آن جا شیخ و پیشوای شیعه بود و سپس به بغداد مسافرت کرد و در آن جا هم به تدریس و فتوا اشتغال داشت. سال ولادت کلینی معلوم نیست ولی وفاتش در 328 یا 329 بوده است و سفراء مهدی علیه السلام یعنی نواب خاص آن حضرت را درک کرده و احادیث و اخبار را از دست اوّلش اخذ کرده است. بعضی از علما معتقدند که کتاب کافی بر امام زمان علیه السلام عرضه شد، و آن حضرت فرمود: «الکافی کاف لشیعتنا؛ همین کتاب کافی شیعیان ما را بس است» معلوم نیست که مرحوم کلینی کتاب کافی را در کجا و از کجا و از چه سالی شروع کرده است ولی آنچه معلوم است تألیف آن مدت بیست سال طول کشیده و در بغداد خاتمه یافته است.

سنایش کلینی

1. نجاشی گوید: «او در زمان خود شیخ و پیشوای شیعه بود در ری، و حدیث را از همه بیشتر ضبط کرده و بیشتر از همه مورد اعتماد است.» .
2. ابن طاوس گوید: «توثیق و امانت شیخ کلینی مورد اتفاق همگان است.» .
3. ابن اثیر گوید: «او به فرقه امامیه در قرن سوم زندگی تازه ای بخشید و پیشوا و عالم بزرگ و فاضل و مشهور در آن مذهب است.» .
4. ابن حجر عسقلانی گوید: «کلینی از رؤسای فضلاء شیعه است در ایام مقتدر عباسی.» .
5. محمد تقی مجلسی گوید:

حق این است که در میان علماء شیعه مانند کلینی نیامده است و هر که در اخبار

و ترتیب کتاب او دقت کند، در می یابد که او از جانب خداوند تبارک و تعالی مؤید بوده است.

تالیفات کلینی

1. کتاب تفسیر الرؤیا (تعبیر خواب).

2. کتاب الرجال.

3. کتاب الرد علی القرامطة (طایفه ای از خوارج - مجمع البحرین -).

4. کتاب الرسائل، رسائل ائمه علیهم السلام

5. کتاب الکافی.

6. کتاب ما قیل فی الائمة علیهم السلام من الشعر.

مقبره کلینی

نجاشی گوید: کلینی در مقبره خود در باب الکوفه بغداد و در جانب غربی به خاک سپرده شد و ابن عبدون متوفی به سال 423 قبر او را می شناخته و گفته است:

من قبر او را در جاده طائی دیده ام که لوحی داشت و روی آن نام او و پدرش بر آن نقش بود و در اواخر قرن چهارم کهنه شده بود. و اکنون قبر او در جانب شرقی دجله نزد باب جسر عتیق (جسر مأمون) است، کسی که از جانب مشرق بیاید و به طرف کرخ رود، مقبره در سمت دست چپ او واقع می شود و شیعیان قرن ها است که زیارت این محل را به نام مقبره کلینی عادت کرده اند و سنی ها هم بر احترام آن مقبره و تعظیم (کلینی) اتفاق دارند و این شیوه مستمر و روش دیرین گذشتگان، ما را به احترام همین مکان وادار می کند، اگر چه دفن او در آن جا از لحاظ تاریخ محقق نباشد.

محمد تقی مجلسی گوید:

مقبره کلینی در مولوی خانه بغداد است و به شیخ المشایخ معروف است و عامه و خاصه آن را زیارت می کنند، من از جماعتی از شیعیان شنیدم که آن مقبره محمد بن یعقوب کلینی است و خودم او را در همان جا زیارت کردم.

ص: 235

از یازده قرن پیش تا حال دانشمندان بزرگ و نوابغ علمی شیعه قلم به دست گرفته، و در اطراف حدیث و جهات مختلف آن کتاب ها نوشته مجموعه ها پرداخته اند ولی با تمام این احوال، کتاب کافی عظمت و ارزش خود را از لحاظ اهمیت و اعتبار حفظ کرده و امروز هم درباره آن به «معتبرترین کتاب بعد از قرآن» قضاوت می شود.

باید متوجه بود که چنین قضاوتی درباره کتاب کافی پس از آن است که این کتاب شریف مدت یازده قرن متوالی مورد مطالعه و تحقیق و بررسی دانشمندان نقاد و نکته سنج و محدثین دقیق و باریک بین بوده است، و هر یک از احادیثش از نظر هزارها فقیه و حکیم و متکلم و محدث و خطیب گذشته و روایت و مخبرینی که آن احادیث را از زبان معصوم گرفته و دست به دست گردانیده تا به شیخ کلینی رسانیده اند یک به یک مورد کنجکاوی علماء رجال و درایت قرار گرفته و به صحت و وثوق و اعتبار و امثال این تعبیرات نمره گرفته اند.

پیداست که قضاوت درباره هر موضوعی ابتداءً ممکن است با عینک دودی حب و بغض صورت گیرد و مسامحه و مجامله، حجاب بصیرت گردد، و در نتیجه حقیقت و واقع چنان که هست نمایش ندهد، اما قضاوتی که نتیجه یازده قرن کنجکاوی و بررسی نقادان موشکاف باشد، مقرون به حقیقت و خالی از شک و شبهت است.

ما در فصول آتیه قسمتی از تعاریف و ستایش های دانشمندان را از کتاب کافی نقل می کنیم ولی جمله کوتاه و مختصری که از تمام آن کلمات به دست می آید این است:

کتاب کافی در ردیف معتبرترین کتب اسلامی است.

جامع تشیع در این عصر و دوران احتیاج شدیدی احساس می کند که آنچه در متن و واقع اصل دین است بداند و مورد اعتقاد و عمل قرار دهد، و زوائد و پیرایه هایی که به آن بسته شده، کنار گذارد و دور بریزد، بدون شک کتاب کافی در ردیف معتبرترین کتبی است که این احتیاج را از همه بیشتر تأمین می کند.

ما می دانیم که در میان احادیث و آیاتی که امروز در دست داریم و به پیغمبر و ائمه

معصومین هم نسبت داده شده است، اخباری است که یا به کلی پیغمبر و امام آن را فرموده و یا به این صورت نبوده است، بلکه هدف های ناپاک و دست های خیانتگر جاعلین و محرفین در ساختن و پرداختن آنها کمک کرده است، جامعه تشیع در این عصر و زمان عاشق تشنه کام عین کلمات صادره از میان دو لب پیشوایان خویش است، و بدون تردید و مبالغه کتاب کافی سرچشمه صافی است که زلال ترین آب مقصود را به لب تشنگان خود می نوشاند.

چرا مرحوم کلینی رضی الله عنه کتاب کافی را نوشت؟

از حاصل گفتار شیخ بزرگوار مرحوم ثقة الاسلام کلینی در مقدمه کتاب کافی چنین به دست می آید که: یکی از شیعیان و برادران دینیش به او نامه نوشته و یا پیغام داده است که مردم زمان ما علم و دانش را رها کرده و در جهل و نادانی غوطه ور شده اند، نام خود را مسلمان گذاشته و از مقررات واقعی اسلام خبری ندارند. تنها از روی عادت و تقلید از نیاکان خود اعمالی را به نام دین انجام می دهند و می گویند ما در هر مطلبی به عقل خود رجوع می کنیم. آیا چنین طریقه و روش صحیح است و مردم می توانند بدین رویه ادامه دهند؟!

شیخ بزرگوار با استناد به آیات و احادیث ثابت می کند که چون خدای تعالی بر انسان منت نهاد و به او عقل و هوش و استعداد عنایت فرمود، لیاقت یافت که پیغمبران و نمایندگان خود را برای هدایتش بفرستد و کتب آسمانی خود را بر آنها نازل کند و اوامر و نواهی خود را که موجب ثواب و کیفر است، به ایشان برساند و معلوم است که ثواب و پاداش به کسی می دهد که اوامر او را طبق دستوری که خود او معین کرده است انجام دهد.

این اوامر و مقررات را تنها به وسیله پیغمبران و حجج خویش ابلاغ فرموده و از مردم خواسته است که مقرراتش را از روی یقین و بصیرت انجام دهند و به گمان و تقلید اعتماد نکنند، پس روش آن مردم که توگفتی خداپسندانه نیست. سپس می گوید:

از من تقاضا کردی کتابی بنویسم که شامل جمیع علوم دینی از گفتار امام باقر و

صادق علیهما السلام و سنت های استواری که باید طبق آن عمل کرد بوده باشد.

سپس می گوید:

خدا را شکر می کنم که وسائل تألیف و تدوین چنان کتابی را که تقاضا کردی آماده کرد و امیدوارم چنان که خواستی بوده باشد، زیرا نصیحت و خیرخواهی برادران دینی بر ما لازم است، و ما امیدواریم که از این زمان تا روز قیامت از این کتاب استفاده می کنند، در اجر و ثواب شریک باشیم.

سنایش کتاب کافی

1. شیخ مفید گوید: کافی در ردیف جلیل ترین کتب شیعه و سودمندترین آنهاست.

2. محمد بن مکی شهید در اجازه خود به ابن خازن گوید: کتاب کافی در علم حدیث است و امامیه مانندش را ننوشته اند.

3. محقق کرکی در اجازه خود به قاضی صفی الدین عیسی گوید:

کتابی بزرگ در موضوع حدیث به نام کافی است که مانندش نوشته نشده. این کتاب از احادیث شرعی و اسرار دینی مقداری جمع آوری نموده که در کتاب دیگری یافت نمی شود.

4. فیض کاشانی گوید: «کافی شریف ترین و کامل ترین و جامع ترین کتب است؛ زیرا که در میان آنها شامل اصول و خالی از عیب و فضول است».

5. شهید ثانی گوید:

کتاب کافی، آبشخور صافی است که به جان خودم هیچ نویسنده ای مانندش را به رشته تألیف در نیاورده است و قدر و منزلت کلینی و جلالیت او از این کتاب هویدا گردد.

6. مولی محمد امین استرآبادی در کتاب فوائد المدنیه گوید: «ما از اساتید و علمای خود شنیده ایم که در اسلام کتابی تألیف نشده که برابر یا نزدیک به کتاب کافی باشد».

یکی از افاضل گوید:

بدان که کافی کتابی است جامع احادیث در تمام علوم عقاید و اخلاق و آداب و فقه - از اول تا آخرش - که در کتب احادیث عامه مانندش نیست کجا آنها

می توانند کتابی مانند کافی در جمیع فنون و احادیث و تمام اقسام علوم الهی که از خاندان عصمت و رحمت به دست آمده داشته باشند. (زیرا آنها خاندان عصمت و رحمتی ندارند).

کتاب کافی از علومی که گفتیم آن قدر گرد آورده که در کتاب دیگری نیست به درجه ای که احادیش از لحاظ متن و سند بر تمام شش کتاب صحیح عامه فزونی دارد زیرا شماره احادیث کافی 16199 می باشد (1) در صورتی که تمام احادیث صحیح بخاری با مکرراتش 7275 حدیث است و گفته اند که با حذف مکررات 4000 حدیث است و ابن تیمیه گوید مجموع احادیث صحیح بخاری و مسلم از 7000 کمتر است.

خصائص و امتیازات کتاب کافی

1. مؤلفش در زمان سفراء امام زمان علیه السلام زنده بوده و به قول سید بن طاوس این خود برای ما راهی باز می کند که نوشتجات کلینی را توأم با حقیقت بدانیم.

2. کلینی ملتزم است که در کتاب کافی همه احادیث را جز اندکی با تمام سلسله سند تا برسد به امام ذکر کند و گاهی صدر سند را حذف کرده زیرا حدیث را از کتاب شخصی که از او روایت نموده نقل کرده و سلسله سند در آن کتاب بوده است یا به واسطه آن که به سندی که قبلاً گذشته حواله کرده است.

3. یکی از بزرگان محققین گفته است:

روش کلینی در ترتیب احادیث هر باب این است که حدیث درست تر و روشن تر را در اول باب قرار داده و سپس به همین ترتیب احادیث مبهم و مجمل را ذکر نموده است از این جهت غالباً احادیث آخر هر بابی خالی از اجمال و ابهام نیست.

4. در بیشتر موارد، اخبار متعارض را ذکر نکرده و تنها به ذکر روایاتی که دلیل عنوان باب است اکتفا نموده و این خود دلیل ترجیح دادن اوست روایات ذکر شده را بر روایاتی که ذکر نکرده است.

ص: 239

1-1). فاضل متببع آقای علی اکبر غفاری احادیث اصول و فروع و روضه کافی را با دقت شمرده و طرق مختلفی را که مرحوم کلینی برای بعضی از احادیث نقل کرده یکی به حساب آورده است و به شماره 15176 رسیده است.

مؤلفات و کتبی که درباره کتاب کافی نوشته شده در مقدمه اصول کافی طبع تهران به شش قسمت شده است.

1. شروح عربی مفصل و مبسوطی که دانشمندان از قرن یازدهم به بعد نوشته اند و آنها دوازده شرح است که نخستین آنها شرح صدر المتألهین شیرازی معروف به شرح ملاحظه می باشد که در سال 1050 وفات یافته است و آخرین آنها کتاب هدی العقول فی شرح احادیث الاصول از محمد بن عبد علی . . . قطیفی از علمای اوائل قرن سیزدهم است. این کتاب خطی و در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار است.

2. حواشی و تعلیقاتی که تنها جملات مشکل و مبهم آن را توضیح داده است، این حواشی بسیار است.

3. ترجمه ها و شروح فارسی که سه تای آنها در آن مقدمه ذکر شده است دو کتاب آنها خطی است و در کتابخانه اهدایی سید محمد مشکات استاد دانشگاه تهران است و سومی شرح خلیل بن غازی قزوینی است که در سال 1308 هجری در لکنهو چاپ شده و در دو جلد است. و به قلم و سبک و نگارش دیروز است.

علاوه بر اینها ترجمه و شرحی است فارسی که اخیراً در تهران چاپ شده و از نظر نگارش تا حدی به قلم روز و سبک جدید است لکن مترجم و شارحش در مواردی از آن کتاب عقاید خاصی برخلاف تحقیق علمای شیعه و اساطین فقه و حدیث و فلسفه و کلام اظهار می کند و نسبت به مفاخر شیعه بی جا می تازد (1) بسی تعجب کردم، زمانی که صفحاتی از آن کتاب را مطالعه کردم و اشتباهاتی حتی در قواعد ابتدایی صرف و نحو دیدم که از یک مبتدی عربی آموز هم انتظار نبود و ناچار همه را حمل بر طغیان قلم نموده و گذشتم. (2)

ص: 240

1-1). در جلد دوم کتابش ص 5 - 6 به اعلام و اساطین مذهب تشیع: شیخ مفید، علامه حلی، مرحوم مجلسی تندی کرده و مخصوصاً نسبت به شیخ مفید جمله ای گفته است که گمان ندارم هیچ مسلمانی آن نسبت را برای آن بزرگ دانشمند بپسندد، و در مجلد اول ص 60 - 56 نسبت به مرحوم صدر المتألهین و فیض کاشانی و علامه مجلسی رحمهم الله هم سوء تعبیراتی دارد.

2-2). در ج 1، ص 19 در کلمه «وما یضمّر النبی» ماء موصوله را به ماء نافیه اشتباه کرده است و در ص 121 «لم» تعلیلیه را «لم» نافیه خیال کرده است و در دو صفحه بعد کلمه «اعمی» افعال تفضیل ترجمه کرده است تنها در نیمی از جلد اول کتابش علاوه بر آنچه گفتیم به صفحات 70 - 79 - 108 - 155 - 163 - 166 - 178 - 211 - 239 - 252 - 266 مراجعه کنید و قضاوت نمایید.

لکن این جهات و علل دیگر (1) موجب شد که از آن ترجمه و شرح سلب اعتماد گشت.

4. شرح بعضی از احادیث کافی و از این قسمت دو کتاب را ذکر نموده است:

الف. کتاب حثیث الفلججة فی شرح حدیث الفرجة تألیف سید بهاء الدین محمد بن محمد باقر حسینی مختاری از علماء اوائل قرن دوازدهم.

ب. کتاب هدایة النجدین وتفصیل الجندین رساله ای است در شرح حدیث جنود عقل و جهل اصول کافی.

5. مختصر کافی و آن منحصر به کتاب محمد جعفر بن محمد صفی ناعسی است و یک نسخه خطی آن در کتابخانه اهدائی سید محمد مشکات استاد دانشگاه است.

6. تحقیقاتی که راجع به بعضی از جهات کتاب کافی شده است و از این قسمت ده کتاب ذکر می کند.

اینها پنجاه کتاب تمام است که در اطراف کتاب کافی نوشته شده است که بیشتر آنها عربی یا چاپ نشده است و ترجمه و شرح فارسی چاپ شده غیر از همان دو کتابی که در شماره 3 توضیح دادیم به نظر نمی رسد.

سبک فکر و اسلوب نگارش این کتاب

به عقیده ما در میان پنجاه تألیفی که درباره کتاب کافی شده است، از لحاظ شرح و توضیح مطالب و حل مشکلات و استدلال بر مطالب نظری آن چهار شرح امتیاز و شهرت دارد:

1. شرح صدر المتألهین معروف به مآلصدرای شیرازی است که چاپ شده آن مقدار 500 حدیث از اصول کافی است و طبق مذاق آن مرحوم احادیث و اخبار با عینک فلسفه و عرفان ملاحظه شده است.

2. کتاب وافی تألیف مآل محسن فیض کاشانی شاگرد صدر المتألهین است که یکی

ص: 241

1-1). مانند توجیهاتی که در تطبیق احادیث با علوم عصر جدید دارد و ما این موضوع را قبلاً توضیح دادیم.

از کتب اربعه متأخره محسوب می شود و احادیث را از نظری نزدیک به نظر استادش بیان می کند.

3. کتاب مرآة العقول علامه مجلسی رحمه الله متوفی به سال 1111 که شاید متأخرترین شرح چاپ شده عربی اصول کافی و در نتیجه کامل ترین آنها باشد. و احادیث، بیشتر از نظر افکار فقهاء و محدثین بیان و توضیح شده است.

مرحوم مجلسی در این کتاب نخبه ها و برگزیده های سخنان صدر المتألهین و فیض کاشانی و سایر شارحین (قدس الله اسرارهم) را انتخاب کرده و در بیان احادیث ذکر نموده است. در صفحه 77 مرآة العقول از گفتار مآصدرا به این جمله تعبیر می کند «ما ذکره بعض المحققین» و نسبت به مرحوم فیض «ما ذکره بعض الافاضل» می فرماید و در صفحه 69 درباره سخن مآصدرا «ما حقه بعض الافاضل» تعبیر می کند و در صفحه 60 «قال بعضهم» می گوید و در صفحه 54 راجع به حدیث فرجه هفت قول نقل می کند که سومی آنها قول مآصدرا است و اقوال دیگری را که تنها احاطه و تبحر بی نظیر آن دانشمند متتبع توانسته است در آن جا گرد آورد و هم چنین اقوال و جوهی را که در احادیث دیگر ذکر می کند تنها اختصاص به شرح او دارد.

4. شرح مآل صالح مازندرانی متوفی به سال 1080 است که نزد افاضل فقها مشهور است و اکنون به تزییلات علامه معاصر آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی چاپ می شود.

در بیان احوالات محمد بن یعقوب کلینی

اشاره

در بیان احوالات محمد بن یعقوب کلینی (1)

تنکابنی

چکیده

نوشتار کوتاهی است درباره کلینی و اشاره به حدیث مجدد و تطبیق آن بر ثقة الاسلام کلینی و نیز اشاره به موضع دفن کلینی دیگر سخن این نوشته است.

محمد بن یعقوب الكلینی ملقب به لقب ثقة الاسلام و مکئی به ابی جعفر است و کلین به ضم کاف و فتح لام است. چنان که علامه و شیخ الطایفه شیخ طوسی بدان تصریح کرده اند و از مشایخ خلفاً عن سلف بدین وجه مسموع گشته و بالفعل نیز در السنه اهالی آن ولایت یعنی ری و توابع آن بدین وجه قرائت می شود و آن توابع و دیهات می باشد و صاحب قاموس به فتح کاف و کسر لام گفته و او را به میزان امیر دانسته است و این از جمله اغلاط قاموس است و آن جناب اول محمدین ثلاث اوایل است که کتاب کافی را که قریب به هشت هزار بیت است و در مدت بیست سال نوشته است و از ابن الاثیر در جامع الاصول محکی است که از خواص شیعه این که در هر سال صد هجری مجددی برای مذهب ایشان است و در رأس مائة ثانیه امام رضا علیه السلام و در سر مائة ثالثة محمد بن یعقوب کلینی و در سر مائة رابعه سید مرتضی بود و او اول کسی است که اخبار را مبوب کرده و کتابش از کتب اربعه است و او چنانچه از کتب رجال مستفاد می شود اوثق ناس است در حدیث و اثبت و اضبط است و عدد اخبار کتاب کافی شانزده هزار و صد و نود و نه حدیث است و صحیح آن به اصطلاح

ص: 243

متأخرین پنج هزار و هفتاد و دو حدیث است و حسان صد و چهل و چهار حدیث است و موثقات هزار و صد و شانزده حدیث است و قوی سیصد و دو حدیث است و ضعیف نُه هزار و چهارصد و هشتاد و پنج حدیث است و در سال سیصد و بیست و نه یا بیست و هشت که سنهٔ تناثر نجوم به ارض است، آن جناب وفات یافت و وفاتش در بغداد اتفاق افتاد و در مقبره اش در باب الکوفه مدفون شد و محمد بن جعفر حسینی که ملقب به ابو قیراط است بر او نماز گذارد. سید هاشم بحرانی متقدم در کتاب روضة العارفین گفته که بعضی از ثقات از علمای معاصرین گفته اند که شخصی از حکام بغداد بنای قبر محمد بن یعقوب کلینی را دید و سؤال کرد که این قبر کیست؟ گفتند که قبر یکی از علمای شیعه است. پس امر کرد که آن را خراب کردند و قبر را شکافتند دیدند که آن بزرگوار با کفن باقی مانده و نپوسیده و با او طفل کوچکی با کفش مدفون است پس امر کرد تا این که دفن کردند و بر آن قبه بنا نهادند ولی الآن قبر معروف و مزار و مشهد است تا این جا کلام سید هاشم بود و بعضی از مشایخ که گویا سید نعمت الله جزایری باشد گفته است که سبب حفر آن قبر مطهر آن بود که شخصی از حکام بغداد دید که مردمان به زیارت ائمه علیهم السلام مفتون می باشند پس بغض و عداوت اهل بیت او را بر آن داشت که قبر اطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را حفر کند و گفت که اگر اعتقاد شیعه حق است پس او الآن در قبر موجود است والا- مردم را خواهیم از زیارت قبور ایشان منع نمود پس بعضی به آن حاکم گفتند که در اینجا مردی از علمای ایشان که از اقطاب ایشان است مدفون است و اعتقاد ایشان آن است که قبر علمای ایشان نیز محفوظ و بدن ایشان هم متغیر نمی شود پس قبر آن عالم را که محمد بن یعقوب کلینی است بشکافید پس آن قبر را شکافته دیدند که محمد بن یعقوب کلینی به همان هیئت خود مدفون است و هیچ تغییری در او راه نیافته پس امر کرد که بر قبرش قبهٔ عظیمی و بنای قویمی بنا کردند و آنجا مزار مشهوری شد و برای محمد بن یعقوب کلینی تألیفاتی نیز نقل شده از آن جمله کتاب کافی است که مانند شمس فی رابعة النهار است و کتاب رسائل الأئمة و کتاب ردّ بر قرامطه و کتاب تعبیر رؤیا و کتاب رجال و کتاب آنچه گفته شده در ائمه از شعر رحمه الله تعالی و أسکنه فی غرفات الجنان.

اشاره

ثقة الإسلام كلینی (1)

سید محمد جواد شبیری

چکیده

این نوشتار بررسی ابعاد مختلف زندگی کلینی پرداخته و سخن خود را با گزارش ولادت و محل ولادت و هجرت های او آغاز کرده است. و مقام علمی، اساتید، شاگردان، تألیفات و سال تناثر نجوم از دیگر مطالب این مقاله است.

ولادت

ثقة الإسلام، شیخ المشایخ، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، از بزرگان شیعه در زمان غیبت صغراست که در نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم هجری از بزرگ ترین محدثان شیعه به شمار می رفت.

او در عهد امامت امام یازدهم، در دهی به نام کلین در 38 کیلومتری شهر ری و در خانه ای مملو از عشق و محبت به اهل بیت علیهم السلام چشم به جهان گشود.

خاندان

پدرش یعقوب بن اسحاق که مردی با فضیلت و پاک سرشت بود از همان دوران کودکی تربیت فرزندش را بر عهده گرفت و با زبان عمل، اخلاق، رفتار و آداب اسلامی را به او آموخت.

آرامگاه این مرد متقی در روستای کلین (نزدیک حسن آباد شهر ری) قرن هاست که زیارتگاه شیعیان است.

ص: 245

دایی کلینی - که خود محدثی بزرگ بود و از شیفتگان مکتب اهل بیت به شمار می رفت - در تعلیم و تربیت وی نقش بسزایی داشت. این مرد دانشمند - که «علاّن» نامیده می شد - در سفر حج و در راه زیارت خانه خدا به شهادت رسید.

کلینی توانست در دوران کودکی از محضر این عالم شهید و پدر بزرگوارش کسب فیض کرده و با منابع علم حدیث و رجال آشنا گردد. بعد از طی تحصیلات ابتدایی برای پیمودن مدارج کمال انسانی به شهر ری - که در آن عصر از مرتبه علمی خاصی برخوردار بود - مسافرت کرد.

شهر ری

شهر ری که در آن روزگار قلب ایران محسوب می شد، به نقطه برخورد آراء و نظرات فرقه هایی چون اسماعیلیه و مذاهبی چون شافعی، حنفی و شیعی مبدل شده بود.

کلینی در این زمان در ضمن تحصیلات خود نه تنها با عقاید و نظریات مذاهب و گرایش های مختلف آشنا شد، بلکه به ماهیت برخی از حرکت هایی که می رفت تشیع را از مسیر خود منحرف کند پی برد. کلینی درد را شناخت و آگاهانه به درمان آن پرداخت. او معتقد بود علاج این همه نابسامانی، بازگشت به کلام و پیام اهل بیت علیهم السلام است.

کلینی در این برهه از زمان، به دور از هر هیاهو، مسیر خود را مشخص کرده و تصمیم گرفت به ضبط و فراگیری احادیث پردازد. از این رو، در محضر اساتید بزرگی چون ابو الحسن محمد بن اسدی کوفی زانوی ادب زده و در نوشتن احادیث و بحث و گفتگو درباره آنها از خود لیاقت بسزایی نشان داد.

هجرت به قم

عصر کلینی را باید «عصر حدیث» نامید. در این زمان نهضتی که برای یافتن، شنیدن و نوشتن احادیث و روایات آغاز شده بود، سراسر ممالک اسلامی را فراگرفته بود و در این میان کلینی را می توان یکی از تشنگان پاک باخته علم حدیث به شمار آورد.

کلینی با شناخت عصر خود و موقعیت زمانی و پی بردن به این مسأله که این عصر

گذرگاه تشیع است و اگر احادیث و روایات از این بحران بگذرند، برای همیشه تشیع می تواند سالم و به دور از التقاط و انحراف مسیر خود را ادامه دهد، شهری را - که تازه دوست داران مکتب علوی در آن به قدرت رسیده بودند - با همه زیبایی ها و جاذبه هایش رها کرده و به سوی قم، شهر محدثان و راویان، هجرت کرد.

در محضر بزرگان

ورود کلینی به قم مقارن با حاکمیت سیاسی و دینی مردان با فضیلت و با تقوایی بود که از حدیث گویان مشهور زمان خود به شمار می رفتند.

در قلۀ این هرم، احمد بن محمد بن عیسی اشعری قرار داشت که تقوا، فضل و عشق او به اهل بیت علیهم السلام بر کسی پوشیده نیست.

کلینی با استفاده از محضر این مرد بزرگ، در کلاس درس استاد دیگری زانوی ادب زد که به «معلم» شهرت داشت. معلم کسی است که شیخ طوسی در کتاب رجال خود او را از یاران امام حسن عسکری علیه السلام می شمارد و او را در زمره کسانی می خواند که به خدمت امام یازدهم شرفیاب شده اند و او کسی جز احمد بن ادریس قمی نبود.

نجاشی می گوید:

چون این شخصیت برجسته در پیشگاه امام حسن عسکری تلمذ کرده و استاد شیخ کلینی است به «معلم» شهرت یافته است.

کلینی در ادامه تحصیل عالم وارسته دیگری را درک کرد که خود مردی کم نظیر بود. او به محضر «عبد الله بن جعفر حمیری»، مردی که همه مورخان و علمای رجال و شیفتگان حدیث در مقابل عظمت او سر فرود می آورند.

او نیز در زمره اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام قرار دارد و دارای تألیفات فراوان است.

متأسفانه جز کتاب قرب الإسناد از این فرزانه روزگار، چیز دیگری به دست ما نرسیده است. قرب الإسناد مجموعه اخباری است که سند آن به امام معصوم می رسد.

علاوه بر دانشمندان نامدار مذکور، کلینی از محضر اساتید دیگری نیز بهره جسته که گذری بر اسامی آنان خواهیم داشت.

گر چه قم مرکز تشیع به شمار می رفت و جویندگان کلام اهل بیت علیهم السلام را سیراب می کرد، اما عطش سیری ناپذیر کلینی به زمزم زلال نور این خاندان، او را بر آن داشت تا آن دیار مقدس و حرم منور را به امید یافتن روایات و احادیث ناشنیده ترک کند.

از این رو، او هجرت را آغاز کرد و قم را با تمام ارزش هایش به قصد شهرها و روستاهای دیگر ترک کرد. کلینی روستاها و شهرهای بیشماری را پشت سر نهاد و هر جا محدث یا راوی حدیثی می یافت که حدیثی از اهل بیت را نزد خویش داشت در مقابلش زانوی ادب می زد و پس از مدتی باز کوله بار عشق و صفایش را بر دوش می گرفت و راهی دیاری دیگر می شد.

کوفه یکی از شهرهایی بود که کلینی به آن قدم نهاد. در آن زمان کوفه یکی از مراکز بزرگ علمی به شمار می رفت. کوفه شهری بود که ابن عقده در آن حضور داشت. او در حفظ احادیث شهره آفاق بود و بسیاری از شیفتگان علم حدیث را به این شهر بزرگ می کشاند.

وی یکصد هزار حدیث را با سند در خاطر داشت و کتاب های بسیاری را به رشته تحریر در آورده و یکی از ارزنده ترین آثارش «رجال ابن عقده» است.

در این کتاب، ابن عقده شاگردان امام صادق علیه السلام را که حدود چهار هزار نفر بوده اند نام برده و روایات بسیاری را نیز از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

این کتاب تا زمان شیخ طوسی وجود داشته و متأسفانه پس از آن به سرنوشت برخی دیگر از میراث های فرهنگی اهل بیت علیهم السلام گرفتار شده و مفقود گشته است.

ثقة الإسلام

کلینی پس از کسب فیض از ده ها استاد و محدث در شهرها و مناطق مختلف سرانجام به بغداد رسید. مدت مسافرت کلینی به درستی معلوم نیست؛ اما در این

شکی نیست که در طول مسافرت‌ها چنان علم و فضل خود را به نمایش گذاشت و تصویری از یک عالم شیعه حقیقی در اذهان مردم هر دیار مجسم ساخت که وقتی به بغداد پای نهاد فردی گمنام نبود.

شیعیان به او افتخار می‌کردند و اهل سنت به دیده تحسین به او می‌نگریستند.

تقوا و علم و فضیلت او در اندک مدتی شهره آفاق گشت، تا جایی که عامه بزرگان و اندیشمندان معاصر ایشان در مشکلات دینی به او مراجعه کرده و پیروان فرق اسلامی در فتوا به او روی می‌آوردند. به همین مناسبت به «ثقة الإسلام» شهرت یافت و او نخستین کسی است که در دوره اسلامی به این لقب مفتخر گردید.

مقام علمی

عظمت و بزرگی کلینی در میان اهل تسنن به قدری است که ابن اثیر روایتی از پیامبر نقل می‌کند که فرمود:

خداوند در آغاز هر قرن شخصی را برمی‌انگیزد که دین او را زنده و نامدار نگه دارد.

آن‌گاه به گفتگو درباره این حدیث پرداخته و می‌گوید:

احیا کننده مذهب شیعه در آغاز قرن اول هجری محمد بن علی امام باقر علیه السلام، در ابتدای قرن دوم علی بن موسی امام رضا علیه السلام و در ابتدای قرن سوم ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی بوده است.

به جرأت می‌توان گفت کلینی نام آورترین و بلند آوازه‌ترین اندیشمند عصر خود بود. عصری که اوج تلاش محدثان و علمای بزرگ و حتی نواب خاص امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

ثقة الاسلام شیخ محمد کلینی با چهار سفیر و نماینده خاص حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که در طول غیبت صغری 69 سال رابط بین آن حضرت و شیعیان بودند، هم عصر بود.

با این که آن چهار تن از فقها و محدثان بزرگ شیعه بودند و شیعیان آنها را به جلالت قدر می شناختند، اما کلینی مشهورترین شخصیت عالی مقامی بود که در آن زمان میان شیعه و سنی با احترام می زیست و به طور آشکار به ترویج مذهب حق و نشر فضایل اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام همت می گماشت.

عموم طبقات او را به راستی و درستی گفتار و کردار و احاطه کامل بر احادیث و اخبار می ستودند طوری که نوشته اند شیعه و سنی در اخذ فتوا به او مراجعه می کردند و در این باره مورد وثوق و اعتماد هر دو فرقه بود.

وی در امانت، عدالت، تقوا و فضیلت و حفظ و ضبط احادیث، که همه از شرایط یک فرد محدث موثق جامع شرایط است، سر آمد روزگار بود.

در نظر اندیشمندان

1. نجاشی می گوید:

او در زمان خود، شیخ و پیشوای شیعه در شهر ری بود و حدیث را از همه بیشتر ضبط کرده و بیشتر از همه مورد اعتماد است.

2. ابن طاووس گوید:

توثیق و امانت شیخ کلینی مورد اتفاق همگان است.

3. ابن اثیر گوید:

او به فرقه امامیه در قرن سوم زندگی تازه ای بخشید و عالم بزرگ و فاضل مشهور در آن مذهب است.

4. ابن حجر عسقلانی گوید:

کلینی از رؤسا و فضلاى شیعه در ایام مقتدر عباسی است.

5. محمد تقی مجلسی گوید:

حق این است که در میان علمای شیعه مانند کلینی نیامده است و هر کس در اخبار و ترتیب کتاب او دقت کند، درمی یابد که از جانب خداوند مورد تأیید بوده است.

ص: 250

اساتید

ثقة الإسلام کلینی از محضر بزرگ مردانی بهره برده که هر یک در عصر خود از نوابغ روزگار به شمار می رفتند. برخی از آنها عبارت اند از:

1. ابو الحسن محمد بن اسدی کوفی،
2. احمد بن محمد بن عیسی اشعری،
3. احمد بن ادريس قمی،
4. عبد الله بن جعفر حمیری،
5. احمد بن محمد بن عاصم کوفی،
6. حسن بن فضل بن زید یمانی،
7. محمد بن حسن صفار،
8. سهل بن زیاد آدمی رازی،
9. محمد بن اسماعیل نیشابوری،
10. احمد بن مهران و... .

شاگردان

عده ای از فقها و محدثان بنام شیعه، که مشاهیر علمای ما در قرن چهارم هجری در ایران و عراق بوده اند از جمله شاگردان کلینی به شمار می روند؛ بزرگانی چون:

1. ابن ابی رافع،
2. احمد بن احمد کاتب کوفی،
3. احمد بن علی بن سعید کوفی،
4. ابو غالب احمد بن محمد زراری،
5. جعفر بن محمد بن قولویه قمی،
6. علی بن محمد بن موسی دقاق،

7. محمد بن ابراهيم نعماني، معروف به ابن زينب (ابن ابي زينب) كه از شاگردان مخصوص و نزديكان او بوده و كتاب الكافي را او نسخه برداري کرده است.

ص: 251

8. محمد بن احمد سنائی زاهری مقیم ری،

9. محمد بن علی ماجیلویه،

10. محمد بن محمد بن عصام کلینی،

11. هارون بن موسی.

آثار و تألیفات

از تألیفات گرانمایه ثقة الإسلام کلینی است:

1. کتاب الکافی، معروف ترین تألیف کلینی کتاب با عظمت و گرانقدر و نفیس الکافی است که نه تنها بزرگ ترین کار اوست؛ بلکه در جامعه اسلامی کتاب معتبری در حدیث چون الکافی تألیف نشده است.

الکافی نخستین کتاب از کتب اربعه است.

2. کتاب رجال،

3. کتاب ردّ بر قرامطه،

4. کتاب رسائل ائمه علیهم السلام،

5. کتاب تعبیر الرؤیا،

6 - مجموعه شعر، مشتمل بر قصایدی که شعرا در مناقب و فضایل اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام سروده اند.

شیخ کلینی سرچشمه زلال

گذشته از ذوق، خلاقیت و تلاش بی وقفه شیخ کلینی در نگارش و پالایش احادیث عصر شیعه، او ثمره رنج ها و مشقت های علمای عصر خود است. وی پلی محکم و امانتداری راستین بود که احادیث و روایات علما و استادان عصر خود را به نسل های آینده منتقل ساخت، و در حقیقت کلینی عصاره عصر خویش است.

وقتی سخن از کلینی است سخن از تمام زیبایی ها، لطافت ها و فضیلت های زمان اوست. سخن از عزم و اراده تشیع در کسب معارف و علوم است سخن از الکافی است. همان گونه که وقتی سخن از الکافی است، سخن از عطر کلام اهل بیت علیهم السلام،

ص: 252

سخن از امانت فراموش شده پیامبر است که فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي... .

شیخ کلینی یعنی الکافی، یعنی آبشخور پاک اهل بیت علیهم السلام، یعنی کوثر شیرین حدیث در کویر فرهنگی تاریخ، یعنی سرچشمه زلال دوستداران آل محمد صلی الله علیهم اجمعین.

سال تناثر نجوم

سالی که ستارگان فرو ریخت.

سیمای مردان خدا که پس از تحمل رنج ها و مشقت ها امانتی را که از جانب خداوند به آنان سپرده شده، سالم به منزل می رسانند دیدنی است.

خدا در دیدگان چنین انسان هایی موج می زند و سبکبالی وصف ناپذیری به آنها روی می دهد. آنان در آن حالات روحانی در شوق دیدار دوست لحظه شماری می کنند.

کلینی در حالی که بیش از 70 سال از عمرش می گذشت و پس از 20 سال تلاش در تدوین کتاب الکافی و تحمل رنج ها، غربت ها و مشقت ها، اینک در آستانه ملاقات با معبود و معشوق است. او در خود آرامشی احساس می کرد، آرامشی که نشان از ایثار و از خود گذشتگی و ادای تکلیف او داشت.

او اگر چه در قفس دنیا می زیست؛ اما در فضای بهشت تنفس می کرد، چرا که تمام لحظه های عمرش را با کلام اهل بیت علیهم السلام سپری کرده بود و در راه ادای فریضه، هر رنجی را به جان پذیرفته بود.

برای ما خاکیان رهیدن از خاک تازگی دارد؛ ولی برای فرزانه ای چون کلینی که هیچگاه وابسته به خاک نشد، مرزی به نام خاک وجود نداشت. او در انتظار رفتن و رؤیت محبوب، روزها را سپری می کرد.

سال 329 هجری قمری سالی است که سال «تناثر نجوم» نام گرفته است، سال فرو ریختن ستاره ها و سالی که آسمان علم این دنیای خاکی بی ستاره ماند.

آری در این سال راد مرد بزرگ عالم تشیع در ماه شعبان جهان فانی را وداع کرد.

دانشمند نامی بغداد «ابو قیراط» بر پیکر پاکش نماز خواند. شیعیان با دلی پراندوه و با احترام آن مرد خدا را در «باب کوفه» بغداد به خاک سپردند.

در همین سال با رحلت آخرین نایب امام زمان، «علی بن محمد سمری» غیبت کبری آن حضرت نیز آغاز گردید.

سلام بر او روزی که تولد یافت و روزی که در آسمان دنیای اسلام چون آفتاب درخشید و روزی که در پیشگاه ذات اقدس الهی بر انگیزته خواهد شد.

ص: 254

جایگاه علمی و مذهبی کلینی در میان امامیه

اشاره

جایگاه علمی و مذهبی کلینی در میان امامیه (1).

حسن انصاری

چکیده

این مقاله به بیان جایگاه علمی و مذهبی کلینی پرداخته است و از مرتبه بلند رجالی او سخن به میان آورده است و با اشاره به لقب ثقة الإسلام برای وی از اولین باری که این لقب برای کلینی استفاده شده آگاهی داده است.

شیخ کلینی هم در عصر خود، چه در موطنش ری و چه در بغداد و نیز در دوره های بعد به واسطه تألیف کتاب الکافی از جایگاه بلند مرتبه ای در میان علمای شیعه برخوردار بوده است. نجاشی، دانشمند بلند مرتبه رجالی شیعه وی را به عنوان شیخ و چهره برجسته امامیه شهر ری در زمان خودش (شیخ أصحابنا فی وقته بالری و وجههم) توصیف کرده است. نجاشی همچنین درباره او می نویسد که کلینی موثق ترین و با دقت ترین محدثان از لحاظ ضبط حدیث بوده است (وکان أوثق الناس فی الحدیث وأثبتهم). این داوری نجاشی طبعاً می بایست به دلیل تحلیل درون متنی کتاب الکافی و دیگر کتاب های کلینی ارائه شده باشد. شیخ طوسی نیز ضمن تأکید بر جلالت قدر و توثیق او، کلینی را دانشمند و آشنا به اخبار دانسته است (ثقة عارف بالاخبار / جلیل القدر عالم بالاخبار). دانشمندان و محدثان دیگر امامیه هم با تعبیری نزدیک به همین مضامین، همچون «الشیخ الصدوق»، یا «الشیخ المتفق علی ثقته وامانته»، دانش کلینی در علم حدیث، موثوقیت و جایگاه او را در میان علمای امامیه ستوده اند: علی ابن طاووس که بی تردید گرایش حدیث گرا دارد، بالاترین ستایش ها

ص: 255

را از کلینی ارائه داده است. (1) محقق علی کرکی، شیخ الاسلام نامدار شاه طهماسب صفوی، کلینی را «جامع احادیث أهل البيت» می نامد. (2) شهید ثانی هم او را «شیخ الطائفة» و «رئیس المذهب» خوانده است. (3) شیخ حسین بن عبدالصمد او را عارف ترین محدثان به حدیث و نقادترین در دانش حدیث می داند. (4) فرزندش شیخ بهاء الدین محمد العاملی، معروف به شیخ بهایی هم وی را «ثقة الاسلام» خوانده است. (5) محمد تقی مجلسی، پدر علامه مجلسی چنان به مقام کلینی و بی مانندی وی معتقد است که می نویسد وی مؤید از سوی خداوند بوده است. (6) علامه محمد باقر مجلسی نیز کلینی را مقبول همگان و ستایش شده از ناحیه خاص و عام خوانده است. (7) میرزا عبد الله أفندی در ریاض العلماء می گوید که کلینی در میان خاصه (یعنی شیعیان) و عامه (یعنی سنیان) نظیری نداشته است. (8) در این میان طبیعی است که اخباریان از وی ستایش بسیار کنند. (9) و کما این که می دانیم، او را «رئیس المحدثین» خوانده اند. (10) مآلصدر، فیلسوف نامدار عصر صفوی هم از او ستایش بسیار کرده است. (11) در دوره های متأخر نیز همچنان ستایش از کلینی و کتابش الکافی به صورت قوی تری تداوم داشته است. (12) در برخی از منابع امامی، وی با عنوان مروج مذهب

ص: 256

-
- 1-1) . مانند: «الشیخ المتفق علی ثقته وأمامته محمد بن یعقوب الكلینی». و یا «محمد بن یعقوب أبلغ فیما یرویه، وأصدق فی الدراية»، نک: کشف المحجبه، ص 158؛ فرج المهموم، ص 9.
- 2-2) . نک: بحار الأنوار، ج 108، ص 47، 62، 75؛ وج 76، ص 96، 110 / 18.
- 3-3) . بحار الأنوار، ج 108، ص 141؛ [1] وج 109، ص 7، 91، 104، 159.
- 4-4) . نیز نک: مستدرک الوسائل، ج 3، ص 532.
- 5-5) . بحار الأنوار، ج 109، ص 147.
- 6-6) . نک: روضة المتقین، ج 14، ص 260؛ نیز نک: بحار الأنوار، ج 110، ص 70، 82.
- 7-7) . نک: مرآة العقول، ج 1، ص 3، نیز نک: بحار الأنوار، ج 110، ص 152.
- 8-8) . برای ستایش های دیگر علمای شیعه، نک: بحار الأنوار، ج 110، ص 34، 40، 90، 100، 133.
- 9-9) . نک: وسائل الشیعة، ج 20، ص 36؛ نیز نک: روضات الجنات، ص 553 از کتاب منیة المرئاد فی ذکر نفاة الاجتهاد.
- 10-10) . نک: بحار الأنوار، ج 109، ص 159؛ وج 110، ص 36؛ [2] نیز مقایسه کنید با: مجالس المؤمنین، ج 1، ص 452. [3]
- 11-11) . نک: صدر الدین شیرازی، شرح اصول الکافی، تحقیق محمد خواجوی، ج 1، ص 215.
- 12-12) . نک: مقابس الأنوار، ص 6؛ روضات الجنات، ص 552؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 532؛ الکنی واللقاب، ج 3، ص 98؛ محمد طه نجف، اتقان المقال فی أحوال الرجال، نجف، 1340ق، ص 134.

شیعه امامی در عصر غیبت امام غایب معرفی شده است. (1) او را به «الحافظ» نیز ستوده اند. (2) جایگاه بلند وی در میان امامیه مورد تأکید منابع سنی هم قرار گرفته است.

این منابع گاه برای او تعبیر فقیه هم به کار برده اند. (3)

با توجه به سنت تعیین و تشخیص «مجددین دین» که برخاسته از یک اعتقاد سنی مبتنی بر یک حدیث نبوی است. (4) شماری از علما و فقیهان که در فاصله زمانی گذار از قرنی به قرنی دیگر بوده اند و جزء بزرگ ترین و عموماً پر تأثیرترین دانشمندان دینی قرار می گرفته اند، به عنوان مجددان دین و مصادیق آن حدیث نبوی معرفی شده اند.

در فهرستی که نویسنده سنی، ابن اثیر (درگذشته 606ق) مؤلف جامع الاصول ارائه داده. (5) وی در میان مجددان شیعی، کلینی را به عنوان مجدد دین در سال 300 قمری معرفی کرده؛ این در حالی است که برای سال های 100 و 200 ق به ترتیب امامان باقر (درگذشته 114ق) و علی بن موسی الرضا (درگذشته 203ق) و برای سال 400، شریف مرتضی (درگذشته 436 ق)، دانشمند و متکلم بلند مرتبه امامی را پیشنهاد کرده است. (6) احتمالاً منبع ابن اثیر در این مورد کتابی از یکی از علمای امامیه بوده است.

ص: 257

-
- 1-1) . نک: كشف المحجة، ص 185؛ الوجيزة، ص 1؛ مرآة العقول، ج 1، ص 3؛ الفوائد الرجالية، ج 3، ص 325؛ تکملة الرجال، ج 2، ص 486؛ كشف الحجب والأستار، ص 418؛ روضات الجنات، ج 6، ص 112.
- 2-2) . بحار الأنوار، ج 108، ص 33، 67.
- 3-3) . نک: الكامل، ج 8، 364؛ الاكمال، ج 4، ص 575؛ الوافی بالوفیات، ج 5، ص 226؛ لسان المیزان، ج 5، ص 433؛ القاموس المحيط، ج 4، ص 263، مادة کلان؛ تاج العروس، ج 9، ص 322، مادة کلان؛ در مورد منابع متأخر، نک: الأعلام، ج 8، ص 17.
- 4-4) . حدیث نبوی به روایت ابوهریره از ابن قرار است که: «ان الله تعالى یبعث لهذه الامه على رأس كل مائة سنة من یجدد لها دینها»، نک: ابوداود سجستانی، السنن، ج 4، ص 480؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج 4، ص 22؛ سیوطی، الخصائص الکبری، ج 3، ص 23؛ [1] نیز نک: عبدالمتعال الصعیدی، المجددون فی الاسلام، ص 8، ج 9؛ نیز نک: علی الحسینی المیبدی، شرح حدیث رأس منة، به کوشش صادق الحسینی، کرمانشاه (ایران)، 1425 ق.
- 5-5) . نک: ابن اثیر، جامع الاصول، ج 12، ص 220.
- 6-6) . نیز نک: الوجیزه، ص 184؛ ابوعلی الحائری، منتهی المقال، ص 298؛ وحید بهبهانی، التعلیقه، ص 329؛ بحرانی، لؤلؤه البحرين، ص 237؛ روضات الجنات، ص 524.

لقب ثقة الاسلام: برای کلینی القاب ستایش آمیزی توسط عالمان امامی بکار رفته است. (1) اما مهمترین این القاب، لقب ثقة الاسلام است. ثقة الاسلام، عنوانی است که ظاهراً تنها در مورد دانشیان دینی امامیه بکار می رود و ظاهراً برای اولین بار توسط شیخ بهایی (3) برای شیخ کلینی (4) و برای نشان دادن موقعیت برجسته او نزد امامیه و به دلیل جایگاه وی در فقه و حدیث امامی، بکار رفته است. (5) این لقب نشان از مرتبه بلند دینی وی نزد علما و فقیهان امامی داشته و تا امروزه نیز شهرت خود را برای کلینی حفظ کرده است. (6) البته این عنوان توسط برخی نویسندگان برای عالمان دیگری نیز مانند شیخ طوسی یا حتی طبرسی به کار رفته که شهرت آن ابداً به پایه کلینی نرسید (7)

ص: 258

1-1) . برای القاب ستایش آمیز کلینی که نویسندگان شیعی برای تجلیل از او بکار برده اند، نک: بحار الأنوار، ج 108، ص 75؛ بحرانی، کشکول، ج 2، ص 201؛ بحر العلوم، الفوائد، ج 3، ص 325؛ کشف الحجب والأستار، ص 418؛ روضات الجنات، ج 6، ص 116؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 527؛ الفوائد الرضویة، ص 657؛ سفینة البحار، ج 2، ص 494؛ صدر، تأسیس الشیعة، ص 288؛ اعیان الشیعة، ج 47، ص 153.

2-2) . لفظ ثقة در دانش های حدیث و رجال بر راوی و محدثی به کار می رود که در نقل و روایت حدیث و دقت در نقل آن راستگو و معتبر قلمداد می شود؛ نک: شهید ثانی، الرعایه فی علم الدرایه، به کوشش عبدالحسین محمد علی بقال، قم، 1408 ق، ص 203 - 204. 3-3) . نک: شیخ بهایی، مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین، با تعلیقات محمد اسماعیل خواجهوی، به کوشش مهدی رجایی، مشهد، 1372 ش، ص 98، 102؛ الوجیزه فی الدرایه، به کوشش ماجد غرباوی، مجله تراثنا، سال 8، ش 3 و 4، رجب - ذیحجه 1413 ق، ص 436.

4-4) . همچنین بعداً وسیله این منابع برای کلینی به کار رفته است: حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، 1409 - 1412 ق، 30 / 153؛ بحار الأنوار، بیروت، 1403 ق، ج 33، ص 31؛ و ج 55، ص 363؛ فاضل هندی، کشف اللثام، چاپ سنگی تهران، 1271 - 1274، افسست قم، 1405 ق، ص 195، ح 1؛ بحر العلوم، الفوائد، ج 3، ص 325؛ نراقی، عوائد الایام، قم، 1408 ق، ص 98، 111، 220؛ برای موارد استعمال به صورت مطلق برای نام بردن از کلینی، نک: بحرانی، الحدائق الناظره فی احکام العتره الطاهره، قم، 1363 - 1367 ش، 134 / 21، 205، 639/22؛ خاتمه مستدرک الوسائل، قم، 1415 - 1420 ق، 3/ 479، 483.

5-5) . برای تفسیری از به کار رفتن این عنوان برای کلینی، نک: عباس قمی، فوائد الرضویه: زندگی علمای مذهب شیعه، تهران، 1327 ش، ج 2، ص 658.

6-6) . نک: مدرس تبریزی، ریحانه الادب، تهران، 1369 ش، ج 5، 79.

7-7) . نک: بحار الأنوار، ج 48، ص 105؛ مازندرانی، شرح اصول الکافی، با تعلیقات ابوالحسن شعرانی، به کوشش علی عاشور، بیروت، 1421 ق/ 2000 م، ج 9، ص 359؛ برای موارد بکارگیری نسبتاً معاصر آن در مورد برخی از عالمان دیگر، نک: عباس قمی، الکتی واللقاب، صیدا، 1357 - 1358 ق، افسست قم، ج 2، ص 404، ج 3، ص 198. نمونه ثقة الاسلام تبریزی (مقتول به سال 1330 ق)، روحانی دوره مشروطه را باید در این میان نام برد. در دوره های اخیر این عنوان جایگاه خود را از دست داده و تنها برای طلاب جوان علوم دینی و یا روحانیونی که از سطح علمی مهمی در علوم دینی برخوردار نیستند، به کار می رود؛ نک: جلال متینی، «بحثی درباره سابقه تاریخی القاب و عناوین علما در مذهب شیعه»، ایران نامه، سال 1، ش 4، تابستان 1362 ش، ص 580 - 601. برای این اطلاعات نیز نک: مدخل ثقة الاسلام نوشته دوست مرحوممان آقای مولوی عربشاهی در دانشنامه جهان اسلام.

لقب ثقة الاسلام یادآور لقب شیخ الاسلام نزد سنیان است که در دوره پیش از صفوی معمولاً برای علمای شیعه بکار نمی رفت و در سده های نخستین اسلامی فی المثل در خراسان برای عالمانی سنی به کار برده می شد که از موقعیت اجتماعی و دینی مهمی برخوردار بودند؛ گرچه بعدها عنوان شیخ الاسلام در عصر عثمانی برای بالاترین منصب رسمی دینی به کار گرفته شد.

در مورد ابن بابویه صدوق، نویسنده دیگری از کتب اربعه معمولاً تعبیر «رئیس المحدثین» بکار رفته است و برای شیخ طوسی، نویسنده دو کتاب از کتب اربعه و به دلیل سهم و جایگاهش در استوار کردن مبانی فقه شیعی، تعبیر «شیخ الطائفه» نزد شیعیان امامی بکار می رود.

مقدمه الکافی: کوششی برای شناخت عقاید کلینی

اشاره

مقدمه الکافی: کوششی برای شناخت عقاید کلینی (1).

حسن انصاری

چکیده

در این نوشتار به شرح مقدمه کلینی بر کتاب الکافی پرداخته و با استناد از آنچه کلینی نوشته سعی کرده عقاید مذهبی کلینی را نمایان سازد و نیز به بحث درباره انگیزه کلینی از تألیف کتاب پرداخته است.

مقدمه ای که کلینی بر کتاب الکافی نوشته است، نسبت به بسیاری از کتاب های حدیثی دوره او و سنتی که محدثان در تدوین کتاب های حدیثی داشته اند، امری تا اندازه ای بدیع و نو است و نشان از ساختار تألیفی کتاب و طرح از پیش تنظیم شده مؤلف برای تألیف / تصنیف این کتاب دارد. این مقدمه در حقیقت می تواند برای شناخت اندیشه و رویکرد کلینی بسیار مفید باشد. کلینی در خطبه آغازین کتاب الکافی (2) به مثابه یک صاحب نظر در مسائل عقیدتی و کلامی و آشنا با دشواره ها و مسائل طرح شده در کلام اسلامی فرا می نماید، گرچه در عین حال باید گفت که او در این خطبه از سنتی در خطبه ها و گفتارهای توحیدی شیعی بهره گرفته است که از پیشتر متضمن عباراتی تنزیهی درباره ذات خداوند و صفات او بوده است. (3) تعابیر او

ص: 261

1-1. /HTTP://SI.KEB.COM

2-2. نک: الکافی، ج 1، ص 2 به بعد. [1]

3-3. دست کم بخشی از این خطبه آغازین منقول است از روایتی منسوب به امام رضا علیه السلام که در الکافی، ج 1، ص 105؛ [2] علل الشرایع، ج 1، ص 9-10؛ التوحید، ص 98 [3] نقل شده است.

در این باره همه در نوعی عقاید تنزیه‌ی ریشه دارد که دست کم تأکید بر آن در برخی محافل شیعی در آن زمان تازگی داشته است. از همین خطبه آغازین منظر کلینی به خدا، انسان، جامعه و تاریخ از نقطه نظر اندیشه «نجات» و «تاریخ مقدس» قابل شناسایی است. کلینی در مورد ذات و صفات خداوند بر این نکات تأکید می‌کند:

خداوند ذاتی است دست نیافتنی که در عین جبروت و تعالی ذات، مجاری ملکوت عالم در ید قدرت اوست. عالم را به ابداع و بدون یاری گرفتن از چیزی و به صورت «خلق لا من شیء» آفریده است (1) و با ذات متصف به صفات ربوبی و اطلاقی خود در خلقت تصرف می‌کند. خداوند بدون یاری گرفتن از حجابی که مانع او از عالم مخلوق باشد در حجاب و ستر به سر می‌برد و ذاتی است دست نیافتنی. با این وصف بدون آن که نیازمند رؤیت باشد، شناخته می‌شود و بدون آن که حاجتمند میانجیگری صورتی باشد، به وصف می‌آید و بدون داشتن جسم به نعت می‌آید. خرد آدمیان از دست یافتن به کنه ذات او ناتوان است و ابعاد او فراچنگ عقل بشری قرار نمی‌گیرد.

ذات خدا از هر گونه وهمی به دور است و در تیررس چشم هیچ موجودی قرار نمی‌گیرد. اما با این وصف خدا سميع و علیم است و به همین دلیل در عین علو ذات خود، با جهان خلقت مرتبط است و این نسبت، ذات خداوند را از مقام علو خود بیرون نمی‌برد (با تعبیر: «علا فاستعلی و دنا فتعالی»).

کلینی در دنباله به مسئله حجت خداوند و ارسال رسولان به منظور شناخت خدا می‌پردازد و با تعبیری از این عقیده خود پرده بر می‌دارد که ذات خداوند که برای خرد آدمیان نیافتنی است، تنها در سایه هدایت انبیاء و حجتهای الهی با «نور عقل» (2) مورد دلالت قرار می‌گیرد (با تعبیر: «ولیعقل العباد عن ربهم ما جهلوه فیعرفوه»)

ص: 262

1-1). بر خلاف نظر متکلمان و موافق با نظر فیلسوفان اسلامی و عقاید اسماعیلیان نوافلاطونی. در دنباله هم کلینی عقایدی در همین چارچوب ارائه می‌دهد. این نظر کلینی ریشه در سنتی از تفکر توحیدی امامان شیعی دارد که در جای دیگر آن را بررسی کرده ایم؛ یعنی تقابل مسئله «خلق لا من شیء» با «خلق من لا شیء».

2-2). آنچه آنکه در روایات کتاب الکافی عقل مورد توصیف قرار گرفته است که مقصود از آن معنی اشراقی عقل است و نه آلت تفکر به معنی علم حصولی.

بروبیته. . .» . پس از آن هم، مسئله امامت و استمرار آن و جایگاه امام در هدایت و مرجعیت دینی را مطرح می کند. در حقیقت این خطبه آغازین همچون مقدمه ای است برای مقاصد و اهداف مؤلف در کتاب و همچنین خلاصه بسیار کوتاهی است از آنچه در سرتاسر کتاب الکافی مجال ظهور و بیان پیدا کرده است.

کلینی در دنباله سبب تألیف کتاب را پاسخ به درخواست شخصی می داند که از وی تعبیر به برادر کرده است (1) این شخص که از عبارتش بر می آید که خود اهل علم بوده به کلینی از زمانه و جهالت مردمان و بازار کساد دانش و دانشیان شکایت برده و در نهایت این پرسش را از کلینی کرده بوده که آیا دیانت ورزی بدون علم و مبتنی بر جهل شایسته است؟ توضیحات این شخص در دنباله برای ما روشن می کند که شکایت وی به راستی برای چه بوده است؟ وی دیانت تقلیدی مردم روزگار خود و تکیه آنان بر خرد و استحسانات عقلی در دریافت حقائق را مورد انتقاد قرار می دهد.

پاسخ کلینی به پرسش این دوست، باز می تواند ما را با جهان بینی کلینی آشنا کند.

کلینی در پاسخ سبب تمایز انسان از حیوان را به عقل و خرد انسانی می داند و عقل را سبب امر و نهی می شناسد. کلینی عقل را آلت تکلیف می خواند و وجود آن را برای امر و نهی الهی ضروری می داند. وی مقتضای عدل و حکمت خداوند را وجود تکلیف می داند و معتقد است که اهل عقل با شواهد ربوبی و حجت های روشن به سوی معرفت توحیدی رهنمون می شوند و همین امر آنان را به شناخت دین خدا یاری می رساند. وی با استناد به آیات قرآن استدلال می کند که اهالی خرد می بایست با یاری گرفتن از سوال از اهل علم و از طریق ادب و تعلم خود را پذیرای معرفت دین کنند. کلینی به دلیل وجود حجت و لزوم تکلیف، ضرورت علم به دین و تکالیف الهی را مطرح می کند و تکلیف را تنها با بصیرت و یقین قابل انجام می داند و آن را مستوجب ثواب و جزای الهی می خواند. از این رو با استناد به آیات و احادیث (2) از

ص: 263

1-1 . نک: الکافی، ج 1، ص 5.

2-2 . در اینجا کلینی در دو حدیث به «العالم» استناد می دهد که بنابه شیوه معمول در دوره پایانی حضور امامان و ایام غیبت صغرای امام غائب، به امام اشاره دارد، برای نمونه ای دیگر، از همین دوره نک: متن فقه الرضا که مکرر ارجاع به «العالم» دارد، مانند: ص 103.

ضرورت اتکای علم و عمل دینی بر یقین و نه بر شک و عدم بصیرت سخن به میان می آورد. این موضوع یکی از اصلی ترین دشواره های فکری امامیه در این دوران و از موارد مهم استدلالی برای اثبات ضرورت وجود و استمرار حجت الهی / امام برای ایشان قلمداد می شد. (1) آنگاه کلینی (2) با ذکر مسئولیت جهالت مبتنی بر دوری از معرفت یقینی در ایجاد عقاید باطل، از ادیان فاسد و مذاهب شنیع زمانه سخن به میان می آورد که به نظر او تمامی شروط کفر و شرک را در خود جمع کرده اند. در اینجا منظر او نسبت به ایمان / کفر کاملاً با عقاید فرقه ای شیعه در دوران بحرانی شیعی همخوانی دارد. بی تردید مقصود کلینی از این ادیان و مذاهب بیشتر مذاهب درون اسلامی و عقاید و باورهای دینی ای بوده است که در ایران قرن چهارم قمری ظهور داشته است؛ اما در این میان توضیحات بعدی او نشان می دهد که کلینی بیش از همه نظرش به سنیان است که بر طریقه امامان شیعه نیستند. در اینجا محک درست ایمان مبتنی بر بصیرت را کلینی به اتکاء دینداری بر کتاب خدا و سنت پیامبر می داند و هرگونه استحسان، تقلید و تأویل بی پایه علمی را در این زمینه رد می کند. پیداست که وی در پیش زمینه تفکرات امامیه درباره ضرورت یقین دینی و عدم درافتادن فقه و عقاید در پیروی از «ظن» و استحسانات عقلی و تقلید (3) نظر به سنیان دارد. در اینجا کلینی با استناد به یک حدیث، ایمان این گروه از مردم را ایمانی عاریتی و غیر مستقر می خواند. (4)

شخصی که کلینی مقدمه کتابش را با پرسش های او آغاز کرده، در دنباله از وی درباره مسائل مورد اختلاف پرسش کرده بود که به نظرش به دلیل اختلاف روایات در آن موضوعات بوده است. اگر بخواهیم سیر منطقی بحث کلینی را در اینجا به درستی دریابیم، باید بگوییم که در بحث از ضرورت وجود یقین دینی و دوری از هرگونه ظن و استحسان، برای امامیه از سوی خود آنان و از سوی مخالفانشان حتی در دوره پایانی

ص: 264

1-1 . برای نمونه ای دیگر تقریباً از همین دوره، نک: تفسیر منسوب به نعمانی.

2-2 . نک: کلینی، 1 / 7-8

3-3 . برای این موارد در همین دوره مورد بحث، نک: مدرسی، مقدمه ای بر فقه شیعه، مقدمه؛ نیز: مقاله من درباره اصحاب حدیث امامیه در مجله کتاب ماه دین.

4-4 . نک: الکافی، ج 1، ص 8. [1]

حضور امامان این پرسش مطرح بوده است که چگونه با وجود آن که امامیه بر ضرورت یقین دینی در فقه و عقاید تأکید می کنند، ولی در عین حال هم، خود از اختلاف و تعارض احادیث امامان در همین موضوعات رنج می برند، بطوری که همین امر موجبات اختلاف نظر میان محافل مختلف شیعیان امامی را فراهم کرده است (1) در همین زمینه است که کلینی در اینجا به مشکل اختلاف احادیث توجه نشان داده و به نقل از همان «برادر ایمانی» مشار الیه گفته است که اختلاف روایات به دلیل اختلاف علل و اسباب آن است؛ اما مشکل آن «برادر ایمانی» این بوده که به کسی که به دانش او اطمینان باشد و بتوان از وی درباره این اختلافات دینی پرسش کرد، دسترسی ندارد، (2) از این رو آن شخص آرزو کرده که کتابی (3) را در اختیار داشته باشد که در آن از همه علوم دین آنچه را برای یک متعلم ضروری و مکفی است در بر داشته باشد (با تعبیر: «کتاب کاف. . . ما یکتفی به المتعلم») (4) کتابی که شایسته مراجعه برای علم دین و

ص: 265

1-1) . این مسئله در دوره کلینی مورد توجه ابوزید علوی بوده است، نک: مدرسی، مکتب در فرایند تکامل، ص 282-283؛ نیز نک: اعتراض دانشمند برجسته شیعه زیدی، ابوالحسین هارونی، اندکی بعد در اواخر سده چهارم قمری به اختلاف احادیث امامیان که همین امر موجبات تغییر مذهب او از امامی به مذهب زیدی را فراهم کرد. نک: شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج 1، مقدمه شیخ طوسی، ص 2 - 3. [1]

2-2) . احتمالاً کلینی کتاب خود را در پاسخ در خواست کسی نوشته که از شهرهای اصلی شیعی آن زمان یعنی قم، ری، کوفه و بغداد دور بوده است. احتمال این که مقصود از این منطقه، جایی در ناحیه شامات باشد، به دلیل سفر کلینی به شامات دور نیست، برای این سفر نک: ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 56، 297 - 298.

3-3) . رجوع به کتاب برای دریافت علم و عمل یقینی و به دور از ظن و باورهای غیر یقینی در چاقوب انتقاد از رجوع به اخبار آحاد و عدم بهره گیری از شیوه های اصولی در برخورد با احادیث بعداً خود مورد انتقاد حلقه متکلمان بغداد قرار گرفت. به طور خاص شریف مرتضی (در گذشته 436 ق) با اشاره به کتاب الکافی، مراجعه به این کتاب و کتب همانند را به عنوان مراجع مکتوب بدون مراجعه به تلاش های اصولی - فقیهانه نادرست قلمداد کرد و از این نقطه نظر روش اهل اخبار و محدثان غیر عمیق را مورد انتقاد قرارداد. نک: شریف مرتضی، جوابات المسائل الرسیه الاولی، رسائل الشریف المرتضی، ج 2، ص 331 - 333.

4-4) . این عبارت با عنوان کتاب الکافی مناسبت دارد و احتمالاً به همین دلیل این کتاب را الکافی خوانده اند. به هر حال در خود مقدمه کتاب الکافی و یا در سرتاسر این متن جایی که دلالت کند که این کتاب از سوی خود نویسنده به کتاب الکافی خوانده می شده دیده نمی شود. عنوان الکافی که در آغاز و یا انجام نسخه های این کتاب دیده می شود به سادگی می تواند اثر ناسخان باشد و نه خود الکلینی. در مورد این که این کتاب بیشتر در ادوار متقدم معروف به کتاب الکلینی بوده و نه کتاب الکافی، نک: رجال نجاشی، ص 377. در همینجا اشاره ای هم به این است که این کتاب، کتاب الکافی نامیده شده است (یسمی الکافی)؛ شاید از سوی نسل شاگردان کلینی. در مورد نام الکافی در منابع دو نسل پس از کلینی، مثلاً، نک: رسائل المرتضی، ج 1، ص 408 - 409؛ در اینجا کسی که پاسخ پرسشی را از شریف مرتضی طلب کرده، می گوید که کلینی خودش این کتاب را الکافی لقب داده بوده است؛ نیز نک: رسائل المرتضی، ج 2، ص 331.

عمل به آن (یعنی مسائل اعتقادی و فقهی) هر دو با هم بوده (1) و مبتنی باشد بر احادیث صحیح از امامان و سنتهایی که مبنای عمل به فرائض الهی و سنن نبوی اند (با عبارت:

«... بالآثار الصحيحة عن الصادقين...»). بدین ترتیب تلویحاً روشن می شود که مقصود کلینی از تألیف کتاب الکافی، تدوین یک کتاب حدیثی برای اهداف صرفاً حدیثی و ارائه سعه روایی و گردآوری اندوخته های حدیثی خود نبوده، بلکه هدف او تدوین یک کتاب درباره علم و عمل دینی و با قصد ارائه احادیث و آثار صحیح و مورد عمل امامیه بوده است که طبعاً کارکرد عملی همانند رساله های عملیه فقیهان متأخر شیعه را داشته باشد. (2)

ص: 266

1-1). بنابراین باید گفت کتاب الکافی در پاسخ به پیش زمینه مشکل اختلاف و تعارض احادیث نوشته شده بوده و یابهرحال این مسئله از مهم ترین انگیزه های تألیف کتاب بوده است.

2-2). در این دوره و کمی پس از آن هم یکی از انواع ادبی مورد توجه فقیهان امامیه تدوین کتاب های دستینه و مختصر و مفید به منظور ارائه احکام فقهی و با مقدمه ای درباره مسائل عقیدتی بود که در آن بیشتر تلاش می شد، عین عبارات احادیث مورد عمل و اطمینان بخش امامان که بر صحت آن کم و بیش اتفاق نظر وجود داشت، به صورت متن تنظیم شده از سوی این مؤلفان ارائه شود. در این کتاب ها اسناد احادیث و حتی نام امامان هم حذف می شد ولی جمله بندی ها تقریباً محفوظ می ماند. در این کتاب ها، احادیث موضوع بندی شده و در قالب بخش ها و ابواب فقهی و با عباراتی در قالب فتوا ارائه می شد. از جمله باید در دوره معاصر کلینی به کتاب الشرایع علی ابن بابویه که پاره هایی از آن مورد استفاده فرزندش شیخ صدوق در کتاب هایش قرار گرفته و نیز به کتاب های خود صدوق با عناوین المقنع و نیز الهدایة در شمار همین دستینه ها اشاره کرد. کتاب المقنعة شیخ مفید و کتاب النهایة شیخ طوسی نیز در همین شمار قابل ذکرند. کتاب مجهول المؤلف فقه الرضا که پنداشته می شود منسوب به امام رضا علیه السلام است و برخی آن را همان کتاب الشرایع پدر شیخ صدوق و برخی دیگر همان کتاب التکلیف ابن ابی العزافر شلمغانی می دانند، کم و بیش در قالب همین دستینه ها نوشته شده است. از سوی آیه الله بروجردی، فقیه نامدار شیعه در دوره معاصر، این کتاب ها که در حقیقت «فقه منصوص» در برابر «فقه روایی» بوده، با عنوان «المسائل المتلقاة» نامیده شده و وی برای این کتاب ها از منظر میزان موثوقیت و عمل به فتاوی آنها اهمیت زیادی قائل بوده است. تمایز کتاب الکافی با این دست کتاب ها، این بود که کلینی به متن و سند احادیث پایبند بود، گرچه کتاب خود را در قالبی کاملاً موضوع بندی شده و به اصطلاح محدثان در قالب «تصنیف» ارائه کرده بوده است.

کلینی در پاسخ درخواست دوست خود می نویسد که هیچ کس نمی تواند با «رأی» خود میان احادیث «متعارض» و «مختلف فیه» نظر کند و تمیز بخشد و اختلاف روایات را چاره کند. کلینی سپس با نقل چند حدیث می کوشد ملاک هایی را برای رفع اختلاف اخبار بر اساس دستورات امامان پیشنهاد کند. وی نخست به این حدیث توجه می دهد که این احادیث را بر قرآن عرضه کنید و هر آنچه موافق قرآن بود برگزید و هر آنچه مخالف بود، فرو گذارید. (1) این در حقیقت نخستین محک و معیار برای حل مشکل تعارض اخبار است. سپس با نقل یک حدیث دیگر دومین ملاک را این می داند که می بایست در میان اخبار متعارض، آنچه را که موافق فتوای سنیان (با تعبیر: «القوم») است، کنار گذاشت. سومین ملاک را کلینی با نقل حدیثی دیگر بیان می دارد. بنابر این حدیث می بایست در میان اخبار متعارض، آنچه را که «مجمع علیه» هست، برگرفت و مابقی را رها کرد. با این وصف دنباله سخن کلینی در این مورد نشان می دهد که وی به کارگیری این ملاک ها و معیارها را هم چندان راه حل نهایی مشکل تعارض اخبار نمی داند؛ چرا که فحوای عبارت وی چنین می رساند که با این ملاک ها تنها شمار اندکی از احادیث را می توان چاره سازی کرد. (2) بنابراین کلینی راه حل دیگری ارائه می دهد که به نظر او کار سازتر است. وی می گوید که احتیاط در واگذاری «علم» اخبار متعارض به خود امامان است، ولی در عین حال می توان در «عمل» فراخور «توسعه» (3) رفتار کرد. به تعبیر دیگر کلینی به رد کردن اخبار متعارض امامان علاقه مند نیست و معتقد است که باید ضمن پذیرش اخبار، فراخور توسعه عمل نمود. بنابراین کلینی با همین منطق کوشیده است در کتاب الکافی و بر اساس کتب مورد اعتماد خود اخبار و احادیث مورد اعتماد را جمع و طبقه بندی کند و در

ص: 267

1-1). نک: الکافی، ج 1، ص 8. [1]

2-2). نک: الکافی، ج 1، ص 9. مقایسه کنید با تفسیر عبارت او در این باب در شرح کافی ملاً صالح مازندرانی، نقل شده در پاورقی یک همان صفحه. شاید هم مقصود کلینی این بوده که تنها شمار اندکی از احادیث امامان مجمع علیه هستند.

3-3). یعنی امکان عمل به یکی از آنها و از جمله آسان ترین حکم در میان احادیث متعارض.

مورد اخبار معتمد اما متعارض و در حقیقت اخباری که با مبانی سه گانه فوق سازگاری نمی یابند، نیز تنها به این نیت که همگی می توانند بنابر «توسعه» مبنای عمل قرار گیرند، آنها را در کتابش نقل کرده است. روشن است که کلینی دانشمندی امامی در دوران غلبه تفکر حدیث گرایانه است و هنوز در زمان او شیوه های اجتهادی و اصولی، جز در محافل محدودی از امامیان گسترش نیافته بوده است.

در دنباله متن مقدمه الکافی، کلینی خداوند را شکر می گزارد که توانسته است درخواست دوستش را برآورده کند. (1)

درست در پایان مقدمه، کلینی دیگر بار به مناسبت ذکر عناوین پاره ای از ابواب کتابش، به اهمیت عقل می پردازد و آن را قطب می خواند که حجت در تکلیف بر مدار آن است و بر اساس آن ثواب و عقاب معنی می یابد. این تأکید دوباره، به خوبی نشانگر گرایش کلینی به معنای مورد نظر از عقل در احادیثی است که بعداً در کتاب العقل و الجهل الکافی، آنها را روایت کرده است؛ عقل به معنی حجتی الهی که از آن تعبیر به نور می شود، نوری که تنها به دلالت انبیاء و امامان برای انسان موجب انکشاف و حجت و معرفت است.

ص: 268

ناگفته‌هایی درباره محمد بن یعقوب کلینی

اشاره

ناگفته‌هایی درباره محمد بن یعقوب کلینی (1).

حسن انصاری

چکیده

اشاره

در این مقاله به ردیه کلینی بر قرامطه، کتاب الغدیر کلینی و کتاب الکافی کلینی در حلب پرداخته و در آن ناگفته‌هایی را از زندگی و آثار کلینی باز گفته است.

1. ردیه کلینی بر قرامطه

می دانیم که محمد بن یعقوب کلینی ردیه ای بر قرامطه داشته است. این مطلب بر اساس رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی، ذیل شرح احوال کلینی، بارها در منابع بعدی مطرح شده است. ردیه نویسی کلینی بر قرامطیان با توجه به فعالیت مهم و محوری آنان در زمان وی در شهر ری بسیار طبیعی بوده است. اسماعیلیان و قرامطیان در این شهر چنانکه می دانیم فعال بوده اند. داعی برجسته اسماعیلی ابوحاتم رازی معاصر کلینی ساکن این شهر بود و همو بحث های مهمی در رابطه با نبوت و شریعت با دیگر متفکران به راه انداخته بود. از جمله وی مناظره ای با محمد بن زکریای رازی، دیگر معاصر کلینی و همشهری وی داشت که از شهرت زیادی برخوردار است.

بی تردید کلینی از این بحث ها و مناظرات مذهبی که در پیرامون خود می گذشت، بی اطلاع نبود. بحث هایی که درباره امامت از نقطه نظر اندیشه اسماعیلی در این دوره مجال ظهور یافته بود و کسانی مانند نسفی و محفل او و نیز ابوحاتم رازی

ص: 269

مطرح می کردند، نبایستی از چشم و ذهن کلینی دور مانده باشد. پیش از کلینی کما این که استرن در تحقیق ماندگارش درباره ظهور اسماعیلیه نشان داده است، دعوت اسماعیلی در شهر ری و در کلین نهضتی جدید را به راه انداخته بود.

شرح این مطالب را در رساله دانشگاهی خود درباره شیخ کلینی برای مدرسه عالی سوربون نوشته ام. اینجا فقط یک نکته را پیرامون این کتاب کلینی ارائه می دهم:

کتاب کلینی در زمان خودش و اندکی بعد از وی از شهرت زیادی برخوردار بوده، به طوری که مسعودی در التنبیه والاشراف از آن در کنار چند ردیه دیگر بر قرامطه نام برده است. می دانیم که کتاب التنبیه والاشراف در سال 345ق نوشته شده است؛ [\(1\)](#) یعنی تنها 16 سال پس از درگذشت کلینی در 329ق. عبارت مسعودی چنین است:

1. التنبیه والاشراف از المسعودی ص 343:

وردّ علیهم آخرون مثل قدامة بن یزید النعمانی، وابن عبدک الجرجانی [\(2\)](#) وابی الحسن ابن زکریا الجرجانی، وابی عبد اللّٰه محمد بن علی بن رزام الطائی الکوفی، وابی جعفر الکلابی الرازی وغیرهم، فکل یصف من مذاهبهم ما لا یحکیه الآخر مع إنکار هذه الطائفة حکایة من ذکرنا وترکهم الاعتراف بها، ونحن فلم نقصد فی کتابنا هذا حکایة مذاهبهم ولا الرد علیهم.

در این عبارت کلینی به الکلابی تحریف شده است و به هر حال مقصود از او ابو جعفر کلینی الرازی است.

از شماری از همین ردیه ها در کتاب ابو الحسنین هارونی مؤید باللّه زیدی، معاصر شیخ مفید که پیشتر امامی مذهب بوده، نام برده شده اما در این کتاب نامی از کتاب کلینی نیامده است. ابوالحسنین از این ردیه ها در آغاز کتاب اثبات نبوة النبی خود به مناسبت ذکر اسماعیلیان و قرامطیان نام می برد. عبارت او چنین است:

ص: 270

1-1. نک: التنبیه والاشراف، ص 344.

2-2. برای ابن عبدک، معتزلی ظاهراً با تمایلات زیدی و ردیه او نک: مقاله من ذیل مدخل ابن عبدک در دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

... ولولا أنه ليس غرضنا في كتابنا هذا وصف أقوالهم ونشر فضائحهم وبسط مقابحهم من فساد عقائدهم ومساوي دفائهم مما بينه شيوخنا رحمهم الله من الأشراف والعلماء في كتبهم المصنفة في هتك أستارهم وإذاعة أسرارهم نحو أبي زيد عيسى بن محمد العلوي الحسيني (1) وأبي جعفر بن قننة (كذا: قبة) الرازي (2) وأبي عبدالله ابن درام (كذا: رزام) الكوفي وأبي أحمد بن عبدك الجرجاني وغيرهم رحمة الله عليهم...

ابوجعفر ابن قبة (د. قبل از 319ق) و ابو زيد علوی (د. 326ق) هر دو از معاصران کلینی بوده اند که مانند وی در شهر ری زندگی می کرده اند و آن دو نیز مانند کلینی، با توجه به دعوت قرمطی ری، رد افکار و عقاید قرامطه و اسماعیلیان را ضروری می دانسته اند.

البته در حالی که کلینی و ابن قبه از بزرگان امامیه بوده اند، ابو زيد علوی از متکلمان و فقیهان بلند مرتبه زیدی این شهر بوده که ردیه ای هم بر امامیه داشته است.

2. کتاب الغدير محمد بن يعقوب الكليني

مرحوم محقق طباطبایی در کتاب الغدير فی التراث الاسلامی، یکی از مؤلفان در زمینه غدیر را محمد بن یعقوب کلینی دانسته اند. در ذیل نام شیخ کلینی نیز شرحی از احوال او را بر اساس منابع شیعی و سنی به دست داده اند که بسیار مفید و حاوی توجه به منابع مهمی است. اما متأسفانه هیچ منبعی برای نام کتاب خصائص یوم الغدير و یا خصائص الغدير که آن را منسوب به کلینی دانسته اند، به دست نداده اند. نویسندگان این سطور به مناسبتی، تتبع زیادی در منابع مربوطه کرد، اما هیچ کجا به سندی که دال بر این استناد باشد، بر نخورد. نمی دانم حقیقتاً مستند ایشان در این زمینه چه بوده است.

ص: 271

1-1). برای او نک: مقاله من درباره ابو زيد علوی در مجله معارف. شاید او در کتاب الأشهاد بخشی را نیز به رد قرامطه اختصاص داده بوده است و مراد ابوالحسين همین کتاب بوده است.

2-2). متکلم معروف امامی که بر ابو زيد علوی ردیه نوشته است و استاد مدرسی کتاب برجسته خود را درباره اندیشه های او نوشته است. نیز نک: مقاله پیش گفته من در مجله معارف. از کتابی در رد بر قرامطه از سوی ابن قبه در منابع دیگر نام برده نشده است.

در کتاب الغدیر آقای امینی هم در ذیل مؤلفان غدیر نامی از کلینی نیست. شاید در یادداشت های چاپ نشده استاد بتوان راهی برای این مسئله یافت. به هر حال در فهرس طوسی و نجاشی و دیگران و یا مناقب ابن شهر آشوب نامی از این کتاب دیده نشد.

البته ادعا شده که نام این کتاب کلینی در البلد الامین کفعمی آمده است؛ نسخه ای الکترونیکی که از کتاب البلد الامین در اختیارم هست، مشتمل بر مقدمه ای در معرفی مصادر کفعمی نیست و من اگر حافظه ام اشتباه نکند، بخش هایی از متن و حواشی مهم آن، در نسخه های چاپی این کتاب موجود نیست. باید به نسخه های خطی این کتاب مراجعه کرد و من نمی دانم که آیا نسخه های کامل این کتاب همینک به سادگی قابل دسترسی هست یا نه. به هر حال کفعمی معمولاً مصادر خود را نام می برد و برخی از منابع همچون الذریعة همواره به منابع او اشاره داشته اند؛ چه در این کتاب و چه در کتاب مصباح که آن هم ظاهراً در برخی چاپ های موجود ناقص است و حواشی آن به طور کامل موجود نیست. به هر حال بهتر است دوستی روی این موضوع کار کند.

آنچه در معرفی کتاب البلد الامین در الذریعة آمده است، با نسخه چاپی که در اختیارم هست، تفاوت زیادی دارد.

به هر حال در البلد الامین چاپی که در اختیار من هست، بخش مقدمه محذوف است، اما در مصباح همو، نام کتاب خصائص یوم الغدیر در لیست منابع، آمده است (ص 773) اما نه منسوب به کلینی، بلکه نویسنده آن تعیین نشده و در خود متن چاپی هم در جایی، مؤلف از آن استفاده نکرده است. در الصراط المستقیم معاصر بزرگ تر او یعنی بیاضی نیز در مقدمه (1/5)، نام کتاب خصائص یوم الغدیر آمده است و آنجا نیز نویسنده کتاب مشخص نیست. به هر حال در مورد کتاب های قدما، ارجاع منابع متأخر نمی تواند چندان مفید باشد. کلینی اگر کتابی در این موضوع داشت، طبعاً توسط طوسی و نجاشی و یا دست کم ابن شهر آشوب که تقریباً بیشتر کتاب های غدیر را در مناقب آل ابی طالب معرفی کرده است و یا وسیله ابن طاووس شناسایی می شد.

به هر حال با توجه به این که عمده منابع کفعمی، گویا برگرفته از آثار ابن طاووس بوده،

و شاید خود او بسیاری از این منابع را در اختیار نداشته، باید تحقیق شود که ریشه نام کتاب خصائص یاد شده در کتاب او آیا به اثری از ابن طاووس باز می‌گردد یا نه؟ شاید تحقیق در نسخه‌های خطی کامل دو کتاب البلد الامین و مصباح و حواشی آنها بتواند پرتوی بر این مسئله بیاندازد.

3. کتاب الکافی کلینی در حلب

حلب از دیر باز شهری شیعی بوده است که بسیاری از رجال برجسته امامی را در خود پرورش داده است. بنابراین اگر شاهدی بر وجود کتاب الکافی در حلب به دست آوریم، چندان مهم نیست. اما اگر شاهدی به دست آوریم که کتاب الکافی منبعی برای یک مؤلف سنی در این شهر بوده است، البته حائز اهمیت است؛ گرچه یکی دو نمونه دیگر از این موارد از غیر شهر حلب در اختیار است. از دیگر سو تذکر این نکته هم بی‌فایده نیست که کلینی در سنین تحدیث، بنابر گزارش ابن عساکر در تاریخ دمشق (297/56-298)، سفری به شامات داشته است. البته در گزارش او تنها از دمشق و بعلبک سخن رفته است. ابن عساکر در همین شرح حال روایتی به اسناد متصل از کلینی نقل می‌کند که آن را در الکافی (1/27/31) می‌بینیم.

به هر حال سندی که در رابطه با کتاب الکافی در شهر حلب از یک منبع سنی در اختیار است؛ سندی است بر اساس کتاب التذکره کمال الدین عمر بن أحمد ابن العدیم (د. 660ق). این کتاب تا آنجا که من اطلاع دارم، تاکنون به صورت تحقیقی به چاپ نرسیده، تنها نسخه خطی آن وسیله فؤاد سزگین به صورت فاکسیمیل به چاپ رسیده است (معهد تاریخ العلوم العربیة والاسلامیة، فرانکفورت، آلمان، 1992م/1412ق). در صفحه 17 این کتاب، ابن عدیم از کتاب العشرة الکافی، سه حدیث کوتاه نقل می‌کند:

«قرأت فی کتاب العشرة لأبی جعفر محمد بن یعقوب کلینی قال. . .» البته ابن عدیم نامی از الکافی نمی‌آورد، اما کتاب العشرة بخشی از الکافی است (مقایسه کنید با الکافی، 672/2 و 8/2/673 و 9). ابن عدیم در اینجا اشاره‌ای به تشیع کلینی ندارد.

محمد بن یعقوب کلینی ملقب به ثقة الاسلام کلینی

اشاره

محمد بن یعقوب کلینی ملقب به ثقة الاسلام کلینی (1)

محمد محمدی گیلانی

چکیده

معرفی مختصری درباره کلینی است که در آن به بیان دیدگاه های رجالیان درباره او پرداخته و در ادامه به کتاب الکافی اشاره کرده و از امتیازات آن سخن گفته و به وفات کلینی اشاره کرده است.

ابن اثیر در جامع الاصول می نویسد: «از خواص شیعه این است که در سر هر صد سال هجری (یک قرن) مجددی برای مذهب ایشان است، و در رأس قرن دوم امام رضا علیه السلام و اول قرن سوم محمد بن یعقوب کلینی و اول قرن چهارم سید مرتضی علم الهدی بوده است».

و چقدر جالب است که در رأس قرن پانزدهم هجری - که همین قرن معاصر است - نور رهبر عظیم الشأن ما امام خمینی، عالم را فرا گرفته است، و بدون شک او را می توان بهترین و کامل ترین مصداق تجدید کننده مذهب دانست.

شرح حال کلینی

متأسفانه از این که دانشمند بزرگوار و افتخار عالم تشیع مرحوم کلینی در قرن سوم هجری می زیسته اطلاع مختصری از زندگی پر خیر و برکت وی در دست است و

ص: 275

تاکنون نقاط مبهم و نامعلوم فراوانی در شرح حال زندگیش موجود است که علی رغم تلاش ها و تحقیقات زیادی که امروزه به عمل آمده، بی نتیجه مانده و پرده از آن سالیان درازی، که این وارث انبیاء در خدمت به اسلام برداشته نشده است.

آنچه از تاریخ می توان استفاده کرد این که کلینی، نواب خاص امام زمان علیه السلام را درک کرده و بسیاری از احادیث و اخبار را از مصدر اصلی و دست اولش اخذ کرده است.

سال ولادت مرحوم کلینی معلوم نیست، ولی سال وفاتش را 328 یا 329 هجری ذکر کرده اند. مکان ولادت او قریه ای است به نام کلین که لقب آن بزرگوار مشتق از اسم همین قریه است. کلین قریه ای است در 38 کیلومتری جنوب غربی شهر ری، و از این قریه فقها و محدثین زیادی برخاسته اند که از آن جمله محمد بن یعقوب کلینی «ثقة الاسلام» و دایی او مرحوم «علان» است.

مرحوم کلینی مدتی در کلین به امامت و رهبری تشیع پرداخت، و سپس به بغداد هجرت کرد و در آن جا نیز به تدریس علوم اهل بیت اشتغال داشت.

نجاشی می گوید: «او در زمان خود، شیخ و پیشوای شیعه بود در ری، او حدیث را از همه بیشتر ضبط کرده و بیشتر از همه مورد اعتماد است» .

ابن طاووس حلی می گوید: «توثیق و امانت کلینی مورد اتفاق همگان است» .

ابن اثیر صاحب کتاب الکامل فی التاریخ می گوید: «او به فرقه امامیه در قرن سوم هجری زندگی تازه ای بخشید، و پیشوا و عالم بزرگ و فاضل و مشهور در آن مذهب است» .

ابن حجر عسقلانی می گوید: «کلینی از رؤسای فضلاء شیعه است در ایام مقتدر عباسی» .

ملا محمد تقی مجلسی می گوید: «حق این است که در میان علما شیعه مانند کلینی نیامده است، و هر که در اخبار و ترتیب کتابت او دقت کند در می یابد که او از جانب خداوند تبارک و تعالی مؤید بوده است» .

محقق حلی در مقدمه معتبر می گوید: «نظر به این که فقها ما رضوان الله علیهم

زیادند و تألیفات فراوان دارند، و نقل اقوال همه آنها غیر مقدور است. من به سخن مشهورین به فضل و تحقیق و حسن انتخاب اکتفا کرده ام و از کتب این فضلا به آنچه اجتهاد آنها هویدا است و مورد اعتماد خودشان بوده است اکتفا کرده ام از جمله کسانی که نقل می کنم، از قدمای زمان ائمه، حسن بن محبوب، احمد بن ابی نصر بنظی، حسین بن سعید اهوازی، فضل بن شاذان نیشابوری و یونس بن عبدالرحمن؛ و از متأخرین محمد بن بابویه قمی (شیخ صدوق) و محمد بن یعقوب کلینی. (1)

کتاب کافی

آنچه کلینی را به ما و امت اسلام در طول قرون و اعصار معرفی کرده، کتاب کافی است. و اینک که از شرح حال این بزرگ مرد تاریخ اطلاع زیادی در دست نیست، کتاب کافی، کافی است که عظمت و بزرگواری او را به ما بشناساند.

شیخ کلینی اولین کسی است که اخبار را مبوب (تقسیم بندی) کرده و الکافی وی اولین کتاب از کتب اربعه شیعه است، و این کتاب که همچنان مؤلفش بسیار عظیم و افتخارآفرین است دارای 15176 حدیث می باشد.

تألیف این کتاب 20 سال طول کشید و هنگامی که کلینی در بغداد بوده است کتاب خاتمه یافته، ولی معلوم نیست شروع کتاب کی و در کجا بوده است.

شیخ مفید درباره کتاب کافی چنین می گوید: «کافی در ردیف جلیل ترین کتب شیعه و سودمندترین آنها است» .

محمد بن مکی عاملی «شهید اول» می گوید: «کتاب کافی در علم حدیث است، و شیعه مانندش را ننوشته است» .

شیخ زین الدین «شهید ثانی» می گوید: «به جان خودم هیچ نویسنده ای مانند کافی را به رشته تألیف درنیاورده است، و قدر و منزلت کلینی و جلالت او از این کتاب نمایان است» .

ص: 277

محقق کرکی می گوید: «این کتاب از احادیث شرعی و اسرار دینی مقداری جمع آوری نموده که در کتاب دیگری یافت نمی شود» .

ملا- محسن فیض کاشانی می گوید: «کافی، شریف ترین و کامل ترین و جامع ترین کتاب است، زیرا که در میان آنها شامل اصول و خالی از عیب و فضول است» .

مولی محمد امین استرآبادی در کتاب فوائد المدنیه می گوید: «ما از اساتید و علمای خود شنیده ایم که در اسلام کتابی تألیف نشده که برابر یا نزدیک کتاب کافی است» . (1)

امتیازات کافی

1. از این که شیخ کلینی در زمان نواب اربعه یا نمایندگان و نایبان خاص امام زمان (عج) می زیسته است، لذا قطعاً از آنها استفاده شایانی در مورد احادیث کرده است، و از این رو بیشتر می توان به کتاب وی اعتماد کرد. و البته این بدان معنی نیست که تمام احادیث را بدون تحقیق بپذیریم، بلکه باید اهل فن آنها را مورد بررسی قرار دهند و اسناد و رواه حدیث را با دقت مطالعه کرده صحیح را از ضعیف تشخیص داده، سپس در دسترس عموم قرار دهند، و این تحقیق می بایست در مورد تمام کتب و مراجع حدیث انجام پذیرد و البته قبل از همه آنها کتب اربعه شیعه که مآخذ و منابع اصلی حدیث به شمار می روند، باید زیر نظر متخصصین و دانشمندانی که در علم حدیث و رجال تخصص وافر دارند، مراجعه و تنقیح شوند.

2. یکی از بزرگان محققین گفته است: «روش کلینی در ترتیب احادیث هر باب این است که حدیث درست تر و صحیح تر را در اول باب قرار داده و سپس به احادیث مجمل و مبهم می پردازد، از این جهت احادیث آخر هر باب غالباً خالی از ابهام نیست» .

3. یکی از امتیازات کافی این است که کلینی سلسله سند را تا به امام، در هر حدیث نقل می کند، و آن جا که صدر سند را حذف کرده است، جایی است که از کتاب دیگر نقل کرده، و سلسله سند را به آن کتاب حواله می دهد.

ص: 278

تألیفات کلینی

آنچه در کتب تراجم نقل شده پنج کتاب دیگر از شیخ کلینی نقل کرده اند:

1. کتاب تفسیر الرؤیا
2. کتاب الرجال
3. کتاب الرد علی القرامطة
4. کتاب الرسائل (رسائل ائمه علیهم السلام)
5. کتاب ما قیل فی الائمة من الشعر

وفات کلینی

کلینی در سال 328 یا 329 هجری در بغداد وفات کرد و در مقبره خود در باب الکوفه بغداد به خاک سپرده شد. مقبره او در سمت شرقی دجله نزد باب جسر عتیق واقع شده است، و قرن ها است که شیعیان به زیارت آن بزرگوار می روند، و برادران اهل تسنن هم بر احترام آن مقبره و تعظیم کلینی اتفاق دارند.

علامه مجلسی می گوید: «مقبره کلینی در مولوی خانه بغداد است، و به «شیخ المشایخ» معروف است و عامه و خاصه آن را زیارت می کنند. من از جماعتی شنیدم که آن مقبره محمد بن یعقوب کلینی است و خودم او را در همان جا زیارت کردم».

ص: 279

دربارة انتساب «خصائص يوم الغدير»

اشاره

به محمد بن يعقوب الكليني (1).

حسن انصارى

بيرو يادداشت جناب استاد انصارى در خصوص كتاب منسوب به محمد بن يعقوب الكليني تحت عنوان خصائص يوم الغدير، به نظر مى رسد مستند مرحوم محقق طباطبائى هم همچون مرحوم آقا بزرگ تهرانى، سخنان صاحب خصائص الفاطمية و نيز البلد الامين باشد. در الذريعة (ج 7 ص 173) چنين آمده است:

خصايص الغدير:

لثقة الاسلام الشيخ أبى جعفر محمد بن يعقوب الكليني (المتوفى 329 أو 328) قال المولى باقر الواعظ فى أول الخصايص الفاطمية ما معناه أن الكليني أول من صنّف كتاباً سمّاه باسم الخصايص وهو هذا الكتاب الذى فيه فضائل يوم الغدير وجملة من وقايعه وخصايصه وقد اعتمد عليه العلماء واستشهدوا بأحاديثه فى كتبهم المؤلفة فى الإمامة! (2) أقول: كانت نسخه باقية إلى حدود الألف من الهجرة لان الشيخ الكفعمى

ص: 281

/HTTP://SI.K.EB.COM.(1-1)

2-2). إن أول من ألف فى الخصائص وسماه بهذا الاسم هو المرحوم ثقة الإسلام محمد بن يعقوب الكليني - طاب رسمه وظهر مضجعه - حيث ألف كتاب «خصائص الغدير» جمع فيه فضائل ذلك اليوم وجملة من وقائعه وخصائصه ومميزاته بطرق مستوفية، وصار مرجعاً للعلماء الأعلام فى مسألة الإمامة، فاعتمدوا على هذا الكتاب المستطاب واستشهدوا بأخباره وتمسكوا بها. (الخصائص الفاطمية، انتشارات الشريف الرضى، 1380 ش، ج 1، ص 47).

(المتوفى 905 عده من مصادر كتابه البلد الأمين فيظهر وجوده عنده فى التأريخ ويأتى فى الغين كتاب الغدير متعدداً وكذا الغديرية و
الغدير فى الاسلام والغدير فى الكتاب والسنة والأدب وغيرها، وفى الفاء فيض القدير فى حديث الغدير كما مر فى (ج 6، ص 378)
حديث الغدير متعدداً، ويأتى الإشارة إليه بعنوان خصائص يوم الغدير كما عبر به البياضى كما يأتى الخطاب المنير فى ذكرى عيد الغدير.

ص:282

پژوهشی جدید در کتاب کافی

اشاره

پژوهشی جدید در کتاب کافی (1)

سید محمدجواد شبیری

چکیده

نویسنده، در این نوشتار به بررسی بخش های مختلف کتاب الکافی پرداخته است. سپس تحت عناوینی چون الکافی در کلام بزرگان و دیدگاه دانشمندان درباره احادیث کافی، برجستگی های این کتاب را باز گفته و از روایان این کتاب و دیدگاه های مختلف در خصوص اعتبار روایان آن سخن گفته است.

بررسی صحت خبر عرضه کتاب بر امام عصر علیه السلام و قطعی اعتبار بودن احادیث کافی موضوعات دیگری است که در این مقاله بدانها اشاره شده است. نویسنده، سپس به اسناد کافی اشاره کرده و شیوه های مختلف ارجح سند را بررسی نموده است. از دیگر مطالب این نوشته، می توان به مصادر کتاب الکافی و شمار روایان آن اشاره کرد.

مؤلف

ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی از محدثان نامی امامیه، مؤلف کتاب کافی، نخستین و مهم ترین کتاب از کتب اربعه حدیثی شیعه، وی با لقب کلینی شناخته می شود که منسوب به روستایی از توابع فساپویه (در ری) می باشد.

انگیزه تالیف

مؤلف در مقدمه کتاب کسی را با عنوان اخی (برادر نسبی یا برادر دینی؟) مخاطب قرار داده که از اهل عصر شکایت کرده که به نادانی خو گرفته و از دانش دوری

ص: 283

گزیده اند، آنها از طریق «استحسان» و تقلید پدران و «الاتکال علی عقولهم فی دقیق الأشیاء و جلیلها» به دین رو آورده اند.

کلینی سپس به تفصیل بر لزوم علم آموزی از روی «علم و یقین و بصیرت» تأکید می ورزد، و از «ادیان فاسده و مذاهب مستشعه» که در عصر وی پدیدار شده شدیداً انتقاد می کند، وی بار دیگر نادرستی روش «الاستحسان و التقليد و التأویل من غیر علم و بصیرة» را متذکر می شود.

وی در ادامه می گوید: تو یادآور شدی که اموری بر تو مشکل شده که به جهت اختلاف روایت در آنها، حقایق آنها را نمی شناسی و تو کسی را در نزد خود نمی یابی که با وی گفتگو کنی و بر دانش وی اعتماد ورزی، تو گفتی که دوست داری که در نزد تو کتابی «کافی» باشد که «جميع فنون علم الدين» در آن گرد آمده باشد و دانش آموز بدان بسنده کند و هدایت جو بدان رو آورد، و کسی که علم دین و عمل بدان را با «الأثار الصحيحة عن الصادقين عليهما السلام و السنن القائمة التي عليها العمل و بها يؤدي فرض الله عز و جل و سنته نبيه صلي الله عليه و آله» می خواهد از آن برگیرد.

وی سپس به قواعد باب تعارض اخبار اشاره کرده و بر «موافقت کتاب» و «مخالفت عامه» و اجماع به عنوان ضوابط ترجیح تکیه می کند ولی اشاره می کند که ما از این قواعد تنها اندکی را می شناسیم و لذا علم آن (شناخت روایات صحیح) را به ائمه علیهم السلام وا می نهمیم و به قاعده «تخیر» بسنده می کنیم.

کلینی در ادامه می گوید که شکر خدا را که تألیف آنچه را تو خواسته بودی میسر ساخت امیدوارم که به گونه ای باشد که می خواستی.

کلینی در خاتمه مقدمه اشاره می کند که کتاب «الحجة» را اندکی گسترش دادیم، هر چند حق آن را بطور کامل ادا نکردیم، وی امیدوار است که کتابی گسترده تر و کامل تر تألیف کند که تمام حقوق آن را بجا آورد.

وی کتاب خود را با «کتاب عقل» که مدار ثواب و عقاب بوده آغاز می کند.

در این مقدمه چند نکته قابل توجه است.

نکته اول: مؤلف در این کتاب به دنبال علم و یقین است و بر خودداری از عقل گرایی افراطی تکیه می کند.

نکته دوم: این کتاب جمیع فنون علم الدین را در بر دارد.

نکته سوم: وی کتاب را از «الأثار الصحیحة» جمع آوری کرده، این عبارت در ارزیابی احادیث کافی بسیار مد نظر بوده چنانچه خواهد آمد.

نکته چهارم: وی در اخبار متعارض، بیشتر بر قاعده «تخیر» تکیه می کند.

نکته پنجم: ظاهر عبارت مقدمه این است که پس از تألیف کتاب نگاشته شده، لذا احتمال عدول از مطالب آن، جا ندارد.

برخی از این نکته ها نیازمند به توضیح بیشتری است که در بحث های آینده بدان می پردازیم.

موضوع و تقسیم ابواب

در سده های اخیر کتاب کافی را که در 8 مجلد تنظیم شده، به سه بخش تقسیم کرده اند:

بخش اصول کافی:

مجلد اول مشتمل بر کتاب های: العقل و الجهل، فضل العلم، التوحید، الحجة است.

مجلد دوم مشتمل بر کتاب های: الإیمان و الکفر، الدعاء، فضل القرآن، العشرة است.

برخی از ابواب فقهی همچون «الفیء و الأنفال و الخمس» در لابه لای این ابواب دیده می شود.

بخش فروع کافی:

مجلد دوم تا هفتم مشتمل بر ابواب فقهی که در ضمن آنها کتاب هایی چون «الزی و التجمل و المروة» و «کتاب الدواجن» نیز جا گرفته است.

بخش روضه کافی: که مشتمل بر احادیث متفرقه می باشد.

این تقسیم با ملاحظاتی چند درباره آن، در مجموع پذیرفتنی است.

بدین ترتیب کتاب کافی روایات کلامی، اخلاقی، اجتماعی، تاریخی و... را در کنار

احادیث فقهی در خود جمع کرده و همچون سایر کتب اربعه اختصاص به احادیث فقهی و مانند آن ندارد.

بنابراین کافی گسترده ترین کتاب حدیثی شیعه از آثار قدماء دانشمندان امامی مذهب است که از حوادث روزگار مصون مانده و به طور کامل به دست ما رسیده است.

گفتنی است که برخی بدون ارائه هیچ دلیل قابل توجهی، در نسبت «کتاب روضه» به کلینی تردید کرده اند یا آن را از زمره کتاب های کافی ندانسته اند (1) با این که نجاشی و شیخ طوسی تصریح کرده اند که روضه، آخرین کتاب کافی است، (2) اسناد این مجلد هم دقیقاً همان اسناد شناخته شده کلینی است. (3)

بنابراین بی شک «کتاب روضه» جزء پایانی کافی است. البته تفاوت های اندکی بین این مجلد و سایر مجلدات کافی وجود دارد همچون عدم باب بندی این مجلد، که کاملاً طبیعی می نماید و هیچ گونه ارتباطی با عدم انتساب کتاب به کلینی ندارد.

گفتنی است که در تنظیم ابواب فقهی کافی، مشابهت هایی بین این کتاب و کتب سی گانه حسین بن سعید دیده می شود، (4) ظاهراً کلینی در تنظیم ابواب به این کتاب نیز نظر داشته است.

کافی در کلام بزرگان

نجاشی پس از ستایش بسیار از کلینی می گوید: «صنّف الكتاب الكبير المعروف بالکلینی یسمی الکافی فی عشرين سنة»، گویا مراد وی این است که این کتاب به نام کتاب کلینی معروف بوده هر چند نام اصلی آن کافی است.

مراد از تألیف این کتاب در مدت بیست سال، نیز می تواند از آغاز زمان جمع آوری احادیث، و پیش از درخواست تألیف کتاب باشد. چه بعید بنظر می رسد که مؤلف،

ص: 286

1-1. ریاض العلماء، ج 2، ص 261.

2-2. رجال نجاشی، ص 377، ش 1026؛ فهرست شیخ طوسی، ص 394، ش 603.

3-3. تجرید الأسانید، ص 7 و 8؛ خاتمه مستدرک الوسائل، ج 21، ص 536.

4-4. رجال نجاشی، ص 58، ش 136؛ فهرست شیخ، ص 150، ص 230.

درخواست تألیف کتاب را پس از بیست سال پاسخ گفته باشد، بنابراین طبیعی این است که کلینی مدت ها قبل از درخواست تألیف، در فکر تألیف این کتاب بوده و سال ها صرف تهیه مقدمات کار کرده و تنها تنظیم نهایی کتاب پس از درخواست سائل صورت گرفته باشد. [\(1\)](#)

شیخ مفید کتاب کافی را «من أجل كتب الشيعة و أكثرها فائدة» می داند. [\(2\)](#)

شهید اول (786ق) در وصف آن می گوید: لم يعمل للإمامية مثله، [\(3\)](#) نظیر این داوری را محقق کرکی (م 940ق) ارائه کرده است. [\(4\)](#)
ملا محمد تقی مجلسی (م 1070ق) می گوید: لم يصنف في الإسلام مثله [\(5\)](#) ستایش از این کتاب در کلام سایر بزرگان و فقها تکرار شده است.

دیدگاه دانشمندان درباره احادیث کافی

درباره اعتبار احادیث کافی دیدگاه های چندی میان دانشمندان امامی دیده می شود.

دیدگاه نخست: هرچند کتاب کافی از کتب مرجع و معتمد بوده و مدار استنباط احکام می باشد، ولی این بدان معنا نیست که احادیث آن به ارزیابی سندی نیازمند نباشد. این دیدگاه اکثریت علما بویژه علمای اصولی مسلک می باشد.

دیدگاه دوم: تمام احادیث این کتاب قطعی الصدور می باشند. این دیدگاه از سوی اخباریان افراطی همچون ملا امین استرآبادی و ملا خلیل قزوینی مطرح شده است.

دیدگاه سوم: تمام احادیث این کتاب، حجّت و معتبر است، هرچند صدور آن قطعی نباشد. این دیدگاه اخباریان معتدل می باشد.

دیدگاه چهارم: احادیث این کتاب، همگی ذاتا معتبر است و نیاز به بحث سندی

ص: 287

1-1). تجرید الأسانید، ج 1، ص 12.

2-2). تصحیح الاعتقاد، ص 70 در نقل محدث نوری حرف «من» نیامده است، خاتمه مستدرک، ج 21، ص 464.

3-3). بحار الأنوار، ج 107، ص 188.

4-4). بحار الأنوار، ج 108، ص 63، و نیز ص 75.

5-5). بحار الأنوار، ج 110، ص 69. [1]

ندارند، ولی در هنگام تعارض احادیث، مراجعه به اسناد آنها تعیین کننده می باشد.

این دیدگاه را مرحوم مجلسی در مقدمه مرآة العقول ارائه داده، وی مسلک خود را مسلکی بینابین اخباری و اصولی می داند، البته در دیدگاه سوّم نوعی ابهام دیده می شود که آیا معتقدان بدان در هنگام تعارض احادیث از مراجعه به اسناد خودداری می ورزند یا خیر؟

دیدگاه درست: بهر حال، ظاهراً نظر دانشمندان نزدیک به عصر کلینی، همان نظر نخست باشد، شیخ مفید و سید مرتضی به صراحت برخی از احادیث کافی را نادرست می دانند و صدور آنها را از ائمه معصومین علیهم السلام انکار می کنند. (1)

شیخ طوسی نیز در مواردی چند به ضعف سند روایت کافی تصریح کرده است، (2) بویژه وی درباره «سهل بن زیاد» - که نزدیک به دو هزار روایت از وی در کافی نقل شده - می گوید: و هو ضعیف جدا عند نقاد الأخبار (3) مقایسه کنید با رجال شیخ. (4)

تعبیر «ضعیف جداً» در کتاب های تهذیب و استبصار درباره راویان دیگری بکار رفته که نام همگی در کافی بکار رفته و گاه کلینی بسیار از آنها روایت کرده است:

- محمد بن سنان، (5) از وی بیش از چهارصد روایت در کافی نقل شده است.

- علی بن حدید، (6) وی در بیش از هفتاد روایت کافی واقع است.

- أبو البختری وهب بن وهب، (7) وی در حدود 20 حدیث در کافی دارد.

- أحمد بن هلال، (8) از وی ده روایت در کافی نقل شده است.

این قرائن و قرائن دیگر نشان می دهد که شیخ طوسی به اعتبار سندی احادیث کافی معتقد نیست و بررسی اسناد این کتاب را لازم می داند.

ص: 288

-
- 1-1) . معجم رجال الحديث، ج 1، ص 31 - 34؛ مع الکلینی و کتابه الکافی، ص 243 - 246.
 - 2-2) . معجم الرجال، ج 1، ص 28.
 - 3-3) . الاستبصار، ج 3، ص 261، ذیل ح 935.
 - 4-4) . رجال الشیخ، ص 387، ش 5699.
 - 5-5) . تهذیب، ج 7، ص 361، ذیل ح 1464؛ الاستبصار، ج 3، ص 224، ذیل ح 811.
 - 6-6) . الاستبصار، ج 3، ص 95، ذیل ح 325 و نیز ج 1، ص 40، ذیل ح 112.
 - 7-7) . تهذیب، ج 9، ص 77، ذیل ح 325 و نیز الاستبصار، ج 1، ص 48، ذیل ح 134؛ ج 4، ص 89، ح 340.
 - 8-8) . الاستبصار، ج 3، ص 351، ذیل ح 1253 و نیز ج 3، ص 28، ذیل ح 90؛ تهذیب، ج 9، ص 204، ح 812 أ

درباره دیدگاه شیخ صدوق درباره کافی گفته اند که چون وی در مورد برخی روایات کافی با صراحت می گوید که بدانها فتوا نمی دهد، بنابراین وی تمام احادیث کافی را صحیح نمی داند.

ولی این استدلال تنها دلیل بر آن است که صدوق تمام روایات کافی را حجت فعلی نمی داند، ولی این امر دلیل بر آن نیست که وی احادیث کافی را ذاتا معتبر نمی داند، چه ممکن است فتوا ندادن وی بدان روایات با وجود اعتبار ذاتی به جهت تعارض آنها با روایات معتبرتر باشد.

استدلال دیگری در این زمینه صورت گرفته که ابو عبد الله نعمه از شیخ صدوق درخواست تألیف کتابی برای عمل به مضامین آنها نموده، اگر شیخ صدوق تمام احادیث کافی را صحیح می دانست، مناسب بود که وی را به این کتاب ارجاع دهد و خود کتاب من لا یحضره الفقیه را ننگارد.

ولی این استدلال از جهات مختلف ناتمام است:

اولا: لازمه صحیح دانستن تمام احادیث کافی این نیست که شیخ صدوق به تمام آنها فتوا می دهد، زیرا چه بسا روایات صحیح که بخاطر معارض کنار نهاده می شود بویژه با توجه به اختلاف دیدگاه شیخ صدوق و شیخ کلینی در مرجحات باب تراحم و این نکته که شیخ کلینی معمولا به قاعده تخییر پای بند است و شیخ صدوق در اندک مواردی این قاعده را بکار می گیرد.

ثانیا: اگر تمام احادیث کافی هم قابل فتوا باشد، الزاما تمام روایات قابل فتوا در کافی نیست، روایاتی که در فقیه وارد شده و در کافی نیست بسیار زیاد است، بنابراین تألیف فقیه می تواند به جهت درج این روایات جدید باشد.

ثالثا: کافی کتابی گسترده است در ابواب مختلف دینی (و نه خصوص فقه)، و در نقل احادیث، سند بطور کامل نقل می گردد، و لذا این کتاب برای تأمین هدف درخواست کننده که چه بسا کتابی در حجم متوسط می خواسته، مفید بنظر نیامده است.

استدلالات دیگری هم در این زمینه صورت گرفته که از ذکر و مناقشه آنها در می گذریم.

با این حال قرائن نشان می دهد که شیخ صدوق، به صحت تمام احادیث کافی حکم نمی کند:

1. وی پس از نقل روایتی از کافی، به فتوا ندادن بدان و فتوا دادن به روایت معارض از امام حسن عسکری علیه السلام اشاره کرده می افزاید: و لوصحّ الخبران جميعاً لكان الواجب بقول الأخير عليه السلام. . . (1) بکار گرفتن واژه «لو»، لاقلاً از تردید وی در صحت این روایت حکایت می کند.

2. شیخ صدوق، درباره روایت صلاة غدیر آورده که استاد وی ابن ولید این روایت را صحیح نمی دانست و می گفت که این حدیث از طریق محمد بن موسی الهمدانی نقل شده که کذاب و غیر ثقة بود، شیخ صدوق می افزاید: هر روایتی که استاد ما بر آن صحه نگذارد در نزد ما متروک و غیر صحیح است. (2)

محمد بن موسی الهمدانی، در نزد ابن ولید واضح کتاب خالد بن عبد الله بن سدير و دو اصل زید زراد و زید فرسی معرفی شده است، (3) لذا شیخ صدوق از روایت این کتاب ها خودداری کرده است، با این حال محمد بن موسی (الهمدانی) در 20 روایت کافی واقع است.

3. ابن ولید و به تبع وی شیخ صدوق افراد بسیاری را که در اسناد کتاب نوادر الحکمة واقعند استثناء کرده، از نقل روایات آنها خودداری کرده اند، اکثر این افراد در اسناد کافی واقعند.

4. شیخ صدوق درباره روایانی چند به ضعیف بودن آنها یا فساد مذهب ایشان تصریح کرده، اشاره می کند که به روایات منفرد آنها فتوا نمی دهد، این افراد همگی در اسناد کافی واقعند و گاه روایت کلینی از آنها بسیار زیاد است:

- سکونی، (4) نام وی در بیش از 450 روایت کافی وارد شده است.

ص: 290

1-1. الفقیه، ج 4، ص 203، ذیل ح 5472.

2-2. الفقیه، ج 2، ص 90، ذیل ح 1817.

3-3. فهرست طوسی، ص 174، ش 269 و ص 201، ش 299 و 300. [1]

4-4. الفقیه، ج 4، ص 344، ذیل ح 5745.

- سماعة بن مهران، (1) نام وی در بیش از 350 روایت کافی دیده می شود.

- وهب بن وهب (2) وی در حدود 20 روایت در کافی دارد.

بنابراین اگر به فرض شیخ صدوق روایات این افراد را در کافی صحیح بدانند، این امر با اعتماد به قرائن خارجی است و نه با تکیه بر قرائن داخلی (اعتبار راویان سلسله اسناد).

با عنایت به آنچه گذشت در می یابیم که دیدگاه اخباریان در میان دانشمندان مهم عصور گذشته سابقه ندارد، بویژه دیدگاه افراطی آنها مبنی بر قطعی الصدور بودن احادیث کافی که مؤلف هم بدان باور نبوده است، لذا با تعبیر «أرجو أن يكون بحیث توخیت» درباره تألیف خود یاد می کند (3). (4)

دیدگاه اخباریان افراطی

ادعای عرضة کافی بر امام زمان علیه السلام

دیدگاه اخباریان افراطی مبنی بر قطعی الصدور بودن احادیث کافی، دیدگاه ضعیف و غیر قابل اعتنایی است و نیاز به بررسی تفصیلی درباره آنها نیست، ما در اینجا تنها به بررسی ادعای عرضة کافی بر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه می پردازیم که می تواند به عنوان دلیل بر قطعی الصدور بودن یا قطعی الاعتبار بودن احادیث کافی مطرح گردد.

گاه بدون ارائه هیچ مدرک گفته می شود که این کتاب پس از اتمام تألیف توسط نواب اربعه بر حضرت عرضه شده و حضرت فرموده یا بر نسخه عرضه شده نگاشته:

«الكافی كاف لشیعتنا»، این سخن که به نقل ملا خلیل قزوینی از برخی مشایخ عصر خود ذکر شده هیچ مدرک روایتی ندارد. چنانچه محدث استرآبادی که خود احادیث

ص: 291

1-1. الفقیه، ج 2، ص 121، ذیل ح 1902.

2-2. الفقیه، ج 4، ص 35، ذیل ح 5023.

3-3. مقدمه کافی.

4-4. منابع: - دروس رجال آیت الله شبیری زنجان، جلسه 11 و 12 (نوار این درس ها موجود است)؛ معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 22 - 36؛ [1] مع الکلینی و کتابه الکافی، 239 - 246.

کافی را قطعی الصدور می داند بر بی اصل بودن این سخن تصریح می کند. (1)

بنظر می رسد که این جمله از حدیث معانی الأخبار (2) منقول از امام صادق علیه السلام برگرفته شده که در تفسیر «کهیصص» فرموده اند: «کاف»، کاف لشیعتنا، «هاء» هاد لهم، . . . برخی تقریب فنی تری برای این ادعا ارائه کرده گفته اند که کلینی معاصر نواب اربعه بوده و در بغداد شهر نواب می زیسته و در امر حدیث بسیار با احتیاط رفتار می کرده، لذا 20 سال تألیف کتاب به طول انجامیده.

بنابراین محال یا بسیار بعید می نماید که وی با این که به ناحیه مقدسه نزدیک بوده و پرسش برای وی میسر بوده و دانستن صحت و سقم احادیث کتاب از اهمیت زائد الوصفی برخوردار بوده که سستی در آن جایز نبوده، با این همه از عرضه کتاب خودداری کرده باشد، و از میزان اعتبار کتابی که تا روز قیامت ملاک عمل مردمان باشد پرسش نکرده باشد!

در تکمیل این استدلال باید افزود که کتاب کافی در سال 327 پیش از مرگ آخرین نایب حضرت در 328 یا 329 در بغداد عرضه شده لذا تألیف کتاب پیش از این تاریخ و در زمان حیات نایبان حضرت به انجام رسیده است ولی این استدلال از زاویه های گوناگون نادرست است:

1. کلینی هیچ روایت مستقیم از نواب اربعه در کافی ندارد و روایت غیر مستقیم وی هم از ایشان بسیار اندک است، این امر نشان می دهد که وی هیچ ارتباط ویژه ای با آنها نداشته است.

2. هیچ دلیلی در دست نیست که کلینی در هنگام تألیف کافی در بغداد بوده است.

وی هر چند ظاهراً پیش از سال 310 به عراق سفر کرده ولی موطن وی «ری» بوده و ظاهراً کتاب را در این شهر تألیف کرده و تنها در اواخر عمر خود به بغداد هجرت کرده و در این شهر در گذشته و به خاک سپرده شده است.

3. نواب اربعه در جوّ تقیه آمیز شدیدی زندگی می کرده اند، بیم از خلفای جور که

ص: 292

1-1) . خاتمه مستدرک، ج 21، ص 470.

2-2) . معانی الأخبار، ص 28، ح 6.

به عنوان یکی از اسباب غیبت حضرت در روایات مطرح شده عملکرد ویژه ای را از سوی نایبان آن حضرت ایجاب می کند، بنابراین چه بسا آن بزرگواران نمی خواسته اند که در مسائلی که طرق ظاهری برای حل آن وجود دارد، ارتباطی با شیعیان داشته باشند، شاید به همین جهت نواب اربعه هیچ یک به عنوان مرجع علمی طایفه امامیه مطرح نبوده اند.

ارتباط شیعیان با نواب بیشتر برای حل معضلاتی بوده که تنها از طریق غیبی حل می گردد، به عنوان نمونه درخواست علی بن بابویه برای بچه دار شدن، تقاضای ابو غالب زراری برای حل مشکل جدی خود با خانواده و . . . در همین راستا قرار می گیرد.

برای آشنا شدن با عملکرد نواب حضرت در فضای تقیه، به این ماجرا بسنده می کنیم که جناب حسین بن روح به جهت تقیه مجبور به شرکت در مجلس مقتدر عباسی بوده، وی به ناچار در این مجلس بر تفضیل خلفای ثلاثه بر حضرت امیر علیه السلام تصریح می کند و کسی از شیعیان که به طور خصوصی بر این مطلب ایراد گرفته تأکید می کند که اگر از این اعتراضات بکند، از او کناره می جوید.

وی خادم خود را که معاویه را لعن کرده از کار بر کنار کرده و وساطت ها برای باز گرداندن وی بی اثر می باشد. (1)

با توجه به چنین جو مخاطره آمیز اقدام به عرضه کتاب مفصلی همچون کافی طبیعی بنظر نمی آید.

4. اساساً رسم عرضه کتاب بر ائمه علیهم السلام رسم شایعی نبوده، نسبت کتب عرضه شده به کتب عرضه نشده اندک است. (2)

5. عرضه کتاب بر نایبان امام زمان علیه السلام بسیار نادر است، تنها کتاب التکلیف شلمغانی است که بر جناب حسین بن روح عرضه شده است که این امر به جهت ویژگی خاص شلمغانی بوده که سابقاً از وابستگان نظام وکالت بوده ولی سپس منحرف گشته، مشکلات اجتماعی عقیدتی ویژه ای برای جامعه شیعی فراهم کرده است.

ص: 293

1-1. غیبة طوسی: ، ص 384/347 - 386/489.

2-2. ر. ک: مع الکلینی و کتابه الکافی: 233 - 235.

کتاب فوق نیز در تمام خانه های شیعیان حضور داشته، لذا بررسی صحت و سقم آن بطور جدی لازم بوده است و مسأله مهم هم در این زمینه این بوده که آیا شلمغانی خود روایاتی از این کتاب را جعل کرده است یا خیر؟ آیا در این کتاب تدلیس شده یا خیر؟ و این گونه احتمالات در مورد کافی نبوده است.

از سوی دیگر احتمالاً کتاب شلمغانی سند نداشته، لذا بررسی صحت و سقم مطالب آن از طریق بررسی اسناد روایات میسر نبوده است لذا نمی توان کافی را بدان قیاس کرد.

گفتنی است که شیخ طوسی پس از نقل ماجرای عرضه کتب شلمغانی (معروف به ابن ابی عزاقر) بر حسین بن روح، با سند از قول سلامة بن محمد نقل می کند که شیخ حسین بن روح رضی الله عنه کتاب التأدیب را به قم فرستاد و از جماعة فقهاء خواست که در این کتاب بنگرند و مطلبی را که با آن مخالف هستند بیان کنند.

فقههای قم در پاسخ به وی نوشتند که تمام مطالب آن صحیح است مگر این نکته که زکات فطره در طعام (گندم) نصف صاع است ولی به نظر ما در طعام همچون شعیر است و زکات فطره آن یک صاع است. (1)

روشن نیست که کتاب التأدیب چه کتابی است و مؤلف آن کیست؟ و آیا در نام این کتاب تحریفی رخ نداده است.

بهر حال این ماجرا نشان می دهد که حسین بن روح در ارزیابی کتاب ها نظر فقههای قم را جویا می شده است نه این که خود کتاب را بر حضرت عرضه کند، از این امر برمی آید که بنا نبوده است که روش اخذ و اقتباس و ارزیابی احادیث از روش های غیر متعارف صورت گیرد.

بهر حال غیر از این دو کتاب، ارزیابی هیچ کتابی از کتاب های قرن سوم از سوی نایبان امام زمان علیه السلام انجام نگرفته است.

6. اگر کافی بر امام زمان علیه السلام عرضه شده بود، آیا کلینی خود در مقدمه کتاب یا در

ص: 294

1-1. غیبة طوسی، ص 390/357. [1]

هنگام روایت آن بر شاگردان و یا شاگردان وی بدین امر تصریح نمی کرد، آیا مؤلفان کتب رجالی همچون شیخ طوسی و أبو العباس نجاشی که متذکر کتب عرضه شده بر ائمه در کتب خود شده اند، بر این امر تصریح یا اشاره نمی کردند؟

چگونه می تواند چنین امری تحقق یافته باشد در حالی که در هیچ مصدری از مصادر قدماء اندک اشاره ای بدان نشده و نخستین بار از سوی سید بن طاوس به این احتمال اشاره رفته است. (1)

بنابراین می توان به اطمینان بر نادرستی ادعای عرضه کافی بر امام زمان علیه السلام تأکید ورزید. (2)

دیدگاه اخباریان معتدل

قطعی الاعتبار بودن احادیث کافی

ادله چندی بر اعتبار تمام احادیث کافی ذکر شده (3) که نگاهی گذرا بر این ادله و پاسخ آنها می افکنیم:

دلیل اول: مدایح بسیار از کافی و مؤلف آن در کلمات بزرگان صورت گرفته که از آنها اعتبار احادیث کافی استفاده می گردد، از جمله در مورد کافی گفته شده است: «لم يعمل مثله»، بی نظیر بودن کافی و مؤلف آن به جهت حجم گسترده کتاب وی نیست مجموعه های گسترده تر از کافی در آن زمان وجود داشته اند، همچون محاسن برقی و نوادر الحکمة محمد بن احمد بن یحیی اشعری، بلکه به جهت اتقان کتاب است.

از سوی دیگر در مورد اصول اربع مائه علما فرموده اند که اعتبار آنها مسلم است و نیاز به سند ندارد، بنابراین اگر کافی، کتابی است بی نظیر، باید امتیاز اصول را به همراه امتیازات دیگر دارا باشد.

ص: 295

1-1. فتح الأبواب، ص 182.

2-2. منبع اصلی بحث: دروس قواعد رجالی آیت الله شبیری زنجانی، جلسه ششم. منابع دیگر: تجرید أسانید الکافی، ج 1، ص 8 و 9؛ مع الکلینی و کتابه الکافی، 232 - 239؛ خاتمه مستدرک، ج 21، ص 470 و 536 و صفحات دیگر.

3-3. خاتمه مستدرک، ج 21، ص 463 - 505.

در مورد برخی کتب دیگر هم گفته اند که مطالب کتاب آنها مورد قبول است همچون علی بن حسن طاهری که شیخ طوسی درباره وی نوشته: له کتب فی الفقه رواها عن الرجال الموثوق بهم و بروایاتهم، (1) بنابراین باید این ویژگی درباره کافی هم باشد.

پاسخ: صرف نظر از این که بسیاری از مدائح کافی و کلینی از علمایی همچون شهید اول و متأخران از وی می باشد که نمی تواند به عنوان حجت تعبدی مطرح گردد و تنها باید به عنوان مقدمه برای حصول اطمینان بدان ها نگریست، این دلیل از نواقصی برخوردار است.

اولاً: بی نیازی کتب اصول از مراجعه سندی، کلامی است بی دلیل، شیخ طوسی در عدة الأصول در پذیرش روایتی که در اصل مشهور هم وارد شده این قید را آورده است: و کان راویه ثقة لا ینکرون حدیثه.

ثانیاً: مجرد نقل روایت از ضعیف، با اتقان کتاب منافات ندارد، کلینی اسناد احادیث را ذکر کرده، تا هرکس بخواهد از طریق بررسی آنها صحت و سقم روایات را بدست آورد، بویژه نقل با واسطه از ضعیف به هیچ وجه نقطه ضعفی برای راوی تلقی نمی گردد، آنچه به عنوان روش ناپسندیده برای راویان مطرح بوده نقل بی واسطه از ضعیفاست، آن هم نقل بسیار نه نقل اندک.

بنابراین با تمسک به مدایح کافی نمی توان نقل روایت ضعیف را در کافی نفی کرد بویژه روایاتی که در باب مستحبات باشد که ممکن است نقل آن به جهت قاعده «تسامح در ادله سنن» باشد، یا روایاتی که مضمون آن مطابق سایر روایات معتبر بوده و به عنوان تأیید ذکر می گردند.

یا روایات اخلاقی که عقل عملی بر درستی آن حکم می کند، یا روایاتی که کنار هم قرار گرفتن آنها یقین می آفریند هر چند تک تک آنها معتبر نباشند همچون احادیث کلامی مانند احادیث «کتاب الحجة» کافی یا . . .

ص: 296

ثالثاً: معنای بی نظیر بودن کتاب این نیست که تمام امتیازات سایر کتب را داراست، بلکه معنای آن این است که هیچ کتابی در مجموع امتیازات به پای این کتاب نمی رسد، هر چند ممکن است کتابی امتیاز خاصی هم داشته باشد که کافی فاقد آن باشد.

دلیل دوم و پاسخش: با توجه به آنچه گفته شد، پاسخ دلیل دوم اعتبار کافی هم روشن می گردد که به عبارت «أوثق الناس فی الحدیث و أثبتهم» در مدح کلینی تمسک شده است با این بیان که کسانی چون تمام اصحاب اجماع یا خصوص ابن ابی عمیر و صفوان و بزندی و برخی از راویان دیگر تنها از ثقات روایت می کنند، پس حتماً کلینی هم چنین خصلتی داشته است و گرنه، استوارترین و موثق ترین مردم در حدیث خوانده نمی شد.

دلیل سوم: کتاب کافی به تصریح نجاشی در 20 سال تألیف شده است، اگر کلینی به اعتبار تک تک روایات در هنگام تألیف این کتاب نظر نداشت، نیاز به این زمان طولانی نداشت.

پاسخ: اولاً امکانات کلینی و میزان کتاب های در دسترس وی معلوم نیست و چه بسا زمانی طولانی صرف تهیه کتاب های لازم نموده باشد.

ثانیاً: تهیه نسخه های معتبر از کتاب ها و مقابله آنها با یکدیگر خود زمان زیادی لازم دارد.

ثالثاً: تنظیم ابواب مناسب و قرار دادن روایات در جای خود و ترتیب پسندیده روایات یک باب، تلخیص در شیوه نقل احادیث یکسان با اسناد مختلف با بهره گیری از روش تحویل و . . . هر یک زمان گسترده ای می طلبد و نمی توان با قرینه تألیف کتاب در بیست سال، فعالیت دیگری برای مؤلف همچون بررسی اسناد تک تک روایات به اثبات رسانید.

گفتنی است که تنظیم ابواب کافی با وجود برخی مشابهات بین این کتاب و کتاب های پیشین بویژه «کتب سی گانه» حسین بن سعید، کاملاً ابتکاری است، کسانی که بین صحیح بخاری و «کتاب کافی» مقایسه کنند برتری خیره کننده ترتیب کافی را در

می یابند. به گفتهٔ مجلسی اول، همچون کافی کتابی در نظم درست ابواب و احادیث دیده نشده است. (1)

نکتهٔ دیگری که بر آن تأکید می کنیم آن است که سخن ما در اینجا تنها نفی این دلیل است، و گرنه ممکن است کسی با قرائن دیگر همچون عبارت مقدمهٔ کافی، نظر وی نسبت به صحت تمام احادیث کافی را نتیجه بگیرد که بررسی آن خواهد آمد.

از سوی دیگر سخن در این است که آیا کلینی تمام احادیث کافی را معتبر می داند یا خیر؟ و گرنه در این که کلینی، اعتبار احادیث را در هنگام گزینش - فی الجملة - در نظر گرفته است بحثی نیست.

دلیل سوم اگر صحیح باشد، نیاز به افزودن یک مقدمهٔ دیگر است که صحیح دانستن احادیث کافی از سوی مؤلف، برای دیگران حجیت دارد، دربارهٔ این مقدمه پس از این سخن خواهیم گفت.

ادلهٔ دیگری بر اعتبار احادیث کافی ذکر شده که به دلیل نادرستی آشکار آنها بدان ها نمی پردازیم، مثلاً برخی گفته اند که قطعاً ائمه به عمل کلینی راضی بوده اند، ولی این امر دلیل بر اعتبار تمامی احادیث کافی نیست، چنانچه قطعاً ائمه به تألیف جوامع متأخر همچون وسائل و بحار راضی بوده اند با این که تمام احادیث آنها از اعتبار برخوردار نیست.

دلیل اصلی در اعتبار احادیث کافی عبارت مؤلف در مقدمهٔ کتاب است که پیشتر نقل شد.

دلیل اصلی اعتبار احادیث کافی

شهادت کلینی

دربارهٔ این دلیل دو مرحله باید بحث شود:

مرحلهٔ اول: آیا عبارت مقدمهٔ کافی گواهی به اعتبار و صحت تمامی احادیث کافی تلقی می گردد؟

ص: 298

1-1). روضة المتقين، ج 4، ص 447.

مرحله دوم: آیا این گواهی، برای دیگران حجت شرعی است؟

در مرحله اول، نخست باید مفهوم صحیح در نزد قدما و فرق آن با اصطلاح متأخران روشن گردد. متأخران بر

مبنای اوصاف راویان، احادیث را به چهار قسم: صحیح، حسن، موثق و ضعیف تقسیم کرده اند، این تقسیم نخستین بار توسط سید احمد بن طاوس (م 673ق) بکار گرفته شده و به دست شاگرد وی، علامه حلی (648 - 726ق) شایع شده است.

در این اصطلاح ظاهراً روایتی که راویان آن امامی عادل ضابط باشند و بدون ارسال به معصوم علیه السلام منتهی گردد، صحیح شمرده می گردد، هر چند قرآنی در کار باشد که نشان دهد که راوی در این روایت خاص اشتباه کرده و عدم صدور آن از معصوم علیه السلام قطعی باشد.

قدماء با چنین اصطلاحی آشنا نبوده، بلکه صحیح را به معنای لغوی آن به مفهوم کامل (در مقابل ناقص) یا سالم (در مقابل بیمار) یا ثابت الانتساب بکار می برده اند و مراد از آن حدیثی بوده است که صدور آن از معصوم علیه السلام به اثبات رسیده باشد، هر چند اثبات آن با حجت شرعی باشد نه اطمینان یا قطع انسان.

به نظر می رسد که صحیح در کلام قدما، الزاماً به معنای حدیث مورد عمل و فتوا نبوده، چه ممکن است روایتی از معصوم صادر شده ولی از روی تقیه باشد، لذا عمل بدان جایز نباشد، از این رو در اخبار علاجیه از صحت دو حدیث متعارض سخن به میان رفته است. (1)

هم چنین در کلمات فقهای متقدم صحیح بودن اخبار متعارض مطرح است. (2)

بهر حال صحیح در استعمال قدما، در مورد احادیث غیر امامیه هم بکار می رود، و رابطه بین صحیح در نزد قدما و صحیح در اصطلاح متأخران عموم و خصوص من وجه است، زیرا احادیث راویان امامی که عدم صدور آنها قطعی باشد تنها در نزد

ص: 299

1-1. العیون، ج 2، ص 20، ح 45، و نیز ر. ک. کافی، ج 1، ص 67، ح 10.

2-2. الفقیه، ج 4، ص 203، ذیل ح 5472؛ تهذیب، ج 2، ص 75، ذیل ح 277، و ص 213، ذیل ح 834؛ وج 3، ص 193، ذیل ح 441؛ وج 9، ص 77، ذیل ح 325.

متأخران صحیح خوانده می شود و همین طور احادیثی که راویان غیر امامی نقل کرده یا از راه دیگر صدور آنها ثابت شده باشد، تنها در استعمال قدما صحیح می باشد.

بررسی شهادت شیخ کلینی

مرحله اول: بررسی شهادت کلینی به صحت تمام احادیث کافی (بحث صغروی)

مؤلف در مقدمه کافی، پس از اشاره به درخواست تألیف کتابی مشتمل بر «الآثار الصحیحة عن الصادقین علیهما السلام و السنن القائمة الّتی علیها العمل» می افزاید: و قد یسر الله - و له الحمد - تألیف ما سألت، و أرجو أن یکون بحیث توخیت، فمهما کان فیہ من تقصیر، فلم تقصر نیتنا فی إهداء النصیحة إذ کانت واجبة لإخواننا و أهل ملتنا.

برخی با توجه به کلمه «أرجو» شهادت جزمی کلینی را انکار کرده اند، ولی شهادت کلینی با توجه به قبل و بعد این عبارت کاملاً روشن است و این عبارت با قبل و بعد متعارض نیست.

در توضیح این امر می گوئیم که سائل، یک هدف و محبوب نخستین داشته که گردآوری احادیث صحیح واقعی می باشد، ولی تأمین کامل این هدف از توان کلینی بیرون است، لذا درخواست سائل محدود به گردآوری احادیثی است که در توان کلینی بوده و به عقیده وی صحیح و معتبر می باشد، لذا کلینی درخواست سائل را پاسخ گفته است ولی مطمئن نیست که هدف نخستین وی را برآورده کرده باشد و عقیده وی در صحت احادیث مطابق با واقع باشد، هر چند شرعاً این عقیده حجت و معتبر است.

بنابراین اصل شهادت کلینی غیر قابل انکار است، ولی سخن در این است که آیا وی تمام احادیث کتاب را صحیح (ثابت الانتساب) می داند؟ پاسخ سؤال منفی است.

در توضیح این امر می گوئیم، گاه مؤلف احادیث چندی را ذکر می کند که در یک جهت مشترک هستند همچون احادیث ابواب «کتاب الحجة» که در اثبات امامت ائمه معصومین علیهم السلام و مناقب و کرامات و مقامات آنها مشترک است، در این موارد لازم نیست تمام احادیث باب ثابت الانتساب باشند، بلکه همین مقدار که در اثبات هدف

از انعقاد عنوان باب، دخالت داشته باشند کافی است، لذا در «کتاب الحجة» نام راویانی گمنام بسیار دیده می شود که در هیچ سند دیگری وارد نشده اند و بسیار بعید می نماید که کسی تمام آنها را ثابت الوثاقه بداند.

از سوی دیگر در مورد احادیث آداب و سنن نیز می توان گفت که ذکر آنها در «کتاب کافی» با هدف مؤلف ناسازگار نیست، هرچند سند آنها صحیح نباشد و قاعده «تسامح در ادله سنن» اعتبار آنها را نیز ثابت نکند، زیرا همین مقدار که با توجه به «قاعده تسامح» می توان این احادیث را ملاک عمل قرار داد، برای ذکر آنها در کافی، کفایت می کند.

بنابراین شهادت کلینی به اعتبار تمامی احادیث کافی ثابت نیست.

مرحله دوم: بررسی اعتبار شهادت کلینی (بحث کبروی)

پیش از آغاز بحث اشاره به این نکته لازم است که عبارت مقدمه کافی صریح می نماید که پس از پایان تألیف کتاب نگاشته شده، پس احتمال عدول از تصمیم نخستین یا غفلت از هدف تألیف در کار نیست.

مهم ترین اشکال در اعتبار احادیث کافی این است که کلمه «صحیح» در کلام کلینی به اصطلاح متأخران بکار نرفته، بلکه به معنای لغوی و به معنای ثابت الانتساب می باشد که این امر می تواند به جهت قرائن خارجی باشد که در اعتبار آنها اختلاف نظر وجود دارد، لذا حجیت شرعی ندارد.

شیخ بهایی اموری را که سبب ایجاد وثوق و اطمینان به خبر باشد در کتاب مشرق الشمسین برشمرده از جمله:

- تکرار روایت در چند اصل

- تکرار اسناد روایت در یک اصل

- وجود روایت در کتاب اصحاب اجماع

- وجود روایت در کتب عرضه شده بر ائمه

- وجود روایت در کتب معتبر پیشین خواه مؤلفان آنها امامی صحیح المذهب باشند یا نباشند.

محدث نوری بر این باور است که این امور همگی به وثاقت به معنای اعم (که با فساد مذهب سازگار است) باز می گردد. (1)

ولی این مطلب صحیح نیست، تکرار یک حدیث در چند کتاب الزاماً به معنای وثاقت راویان حدیث نیست، بلکه نفس تکرار اطمینان آور است که البته افراد در سرعت یا کندی اطمینان متفاوت می باشند و لذا یک تعداد مشخصی را در این زمینه نمی توان ذکر کرد، هم چنین مسأله اعتبار احادیث اصحاب اجماع، در نزد اکثر دانشمندان به جهت وثاقت سلسله مشایخ آنها نیست.

اعتبار کتب نیز به معنای صحت تمام راویان کتاب نمی باشد.

بهر حال قرائن فوق از باب نمونه می باشد و دلیلی نداریم که این قرائن برای تمام مردم اطمینان آور است و قرائن اطمینان آور هم منحصر بدان ها نیست، چه بسا اموری همچون قوت متن حدیث، موافقت حدیث با حکم عقل عملی (همچون احادیث اخلاقی)، عمل طایفه به روایت، عمل شیخ مؤلف به روایت و... اطمینان وی را به حدیث بدنبال آورد که الزاماً برای دیگران اطمینان آور نیست.

به بیان دیگر، اگر کلینی تمام احادیث کتاب را از چنان اسناد واضحی برخوردار می دید که تمام مردم، بر اعتبار آنها اتفاق نظر دارند پس چرا اسناد روایات را بطور کامل ذکر می کند؟ آیا ذکر کامل اسناد خود شاهد بر این نیست که مؤلف مجال بررسی در اسناد احادیث را برای دیگران گسترده می بیند؟

از سوی دیگر پیشتر گفتیم که بسیاری از راویان کافی را دیگر دانشمندان تضعیف کرده و بر عدم اعتبار ذاتی روایات آنها تأکید ورزیده اند.

خلاصه اشکالات در اعتبار شهادت کلینی (بر فرض اثبات صغروی آن) از این قرار است:

اولاً: ما ضابطه صحت را در نزد کلینی نمی دانیم، شاید وی به قرائن اجتهادی دور از حس و مورد اختلاف هم در این امر اعتماد کرده باشد.

ص: 302

1-1). خاتمه مستدرک، ج 21، ص 483 به بعد.

ثانیاً: ذکر کامل اسناد در کافی نشان آن است که مؤلف مجال بررسی دیگران در اسناد کتاب وی را گسترده می‌داند.

ثالثاً: در کافی روایات مرسل با عباراتی همچون «من أخبره»، «رجل»، «من حدثه»، بسیار است، بعید است که قرائن بر وثاقت تمام این راویان گمنام وجود داشته باشد.

رابعاً: اگر فرض کنیم که کلینی تمام افراد اسناد کافی را ثقة بدانند، با توجه به تعارض این گفتار در موارد بسیار با گفتار دیگر دانشمندان، اعتبار ذاتی شهادت فوق از بین می‌رود، زیرا شهادت هرچند به امر حسی یا نزدیک به حس باشد در صورتی اعتبار دارد که اشتباه آن اندک باشد، لذا اگر معارض آن بسیار گردد، از اعتبار ذاتی می‌افتد. در بحث از منابع کافی خواهیم گفت که پاره‌ای از منابع کافی در نزد رجالیان غیر قابل اعتبار است.

بنابراین اعتبار ذاتی تمام احادیث کافی صحیح نیست و این کتاب همچون دیگر کتاب‌ها به بررسی سندی نیازمند است. (1)

ویژگی‌های کلی اسناد کافی

- اسناد کافی معمولاً اسناد کاملی است که از اسناد مؤلف آغاز شده و به معصوم علیه السلام منتهی می‌گردد. در

آغاز سند، تنها نام راوی بدون هیچ عبارت روایتی و نوع سند عنعنه می‌باشد.

- در کافی حالات ویژه‌ای در سند دیده می‌شود: تعلیق، اضمار، اشاره، تحویل، که در کتاب توضیح الأسناد به تفصیل درباره آنها سخن گفته ایم.

- در بسیاری از اسناد کافی، اوائل سند حذف شده است، به این کار تعلیق گفته می‌شود، تعلیق در کافی به اعتماد اسناد قبلی صورت گرفته است.

- معمولاً علت تعلیق اخذ از کتب می‌باشد و کسی که در اول اسناد معلق واقع است مؤلف کتاب مصدر احادیث می‌باشد.

ص: 303

1-1). منبع اصلی: دروس قواعد رجال آیت الله شبیری زنجانی، شماره 7-12. سایر منابع: خاتمه مستدرک، الفائدة الرابعة، 21: 461 به بعد؛ معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 87-92.

- تعلیق بدون اعتماد به اسناد قبل، در اسناد ذیلی کافی گاه دیده می شود، در این گونه اسناد که به عنوان ذکر سند جدید و گاه برای اشاره به اختلاف در نقل آمده. انقطاع در آغاز یا پایان سند و ابهام در مراد از اسناد بسیار است.
 - در آغاز اسناد کافی، گاه ضمائری بکار رفته که بطور طبیعی باید به نفر نخستین سند قبل باز گردد، ولی در موارد بسیاری ضمیر به وسط سند قبل بازگشته است که حاکی از مصدر کافی تلقی می گردد. فاصله افتادن بین ضمیر و مرجع آن در مواردی از کافی دیده شده است که نوعی اشتباه از مؤلف یا غلط از ناسخان بنظر می رسد.
 - اشارات کافی با جملائی همچون «بهذا الإسناد» معمولاً در جایی است که نام پس از این عنوان در سند قبل بکار رفته باشد.
 - عبارت «پاسنده» غالباً به معنای بهذا الإسناد می باشد.
 - گاه کلینی در پایان روایت سند جدیدی برای روایت آورده با کلمه «مثله» بدان اشاره می کند.
 - در کافی اسناد تحویلی بسیار دیده می شود، در این اسناد به جای عطف یک راوی به یک راوی، عطف دو طبقه راوی بر دو طبقه راوی یا عطف سه طبقه راوی بر سه طبقه راوی یا عطف یک طبقه راوی بر دو طبقه یا بالعکس یا . . . بکار رفته است.
 - در اسناد تحویلی کافی، نوعاً در قسمت طریق به کتب، تحویل رخ داده و نام مؤلف کتاب مصدر پس از تحویل قرار گرفته است، یا پس از تحویل نام کسی قرار گرفته است که به اعتماد اجازه عامه به روایات وی در سند «تبدیل» رخ داده است.
 - تحویل در اسناد کافی، معمولاً با قرآینی چون «جمیعا»، رفع اسم شناخته می گردد و بهترین و مؤثرترین روش برای شناخت اسناد تحویلی کافی، مراجعه به سایر اسناد مشابه کتاب (و یا کتب دیگر) می باشد.
 - مفاهیم تعلیق، تحویل، اضمار، اشاره در «اسناد ویژه» را در مقالی مستقل با ذکر مثال های متنوع روشن ساخته ایم، بحث از کیفیت شناخت این گونه اسناد و انواع مختلف آنها و قواعد مربوط به آنها در این مقال نمی گنجد.
- ما تنها در اینجا به چند بحث لازم اشارتی گذرا می کنیم.

با توجه به این که دو نفر از مشایخ کلینی به نام احمد بن محمد می باشند (أحمد بن محمد العاصمی و أحمد بن محمد بن سعید)، و در سایر طبقات سند نیز با این نام بسیار برخورد می کنیم، همچون احمد بن محمد بن عیسی اشعری و احمد بن محمد بن خالد برقی در طبقه مشایخ کلینی و نیز احمد بن محمد بن ابی نصر که با دو واسطه از وی در کافی روایت می شود.

شناخت احمد بن محمد در آغاز اسناد کافی بسیار ضروری است، چه مراد از وی گاه مشایخ مستقیم کلینی است و سند معلق نیست ولی گاه مراد افراد دیگر می باشد و سند معلق است.

شناخت مراد از احمد بن محمد در صورتی که نام وی در سند قبل در میانه سند آمده باشد اهمیت بیشتری دارد، برای روشن ساختن این عنوان باید به مشایخ وی مراجعه کرد، مراد از احمد بن محمد - شیخ کلینی - که بدون قید ذکر شود احمد بن محمد عاصمی است وی از علی بن الحسن بن علی بن فضال (علی بن الحسن بن علی بن الحسن بن علی بن الحسن التیمی ض علی بن الحسن التیملی) و از محمد بن أحمد النهدی (حمدان القلانسی) بسیار روایت می کند.

احمد بن محمد بن خالد (احمد بن ابی عبد الله ض احمد بن محمد البرقی) از کسانی چون پدرش و عثمان بن عیسی و نیز ابن فضال (ض الحسن بن علی بن فضال) و ابن محبوب (الحسن بن محبوب) و محمد بن علی (محمد بن علی الكوفی ض محمد بن علی الهمدانی ض ابی سمینه) بسیار روایت می کند.

احمد بن محمد بن عیسی نیز از همین طبقه و از کسانی چون ابن محبوب و حسین بن سعید (حسین) و نیز علی بن الحکم و ابن فضال روایت بسیار دارد.

از احمد بن محمد بن ابی نصر هم هیچ گاه در آغاز اسناد کافی با عنوان احمد بن محمد و به گونه تعلیق یاد نشده است.

تذکر: عدم توجه به این نکات سبب شده که گاه در مصادر متأخر سند معلق، غیر

معلق گرفته شده است، همچون:

(محمد بن یعقوب عن احمد بن محمد عن علی بن الحکم)، (1) این روایت در کافی (2) به گونه معلق نقل شده و قبل از سند فوق این سند دیده می شود: عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عیسی عن بر عکس گاه سند غیر معلق، معلق فرض شده است، مثال:

و عنهم عن أحمد بن محمد عن علی بن الحسن التیمی، (3) مرجع ضمیر در «عنهم»، عدة من أصحابنا می باشد ولی افزودن این عبارت به سند اشتباه است، این روایت در کافی (4) احمد بن محمد عن علی بن الحسن التیمی (در نسخه چاپی الحسن به الحسین تصحیف شده است).

قبل از این روایت این سند قرار دارد: عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن عثمان بن عیسی، و گمان رفته که سند دوم معلق بر سند نخست است با این که چنین نیست، احمد بن محمد در سند اول، احمد بن محمد بن خالد یا احمد بن محمد بن عیسی است و در سند دوم، احمد بن محمد عاصمی نظیر این سند در کافی (5) نیز دیده می شود که در وسائل (6) به درستی فهمیده شده است، و همین طور در موارد دیگر.

دو نمونه از عدم فهم صحیح سند کافی به جهت اشتباه نسخه:

نمونه اول: کافی: (7)

21547. محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد بن ابی نصر. . .

22. محمد بن الحسن و علی بن محمد عن سهل بن زیاد. . .

در برخی نسخه های کافی از جمله نسخه چاپی نام «الحسن» در سند دوم به «الحسین» تصحیف شده، لذا صاحب وسائل سند را معلق انگاشته آن را بدین شکل در وسائل (8) آورده است:

محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین و عن علی بن محمد

ص: 306

1-1) . تهذیب، ج 4، ص 55، ح 146.

2-2) . الکافی، ج 3، ص 551، ح 2. [1]

3-3) . وسائل الشیعة، ج 17، ص 243، ح 22436. [2]

4-4) . الکافی، ج 7، ص 258، ح 2. [3]

5-5) . الکافی، ج 5، ص 102، ح 2. [4]

6-6) . وسائل الشیعة، ج 27، ص 295، ذیل ح 33782.

7-7) . کافی، ج 1.

8-8) . وسائل الشیعة، ج 9، ص 507، ح 12595. [5]

بن عبد الله عن سهل بن زياد جميعاً عن علي بن مهزيار. . . .

افزودن «عن» بعد از او رسم متعارف صاحب وسائل است که در اسناد تحویلی چنین رفتاری در پیش می‌گیرد، ولی افزودن «بن عبد الله» در وسائل مرسوم نیست و ظاهراً از غلط نسخه می‌باشد. علی بن محمد در این سند علی بن محمد کلینی است و در سند تعلیق یا تحویل وجود ندارد بلکه سند کاملاً عادی است.

نمونه دوم: کافی (1)

5. محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد. . .

6. محمد بن احمد عن محمد بن اسماعيل. . .

صاحب وسائل سند دوم را در وسائل (2) به نقل از محمد بن یحیی از محمد بن احمد از محمد بن اسماعیل آورده است، با این که ظاهراً سند دوم مصحف بوده و نسخه درست به احتمال زیاد «محمد عن احمد» می‌باشد، مراد از محمد، محمد بن یحیی، و مراد از احمد، احمد بن محمد بوده و سند معلق نیست.

سهل بن زیاد در آغاز اسناد کافی سهل بن زیاد در آغاز اسناد بسیاری از کافی واقع است که با توجه به ذکر وی در سند قبل تعلیق سند واضح است، ولی در مواردی چند در سند قبل نام وی دیده نشده است. (3: 135/16، 165/1، 166/2، 13/3: 4، 82/7، 17/5، 187/12، 493/5: 6، 60/14، 323/7، 324/9، 434/17 - 21، 474/7 و 8، 516/ذیل 3).

با توجه به نسبت اندک این موارد نسبت به کل روایات سهل بن زیاد در کافی (حدود یک درصد) نمی‌توان با این اسناد، روایت مستقیم مؤلف را از سهل بن زیاد به اثبات رسانید، در تجرید الأسانید (3) اشاره می‌کند که ظاهراً سهل بن زیاد از شیوخ کلینی نیست، لکن با توجه به روایات فوق (ایشان 7 سند را ذکر کرده اند) این احتمال وجود دارد که کلینی اواخر زمان سهل بن زیاد را درک کرده و این روایات اندک را از وی

ص: 307

1-1. کافی، ج 4، ص 339 و 340.

2-2. وسائل الشیعة، ج 12، ص 361، ح 16512.

3-3. تجرید الأسانید، ج 1، ص 186.

شنیده و بعد از وفات وی بقیه روایات او را از شاگردانش اخذ کرده است.

البته مظنون آن است که واسطه در این اسناد از قلم ناسخان سهوا افتاده یا مصنف به روش معلوم خود در روایت با واسطه از سهل اعتماد ورزیده و سند را معلق نموده یا تعلیق به اعتماد اسناد دور دست می باشد.

البته احتمال دیگری هم در برخی موارد می رود که در ترتیب احادیث کتاب جابه جایی صورت گرفته باشد.

بهر حال با عنایت به پراکندگی این اسناد، احتمال شاگردی کلینی نسبت به سهل، بعید می نماید.

«یاسناده» در اسناد کافی عبارت «یاسناده» در اسناد کافی به دو گونه است:

گونه اول: در آغاز سند واقع است.

گونه دوم: در میانه سند قرار گرفته است.

«یاسناده» در آغاز اسناد کافی

این تعبیر در اسناد زیادی آغازگر حدیث می باشد، قرائن همچون ظاهر سیاق احادیث و مصادر دیگری که روایت را نقل کرده اند نشان می دهد که این عبارت به معنای «بهذا الإسناد» می باشد.

توضیح این که پس از این عبارت گاه نام راوی قرار می گیرد همچون و یاسناده عن علی بن ابی حمزة (1) و گاه نام معصوم علیه السلام، همچون و یاسناده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله. (2)

در قسم نخست در تمامی موارد در سند قبل نام راوی آغاز سند مورد بحث آمده است، این امر نشان می دهد که مراد از «یاسناده» اشاره به سند قبل است که همواره نام راوی در سند قبل آمده نمی تواند تصادفی باشد.

به عنوان نمونه: محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن محمد عن ابن محبوب عن مالک بن عطية. . . . (3)

ص: 308

1-1) . کافی، ج 4، ص 502، ح 5.

2-2) . کافی، ج 2، ص 79، ح 6، و ص 263، ح 14 و ص 295، ح 8 و موارد دیگر.

3-3) . کافی، ج 6، ص 188، ح 13.

14. و یاسناده عن ابن محبوب عن مالک بن عطية. . .

در قسم دوم غالباً سیاق روایات نشان می دهد که کلمه «یاسناده» اشاره به سند قبل است، مثال:

علی بن ابراهیم عن ابيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله. . . (1)

3. و یاسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله. . .

شبهه تعبیر حدیث 3، پس از سند معروف به سکونی، بسیار تکرار شده است. (2)

در هر دو قسم روایت یا شبهه آن در جای دیگری از کافی یا مصدر دیگر به گونه ای نقل شده که اشاره بودن این عبارت را روشن می سازد، محدثان بزرگ همچون شیخ طوسی و مرحوم مجلسی و شیخ حر عاملی هم نوعاً سند را همان سند پیشین دانسته اند.

مثال اول:

عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن عمه عن محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن أبي جعفر عليه السلام قال إن لكل شيء قفلاً وقفل الإيمان الرفق. (3)

2. و یاسناده قال قال أبو جعفر عليه السلام، من قسم له الرزق قسم له الإيمان.

نظیر روایت دوم با همان سند در کافی از محمد بن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن ابي جعفر عليه السلام قال: من قسم له الخرق حجب عنه الإيمان، (4) این روایت - که در سند آن سقط «عن ابيه» رخ داده - و حدیث دوم ظاهراً دو قطعه از یک روایت بوده اند.

بهر حال عبارت «یاسناده» اشاره به سند قبل دارد چنانچه مرحوم مجلسی در بحار سند را با همان سند آورده است. (5)

ص: 309

1-1) کافی، 5 ص 3، ح 2.

2-2) مثلاً: ج 2، ص 79: ح 6، 263، 14، 295، ح 8، 3، 5، 49، ح 51 ح 3 143 ح 9 و. . .

3-3) کافی، ج 2 ص 118 ح 1.

4-4) کافی، ج 2، ص 321، ح 1.

5-5) بحار الانوار، ج 75، ص 56 [1] ح، ح 21.

مثال دوم:

علی بن ابراهیم عن ابيه عن النوفلی عن السکونی عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله . . . (1)

3. و یاسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله . . .

آغاز حدیث دوم را صدوق در اُمالی خود و ثواب الأعمال (2) با سند خود از اسماعیل بن مسلم سکونی نقل کرده است.

مثال سوم:

محمد بن إسماعیل عن الفضل بن شاذان عن ابن ابي عمير عن عبد الرحمن بن الحجّاج . . . (3)

10. و یاسناده عن ابن ابي عمير عن عبد الرحمن . . .

ظاهر سیاق آن است که طریق دو حدیث یکسان است، شیخ طوسی در تهذیب و استبصار روایت دوم را با همان سند قبل از کلینی نقل کرده است (4) و هم چنین در وسائل (5) با توجه به آنچه گذشت تردیدی بر جای نمی ماند که مراد از «یاسناده» همان بهذا الإسناد می باشد.

در مورد قسم دوم بحثی دیگر مطرح است که مرجع ضمیر «قال» کدام است؟ به مثال های زیر توجه نمایید.

مثال اول:

علی بن ابراهیم عن ابيه عن النوفلی عن السکونی عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله . . . (6) و یاسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله . . .

ص: 310

1-1 . کافی، ج 5، ص 3، ح 2.

2-2 . ثواب الأعمال، ص 225، ح 4.

3-3 . کافی، ج 7، ص 31، ح 9.

4-4 . تهذیب، ج 9، ص 153، ح 3؛ الاستبصار، ج 4، ص 106، ح 2.

5-5 . وسائل الشیعة، ج 19، ص 206، ح 24436 و ص 236، ح 24492.

6-6 . کافی، ج 2، ص 79، ح 5.

شبهه این سند در کافی متکرر است. (1)

مثال دوم:

حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعة عن وهيب بن حفص عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام. . . . (2)

3. و یاسناده قال قال أبو جعفر عليه السلام. . . .

مثال سوم:

محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن علی بن النعمان عن عبد الله بن مسکان عن داود بن فرقد عن أبي سعيد الزهري عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام. . . . (3)

و یاسناده قال قال أبو جعفر عليه السلام. . . . (4)

مثال چهارم:

عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن ابن فضال عن علی بن عقبة عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال كانت زمزم. . . . (5)

2. و یاسناده قال ذكرت زمزم عند أبي عبد الله عليه السلام فقال. . . . (6)

مرجع ضمیر مستتر در قال - پس از یاسناده - در مثال اول ابو عبد الله عليه السلام است که در حدیث قبلی هم ضمیر به وی بازگشته است.

در مثال دوم دو احتمال وجود دارد: احتمال اول، رجوع ضمیر به راوی آخر (أبی بصیر). احتمال دوم، رجوع ضمیر به ابو عبد الله عليه السلام، درباره این سند در توضیح الاسناد بحث کرده ایم.

در مثال سوم ظاهراً ضمیر به راوی اخیر (أبی سعید زهري) باز می گردد.

در مثال چهارم باید نحوه قراءت «ذکرت» را در نظر گرفت، اگر این کلمه به صیغه معلوم و متکلم وحده قرائت شود: ذکرتُ، ضمیر به راوی اخیر (من ذکره) باز

ص: 311

1-1. کافی، ج 2، ص 79، ح 5.

2-2. مانند: ج 5، ص 3، ح 3، و ص 143، ح 9، و ص 332، ح 3، و ج 4، ص 517، ح 4.

3-3. کافی، ج 2، ص 496، ح 2.

4-4. ج 5، ص 56، ح 4.

5-5. ص 57، ح 5.

می‌گردد، ولی اگر به صیغه مجهول مفرد مؤنث غائب ذکر شود، مرجع ضمیر به آن روشنی نیست، هر چند ظاهراً بنابراین احتمال نیز ضمیر به همان راوی آخر باز می‌گردد.

بنابراین در تمام موارد باید با دقت در شیوة تعبیر، مرجع ضمیر را تعیین نمود.

«بأسناد» در میانه اسناد کافی

این عبارت در غالب مواردی که در میانه سند واقع است اشاره به قبل نیست زیرا در قبل از آن سندی نیست که بتوان این سند را اشاره بدان دانست، مثال:

الحسین بن محمد عن محمد بن معلى بن محمد. . . . (1)

2. علی بن ابراهیم بأسناده عن أبی عبد الله علیه السلام. . .

ولی گاه مواردی یافت می‌شود که ممکن است اشاره به سند قبل دانسته شود.

مثال اول:

عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن القاسم بن محمد عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن القائم فقال كذب الوقاتون إنا أهل بيت لا نوقت. (2)

4. أحمد بأسناده قال قال أبی الله إلا أن یخالف وقت الموقتین، شاگرد کلینی، ابو عبد الله نعمانی در کتاب غیبة خود: (3) به نقل از کلینی با همان سند 3 از ابی عبد الله علیه السلام روایت را آورده سپس می‌افزاید: ثم قال: أبی الله إلا أن یخلف وقت الموقتین.

از این عبارت برمی‌آید که حدیث 4 نیز اشاره به حدیث 3 است.

مثال دوّم:

علی بن ابراهیم عن أبیه عن النوفلی عن السکونی عن أبی عبد الله علیه السلام. . . . (4)

6. عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد. . . .

علی عن أبیه بأسناده عن السکونی عن أبی عبد الله علیه السلام. . . . (5)

ص: 312

1-1. کافی، ج 1، ص 194، ح 1.

2-2. کافی، ج 1، ص 368، ح 3.

3-3. الغیبة، ص 294، ح 12. [1]

4-4). كافي، ج 7، ص 448، ح 5.

5-5). ص 449، ص 7.

شیخ طوسی در تهذیب (1) را از کلینی نقل کرده و به جای «یاسناده» النوفلی را قرار داده است، گویا علت این امر کثرت توسط النوفلی مابین ابراهیم بن هاشم و سکونی است.

ولی با توجه به این که ابراهیم بن هاشم به توسط غیر نوفلی هم از سکونی نقل می کند (به توسط عبد الله بن المغیره در کافی (2) و موارد دیگر در کتب دیگر، به توسط بعض اصحابه در کافی، (3) و به توسط الحسن بن ابی الحسین الفارسی عن سلیمان بن جعفر الجعفری در کافی (4)) لذا مشکل است واسطه را در این سند به طور جزم «النوفلی» بیانگایم.

مثال سوم:

کافی، (5) علی بن ابراهیم عن ابیه و محمد بن إسماعیل عن الفضل بن شاذان جمیعا عن ابن ابی عمیر عن معاویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام. . . .

علی بن ابراهیم یاسناده قال أشهر الحج. . . . (6)

صاحب معالم در منتقی الجمان می فرماید: در این طریق ابهام وجود دارد زیرا احتمال می رود که «یاسناده» اشاره به غیر مذکور باشد بنابراین روایت مرسل است و محتمل است که اضافه در «یاسناده» به خاطر عهد باشد و مراد سند پیشین باشد. (7)

این احتمال اقرب است ولی به جهت کمی استعمال آن گاه ما در توضیح الاسناد

ص: 313

-
- 1-1) . تهذیب، ج 8، ص 282/24، ح 7.
 - 2-2) . کافی، ج 3، ص 250، ح 2.
 - 3-3) . کافی، ج 5، ص 47، ح 2.
 - 4-4) . کافی، ج 2، ص 603، ح 1.
 - 5-5) . کافی، ج 4، ص 289، ح 2.
 - 6-6) . کافی، ج 4، ص 290، ح 3.
 - 7-7) . منتقی الجمان، ج 3، ص 143.

درباره این عبارت آورده ایم که ظاهراً ح 3 برگرفته از تفسیر قمی است، این روایت در تفسیر علی بن ابراهیم بدون نسبت به روایت ذکر شده و چون علی بن ابراهیم در تفسیر تنها به روایات اعتماد می کند، کلینی عبارت تفسیری وی را بسان روایتی بدون سند تلقی کرده است.

بنابراین کلمه «یاسناده» اشاره به سند قبل نیست بویژه با توجه به عدم تکرار «قال» در آن، از این بحث روشن می شود که دلیلی در دست نداریم که حدیث کافی (1) (علی یاسناده) را اشاره به قبل بدانیم.

منابع کافی

اشاره

منابع کافی با توجه به ساختار سندی آن، به روشنی معلوم نیست، ولی با توجه به قرائنی می توان این گونه منابعی را شناسایی کرد، بویژه در جلد هشتم (کتاب الروضة).

منابع کافی بر سه گونه اند:

الف - گونه اول: منابع موجود کافی.

ب - گونه دوم: منابع مفقود در کتاب روضه.

ج - گونه سوم: منابع مفقود در سایر کتب کافی.

الف: منابع موجود کافی

با مقایسه بین کتاب کافی و منابع موجود می توان برخی از منابع کافی را بدست آورد، شباهت بسیار ترتیب احادیث در دو کتاب از جمله قرائن کشف منابع بشمار می آید:

1. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن صفار،

کتاب الحجّة 1: 176 - 180، 190 - 193، 208 - 214، 218 - 225، 228 - 230، 238 - 240، 263 - 270، 273 - 275 و موارد دیگر.

2. محاسن أحمد بن أبي عبد الله برقی

کتاب الدعاء 2: 516 - 520، 541 - 542.

کتاب العشرة 2: 669 - 670.

کتاب الزکاة، أبواب الصدقات 4: 50 - 52.

کتاب الحج 4: 283، 286 - 287 (در آداب سفر).

مجلد ششم در کتاب اطعمه (6: 263 به بعد).

ص: 314

1-1). کافی، ج 3، ص 23، ح 5.

و کتاب اُشربه تا ابواب انبذه (6: 392 به بعد) .

و کتاب دواجن (6: 535 به بعد) .

بسیار از محاسن بهره گرفته شده است.

3. کتاب حسین بن سعید، که به نام نوادر أحمد بن محمد بن عیسی به چاپ رسیده، از اجزاء کتاب های سی گانه حسین بن سعید است.

(1)

کتاب النکاح 5: 415 - 416، 423 - 424، 426 - 427.

کتاب الإیمان و الذور و الکفارات 7: 440، 454 - 455.

4. کتاب أبو سعید عصفری (این کتاب در ضمن اصول ستة عشر به چاپ رسیده است) .

کتاب الحجة 1: 530/6، 534/17 و 18.

5. کتاب سلیم بن قیس هلالی

کتاب فضل العلم 1: 44/1، 46/1، 62/1.

کتاب الحجة 1: 191/5، 297/1، 529/4، 539/1.

کتاب الإیمان و الکفر 2: 391/1، 414/1.

شیوة اقتباس از مصادر موجود

با مراجعه به مواردی که صریحاً نام مصدر حدیث در سلسله سند ذکر شده است در می یابیم که مؤلف گاه تغییراتی در هنگام برداشتن

احادیث در سلسله سند انجام می دهد، این کارها که در جهت یکدست کردن و انسجام بخشیدن بیشتر صورت گرفته عبارتند از:

1. تبدیل عبارات روایتی گوناگون به عنعنه.

قال حدّثنی خ عن. (2)

حدّثنا خ عن (بصائر: 230/5 خ کافی 1: 257/3)

ص: 315

1-1) . ر. ک. مقاله «نوادر أحمد بن محمد بن عیسی یا کتاب حسین بن سعید؟»، مجله آینه پژوهش، شماره 46، ص 23 - 26.

2-2) . بصائر الدرجات، ص 199، ح 1؛ کافی، ج 1، ص 197، ح 3؛ محاسن، ص 32، ح 21؛ کافی، ج 2، ص 519، ح 1.

روی خ عن (بصائر : 399/4 خ کافی 1: 462/5)

(و نیز محاسن: 453/ذیل 370 خ کافی 6: 264/7)

البته این تغییر در جایی که عبارت روایتی از اهمیت مفهومی خاصی برخوردار باشد همچون موارد «وجادة» صورت نمی گیرد. (1)

2. یکدست کردن عناوین راویان (معیار سازی)

ابو یوسف خ یعقوب بن یزید (محاسن: 453/ذیل 370 خ کافی 1: 264/7)

(محاسن: 525/ذیل 752 خ کافی 6: 372/3). (2)

ابن نبت الیاس خ الوشاء (محاسن: 32/23 خ کافی 1: 520/1، تحویلی است)

الحارث النصری خ الحارث بن المغیره (بصائر : 480/3 خ کافی 1: 275/3)

نوح النیسابوری خ نوح بن شعیب (محاسن: 457/481 خ کافی 6: 323/2)

3. یکدست کردن عناوین معصومین علیهم السلام

علی علیه السلام خ امیر المؤمنین علیه السلام (محاسن 1: 221/134 خ کافی 1: 70/9) جعفر بن محمد علیهما السلام خ ابی عبد الله علیه السلام (محاسن 1: 32/21 خ کافی 2: 519/1) تغییر تعابیر فوق در جهت بکارگیری عبارات احترام آمیز می باشد، مقایسه میزان عبارات «عن جعفر (بن محمد)» در کافی با سایر مصادر این تغییر عناوین را نشان می دهد.

به عنوان نمونه در روایات مسعدة بن صدقة در کافی تنها 5 روایت با نام «جعفر (بن محمد)» وارد شده و در 64 مورد دیگر کنیه شریف حضرت «أبو عبد الله علیه السلام» بکار رفته است، ولی در قرب الإسناد - مثلاً - این نسبت کاملاً عکس شده، نام شریف حضرت در 85 مورد و کنیه آن حضرت در 16 مورد از روایات مسعدة بن صدقة دیده می شود، این گونه آمارها را در روایات راویان دیگر همچون سکونی، طلحة بن زید و... به آسانی می توان بدست آورد.

شبهه این تغییر در کتاب های شیخ صدوق هم دیده می شود، شیخ صدوق معمولاً

ص: 316

1-1. بصائر الدرجات، ص 386، ح 12 خ کافی، ج 1، ص 267، ح 12.

2-2. محاسن، ص 589، ح 92 خ کافی، ج 6، ص 304، ح 13.

از واژه «الصادق علیه السلام» به تنهایی یا با نام یا کنیه بهره می‌گیرد، مثلاً این لقب در حدود 670 مورد در فقیه بکار رفته با این که در کافی تنها در 5 مورد این لقب دیده می‌شود. این تغییرات در جهت پرهیز از عبارات وهن آمیز صورت گرفته است.

لذا برای یافتن تعبیر اصلی راویان از امام صادق علیه السلام و سایر امامان باید به کتبی غیر از کتب کلینی و صدوق رحمهما الله رجوع کرد. (1)

4. اختصار در نام راویان

احادیث کافی را که در مصادر آن دنبال می‌کنیم، چه بسا با عنوان کامل تری روبه رو می‌شود، برخی از این تغییرات را ممکن است اختلاف نسخه تلقی کنیم. (2)

ولی کثرت این اختلافات و بویژه پاره ای از تفاوت ها ما را به این نتیجه می‌رساند که شیخ کلینی در نام راویان اختصار روا می‌داشته، این کار ظاهراً در راستای یکدست کردن عناوین صورت گرفته است:

الحارث بن محمد أبي جعفر الأحول خ الحارث بن محمد الأحول. (3)

أحمد بن الحسن بن علی بن فضال عن عمرو بن سعید المدائنی خ أحمد بن الحسن بن علی عن عمرو بن سعید. (4)

أبی المغراء حمید بن المثنی العجلی خ أبی المغراء العجلی (محاسن: 413/16 خ کافی 6: 279/5) و با حذف العجلی نیز (محاسن: 429/245 خ کافی 6: 291/3).

سماعة بن مهران خ سماعة (محاسن: 455/381 خ کافی 6: 263/1 و 272/3)

(محاسن: 458/393 خ کافی 6: 271/4).

الحسن بن محبوب خ ابن محبوب. (5)

ص: 317

1-1) . رساله «أحسن الفوائد فی أحوال المساعده»، مجله تراثنا، شماره 53 و 54، ص 232 - 234). بویژه ر. ک. رجال کشی، ص 446، ش 839.

2-2) . محاسن، ص 447، ح 14 خ کافی، ج 6، ص 269، ح 8.

3-3) . محاسن، ص 350، ح 30 خ کافی، [1] ج 4، ص 283، ح 2.

4-4) . بصائر الدرجات، ص 315، ح 4 خ کافی، [2] ج 1، ص 257، ح 4.

5-5) . محاسن، ص 348، ح 23 خ کافی، [3] ج 4، ص 283، ح 4.

گفتنی است که گاه در برخی عناوین، افزوده های تفسیری در کافی دیده می شود که موارد آنها اندک بوده و می توان آنها را اختلاف نسخه دانست.

محمد بن عیسیٰ خ محمد بن عیسیٰ بن عبید. (1)

الصَّبَّاحُ خ صَبَّاحُ الْحِذَاءِ. (2)

5. حذف برخی از عناوین عطفی

أبي القاسم و يعقوب بن يزيد عن زياد بن مروان القندي خ يعقوب بن يزيد عن زياد بن مروان. (3)

گمنام یا ضعیف بودن «أبو القاسم» و بی نیازی از ذکر وی می تواند علت حذف باشد.

و نیز در هنگام اخذ روایت از دو مصدر گاه از یک مصدر تنها برخی از راویان هم عرض ذکر می گردد:

أبيه وعمرو بن عثمان وأيوب جميعاً عن ابن المغيرة خ عمرو بن عثمان عن عبد الله بن المغيرة، (4) سند کافی تحویلی است و از دو مصدر گرفته شده و احتمالاً اصل روایت از طریق دیگر: «علی بن ابراهیم عن أبیه» بوده است.

در هنگام اخذ از دو مصدر، گاه کلینی تمام راویان معطوف یک مصدر را حذف و به جای آن «عمن ذکره» نهاده است:

محمد بن الحسين و يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير خ علي بن ابراهيم عن أبيه و محمد بن يحيى عن محمد بن الحسن ممن ذكره جميعاً عن ابن أبي عمير، (5) احتمالاً در این مورد هم اصل روایت از کتاب علی بن ابراهیم گرفته شده و طریق محمد بن

ص: 318

1-1) . بصائر الدرجات، ص 20، ح 3 خ کافی، [1] ج 1، ص 389، ح 2.

2-2) . محاسن، ص 350، ح 31 خ کافی، [2] ج 2، ص 543، ح 9 و بویژه ج 4، ص 483، ح 1.

3-3) . محاسن، ص 532، ح 791 خ کافی، [3] ج 6، ص 349، ح 20.

4-4) . محاسن، ج 1، ص 30، ح 18 خ کافی، [4] ج 2، ص 518، ح 2.

5-5) . بصائر الدرجات، ص 214، ح 12 خ کافی، [5] ج 1، ص 229، ح 6.

الحسن (الصفار) بعداً افزوده شده است.

برخی تغییرات دیگر نیز در هنگام اخذ روایات دیده شده که به جهت نادر بودن آنها از ذکر آنها درمی گذریم، تنها به این امر اشاره می کنیم که برخی از تفاوت ها از غلط نسخه ناشی شده است:

أحمد بن الحسن بن زیاد عن محمد بن الحسن الميثمي عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام خ الحسن بن زياد عن محمد بن الحسن الميثمي عن أبي عبد الله عليه السلام. (1)

الهيثم النهدي خ القاسم النهدي. (2)

- أبيه عن عمرو بن إبراهيم و خلف بن حماد خ أبيه و عمرو بن إبراهيم جميعاً عن خلف بن حماد. (3)

تأکید بر این نکته مفید است که یکدست سازی اسناد در کافی، به طور همیشگی دنبال نشده، بلکه تنها می توان گفت که از این روش بسیار در اخذ و اقتباس کافی پیروی شده است.

نکته مهم در اقتباس از مصادر، بهره گیری از روش تبدیل سند بوده است.

تبدیل اسناد در کافی

اشاره

روشی در میان قدماء محدثین معمول بوده که در کتاب های بصائر صفار، کافی، کتب شیخ صدوق، کتب شیخ طوسی مصادیق بسیاری دارد که مجال طرح آنها در این مقال نیست، در این روش، محدث قسمتی از سند را که به یک راوی مشهور و شناخته شده منتهی می گردد حذف و به جای آن سند دیگری قرار می داده است، این روش با وجود شباهت هایی که با «نظریه تعویض اسناد» در نزد متأخران دارد، تفاوت جوهری با آن دارد.

هدف از این روش تصحیح سند با حذف سند غیر معتبر نیست، بلکه سند معتبر به سند معتبر دیگر تبدیل می شده است، غرض از این تبدیل، علو اسناد (کم واسطه بودن

ص: 319

1-1) . بصائر الدرجات، ص 383، ح 1 خ کافی، [1] ج 1، ص 268، ح 9.

2-2) . بصائر الدرجات، ص 256، ح 10 خ کافی، [2] ج 1، ص 462، ح 4، نسخه کافی موجود مغلوط است.

3-3) . محاسن، ص 590، ح 97 خ کافی، [3] ج 6، ص 327، ح 10.

سند) می باشد و نشانه هایی از آن در اصطلاح علم درایه با عنوان «بدل» از اقسام علو سند دیده می شود.

بهر حال به دو نمونه از کاربرد این روش در کافی اشاره می کنیم.

نمونه اول:

باب التمر از کتاب الأطعمة کافی دقیقاً با باب التمر از کتاب المآكل محاسن مرتبط است حدیث اول تا ششم این باب کافی ، در محاسن با ارقام 779، 780، 784، 785، 794 نقل شده که ترتیب آنها دقیقاً یکسان است و هرچند تنها در حدیث اول و دوم نام احمد بن محمد بن خالد آمده بنظر می آید که تمام 6 حدیث برگرفته از محاسن است.

حدیث 8 - 16 این باب نیز در محاسن با ارقام 769، 770، 773، 774، 775، 778، 804، 806، 817.

چنانچه می بینید ترتیب این احادیث هم دقیقاً یکسان است و با این که نام احمد بن ابی عبد الله تنها در دو حدیث 8 و 9 کافی واقع شده و سایر احادیث با اسناد گوناگون نقل شده، ظاهراً تمامی احادیث کافی برگرفته از محاسن برقی است.

نمونه دوم:

عنوان باب «أكل الرجل فی منزل أخیه بغیر إذنه» از کتاب الأطعمة کافی (1) دقیقاً در محاسن ، کتاب المآكل، باب 21 (ص 415) دیده می شود و ظاهراً عنوان باب کافی از محاسن اخذ شده است.

در این باب 5 روایت وجود دارد که تنها در روایت دوم نام احمد بن محمد بن خالد دیده می شود ولی این 5 روایت با ترتیبی (تقریباً) مشابه در محاسن با ارقام 172، 175، 174، 176، 177 نقل شده است.

این گونه یکسانی یا شباهت بسیار ترتیب احادیث کافی و محاسن را که در کتاب های اطعمه، اشربه، دواجن (همگی از جلد ششم کافی) فراوان دیده می شود، نمی توان تصادفی دانست، بلکه از اقتباس احادیث از محاسن خبر می دهد، هرچند به

ص: 320

نام صاحب محاسن تنها در اندک مواردی از اسناد فوق تصریح شده است.

شبهه این امر در کتاب روضه کافی ارقام 488 - 493 (ر. ک. محاسن، ص 346 - 348، ارقام 9، 10، 13، 12، 16، 21) هم دیده می شود.

با عنایت به این روش، گاه برخی از مصادر کافی کشف شده اند که نام مؤلفان آنها اصلاً در مجموعه چند سند پیاپی نیامده است، به عنوان نمونه:

- کافی کتاب نکاح، 5: 426/1 - 427/4 خ کتاب حسین بن سعید مطبوع به نام نوادر احمد بن محمد بن عیسی، ارقام 268، 270، 271، 272.

- کافی، کتاب الإیمان و النذور و الکفارات 7: 440/6 - 8 خ کتاب حسین بن سعید، ارقام 17، 18، 19 هم چنین 7: 454/1 - 455/5 خ کتاب حسین بن سعید، ارقام 28، 38، 39، 68، 70.

البته در 455/3 کافی، نام حسین بن سعید دیده می شود.

شبهه همین روش را با مقایسه مواردی از کافی با نقلیات شیخ طوسی از کتاب حسین بن سعید دنبال کرده، بهره گیری شیخ کلینی را از کتاب حسین بن سعید (اجزاء مفقود کتاب) به اثبات رسانده ایم، به عنوان نمونه:

- کافی کتاب النکاح 5: 476/1 - 477/3 خ تهذیب 8: 210/746 - 748 در سند ص 477/3 کافی نام «الحسین بن سعید» دیده می شود.

- کافی، کتاب العتق 6: 180/1 - 3 خ تهذیب 8: 216/768 - 770 در سند ص 180/3 کافی نام «الحسین بن سعید» آمده است.

البته این احتمال که کافی روایات فوق را با واسطه کتاب دیگری از کتاب حسین بن سعید برداشته باشد می تواند مطرح باشد ولی بدون بکارگیری قاعده تبدیل اسناد، ارتباط دو کتاب کافی و حسین بن سعید توجیه پذیر نیست، توضیح بیشتر این بحث ها در این مقال نمی گنجد.

ب - منابع مفقود کافی (در کتاب الروضة)

در غالب احادیث کتاب روضه چند سند پیاپی به یک راوی خاص منتهی می گردد

ص: 321

و از نام این راوی به بعد سند اختلاف پیدا می کند، این راوی نیز غالباً در آغاز سند به شکل اشاره سندی یا معلق بدون ضمیر یا با ضمیر دیده می شود، شبیه این اسناد پیاپی در سایر کتاب های کافی اندک است.

بهر حال در کتاب روضه کافی در غالب احادیث یافتن منبع، آسان است ما در اینجا نام منابع اصلی این کتاب را ذکر می کنیم:

1. أبان بن عثمان، ارقام 74 - 78 (و بهذا الإسناد عن أبان)، 319 - 325 (اکثر روایات معلق است و با ابان آغاز می شود)، 70 و 71 (سند دوم معلق است) و نیز با همین سند در رقم 356.

بنظر می رسد که روایات فوق که در ارتباط با مثالب خلفای نخستین می باشد از کتاب ابان بن عثمان که با وصف «کتاب حسن کبیر یجمع المبتدأ (المبدأ) [و المبعث [و المغازی و الوفاة] و السقیفة [و الردة توصیف شده است (1) برگرفته شده است.

روایات دیگری از ابان نیز در مضامین مربوط به تاریخ انبیاء، مولد النبی، سیره النبی، المغازی، ردة الناس بعد النبی صلی الله علیه و آله در این مجلد کافی دیده می شود که باید از کتاب فوق گرفته شده باشد، بویژه ارقام 510 - 517 (که معلق بر ابان است در حدیث 509) و با همین سند در ارقام 566 و 567، ظاهراً این کتاب به تاریخ انبیاء هم می پرداخته یا ابان کتاب مستقلی در این زمینه داشته است. (2)

2. أحمد بن محمد بن خالد

ارقام 333 - 335 گویا از کتاب «الحقائق» از اجزاء مفقود محاسن دو رقم 206 و 207 از کتاب تعبیر الرؤیا از اجزاء مفقود محاسن گرفته شده است.

از اجزاء موجود محاسن هم در کتاب «الروضه» احادیثی نقل شده که پیشتر ذکر شد. (3)

ص: 322

1-1) . رجال نجاشی، ص 13، ش 8، فهرست شیخ، ص 26، ش 74.

2-2) . ر. ک. ارقام 70، 420، 458، 504، 96، 97، 459، 422، 559، 588، 589، 264، 454، 456، 39، 40، 291، 292، 564، 565، 557.

3-3) . نمونه دیگر رقم 416 و 417 خ محاسن، ص 347، ح 20، و ص 352، ح 41.

ارقام 44 - 55، 216 - 218، 297 - 301، 384 - 386، 391 - 394، 451 - 453، 518 - 522، 525 - 528 و نیز ارقام 29 - 31، 59 - 68، 139 - 143، 225 - 229، 481، 484، 569 - 572، 578 - 582.

این روایات از کتاب احمد بن محمد بن عيسى (ظاهراً نوادر) گرفته شده است.

4. احمد بن هلال

گویا از کتاب نوادر وی، ارقام 370 - 372. (1)

5. إسماعیل بن مهران

ارقام 550، 551 و نیز حدیث 193 ظاهراً از کتاب خطب امیر المؤمنین علیه السلام. (2)

6. جعفر بن بشیر، احتمالاً از کتاب مشیخه وی یا کتاب نوادر وی

ارقام 156 - 159 (معلق بر 155)، 267 (معلق بر 266) و نیز 188 و 568. (3)

7. الحسن بن محبوب

ارقام 114 - 118 (معلق بر 113)، 283 - 288، 533 - 536 (معلق بر 532)، 144 و 145 و 146 و 147 (دو روایت آخری معلق است)، 396 - 399 (معلق بر 395)، و نیز ارقام 237 و 238 و 338 و 339 و 402 و 43.

گویا این روایات از کتاب النوادر ابن محبوب و احتمالاً از کتاب مشیخه وی گرفته شده است. (4)

8. حفص بن غیاث

ارقام 109 - 111 (بهذا الإسناد، اشاره به حدیث 108)، 112 (معلق بر 108) و نیز رقم 98 این روایات که همگی از امام صادق علیه السلام است ظاهراً از کتاب حفص بن غیاث که از آن حضرت نقل کرده گرفته شده است. (5)

ص: 323

1-1. خ رجال نجاشی، ص 83، ش 199.

2-2. خ رجال نجاشی، ص 27، ش 49.

3-3. خ رجال نجاشی، ص 119، ش 204.

4-4. خ فهرست شیخ طوسی، ص 122، ش 162.

5-5. خ رجال نجاشی، ص 135، ش 346 و نیز فهرست طوسی، ص 158، ش 242، له کتاب معتمد.

ارقام 341 - 344 (معلق بر 340) این روایات غالباً دربارهٔ مثالب خلفای نخستین و ارتداد مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. (1)

10. سهل بن زیاد، ظاهراً از کتاب النوادر

ارقام 35 - 38 (مضمّر یا معلق بر 34)، 125 و 126 (معلق بر 124)، 166 - 170 (معلق بر 165)، 177 - 187 (معلق بر 176)، 197 و 198 (معلق بر 196)، 263 و 264 (معلق بر 262)، 318 (معلق بر 328 (معلق بر 327)، 331 و 332 (معلق بر 330)، 436 (معلق بر 435)، 546 (معلق بر 545).

در برخی از احادیث مجموعه ای از روایات ظاهراً از کتاب سهل بن زیاد است با استفاده از روش تبدیل اسناد همچون 148 - 154، 170 - 159. (2)

11. صالح بن ابی حماد، ظاهراً از کتاب النوادر

ارقام 302 - 307، 255 - 366. (3)

12. علی بن ابراهیم

ارقام 208 - 213، 254 - 259، 418 - 426، 466 - 479، 539 - 541، 558 - 561.

برخی از این مجموعه ها گویا از تفسیر علی بن ابراهیم (که غیر از تفسیر موجود منسوب به وی - که از علی بن حاتم قزوینی است - می باشد) و برخی دیگر از کتاب المغازی و یا سایر کتب وی گرفته شده است. (4)

13. علی بن حدید

ارقام 413 - 415. (5)

14. علی بن الحسن بن علی [بن فضال] (6)

ص: 324

1-1) . خ رجال نجاشی، ص 135، ش 346 و نیز فهرست طوسی، ص 158، ش 242، له کتاب معتمد.

2-2) . خ رجال نجاشی، ص 146، ش 378؛ فهرست شیخ طوسی، ص 164، ش 254.

3-3) . خ رجال نجاشی، ص 185، ش 490 و نیز فهرست شیخ، ص 228، ش 339.

4-4) . خ رجال نجاشی، ص 198، ش 526 و نیز فهرست شیخ طوسی، ص 244، ش 359.

5-5) . رجال نجاشی، ص 260، ش 680، فهرست طوسی، ص 266، ش 380 [1]

6-6). خ رجال نجاشی، ص 274، ش 717؛ فهرست طوسی، ص 267، ش 382 [2]

ارقام 387 - 389. وی کتاب هایی همچون کتاب الدلائل، کتاب المعرفة، کتاب صفات النبی، کتاب المثالب، کتاب الأصفیاء نگاشته است. (1)

15. علی بن العباس [الجراذینی الرازی]

ارقام 199 - 302، 431 - 434، و نیز ارقام 214 و 574.

وی کتاب هایی همچون کتاب الآداب و المروءات نگاشته است. (2)

16. محمد بن ابی عمیر، گویا از نوادر

ارقام 360 - 362. (3)

17. محمد بن سالم بن ابی سلمة

رقم 347 (معلق بر 346)، 289 و 290، و نیز 315 و 314، در این دو مورد احتمال برگرفتن از کتاب محمد بن سعید بن غزوان هم می رود. (4)

18. محمد بن سلیمان الدیلمی

ارقام 10 - 14، این روایات مرتبط با مسائل امامت و فروع آن است.

البته محتمل است که این روایات از کتاب سهل (بن زیاد) و وی از کتاب محمد بن سلیمان دیلمی گرفته باشد. (5)

19. مسعدة بن صدقة

127 - 132 و نیز رقم 22 و 326. (6)

20. معلی بن محمد

ارقام 274 - 276. (7)

ص: 325

1-1). رجال نجاشی، ص 257، ش 176؛ فهرست شیخ طوسی، ص 273، ش 392.

2-2). رجال نجاشی، ص 255، ش 668.

3-3). خ رجال نجاشی، ص 327، ش 887، فهرست شیخ طوسی، ص 405، ش 618، مقدمه فقیه.

4-4). خ رجال نجاشی، ص 362، ش 974، 372، ش 1017؛ فهرست شیخ طوسی، ص 401، ش 609.

5-5). خ رجال نجاشی، ص 365، ش 987؛ فهرست شیخ طوسی، ص 388، ش 593.

6-6). خ رجال نجاشی، ص 415، ش 1108؛ فهرست شیخ طوسی، ص 466، ش 744.

7-7). خ رجال نجاشی، ص 418، ش 1117؛ فهرست شیخ طوسی، ص 360، ش 734.

21. وهيب بن حفص

ارقام 294 و 295 (معلق بر 293). (1)

22. يحيى بن عمران الأشعري

ارقام 120 - 123 (معلق بر 119)، 350 - 355 (معلق بر 349). (2)

نکته جالب توجه این است که در این افراد، 6 نفر دارای کتاب نوادر می باشند.

(ارقام 3، 5، 6، 9، 10، 15).

ج - منابع مفقود کافی (در غیر کتاب روضه)

منابع مفقود کافی را به دو قسم می توان تقسیم کرد.

قسم نخست: کتب اساتید کلینی. قسم دوم: کتب دیگر راویان

قسم اول:

در قسم نخست چند نفر از اساتید کلینی را نام می بریم که اخذ کلینی از کتاب آنها روشن می نماید، ما از هر کتاب تنها چند آدرس محدود به عنوان نمونه ذکر می کنیم:

- علی بن ابراهیم

کتاب التوحید 1: 150/2 - 151/5.

کتاب الإیمان و الکفر 2: 80/2 - 81/6، 110/9 - 111/12، 114/7 - 10، 128/2 - 129/6، 129/9 - 131/12، 134/20 - 136/24، 202/9 - 12، 300/1 - 301/5، 442/3 - 6 و 443/1 و 2.

کتاب فضل القرآن 2: 623/16 - 19.

کتاب العشرة 2: 654/9 - 655/12، 664/7 - 10.

کتاب الصلاة 3: 283/3 - 6، 310/5 - 311/8، 457/1 - 458/4.

کتاب الزکاة 3: 530/4 - 531/7، 545/1 - 546/5، 547/2 - 5، 46/2 - 47/6.

کتاب الصیام 4: 64/10 - 13، 118/1 - 4.

-
- 1-1) .خ رجال نجاشى، ص 431، ش 1159، فهرست شيخ طوسى، ص 489، ش 780.
- 2-2) .خ رجال نجاشى، ص 444، ش 1199، هذا الكتاب يرويه عدة كثيرة من أصحابنا، فهرست شيخ طوسى، ص 502، ش 790.

کتاب الحج 4: 230/2 - 231/5، 253/3 - 6.

کتاب الجهاد 5: 8/10 - 14، 28/4 - 29/8، 60/1 - 61/4.

کتاب النکاح 5: 320/4 - 321/7، 358/8 - 11، 378/2 - 379/5، 444/4 - 445/7، 562/26 - 563/29، 470/12 - 16،
543/1 - 544/4، 546/6 - 548/9.

کتاب الطلاق 6: 128/1 - 4، 163/4 - 165/11، 171/3 - 6.

کتاب العتق 6: 183/1 - 183/4.

کتاب الصيد 6: 220/5 - 9.

کتاب الأطعمة 6: 244/2 - 245/5.

کتاب الدواجن 6: 540/15 - 18.

کتاب الموارث 7: 136/ذیل 1 - 138/5، 142/1 - 143/4، 143/4 - 144/4.

کتاب الحدود 7: 178/4 - 179/7، 206/7 - 207/12، 237/20 - 238/23، 26/265 - 29.

کتاب الديات 7: 280/1 - 282/7، 283/1 - 284/6، 292/11 - 294/16، 312/7 - 10، 321/1 - 322/5، 352/8 - 12

[حدیث 10 زائد است. 5/863 51/163 1/2063]

کتاب الشهادات 7: 384/4 - 8.

کتاب الإيمان و النذور 7: 452/4 - 453/7، 458/12 - 459/25.

روایات مرفوعة علی بن ابراهیم و روایاتی که علی بن ابراهیم از راوی مبهم چون «عمن أخبره» نقل می کند در کتاب های مختلف کافی پراکنده است و این امر نشان می دهد که وی از مصادر اصلی کافی است و چون در آن زمان معمولاً نقل از کتاب انجام می شد، ظاهراً از کتب وی اخذ شده است، وی کتب بسیاری داشته که می تواند مصدر کافی باشد بویژه کتاب الشرائع.

- علی بن محمد

کتاب الحجّة، باب مولد الصاحب علیه السلام 1: 514/1 - 525/31 (اکثر روایات این باب)،

باب الإشارة و النص إلى أبي محمد 1: 325/1 - 328/13 (تمام روايات بجز 326/5)، باب الإشارة و النص إلى أبي محمد عليه السلام 1: 328/1 - 329/6 (اکثر روايات باب)، باب فی تسمیه من رأه عليه السلام 1: 330/2 - 332/15 (اکثر روايات باب).

باب مولد أبي محمد الحسن بن علي عليهما السلام 1: 506/2 به بعد (بسیاری از روايات باب) این روايات که همگی مربوط به حضرت حجت و پدر بزرگوارشان می باشد برگرفته از کتاب اخبار القائم نگاشته دابی مصنف علان کلینی است، [\(1\)](#) در طریق این کتاب نام محمد بن یعقوب کلینی افتاده است).

مرفوعات علی بن محمد در کتاب های مختلف دیگر هم وجود دارد که می تواند نشانه برگرفتن از کتب وی باشد.

- محمد بن یحیی

کتاب فضل العلم 1: 51/2 - 52/6.

کتاب الحجة 1: 436/2 - 437/6، 530/6 - 532/9.

کتاب الإیمان و الکفر 2: 205/1 - 207/8 (احتمال برگرفتن از کتاب احمد بن محمد بن عیسی در اکثر این روايات بعید نیست)، 271/12 - 272/15.

کتاب الدعاء 2: 566/12 - 567/15.

کتاب الصلاة 3: 464/4 - 465/7.

کتاب الصیام 4: 109/1 - 4.

کتاب الحج (أبواب الزیارات) 4: 544/2 - 5.

کتاب المعیشة 5: 93/2 - 5، 293/4 - 294/7، 305/7 - 306/10.

کتاب النکاح 5: 403/4 - 404/8، 435/2 - 436/5، 446/15 - 447/18، 469/8 - 470/11.

کتاب العقیقة 6: 12/1 - 16/7، 44/10 - 13.

کتاب العتق 6: 188/12 - 15.

ص: 328

کتاب الصيد 6: 205/16 - 209/19.

کتاب الأطعمة 6: 314/1 - 4، 330/9 - 12.

کتاب الأشربة 6: 388/2 - 389/5، 423/9 - 424/15، 424/1 - 426/4.

کتاب الوصايا 7: 44/1 - 4، 59/8 - 60/13، 62/20 - 64/27.

کتاب الشهادات 7: 396/8 - 11.

گفتنی است که در مواردی «محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی» در اسناد پیاپی واقع است که ظاهراً از کتاب احمد بن محمد بن عیسی و یا از کتاب محمد بن یحیی (و وی از کتاب احمد بن محمد بن عیسی) گرفته شده است.

از این نمونه ها تنها به ذکر دو مورد اکتفاء می کنیم

کتاب الحج 4: 528/4 - 530/11.

کتاب النکاح 5: 379/1 - 380/6.

مرفوعات محمد بن یحیی نیز در کافی در ابواب مختلف پراکنده است، ظاهراً روایات محمد بن یحیی عطار از کتاب نوادر وی گرفته شده است.

خلاصه:

- علی بن ابراهیم، از کتب وی بویژه کتاب شرایع.

- علی بن محمد ض علان کلینی، از کتاب اخبار القانم.

- محمد بن یحیی، از کتاب نوادر.

این مشایخ همگی از بزرگان و ثقات طائفه می باشند.

قسم دوم: مصادر کافی (غیر از اساتید کلینی)

در این قسم تنها به ذکر راویانی که بر گرفتن کلینی از کتاب آنها روشن است با ذکر آدرس اکتفاء می کنیم.

- أحمد بن محمد بن خالد

کتاب الإیمان و الکفر 2: 98/22 - 25، 123/9 - 124/13، 125/6 - 126/9، 139/8 - 140/11، 164/7 - 165/10، 181/10 -

13، 203/13 - 16، 239/28 - 33، 260/2 -

261/7، 303/4، 7، 349/5، 8، 400/6، 9، 454/4 - 12.

کتاب الدعاء 2: 497/9 - 498/12، 524/10 - 13، 529/23 - 533/34، 584/19 - 589/21.

کتاب المعیشة 5: 152/12 - 153/17، 311/30 - 34.

کتاب النکاح 5: 511/2 - 5، 517/5 - 9، 535/1 - 536/4.

کتاب الصيد 6: 222/1 - 4.

کتاب الزیّ و التجمّل 6: 457/10 - 13، 490/6 - 9، 494/3 - 6.

و نیز در برخی موارد دیگر با عنوان «عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد» مصدر کافی در این روایات، کتاب های مفقود از کتب محاسن می باشد.

- أحمد بن محمد بن عیسی

کتاب الإیمان و الکفر 2: 101/10 - 13، 113/1 - 5، 150/2 - 151/6، 155/23 - 26، 169/1 - 170/4، 192/1 - 4، 205/1 - 206/6.

کتاب الدعاء 2: 578/4 - 579/9.

کتاب الوصایا 7: 7/1 - 4.

و نیز با عنوان «أحمد بن محمد» در کتاب های چندی به روایت محمد بن یحیی:

کتاب الإیمان و الکفر 2: 209/1 - 4.

کتاب الحج 4: 528/4 - 530/11.

کتاب المعیشة 5: 220/4 - 221/7.

کتاب الأطعمة 6: 333/2 - 5.

کتاب الإیمان و النذور 7: 462/10 - 13.

و به روایت «عدة من أصحابنا» (عن أحمد بن محمد) در کتاب هایی که قرائن نشان می دهد که مراد از احمد بن محمد در آنها احمد بن محمد بن عیسی اشعری است:

کتاب الحجّة 1: 186/5 - 187/10.

کتاب الحج 4: 341/13 - 18، 351/5 - 9، 408/7 - 11، 587/2 - 5.

در پاره ای از کتب نیز «عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد» وارد شده که مراد از احمد بن محمد در آنها مردّد بین برقی و اشعری است همچون کتاب الجهاد 5: 470/1 - 4.

کتاب المعیشة 5: 112/1 - 4.

کتاب الزی و التجمل 6: 440/11 - 14.

بهر حال مصدر کافی در روایات احمد بن محمد بن عیسی، کتاب نوادر وی می باشد که به نام نوادر احمد بن محمد بن عیسی چاپ شده از کتب حسین بن سعید است.

- اسحاق بن محمد نخعی کتاب الإیمان و الکفر (باب مولد أبی محمد الحسن بن علی علیهما السلام) 1: 508/9 - 512/22.

گویا از کتاب «أخبار السید» وی گرفته شده و مراد از «السید»، امام عسکری علیه السلام است.

- الحسن بن العباس بن الحریش

کتاب الحجّة، باب فی شأن إنا أنزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها، 1: 242/1 - 252/9 (تمام باب)، 532/11 - 533/13.

این روایات برگرفته از «کتاب إنا أنزلناه فی لیلة القدر» وی است. (1)

- الحسن بن محبوب

در ابواب مختلف نام وی در اسناد پیاپی آمده است به عنوان نمونه:

کتاب النکاح 5: 379/1 - 380/4.

کتاب الموارث 7: 208/13 - 17.

کتاب الديات 7: 305/11 - 14، 313/12 - 17.

وی کتاب های چندی دارد همچون کتاب المشیخة، کتاب النکاح، کتاب الفرائض،

ص: 331

1-1). رجال نجاشی، ص 60، ش 138؛ مجمع الرجال، ج 2، ص 118 به نقل از کتاب ضعفاء ابن غضایری، و نیز فهرست طوسی، ص

136، ش 198. [1]

کتاب الديات که می توانند مصدر کافی باشند.

- الحسن بن محمد بن سماعة

کتاب الطلاق 6: 82/9 - 11، 91/8 و 9 و ذيله و 10 و موارد دیگر ظاهراً کتاب الطلاق وی مصدر کافی بوده است.

- الحسين بن سعيد

با مقایسه کافی و تهذیب، مواردی که از کتب حسین بن سعید اخذ شده می توان شناسایی کرد از جمله:

کتاب نکاح 5: 476/1 - 477/3.

کتاب عتق 6: 180/1 - 3.

- حماد بن عیسی

کتاب الصلاة 3: 271/1 - 271/6.

کتاب الزکاة 3: 553/1 - 4.

ظاهراً از کتاب الصلاة و کتاب الزکاة وی گرفته شده است.

- سلمة بن الخطاب

کتاب الجنائز 3: 221/5 - 222/8، روایات همگی با «لَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» آغاز می گردد.

این احادیث از کتاب وفاة النبي صلى الله عليه وآله گرفته شده است. (1)

- سهل بن زياد

در کتب مختلف از جمله:

کتاب التوحيد 1: 102/4 - 103/10.

کتاب الحجّة 1: 547/22 - 548/26.

کتاب الجنائز 3: 254/12 - 15.

کتاب الحج 4: 386/6 - 9.

کتاب الأشربة، أبواب الابندة، 6: 434/17 - 21.

کتاب الزی و التجمال 6: 495/3 - 6.

روایات مرفوعه وی نیز در ابواب مختلف کافی پراکنده است.

مصدر کافی ظاهراً کتاب التوحید و کتاب النوادر وی می باشد، در طریق نجاشی به کتاب النوادر، نام محمد بن

یعقوب قرار گرفته است. (1)

- عبد العظیم بن عبد الله الحسنی

کتاب الحجة 1: 423/56 - 424/64.

راوی این روایات احمد بن مهران است که از ارباب کتب شمرده نشده است.

- عبد الله بن ابراهیم بن محمد الجعفری

کتاب الحجة 1: 358/17 - 367/ذیل 19.

این احادیث ظاهراً همگی در اصل در کتاب «خروج محمد بن عبد الله و مقتله» و کتاب «خروج صاحب فخر و مقتله» بوده است. (2)

- (محمد) ابن ابي عمير

در کتب مختلف از جمله:

کتاب الدعاء 2: 489/3 - 6.

کتاب الجنائز 3: 255/17 - 20.

وی مؤلف کتاب معروف نوادر است و ممکن است روایات با واسطه از کتاب وی گرفته شده باشد.

- محمد بن احمد

کتب مختلف از جمله: کتاب وصایا 7: 59/9 - 59/12.

و نیز روایات مرفوعه وی در کتاب الصلاة و کتاب الصیام و غیر آنها دیده شده است، وی محمد بن احمد بن یحیی صاحب کتاب مشهور نوادر الحکمة است.

1-1). رجال نجاشی، ص 185، ش 490.

2-2). رجال نجاشی، ص 216، ش 562.

- محمد بن علی

روایات وی در کتاب الحجة از طریق احمد بن مهرا ن بسیار است از جمله:

1: 313/10 - 316/15، 321/6 - 9.

مراد از محمد بن علی ظاهراً محمد بن علی صیرفی أبو سمینه است که کتب چندی دارد از جمله:

کتاب الدلائل. (1)

- معلی بن محمد

کتاب فضل العلم 1: 54/1 - 4.

کتاب الحجة، باب انّ النعمة التي ذكرها الله عز و جل في كتابه الأئمة عليهم السلام 1: 217/1 - 4 (217/2) روایت مرفوعه معلی بن محمد می باشد، 413/7 - 415/16 و 18، 416/20 و 21 و 23، 417/29 و 30، 34 - 418/32، 420/40 - 421/46، 422/49 و 50، 425/68، 426/70 و 71 و 73، 427/77، 428/79.

وی کتاب های زیادی در موضوع ولایت نگاشته است، روایات بالا همگی درباره آیات ولایت است، لذا به احتمال زیاد از کتاب تفسیر یا کتاب الإمامة وی گرفته شده است (: 418/1117).

- یونس بن عبد الرحمن

نام وی در کتب مختلف در اسناد پیاپی آمده از جمله:

کتاب فضل العلم 1: 59/2 - 60/5.

کتاب الإیمان و الکفر 2: 277/3 - 7، 284/17 - 20، 370/2 - 371/6.

کتاب الموارث 7: 153/1 - 154/5.

کتاب الحدود 7: 177/2 - 5.

کتاب الديات 7: 291/3 - 6.

یونس بن عبد الرحمن کتاب های بسیاری نگاشته است از جمله:

ص: 334

کتاب الأدب و الدلالة على الخير، کتاب جوامع (جامع) الآثار، کتاب الشرائع، کتاب الفرائض کتاب الفرائض الصغير، کتاب الجامع الكبير في الفقه. (1)

خلاصه و ارزیابی

- أحمد بن محمد بن خالد، کتاب محاسن، از کتب مرجع (خ مقدمه فقیه).
- أحمد بن محمد بن عیسی، کتاب نوادر، از کتب مرجع طایفه (خ مقدمه فقیه).
- إسحاق بن محمد نخعی، این راوی شدیداً تضعیف شده است، کتب وی نادرست خوانده شده.
- الحسن بن العباس بن الحریش، کتاب «إتأ أنزلناه في ليلة القدر» تضعیف شده است. (2)
- الحسن بن محبوب، کتاب مشیخه وی از کتب مرجع طایفه است (خ مقدمه فقیه).
- الحسن بن محمد بن سماعة، کتاب الطلاق، وی از ثقات و فقهای واقفه است.
- الحسين بن سعید، از کتب سی گانه وی، از کتب مرجع طایفه (خ مقدمه فقیه).
- حماد بن عیسی، کتاب الصلاة و کتاب الزکاة، وی غالباً از حریر روایت می کند که کتاب حریر از کتب مرجع بوده (خ مقدمه فقیه).
- سلمة بن الخطّاب، کتاب «وفاة النبي صلى الله عليه و آله في الحديث» تضعیف شده است. (3)
- سهل بن زیاد، کتاب توحید و کتاب نوادر، وثاقت وی مورد اختلاف است.
- عبد العظيم بن عبد الله الحسنی
- راوی وی احمد بن مهران است که در رجال ابن غضائری تضعیف شده است. (4)
- عبد الله بن إبراهيم بن محمد الجعفری، کتاب «خروج محمد بن عبد الله و مقتله» و کتاب «صاحب فخ و مقتله».
- (محمد) ابن ابی عمیر، النوادر، از کتب مرجع طایفه (خ مقدمه فقیه).
- محمد بن أحمد (بن یحیی)، نوادر الحکمة، از کتب مرجع طایفه. (5)

ص: 335

-
- 1-1) . رجال نجاشی، ص 447، ش 1208؛ فهرست شیخ طوسی، ص 511، ش 813.
 - 2-2) . رجال نجاشی، ص 60، ش 138، ضعفاء ابن غضائری؛ مجمع الرجال، ج 2، ص 118.
 - 3-3) . رجال نجاشی، ص 187، ش 498.

4-4). مجمع الرجال، ج 1، ص 169.

5-5). خ مقدمة فقيه، رجال نجاشی، ص 348، ش 939؛ فهرست طوسی، ص 409، ش 623 و [1] مصادر دیگر.

- محمد بن علی (الصیرفی أبو سمنه)، کتاب الدلائل، وی شدیداً تضعیف شده است. (1)

- معلی بن محمد (البصری)، از وی با وصف «مضطرب الحدیث و المذهب» یاد شده ولی در وصف کتب وی گفته شده: کتبه قریبه. (2)

بنابراین تمام منابع کافی الزاماً مورد تأیید کتب رجالی نیستند، البته اختلاف نظر در شناخت مصادر و اعتبار مؤلفان آن طبیعی است.

اشاره به نکته ای در اینجا مفید است که در کتاب کافی پاره ای روایات دیده می شود که از آن تحریف در قرآن برداشت شده است، مراجعه به این احادیث نشان می دهد که این روایات از کتاب هایی برگرفته شده است که مؤلف آنها (همچون معلی بن محمد) یا راوی کتاب (همچون احمد بن مهران) در کتب رجالی تضعیف شده اند، بنابراین این گونه احادیث از مصادر غیر قابل اعتبار در نزد عالمان و رجالیان گرفته شده و نمی توان مضمون آنها را به علمای شیعی نسبت داد.

ویژگی های متنی کافی

- در کافی غالباً تنها به نقل روایات اکتفاء می کند ولی گاه تفاسیری بر آنها می افزاید، تفسیر روایات بر دو گونه است.

گونه نخست: به نقل از راویان دیگر.

گونه دوم: بدون نقل از کسی که ظاهراً از خود مؤلف است.

گونه اول: تفسیر روایات به نقل از راویان

راویانی که کلینی از آنها تفسیر روایات را نقل کرده عبارتند از:

- یونس بن عبد الرحمن (کتاب التوحید 1: 154/3، کتاب الزکاة 3: 509/2، 528/5، کتاب المعیشة 5: 177/15، کتاب الحدود 7: 212/11).

ص: 336

1-1. رجال نجاشی، ص 332، ش 894؛ رجال کشی، ص 545، ش 1032 و ص 546، ش 1033؛ فهرست الطوسی، ص 412، ش 625؛ ضعفاء ابن غضائری؛ مجمع الرجال، ج 5، ص 264.

2-2. رجال نجاشی، ص 418، ش 1117.

- ابن سماعة (كتاب الطلاق 6: 70/ذیل 4 - در ضمن وی کلام محمد بن ابی حمزه را رد می کند - 85: 5).

- ابن ابی عمیر (كتاب الطلاق 6: 98 و 110، كتاب الوصایا 7: 24/ذیل 3).

- ابن ابی عمیر عن جمیل (كتاب الطلاق 6: 64).

- فضل بن شاذان (كتاب الموارث 7: 168).

- زراره (كتاب الدعاء 2: 467/7).

- النوفلی (كتاب الجنائز 3: 62/5).

- أبو بصیر (كتاب الصلاة 3: 492/3).

در کتاب الحج 4: 398/4 توضیحی را که درباره علت جویدن اذخر از «بعض أصحابنا» پرسیده نقل می کند.

گونه دوم: تفسیر روایات بدون نقل

کتاب التوحید 1: 85/ذیل 1 (خ توحید: 288 به مؤلف نسبت می دهد).

کتاب الحجة 1: 279/3.

کتاب الصلاة 3: 290/7، 437/2 (این تفسیر را در تهذیب 3: 215/529 با عبارتی مبسوطه به کلینی نسبت می دهد که گویا نقل به معنا می باشد).

کتاب الزکاة 4: 91/6 (بحثی در رفع تعارض بین دو روایت).

کتاب الديات 7: 363.

- در کافی در ضمن بسیاری از روایات با کلمه «یعنی» توضیحاتی درباره نام امام مسئول عنه همچون أبو الحسن علیه السلام یا مرجع ضمیر یا معنای کلمه غریب یا تقیید اطلاق حکم با تکیه بر قرائن مقامی یا برای بیان فعلی که از امام صادر شده، آمده است.

این توضیحات بسیار بعید است که از کلام امام علیه السلام باشد، بلکه ظاهراً از کلام برخی از راویان روایت یا خود کلینی می باشد و در اندک موارد این احتمال که تفسیر از کلام امام علیه السلام باشد وجود دارد.

- غالب راویان کافی از معصومین علیهم السلام می باشند ولی گاه کلینی از برخی راویان و

مشایخ مطالب مبسوطی را نقل می کند و گاه فصل مستقلی بدین امر اختصاص داده است.

- علی بن ابراهیم (7: 277، باب وجوه القتل، 439 باب وجوه الإیمان) و نیز 4:

290/3 (حول أشهر الحج)، ر. ک. 4: 522/ذیل 10 (مقایسه کنید با تفسیر علی بن ابراهیم 1: 70).

کتاب الطلاق 6: 158/23.

و نیز ر. ک. کتاب المعیشة 5: 192/1، کتاب الوصایا 7: 5/7 و 20/1.

- یونس بن عبد الرحمن

کتاب الصیام 4: 107/4 (احتمال دارد روایت باشد).

کتاب النکاح 5: 570 (باب تفسیر ما یحل من النکاح و ما یحرم. . . و هو من کلام یونس).

کتاب الطلاق 6: 175.

کتاب الموارث 7: 83 - 84، 115 - 116، 145، 164.

و فی ص 121، مطلبی از یونس نقل شده و نادرست خوانده شده که گویا از کلام فضل بن شاذان است، (خ ص 118).

و نیز کتاب النکاح 5: 437/8، کتاب العتق 6: 197/14.

- فضل بن شاذان

کتاب الطلاق 6: 92.

کتاب الموارث 6: 88 - 90، 95 - 96، 98 - 99، 105 - 108، 116 - 118، 120 - 125، 142، 145 - 146، 148 - 149،

161 - 162، 166 - 167.

در کتاب الطلاق قضیه مفصلی به نقل از حمدان قلانسی آمده که در آن وی با عمر بن شهاب عبدی مناظره کرده و برای یافتن پاسخ اشکال وی با ایوب بن نوح و علی بن راشد و معاویه بن حکیم گفتگو کرده است (6: 92) در ادامه کلام فضل بن شاذان در جواب ابا عبید در کتاب الطلاق نقل شده است.

ص: 338

و نیز ر. ک. کتاب الطلاق 6: 77/3 و 78/3 به نقل از ابن سماعة و نیز ص 120/ذیل 3.

- شیخ کلینی چه بسا در اوائل فصول و کتب و احیانا در لابه لای آنها مطالبی از خود می آورد، از این مطالب فتاوی کلینی و دیدگاه های کلامی - تاریخی وی روشن می گردد:

کتاب التوحید 1: 111 - 112.

کتاب الحجة، أبواب التواریح (حول موالید الأئمة و وفیاتهم و موجز تاریخهم):

439 - 440، 452، 458، 461، 463، 466، 469، 472، 476، 486، 492، 503، 514.

و نیز ص 538 (باب الفیء و الأنفال و تفسیر الخمس و حدوده و ما یجب فیہ).

کتاب الزکاة 3: 532 (باب درباره اسنان ابل، کتاب الصیام: 135/ذیل 6.

کتاب الموارث 7: 70 - 75، 97، 115.

کتاب الادیات 7: 329.

- شیخ کلینی غالباً از ذکر روایات متعارض خودداری کرده، تنها روایات مورد اعتماد خود را می آورد. (1)

- برخی مدعی اند که کلینی در هر باب، از روایات صحیح تر و معتبرتر آغاز کرده، لذا احادیث او اخر باب نوعاً از نوعی اجمال و پوشیدگی برخوردار است، (2) این ادعاء به اثبات نرسیده است و مجال بحث آن در این مقال فراهم نیست.

نسخ خطی کافی

کافی نسخ خطی بسیاری دارد، آیت الله شبیری زنجانی مد ظلّه با تکیه بر مقابله نسخه خود با نسخه های خطی بسیار، اسناد آن را تصحیح کرده، ما در برنامه «درایة النور» از نسخه تصحیح شده ایشان بهره گرفته و در پاره ای موارد (با توجه به نقل وسائل یا بحار یا نسخه هایی که پس از تصحیح سند در اختیار ایشان قرار گرفته) تصحیحات جدیدی را افزوده ایم، هم چنین کتاب روضه کافی را با عنایت به نسخه مقابله ایشان و سایر مصادر تصحیح کرده ایم.

ص: 339

1-1) . روضة المتقین، ج 1، ص 79.

2-2) . روضات الجنات، ج 6، ص 116. [1]

برخی از نسخ خطی مورد مقابله آیت الله شبیری زنجانی عبارتند از:

- نسخه شیخ محمد صالح مازندرانی، به خط حسین بن حاجی محمد استرآبادی در تاریخ 891 نگاشته و در همان سال مقابله شده با دو نسخه صحیح و نیز با نسخه مصححه که بر شیخ بهایی قرائت شده در سال 1045 مقابله شده است.

این نسخه سپس به کتابخانه آستان قدس رضوی اهدا شده است.

- نسخه شیخ حسین بن عبد الصمد (پدر شیخ بهایی) که در نزد مرحوم آیت الله خادمی بوده است.

بر این نسخه علائم مقابله از شیخ حسین بن عبد الصمد به تاریخ 959 و دیگران دیده می شود، در برخی از اجزاء نسخه نام کاتب محب الله بن محمد بن علی اتابک البهمنی و تاریخ کتابت آن جزء، 960 دیده می شود.

- نسخه سید علی خان مدنی، که در مدرسه سعادت قم نگاهداری می شود.

- نسخه ملا فتح الله مفسر که در کتابخانه فیضیه قم نگاهداری می شود، این نسخه بتاریخ 980 (و برخی اجزاء آن بتاریخ 998) نگاشته شده و با نسخه مصححه ای مقابله شده است.

- نسخه شیر احمد بن عبد الملک تونی که نزد حجة الاسلام و المسلمین کاظم مدیر شانه چی بوده است.

- نسخه شیخ حر عاملی که به خط سالم الجزائری در 1072 نگاشته شده و توسط صاحب وسائل در تاریخ 1074 تصحیح شده است، ناسخ، این نسخه را بر صاحب وسائل سماع داده است.

- نسخه نباطی، این نسخه توسط احمد بن علی بن حسن مشهور بابن موسی نباطی با نسخه ای که با نسخه شهید ثانی مقابله شده مقابله گردیده است. تاریخ یادداشت مقابله 973 می باشد.

- نسخه ملا فتح الله مفسر، کتابخانه آیت الله مرعشی رقم 372، این نسخه بتاریخ 972 نگاشته شده است و علامت بلاغ در آن دیده می شود.

- نسخه علامه طباطبائی، بخط محمد طاهر ابهری جی اصفهانی بتاریخ 1081 که در آن گاه از نسخه شهید ثانی نقل شده است.

- نسخه شهید ثانی، این نسخه توسط شهید ثانی در سال 952 و 953 نگاشته شده و در همان سال 953 و سال 954 و نیز در سال های 955 و 959 مقابله شده است.

علاوه بر این نسخه ها نسخه های دیگری هم در اختیار آیت الله شبیری زنجانی بوده است.

گفتنی است که اخیراً نسخه بسیاری قدیمی از کافی بتاریخ 675 به خط علی بن ابی المیامین علی بن أحمد بن علی به صورت عکسی به چاپ رسیده است که قسمتی از جلد ششم کافی را در بردارد، این نسخه از موقوفات مدرسه نواب بوده و در کتابخانه آستان قدس رضوی به رقم 13800 نگاهداری می گردد، این نسخه توسط محمد حسین حسینی جلالی در شیکاگو به چاپ رسیده است. آیت الله شبیری زنجانی از اصل این نسخه هم بهره گرفته است.

تعداد احادیث کافی

احادیث کافی را برخی از بزرگان چنین شمارش کرده اند: 16199 (صحیح 5072، حسن 144، موثق 1118، قوی 302، ضعیف 9485). (1)

ولی جمع ارقام فوق 16121 می باشد که با رقم کلی سازگار نیست.

بهر حال شمارش فوق با شمارش برخی دیگر تفاوت دارد، ایشان مجموع کل احادیث کافی را 15508 روایت شماره کرده اند. (2)

این گونه اختلافات ناشی از نبودن ملاک مشخص برای وحدت و تعدد روایت می باشد. ارزیابی فوق درباره احادیث کافی نیز تنها یک دیدگاه شخصی است و با توجه به اختلاف دیدگاه های دانشمندان درباره وثاقت و عدم وثاقت راویان و امارات عامه توثیق کاملاً تغییر می کند.

ص: 341

1-1). لؤلؤة البحرين، ص 394، 395 و به نقل از آن خاتمه مستدرک، ج 21، ص 505.

2-2). مع الكلینی و کتابه الکافی، ص 263.

حول الكافي

اشاره

حول الكافي (1)

محمد آصف محسنی

چکیده

این نوشته، پس از اشاره به زندگی کلینی، دیدگاه های مختلف صاحب نظران را درباره کافي مطرح ساخته و دیدگاه صحت قطعی روایات کتاب کافي را به نقد کشیده است.

الاول کتاب الكافي لثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني قدس سره الذي مدحه جمع من الأعلام المحققين و جهابذة التمحيص و التدقيق بكل مدح و شاه، و الظاهر عدم احتياج المؤلف و المؤلف الى أي مدح و ثناء في هذه الأعصار. و كذا شيخ الطائفة و رئيس المحدثين⁰ فنتعرض لمسائل نافعة مرتبطة بالكتاب المذكور:

1. يقول السيد بن طاووس قدس سره في محكي كشف المحجة (2) كان حياته «الكليني» في زمن وكلاء مولانا المهدي - صلوات الله عليه - عثمان بن سعيد العمري و ولده أبي جعفر محمد و أبي القاسم الحسين بن روح و على بن محمد السمرى رحمهم الله. و توفي محمد بن يعقوب قبل وفاة على بن محمد السمرى رحمه الله لأن السمرى توفي في شعبان سنة تسع و عشرين و ثلاثمئة و هذا محمد بن يعقوب الكليني توفي ببغداد سنة ثمان و عشرين و ثلاثمئة، (3) فتصانيف هذا الشيخ و رواياته في زمن الوكلاء المذكورين في

ص: 343

1-1). بحوث في علم الرجال، محمد آصف محسنی، الطبعة الثانية، مطبعة سيدالشهداء، ص 176 - 181.

2-2). خاتمة المستدرک، ج 3، ص 532.

3-3). هذا الذي نقل ابن طاووس هو مختار [1] الشيخ في الفهرست و [2] اختاره ابن الأثير في محكي الكامل و ابن حجر في محكي لسان الميزان. لكن ذكر النجاشي وفاته في سنة تسع و عشرين و ثلاثمئة سنة تناثر النجوم و هي السنة التي توفي فيها أبوالحسين السمرى آخر السفراء الاربعة و اختاره الشيخ في محكي رجاله.

وقت يجد طريقاً الى تحقيق منقولاته و تصديق مصنفاته انتهى.

2. قال السيد المعظم بحر العلوم قدس سره في رجاله: (1) وما ذكره ابن الأثير وغيره من أهل الخلاف من أن الكليني رحمه الله هو المجدد (2) لمذهب الامامية في المائة الثالثة من الحق الذي أظهره الله على لسانهم و أنطقهم به، و من نظر كتاب الكافي . . . و قد اتفق تصنيفه في الغيبة الصغرى بين أظهر السفراء في مدة عشرين سنة كما صرح به النجاشي وغيره و قد ضبطت أخباره في ستة عشر ألف حديث و مائة و تسعة و تسعين حديثاً. و وجدت ذلك منقولاً من خط العلامة قدس سره و قال رحمه الله في حاشية رجاله: ذكر بعض المتأخرين أن الصحيح منها خمسة آلاف و اثنان و سبعون و الحسن مائة و أربعة و أربعون، و الموثق ألف و مائة و ثمانية عشر و القوى اثنان و ثلاثمائة (3) و الضعيف تسعة آلاف و أربعمائة و خمسة و ثمانون و المجتمع من هذا التفصيل ستة عشر ألف حديث و مائة و واحد و عشرون حديثاً و هو لا يطابق الاجمال.

أقول: هكذا نقل عن المحدث البحراني في اللؤلؤة و لكنه لم يلتفت الى عدم المطابقة كما التفت هذا السيد و يزيد الاجمال على التفصيل بثمانية و سبعين حديثاً.

يقول النورى بعد نقل كلام البحراني رحمهما الله: و على ما ذكره فأكثر من نصف أخبار الكافي ضعيف لا يجوز العمل به الا بعد الانجبار و أين هذا من كونه أجل كتب الشيعة و مؤلفة أوثق الناس في الحديث و أثبتهم و لم يكن في كتاب تكليف الشلمغاني المردود المعاصر له خبر مردود الا اثنان. (4)

أقول: أجنبية الكافي باعتبار اشتماله على الروايات الكثيرة المتنوعة في كل من المعارف و العقائد و الأخلاق و الآداب و الفقه و باعتبار نفى احتمال وجود الروايات

ص: 344

-
- 1-1 . رجال بحر العلوم طبع النجف 1386، ج 3، ص 330. [1]
 - 2-2 . حديث: (ان الله يبعث لهذه الامة على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها) لم أجده من طريقنا فالظاهر انه عامى لاحظ: رجال السيد بحر العلوم، ج 3، ص 123 و [2] حواشيها.
 - 3-3 . قال المحدث النورى و الظاهر أن المراد من القوى ما كان بعض رجال سنده أو كله الممدوح من غير الامامى و لم يكن فيه من يضعف الحديث و له اطلاق آخر يطلب من محله بل له اطلاقات لاحظ: مقباس الهداية للمامقانى رحمه الله، ص 35.
 - 4-4 . خاتمة المستدرک، ج 3، ص 541.

الموضوعة من قبل مؤلفه، ونفى احتمال الخلل فى متون الروايات وأسانيدھا من جهة سهو المؤلف و غفلته و جهله و عدم مهارته و نحو ذلك.

و أما أوثقية مؤلف الكافى و أثبتيته فهما اجنبيان عن وثاقة رواة رواياته كما لا يخفى.

و أما استثناء الخبرين من كتاب الشلمغانى فالظاهر أنه من جهة كونهما معلومى الكذب و الوضع لا من جهة ضعف السند و لعله لو وصل الينا لحكما بضعف ثلاثة أرباعه من یدرى حاله؟ و ليس فى كلام أبى القاسم تصحيح بقية روايات كتابه فلاحظ. (1)

ثم ان تحديد صحاح أخبار الكافى و ضعفها و سائر أنواعها ليس أمراً يتفق عليه الكل فان أنظار العلماء فى علم الرجال مختلفة و باختلافها تختلف كمية الاقسام المذكورة و ما نقله السيد و المحدث رضى الله عنه من التحديد يحكى عن نظر واحد أو جمع قليل، كما أن حجية الروايات أيضاً شىء غير متفق عليه بل هى مثار الاختلاف و النزاع كما يعرف من مطارى هذا الكتاب و الكتب الاصولية و غيرها.

و على كل حال يثبت صحة جملة من الأخبار الضعاف المروية فى الكافى سند الفقيه و التهذيبيين و سائر كتب الصدوق و غيرها و جملة منها مطابقة للعقل و جملة منها فى اصول العقايد التى لا يكفيها الخبر الواحد و إن صح سنده و جملة منها فى الأخلاق و الآداب و جملة منها ذات قرينة توجب الاطمينان بصدورها فلعل المطروح منها قليل جداً فلا تخف من كلام هذا المحدث رحمه الله.

3. ذهب جمع الى حجية جميع روايات الكافى و استدلووا عليه.

أولاً- بقول الكلينى نفسه فانه قال فى ديباجة الكافى فى جواب من قال له انه يحب أن يكون عنده كتاب كاف يجمع فيه من جميع فنون علم الدين ما يكتفى به المتعلم و يرجع اليه المسترشد و يأخذ منه من يريد علم الدين و العمل به بالأثار الصحيحة عن الصادقين عليهم السلام.

...

ص: 345

1-1). نقل عن أبى القاسم بن روح بعد قرائته كتاب الشلمغانى: ما فيه شىء الا و قد روى عن الأئمة عليهم السلام الا موضعين أو ثلاثة فانه كذب عليهم فى روايتها لعنه الله خاتمة المستدرک، ج 3، ص 533؛ لكن فى شرح اللمعة بعد نقل قوله فى مسألة من باب الشهادة وردة قال: و ذكر الشيخ المفيد انه ليس فى الكتاب ما يخالف الفتوى سوى هذه المسألة.

«قد يَسِّرُ اللهَ وله الحمد تأليف ما سألت و أرجو أن يكون بحيث توخّيت» فقد أخبر الكليني نفسه بصحة روايات كتابه، وأخبره حجة.

واجيب عنه بان الصحة عند القدماء أعم من الصحة عند المتأخرين فانها عند الاولين تنشأ من الامارات و القران التي منها وثاقة الرواة فلا يكفى تصحيح الكليني لاثبات الصحة عندنا.

أقول: لاشك في حجية كل خبر محفوف بقريئة موجبة للاطمينان بمطابقته للواقع فان الاطمينان حجة عقلانية ولكن لم يبق لدينا من القرائن الموجودة عند القدماء سوى صداقة الرواة و لانقبل شهادة الكليني و أمثاله من علمائنا الاعلام الا ما وجد بوجود تلك القرائن في رواياتهم لتصبح معتبرة حجة و ذلك لأن القرائن المفيدة للاطمينان ليست محصورة مضبوطة مقبولة عند الكل ليكون الأخبار عن وجودهما أخباراً عن حس، بل هي كثيرة مختلفة متفرقة تختلف شدة و ضعفا حسب اختلاف الأنظار و المشارب والآراء و الحالات النفسية و حيث أن تقليد المجتهد غير سائغ لمجتهد آخر بل مطلقاً بعد موته لم يجز الاعتماد على فتوى الكليني بصحة رواياته.

و منه ينقدح ضعف ما ذكره المحدث النورى (1) من أن سبب شهادة الكليني بصحة رواياته أما وثاقة رواياتها فلا اشكال فيه (2) لأنها في حكم توثيق جميعهم بالمعنى الأعم أو كونها مأخوذة من تلك الأصول و الكتب المعتمدة عند الامامية كافة و هي شهادة حسيته أبعد من الخطا و الغلط من التوثيق. . . و كذا لو كان بعضها للوثاقة و بعضها للأخذ من تلك الأصول كما لعله كذلك انتهى ملخصاً.

وقد عرفت عدم حصر القرائن في النقل عن الكتب المعتمدة بل هي كثيرة غير محصورة و لا مضبوطة.

و ثانياً بما اشار اليه السيد بن طاووس و بحر العلوم رحمهما الله في سابق كلامهما من وقوع تأليف الكافي في زمان الغيبة الصغرى و حضور السفراء.

ص: 346

1-1) . خاتمة المستدرک، ج 3، ص 536.

2-2) . ليس مفاد توثيقه العام - ان صح - اعتبار جميع روايات الكافي لأن جملة كثيرة من الروايات تسقط عن الاعتبار لأجل تعارض توثيق الكليني بجرح غيره كالشيخ و النجاشي في حق جماعة من رواياتها.

يقول النورى بعد نقل كلام ابن طاووس السابق: ونتيجة ما ذكره من المقدمات، عرض الكتاب على أحدهم - أى السفراء - و أمضائه و حكمه بصحته و هو عين امضاء الامام عليه السلام و حكمه . . . و هذا و ان كان حدساً غير قطعى يصيب و يخطئ و لا يجوز التشبث به فى المقام الا ان التأمل فى مقدماته يورث الظن القوى و الاطمينان التام (1) و الوثوق بما ذكره . . . فمن البعيد غاية البعد انه رضى الله عنه فى طول مدة تأليفه و هى عشرون سنة لم يعلمهم (النواب) بذلك و لم يعرضه عليهم مع ما كان بينهم من المخالطة و المعاشرة، و ليس غرضى مى ذلك تصحيح الخبر الشايخ من ان هذا الكتاب عرض على الحجة عليه السلام فقال ان هذا كاف لشيعتنا فانه لا اصل له و لا أثر له فى مؤلفات أصحابنا بل صرح بعدمه المحدث الاسترآبادى . . .

أقول: اذا فرضنا الكلينى معتقداً بصحة روايات كتابه لانجد موجباً لسؤاله عن صحتها عن أحد النواب، على انه لو أمضاه الامام أو اخبر بصحته لشاع وذاع و نقل الينا و لو بخبر واحد ضعيف، و حيث لا فلا، مع انه لو حصل الظن منه لم يغن عن الحق شيئاً.

و ثالثاً بما ذكره النجاشى من انه أوثق الناس فى الحديث، و قد قيل فى حق جمع من الرواة انهم رووا عن الثقات. و قد ذكروا فى ترجمة جماعة انه صحيح الحديث و قد مرّ ان معناه وثاقة جميع من يروى هو عنهم فيكون الكلينى كذلك بطريق أولى و قد فصل النورى هذا الوجه لكنه خرج عن حد الانصاف و بنى قوله على الاعتساف و الحق انه ضعيف جداً.

ص: 347

1-1) . دعوى الاطمينان التام مع عدم جواز التشبث متناقضة فان الاطمينان حجة عقلائية ممضاه عند الشارع كما مر.

در این نوشته درباره الكافي و ویژگی های آن بحث شده است. و در ادامه، فهرستی از شروح، حواشی، ترجمه ها، تلخیص ها، معجم ها و راهنماها و کتاب هایی که درباره اسناد و رجال و معرفی الكافي و کلینی تألیف شده، ارائه شده است.

این کتاب گرانسنگ نوشته محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی (م 329 ق) ملقب به ثقة الاسلام می باشد. کلینی در دقت علمی، ثبت و ضبط حدیث و نیز وثاقت، مقامی برجسته، نزد شیعیان دارد. نجاشی او را چنین ستوده است:

شیخ أصحابنا فی وقته بالرّی ووجههم وکان أوثق الناس فی الحدیث وأثبتهم. (2)

وی این کتاب را به مدت بیست سال با زحمت و رنج فراوان به ثمر رساند. (3)

شیخ مفید این کتاب گرانسنگ را چنین ستوده است:

أجلّ كتب الشيعة وأكثرها فائدة. (4)

ص: 349

1-1). آشنایی با متون حدیث و نهج البلاغه، مهدی مهریزی، دفتر نشر و تحقیقات مرکز جهانی علوم اسلامی، اول، تابستان 1377، ص 85 - 92.

2-2). رجال النجاشی، ص 377.

3-3). مستدرک الوسائل، ج 3، ص 533، س 7.

4-4). همان، ج 3، ص 532. [1]

و محقق کرکی گفته:

مانند کتاب کافی نگارش نشده است. (1)

و شهید اول نوشته:

لم يعمل فی الامامة مثله. (2)

بر این اساس این کتاب و نویسنده اش مقامی والا و برجسته دارد.

کتاب کافی یک دوره معارف اسلامی را در خود جای داده است. و به سه بخش عمده: اصول، فروع و روضه تقسیم می شود.

اصول؛ متضمن مباحث معرفت شناسی، توحید و امامت و اهم مباحث اخلاقی است.

فروع؛ حاوی یک دوره فقه از طهارت تا دیات است. و روضه؛ جُنْگی است که روایات متنوع و مختلفی را در زمینه های تاریخی، احتجاجات، خطب و رسائل و تفسیر در خود جای داده است.

عناوین کتب کافی بر حسب مجلدهای هشتگانه چنین است:

ج 1: کتاب العقل والجهل، کتاب فضل العلم، کتاب التوحید، کتاب الحجّة.

ج 2: کتاب الايمان والكفر، کتاب الدعاء، کتاب فضل القرآن، کتاب العشرة.

ج 3: کتاب الطهارة، کتاب الحيض، کتاب الجنائز، کتاب الصلاة، کتاب الزکاة.

ج 4: کتاب الزکاة، کتاب الصيام، کتاب الحج.

ج 5: کتاب الجهاد، کتاب المعیشة، کتاب النکاح.

ج 6: کتاب العقیقة، کتاب الطلاق، کتاب العتق والتدبیر والكتابة، کتاب الصيد، کتاب الذبائح، کتاب الاطعمة، کتاب الاشربة، کتاب الزی والتجمل والمروة، کتاب الدواجن.

ج 7: کتاب الوصایا، کتاب الموارث، کتاب الحدود، کتاب الدیات، کتاب الشهادات، کتاب القضاء والأحكام، کتاب الأیمان والنذور والكفارات.

ص: 350

1-1). همان.

2-2). همان.

ج 8: این جلد، کتاب و باب ندارد و براساس نامگذاری مؤلف، باغی است که میوه های متنوعی در آن پیدا می شود.

کتاب کافی دارای 16199 حدیث می باشد. (1)

مزایا و ویژگی های کتاب کافی

اشاره

1. نویسنده، دوران نواب اربعه و بخشی از زمان امام عسکری علیه السلام را درک کرده است.
2. نویسنده، به جهت نزدیکی زمانی با نویسندگان اصول، توانسته روایاتی را با واسطه های کمتر نقل کند. از همین رو بخشی از روایات کافی با سه واسطه نقل شده است. (2)
3. دارای عناوینی کوتاه و گویا است، که محتوای روایات باب را نشان می دهد.
4. روایات بدون دخل و تصرف نقل شده، و توضیحات مصنف با روایت ها مشتهب نمی شود.
5. مصنف سعی می کند حدیث درست تر و روشن تر را، در اول باب قرار داده و سپس احادیث مبهم و مجمل را ذکر کند. (3)
6. تمام سند حدیث را ذکر کرده و از این جهت با تهذیب و استبصار و من لا یحضره الفقیه متفاوت است.
7. روایاتی را نقل می کند که با عنوان باب سازگار است و از نقل احادیث معارض خودداری کرده است.
8. روایات را در غیر ابواب خود قرار نداده است.
9. از تنظیم و تبویب دقیق و منطقی برخوردار است. از عقل و جهل و سپس علم و آن گاه توحید شروع می کند. در واقع برخی از مباحث معرفت شناسی را در مرحله نخست قرار داده و سپس به مباحث توحید و امامت می رسد، آن گاه روایات اخلاقی

ص: 351

1-1. علم الحدیث، ص 77.

2-2. رجوع شود به: ثلاثیات الکلینی و قرب الاسناد، امین ترمس العاملی.

3-3. اصول کافی، ج 1، ص 10، مقدمه مترجم: سید جواد مصطفوی.

را نقل کرده تا به فروع و احکام می‌رسد. و در پایان جُنْگی متنوع از احادیث را جمع کرده است.

10. جامعیت کافی نسبت به مباحث عقیدتی، اخلاقی و فقهی یکی دیگر از امتیازهای آن است.

کتاب کافی از دوره‌های نخست مورد توجه عالمان بوده، بدین جهت کارهای بسیاری نسبت به آن انجام شده است.

شیخ آغا بزرگ تهرانی در الذریعة 27 شرح بر اصول، یا تمامی کتاب معرفی کرده (1) چنان که ده حاشیه بر این کتاب شمرده است. (2)

هم چنین برخی دیگر از نویسندگان کارهای بسیاری را پیرامون کافی ذکر کرده که اکثر آنها به طبع نرسیده یا در دسترس نیست. (3)

در این جا برخی از کارهایی که پیرامون کتاب کافی انجام شده و در دسترس قرار دارد، در چند قسمت معرفی می‌کنیم:

الف) شرح و حاشیه:

1. التعلیقة علی کتاب الکافی، محمد باقر الحسینی (میرداماد) (م 1041 ق)، تحقیق:

السید مهدی الرجائی (قم، مطبعة الخيام، 1403 ق) 22 + 404 ص.

این تعلیقه تا کتاب الحجّة از اصول کافی ادامه دارد و متن روایات نیز همراه تعلیقه چاپ شده است. هم چنین شارح، کتابی دیگر به نام الرواشح السماویة دارد که در آن برخی قواعد علم حدیث را نگاشته و مقدمه کافی را شرح کرده، و به دیگر سخن جلد اول این تعلیقه محسوب می‌شود.

2. شرح الاصول الکافی، صدر الدین الشیرازی (م 1050 ق) (تهران، مکتبة المحمودی 1391 ق) 492 ص.

این شرح تا پایان کتاب الحجّة از اصول کافی ادامه دارد.

ص: 352

1-1). الذریعة، ج 13، ص 94 - 100 و ج 14، ص 26 - 28؛ المعجم المفهرس لألفاظ بحار الأنوار، ج 1، ص 66 - 67.

2-2). همان، ج 6، ص 181 - 184؛ المعجم المفهرس لألفاظ بحار الأنوار، ج 1، ص 66.

3-3). الشيخ الكلینی البغدادی و کتابه الکافی، ص 158 - 177. [1]

در ضمن این شرح با تصحیح آقای محمد خواجوی در 2 جلد، توسط مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی به چاپ رسیده است. هم چنین آقای خواجوی این شرح را ترجمه نموده و در 2 جلد توسط همان انتشارات به چاپ رسانده است.

3. مرآة العقول، مولی محمد باقر المجلسی (م 111 ق) (تهران، دارالکتب الاسلامیة، 1404ق - 1363 ش، دوم) 26 ج.

4. شرح الکافی، الاصول والروضة، المولی محمد صالح المازندرانی، التعليق:

میرزا ابوالحسن الشعرانی (تهران، المكتبة الاسلامیة، 1342) 12 ج.

این شرح، تنها اصول کافی و روضه را در بردارد. (1)

5. الشافی فی شرح الاصول الکافی، 3 ج، عبدالحسین المظفر (دوم: المطبعة الغری، نجف، 1389 ق - 1969 م).

ب) ترجمه

1. اصول کافی، ترجمه و شرح: سیدجواد مصطفوی (تهران دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام 2 ج).

این ترجمه همراه با متن احادیث می باشد.

2. الروضة من الکافی، ترجمه و شرح: سید هاشم رسولی محلاتی (تهران، انتشارات علمیة اسلامیة) 2 ج، 297+259 ص.

در این کتاب نیز متن عربی احادیث نیز موجود است.

3. الکافی، ترجمه به انگلیسی، المؤسسة العالمیة للخدمات الاسلامیة.

تاکنون 13 جزء از آن منتشر شده و متن عربی را به همراه دارد.

ج) تلخیص

1. گزیده کافی، ترجمه و تحقیق: محمداقرا بهبودی (تهران، شرکت انتشارات

ص: 353

1-1). مقایسه و سنجشی میان شروح کافی، توسط برخی محققان، صورت پذیرفته و نشر یافته است. ر. ک: کیهان اندیشه، ش 217، ص 81-104، نقد و تحقیق در زمینه شروح کافی، علی عابدی شاهرودی.

علمی و فرهنگی، 1363)، 3 ج.

ج 1: معارف و آداب.

ج 2: طهارت، صلات.

ج 3: زکات، روزه.

ج 4: حج، معیشت.

ج 5: ازدواج، آشامیدنی ها.

ج 6: زیب و زینت، گل ها.

2. خلاصه ای از اصول کافی، ترجمه: علی اصغر خسروی شبستری، (تهران، کتابفروشی امیری، 1351 ش)، 270 ص.

3. الصحيح من الكافي، 3 ج، محمدباقر بهبودی (الدار الاسلامية، 1401 ق - 1981 م).

4. درخشان پرتوی از اصول کافی، سید محمد حسینی همدانی (مؤلف، قم، 1406 ق).

د) معجم و راهنما

1. المعجم المفهرس لألفاظ اصول الكافي، الياس كلاتري (تهران، انتشارات كعبه).

2. المعجم المفهرس لألفاظ الاصول من الكافي، علي رضا برازش (تهران، منظمة الاعلام الاسلامي، 1408 ق - 1988 م، اول) 2 ج، 2011 ص.

3. الهادي إلى ألفاظ اصول الكافي، سيد جواد مصطفوي (آستان قدس رضوي، مشهد، 1406 ق) ج 1، 413 ص، تا حروف شين.

4. فهرس احاديث الاصول الكافي، مجمع البحوث الاسلامية، (همان، مشهد، 1409 ق).

5. فهرس الأحاديث الروضة من الكافي، مجمع البحوث الاسلامية (همان، مشهد، 1408 ق).

6. فهرس الأحاديث الفروع الكافي، مجمع البحوث الاسلامية (همان، مشهد، 1410 ق).

7. فهرس احاديث الكافي، بنياد پژوهش های آستان قدس رضوي.

1. تجرید اسانید کافی و تنقیحها ، حاج میرزا مهدی الصادقی (قم، 1409 ق)

2. الموسوعة الرجالية ، حسین الطباطبائی البروجردی، 7 ج، تنظیم: میرزا حسن النوری (مجمع البحوث الاسلامیة، مشهد، 1413 ق - 1992 م)

جلد یک از این مجموعه با عنوان: ترتیب اسانید کتاب کافی ، در 567 صفحه و جلد چهار آن با عنوان رجال اسانید و طبقات رجال کافی ، در 468 صفحه، مربوط به کافی می باشد.

و) درباره کافی

1. دفاع عن کافی ، 2 ج، ثامر هاشم حبیب العمیدی (مركز الغدير للدراسات الاسلامیة، 1995 م، 1415، 768+789 ص).

2. الشيخ الكليني البغدادي وكتابه کافی ، ثامر هاشم حبیب العمیدی (مكتب الإسلام الاسلامی، قم، 1414 ق - 1372 ش) ، 495 ص.

در این کتاب شرحی مفصل از زندگانی شخصی و علمی کلینی، تلاش های علمی پیرامون کافی و روش کلینی در فروع ارائه شده است.

3. الكليني وخصومه ابوزهره ، عبدالرسول الغفار (دارالمحجة البيضاء، بیروت، 1415 ق - 1995 م) ، 96 ص.

ایرادهایی که محمد ابوزهره (از نویسندگان مصری) ، بر کتاب کافی داشته، مورد تجزیه و تحلیل و نقد قرار می گیرد.

4. بحوث حول روايات کافی ، امین ترمس العاملی (مؤسسة دار الهجرة، قم، 1415 ق) ، 200 ص.

5. دراسات في کافی للكليني والصحيح البخاري ، هاشم معروف الحسني (مؤلف 1388 ق، 1968 م) ، 365 ص.

مؤلف بحث های مقارن و مقایسه ای میان کافی و صحیح بخاری انجام داده و موضوعاتی را از دو کتاب گزیده و داوری کرده است.

6. ثلاثيات الكليني وقرب الإسناد، امين ترمس العاملی (مؤسسة دارالحديث الثقافية، قم، 1417 ق - 1375 ش)، 445 ص.

در این اثر پس از مقدمه، که شرحی است از زندگانی کلینی و اصطلاحات ثلاثیات، روایات کلینی که با سه واسطه به معصوم می رسد را گرد آورده که مجموع آن 135 روایت می باشد.

7. الكليني والكافي، د. عبدالرسول الغفار (مؤسسة النشر الاسلامي، قم، 1416 ق) 589 ص.

ص: 356

نویسنده در این نوشتار، با یادکردی از حیات مؤلف کافی، به چاپ ها و ابواب مختلف کافی و نسخه های خطی کتاب اشاره کرده و از شیوه نگارش، اسانید کتاب و تعلیقه ها و شرح های کلینی بر احادیث کتاب سخن به میان آورده است.

تألیف: الشیخ محمد بن یعقوب الكلینی البغدادی، المتوفی سنة 328ق.

قال فی تاج العروس - فی مادة کلان - ما نصه: «أبو جعفر محمد بن یعقوب الكلینی من فقهاء الشيعة ورؤوس فضلائهم فی أيام المقتدر، و يعرف أيضا بالسلسلی لنزوله درب السلسلة ببغداد» (2) وقد حدث بدرب السلسلة سنة 327ق، وكما حدث بصور.

وذكر النجاشی ترجمته واسناده قائلاً: «محمد بن یعقوب بن إسحاق، أبو جعفر الكلینی، وكان خاله علان الكلینی الرازی، شیخ اصحابنا فی وقته بالری، ووجههم، وكان أوثق الناس فی الحديث، وأثبتهم. صنف الكتاب الكبير المعروف بالکلینی، ویسمى کافی، فی عشرين سنة، شرح كتبه: كتاب العقل، كتاب فضل العلم، كتاب - الی أن قال: - وله غیر كتاب کافی: كتاب الرد علی القرامطة، كتاب رسائل الأئمة علیهم السلام، كتاب تعبیر الرؤیا، وكتاب الرجال، كتاب ما قیل فی الأئمة علیهم السلام من الشعر. كنت أتردد إلى

ص: 357

1-1. درایة الحدیث، تألیف محمد حسین حسینی جلالی، چاپ اول، 1422 ق، شیکاگو، ص 144-169.

2-2. تاج العروس، ج 9، ص 322. [1]

المسجد المعروف بمسجد اللؤلؤى، وهو مسجد نفطويه النحوى، أقرأ القرآن على صاحب المسجد، وجماعة من أصحابنا يقرأون كتاب الكافى على أبى الحسين أحمد بن الكوفى الكاتب. حدثكم محمد بن يعقوب الكلينى. ورأيت أبا الحسن العقرانى قدس سره، يرويه عنه. وروينا كتبه كلها عن جماعة شيوخنا: محمد بن محمد، والحسين بن عبيد الله، وأحمد بن على بن نوح، عن أبى القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، عنه. ومات أبو جعفر الكلينى رحمه الله ببغداد، سنة تسع وعشرين و ثلاث مائه، سنة تناثر النجوم، وصلى عليه محمد بن جعفر الحسنى أبو قيراط، ودفن بباب الكوفة، وقال لنا أحمد بن عبدون: كنت أعرف قبره، وقد درس رحمه الله». (1)

قال الشيخ الطوسى (460ق): «كان أوثق الناس فى الحديث وأثبتهم. صنف كتاب الكافى فى عشرين سنة ومات 328ق». (2)

ترجمه ابن عساكر (ت 537ق) بقوله: «محمد بن يعقوب، ويقال: محمد بن على، أبو جعفر الكلينى الرازى، من شيوخ الرافضة. قدم دمشق، وحدّث ببعليك عن أبى الحسين محمد بن على الجعفرى السمرقندى ومحمد بن أحمد الخفاف النيسابورى وعلى بن إبراهيم بن هاشم، روى عنه أبو سعد الكوفى شيخ الشريف المرتضى أبى القاسم على بن الحسين بن موسى الموسوى وأبو عبد الله أحمد بن إبراهيم وأبو القاسم على بن محمد بن عبدون الكوفى وعبد الله بن محمد بن ذكوان. أنبأنا أبو الحسن. . . (3) بن جعفر، قال: أنا جعفر بن أحمد بن الحسن بن السراج، أنا أبو القاسم المحسن بن حمزة الوراق بتيس، أبو على الحسن بن على بن جعفر الديلبى بتيس فى المحرم سنة خمس وتسعين و ثلاثمائة، نا أبو القاسم على بن محمد بن عبدوس الكوفى، اخبرنى محمد بن يعقوب الكلينى عن على بن إبراهيم بن هاشم، عن موسى بن إبراهيم المحاربى، عن الحسن بن موسى، عن موسى بن عبد الله، عن جعفر بن محمد قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «اعجاب المرء بنفسه دليل على ضعف عقله». أخبرنا أبو محمد بن حمزة - بقراءتى عليه - عن أبى زكريا عبد الرحيم بن أحمد، واخبرنا أبو القاسم بن

ص: 358

1-1 . رجال النجاشى، ج 2، ص 291.

2-2 . بياض فى المصدر بمقدار كلمة.

3-3 . بياض فى المصدر بمقدار كلمة.

السوسى، انا أبو اسحاق ابراهيم بن يونس، أنا أبو زكريا، واخبرنا أبو الحسين أحمد بن سلامة بن يحيى، أنا سهل بن بشر انا رشأ بن نظيف قال: نا عبد الغنى بن سعيد قال: فأما الكلينى - بضم الكاف و النون بعد الياء - فمحمد بن يعقوب الكلينى، من الشيعة المصنّفين، مصنف على مذاهب أهل البيت» .

وقال أيضا: «فرأت على أبي محمد بن حمزة عن أبي نصر بن ماکولا، قال: وأما الكلينى - بضم الكاف وامالة اللام وقبل الياء نون - فهو أبو جعفر محمد بن يعقوب الكلينى الرازى من فقهاء الشيعة المصنّفين فى مذهبهم، روى عنه أبو عبد الله أحمد بن إبراهيم الصيمرى وغيره، وكان ينزل بباب الكوفة فى درب السلسلة ببغداد، وتوفى فيها سنة ثمان وعشرين وثلاثمائة، ودفن بباب الكوفة فى مقبرتها، قال الامير بن ماکولا: ورأيت انا قبره بالقرب من صراط الطائى عليه لوح مكتوب فيه: هذا قبر محمد بن يعقوب الرازى الكلينى الفقيه» . (1)

وقال الزبيدى (ت / 820): «انتهت إليه رئاسة الإمامية فى أيام المقتدر» . (2)

قال الجلالى: وقد حكم المقتدر بالله 25 عاما (295 - 320)، وفى عهده قضى على زعيم القرامطة زكرويه (ت / 301)، وزعيم الحلوية الحسين الحلاج (ت / 309) . (3)

ولا يعرف تاريخ مولده ولا مكانه، وقد يستكشف من نسبته إلى كلين ولادته بها، وكلين قرية بين قم وطهران اليوم (4). وبها قبر والده الشيخ يعقوب.

وقد برز من اسرته خاله: «علآن الكلينى» . (5)

توفى الكلينى عام 329 سنة تناثر النجوم كما ذكره النجاشى، أو سنة 328 كما ذكره الطوسى وابن عساكر، ودفن بباب الكوفة ببغداد بالاتفاق. قال ابن عبدون: «رأيت قبره فى صراط الطائى وعليه لوح مكتوب فيه اسمه واسم ابيه» . (6)

وفى تعيين موضع قبره اليوم خلاف. (7)

ص: 359

1-1 . تاريخ مدينة دمشق، ج 56، ص 297 - 298. [1]

2-2 . تاج العروس، ج 9، ص 322.

3-3 . يراجع الكامل لابن الأثير، حوادث سنة 301 و 309.

4-4 . راجع لضبط الكلمة مقدمة الكافى لمحفوظ، ج 1، ص 40 - 42.

5-5 . رجال النجاشى، ج 2، ص 290.

6-6 . الفهرست للطوسى، ص 162، [2] ط/النجف 1380.

7-7 . راجع مقدمة الكافى لمحفوظ، ج 1، ص 40 - 42.

قال الجلالى: المعروف عند الأصحاب أنه خلف جامع الاصفية الواقع فى منتهى الجسر المعروف بالجسر العتيق على يمين النازل من الكاظمية إلى بغداد مقابل السوق المعروف بسوق السراى، وعلى القبر شباك مرتفع فى سوق مزدحم بالمارة، زرته كلما زرت المنطقة.

ونستخلص من حياته ملامح شخصية عظيمة من أنه: قضى عمره فى سبيل أحاديث أهل البيت عليهم السلام أينما حلّ وارتحل فى الرى والعراق والشام، وقد وافاه الأجل فى مسكنه بدرج السلسلة ببغداد بعد أن أتحف المكتبة الإسلامية بطائفة من المؤلفات التى لم يصل إلينا سوى كتابه الموسوعى الكافى.

ونقل المامقانى (ت / 1351): أن الكافى عرض على الإمام الحجة فقال: «كافٍ لشيعتنا» بما لفظه: «ويقال: إن جامع الكافى الذى لم يصنّف فى الإسلام مثله عرض على القائم عجل الله فرجه فاستحسنه، وقال: كافٍ لشيعتنا». (1)

مؤلفات الكلينى

بالرغم من قائمه مؤلفات الكلينى التى ذكرها النجاشى والطوسى فإنه لم تصل إلينا منها سوى موسوعته الكافى.

ومن مؤلفاته:

1. رسائل الأئمة عليهم السلام: نقل عنه السيد ابن طاووس فى كشف المحجة.

2. الرد على القرامطة.

3. ما قيل فى الأئمة عليهم السلام من الشعر.

4. وكتاب: الرجال.

5. تعبير الرؤيا.

وقد ألف الدكتور حسين على محفوظ ترجمة مفصلة للشيخ الكلينى طبعت فى مقدمة الكافى، ونشرت مستقلة باسم: «سيرة الكلينى».

أما الكتاب، فقد قال عنه شيخنا العلامة: «وهو أحد الكتب الأربعة الاصول المعتمد

ص:360

1-1). . تنقيح المقال، ج 3، ص 22، [1] وانظر اخر الفصل التالى، عنوان «اسلوب التأليف» .

عليها، لم يكتب مثله في المنقول من آل الرسول؛ لتقّة الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي، ابن اخت علّان الكليني، و المتوفى 328، مشتمل على أربعة وثلاثين كتابا، وثلاثمائة وستة وعشرين بابا، وأحاديثه حصرت في ستة عشر ألف حديث، الصحيح: 5072، الحسن: 144، الموثق: 178، القوي: 302، الضعيف: 9485.

ومائة وتسعة وتسعين حديثا أزيد من جميع صحاح الست؛ لأنّ الصحيحين أقل من سبعة آلاف، والبقية لا تبلغ التسعة، أوله: الحمد لله المحمود لنعمته المعبود لقدرته. . . .» .

وقال: «وكتبه في الغيبة الصغرى في مدّة عشرين سنة، ولم يصنّف مثله في الإسلام»، وقال أيضا: «ولما كان أخبار الخمس كان متفرقا في أبواب الكافي، ولم يكن في الكافي كتاب الخمس مستقلا بعنوانه، أخرج أخبار الخمس من سائر أبواب الكافي بعض فضلاء العصر، وجمعها في عنوان كتاب الخمس، وألحقه بآخر المجلد الأول من الكافي وأشار في الهامش إليه» (1).

قال الجلالى: وأقل ما يقال في مثل هذا التصرف أنه غير مستساغ، ولم أقف على الاشارة الهامشية بعد، ولا على اسلوب الاستخراج والمواضيع المستخرج منها، فلا بد في التحقيق في ذلك، والله العاصم.

وبالجملة، ف الكافي من أهم مؤلفات الكليني حتى عرف باسمه، قال النجاشى:

«صنف الكتاب الكبير المعروف بالكليني، ويسمى الكافي، في عشرين سنة، والمؤلف نفسه لم يصرّح بالتسمية، وقد استفاد التسمية من المقدمة حيث استجاب إلى طلب من سأله تأليف كتاب كافي» (2).

طبقات الكافي

وقد طبع الكافي عدة طبقات في العراق وايران والهند، وسرد منها خانبابا مشار في فهرسته 12 طبعة، مع الاشارة الى محتويات بعضها (3). وهي - بعد ترتيبها على التواريخ - كالتى:

1277 ط حجرية - طهران.

ص: 361

1-1 . الذريعة، ج 17، ص 245. [1]

2-2 . راجع الكافي، ج 1، ص 7. [2]

3-3 . راجع فهرست خانبابا مشار، 721 - 722.

1281 ط حجرية - تبريز.

1303 ط حجرية - طهران (الاصول).

1307 ط حجرية - (الروضة).

1303 ط حجرية - لكنهو (الفروع).

1311 ط حجرية - تبريز.

1315 ط حجرية - طهران (الفروع).

1318 ط حجرية - طهران.

1325 ط حجرية - طهران.

1331 ط حجرية - طهران.

1376 ط حروفية - النجف الأشرف (الاصول).

1378 ط دار الكتب الاسلامية - طهران، وهي المعتمدة، وتحتوى على الكتاب كاملاً ثمانية أجزاء كالاتى:

الأجزاء (1 - 2) الاصول، بتحقيق على أكبر الغفارى 1381.

الأجزاء (3 - 7) الفروع، بعناية الشيخ محمد الاخوندى 1377.

الجزء (8) الروضة، بعناية الشيخ محمد الاخوندى 1377، و على هذه الطبعة عدة طبعات بالافسيت.

نسخ الكافى

وأما نسخته المخطوطة فكثيرة جداً، وأقدم ما وقف عليه شيخنا العلامة نسخة بتاريخ 1056 (1) ومنها: ست مجلدات من أول الاصول إلى آخر الروضة. تاريخ إتمام الأخير فى 1062، وكلها من وقف الحاج إبراهيم خان فى 1095 للخزانة الرضوية، ونسخة تامة نفيسة أيضا فى مجلد كبير، كلها بقلم الشيخ عبد الله بن حسن على شيخ زقة من توابع تون، كتب تمامه فى مشهد الرضا عليه السلام شرع فى كتابة الاصول 23 صفر 1056 وفرغ من الروضة أواخر ربيع الآخر فى 1057، ثم وصلت النسخة إلى السيد

ص: 362

المير مرتضى بن السيد مصطفى التبريزى فى مشهد خراسان، فصَحَّحها وقابلها بنسخة مصححة بقدر الوسع والطاقة، وكتب فى هامش آخر كتاب الحج: إنّه فرغ عن التصحيح فى المشهد فى العشر الثانى من رجب فى 1059، وقرأ المير مرتضى شطرا من أواخر الكتاب على استاده محمّد مؤمن بن شاه قاسم السبزوارى فى المشهد، فكتب استاده له إجازة مفصّلة بخطه الجيّد فى 1060 وامضائه: [العبد المحتاج إلى رحمة ربّه البارى محمّد مؤمن بن شاه قاسم السبزوارى . وانتقلت النسخة إلى الحاج الشيخ محمّد الواعظ العراقى الكرهردى فى 1374 واهداها إلى مكتبة أمير المؤمنين فى 1375] (1).

قال الجلالى: وأقدم ما رأيت منها نسخة بمكتبة مدرسة النواب ب «مشهد الرضا عليه السلام»، وهى بتاريخ سنة 675ق بخط: على بن أبى الميامين (ظ) على بن أحمد بن علىّ بواسط، وتوجد مصوّرة عنها فى مصورات كتابخانه دانشگاه (مكتبة جامعة طهران) برقم 5156.

وهذه النسخة: وهى فريدة لم أقف على أقدم منها كما لم يقف عليها المحققون لطبعات الكافى على كثرتها وهى محفوظة فى المكتبة الرضوية فى مشهد برقم 13800 فى 185 ورقة بمقياس 26*17: أوقفت عام 1065 على مدرسة فاضل خان، وعليها أختام غير واضحة بتاريخ 1297، وعليها ختم وقف مدرسة نواب 1341، وأحدث التواريخ فيها 1373، وتحتوى النسخة على الكتب التالية: الصيد والذبائح، ثم الأطعمة، ثم الأشربة، ثم المعيشة.

وقد جاءت هذه الكتب مع التقديم والتأخير فى المطبوعة، وقد ذكر كلّ من النجاشى والطوسى عناوين كتب الكافى على خلاف فى الترتيب، وحصرها الطوسى بقوله: « الكافى يشتمل على ثلاثين كتابا» (2) وعدها النجاشى 32 كتاباً، ولا ضير؛ لتداخل الأبواب فى كتاب واحد.

محتويات المخطوطة

1. كتاب الصيد والذبائح (كتاب واحد) 1-26.

2. كتاب الاطعمة 27 - 70.

ص: 363

1-1) . الذريعة، ج 17، ص 246. [1]

2-2) . الفهرست، ص 161. [2]

3. كتاب الأشربة 71 - 95.

4. كتاب المعيشة 96 - 186.

فى النجاشى فى الطوسى

1. رقم 20 رقم 21

2. رقم 26 رقم 22 (فى الطوسى كتابا الأطفمة والأشربة كتاب واحد)

3. رقم 27 لا يوجد

4. رقم 19 رقم 16

وفى المطبوعة:

كتاب المعيشة ج 5: 65 - 319.

كتاب الصيد ج 6: 202 - 226.

كتاب الذبائح ج 6: 227 - 241.

كتاب الأطفمة ج 6: 242 - 279.

كتاب الأشربة ج 6: 380 - 438.

ويستنتج من هذه المقارنة أنّ كلا من النجاشى والطوسى نصّا على أمرين:

1- ان كتاب الصيد والذبائح كتاب واحد، وليس كتابين، وعليه المخطوطة دون المطبوعة.

2- وان كتاب المعيشة قبل الصيد والذبائح فى الترتيب، وعليه المطبوعة دون المخطوطة.

ولعلّ التقديم والتأخير حصل من الناسخ أو حين التجليد والأمر سهل.

وقد طبعت هذه النسخة النفيسة بالافسيت (1) مصورة على الأصل مع بعض المقارنات من طبعة دار الكتب الإسلامية 1377 المجلد 5 (ص 65 - 319) والمجلد 6 (ص 202 - 438) ورقمت الأبواب بين المعقوفتين وكذا الأحاديث فى كل كتاب بصورة متسلسلة، عسى أن تكون هذه خطوة متواضعة فى سبيل إحياء التراث الأصيل.

1-1). طبعت فى المدرسة الحرة بشيكاغو، فى سنة 1422ق بعنوان: «مقارنة بين نسخ الكافى» .

قال الشيخ حسين بن عبد الصمد الحارثي في الكليني: «كان أوثق الناس في الحديث وأنقدهم له وأعرفهم به، صنّف الكافي وهذّبه وبوّبه في عشرين سنة، وهو مشتمل على ثلاثين كتاباً، يحتوي على ما لا يحتوي غيره» (1).

وقال النوري عن الكافي: «أجلّ من غيره من حيث الاعتبار والاعتماد؛ لأنّه جمع الاصول الأربعمئة؛ لأنها كانت تمامها موجودة في عصره كما يظهر من ترجمة أبي محمّد هارون بن موسى التلعكبري المتوفى سنة 385، وقد جاء في ترجمته أنّه روى جميع الاصول والمصنّفات» (2).

أسلوب التأليف

قال الكليني في المقدمة: «أمّا بعد، فقد فهمت يا أخي ما شكوت من اصطلاح أهل دهرنا على الجهالة وتوازرهم وسعيهم في عمارة طرقها، ومباينتهم العلم وأهله، حتّى كاد العلم معهم أن يأزر كلّه وينقطع مواده، لما قد رضوا أن يستندوا إلى الجهل، ويضيّعوا العلم وأهله.

وسألت: هل يسع الناس المقام على الجهالة والتديّن بغير علم، إذا كانوا داخلين في الدين، مقرّين بجميع اموره على جهة الاستحسان، والنشوء عليه والتقليد للأبّاء والإسلاف والكبراء، والاتكال على عقولهم في دقيق الإشياء وجليها؟ - إلى أن قال: - وذكرت أنّ اموراً قد أشكلت عليك، لا تعرف حقائقها؛ لاختلاف الرواية فيها، وأنك تعلم أنّ اختلاف الرواية فيها لاختلاف عللها وأسبابها، وأنك لا تجد بحضرتك من تذاكره وتفاوضه ممّن تثق بعلمه فيها، وقلت: إنك تحبّ أن يكون عندك كتاب كاف يجمع [فيه] من جميع فنون علم الدين ما يكتفى به المتعلّم، ويرجع إليه المسترشد، ويأخذ منه من يريد علم الدين والعمل به بالأثار الصحيحة عن الصادقين عليهم السلام، والسنة القائمة التي عليها العمل، وبها يؤدّى فرض الله عز و جل وسنة نبيّه صلى الله عليه وآله، وقلت: لو كان ذلك رجوت أن يكون ذلك سبباً يتدارك الله [تعالى] بمعونته وتوفيقه إخواناً وأهل ملّتنا

ص: 365

1-1 . وصول الأخيار، ص 70.

2-2 . مستدرک الوسائل، ج 3، ص 532. [1]

ويقبل بهم إلى مرآشدهم» (1).

وقال: «وقد يَسّر الله - وله الحمد - تأليف ما سألت، وأرجو أن يكون بحيث توخّيت، فمهما كان فيه من تقصير فلم تقصر نيتنا في إهداء النصيحة، إذ كانت واجبة لإخواننا وأهل ملتنا، مع ما رجونا أن نكون مشاركين لكل من اقتبس منه، وعمل بما فيه في دهرنا هذا، وفي غابره إلى انقضاء الدنيا، إذ الرب جلّ وعزّ واحد، والرسول محمّد خاتم النبيين صلوات الله وسلامه عليه وآله واحد، والشريعة واحدة، وحلال محمّد حلال وحرامه حرام إلى يوم القيامة، ووسّعنا قليلاً كتاب الحجّة وإن لم نكمّله على استحقاقه، لأننا كرهنا أن نبخس حظوظه كلّها.

وأرجو أن يسهّل الله جلّ وعزّ إمضاء ما قدّمنا من النية، إن تأخّر الأجل صنفنا كتاباً أوسع وأكمل منه، نوقيه حقوقه كلّها إن شاء الله تعالى وبه الحول والقوّة، وإليه الرغبة في الزيادة في المعونة والتوفيق. والصلاة على سيدنا محمّد النبي وآله الطاهرين الأخيار». (2)

ويستنتج من هذه المقدّمة ان الكلينى:

1. استجاب لطلب من طلب كتاب كاف يأخذ منه من يريد العمل بالآثار الصحيحة عن الصادقين عليهم السلام.

وظاهر كلام الكلينى اجتهاده الشخصى حيث يقول: «قد يَسّر تأليف ما سألت وأرجو أن يكون بحيث توخّيت» حيث يرجو ان يكون كتابه هو المطلوب.

إنّ اسلوب الكافى ودراسة أسانيده فى كلّ من الاصول والفروع والروضة لا يدع مجالاً للريب بوحدة الاسلوب ووحدة الراوى فى منهجية متكاملة متسعة، ولم يعهد أى خلاف فى ذلك حتى عصر المحدث الخليل بن غازى القزوينى (ت / 1089ق) حيث نقل عنه الخلاف فى امور، هى:

أولاً: إن المراسيل فى الكافى مروية عن الامام الثانى عشر عليه السلام بعنوان: «روى» .

ثانياً: ان ليس فيه خبر للتقيّة ونحوها.

ثالثاً: ان الروضة ليس من تأليف الكلينى، بل من تأليف ابن ادريس.

ص: 366

[1-1] . الكافى، ج 1، ص 5. [1]

[2-2] . الكافى، ج 1، ص 5 - 9. [2]

وقال الافندى فى ترجمة القزوينى ما لفظه: «وكان له رحمه الله أقوال فى المسائل الاصولية والفروعية انفرد فى القول بها، وأكثرها لا يخلو من عجب وغرابة، وفى بعضها تابع المعتزلة، ومن ذلك القول بثبوت المعدومات، ومن أغرب أقواله القول بأن الكافى بأجمعه قد شاهده الصحاح عليه السلام واستحسنه، وأنّ كلّ ما وقع فيه بلفظ روى، فهو مروى عن الصحاح عليه السلام بلا واسطة، وأنّ جميع أخباره حقّ واجب العمل بها، حتى أنّه ليس فيه خبر للتقية ونحوها، وان الروضة ليس من تأليف الكلينى قدس سره بل هو من تأليف ابن ادريس وإن ساعده فى الأخير بعض الأصحاب، وربما ينسب هذا القول الأخير إلى الشهيد الثانى أيضاً، ولكن لم يثبت، ومن خواصه قدس سره أيضاً تصحيقاته المضحكة فى العبارات والأخبار وتحريفاته المعجبة فى الآيات والآثار، غفر الله له ولنا» (1).

وهذه الدعاوى الثلاث كلها باطلة:

فأولاً: ان اسلوب الكلينى فى الأقسام الثلاثة - الاصول، والفروع، والروضة - واحد، فهو يذكر السند كاملاً كما رآه فى مصدره، ويبدأ بالراوى الاول شيخه ثم قد يختصر الإسناد بالتعليق أو الاضمار حسب المقام، وهذا جار فى الاقسام الثلاثة.

وثانياً: قوله: «ليس فيه خبر للتقية ونحوها» باطل؛ إذ لو كانت هذه الدعوى صادقة لما كانت حاجة إلى اخبار التقية اطلاقاً، مع أنّه روى هذه الأخبار.

مضافاً إلى وجود الأخبار المتعارضة التى لا محيص للجمع بينها سوى حمل بعضها على التقية.

وأيضاً لو كانت المرويات المرسلة كلّها عن الصحاح بلا واسطة، فلم لا ينسبها إليه مع اعتقاده أنّه ليس فيه خبر التقية، ولماذا وقعت بلفظ «روى»؟

ثالثاً: أن تراجم ابن ادريس (ت / 589ق) والشهيد الثانى (ت / 965ق) معروفة مشهورة، ولم يرد شىء من ذلك فى تراجمهم، ولا من تقدّم أو تأخّر عنهم، فكيف ينسب إليهما من دون دليل.

فالحق أنّ الكلينى قرّر لنفسه منهجية متكاملة فى التأليف ليستوعب تصنيف

ص: 367

روايات أهل البيت حسب حقولها الطبيعية، فجعل قسماً للاصول والعقائد، وقسماً آخر للفروع والفقهاء، وبقيت أحاديث لأهل البيت عليهم السلام لم تدخل في القسمين خاصة فجعل لها قسماً ثالثاً عنوانها «الروضة» حيث تشتمل على أحاديث متفرقة.

فهدف الكليني لم يكن سوى جمع الروايات في اسلوب رآه أسهل للمراجعة حسب ما رآه من الاعتبار والصحة، ودراسة الكتاب يبين ذلك، فابتدأ بالاصول ثم الفروع ثم الروضة كمستدركات لما لم يدخل تحت عنوان خاص من الاصول والفروع، وطبيعي ان يستغرق هذا التأليف عشرين سنة وخاصة في عصره قدس سره، وتحميل كلامه ما لم يدعه هو قدس سره أو معاصروه ظلم عظيم.

ويمتاز كتاب الكافي عن غيره أنّ مؤلّفه عاش في عصر الغيبة الصغرى (260 - 329ق)، وأول من أشار إلى هذا السيد على بن طاووس (ت 664ق) في كتابه كشف المحجّة ص 157، ومما قال: «والشيخ محمّد بن يعقوب كان حياً في زمن وكلاء المهدي صلوات الله عليه - ثم عدّهم ثم قال: - فتصانيف الكليني ورواياته في زمن الوكلاء المذكورين يجد طريقاً إلى تحقيق منقولاته» (1).

وبني المحدّث النورى (ت / 1320ق) على ذلك ما لم يدعه حيث قال ما نصه:

«نتيجة ما ذكره من المقدمات عرض الكتاب على أحدهم [النواب الاربعة] وامضائه وحكمه بصحته، وهو عين امضاء الإمام عليه السلام، وهذا وإن كان أمراً غير قطعيّ يصيب ويخطيء، ولا يجوز التشبّث به في المقام، إلا أن التأمل في مقدماته يورث الظن القوي والاطمئنان التام با ذكره» (2)، ثم فصل قدس سره تفصيلاً لا يرتبط بالمقام.

وأقل ما يقال فيه: إنّ أصل الدعوى مخدوشة، ولم يذكر الكليني نفسه ولا غيره أنّه عرض الكتاب على النّواب، والله الهادي إلى الصواب.

قطعية الصدور

وقد ذهب جمع إلى قطعية روايات الكافي وصحّتها، بالنتيجة عدم الحاجة إلى النظر في أسانيدھا.

قال سيدنا الاستاذ دام ظلّه: «ذكر غير واحد من الأعلام ان روايات الكافي كلها صحيحة،

ص: 368

1-1) . كشف المحجّة، ص 159. [1]

2-2) . مستدرک الوسائل، ج 3، ص 532. [2]

ولا مجال لرمي شيء منها بضعف سندها، وسمعت شيخنا الاستاذ الشيخ محمد حسين النائيني قدس سره في مجلس بحثه يقول: ان المناقشة في اسناد روايات الكافي حرفة العاجز» (1).

وأجاب عن ذلك سيدنا الاستاذ دام ظلّه بوجه غاية في الوضوح والسداد قال:

أولاً: إن السائل إنما سأل محمد بن يعقوب تأليف كتاب مشتمل على الآثار الصحيحة عن الصادقين عليهما السلام، ولم يشترط عليه ان لا يذكر فيه غير الرواية الصحيحة واستشهد دام ظلّه بموارد كثيرة روى فيها عن غير المعصومين عليهم السلام، منها: - ما رواه عن كتاب أبي نعيم الطحان رواه عن شريك بن اسماعيل بن أبي خالد عن حكيم بن جابر عن زيد بن ثابت أنه قال: «من قضاء الجاهلية أن يورث الرجال دون النساء» (2).

وثانياً: لو سلم أن محمد بن يعقوب شهد بصحة جميع روايات الكافي، فهذه الشهادة غير مسموعة؛ فإنه إن أراد بذلك ان روايات كتابه في نفسها واجدة لشرائط الحجية، فهو مقطوع البطلان؛ لأن فيها مراسلات، وفيها روايات في اسنادها مجاهيل ومن اشتهر بالوضع والكذب كابن البختری وأمثاله.

وان أراد بذلك أن تلك الروايات وان لم تكن في نفسها حجة إلا أنه دلت القرائن الخارجية على صحتها ولزوم الاعتماد عليها، فهو أمر ممكن في نفسه، لكنه لا يسعنا تصديقه وترتيب آثار الصحة على تلك الروايات غير الواجدة لشرائط الحجية؛ فإنها كثيرة جداً، ومن البعيد جداً وجود أمارة الصدق في جميع هذه الموارد.

وثالثاً: أنه يوجد في الكافي روايات شاذة، لو لم ندع القطع بعدم صدورها من المعصوم عليه السلام فلا شك في الاطمئنان به، ومع ذلك كيف تصح دعوى القطع بصحة جميع روايات الكافي وأنها صدرت من المعصومين عليهم السلام.

ورابعاً: مناقشة أصحاب الكتب الأربعة بعضهم لأحاديث بعض، منها ما قال الصدوق في باب الوصي يمنع الوارث: «ما وجدت هذا الحديث إلا في كتاب محمد بن يعقوب، ولا روايته إلا من طريقه، حدثني به غير واحد منهم محمد بن محمد بن عصام الكليني رضی الله عنه عن محمد بن يعقوب» (3)، وفيه تصريح بعدم التواتر.

ص: 369

1-1) . معجم رجال الحديث، ج 1، ص 99. [1]

2-2) . الكافي، ج 7، ص 2. [2]

3-3) . من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 223، ذيل الحديث 5526.

وقال الشيخ الطوسي بعد ما روى عنه بسنده عن عمران الزعفراني، قال: «انهما خبر واحد لا يوجبان علماً ولا عملاً، ولأنّ راويهما عمران الزعفراني، وهو مجهول، وفي اسناد الحديثين قوم ضعفاء» (1).

سمات بارزة

ونظرة فاحصة في الكافي تكشف عن اسلوب فريد ممتاز بسمات بارزة لتسهيل طريق الوصول إلى أحاديث أهل البيت عليهم السلام في اسلوب العرض والجمع اسناداً وتبويهاً، وبالإضافة إلى التبويب العام في حقول العقيدة (الأصول) والشريعة (الفروع) والآداب (الروضة) نجد السمات التالية:

اسلوب العرض

يتحاشى الكليني من استخدام المصطلحات التي يستعملها عامة المحدثين من:

(حدثني) و (أخبرنا) و (أخبرني)؛ ربما لأنها تستلزم النقل المباشر شفهاً، وهذا ينافي الاعتماد على المصادر المتيسرة في عهده كما يظهر من الكتاب.

ويظهر من مخطوطة الكافي المؤرخة 476 أنّ من اسلوب الكليني ان يبتدئ في كل كتاب بقوله: (حدثنا) مرة واحدة في اول الكتاب، ولا يكرر هذه الكلمة في كل حديث ورواية اعتماداً على ظهور ذلك واختصاراً، ولكنه رحمه الله استعملها بمعناها اللغوي كما في موارد:

1. اخبرني بعض أصحابنا [ونقل حديثاً مرسلًا] . (2)

2. اخبرنا عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد. . الخ (3).

3. حدثني محمد بن يحيى (4).

4. حدثنا محمد بن يحيى (5).

ص: 370

1-1) . الفهرست، ص 230.

2-2) . الكافي، ج 7، ص 115. [1]

3-3) . الكافي، ج 6، ص 54. [2]

4-4) . الكافي، ج 3، ص 264. [3]

5-5) . الكافي، ج 6، ص 177. [4]

ولم يتعدّ استخدام هذه الكلمات عن معانيها اللغوية دون الاصطلاحية.

جمع الأسانيد

وتجنّباً عن تطويل الأسانيد بالترار اختصر الكليني الأسانيد بعطف بعضها على بعض، والإشارة إلى ذلك بقوله: «جميعاً» عند احتمال اللبس، ومن أمثلة ذلك في طبقة مشايخه في أول السند: «على بن إبراهيم عن أبيه، والحسين بن محمد بن عبد ربّه عامر وغيره، ومحمد بن يحيى عن أحمد (جميعاً) عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبان بن عثمان عن أبي العباس عن أبي عبد الله عليه السلام» (1)، فقد روى عن ثلاثة من مشايخه بأسانيدهم.

و من أمثلة ذلك في آخر السند: «محمد بن إسماعيل عن الفضيل بن شاذان عن صفوان بن يحيى، وعلى بن إبراهيم، عن أبيه عن حماد بن عيسى (جميعاً) عن معاوية بن عمار، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام. . .»، (2) فقد روى كلّ من صفوان وحماد عن معاوية بن عمّار.

التثبت في الأسناد:

من اسلوب الكليني التصريح فيما لم يظهر له وجه الحقيقة في الأسانيد تجنّباً عن احتمال التدليس، مثال ذلك:

1. عن سهل عن بعض أصحابه أظنه محمد بن اسماعيل، قال: ذكر بعضنا اللحمان (3).

2. عن بعض أصحاب أبي عبد الله عليه السلام، أظنه أبا عاصم السجستاني (4).

السقط

طبيعيّ لعمل موسوعي كالكافي - المؤلف بيد واحدة - أن يحصل فيه السقط؛ فإنّه نقل الحديث وهو عالم بأسناده لكنه حصل له سقط في بعض السند لا يدري من هو؟ وكثيراً ما يحصل مثله للمؤلفين.

مثال ذلك: قال ما نصه: بعض أصحابنا - سقط عني إسناده - عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«إنّ الله عز وجل لم يترك شيئاً ممّا يحتاج إليه إلاّ علّمه نبيّه صلى الله عليه وآله، فكان من تعليمه إيّاه أنّه صعد المنبر ذات يوم فحمد الله وأثنى عليه، ثمّ قال: أيّها الناس إنّ جبرئيل أتاني عن اللّطيف الخبير فقال: إنّ الأبكار بمنزلة الثمر على الشجر، إذا أدرك ثمره فلم يجتنى أفسدته

ص: 371

1-1 . الكافي، ج 4، ص 207. [1]

2-2 . الكافي، ج 3، ص 2. [2]

3-3 . الكافي، ج 6، ص 310. [3]

4-4 . الكافي، ج 7، ص 376. [4]

الشمس ونثرته الرياح، وكذلك الأبقار إذا أدركن ما يدرك النساء فليس لهنّ دواء إلاّ البعولة وإلاّ لم يؤمن عليهنّ الفساد؛ لأنّهن بشر، قال: فقام إليه رجل فقال: يا رسول الله فمن تزوّج؟ فقال: الأكفء، فقال: يا رسول الله ومن الأكفء؟ فقال: المؤمنون بعضهم أكفء بعض، المؤمنون بعضهم أكفء بعض». (1)

باب النوادر

من اسلوب الكليني سرد الأحاديث على الأبواب في العقيدة والشريعة والمتفرقات، ولكنّه واجه أحاديث في الأبواب الفقهية لا تدخل تحت عنوان باب خاص، فعقد له عنوان «التّادر»، وليس يعنى ندرة الرواية بل عدم عنوان مناسب سوى النادر، ومن الغريب تكرّر باب النوادر في كتاب الزكاة ج 4 - ص 46 وص 60.

كما عنون أبواب مطلقة من دون عنوان راجع مثلاً ج 5 ص 32 وفيه خمسة أحاديث، وص 43 وفيه ثلاثة أحاديث.

نقد الروايات

ليس من اسلوب الكليني نقد الروايات التي يرويها، وكأنه لم يأخذ على نفسه سوى الرواية، ولكنّه أحياناً يبدى رأيه الخاص معلّقاً على بعض الروايات وخاصة المتعارضة.

مثال ذلك: قال الكليني: الفضل عندي أن يوقّر الرجل شهر رمضان ويمسك عن النساء في السفر بالنهار، إلاّ أن يكون تغلبه الشهوة ويخاف على نفسه فقد رخص له أن يأتي الحلال كما رخص للمسافر الذي لا يجد الماء إذا غلبه الشبق أن يأتي الحلال، قال: ويؤجر في ذلك كما أنّه إذا أتى الحرام أثم» (2).

وحسب تتبّعي، فهذا هو المورد الوحيد الذي يصرح باسم الكليني فيه، إن لم يكن ذلك مقحماً من الناسخ وذلك لرفع اللبس من أن يلحق بكلام الراوي؛ فإنّ التصريح باسمه أفضل من عبارة: (قلت) الشائعة عند الأصحاب؛ فإن كلاً من (الاهمال) أو (قلت) لا يرفع اللبس؛ بخلاف التصريح بلفظة: (قال الكليني) فالمؤلف كان يحاول

ص: 372

[1-1] . الكافي، ج 5، ص 337. [1]

[2-2] . الكافي، ج 4، ص 135. [2]

رفع اللبس بأصرح لفظ يمكن في موارد احتمال اللبس، وعلى خطاه سرت في مواضع اللبس، والله العاصم.

وروى الكليني في باب أنه لا حدّ لمن لا حدّ عليه: فقال: عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «لا حدّ لمن لا حدّ عليه». وتفسير ذلك: لو أنّ مجنوناً قذف رجلاً لم يكن عليه شيء، ولو قذفه رجل لم يكن عليه حدّ. قال المجلسي: من إسحاق أو ابن محبوب، والمقطع به في كلام الأصحاب اشتراط كمال العقل في القاذف والمقذوف للحد. (انتهى). قال الجلالى:

ومن المحتمل قوياً انه زيادة تفسيرية من الكليني دونها، والله العالم (1).

الترتيب حسب الصحة

ذكر صاحب الروضات (ت/1313ق): «إنّ طريقة الكليني قدس سره وضع الأحاديث المنخرجة على الأبواب على الترتيب بحسب الصحة والوضوح؛ ولذلك أحاديث أواخر الأبواب في الأغلب لا تخلو من إجمال وخفاء» (2).

وهذه دعوى لم يدعها المؤلف ولم يسانده الدليل؛ فإن قصد قدس سره تقديم الأحاديث الصريحة في الموضوع بالخصوص على الأحاديث العامة التي تنطبق على الموضوع فذلك عادة كلّ المؤلفين ولا يختص بالكليني؛ فإن الصريح الواضح يقدّم على غير الصريح مما يحتاج إلى بيان، وأين هذا من الصحة؟

التعليق:

ومن اسلوب الكليني المائز: التعليق في الإسناد، ويظن من لا خبرة له باسلوبه القطع في السند، فإنّه يذكر عدّة أحاديث مرتبطة بسند واحد في الحديث الأوّل، ثم يذكر حديثاً مع الحيلولة في بعض الطبقات بقوله: «عنه».

ومرجع الضمير هذا يعرف من الطبقة، ويظهر ذلك بوضوح لمن يراجع الأصل ويرى الأحاديث متسلسلة، وإنّما يخفى على من يرى بعض هذه الأحاديث متفرقة على أبواب أوجدها المتأخرون؛ ضرورة توزيعها على مظانّها، وعلى أثر التقطيع في

ص:373

1-1. الكافي، ج 7، ص 253.

2-2. روضات الجنات، ج 6، ص 116. [1]

مثال ذلك: عليّ، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي عبد الله صاحب السابريّ فيما أعلم أو غيره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «فيما أوحى الله عز و جل إلى موسى عليه السلام: يا موسى اشكرني حقّ شكرى، فقال، يا ربّ وكيف أشكرك حقّ شكرك وليس من شكر أشكرك به إلاّ وأنت أنعمت به عليّ؟ قال: يا موسى الآن شكرتني حين علمت أنّ ذلك منّي» .

ابن أبي عمير، عن ابن رئاب، عن إسماعيل بن الفضل قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «إذا أصبحت وأمسيت فقل عشر مرّات: اللهم ما أصبحت بي من نعمة أو عافية من دين أو دنيا فمنك وحدك لا شريك لك، لك الحمد ولك الشكر بها عليّ يا رب حتّى ترضى وبعد الرضا. فإنّك إذا قلت ذلك كنت قد أدّيت شكر ما أنعم الله به عليك في ذلك اليوم وفي تلك الليلة» .

ابن أبي عمير، عن حفص بن البختري، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «كان نوح عليه السلام يقول ذلك إذا أصبح، فسّمى بذلك عبداً شكوراً، وقال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من صدق نجاً» (1).

فإن السند في الحديثين الأخيرين هو رواية الكليني عن علي بن إبراهيم بن هاشم القمي عن أبيه عن ابن أبي عمير. . . . إلى آخر السند.

ومن التعليق

عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عثمان بن عيسى، عن خالد بن نجيح، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إذا رأيت الرجل وقد ابتلى وأنعم الله عليك فقل: اللهم إني لا أسخر ولا أفخر، ولكن أحمدك على عظيم نعمائك عليّ» .

عنه، عن أبيه، عن هارون بن الجهم، عن حفص بن عمر عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا رأيتم أهل البلاء فاحمدوا الله، ولا تسمعوهم فإنّ ذلك يحزنهم» .

عنه، عن عثمان بن عيسى، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان في سفر يسير على ناقه له، إذ نزل فسجد خمس سجّادات فلمّا أن

ركب قالوا: يا رسول الله إنا رأيناك صنعت شيئاً لم تصنعه؟ فقال: نعم استقبلني جبرئيل عليه السلام فبشّرني ببشارات من الله عز و جل، فسجدت لله شكراً لكل بشري سجدة.

عنه، عن عثمان بن عيسى، عن يونس بن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إذا ذكر أحدكم نعمة الله عز و جل فليضع خدّه على التراب شكراً لله، فإن كان راكباً فليتنزل فليضع خدّه على التراب، وإن لم يكن يقدر على النزول للشهرة فليضع خدّه على قربوسه، وإن لم يقدر فليضع خدّه على كفه ثم ليحمد الله على ما أنعم الله عليه» (1).

فان الروايات الثلاث الأخيرة كلها بالسند المتقدم وهو رواية الكليني عن عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبي عبد الله.

قال الحارثي: «ما يرويه الشيخ محمّد بن يعقوب الكليني رحمه الله في الكافي بقوله: محمّد بن يحيى مثلاً، فالمراد حدثنا محمد بن يحيى أو أخبرنا قراءة أو إجازة أو نحو ذلك، أو المراد: رويت عن محمّد بن يحيى بنوع من أنواع الرواية. فإذا قال بعد ذلك: عن فلان، فكأنه قال: إن محمّداً مثلاً- قال: رويت عن فلان بنوع من أنواع الرواية كما قلناه، فحذف القول ومقوله وبقي متعلّق القول اختصاراً. وما يرويه الشيخ الطوسي رحمه الله في الكتابين وغيره عمّن لم يلقه قطعاً نحو قوله: الحسين بن سعيد، فالمراد: حدثنا الحسين بن سعيد أو أخبرنا أو روى لنا بنوع من أنواع الرواية، ولكن بوسائط رجال السند المتصل به الذي قد تقرر. وهذا الاصطلاح من خواص أصحابنا، وإنما اعتمدوا ذلك لكثرة أحاديثنا وكون المقصود اتصال سند الرواية بأيّ نوع اتفق. فأتوا بلفظ يندرج تحته الجميع روماً للاختصار، وإن كان تبين وجه المأخذ في كل راوٍ أحسن، كما يفعلونه في كثير من المواضع» (2).

وقال صاحب المنتقى: «فاعلم أنّه اتفق لبعض الأصحاب توهم الإنقطاع في جملة من أسانيد الكافي؛ لغفلتهم عن ملاحظة بنائه لكثير منها على طرق سابقة؛ وهي طريقة معروفة بين القدماء، والعجب أنّ الشيخ رحمه الله ربما غفل عن مراعاتها، فأورد الإسناد من الكافي بصورته، ووصله بطريقه عن الكليني من غير ذكر للواسطة المتروكة، فيصير

ص: 375

1-1. الكافي، ج 2، ص 98. [1]

2-2. وصول الأخبار، ص 158.

الاسناد في رواية الشيخ له منقطعاً، ولكن مراجعة الكافي تفيد وصله، ومنشأ التوهم الذي أشرنا إليه فقد الممارسة المطلعة على التزام تلك الطريقة، فيتوقف عن القطع بالبناء المذكور ليتحقق به الاتصال وينتفي معه احتمال الانقطاع، وسيرد عليك في تضاعيف الطرق أغلاط كثيرة نشأت من إغفال هذا الاعتبار عند انتزاع الأخبار من كتب السلف وإيرادها في الكتب المتأخرة، فكان أحدهم يأتي بأول الاسناد صحيحاً لتقرره عنده ووضوحه، وينتهي فيه إلى مصنف الكتاب الذي يريد الأخذ منه، ثم يصل الاسناد الموجود في ذلك الكتاب بما أثبتته هو أولاً، فإذا كان إسناد الكتاب مبنياً على إسناد سابق، ولم يراعه عند انتزاعه حصل الانقطاع في أثناء السند، وما رأيت من أصحابنا من تنبّه لهذا، بل شأنهم الأخذ بصورة السند المذكور في الكتب، ولكن كثرة الممارسة والعرفان بطبقات الرجال تطلع على هذا الخلل وتكشفه؛ وأكثر مواقع في انتزاع الشيخ رحمه الله وخصوصاً روايته عن موسى بن القاسم في كتاب الحجّ. ثم إنّه ربما كانت تلك الوساطة الساقطة معروفة بقرائن تفيد العلم بها، فلا ينافي سقوطها صحّة الحديث إذا كان جامعاً للشرائط، فنورده ونبّه على الخلل الواقع فيه، وربما لم يتيسر السبيل إلى العلم بها؛ فلا نتعرض للحديث لكونه خارجاً عن موضوع الكتاب، إلا أن يكون معروفاً بالصحة في كلام الأصحاب، فربما ذكرناه لنبّه على الوجه المنافي للصحة فيه» (1).

شرح الأحاديث

ولم يقصد الكليني في كتابه التفسير والتوضيح للأحاديث وإن كان أحياناً يقوم بذلك، لما يراه ضرورياً.

مثال ذلك: ما قاله في مسألة التوحيد، فقد روى باسناده رواية عن الإمام الباقر عليه السلام وقال قدس سره في معنى الصمد ما نصّه: «عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن عيسى، عن يونس بن عبد الرحمن، عن الحسن بن السري، عن جابر بن يزيد الجعفي، قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن شيء من التوحيد، فقال: إن الله تباركت

ص: 376

أسماءه التي يدعى بها وتعالى في علوّ كنهه واحد، توخّد بالتوحيد في توخّده، ثم أجراه على خلقه، فهو واحد، صمد، قدّوس، يعبدّه كلّ شيء، ويصمد إليه كلّ شيء، ووسع كلّ شيء علماً. .

ثم شرح ذلك بقوله: «فهذا هو المعنى الصحيح في تأويل الصمد، لا ما ذهب إليه المشبهة: أنّ تأويل الصمد: المصمت الذي لا خوف له؛ لأنّ ذلك لا يكون إلّا من صفة الجسم، واللّه جلّ ذكره متعال عن ذلك، هو أعظم وأجلّ من أن تقع الأوهام على صفته أو تدرك كنه عظمته، ولو كان تأويل الصمد في صفة اللّه عز و جل المصمت، لكان مخالفاً لقوله عز و جل: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛ لأنّ ذلك من صفة الأجسام المصمّمة التي لا أجواف لها، مثل الحجر والحديد وسائر الأشياء المصمّمة التي لا أجواف لها، تعالى اللّه عن ذلك علوّاً كبيراً.

فأمّا ما جاء في الأخبار من ذلك فالعالم عليه السلام أعلم بما قال، وهذا الذي قال عليه السلام: إنّ الصمد هو السيّد المصمود إليه، هو معنى صحيح موافق لقول اللّه عز و جل: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» والمصمود إليه: المقصود في اللّغة، قال أبو طالب في بعض ما كان يمدح به النبيّ صلى الله عليه وآله من شعره: وبالجمرة القصوى إذا صمدوا لها يؤمّون رضخاً رأسها بالجنادل

يعنى قصدوا نحوها يرمونها بالجنادل، يعنى الحصا الصغار التي تسمّى بالجمار، وقال بعض شعراء الجاهليّة شعراً: ما كنت أحسب أنّ بيتاً ظاهراً لله في أكناف مكة يصمد

يعنى: يقصد.

وقال ابن الزبرقان: ولا رهيبة إلّا سيّد صمد.

وقال شدّاد بن معاوية في حذيفة بن بدر: علوته بحسام ثم قلت له خذها حذيف فأنّت السيد الصمد

ومثل هذا كثير، واللّه عز و جل هو السيّد الصمد الذي جميع الخلق من الجنّ والإنس إليه يصمدون في الحوائج، وإليه يلجأون عند الشدائد، ومنه يرجون الرّخاء ودوام النعماء، ليدفع عنهم الشدائد» (1).

ص: 377

لم يصرح الكليني بمصادر كتابه وان أمكن القول باعتماده على الاصول الاربعمائة؛ لقرب عهده بهم أو الجوامع من بعدها، بل لم اقف حسب تتبعي على الاشارة إلى أى كتاب سوى ثلاثة كتب، هي:

1. كتاب حريز [السجستاني] فى الصلاة، قال الكليني: «على بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، قال: فى كتاب حريز أنه قال: إنى نسيت أتى فى صلاة فريضة حتى ركعت وأنا أنويها تطوعاً قال: فقال: «هى التى قمت فيها إن كنت قمت وأنت تنوى فريضة ثم دخلك الشك فأنت فى الفريضة، وإن كنت دخلت فى نافلة فنويتها فريضة فأنت فى النافلة، وإن كنت دخلت فى فريضة ثم ذكرت نافلة كانت عليك فامض فى الفريضة» (1).

وظاهر ذلك ان عبد الله بن المغيرة نقل عن كتاب حريز دون الكليني.

2 و 3. كتابان فى الموارث هما:

أ - كتاب أبى نعيم الطحان عن شريك فى الموارث (2).

ب - كتاب العباس فى الوصية (3).

قال الكليني: «وفى كتاب أبى نعيم الطحان رواه عن شريك، عن إسماعيل بن أبى خالد، عن حكيم بن جابر، عن زيد بن ثابت أنه قال: «من قضاء الجاهلية أن يورث الرجال دون النساء» (4).

وقال: «محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، وعلى بن إبراهيم، عن أبيه، جميعاً عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن أبى عبيدة قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل كانت له امّ ولد، وله منها غلام، فلما حضرته الوفاة أوصى لها بألفى درهم أو بأكثر، للورثة أن يسترقوها؟ قال: فقال: «لا، بل تعتق من ثلث الميِّت وتعطى ما أوصى لها به» .

وفى كتاب العباس: «تعتق من نصيب ابنها وتعطى من ثلثه ما أوصى لها به» (5).

ص: 378

1-1 . الكافى، ج 3، ص 363. [1]

2-2 . الكافى، ج 7، ص 75. [2]

3-3 . الكافى، ج 7، ص 29. [3]

4-4 . الكافى، ج 7، ص 75. [4]

5-5 . الكافى، ج 7، ص 29. [5]

ولكن التأمّل في أسانيدّه يفيد أنّ أغلب الطبقة بعد مشايخه هم أصحاب كتب في الحديث، وقد صرّح أنّه يتقل عن مشايخه عنهم. وعليه، فتلك الكتب هي مصادره والسند إليها واليهم مشايخه.

مثال ذلك: أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري له كتب، والرواية عنه عدة منهم: علي بن إبراهيم القمي. وهذا شيخ الكليني، فيظهر أنّ ما رواه الكليني عن القمي المذكور عن الأشعري المذكور هو عن كتاب له باسناده، والدليل على ذلك: أنّ جماعة من مشايخ الكليني يعبّر عنهم كثيراً بالعدة، ذكرهم الشيخ النجاشي (ت / 450) رواية عن الأشعري المذكور. قال النجاشي ما نصّه: «أخبرنا بكتبه الشيخ أبو عبد الله الحسين بن عبيد الله، وأبو عبد الله بن شاذان، قالوا: حدّثنا أحمد بن محمد بن يحيى، قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عنه بها. وقال لي أبو العباس: أحمد بن عليّ بن نوح، أخبرنا بها أبو الحسن بن داود، عن محمد بن يعقوب، عن علي بن إبراهيم، ومحمد بن يحيى، وعلي بن موسى بن جعفر، وداود بن كورة، وأحمد بن ادريس، عن أحمد بن محمد بن عيسى بكتبه» (1).

والمقارنة بين كتب الرواة المذكورين المتيسّرة اليوم بما فيه بعض الاصول الأربعمئة يكشف بوضوح أنّ الكليني اعتمد على كتبهم ونقل عنها، ثم وزّعها على الأبواب في الكافي ونكتفي بمثال واحد لذلك:

روى الكليني في كتاب الأتعمة - باب الكرّاث: «عن عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن محمد بن عيسى أو غيره، عن عبد الرحمن، عن حمّاد بن زكريا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ذكرت البقول عند رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: «كلوا الكرّاث؛ فإن مثله في البقول كمثل الخبز في سائر الطعام - أو قال: الإدام -» الشك من محمد بن يعقوب (2).

قال الجلالى: كذا ورد في النسخة المطبوعة 1379، وفي المخطوطة 674 ما نصه:

«والشك منى»، ونجد أنّ الراوى بعد العدة هو أحمد بن أبي عبد الله وهو البرقي (ت / 274 ح) صاحب المحاسن، وقد روى نص الحديث في المحاسن بنفس السند ص 425 ط النجف 1384. وفي نهاية الحديث ما نصّه: «والشك منى»، ومن ذلك يظهر أنّ

ص: 379

1-1. الكافي، ج 7، ص 29. [1]

2-2. رجال النجاشي، ج 1، ص 218. (3). الكافي، ج 6، ص 365. [2]

مصدر الكليني هو كتاب المحاسن للبرقي، وهذه الجملة الأخيرة إمّا هي من الراوى «حمّاد» كما هو الظاهر، أو من البرقي، وليس من الكليني، وجاء من نسّاخ الكافي من فسّره من نفسه بمحمد بن يعقوب، وتصرّف ما تصرّف، وأقلّ ما يقال فيه: إنه تصرّف غير لائق.

عدّة الكليني:

وفّر الكليني وقتاً كثيراً على نفسه وغيره باختصار أسانيد عنونها بقوله: «عدّة من أصحابنا» وشرح المراد بهم في موضع من كتابه أو أعلن ذلك لتلاميذه الذين نقلوا ذلك بالضبط عنه، وهي ثلاث عدد:

1. عدّة عن أحمد بن محمد بن عيسى.

2. عدّة عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي.

3. عدّة عن سهل بن زياد.

ونقل العلامة الحلي (ت / 726) تسميتهم في الفائدة الثالثة من خلاصة الأقوال بما نصه: قال الشيخ الصدوق محمّد بن يعقوب الكليني في كتابه الكافي في أخبار كثيرة:

عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى، قال: والمراد بقولي: «عدّة من أصحابنا»: محمد بن يحيى وعلى بن موسى الكمندانى وداود بن كورة وأحمد بن ادريس وعلى بن إبراهيم بن هاشم. وقال: كلّما ذكرته في كتابي المشار إليه: «عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي»، فهم: على بن إبراهيم وعلى بن محمد بن عبد الله بن اذينة وأحمد بن عبد الله بن اميّة وعلى بن الحسن: قال: وكلّما ذكرته في كتابي المشار إليه: «عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد»، فهم: على بن محمّد بن علّان ومحمد بن أبى عبد الله ومحمد بن الحسن ومحمّد بن عقيل الكليني» (1).

ص: 380

کلینی و کافی

اشاره

کلینی و کافی (1)

هادی حجت

چکیده

در این نوشتار پر برگ - که با هدف معرفی جوامع حدیثی متقدم نگاشته شده - به کلینی و کتاب او پرداخته و از مشایخ و راویان کافی سخن به میان آورده است نویسنده، سپس به مصادر کتاب اشاره کرده و در پی آن، ساختار کتاب را به بحث نشست است. او ضمن بیان ویژگی های روایات کتاب و گونه های مختلف آنها، از شرح و تعلیقه های کافی غافل نبوده است.

جوامع حدیثی متقدم

در زمان امام کاظم علیه السلام و بعد از آن، شماری از محدثان به جامع نویسی و تنظیم بخش هایی از کتب اصول روی آوردند، اما به خاطر دسترسی نداشتن به تمام اصول روایی و درک بخشی از دوران صدور روایی از ائمه علیهم السلام و نیز توجه آنان به بخشی خاص از روایات، کاری در خور و جامع ارائه نگردید.

از سوی دیگر رشد جامعه شیعی در دوران غیبت صغری و آغاز غیبت کبرای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و نیاز پیوسته عالمان دینی، اعم از فقیهان، متکلمان و مفسران شیعه به میراث روایی مدون و رویکرد اختلاف در نگرش های فقهی و کلامی در اثر پراکندگی اصول روایی، تدوین جوامع حدیثی شیعه را بیش از

ص: 381

هر زمان دیگر ضروری می ساخت.

در پاسخ به چنین نیازی بود که ثقة الاسلام کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی، به تدوین جوامع روایی اقدام کردند و کتاب های کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار به رشته تحریر درآمد و جوامع حدیثی متقدم شیعه شکل گرفت.

چهار کتاب اصلی روایی شیعه که توسط محمدون ثلاث اول نوشته شد، بدین شرح است:

1. ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی (م 329 ق) الکافی؛

2. ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، شیخ صدوق (م 381 ق) کتاب من لا یحضره الفقیه؛

3. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (م 460 ق) تهذیب الأحکام و الاستبصار فی ما اختلفت من الأخبار.

علل شهرت یافتن کتب اربعه

ممکن است این سؤال پیش آید که با وجود کتب روایی متعدد شیعه همچون اصول اربعمانه، جوامع اولیه و...، چرا صرفاً همین چهار کتاب به عنوان کتب اربعه یا اصول اربعه شیعه شهرت یافتند.

در جواب به این سؤال می توان به علت های زیر اشاره کرد:

1. وثاقت و مقام بلند علمی مؤلفان کتب اربعه؛

2. اهتمام مؤلفان به جمع آوری احادیثی که از صحت و اعتبار بیشتری برخوردارند؛

3. نظم و ترتیب در چینش احادیث و موضوعات؛

4. اشتمال بر حجم گسترده ای از احادیث و موضوعات؛

5. قدمت زمانی و نزدیکی آنها به عصر صدور؛

6. تلاش مؤلفان این کتاب ها برای حل اختلاف اخبار.

ص: 382

پیش از آشنایی با هر یک از کتب چهارگانه لازم است به دو نکته توجه کنیم:

1. نامیده نشدن این کتب به «صحاح اربعه»: می دانیم که اهل سنت از جامع بخاری و مسلم با نام صحیح بخاری و صحیح مسلم یاد کرده اند، چنان که گاه از کتب شش گانه اصلی اهل سنت نیز با عنوان «صحاح سته» یاد شده است، اما عالمان شیعه با وجود روایات صحیح فراوانی که در کتب اربعه وجود دارد، هرگز این کتاب ها را «صحاح اربعه» نامیده اند. این امر موجب شده است که راه نقد و بحث در متن و سند روایات این کتاب ها هم چنان گشوده باشد.

2. اصول خمسه و کتاب «مدینه العلم» در کلام برخی از عالمان: کسانی مانند شیخ شمس الدین محمد بن محمود آملی (1) (م 752 ق) و حسین بن عبدالصمد عاملی پدر شیخ بهایی (2) (م 984 ق) از «اصول (3) خمسه» حدیثی یاد کرده اند، (4) آنان «مدینه العلم» شیخ صدوق را که گفته می شود بیش از دو برابر کتاب من لایحضره الفقیه ایشان بوده، (5) نیز در جنب چهار کتاب مذکور قرار داده و از این رو به «اصول خمسه» تعبیر نموده اند. اما متأسفانه کتاب «مدینه العلم» شیخ صدوق به دست ما نرسیده و تلاش هایی که تاکنون برای یافتن نسخه ای از این کتاب انجام گرفته ناکام مانده است.

ص: 383

1-1). نفایس الفنون فی عرایس العیون، ج 1، ص 397.

2-2). وصول الاخیار الی اصول الاخبار، ص 85. وی گفته است: «و أصولنا الخمسة الکافی و مدینه العلم و کتاب من لایحضره الفقیه و التهذیب و الاستبصار».

3-3). اطلاق «اصل» بر این کتب با اصطلاحی که قبلاً برای «اصول اربعمائه» به کار می رفت متفاوت است، اصل در آنجا به معنای کتاب هایی بود که بدون واسطه مکتوب از معصوم دریافت شده بود اما در اینجا مراد از کتب اصول کتاب های اصلی و مهم حدیثی است که همان جوامع حدیثی اند.

4-4). قاضی نور الله تستری (956 - 1019 ق) کتب مشهور حدیثی شیعه را شش کتاب دانسته و در کنار کتب اربعه دو کتاب المحاسن تألیف احمد بن محمد بن خالد البرقی و قرب الإسناد تألیف محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری را نیز افزوده است. المحاسن، مقدمه مصحح (سید جلال الدین حسینی)، ص 10؛ نیز: فیض الاله فی ترجمه قاضی نور الله، سید جلال الدین حسینی، ص 71 به نقل از مصائب النواصب قاضی نور الله تستری.

5-5). به تعبیر ابن شهر آشوب این کتاب دارای 10 جزء بوده در حالی که کتاب من لایحضره الفقیه 4 جزء است. ر. ک: معالم العلماء، ص 147.

با مروری بر زندگی مرحوم کلینی بحث را پی می گیریم:

نام: ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی معروف به «ثقة الاسلام» (1) از مشهورترین فقها و محدثان امامیه است که در عصر غیبت صغرا می زیست.

ولادت: از تاریخ و مکان ولادت وی اطلاع دقیقی در دست نیست، اما قراین (2) حاکی از آن است که وی احتمالاً در اواخر عصر امامت امام حسن عسکری علیه السلام (م 260 ق) و یا اندکی پس از آن (3) در روستای کُلین، (4) جنوب شهر ری - در حوالی حسن آباد فعلی - چشم به جهان گشود.

خاندان: درباره پدرش یعقوب بن اسحاق اطلاع زیادی نداریم، اما آرامگاه وی در روستای کُلین، قرن هاست که زیارتگاه شیعیان است امری که حکایت از شهرت و جلالت وی در آن عصر دارد. خاندان مادری ثقة الاسلام کلینی خاندانی اهل علم بود.

پدر بزرگ مادری اش، محمد بن ابراهیم بن ابان کلینی و عموی مادرش، احمد بن ابراهیم بن ابان کلینی محدثانی فاضل و نیک بودند. (5) دایمی وی «عَلان» نیز محدثی بزرگ بود که در سفر حج و در راه زیارت خانه خدا به شهادت رسید. (6)

ص: 384

- 1-1) . ثقة الاسلام یعنی دانشمندی که مورد وثوق و سند وثاقت اسلام و مسلمین است و آن قدر اهمیت داشته که برای اولین بار کلینی سرآمد دانشمندان و فقها و محدثان پیشین شیعه را بدان منسوب کرده اند. (مفاخر اسلام، ج 3، ص 28، پاورقی 2)
- 2-2) . درباره این قراین ر. ک: العمیدی، «مع الکلینی و کتابه الکافی»، علوم الحدیث، س 1، ش 1، ص 156 و 157.
- 3-3) . در این باره ر. ک: خویی، معجم رجال الحدیث، ج 19، ص 58؛ بحرالعلوم، الفوائد الرجالية، ج 3، ص 336.
- 4-4) . کُلین بر وزن حسین در 38 کیلومتری شهر ری و ناحیه جنوب غربی جاده قم به تهران نزدیک حسن آباد کنونی است. به همین جهت او را به لقب «رازی» منسوب به ری هم خوانده اند. دوانی، مفاخر اسلام، ج 3، ص 27 و فرهنگ جغرافیایی ایران، ج 1، ص 138.
- 5-5) . رجال الطوسی، ص 408.
- 6-6) . نام دایمی کلینی علی بن محمد بن ابراهیم رازی کلینی معروف به عَلان است که نجاشی او را این گونه توصیف کرده است: ثقة، عین، له کتاب اخبار القائم (نجاشی، رجال النجاشی، ص 260 و 261)؛ شیخ صدوق نیز او را در زمره کسانی برشمرده است که امام زمان (عج) را دیده و با آن حضرت سخن گفته اند. (صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، باب 43، ح 44، ص 470). [1] عَلان یکی از مشایخ کلینی - در عده های معلوم - است که وی توسط آنها از سهل بن زیاد روایت می کند. (علامه حلی، خلاصة الأقوال، الفائدة الثالثة، ص 430؛ نیز: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 30، [2] خاتمه، فایده سوم، ص 145-148).

تحصیلات و سفرها: ظاهراً کلینی تحصیلات خود را در زادگاهش کُلین و در میان چنین خانواده ای فرهیخته و اهل علم آغاز کرد و با منابع علم حدیث و رجال آشنا شد. وی برای کسب دانش و فراگیری حدیث در طول حیات علمی خویش به شهرهای مختلفی همچون ری، قم، بغداد و کوفه سفر کرد. شهر ری که تا اواخر قرن سوم تحت نفوذ اهل سنت قرار داشت در آن عصر به نقطه برخورد آراء و نظر فرقه هایی چون اسماعیلیه و مذهبیه چون شافعی، حنفی و شیعی مبدل شده بود و در واقع قلب ایران محسوب می شد. کلینی در ضمن تحصیلات خود نه تنها با عقاید و نظر مذاهب و گرایش های مختلف آشنا شد، بلکه به ماهیت برخی از حرکت هایی که می رفت تشیع را از مسیر خود منحرف کند پی برد و به مقابله با آنها پرداخت.

کلینی در آن زمان که نهضت ضبط و ثبت احادیث و روایات، سراسر ممالک اسلامی را فراگرفته بود، بخشی از عمر خود را در شهر قم، شهر محدثان و راویان شیعه سپری کرد و از محضر محدثان نامداری چون احمد بن ادریس قمی از یاران امام عسکری علیه السلام و نیز علی بن ابراهیم قمی و بسیاری دیگر از مشایخ این شهر بهره برد.

کلینی پس از مدتی برای گردآوری احادیث اهل بیت علیهم السلام و کسب فیض از اساتید و محدثان مختلف، روستاها و شهرهای بسیاری را از جمله کوفه که یکی از مراکز بزرگ علمی به شمار می رفت، پشت سر نهاد و سرانجام پس از بهره بردن از اساتید مختلف به بغداد، که در آن زمان یکی از مهم ترین مراکز علمی - فرهنگی به شمار می رفت و آراء و عقاید اکثر مذاهب اسلامی در آن جریان داشت و همچنین آخرین نایب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، «علی بن محمد سمري» در این شهر زندگی می کرد، وارد شد.

بسیاری از مورخان معتقدند، کلینی دو سال آخر عمر خویش را در بغداد به سر برده و در آنجا به تدریس و تعلیم کافی پرداخته است و شاگردانی همچون احمد بن ابی رافع و ابوالحسین عبدالکریم بن نصر بزاز (1) کتاب کافی را در این شهر از وی فرا گرفتند. (2)

ص: 385

1-1). تهذیب الأحكام، ج 10، ص 29 (مشيخه).

2-2). آقای ثامر هاشم العمیدی معتقد است که شیخ کلینی قبل از سال 310 هجری وارد بغداد شده است (مقاله «مع الکلینی و کتابه الکافی»، مجله علوم الحدیث، ش 1، ص 200).

مقام علمی: کلینی محل مراجعۀ بزرگان و اندیشمندان عصر خویش در مشکلات دینی بود. کلینی در نظر دانشمندان عامه نیز بسیار بزرگ است. همه از وی تجلیل کرده و او را به عظمت و فقاہت و بزرگواری ستوده اند. ابن اثیر روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «خداوند برای این امت در سر هر قرن شخصی را برمی انگیزد که وی دین آنان را تجدید کند». (1) آنگاه به گفتگو پیرامون این حدیث پرداخته است و می نویسد:

احیاکننده مذهب شیعه در پایان قرن اول هجری، محمد بن علی امام باقر علیه السلام (م 113 ق)، در پایان قرن دوم علی بن موسی امام رضا علیه السلام (م 202 ق) و در پایان قرن سوم ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی (م 329 ق) بوده است. (2)

کلینی در نگاه عالمان

نجاشی درباره مرحوم کلینی می نویسد: «شیخُ أصحابنا فی وقتہ بالریّ و وجہہم و کان أوثق الناس فی الحدیث وأثبتہم». (3) کلینی در زمان خود پیشوای علمای شیعه و چهره درخشان آنها در ری و موثق ترین آنها در حدیث و ضبط آن بوده است.

شیخ طوسی نیز با این عبارت از او یاد کرده است: «ثقة عارف بالأخبار»، (4) کلینی دانشمندی مورد اعتماد و عالم به احادیث بود.

پدر شیخ بهایی می گوید: «محمد بن یعقوب الكلینی رحمه الله شیخُ عصره فی وقتہ و وجہ العلماء و النبلاء، کان أوثق الناس فی الحدیث و أقدّم لهم له و أعرّفهم به». (5) محمد بن یعقوب کلینی در عصر خود، استاد علمای زمان خویش و سرآمد عالمان و شریفان و موثق ترین شخص در نقل حدیث بود. او در نقد و بررسی حدیث بر همگنان تقدم داشت و بیش از همه به حدیث آشنا بود.

ص: 386

1-1). این حدیث در سنن ابی داود [1] چنین روایت شده است: «عن أبی علقمة، عن أبی هريرة، فیما أعلم، عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: إن الله یبعث لهذه الأمة علی رأس کلّ مائة سنة من یجدد لها دینها» (ابن الأشعث السجستانی، سنن ابی داود، ج 2، ص 311، ح 4291). [2] البته این حدیث در منابع معتبر حدیثی شیعه نقل نشده و از سوی برخی محققان همچون شهید مطهری از لحاظ متن و سند ضعیف شمرده شده است (ر. ک: مطهری، ده گفتار، ص 113-117).

2-2). جامع الاصول، ج 12، ص 220-222.

3-3). رجال النجاشی، ص 377.

4-4). فهرست کتب الشیعه و اصولهم، ص 136.

5-5). وصول الاخیار إلی اصول الاخبار، ص 85.

اساتید:

ثقة الاسلام کلینی از محضر مردانی بزرگ بهره برده که هر یک در عصر خود از محدثان نامی آن عصر به شمار می رفتند، (1) همچون علی بن ابراهیم بن هاشم قمی صاحب تفسیر علی بن ابراهیم (م بعد از 307 ق) و محمد بن حسن بن فروخ صفار (م 290 ق) صاحب بصائر الدرجات.

از جمله مشایخ وی که اکثر روایات کافی از طریق آنها نقل شده است، به ترتیب عبارتند از:

1. علی بن ابراهیم قمی (7068 روایت)؛

2. محمد بن یحیی عطار قمی (5073 روایت)؛

3. أبوعلی اشعری [احمد بن ادريس قمی] (با عنوان اول 875 روایت و با عنوان دوم 154 روایت)؛

4. حسین بن محمد اشعری قمی (830 روایت)؛

5. حمید بن زیاد کوفی (450 روایت). (2)

اکثر مشایخ مرحوم کلینی از محدثان حوزه حدیثی قم اند. از این رو احادیث کافی را می توان نمونه ای بارز از احادیث رایج در این حوزه حدیثی به شمار آورد.

شاگردان:

عده ای از فقها و محدثان بنام شیعه، که مشاهیر علمای ما در قرن چهارم هجری در ایران و عراق بوده اند، از جمله شاگردان کلینی به شمار می روند. (3) بزرگانی چون:

1. جعفر بن محمد بن جعفر معروف به ابن قولویه قمی (م 368 ق)، (صاحب

ص: 387

-
- 1-1). دکتر حسین علی محفوظ در مقدمه کافی نام 36 نفر و العمیدی در مقاله خود نام 46 نفر از مشایخ کلینی را با بررسی اسناد کافی استخراج کرده اند. کافی، ج 1، ص 14-18؛ العمیدی، «مع الکلینی و کتابه الکافی»، مجله علوم الحدیث، ش 1، ص 207-212.
- 2-2). معجم رجال الحدیث، ج 19، ص 58.
- 3-3). برای آشنایی با اسامی پانزده تن از شاگردان کلینی ر. ک: الکافی، مقدمه حسین علی محفوظ، ص 18-20.

2. محمد بن ابراهیم نُعمانی معروف به ابن ابی زینب، (صاحب کتاب الغیبة) ؛

3. محمد بن أحمد صفوانی؛ مشهور است که این دو نفر (نُعمانی و صفوانی) از شاگردان مخصوص کلینی بودند و کتاب کافی را نسخه برداری و روایت کرده اند؛ (1)

4. محمد بن علی ماجیلویه؛

5. هارون بن موسی تَلَعُکَبْرِي (م 385 ق) .

تألیفات: (2)

1. تعبیر الرؤیا : (احادیث مسندی از خواب و تعبیر خواب که شیخ طوسی از این کتاب به نام تفسیر الرؤیا یاد می کند) . (3)

2. الرد علی القرامطه: این کتاب در ردّ جریان «قَرَامَطَه» نوشته شده بود جریانی که از فرقه «اسماعیلیه» جدا شده بود. آنها پیرو فردی به نام «حَمَدان بن اشعث» ملقب به «قَرَمَط» بودند. (4)

3. الرسائل (رسائل الأئمة) : شامل نامه هایی از ائمه به فرزندان و یاران خود بود.

4. کتاب الرجال : این کتاب در دانش رجال بوده است.

5. ما قیل فی الائمة من الشعر : شامل اشعاری که شعرا در فضایل ائمه علیهم السلام سروده بودند.

6. الکافی : به این کتاب به تفصیل خواهیم پرداخت. (5)

از آثار متعدد و ارزشمند مرحوم کلینی تنها کتاب کافی ایشان به دست ما رسیده است. کتاب الرسائل نیز تا قرن ها موجود بوده است، چنان که سید بن طاووس (م 664ق)

ص: 388

1-1) . در این باره ر. ک: الکافی، مقدمه حسین علی محفوظ، ص 19 به نقل از عین الغزال، ص 12 و مرآة العقول، ج 1، ص 396

چاپ سنگی (ج 6، ص 9 چاپ جدید) نیز ر. ک: مقدمه فارس حسون کریم بر کتاب الغیبة محمد بن ابراهیم نُعمانی، ص 9. [1]

2-2) . رجال نجاشی، ص 377.

3-3) . فهرست کتب الشیعه و اصولهم، ص 210.

4-4) . در این باره ر. ک: مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص 358-360. [2]

5-5) . آقابزرگ تهرانی در الذریعه دو کتاب دیگر به نام «خصائص الغدير» و «کتاب الدعاء» را نیز به مرحوم کلینی نسبت داده است (الذریعه، ج 7، ص 173 و ج 8، ص 184) .

در کشف المحجّة (1) مکرراً مطالبی را از آن نقل کرده است. صدرالدین شیرازی (م 1050ق) نیز در شرح اصول کافی (2) منقولاتی از آن را آورده است که حکایت از وجود کتاب در نزد وی می کند، اما پس از آن دیگر اثری از این کتاب یافت نشده است.

وفات: کلینی در حالی که حدود 70 سال از عمرش می گذشت و پس از 20 سال تلاش در تدوین کتاب کافی، در شعبان سال 329 هجری قمری، سالی که سال «تناثر نجوم» یعنی فرو ریختن ستاره ها، نام گرفته است، چشم از جهان فرو بست و در «باب الکوفه» بغداد (3) به خاک سپرده شد. (4) در همین سال همچنین با رحلت آخرین نایب امام زمان، علی بن محمد سمری، غیبت کبری آغاز شد. (5)

کتاب کافی

اشاره

کافی جامع ترین و مهم ترین کتاب در میان کتب اربعه شیعه است.

شیخ مفید در این باره می نویسد: کافی از سترگ ترین و سودمندترین کتب شیعه است. (6)

فیض کاشانی کافی را معتبرترین، کامل ترین و جامع ترین کتب اربعه دانسته است. (7)

علامه مجلسی نیز کتاب کافی را دقیق ترین، جامع ترین، بزرگ تری و بهترین تألیفات شیعه معرفی کرده است. (8)

ص: 389

-
- 1-1) . کشف المحجّة، ص 159، 173، 189.
 - 2-2) . شرح اصول الکافی، ج 2، ص 612 - 615.
 - 3-3) . قبر وی امروزه در سمت شرقی بغداد در جامع صفویه (آصفیه) قرار دارد. العمیدی، «مع الکلینی و کتابه الکافی»، علوم الحدیث، ش 1، ص 222 و حسینی جلالی، درایة الحدیث، ص 146.
 - 4-4) . رجال النجاشی، ص 377 و 378؛ رجال الطوسی، ص 439. شیخ طوسی می نویسد: محمد بن یعقوب الکلینی یکنی ابا جعفر الأعور جلیل القدر عالم بالأخبار. . . مات سنة تسع و عشرين و ثلثمائة فی شعبان ببغداد و دفن بباب الکوفة. ولی شیخ طوسی در کتاب فهرست کتب الشیعه و اصولهم، ص 395 و [1] ابن طاووس در کشف المَحجّة، ص 159 سال 328 را سال وفات کلینی ذکر کرده اند، اما به دلایلی از جمله نزدیک تر بودن عصر نجاشی به کلینی قول نجاشی صحیح تر به نظر می رسد. درباره سالم ماندن جسد و کفن مرحوم کلینی ر. ک: خوئی، معجم رجال الحدیث، ج 19، ص 56 و 57. [2]
 - 5-5) . علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق) نیز در همین سال از دنیا رفته است (رجال النجاشی، ص 264).
 - 6-6) . «الکافی و هو من أجل کتب الشیعة و أكثرها فائدة»، تصحیح الاعتقاد، ص 27.
 - 7-7) . «الکافی» . . . أشرفها و أوثقها و أتمها و أجمعها» (الوافی، ج 1، ص 5). [3]
 - 8-8) . «کتاب الکافی» . . . أضبط الأصول و أجمعها، و أحسن مؤلفات الفرقة الناجية، و أعظمها» (مرآة العقول، ج 1، ص 3). [4]

نام کتاب: درباره نامگذاری این کتاب به کافی باید گفت: به نظر می‌رسد این کتاب از سوی مؤلف آن مسمی به کافی نبوده است. مهم‌ترین دلیل این مطلب عدم اشاره کلینی به نام کتاب در خطبه آغازین این اثر بزرگ است، هر چند که در دوره‌های بعد شیخ طوسی و نجاشی از کتاب کلینی به نام کافی یاد کرده‌اند، اما می‌توان احتمال داد که عنوان کافی به عنوان نام اثر کلینی از خطبه وی در شروع کتاب اقتباس گشته است، آنجا که در پاسخ شخصی که از او تقاضای تدوین چنین کتابی را کرده بود می‌نویسد: (1)

و قلت أنك تُحبُّ أن يكونَ عندك كتابٌ كافٍ يجمعُ فيه من جميع فنونِ علمِ الدِّينِ... (2)

گفته بودی که علاقه مندی کتابی در اختیار تو قرار گیرد که تو را کفایت کند و تمام فنون علم دین در آن گرد آمده باشد.

نجاشی در کتاب رجال خود می‌گوید: «صنّف الكتابَ الكبيرَ المعروف بِالكليني، يُسمّى الكافي» (3). این عبارت نشان دهنده آن است که مؤلف بر مجموع آن نامی ننهاده بوده و به لحاظ شهرت مؤلف، کتاب به نام وی معروف بوده است.

زمان تألیف: شروع و پایان تألیف کتاب کافی دقیقاً مشخص نیست، اما نجاشی به نگاشته شدن آن در بیست سال، تصریح کرده است: «صنّف الكتابَ الكبيرَ المعروف بِالكليني يُسمّى الكافي في عشرين سنةً»: (4) شیخ کلینی کتاب خود را که به «کلینی» معروف بود و کافی نامیده می‌شد در مدت بیست سال تصنیف کرد.

انگیزه تألیف «کافی»: مرحوم کلینی در ابتدای کافی انگیزه خود را از تألیف کتاب بیان کرده است و از مطالعه این مقدمه که ظاهراً پس از تألیف کتاب نوشته شده است، روشن می‌گردد که او جامع خود را به تقاضای یکی از دوستانش نوشته است و علت درخواست آن شخص از کلینی حل دو مشکل اساسی در آن زمان بوده است:

ص: 390

1-1. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص 470.

2-2. الکافی، ج 1، ص 8 و 9. [1]

3-3. رجال النجاشی، ص 377.

4-4. همان، ص 266.

1. در برخی از امور اختلاف روایات مشکل ساز شده است و حقیقت شناخته نمی شود.

2. کتابی که جامع تمام فنون علم دین باشد لازم است، تا طالبان علم دین از طریق اخبار صحیح به علوم و سنن دین دسترسی پیدا کنند.

عبارت مرحوم کلینی در خطبه آغازین کتاب چنین است:

... و ذکرت أنّ اموراً قد اشکلت علیک، لا تعرف حقائقها لاختلاف الروایة فیها و أنّک تعلم أنّ اختلاف الروایة فیها لاختلاف عللها و أسبابها و أنّک لا تجد بحضرتک من تذاکره و تفاوضه ممن تثق بعلمه فیها و قلت إنّک تحبّ أن یکون عندک کتاب کاف یرجمع فیہ من جمیع فنون علم الدین ما یرجمع به المتعلم و یرجع الیه المسترشد و یأخذ منه من یرید علم الدین و العمل به بالأثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلام... (1)

تو در نامه ات نوشته بودی که اموری برای تو مشکل گردیده است، به دلیل اختلاف روایت نمی توانی حقیقت آن را درک کنی و می دانی که اختلاف روایت خود علل و اسباب مختلفی دارد. در ضمن نوشته بودی که در حوزه تو دانشمند مورد اطمینانی در این زمینه وجود ندارد که بتوانی با وی به مذاکره علمی بنشیننی و نوشته بودی چه نیکوست، کتابی در اختیار تو قرار گیرد که جامع فنون علوم دینی باشد و از هر جهت در شناخت مسائل کفایت کند به طوری که محل رجوع و تکیه گاه نوآموزان و طالبان رشد گردد. علاوه بر آن هر کس در مسیر علوم دینی و عمل به اخبار صحیح از امامان صادق علیهم السلام باشد، بتواند از آن بهره برداری نماید.

مآخذ کتاب «کافی»: کلینی در جایی از کافی به مصادری که در تألیف کتاب از آنها بهره جسته تصریح نکرده است. (2) البته با توجه به فاصله زمانی اندک وی با عصر تدوین اصول چهارصدگانه و جوامع اولیه حدیثی و وجود این کتاب ها در آن عصر (3) می توان احتمال داد که وی در تدوین کافی از این منابع استفاده کرده است. بررسی

ص: 391

1-1) . الکافی، ج 1، ص 9. [1]

2-2) . جز در مواردی انگشت شمار، مانند نقل از کتاب ابی نعیم طحان (الکافی، ج 7، ص 57) و [2] کتاب العباس (الکافی، ج 7، ص 29) . [3] ر. ک: حسینی جلالی، درایة الحدیث، ص 167.

3-3) . محدث نوری در این باره می نویسد: آن گونه که از شرح حال ابو محمد هارون بن موسی تلعبیری (شاگرد کلینی) استظهار می شود تمام اصول در عصر کلینی موجود بودند. (خاتمه مستدرک، ج 3، ص 477) .

اسناد کافی نیز نشان می دهد بسیاری از کسانی که در طبقه بعد از مشایخ کلینی قرار دارند از مؤلفان کتب حدیثی بوده اند که وی به واسطه اساتیدش از آنها نقل کرده است، همچون احمد بن محمد بن خالد برقی صاحب محاسن (1) که کلینی از طریق عدّه ای از مشایخش از او نقل کرده است و بنابراین چنین کتاب هایی را می توان جزو مصادر کافی به شمار آورد. (2)

تعداد احادیث «کافی»: بسیاری از محققان تعداد احادیث کافی را 16199 حدیث دانسته اند، (3) گرچه ارقام دیگری همچون 16121، 15508 و... نیز در شمارش احادیث کافی ذکر شده است. (4) این اختلاف ها عمدتاً نه به علت تفاوت نسخه ها و روایات موجود در آنها، بلکه می تواند به جهات ذیل باشد:

1. تعدد سند های ذکر شده برای یک متن و شماره گذاری مستقل هر سند؛ (5)

2. احتساب احادیث تکراری؛

3. وجود احادیث موقوف (که از غیر معصوم یعنی اصحاب ائمه علیهم السلام نقل شده است)؛

4. متعدد شمردن روایتی که امام علیه السلام در یک مجلس به چند سؤال پاسخ داده اند.

ساختار کتاب: تبویب و تنظیم احادیث در کتب روایی گونه های مختلفی داشته

ص: 392

-
- 1-1) . سماهیجی بحرانی (1135 ق) در من لا- یحضره النبیّه درباره کتاب محاسن می نویسد: و هو ابو الکافی و اکثره منه. که بیانگر استفاده زیاد کلینی از این کتاب است (علوم الحدیث، ج 5، ص 233 به نقل از من لا یحضره النبیّه فی شرح من لا یحضره الفقیه). علامه مجلسی نیز در بحار با عبارت «وقد نقل عنه کلینی» محاسن را یکی از منابع کافی برشمرده است (بحار، ج 1، ص 27). [1]
- 2-2) . در این باره ر. ک: حسینی جلالی، درایة الحدیث، ص 167 و 168.
- 3-3) . لؤلؤ البحرین، ص 394، به نقل برخی از اساتیدش.
- 4-4) . ارقام دیگری که ذکر شده است عبارت اند از: 16477 روایت (سید حسن صدر، نهاية الدراية، ص 546)؛ 16121 روایت (رجال بحر العلوم، ج 3، ص 331)؛ 15508 روایت (طبق شمارش عمیدی در مجله علوم الحدیث، ش 1)؛ 15176 روایت (الکافی، مقدمه دکتر محفوظ، ص 28).
- 5-5) . دکتر محفوظ در مقدمه کافی همین عامل یعنی شمارش سند های متعدد یک روایت را علت اختلاف زیاد آمار خود (15176 روایت) با عدد مشهور (16199 روایت) دانسته است (الکافی، مقدمه دکتر محفوظ، ص 28).

است؛ از جمله تدوین آنها بر اساس موضوعات است که پیشینه ای کهن دارد. کلینی نیز کتابش را با شیوه ای کارآمد بر اساس موضوعات در سه بخش اصلی تدوین کرده است: 1. اصول؛ 2. فروع؛ 3. روضه.

اصول و فروع کافی به شیوه درختی تنظیم گشته اند؛ به این معنا که هر یک دارای چند کتاب و هر کتاب مشتمل بر چند باب و هر باب مشتمل بر چند حدیث است، اما روضه باب بندی ندارد و روایات، یکی پس از دیگری ذکر شده است.

1. اصول کافی

موضوع: مباحث اعتقادی و اخلاقی شامل 8 کتاب، 499 باب، 3786 روایت.

کتاب های اصول کافی:

جلد اول (از چاپ های هشت جلدی کافی) شامل:

1. کتاب العقل و الجهل (شامل مباحثی مانند: خلقت عقل، چستی عقل، علامت های عاقل، نکوهش جهل و . . .)؛
2. کتاب فضل العلم (شامل مباحثی مانند: وجوب طلب علم، فضیلت علم و علما، ثواب عالم و متعلم، صفت علما، حق عالم و . . .)؛
3. کتاب التوحید (شامل مباحثی مانند: حدوث عالم و اثبات آفریننده آن، شناخت خدا با خدا، نهی از گفتار در کیفیت خدا، باطل بودن رؤیت خدا، و . . .)؛
4. کتاب الحُجَّة (شامل مباحثی درباره نبوت و امامت از قبیل: نیاز به حجت، خالی نبودن زمین از حجت، شناخت امام، خلیفة الله بودن ائمه، و . . .) کلینی رحمه الله مسائل خمس را نیز در پایان کتاب الحُجَّة آورده و کتاب مستقلی را در بخش فروع بدان اختصاص نداده است.

جلد دوم شامل:

1. کتاب الایمان و الکفر (شامل مباحثی مانند: طینت مؤمن و کافر، درجات ایمان، خصلت های مؤمن، حقیقت ایمان و یقین، و مباحثی اخلاقی از قبیل: خوف و رجاء، تواضع، حلم، قناعت، غیبت و . . .)؛
2. کتاب الدعاء (شامل مباحثی مانند: فضیلت دعا، رفع بلا و قضا به وسیله دعا،

ثنای خدا قبل از دعا، صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، ذکر خداوند عز و جل و . . .)؛

3. کتاب فضل القرآن (شامل مباحثی مانند: فضیلت قرآن، فضیلت حاملان قرآن، آموختن قرآن، ثواب قرائت قرآن، ترتیل قرآن با صوت نیکو و . . .)؛

4. کتاب العشرة (شامل مباحثی در زمینه معاشرت مانند: معاشرت نیکو با مردم، کسانی که معاشرت با آنها نیکوست، سلام کردن، مزاح کردن و خندیدن، حقوق همسایه و . . .).

2. فروع کافی

موضوع: مباحث فقهی شامل 26 کتاب، 1744 باب، 10800 روایت.

این بخش، از کتاب الطهاره شروع و به کتاب الايمان و النذور و الکفارات ختم می شود.

کتاب های فروع کافی عبارت اند از: الطهاره، الحيض، الجنائز، الصلاة، الزکوة، الصيام، الحج و الزيارات، الجهاد، المعيشة، النکاح، العقیقة، الطلاق، العتق و التدبير و الكتابة، الصيد، الذبائح، الاطعمة، الاشربة، الزي و التجمل و المروة، الدواجن، (1) الوصايا، الموارث، الحدود، الديات، الشهادات، القضاء و الاحکام، الايمان و النذور و الکفارات.

3. روضه کافی

این بخش فقط مشتمل بر یک کتاب و شامل مباحث گوناگونی همچون خطبه ها و نامه های ائمه علیهم السلام، مواعظ، قصص و مطالب تاریخی است که مجموع احادیث آن بالغ بر 597 حدیث است.

ویژگی های شیوه گزارش متن احادیث در کافی

مهم ترین ویژگی های مربوط به شیوه گزارش متن احادیث در کافی عبارت اند از:

1. ذکر نص حدیث و پرهیز از نقل به معنا: ثقة الاسلام کلینی مقید است که نص احادیث را ذکر و از نقل به معنا پرهیز کند، از این رو مرحوم کلینی را اضبط محدثان

ص: 394

1-1). دواجن جمع داجن، گوسفندی که در خانه به آن علف دهند، گاهی برای حیوانات خانگی دیگر مانند پرندگان - همچون مرغ خانگی و کبوتر - و مانند آن نیز اطلاق می شود. (النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، ج 2، ص 102).

دانسته اند. مرحوم غفاری در مقدمه خود بر کافی در این باره می نویسد:

هر چه در سخنان و کتاب های عالمان جستجو کنی، مطلبی نخواهی یافت که نشان دهد کلینی رحمه الله در لفظ حدیث تصرف یا حدیث را نقل به معنا کرده یا آن را از حفظ نقل کرده باشد. (1)

پدیده نقل به معنا در جوامع حدیثی اهل سنت بسیار مشاهده می شود، مثلاً سیوطی درباره بخاری و تدوین صحیح بخاری می نویسد:

چه بسا که وی روایات را از حفظ می نوشت و الفاظ راویان را تشخیص نمی داد از این رو گاه دچار شک می شد. (2)

2. عدم ذکر احادیث متعارض و اکتفا به ذکر روایات مطابق با نظر فقهی خود: (3) این ویژگی موجب گشته است که روایات انتخابی مرحوم کلینی، فتوای او تلقی گردد.

در بحث انگیزه تألیف کافی بیان شد که یکی از مشکلات موجود آن عصر برای توده مردم، وجود روایت متعارض بود، لذا مرحوم کلینی در بین روایات متعارض، حدیثی را برگزیده که با بینش فقهی و اعتقادی او متناسب بوده است، از این رو کتاب وی، کمتر احادیث اختلافی را در خود جمع کرده است. این نکته گرچه از محسنات کافی بوده است، به سهم خود از عوامل نقد کتاب نیز به شمار می آید، زیرا در این شیوه پاره ای از روایات فقهی از دید فقیهان به دور خواهد ماند، روایاتی که ممکن است از

ص: 395

1-1. الاصول من الکافی، مقدمه محشی (علی اکبر غفاری)، ص 12.

2-2. تدریب الراوی، ص 86. ابن حجر از بخاری نقل کرده است که خود می گفت: احادیث بسیاری را در بصره شنیدم و در شام نوشتم یا در شام شنیدم و در مصر نوشتم. راوی پرسید: آیا تمام حدیث را؟ و بخاری سکوت کرد (مقدمه فتح الباری، ص 488).

3-3. مثلاً در عنوان صلاة مسافر و در تعیین مسافتی که نماز شکسته می شود، دو دسته روایت وجود دارد، مرحوم کلینی تنها روایات «برید» را ذکر کرده است و هیچ روایتی از «بریدین» نیاورده است (کافی، ج 3، ص 432)، چگونگی اخذ و انتخاب یک دسته از روایات معارض و نقل آنها در کتاب کافی، در مقدمه کتاب توضیح داده شده است. مرجحاتی که مؤلف از آنها نام می برد، موافقت با کتاب، موافقت با عامه و همچنین اجماع اصحاب بر آن است. اگر هیچ گروه از متعارضین، این مرجحات را نداشتند، طبق دستور ائمه علیهم السلام به هر گروه می توان عمل کرد: «بأیّهما اخذتم من باب التسلیم وسعکم» و کلینی رحمه الله یک گروه را انتخاب و در کتاب خود نقل کرده است.

نظر دیگر محدثان و فقیهان شیعه نسبت به روایات کافی ترجیح داشته باشند. به عنوان مثال شیخ طوسی در پاره ای مواقع با انتقاد از متن و سند روایت کافی، روایات مخالف آن را در کتب خویش ذکر کرده و عملاً به آن فتوا داده است.

3. مقدم داشتن روایاتی که در دلالت بر مطلب از صراحت و وضوح بیشتری برخوردارند: مرحوم کلینی غالباً احادیث هر باب را بر اساس صراحت و وضوح دلالت تنظیم کرده است، لذا در بسیاری از موارد روایات آخر باب خالی از ابهام و اجمال نیست. (1)

4. تقطیع متن در برخی موارد بدون تصریح بدان: محدثان گاه حدیثی را که مشتمل بر موضوعات مختلفی بوده است به چند بخش تقسیم و هر بخش را به تناسب در موضوع و باب خاص خود نقل می کردند. مرحوم کلینی رحمه الله نیز در برخی موارد جهت رعایت اختصار از این شیوه استفاده کرده است. مثلاً حدیث شماره 2 «باب الاضطرار الی الحجة» بخشی از حدیث شماره 15 «باب فرض طاعة الائمة» است. (2)

5. شرح و بیان برخی از احادیث توسط مرحوم کلینی: از جمله نکات قابل توجه در کتاب کافی بیان هایی است که مؤلف در ذیل برخی از احادیث آورده است. در مجموع حدود هشتاد شرح و بیان پیرامون روایات وجود دارد که نیمی از آنها از خود ثقة الاسلام کلینی و نیمی دیگر از راویان و محدثان پیشین است. این بیان ها غالباً به نحوی ذکر شده اند که با متن احادیث خلط نشوند. اکثر این بیان ها در بخش اصول کافی است و هر یک به شکل خاصی تبیین حدیث را برعهده دارد. توضیحات کلینی رحمه الله در مقولات مختلف کلامی، تاریخی، تفسیر الفاظ و آراء فقهی به چشم می خورد، مانند آنچه در توضیح خطبة توحیدی امام علی علیه السلام (3) یا تفسیر واژه «صمد» (4) آورده است.

کلینی رحمه الله گاه در احادیث فقهی نیز توضیحاتی را در زمینه های زیر آورده است:

ص: 396

1-1). ر. ک: روضات الجنات، ج 6، ص 116؛ نیز: العمیدی، علوم الحدیث، ش 1، ص 258. اما این سخن خوانساری در روضات الجنات که مدعی است کلینی روایات صحیح تر را نیز مقدم کرده سخنی است که نه کلینی چنین ادعایی داشته است و نه دلیلی آن را تأیید می کند. ر. ک: حسینی جلالی، درایة الحدیث، ص 160.

2-2). ر. ک: الکافی، ج 1، ص 168 - 169، و [1] ص 188 - 189.

3-3). همان، ج 1، ص 136 ذیل ح 1. [2]

4-4). همان، ج 1، ص 124 ذیل ح 2.

الف) توضیح متن روایت: مرحوم کلینی بر اساس رأی اجتهادی خویش، که گاه برگرفته از احادیث است، به توضیح برخی از احادیث پرداخته است. (1)

ب) ارائه رأی فقهی خود در آغاز یا پایان باب: مؤلف در مواردی در ابتدای باب، آراء فقهی خویش را ذکر و سپس احادیث مربوط به آن باب را آورده است، مانند: باب «فئی» از کتاب الحجة. (2) گاهی نیز در پایان باب به جمع بندی و تبیین حکم فقهی پرداخته است، مانند بیان احکام سهو در نماز در پایان یکی از باب های کتاب الصلوة. (3)

ج) توجه به آراء اصحاب: مؤلف در مواردی به اجماع اصحاب (4) توجه داده است.

همچنین آراء راویانی همچون یونس بن عبدالرحمن (5) و ابن ابی عمیر (6) و زراره (7) و دیگر فقهای اصحاب را در تبیین مراد حدیث آورده است.

د) اختلاف نقل های حدیث: مرحوم کلینی گاه نقل های مختلف یک روایت را نیز گزارش کرده است، وی در این موارد با ذکر سند یا بدون سند به روایت دیگر اشاره کرده است و بخش زاید یا اختلافی را در حدیث تعیین می کند. (8)

6. رفع تعارض: مرحوم کلینی قصد آوردن روایات متعارض را نداشته است لکن در بعضی موارد که توهّم تعارض اخبار موجود در کتاب وجود داشته است، توضیحاتی جهت رفع تعارض آورده است؛ چنان که در وقت نماز مغرب (9) و روزه شعبان (10) وجه عدم تعارض روایات را بیان کرده است.

ویژگی های شیوه گزارش اسناد در کافی

1. عدم روایت از غیر معصوم جز در موارد نادر؛

2. ذکر کامل سند تا معصوم جز در موارد اندک؛

ص: 397

1-1) . ر. ک: همان، ج 1، ص 279 ذیل ح 3؛ ج 3، [1] ص 290 ذیل ح 7؛ ج 4، ص 135 ذیل ح 6؛ ج 6، ص 534 ذیل ح 10؛ ج 7، ص 274 ذیل ح 4.

2-2) . همان، ج 1، ص 538 و 539؛ و [2] نیز ابتدای کتاب مواریث، ج 7، ص 70-76.

3-3) . همان، ج 3، ص 362-359. [3]

4-4) . همان، ج 7، ص 115 ذیل ح 16.

5-5) . همان، ج 7، ص 115 و 212.

6-6) . همان، ج 6، ص 110 ذیل ح 7.

7-7) . همان، ج 7، ص 109. [4]

8-8) . همان، ج 3، ص 546، ح 2؛ ج 5، [5] ص 329، ح 7؛ ج 6، ص 540، ح 15.

9-9) . همان، ج 3، ص 280 ذیل ح 9. [6]

3. ذکر طرق مختلف برای یک روایت؛

4. امانت در گزارش سند؛

5. استفاده از شیوه های مختلف برای اختصار سند؛

6. عنعنه در سند؛

7. ارسال در برخی اسناد.

اینک به توضیح هر یک از این ویژگی ها می پردازیم:

1. عدم روایت از غیر معصوم جز در موارد نادر: مرحوم کلینی کوشیده است تا صرفاً روایات معصومان علیهم السلام را در کافی گردآوری نماید، چنان که تعبیر وی در مقدمه کافی نیز که گفته بود: «بالآثار الصحيحة عن الصادقین علیهم السلام» (1) مؤید این شیوه است، لیکن به ندرت در این کتاب روایاتی مشاهده می شود که سند آنها در انتها به معصوم علیهم السلام ختم نشده باشد.

نمونه هایی از روایت از غیر معصوم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النَّعْمَانِ بْنِ أَبِي مَرْيَمَ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: الْمُؤْمِنُ خَلَطَ عَمَلَهُ بِالْحِلْمِ يَجْلِسُ لِيَعْلَمَ وَ يَنْطِقُ لِيَفْهَمَ. . . . (2)

عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ رُبَيْعٍ عَنْ فَضِيلِ بْنِ قَالٍ: (3) صَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ وَ حُسْنُ الْبَشْرِ يَكْسِبَانِ الْمَحَبَّةَ وَ يُدْخِلَانِ الْجَنَّةَ وَ الْبُخْلُ وَ عُبُوسُ الْوَجْهِ يُبْعِدَانِ مِنَ اللَّهِ وَ يُدْخِلَانِ النَّارَ. (4)

در مقدمه معجم رجال الحديث، 12 نمونه از این گونه روایت ذکر شده است. (5)

ص: 398

1-1. همان (مقدمه)، ج 1، ص 9.

2-2. همان، ج 2، ص 111، ح 2. [1]

3-3. مجلسی در مرآة العقول [2] روایت را مضمّر دانسته است و ضمیر فاعلی «قال» را به امام باقر یا امام صادق علیهما السلام برگردانده و معتقد است افتادگی موجود در سند از سوی نساخ یا راویان اتفاق افتاده است که در این صورت حدیث موقوف نخواهد بود.

مرآة العقول، ج 8، ص 179. [3]

4-4. الکافی، ج 2، ص 103، ح 5. [4]

5-5. معجم رجال الحديث، ج 1، ص 83 و 84. [5] روایاتی که ظاهراً از غیر معصوم نقل شده است عبارت اند از: 1. عن علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن بعض أصحابه، عن هشام ابن الحكم، قال: (الأشياء لا تدرك إلا بأمرين. . .) الکافی، ج 1، ص 99، ح 12. 2. عن أبي أيوب النخوی، قال: (بعث إلى أبوجعفر المنصور في جوف الليل. . .) الکافی، ج 1، ص 31، ح 13. و [6] نیز با این سند: عن علی بن

إبراهيم عن أبيه، عن النضر بن سويد. الكافي، ص 310، ح 14. 3. عن أسيد بن صفوان صاحب (رسول الله صلى الله عليه وآله)، قال: (لما كان اليوم الذى قبض فيه أمير المؤمنين عليه السلام ارتجه الموضع بالبكاء)، الكافي، ج 1، ص 454، ح 4. 4. عن إدريس بن عبد الله الأودى، قال: (لما قتل الحسين عليه السلام، أراد القوم أن يوطئوه الخيل)، الكافي، ج 1، ص 465، ح 8. 5. عن الفضيل، قال: (صنابع المعروف و حسن البشر يكسبان المحبة)، الكافي، ج 2، ص 103، ح 5. 6. عن ابن مسكان عن أبي حمزة، قال: (المؤمن خلط عمله بالحلم. . .)، الكافي، ج 2، ص 111، ح 2. 7. عن اليمان بن عبيد الله، قال: (رأيت يحيى بن أم الطويل وقف بالكناسة. . .)، الكافي، ج 2، ص 379، ح 16. 8. عن إسحاق بن عمار، قال: (ليست التعزية إلا عند القبر. . .)، الكافي، ج 3، ص 220، ح 3. 9. عن يونس، قال: (كل زنا سفاح، وليس كل سفاح زنا. . .)، الكافي، ج 5، ص 570، ح 1. [7] نيز: الكافي، ج 7، ص 83 و 84، ح 1 و 2. 10. عن إبراهيم بن أبي البلاد، قال: (أخذنى العباس بن موسى. . .)، الكافي، ج 6، ص 375، ح 5. 11. عن كتاب أبي نعيم الطحان، رواه عن شريك، عن إسماعيل ابن أبي خالد، عن حكيم بن جابر، عن زيد بن ثابت أنه قال: (من قضاء الجاهلية أن يورث الرجال دون النساء)، الكافي، ج 7، ص 75، ح 2. 12. عن إسماعيل بن جعفر، قال: (اختصم رجلان إلى داود عليه السلام فى بقرة. . .)، الكافي، ج 7، ص 432، ح 21. [8]

2. ذکر کامل سند تا معصوم جز در موارد اندک: کلینی رحمه الله اسناد روایات را در متن کتاب - جز در موارد نادر - به صورت کامل نقد کرده است. به این معنا که سند با ذکر یک یا چند تن از مشایخ کلینی آغاز می شود و به نام معصوم ختم می گردد. برخلاف دیگر کتب اربعه که جهت متصل ساختن تعدادی از اسناد کتاب، لازم است به بخش پایانی کتاب به نام «مشیخه» مراجعه شود.

3. ذکر طرق مختلف برای یک روایت: ذکر طرق مختلف برای یک روایت برای رساندن حدیث به مرحله استفاضه یا شهرت مؤثر است، مرحوم کلینی در چنین مواردی:

- اگر سند به کلی متفاوت باشد پس از نقل حدیث، سند دیگر را نیز ذکر و از لفظ «مثله» استفاده می کند. مانند:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سُلَيْمَانَ الْفَرَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الصَّائِمِ، يَكْتَحِلُ؟ قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ، لَيْسَ بِطَعَامٍ وَلَا شَرَابٍ.

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سُلَيْمَانَ الْفَرَّاءِ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ

ص: 399

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِثْلَهُ. (1)

- و اگر بخشی از سند متفاوت باشد، از شیوه حیلولة یا تحویل در سند استفاده می کند.

تحویل در سند یعنی انتقال از سندی به سند دیگر و این در صورتی است که راوی بخواهد متن حدیثی را که با دو یا چند سند نقل شده است، یک جا روایت کند، مانند:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ وَهَبِ بْنِ عَامِرٍ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. . . . (2)

از آنجا که مرحوم کلینی سند فوق را با دو واسطه و از طریق سه تن از مشایخ خود از احمد بن محمد بن ابی نصر دریافت کرده، این سه سند را یک جا به شکل فوق گزارش نموده است، از این رو سند فوق در اصل به سه سند قابل تفکیک است:

الف) عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. . . . ؛

ب) مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. . . . ؛

ج) الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ وَهَبِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ وَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. . . .

4. امانت در گزارش سند: شیخ کلینی سند را به همان گونه که تحمل کرده است، گزارش می کند و تردیدها، ارسال ها، رفع ها و . . . را به طور دقیق بیان می کند. نمونه ای از روایات:

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ قَالَ سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي حَمَزَةَ مَتَى يُطَلَّقُ الْغَائِبُ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ أَوْ رَوَى إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِذَا مَضَى لَهُ شَهْرٌ. (3)

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ مُرْسَلًا عَنْ أَبِي

ص: 400

1-1) . الكافي، ج 4، ص 111، ح 1. [1]

2-2) . همان، ج 1، ص 47، ح 3. [2]

3-3) . همان، ج 6، ص 81، ح 8. [3]

عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ الْوَلَدُ الصَّالِحُ. (1)

5. استفاده از شیوه های مختلف برای اختصار سند: مرحوم کلینی به ذکر کامل سند اهتمام داشت، اما جهت اختصار گاهی به علت اعتماد بر قرائن دال بر محذوف، بخششی از سند یا اول آن را حذف می کرد. این حذف سند به شیوه های زیر انجام گرفته است:

الف) تعلیق بر اسناد قبل، این موقعی است که بخشی از ابتدای سندی با ابتدای سند روایتی در قبل یکسان باشد. در این صورت آغاز سند دوم را به اعتماد سند اول حذف می کنند، بدون این که از الفاظی مانند «بهذا الاسناد» استفاده کنند، مانند:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ. . . . (2)

و در حدیث بعدی آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادٍ. . . . (3)

با توجه به این که محمد بن خالد از اساتید مرحوم کلینی نیست و حداقل با دو واسطه از وی روایت می کند، روشن می شود که مرحوم کلینی به اعتماد سند قبل، اوایل سند را بدون اشاره به محذوف، حذف کرده است.

ب) شبه تعلیق، یعنی به کار بردن عبارت «بهذا الاسناد» جهت حذف سند مکرر یا بخشی از آن، مانند:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَصَّالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْقُنُوتِ وَ مَا يَقَالُ فِيهِ، فَقَالَ: «مَا قَضَى اللَّهُ عَلَى لِسَانِكَ وَ لَا أَعْلَمُ لَهُ شَيْئاً مُوقْتَأً.

و در روایت بعدی چنین آمده است:

بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ فَصَّالَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

ص: 401

1-1). همان، ج 6، ص 3، ح 6. [1]

2-2). همان، ج 8، ص 289، ح 437. [2]

3-3). همان، ج 8، ص 290، ح 438. [3]

ج) تحویل در سند که معنا و نمونه آن در بند 3 گذشت.

د) اختصار در اسامی راویان، کلینی رحمه الله در موارد زیادی به ویژه در اسناد پر تکرار جهت اختصار، از ذکر کامل اسامی راویان خودداری کرده است. این اختصار گاهی موجب اشتراک در اسامی می شود. بسیاری از این مشترکات با مقایسه اسناد دیگر روایات یا استفاده از قرائن موجود در کتب رجال و حدیث قابل شناسایی است، مثلاً در سند یکی از روایات آمده است: «عَلِيُّ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ أَبَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ هَارُونَ...» (2).

در این سند چهار نام اول، مشترک بین چندین نفر است، با تتبع در اسناد به دست می آید که صورت واقعی این سند این گونه بوده است: «عَلِيُّ بْنُ اِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ اِبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ هَارُونَ...» اما با گذشت زمان در برخی موارد تمییز این اسامی مشترک بر رجالیان نیز دشوار گردیده است. از این رو بعضی از اسامی مانند: «أحمد بن محمد» (3) «ابن سنان» ، «حماد» ، «ابن فضال» ، «محمد بن قیس» ، «محمد بن یحیی» و «محمد بن اسماعیل» (4) مورد بحث متأخران قرار گرفته است تا مصداق آن روشن شود. چنان که «محمد بن اسماعیل» مشترک بین هفت نفر است که سه نفر آنها ثقه و چهار نفر مجهول هستند. (5)

ه) به کار بردن عبارات جمعی، مانند: «عِدَّةٌ مِنْ اصْحَابِنَا» منظور از «عِدَّةٌ مِنْ

ص: 402

1-1) . همان، ج 3، ص 340، ح 9. [1]

2-2) . همان، ج 1، ص 59، ح 2. [2]

3-3) . نام أحمد بن محمد مشترک بین گروهی متجاوز از سی راوی است. فیض کاشانی درباره آن می نویسد: ولکن اکثرهم اطلاقاً و تکراراً فی الاسانید، اربعة ثقات: ابن الوليد القمي، ابن عيسى الاشعري، ابن خالد البرقي، ابن ابي نصر البزنطي، فالاول يذكر في اوائل السند، و الاوسطان في اواسطه و الاخير في اواخره (الوافي، ج 1، ص 20 - 21). [3]

4-4) . همان، ج 1، ص 19-21.

5-5) . ر. ک: منتقى الجمان، ص 43-45؛ برای تعیین محمد بن اسماعیل در کافی ر. ک: کاظمی، هدایة المحدثین، ص 227-229؛ و [4] میرداماد، الرواشح السماویة، ص 119-124؛ و [5] الماحوزی البحرانی، رسالة فی تعیین محمد بن اسماعیل فی اسانید الکافی، علوم الحدیث، ش 4، 1419ق، ص 283-310؛ سید حسن صدر نیز کتابی به نام بیان البدیع در این باره نوشته است.

اصحابنا» عده ای از مشایخ کلینی اند که وی جهت اختصار، به نام آنها تصریح نکرده است. این «عده» را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

1. عده معلوم، 2. عده مجهول.

عده معلوم: یعنی عده هایی که کتب رجالی افراد آن را مشخص کرده اند از این رو چنین عده هایی موجب ارسال سند نمی شوند. عده های معلوم کافی به عده هایی گفته می شود که پس از تعبیر «عده من اصحابنا» نام یکی از سه نفر زیر وجود داشته باشد:

1. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى. این عده پنج نفرند: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الْكُمَيْدَانِي، دَاوُدُ بْنُ كُوْرَةَ، أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسٍ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ.

2. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ [احمد بن ابی عبداللہ برقی] . این عده نیز پنج نفرند: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، ابْنِ أَدِيْنَه، أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَمِيَّهٍ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّعْدِ أَبَادِي.

3. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ. این عده چهار نفرند: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلَّانٍ، مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِاللَّهِ، مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْعُقَيْلِ الْكَلْبِيِّ. (1)

عده مجهول: هر عده ای است که از غیر این سه نفر نقل کند. مانند:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقِ الْأَحْمَرِ.

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ. (2)

مصادیق عده های مجهول در هیچ یک از منابع حدیثی و رجالی موجود مشخص نگردیده است و لذا چنین مواردی موجب ارسال سند می شود.

تذکر: تعابیری از قبیل «بعض اصحابنا عن...» نیز مجهول به شمار می روند و موجب ارسال سند می گردند. با این تفاوت که «عِدَّةٌ مِنْ اصحابنا» برای چند نفر و «بعض اصحابنا» برای یک نفر به کار می رود.

ص: 403

1-1). ر. ک: خلاصة الأقوال، [1] الفائدة الثالثة، ص 430؛ نیز: وسائل الشیعه، ج 30، [2] خاتمه، فایده سوم، ص 145-148؛ نیز:

مقالة «العِدَّةُ فِي اسَانِيدِ الْكَافِي الشَّرِيفِ لِلْإِمَامِ الْكَلْبِيِّ»، سید ثامر هاشم العمیدی، علوم الحدیث، ش 16، 1425ق، ص 16-69.

2-2). همچنین است عباراتی از قبیل «جماعة عن احمد بن محمد [بن يحيى]» این تعبیر در کتاب الصلوة مکرر به کار رفته است، مانند: الکافی، ج 3، ص 266، ح 8، و ص 268، ح 4 و ص 308، ح 35، و ص 322، ح 5.

6. عنعنه در سند: گرچه مرحوم کلینی همچون مشایخ خود، روایات را از طرق معتبری همچون سماع، قرائت و اجازه دریافت کرده است، جهت رعایت اختصار سند، روایات کافی را به صورت معنعن نقل کرده است، یعنی حلقه های سند با لفظ «عن» به یکدیگر مربوط شده اند. در این گونه اسناد وجه تحمل واسطه های سند معمولاً پوشیده می ماند، یعنی مشخص نمی شود که راوی حدیث را به چه نحو از استادش فرا گرفته است به طریق سماع یا قرائت یا اجازه یا... (بر خلاف تعبیری همچون سمعتُ فلاناً یقول، قرأتُ علی فلان و...).

عنعنه در سند یکی از شیوه های رایج اختصار در اسناد است و با توجه به وثاقت و اعتبار مؤلف، طبق نظر محدثان شیعه خللی به اعتبار سند وارد نمی کند.

نمونه ای از روایت معنعن:

عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ تَرَكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ مَخَافَةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْضَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (1)

7. ارسال در برخی اسناد: در مواردی در سند روایات کافی، قطع، تعلیق و ارسال با الفاظ مبهمی همچون «عمّن رواه، عمّن حدّثه، عمّن أخبره، عن رجل، عن بعض أصحابه، رَفَعَهُ عَنْ، مَرَسَلًا عَنْ و...» به چشم می خورد، که البته این موارد در مجموع کتاب رقمی محدود است، مثلاً در روایتی آمده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَكْرِيَا بْنِ عِمْرَانَ الْقُمِّيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ أَحْفَظْ اسْمَهُ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ... (2)

و در روایتی دیگر سند به صورت زیر دیده می شود:

«الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلِّيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ...» (3)

این گونه روایات در معیار بسیاری از متأخران جزو روایات ضعیف السند به شمار

ص: 404

1-1. الکافی، ج 2، ص 81، ح 6. [1]

2-2. همان، ج 1، ص 230، ح 2. [2]

3-3. همان، ص 474، ح 5. [3]

می رود، اما ظاهراً مرحوم کلینی با وثوق به صدور این روایات از معصوم علیه السلام به درج آنها اقدام و با حفظ امانت عیناً این تعابیر مبهم را نقل کرده است. (1)

در برخی از این موارد کلینی برای ابهام زدایی از چنین تعابیر مبهمی احتمالاتی را مطرح کرده است مانند: «... عن سهل بن زیاد عن بعض اصحابه - أظنه: محمد بن اسماعیل - قال: ...». (2)

«علی بن ابراهیم عن أبيه رفعه عن بعض اصحاب أبي عبدالله - أظنه: أبا عاصم السجستاني - قال: ...». (3)

در نسخه های موجود کافی گاه به ندرت ارسال خفی (افتادگی نام راوی از سند بدون ذکر الفاظ مبهمی همچون، عن رجل، عمّن حدّثه و. .) نیز مشاهده شده است.

این افتادگی ها ممکن است ناشی از غفلت مؤلف و یا نساخ کتاب باشد مثلاً در سندی چنین آمده است:

«عدّة من اصحابنا، عن احمد بن محمد و سهل بن زیاد جميعاً عن رفاعة بن موسى قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام. . .». (4)

از آنجا که احمد بن محمد و سهل بن زیاد همواره با یک یا دو واسطه از رفاعه نقل می کنند. در این سند، قبل از نام رفاعه حتماً نام یک یا دو راوی افتاده است. (5)

ذکر نام کلینی در کافی

با بررسی کتاب کافی مشخص می شود که نام مرحوم کلینی در چند جای کتاب آمده است:

1. گاهی در ابتدای شرح روایات، مانند «قال الكليني: معنى الحديث الأول أن...». (6)

ص: 405

-
- 1-1. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص 476.
 - 2-2. الکافی، ج 6، ص 310، ح 1. [1]
 - 3-3. همان، ج 7، ص 376، ح 17. [2]
 - 4-4. الکافی، ج 4، ص 506، ح 1. [3]
 - 5-5. همان، ج 4، ص 506، [4] پاورقی 3 به نقل از مشترکات کاظمی. برای مشاهده نمونه های دیگر از ارسال خفی ر. ک: همان، ج 4، ص 95، [5] پاورقی 4 ذیل حدیث 2؛ و ج 4، ص 105، پاورقی 2 ذیل حدیث 2 و نیز ر. ک: درایة الحدیث، جلالی، ص 190-192.
 - 6-6. همان، ج 1، ص 279. [6]

ظاهراً چنین تعبیری مانند تعبیر «أقول» است که مؤلفان برای شروع توضیحات خویش و تفکیک شرح از متن از آن استفاده می کنند.

2. گاهی در آغاز سند، با تعبیری از قبیل: «قال أبو جعفر محمد بن یعقوب، حدثنا . . .»، (1) «أخبرنا محمد بن یعقوب عن . . .»: (2) این تعبیر که همگی در اولین روایت باب آمده اند، ظاهراً تعبیری است که شاگردان کلینی و راویان کتاب همچون نعمانی و صفوانی در هنگام نقل و نوشتن روایات کافی به کار برده اند (3) و ممکن است تعبیر خود کلینی باشد، شیوه ای که نزد قداما رایج بوده است. (4)

نمونه ای از روایات کافی

الکافی، ج 1، ص 51، بَابُ رِوَايَةِ الْكُتُبِ وَالْحَدِيثِ وَفَضْلِ الْكِتَابَةِ وَالتَّمَسُّكِ بِالْكِتَابِ

1. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَوْلَ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؟ قَالَ: هُوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَدِيثَ فَيَحَدِّثُ بِهِ كَمَا سَمِعَهُ لَا يَزِيدُ فِيهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ.

2. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أَدِينَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسْمَعُ الْحَدِيثَ مِنْكَ فَأَزِيدُ وَأَنْقُصُ، قَالَ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مَعَانِيَهُ فَلَا بَأْسَ.

3. وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ سَنَانٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أَسْمَعُ الْكَلَامَ مِنْكَ فَأَزِيدُ أَنْ أُزَوِّيهُ كَمَا سَمِعْتَهُ مِنْكَ فَلَا يَجِيءُ، قَالَ:

فَتَعَمَّدُ ذَلِكَ؟ قُلْتُ: لَا، فَقَالَ: تُرِيدُ الْمَعَانِي؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَلَا بَأْسَ.

4. وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ

ص: 406

1-1 . همان، ج 3، ص 1.

2-2 . همان، ج 1، ص 30. [1]

3-3 . ظاهراً وجود نام شاگرد کلینی در آغاز اندکی از اسناد کافی نیز از همین قبیل است، مانند: «حدثنا أبو محمد هارون بن موسى

تلعبیری قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن يعقوب . . .» (الکافی، ج 6، ص 202). [2]

4-4 . در این باره ر. ک: مرآة العقول، ج 1، ص 25. [3]

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَدِيثُ أَسَدٌ مَعَهُ مِنْكَ أَوْ يَوِيهِ عَنْ أَبِيكَ أَوْ أَسَدٌ مَعَهُ مِنْ أَبِيكَ أَوْ يَوِيهِ عَنْكَ، قَالَ: سِوَاءَ إِلَّا أَنَّكَ تَرَوِيهِ عَنْ أَبِي أَحَبُّ إِلَيَّ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِجَمِيلٍ: مَا سَمِعْتَ مِنِّي فَارُوهُ عَنْ أَبِي.

5. وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَجِيئُنِي الْقَوْمُ فَيَسْتَمْعُونَ مِنِّي حَدِيثَكُمْ فَأُضَجِرُّ وَلَا أَقْوَى، قَالَ:

فَافْرَأْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَوْلِهِ حَدِيثًا وَمِنْ وَسْطِهِ حَدِيثًا وَمِنْ آخِرِهِ حَدِيثًا.

6. عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَالِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا يُعْطِينِي الْكِتَابَ وَلَا يَقُولُ أَرُوهُ عَنِّي يَجُوزُ لِي أَنْ أَرُوهُ عَنْهُ؟ قَالَ فَقَالَ: إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ الْكِتَابَ لَهُ فَارُوهُ عَنْهُ.

7. عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا حَدَّثْتُمْ بِحَدِيثٍ فَاسْنُدُوهُ إِلَى الَّذِي حَدَّثَكُمْ فَإِنْ كَانَ حَقًّا فَلَكُمْ وَإِنْ كَانَ كَذِبًا فَعَلَيْهِ.

8. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمَدَنِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْأَحْمَسِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْقَلْبُ يَتَّكِلُ عَلَى الْكِتَابَةِ.

9. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اكْتُبُوا فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتَّى تَكْتُبُوا.

10. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِحْتَفِظُوا بِكُتُبِكُمْ فَإِنَّكُمْ سَوْفَ تَحْتَاجُونَ إِلَيْهَا.

11. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَيْبَرِيِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اكْتُبْ وَبُتَّ عِلْمَكَ فِي إِخْوَانِكَ فَإِنْ مِتَّ فَأُورِثَ كُتُبَكَ بَيْنَكَ فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَرَجٌ لَا يَأْنِسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ.

12. وَبِهِذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ عَلِيٍّ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ الْمُفْتَرَعُ قِيلَ لَهُ وَمَا الْكَذِبُ الْمُفْتَرَعُ قَالَ أَنْ يَحْدِّثَكَ الرَّجُلُ بِالْحَدِيثِ فَتُزَكَّهُ وَتَرُوهُ عَنِ الَّذِي حَدَّثَكَ عَنْهُ.

13. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَعْرَبُوا حَدِيثَنَا فَإِنَّا قَوْمٌ فُصْحَاءُ.

14. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَحَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ وَغَيْرِهِ قَالُوا: سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَحَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَحَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ وَحَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ وَحَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

15. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي خَالِدٍ شَيْئُولَةً قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِي ذَاكَ إِنَّ مَشَائِخَنَا رَوَوْا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَابْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَكَانَتِ التَّيْبَةُ شَدِيدَةً فَكْتَمُوا كُتُبَهُمْ وَلَمْ تُرَوْ عَنْهُمْ فَلَمَّا مَاتُوا صَارَتْ الْكُتُبُ إِلَيْنَا فَقَالَ حَدِّثُوا بِهَا فَإِنَّهَا حَقٌّ.

مزایا و ویژگی های کافی

برخی از ویژگی های کافی عبارت اند از:

1. تألیف کافی در عصر غیبت صغری و نزدیک بودن تألیف آن به عصر حضور ائمه علیهم السلام.
2. جامعیت کتاب (اشتمال بر روایات اعتقادی، اخلاقی، فقهی) که این ویژگی در دیگر کتب اربعه وجود ندارد.
3. بیشتر بودن روایات آن نسبت به دیگر جوامع متقدم شیعه و نیز صحاح اهل سنت؛ (1) زیرا کافی قریب 16000 حدیث دارد و در میان کتب اربعه، پس از آن تهذیب الأحکام با 13590 حدیث بیشترین تعداد روایت را در بر دارد. کتب شش گانه اهل سنت نیز پس از حذف مکررات تنها مشتمل بر قریب 9500 روایت اند. (2)

ص: 408

-
- 1-1). خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 506، به نقل از شهید ثانی در الذکری، ص 6.
 - 2-2). کتاب من لا یحضره الفقیه شامل 5998 حدیث، تهذیب شامل 13590 حدیث و استبصار شامل 5511 حدیث است. از جوامع حدیثی اهل سنت نیز صحیح بخاری - طبق شمارش ابن حجر عسقلانی - با محاسبه احادیث تکراری دارای 7392 حدیث و با حذف مکررات دارای 2602 حدیث است (به نقل از: قسطلانی، ارشاد الساری، مقدمه، ص 40) و صحیح مسلم با محاسبه احادیث تکراری 7275 حدیث دارد. اشبیلی در کتاب الجمع بین الصحیحین پس از حذف احادیث تکراری صحیح بخاری و صحیح مسلم مجموع روایات آن دورا 5294 حدیث گزارش کرده است. ابن اثیر جزیری نیز در جامع الاصول تعداد روایات کتب سنه اهل سنت را پس از حذف مکررات 9533 حدیث گزارش کرده است (برای آشنایی با آمار روایات کتب اهل سنت ر. ک: معارف، جوامع حدیثی اهل سنت، ص 178 - 179).

4. صرف 20 سال وقت برای گردآوری، تدوین و پیرایش کتاب که این امر موجب شده است کافی نسبت به دیگر کتب اربعه از استحکام و دقت بیشتری در نقل اسناد و متون برخوردار گردد.

5. وجود ثلاثیات در کافی؛ یعنی روایات عالی السنندی (1) که تنها با سه واسطه از معصوم نقل شده اند. به خاطر نزدیک بودن کلینی به عصر حضور ائمه علیهم السلام، کافی در میان کتب اربعه تنها کتابی است که بخشی از روایاتش را تنها با سه واسطه از معصوم علیه السلام نقل کرده است. (2) مانند:

«علی بن ابراهیم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مداراة الناس نصف الايمان، والرفق بهم نصف العيش». (3)

6. ذکر کامل اسناد: در کافی غالباً سندها به صورت کامل نقل شده است، برخلاف دیگر کتب اربعه، خصوصاً کتاب من لایحضره الفقیه که سند بسیاری از احادیث در متن این کتب کامل نیست و برای کامل کردن سند لازم است به بخش پایانی کتاب به نام «مشیخه» مراجعه شود.

7. عنوان دهی دقیق ابواب با عناوین کوتاه و رسا: عناوین انتخابی برای هر دسته از احادیث معمولاً کوتاه، رسا و کاربردی است. (4)

8. مشتبّه نشدن توضیحات مصنف با متن روایات.

ص: 409

1-1. عالی یا عالی السنند (مقابل نازل) روایتی است که واسطه های آن تا معصوم اندک و سند آن متصل باشد. (مقیاس الهدایه، ج 1، ص 243).

2-2. آقای «امین ترمس العاملی» مجموعه روایات ثلاثی کافی را در کتابی گرد آورده و با نام ثلاثیات کلینی و قرب الاسناد چاپ کرده است. این مجموعه شامل 135 حدیث ثلاثی است.

3-3. الکافی، ج 2، ص 117. [1]

4-4. در کافی به ندرت ابواب بدون نام نیز مشاهده می شود، مانند: ج 5، کتاب الجهاد، ص 32 و 34 و 42 و 45 و 46 و 62.

در بحث اعتبار هر کتابی لازم است چند مطلب مورد بررسی قرار گیرد:

(الف) صحت انتساب کتاب به مؤلف؛ به این معنی که آیا کتاب حقیقتاً توسط این مؤلف نوشته شده است یا خیر.

(ب) اعتبار نسخه های موجود؛ به این معنی که آیا نسخه های موجود از کتاب با آنچه توسط مؤلف تدوین شده است مطابقت دارد.

(ج) پس از مباحث فوق بحث دیگری که در اعتبار روایات کتاب مطرح است، صحت و ضعف روایات موجود در کتاب است.

الف) انتساب کتاب کافی به مرحوم کلینی

انتساب کتاب کافی به مرحوم کلینی مشهور و مسلم است. فهرست نویسندگان شیعه نیز از دیرباز به این امر تصریح کرده اند. عبارات زیر نمونه هایی از این مدعا است:

نجاشی (م 450 ق) می نویسد:

محمّد بن یعقوب بن إسحاق أبو جعفر الكلینی... صَنَّفَ الْكِتَابَ الْكَبِيرَ الْمَعْرُوفَ بِالْکَلِّیْنِ یَسْمَى الْکَافِیَ. (1)

و تعبیر شیخ طوسی (م 460 ق) چنین است:

محمّد بن یعقوب الكلینی، یُکَنَّى أبا جعفرٍ... له کُتُبٌ، منها: کتابُ الْکَافِیَ... (2)

بنابراین انتساب کتاب کافی، اعم از اصول، فروع و روضه، به مرحوم کلینی از امور مسلم و مورد اتفاق است. تنها نکته ای که در این باره به چشم می خورد شبهه ای است که از سوی یکی از اخباریان شیعه در باب انتساب روضه کافی به مرحوم کلینی مطرح شده است.

شبهه در انتساب روضه به مرحوم کلینی: بیان شد که در روضه کافی کمتر احکام فقهی به چشم می خورد و این بخش عمدتاً شامل مباحث گوناگونی همچون موعظه ها، خطبه ها و نامه های امامان علیهم السلام و قصص و تاریخ است.

به دلیل تسامحی که فقها در ادله سنن (اعم از مستحبات، مکروهات، مباحث

ص: 410

1-1. رجال النجاشی، ص 377.

2-2. فهرست کتب الشیعه و اصولهم، ص 210. [1]

تاریخ، فضایل و مواعظ) داشتند در روایات چنین موضوعاتی سخت‌گیری‌های روایات فقهی را اعمال نمی‌کردند؛ از این رو در روایات روضه کافی ضعف‌های سندی و متنی بیشتری نسبت به بخش‌های اصول و فروع کافی به چشم می‌خورد، این امر زمینه‌آید ایجاد شبهه در انتساب روضه به مرحوم کلینی را فراهم آورده است. از این رو یکی از اخباریان به نام ملا خلیل قزوینی (م 1089 ق) مدعی است روضه کافی از تألیفات ابن ادریس حلی (م 578 ق) است، لیکن وی هیچ دلیلی بر این ادعای خویش اقامه نکرده است. (1)

شواهد زیر بطلان این ادعا و صحت انتساب روضه به مرحوم کلینی را اثبات می‌کند:

1. ویژگی‌های شیوه گزارش اسناد (عنونه، تحویل، اختصارها و . . .) در روضه همانند اصول و فروع است، چنان‌که نقل از عده‌های معلوم، در روضه نیز وجود دارد و طرق روایات آن همانند طرق روایات موجود در اصول و فروع است. (2)

2. در روضه نیز اسناد غالباً با نام مشایخ کلینی آغاز شده است و از آنجا که بین ابن ادریس حلی (م 578 ق) و مرحوم کلینی (م 328 یا 329 ق) حدوداً دو بیست و پنجاه سال فاصله است این مشایخ از لحاظ طبقه، فاصله زیادی تا ابن ادریس حلی دارند و امکان نقل مستقیم ابن ادریس از آنها وجود ندارد.

3. برخی از متقدمان همچون نجاشی (م 450 ق) و شیخ طوسی (م 460 ق) در فهرست‌های خود صراحتاً کتاب روضه را جزء کتاب‌های کافی و تألیف مرحوم کلینی دانسته‌اند. (3)

ب) اعتبار نسخه‌های موجود کافی

از ویژگی‌های کتب اربعه شیعه این است که این آثار پس از تألیف، مورد استقبال عالمان شیعه قرار گرفته و از آغاز، نسخه‌های متعددی از آنها استنساخ و در مجالس تحدیث از طریق سماع، قرائت و اجازه به شاگردان منتقل شده است.

ص: 411

1-1) . ریاض العلماء، ج 2، ص 261. [1]

2-2) . ر. ک: الشیخ الكلینی البغدادی، ص 133-134؛ نیز مدیر شانه چی، تاریخ حدیث، ص 120.

3-3) . رجال النجاشی، ص 377؛ فهرست کتب الشیعه و اصولهم، ص 210.

مرحوم کلینی در سال های پایانی حیات خویش با سفر به بغداد و تشکیل مجالس تدریس در این شهر زمینه انتشار کتاب کافی را فراهم آورد و برخی از شاگردان وی، چون احمد بن محمد ابوغالب زراری و محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن ابی زینب، راوی کتاب کافی از مرحوم کلینی اند. (1)

کافی در طول تاریخ همواره مورد توجه محدثان و فقهای شیعه بوده و نسخه های متعددی از آن استنساخ گردیده است. تاکنون قریب هزار و دویست نسخه خطی - اعم از کامل یا ناقص - از کافی یافت شده است (2) که حکایت از شهرت و جایگاه ویژه کتاب کافی در میان محدثان شیعه دارد.

ج دیدگاه ها در صحت روایات کافی

یکی از بحث های مهم درباره کتاب کافی حد و حدود اعتبار احادیث این کتاب است. این بحث از دیرباز در میان عالمان، فقیهان و محدثان شیعه از جمله بحث های مناقشه برانگیز بوده است و جمعاً دو دیدگاه کلی در صحت روایات کافی وجود دارد:

1. دیدگاه افراطی (دیدگاه اخباریان شیعه). اینان معتقدند همه روایات کتب اربعه از جمله کافی صحیح و قطعی الصدور است. یکی از دلایلی که بر اعتبار روایات کافی بدان استناد شده است عرضه کتاب کافی توسط نواب خاص بر امام زمان (عج) است و این که حضرت آن را پسندیده و گفته اند: « الکافی کافٍ لشیعتنا »؛ در این باره باید گفت:

ص: 412

1-1). ر. ک: العمیدی، مع الکلینی و کتابه الکافی، علوم الحدیث، ش 1، ص 212-217. نیز خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 470.

2-2). قدیم ترین نسخه های خطی به دست آمده از کافی به قرن هفتم هجری تعلق دارند. تاریخ مندرج در قدیم ترین نسخه ای که تاکنون از کافی یافت شده است به سال 652 قمری باز می گردد، این عدد که بیانگر تاریخ انهاء و تصحیح نسخه توسط یحیی بن سعید حلّی است حکایت از استنساخ نسخه قبل از تاریخ مذکور دارد. نسخه مذکور که بخشی از فروع کافی را در بر دارد در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می شود. نسخه دیگری از کافی نیز در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد وجود دارد که مورخ به سال 675 هجری قمری است. آقای سید محمد حسین جلالی عیناً تصویری از مجموع این نسخه را در امریکا منتشر ساخته است. در بخش احیا و تصحیح متون مؤسسه دارالحدیث قم فهرست قریب هزار و دویست نسخه از نسخ خطی موجود کافی تهیه شده است.

اولاً هیچ قرینه قطعی و گزارشی که حاکی از ملاقات کلینی با نواب خاص امام زمان (عج) باشد به دست ما نرسیده است و ثانیاً صدور عبارت « الکافی کافی لشیعتنا» از امام زمان (عج) نیز مسلم نیست؛ زیرا راوی آن مشخص نبوده و کسی نامی از او به میان نیاورده است. حتی از محدث استرآبادی (م 1306ق) که سرکرده اخباریان شیعه و از قائلان به قطعی الصدور بودن همه روایات کافی است نقل شده که گفته است: «إنّ هذا الحديث ليس له أصلٌ أو سندٌ». (1)

اما مهم ترین دلیلی که آنها بر صحت روایات کافی آورده اند، تعبیر مرحوم کلینی در خطبه کتاب است؛ آنجا که می گوید: «... بالآثار الصحيحة عن الصادقين عليهم السلام» (2) آنها معتقدند این عبارت حاکی از شهادت مرحوم کلینی بر صحت همه روایات کافی است.

مثلاً: شیخ حرّ عاملی پس از نقل عبارت خطبه کتاب می نویسد:

... فعمل أن ما فيه صحيح باصطلاح القدماء بمعنى الثابت عن المعصوم عليه السلام بالقرائن القطعية أو التواتر؛ (3)

یعنی که تمام روایات کافی طبق اصطلاح قدما صحیح شمرده می شوند بدین معنا که به استناد قراین قطعی یا تواتر صدور آنها از معصوم علیه السلام ثابت شده است.

2. دیدگاه منصفانه. نظر اکثر محققان شیعه آن است که کتاب کافی با همه مزایا و ویژگی های خاصی که دارد، مشتمل بر تعدادی روایات ضعیف السند و اندکی روایات مردود است.

طبق دیدگاه این گروه، حتی بنا به معیار محدثان متقدم نیز، تعدادی هر چند اندک از روایات کافی غیر قابل توجیه است؛ زیرا مضمون این روایات گاه با متن قرآن و دیگر ادله قطعی در تناقض است. مانند روایاتی که ظاهر آنها حکایت از تحریف قرآن دارد. از آنجا که اشکال ضعف سندی روایات عمدتاً از دیدگاه خاص متأخران در

ص: 413

1-1). ر. ک: علم حدیث و نقش آن در شناخت و تهذیب حدیث، ص 267-270 نیز مقدمه معجم بحار الأنوار، ص 64؛ مستدرک الوسائل، ج 3، ص 533.

2-2). الکافی (مقدمه)، ج 1، ص 9.

3-3). وسائل الشیعه، ج 17، ص 471. [1]

تفکیک روایات صحیح از ضعیف نشئت گرفته است، لازم است ابتدا به تفاوت دو معیار اصطلاح قدما و متأخران شیعه در صحت و ضعف حدیث اشاره کنیم.

تفاوت اصطلاح صحیح قدما با صحیح متأخران

اشاره

صحیح نزد قدمایی چون کلینی، صدوق و طوسی رحمهم الله با صحیح نزد متأخران شیعه متفاوت است. حدیث نزد قدمای شیعه بر دو دسته بوده است: 1. صحیح؛ 2. غیر صحیح.

تعریف صحیح قدمایی

«هُوَ مَا وَثَّقُوا بِكَوْنِهِ مِنَ الْمُعْصَمِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَعْمٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ مَنْشَأً وَثُقُوبَهُمْ كَوْنَ الرَّوِيِّ مِنَ الثَّقَاتِ أَوْ أَمَارَاتِ الْآخِرِ»؛ (1) حدیث صحیح قدمایی حدیثی است که نسبت به صدور آن از معصوم علیه السلام اطمینان حاصل شود. خواه منشأ این اطمینان وثاقت راوی باشد یا قرائن دیگر. بنابراین صحیح نزد قدمای شیعه خبری بوده است که:

1. یا افراد مورد وثوق آن را نقل کرده باشند؛ اگرچه غیر امامی باشند.
2. یا خبری که همراه قرائنی باشد که موجب علم به مضمون آن گردد. برخی از این قرائن عبارت بودند از:
 - وجود حدیث در بسیاری از اصول اربعمانه؛

- تکرار آن در یک یا چند اصل با طرق مختلف؛

- وجود حدیث در اصلی متعلق به یکی از اصحاب اجماع، مثل: زراره، محمد بن مسلم، صفوان و...؛

- وجود حدیث در کتب عرضه شده بر امام علیه السلام که مورد تأیید حضرت نیز واقع شده است، مانند: کتاب یونس بن عبدالرحمن و کتاب فضل بن شاذان که بر امام عسکری علیه السلام عرضه و تأیید شدند؛

- وجود حدیث در کتب مشهور و مورد اعتماد سلف. (2)

اما با توجه به این که به مرور زمان بسیاری از قرائن فوق از بین رفت و دیگر

ص: 414

1-1. خاتمه مستدرک، ج 3، ص 482 به نقل از تعلیقه وحید بهبهانی بر منهج المقال، ص 6. [1]

2-2. مشرق الشمسین، ص 269، نیز خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 481-482.

نمی شد از آنها برای صحت روایات بهره برد برخی از محدثان شیعه احادیث را صرفاً بر اساس وضعیت راویان آن بررسی و دسته بندی کردند. از این رو حدیث نزد عده زیادی از متأخران شیعه - از زمان سید احمد بن طاووس (م 673 ق) به بعد - به چهار دسته تقسیم شده است: صحیح، حسن، موثق و ضعیف.

این تقسیم بندی صرفاً بر مبنای ویژگی های سندی روایات است. یعنی اتصال و انقطاع سند و ویژگی های راویان موجود در آن. طبق این مبنا صحیح نزد متأخران حدیثی است که «سند آن به معصوم متصل باشد و راویان در همه طبقات امامی و عادل باشند» (1).

بنابراین از آنجا که صحیح قدمایی اعم از صحیح متأخران است، بسیاری از روایاتی که نزد قدما صحیح بوده نزد متأخران که صرفاً صحت سندی را ملاک قرار داده اند ممکن است ضعیف به شمار آید. از همین روست که در کافی روایات مرسل و روایات نقل شده از افراد مجهول و ضعیف نیز به چشم می خورد که متقدمان به دلیل وجود قرائنی آنها را صحیح می دانستند. البته باید توجه داشت که ضعیف السنند همواره به معنای بی اعتبار (مردود بودن) حدیث نیست. نزد بسیاری از متأخران اموری همچون شهرت فتوایی بر طبق حدیث یا ارزیابی های متنی می تواند ضعف سند را جبران و عملاً حدیث را معتبر سازد. به این معنا که حدیث، ضعیف السنند اما معتبر باشد، مانند احادیث مقبول.

با توجه به مطالب فوق باید گفت: چنانچه عبارت «بالآثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلام» (2) مرحوم کلینی را حایک از شهادت بر صحت روایات کتاب بدانیم بی شک این صحت، طبق اصطلاح قدما خواهد بود و منافاتی ندارد که طبق اصطلاح متأخران بسیاری از این روایات از لحاظ سندی ضعیف شمرده شوند. (3)

ص: 415

1-1) . الرعاية لحال البداية في علم الدراية، ص 66.

2-2) . الكافي (مقدمه)، ج 1، ص 9.

3-3) . جمعی از اصولیان شیعه همچون آیت الله خوبی از آنجا که شیوة قدما را در حکم صحت روایات بر اساس قرائن، اجتهاد شخصی این افراد می دانند، چنین ادعای صحتی را از جانب امثال کلینی برای مجتهدان دیگر فاقد اعتبار دانسته اند و از این رو در استنباط احکام فقهی عمدتاً شیوة ارزیابی سندی را بر اساس اصطلاح متأخران دنبال می کنند. ر. ک: معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 85.

نمونه هایی از ارزیابی و تفکیک روایات کافی توسط متأخران

1. شیخ یوسف بحرانی (م 1186ق) به نقل از یکی از اساتید خود آمار اقسام احادیث کافی را چنین گزارش کرده است: 5072 حدیث صحیح، 144 حدیث حسن، 1118 حدیث موثق، 302 حدیث قوی، 9485 حدیث ضعیف. (1)
 2. شیخ حسن فرزند شهید ثانی (م 1011ق) در اثر ناتمام خود با نام مُنتقى الجُمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان صرفاً احادیث صحیح و حسن این کتاب و دیگر کتب اربعه را نقل کرده است.
 3. علامه مجلسی (م 1110ق) در مرآة العقول طبق اصطلاح متأخران اقسام صحیح، حسن، موثق و ضعیف کافی را مشخص کرده است. (2)
 4. آقای بهبودی در کتاب صحیح الکافی طبق مبنای خود پس از بررسی سند و متن روایات کافی صرفاً روایات صحیح کافی را جمع کرده و نهایتاً 4428 حدیث را صحیح قطعی دانسته است. (3)
 5. در نرم افزار درایة النور نیز که با اشرف آقای سید جواد شبیری تهیه گردیده و در آن اسناد متعدد هر روایت به تفکیک بررسی شده است 9488 سند، صحیح؛ 3720 سند، موثق و 6328 سند، ضعیف شمرده شده است.
- این اختلاف آمار عمدتاً ناشی از اختلاف در مبانی رجالی و تفاوت دیدگاه های عالمان مذکور در توثیق و تضعیف راویان موجود در اسناد کافی است.

ص: 416

-
- 1-1. لؤلؤة البحرين، ص 394 و 395. [1]
 - 2-2. طبق آمار استخراج شده توسط مؤلف از تعابیر مختلف و متنوع علامه مجلسی در مرآة العقول، آمار اقسام روایات کافی عبارت است از: 2447 حدیث صحیح، 822 حدیث کالصحیح، 1183 حدیث موثق، 157 حدیث کالموثق، 2187 حدیث حسن، 74 حدیث کالحسن، 1 حدیث قوی، 36 حدیث معتبر، 77 حدیث مختلف فیه، 8299 حدیث ضعیف و 66 حدیث نیز بدون ارزیابی.
 - 3-3. برای آشنایی با معیار آقای بهبودی در تفکیک روایات کافی و انتقادهایی که به کتاب صحیح الکافی شده است و پاسخ های آن ر. ک: کیهان فرهنگی، س 3، 1363، شماره های 7 تا 11؛ و معارف، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص 487-489.

هر چند کتاب کافی از مهم ترین و معتبرترین کتب روایی شیعه به شمار می رود و مجموعه ای از ناب ترین و معتبرترین روایات اعتقادی، اخلاقی و فقهی را در خود گرد آورده است، ضعف هایی نیز در برخی از روایات آن به چشم می خورد.

ضعف های موجود در روایات کافی را می توان به دو دسته ضعف های سند و متنی تقسیم کرد.

الف) ضعف سند

طبق نظر متأخران برخی از روایات کافی ضعیف السند قلمداد می شوند. عامل ضعف سند در این روایات یکی از این دو امر است:

1. عدم اتصال سند: وجود تعابیر مبهمی همچون «عن بعض اصحابنا»، «عن رجل»، «عمّن حدّثه» و . . . در اسناد از نشانه های آن به شمار می رود.

2. وجود راویان ضعیف، مجهول و مهمل در اسناد: مطالعه رجالی سندهای برخی از روایات نشان می دهد که شماری از رجال اسناد روایات کافی از دیدگاه علمای رجال از جمله: کشّی، نجاشی، و شیخ طوسی مورد تضعیف قرار گرفته اند. (1) همچون ابوالبختری وهب بن وهب که رجالیان وی را «کذاب عامی» معرفی کرده اند. (2) البته با توجه به آن که کلینی در ملاک صحت روایات، تابع سیره قدما بوده و نقل از کتب مشهور و معتبر را موجب اعتبار روایت می دانسته، از این روی در نقل روایت از چنین افرادی محذوری نداشته است. اما محدّثان پس از کلینی که معیارشان با معیار این دانشمند متفاوت بوده است یا نسبت به قرائن مورد نظر کلینی در صحت اخبار بی اطلاع بوده اند، طبعاً وجهی بر تصحیح این روایات در پیش روی خود ندیده اند. (3)

ص: 417

1-1). آقای هاشم معروف الحسینی در کتاب دراسات فی الحدیث و المحدثین به ذکر چهل و یک نفر از رجال ضعیف و بدنام کافی مبادرت کرده است (دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص 192-201).

2-2). معجم رجال الحدیث، ج 20، ص 232.

3-3). ر. ک: پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص 480 و آشنایی با تاریخ و منابع حدیثی، ص 42 و دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص 192-201.

در لابه لای روایات معتبر و ارزشمند فراوان کافی، به ندرت روایاتی نیز یافت می شود که متن آنها مورد انتقاد محققان واقع شده است. هرچند برخی از این انتقادات قابل پاسخ بوده و معنای صحیحی برای برخی از این روایات می توان یافت.

نمونه هایی از روایات ضعیف المتن در کافی

1. روایات عددیه ماه رمضان: مانند: «... عن معاذ بن كثير عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

شهر رمضان ثلاثون يوماً لا ينقصُ و الله أبدا» . (1)

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: ماه رمضان سی روز است و به خدا قسم هرگز کم نمی شود.

مرحوم کلینی سه روایت را که همین معنا را می رسانند نقل کرده است. علت ضعف این حدیث مخالفت داشتن با واقعیت خارجی و شواهد علمی است، زیرا روشن است که ماه رمضان نیز مانند سایر ماه های قمری کم و زیاد می شود. شیخ مفید در رساله العددیه خود از این روایات با عنوان احادیث شاذ، مجهول السند و غیر معتمد یاد کرده است. (2)

2. روایاتی که شائبه 13 امامی دارد: مرحوم کلینی در باب «ما جاء في الاثني عشر والنص عليهم عليهم السلام» روایاتی را نقل کرده است که ظاهر شش مورد از آنها احتمال سیزده امام را به ذهن خواننده القا می کند.

مثلاً: «... عن علي بن سماعة عن علي بن الحسن بن رباط عن ابن اذينة عن زرارَةَ قال: سمعتُ أبا جعفرٍ عليه السلام يقول: الاثنا عشر الامام من آل مُحَمَّدٍ عليهم السلام كُلُّهُمْ مُحَدَّثٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمَا الْوَالِدَانِ» . (3)

زراره گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: دوازده امام از خاندان محمد صلی الله علیه و آله و همه محدث (4) هستند و از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام اند.

ص: 418

1-1) . الكافي، ج 4، ص 79. [1]

2-2) . ر. ک: معجم رجال الحديث، ج 1، ص 29-33؛ نیز: سید مرتضی، رسایل المرتضی، ج 1، ص 157.

3-3) . الكافي، ج 1، ص 531، ح 7. [2]

4-4) . محدث کسی است که فرشته با او سخن می گوید و او صدا را بشنود ولی صورتش را نبیند (رک: الكافي، ج 1، کتاب الحجّة، باب

الفرق بين الرسول والنبي والمحدث) . [3]

ظاهر تعبیر دوازده امام که همگی از فرزندان علی علیه السلام هستند شائبه سیزده امام را به ذهن القا می کند.

درباره روایات شش گانه مذکور این نکته قابل ذکر است که اولاً عنوان باب یعنی عبارت «ما جاء فی الاثنی عشر و النص علیهم. . .» به روشنی بیانگر این مطلب است که مرحوم کلینی از چنین روایاتی همچون بقیه روایات باب، استفاده دوازده امام را کرده است، ثانیاً برخی از روایات باب همچون قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «إِنِّي وَ اثْنِي عَشْرَ مِنْ وُلْدِي وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ زَرَّ الْأَرْضِ» (1) به چهارده معصوم اشاره دارد نه صرفاً ائمه دوازده گانه. همچنین برخی از این روایات با توجه به نقل های سالم دیگری که از آنها در سایر کتب حدیثی وجود دارد، ظاهراً از لحاظ متنی دچار تحریف و تصحیف شده اند؛ مثلاً شیخ مفید روایت پیشین را از کلینی این گونه نقل کرده است: «. . . کَلَّمَهُ مُحَمَّدٌ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِهِ. . .» (2) که صراحت در دوازده امام دارد.

3. روایات حاکی از وقوع تحریف در قرآن: مانند: عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جِبْرِئِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله سَبْعَةَ عَشَرَ أَلْفَ آيَةٍ. (3)

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: قرآنی که جبرئیل برای محمد صلی الله علیه و آله آورده هفده هزار آیه بوده است با توجه به این که تعداد آیات موجود در مصحف طبق شمارش های مشهور شش هزار و اندی می باشد، (4) عدد هفده هزار آیه را نمی توان پذیرفت لذا این روایت به شکل موجود قابل قبول نیست، لیکن برخی از محققان بر آن اند که «عشر» در روایت مذکور زائد است، چنان که مرحوم فیض کاشانی نیز در وافی روایت را با تعبیر «سبعة آلاف آية» یعنی بدون کلمه «عشر» نقل کرده (5) که به عدد تقریبی هفت هزار آیه نزدیک است. (6)

ص: 419

1-1. الکافی، ج 1، ص 176. [1]

2-2. الإرشاد، ج 2، ص 347. [2]

3-3. الکافی، ج 2، ص 634، ح 28. [3]

4-4. شمارش مشهور آیات 6236 آیه است.

5-5. الوافی، ج 2، ص 274. [4]

6-6. برای توضیح بیشتر درباره روایات ضعیف المتن در کافی رجوع کنید به: زین العابدین قربانی، علم حدیث و نقش آن در شناخت و تهذیب حدیث، ص 282-314.

کتاب کافی از دوره های نخست مورد توجه عالمان بوده است و بدین جهت کارهای بسیاری پیرامون آن انجام گرفته است. در اینجا به برخی از مهم ترین آثار تدوین شده درباره کافی اشاره می کنیم:

الف) شرح کافی

(1)

1. شرح اصول کافی: اثر صدرالمآلهین محمد شیرازی (م 1050 ق) که صرفاً بخشی از اصول کافی را شرح کرده. (2)

2. شرح اصول الکافی للمازندرانی: از مولی محمد صالح مازندرانی (م 1081 ق) که صرفاً بخش «اصول» و «روضه» کافی را شرح کرده است. این اثر در 12 جلد با حواشی علامه شعرانی چاپ شده است.

3. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول: از علامه محمدباقر مجلسی (م 1110 ق) که شامل شرح اصول، فروع و روضه کافی است و در 26 جلد چاپ شده است. (3) در این شرح مؤلف در ابتدا به اختصار به ارزیابی اسناد هر یک از روایات کافی و سپس به

ص: 420

1-1). برخی از شروح دیگر کافی عبارت اند از: 1. جامع الأحادیث و الأقوال، شیخ قاسم بن محمد بن جواد بن الوندی، متوفی بعد از سال 1100 ق. 2. الدر المنظوم من کلام المعصوم، شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین شهید ثانی عاملی جبعی، متوفی 1104 ق (مخطوط). 3. الرواشح السماویة فی شرح الأحادیث الإمامیة، محمد باقر داماد حسینی، متوفی 1040 ق که شرحی است ناتمام. 4. الشافی، شیخ خلیل بن غازی قزوینی، متوفی 1089 ق (مخطوط). 5. شرح میرزا رفیع الدین محمد نائینی، متوفی 1082 ق. 6. شرح محمد امین استرآبادی، متوفی 1036 ق. 7. کشف الکافی، محمد بن محمد ملقب به شاه محمد اصطهباناتی شیرازی، از افاضل اوایل قرن دوازدهم (مخطوط). 8. هدی العقول فی شرح أحادیث الأصول، محمد بن عبد علی بن محمد بن أحمد بن علی بن عبد الجبار القطیفی، از علمای اوایل قرن سیزدهم (مخطوط).

2-2). از ابتدای اصول کافی تا اولین حدیث باب «انّ الائمه علیهم السلام ولاة أمر الله و خزنة علمه».

3-3). محمد تقی خوانساری در روضات الجنات بخشی از شرح کتاب الدعاء، کتاب العشرة، کتاب الزکاة و کتاب الخمس و بخشی از کتاب الصلاة مرآة العقول را کار میر محمد حسین خاتون آبادی شاگرد علامه مجلسی دانسته است (روضات الجنات، ج 2، ص 80).

شرح متن روایات پرداخته است.

ب) ترجمه ها

1. اصول کافی ، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی.
2. شرح اصول کافی ، ترجمه و شرح محمد باقر کوه کمره ای.
3. الروضه من الکافی ، ترجمه و شرح سید هاشم رسولی محلاتی.
4. الکافی ، ترجمه به انگلیسی المؤسسة العالمية للخدمات الاسلامیه.

ج) حواشی کافی

1. حاشیه ملا محمد امین استرآبادی (م 1036 ق) .
2. حاشیه رفیع الدین محمد بن حیدر نائینی (م 1080 ق) . (1)
3. حاشیه شیخ عبدالحسین مظفر (با نام الشافی فی شرح اصول الکافی) .

د) تلخیص ها

1. گزیده کافی ، ترجمه و تحقیق محمد باقر بهبودی (ترجمه کتاب صحیح الکافی) .
2. خلاصه ای از اصول کافی ، ترجمه علی اصغر خسروی شبستری.
3. درخشان پرتوی از اصول کافی ، سید محمد حسینی همدانی.

ه) چاپ ها

کافی دارای چاپ های مختلفی است. علاوه بر چاپ های قدیمی و سنگی آن، بهترین تصحیح های کافی عبارت اند از:

تصحیح دقیق محقق ارجمند مرحوم آقای علی اکبر غفاری که با استفاده از نسخه های متعدد در حدود سال های 1375 قمری (1334 ش) به انجام رسید.

مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث نیز تحقیق و تصحیح کتاب الکافی را به صورت گروهی و با استفاده از امکانات روز و نسخه های یافت شده انجام می دهد که در 24 جلد عرضه می شود.

1-1). این حاشیه اخیراً توسط مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث با عنوان الحاشیه علی اصول الکافی در یک جلد چاپ شده است.

و) معجم ها و راهنماها

1. المعجم المفهرس لألفاظ أصول الكافي ، الياس كلاتتري.
2. المعجم المفهرس لألفاظ أصول من الكافي ، عليرضا برازش (2 جلد).
3. فهرس أحاديث الكافي ، بنياد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.

ز) اسناد و رجال کافی

1. تجريد أسانيد الكافي و تنقيحها ، حاج ميرزا مهدي صادقي.
2. الموسوعة الرجالية ، حسين طباطبائي بروجردی.

ح) درباره کافی

1. الشيخ الكليني البغدادي و كتابه الكافي ، ثامر هاشم العميدي.
2. دفاع عن الكافي ، ثامر هاشم العميدي.
3. بحوث حول روايات الكافي ، امين ترمس العاملي.
4. الكليني و الكافي ، عبدالرسول الغفار.

ط) برنامه های رایانه ای

متن کافی را به همراه بسیاری از کتب دیگر حدیثی در نرم افزارهای ذیل می توانید مشاهده کنید:

1. نرم افزار معجم فقهی، مرکز معجم فقهی حوزه علمیه قم که ویرایش جدید آن با نام مکتبه اهل البيت عرضه شده است. از مزایای این برنامه آن است که متن کافی را همراه با کلیه پاورقی ها و شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی در بر دارد.
2. نرم افزار جامع الاحادیث (نور 2 و 5/2)، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی که متن کافی را با اعراب کامل و نسبتاً صحیح عرضه کرده است. در نرم افزار جامع فقه اهل البيت این مرکز نیز علاوه بر درج تعدادی از شروح مشهور کافی و دیگر کتب اربعه امکان ارتباط متن کتاب ها با شروح فراهم گردیده است.
- برای بررسی اسناد کتب اربعه نیز می توانید از نرم افزار درایة النور مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی استفاده کنید.
3. برنامه نشر حدیث که امکان جستجوی ریشه ای را در متن کافی فراهم ساخته است.

محمد بن یعقوب کلینی و کتاب کافی

اشاره

محمد بن یعقوب کلینی و کتاب کافی (1)

مجید معارف

چکیده

در این نوشتار از الکافی سخن به میان آمده و در آن به معرفی کلینی، سبک و روش او پرداخته است.

مشایخ و شاگردان کلینی، بررسی وجه تسمیه کتاب، بررسی انگیزه کلینی در تألیف کتاب، ملاحظاتی چند درباره سیره کلینی، بررسی مصادیق عده کلینی، بازشناسی روایات صحیح در الکافی، مآخذ کلینی در تألیف کتاب عناوین مطالب این نوشته است.

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی مؤلف نخستین کتاب از کتب اربعه شیعه می باشد. (2) در مورد سال تولد او، اطلاعاتی در دست نیست. اما وفات او در سال 329 هجری در بغداد اتفاق افتاده است. (3) زادگاه کلینی روستای کلین از توابع

ص: 423

-
- 1-1). پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، مجید معارف، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری ضریح، دوم 1376 ش. ص 460 - 491.
 - 2-2). با توجه به آن که استاد دکتر حسین علی محفوظ در ابتدای کتاب اصول کافی ترجمه نسبتاً مفصلاً از شخصیت و آثار کلینی پرداخته است، در نوشتن این قسمت، بنای این جانب تکرار مکررات نبود، بلکه هدف اصلی از نگارش این فصل، علاوه بر به دست آوردن شناختی اجمالی از شخصیت کلینی، بررسی علل و انگیزه تألیف جامع حدیثی وی و شناخت سیره این دانشمند بوده است. ضمناً متذکر می شود با توجه به وجود ترجمه های مفصلاً که از شیخ صدوق و شیخ طوسی در کتب علمی به چشم می خورد، در مورد این دو دانشمند و جوامع حدیثی آنان نیز، همین سیره دنبال شده است.
 - 3-3). نجاشی، رجال، به رقم 1026، الکافی، ج 1 [1] زندگی نامه ص 40.

شهر ری بوده (1) و چنان که معروف است پدر و دایی او، یعقوب و علان نیز در این ده زندگی می کرده اند. در مورد پدر وی اطلاع دقیقی در دست نیست اما در مورد دایی او، به طوری که نجاشی توضیح می دهد، در عصر خود از مشایخ معتبر و موثق بوده است. (2) دقیقاً مشخص نیست که کلینی کودکی و نوجوانی خود را در کجا سپری کرده است. اما به نظر می رسد که ابوجعفر، سال های ابتدای زندگی خود را در همان زادگاه خویش سپری کرده و سپس جهت کسب معلومات دینی به قم روی آورده است. او پس از استفاده از محضر مشایخ آن حوزه، جهت تکمیل اطلاعات خویش به سفرهای متعددی دست زد، که در رأس آن می توان از دیدار او از حوزه های کوفه، نیشابور و بغداد، نام برد. کلینی پس از دیدار با بزرگان این حوزه ها مجدداً به ری عزیمت نمود و این در شرایطی بود که حوزه ری در آن زمان، از حوزه های جوان به شمار می رفت و در آن خطّه پس از حوزه قم قرار داشت، چرا که شهر ری تا اواخر سوم قرن تحت نفوذ و سیطره اهل سنت قرار داشت و آنان با اعمال تعصب از سکونت و رشد شیعیان در آن جلوگیری می کردند. در این مورد یاقوت حموی، پس از شرحی که از قول اصطخری درباره بزرگی و سابقه تاریخی می دهد خود می نویسد: "اهل ری، اهل سنت و جماعت بودند تا آن که احمدبن حسن مادرانی (یا مادرایی) بر آن جا مسلط شد و اظهار تشیع نمود و اهل آن سامان را مورد تکریم قرار داد. مردم نیز با تصنیف کتب به او تقرب پیدا نمودند از جمله عبدالرحمن بن ابی حاتم کتابی در فضائل اهل بیت علیهم السلام نوشت. این واقعه در ایام معتمد و در سال 275 هجری بود (3)".

با توجه به این تاریخچه نتیجه گیری می شود که ظهور و رشد تشیع در ری، مقارن با ایام کودکی و نوجوانی کلینی بوده است و از این رو تعجبی ندارد که وی برای اخذ

ص: 424

1-1) . با استفاده از نجاشی، رجال به رقم های 1026 و 682، علاء حلی، خلاصة الاقوال ص 18 به رقم 31.

2-2) . نجاشی، رجال، به رقم 682، شیخ طوسی، رجال 7 ص 495.

3-3) . حموی، یاقوت، معجم البلدان، بیروت، داراحیاء التراث العربی ج 3 ص 116.

حدیث و دیدار با مشایخ بزرگ ناگزیر به اقامت در قم و سپس سفر به دیگر حوزه ها گردد. دقیقاً مشخص نیست که کلینی در چه تاریخی به ری بازگشته است. اما به احتمال قوی اقامت او در این شهر به دهه های چهارم و پنجم عمر وی و پس از سال 300 هجری باز می گردد، زیرا کلینی کافی را در دهه های آخر عمر خویش تألیف نمود و این در زمانی بود که او مرجع شیعیان ری و محل رجوع مشتاقان علوم دینی بود، چنان که نجاشی در شرح حال او می نویسد: «کلینی در عصر خود بزرگ و پیشوای اصحاب ما در شهر ری بود و در حدیث موثق ترین و ضابطترین آنها به شمار می آمد، او کتاب خود یعنی کافی را در ظرف بیست سال تألیف نمود». (1) و به تبع نجاشی علامه حلی متذکر می شود که: «کلینی در ری عالی ترین مرجع فتوی بود و در چهره درخشان حدیث در آن سامان به شمار می رفت». (2) و به نظر می رسد همین مقام و موقعیت این دانشمند باعث شد تا یکی از علاقه مندان و دلسوختگان مذهب با نوشتن نامه ای به او از وی تقاضا کند تا به تألیف جامع مذهبی خود روی آورد (3) و چنان که خواهیم گفت کلینی ضمن قبول درخواست این برادر دینی، با استفاده از دست آوردهای حدیثی خود و منابع موجود در کتابخانه های شهر ری به نگارش کتاب خود روی آورد. او احتمالاً در طول نوشتن این کتب، مجدداً به قم مسافرت نمود تا از منابع حوزه قم به ویژه کتابخانه استاد خود علی بن ابراهیم قمی استفاده نماید و این مطلب از صدر روایات کتاب که دو سوم آن با نام علی بن ابراهیم قمی پیوند خورده است (4)، قابل استنباط است و بالاخره باید گفت: مرحوم کلینی پس از تألیف جامع حدیثی خود در سال 327 هجری عازم بغداد گردید و در دو سال آخر حیات خود، کتاب کافی را در جمع محدودی از یاران و شاگردان خود به معرض روایت گذاشت. (5) کلینی در سال 328 (6) و مطابق برخی نظرات در سال 329 درگذشت (7) و در باب الکوفه بغداد به

ص: 425

-
- 1-1. نجاشی، رجال، به رقم 1026.
 - 2-2. علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص 145.
 - 3-3. کلینی، الکافی، ج 1 ص 8.
 - 4-4. بهبودی، محمد باقر، گزیده من لا یحضره الفقیه، ج 1 ص 8.
 - 5-5. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام قسمت مشیخه ج 10 ص 29، استبصار ج 4 ص 302.
 - 6-6. شیخ طوسی، فهرست، به رقم 591، علامه حلی، خلاصه الاقوال ص 145.
 - 7-7. نجاشی، رجال، به رقم 1026، شیخ طوسی، رجال، ص 495.

خاک سپرده شد. (1) او علاوه بر کتاب کافی کتاب های دیگری نیز به رشته تألیف کشید (2)، لکن از آن کتب اثری به جای مانده است.

مشایخ و شاگردان کلینی:

چنان که بعضی از محققان تذکر داده اند (3)، در مصادر تاریخی هم زمان با حیات کلینی، اطلاعات چندانی پیرامون نشو و نمای این دانشمند، وجود ندارد. از این رو بهترین مرجع در شناخت شخصیت علمی و مشایخ ابوجعفر کلینی همان اسناد روایات کتاب کافی می باشد. به همین ترتیب در مورد شاگردان کلینی نیز اطلاعات تاریخی بسیار اندک است و تنها چند نفر که موفق شده اند کتاب کافی را با سماع و قرائت و یا اجازه از مؤلف آن دریافت نمایند، به عنوان شاگردان کلینی شناخته شده اند هر چند با تعریفی که نجاشی از کلینی - به عنوان استاد حدیث و رئیس حوزه ری - کرده است، می توان حدس زد که از شاگردان کلینی بیش از این تعداد بوده اند.

اما در مورد مشایخ کلینی باید گفت: طبق بررسی های به عمل آمده در کتاب کافی، مجموعاً 15339 روایت وجود دارد که سند آن با یکی از مشایخ کلینی شروع می گردد و بررسی این اسناد نشان می دهد که کلینی روایات خود را مجموعاً از سی و چهار نفر روایت کرده است. لکن از مجموع روایات فوق، 15284 روایت از هشت نفر از مشایخ حدیثی و پنجاه و پنج روایت به واسطه بیست و شش نفر دیگر روایت شده است. این مشایخ هشت گانه که در واقع 99 درصد و اندی از روایات کافی به توسط آنان روایت شده است به ترتیب کثرت روایت عبارتند از:

1. علی بن ابراهیم قمی 7068 روایت

2. محمد بن یحیی العطار 5073 روایت

ص: 426

1-1). همان مأخذ و همان صفحه.

2-2). نجاشی، رجال، به رقم 1026.

3-3). بهبودی، گزیده من لایحضره الفقیه ج 1 ص 7.

3. ابوعلی اشعری 875 روایت

4. حسین بن محمد 830 روایت

5. محمد بن اسماعیل 758 روایت

6. حمید بن زیاد 450 روایت

7. احمد بن ادريس 154 روایت

8. علی بن محمد 76 روایت (1)

باید توجه داشت که آمار فوق معرف تعداد دقیق روایات کافی نیست (2) بلکه معرف روایاتی است که با عنوان مشایخ کلینی در کتاب کافی به چشم می خورد گرچه مکرر به ثبت رسیده باشد. ضمناً از افراد فوق ردیف های اول تا چهارم و نیز ردیف هفتم از مشایخ قم بوده اند که این خود نشان از اقامت طولانی کلینی در این شهر و بهره گیری او از منابع آن حوزه، خصوصاً کتابخانه استادش علی بن ابراهیم قمی دارد و چنان که نجاشی و شیخ طوسی تذکر داده اند، پدر علی بن ابراهیم یعنی ابراهیم بن هاشم نخستین کسی بود که احادیث محدثان کوفه را در قم رواج داد (3). علی بن ابراهیم قمی، محدث و مفسر معروف گرچه خود از مشایخ کلینی می باشد لکن به جهت آن که در اواسط عمرش چشمان خود را از دست داده بود (4)، در سال های پایانی حیات در مقام بحث و تدریس قرار نداشت. از این رو کلینی احتمالاً نه با سماع و قرائت بلکه با اجازه و مناووله توانست از کتابخانه او که میراث ابراهیم بن هاشم بود استفاده کند (5). به همین ترتیب در مشایخ فوق، محمد بن اسماعیل بندفر یا بندقی ساکن نیشابور و

ص: 427

1-1). خویی، معجم الرجال، ج 18 ص 54.

2-2). باید توجه داشت که تعداد روایات کافی بر حسب شمارش شهید ثانی 16121 روایت و از نظر تقسیم بندی به شرح زیر می باشد: حدیث صحیح 5072، حدیث حسن 144، حدیث موثق 1118، حدیث قوی 302 و حدیث ضعیف 9485 عدد، در این مورد بنگرید به سید محمد مهدی بحرالعلوم، رجال ج 3 ص 331، بهبودی، گزیده کافی ص 21 (مقدمه) میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج 3 ص 541، شیخ آغا بزرگ، الذریعه ج 17 ص 245. اما این که آیت اله خویی می نویسد: نام محمد بن یعقوب کلینی در صدر 15339 روایت می باشد منظور ایشان اولاً روایاتی است که از کلینی در تهذیب و استبصار آمار شده است ثانیاً این آمار به استثنای روایاتی است که در صدر آنها آمده است: «عدة من اصحابنا» بنگرید به معجم الرجال، ج 18 ص 54.

3-3). نجاشی، رجال، به رقم 18، شیخ طوسی، فهرست، به رقم 6.

4-4). نجاشی، رجال، به رقم 680.

5-5). بهبودی، گزیده من لایحضره الفقیه ج 1 ص 8 مقدمه.

راوی آثار فضل بن شاذان بوده و حمید بن زیاد نیز از راویان و صاحبان کتاب در کوفه می باشد و به طوری که گذشت کلینی ضمن مسافرت به این نقاط توانست از آنان به اخذ حدیث پرداخته و در تألیف کتاب خود از آن بهره برداری نماید. ضمناً به غیر از افراد نام برده، کلینی مشایخ معروف دیگری هم داشته است که از جمله می توان از ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار، ابوالعباس احمد بن سعید معروف به ابن عقیده و ابوسلیمان داود بن کوره قمی یاد نمود (1).

اما در زمینه شاگردان کلینی نیز چنان که گذشت او پس از تکمیل تحصیلات خود به ری آمد و ریاست حوزه آن شهر در اختیار او قرار گرفت و چنان که نجاشی و به تبع نجاشی علامه حلی تذکر داده اند، مرجع فتوی و استاد حدیث در آن دیار گردید و گرچه می توان از این مطلب استفاده نمود که او شاگردان زیادی تربیت کرده است، معهداً شرحی از کیفیت تدریس و شاگردان کلینی در این حوزه وجود ندارد. برعکس اکثر شاگردان کلینی که ادعای آنها مسموع بوده و تاریخ به نقل اسامی آنان تصریح دارد مردانی از کوفه و بغداد هستند و این پس از ورود کلینی به بغداد در واپسین سال های حیات و عرضه کافی در جمع آنان بوده است. از مهم ترین شاگردان کلینی که موفق شده اند کتاب کافی را بدون واسطه از صاحب آن روایت کنند می توانند از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه (صاحب کامل الزیارات، متوفی 367)، ابو محمد هارون بن موسی تلعبیری (متوفی 385)، ابو غالب احمد بن محمد زراری (متوفی 368)، ابو عبدالله احمد بن ابراهیم صیمری معروف به ابن ابی رافع، ابوالفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی (2)، ابوالحسین احمد بن علی بن سعید کوفی، ابوالحسین عبدالکریم بن عبدالله بن نصر بزاز، احمد بن احمد کاتب کوفی و

ص: 428

1-1). کلینی، الکافی ج 1 [1] قسمت مقدمه ص 14: «اشیاخه» .

2-2). شیخ طوسی این شخص را از جمله راویان کافی معرفی کرده است اما با توجه به این که وی (ابن مفضل شیبانی) از ناحیه علمای رجال به شدت تضعیف شده است لذا ادعای وی در روایت کافی از کلینی حجیت نیست در این مورد بنگرید به نجاشی، رجال به رقم 1059.

ابوالحسن یا ابوالحسین عقرانی (1) نام برد و با توجه به مصادر رجالی روشن می شود اشخاص فوق عمدتاً از مشایخ بزرگ شیعه در رشته های فقه و حدیث بوده و مطابق بعضی از قرائن این عده موفق شدند روایات کافی را در محضر مؤلف آن تحصیل نموده و یا اجازه روایتی بگیرند. چنان که نجاشی می نویسد: «من به مسجد لؤلؤیی که همان مسجد نبطویه نحوی است رفت و آمد می کردم تا قرآن را بر امام مسجد بخوانم و جماعتی از اصحاب حدیث کتاب کافی را به این صورت بر ابوالحسین احمد بن احمد کوفی قرائت می کردند که: «حدّثکم محمد بن یعقوب الکلینی» سپس اضافه می کند که ابوالحسن عقرانی را هم دیدم که این کتاب را از او روایت می کند ما نیز تمام کتب کلینی را به توسط مشایخ خود، محمد بن محمد (شیخ مفید)، حسین بن عبیدالله غضائری، احمد بن علی بن نوح سیرافی از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه از کلینی روایت می کنیم (2). شیخ صدوق نیز در قسمت مشیخه من لایحضره الفقیه متذکر شده است که او به واسطه محمد بن محمد بن عصام کلینی، علی بن احمد بن موسی و محمد بن احمد سنانی تمام کتاب کافی را از مؤلف آن یعنی محمد بن یعقوب کلینی روایت می کند و از این مطلب می توان نتیجه گرفت که بعید نیست برخی از شاگردان و راویان کلینی قبل از عزیمت این دانشمند به بغداد تمام یا قسمتی از کتاب کافی را از مؤلف آن تحصیل کرده باشند زیرا بنا به تصریح شیخ طوسی در کتاب رجال محمد بن احمد بن سنان زاهری مکنی به ابوعیسی نزیل و ساکن ری بوده است (3).

از بعضی از قرائن روشن می گردد که کلینی موفق نشد تمام روایات خود را به معرض سماع و قرائت گذارد و دلیل عمده آن کوتاهی ایام اقامت وی پس از ورود به بغداد و در پایان حیات بوده است. در این مورد ابوغالب زراری در رساله خود می نویسد: «و جمیع کتاب الکافی تصنیف ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی روایتی

ص: 429

1- 1). در زمینه راویان و شاگردان کلینی بنگرید به نجاشی، رجال به رقم 1026 شیخ طوسی فهرست، به رقم 591، شیخ طوسی، تهذیب یا استبصار قسمت مشیخه واقع در مجلد آخر، میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج 3 ص 533، زندگی نامه کلینی، الکافی، ج 1 ص 18: «[1] تلامیذه و الرواة عنه» .

2- 2). نجاشی، رجال، به رقم 1026.

3- 3). ص 510 از کتاب فوق.

عنه بعضه قراءه و بعضه اجازة» . (1) به همین ترتیب شیخ طوسی در مشیخه هایی که بر تهذیب و استبصار نوشته است در یکی از سندهای خود متذکر می شود که: «من روایات کافی را به توسط احمد بن عبدون معروف به ابن حاشر، از شاگردان کلینی یعنی احمد بن ابی رافع و ابوالحسین عبدالکریم بن عبدالله بن نصر بزاز، روایت می کنم و آنان به سال 327 هجری در بغداد، باب کوفه، درب سلسله (بازار زنجیر) موفق شدند همه آثار و احادیث کلینی را سماعاً و اجازةً از وی دریافت نمایند» . (2) و بالاخره محمد بن ابراهیم نعمانی که به قولی کاتب کلینی بوده است قسمتی از کتاب کافی را با سماع و قرائت و قسمتی دیگر را با مناووله و اجازة، روایت می نماید. و لذا در کتاب غیبت خود - که فصلی از کتاب حجت کافی را در بردارد - هفده نوبت «اخبرنا محمد بن یعقوب» می گوید و سی نوبت: «حدَّثنا محمد بن یعقوب (3)» و این خود معرف تفاوت نحوه تحمل حدیث می باشد. اما به همان میزان که کتاب کلینی در حیات مؤلف آن ناشناخته و غریب می نمود، این کتاب پس از وفات مصنف دانشمند آن، به تدریج موقعیت ارزنده ای در جوامع علمی پیدا کرد و به سرعت مورد استتساخ و مقابله قرار گرفت و در طول زمان از سوی دانشمندان شروح متعددی بر آن نوشته گردید (4) و به طوری که در اجازات علمای شیعه به یکدیگر آمده است، این جامع مذهبی در هر عصر و زمان به عنوان یک مرجع علمی، در حوزه ها محل مراجعه قرار گرفت به گونه ای که می توان قائل به تواتر تاریخی کتاب از عصر مؤلف تاکنون گردید (5).

ص: 430

-
- 1-1) . زراری، ابوغالب، رساله معروف، ص 177.
 - 2-2) . شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج 10 ص 29 (مشیخه)، استبصار ج 4 ص 302.
 - 3-3) . بهبودی، محمد باقر، کیهان فرهنگی، سال سوم شماره 11.
 - 4-4) . بنگرید به زندگی نامه کلینی، الکافی ج 1 ص 30 [1] که در آن از 12 شرح و 21 حاشیه و تعلیق بر کتاب کافی نام برده شده است.
 - 5-5) . از همین جا می توان نتیجه گرفت تشکیک بعضی از نویسندگان در مورد صحت انتساب پاره ای از قسمت های کتاب کافی به کلینی پایه و وجهی ندارد. به عنوان مثال محمد ابوزهره در کتاب «الامام الصادق» با استفاده از گفتار برخی از بزرگان، عدم صحت انتساب «روضه کافی» را به کلینی به عنوان یک نظر، نقل کرده است در صورتی که اولاً مقایسه اسناد روایات «روضه» با بخش های اصول و فروع کاملاً از وحدت سبک اجزای کتاب کافی و اشتراک مشایخ کلینی پرده برمی دارد. ثانیاً نجاشی و شیخ طوسی که هر کدام با یک یا دو واسطه کتاب کافی را از مؤلف آن روایت کرده اند، در ترجمه این دانشمند همه جا از روضه کافی به عنوان یکی از قسمت های کافی یاد کرده اند در این مورد بنگرید به رجال نجاشی، به رقم 1026، شیخ طوسی، فهرست، به رقم 591.

می دانیم که ابوجعفر کلینی، در عصر غیبت صغری زندگی کرده و وفات او مصادف با سال وفات چهارمین نایب امام عصر (عج)، علی بن محمد سمیری می باشد.

اما آیا می توان از تقارن حیات کلینی با نواب اربعه، ملاقات این دانشمند را با نایبان نتیجه گرفت؟ و آیا صحت دارد که این کتاب به محضر حضرت حجت علیه السلام عرضه شده است؟ در پاسخ باید گفت: در مورد ملاقات کلینی با نواب اربعه هیچ گونه سندی در دست نمی باشد و شاید یکی از دلایل آن، حضور نواب اربعه در بغداد و زندگانی کلینی در ایران بوده است و چنان که گفتیم کلینی به غیر از دو سال آخر حیات خود، بقیه عمرش را در ری و قم سپری نمود. علاوه بر آن، وفات کلینی مقارن با وفات آخرین نایب بوده و از این رو احتمال عدم تماس کلینی با نایبان حضرت بیش از احتمال ملاقات آنان بوده است. علاوه بر آن با فرض وجود تماس و ملاقات بین کلینی و نایبان حضرت، هیچ گونه اثری در ارزش گذاری جامع کلینی توسط نواب امام عصر (عج) وجود ندارد. اما در مورد عرضه کتاب بر حضرت مهدی علیه السلام و تعبیر:

« الکافی کاف لشیعتنا » که در افواه عمومی شهرت یافته است نیز، باید متذکر شد که برای این مطلب نیز نمی توان ریشه ای در اسناد تاریخی به دست آورد گرچه بعضی از دانشمندان در این رابطه حدس هایی زده اند.

علی بن طاوس در کتاب کشف المحجبه، در مقام اعتبار وصیت معروفی که امیر مؤمنان علیه السلام برای فرزندش امام حسن علیه السلام نوشته و کلینی آن را کتاب رسائل الائمه آورده است می نویسد: محمد بن یعقوب در دوران وکلای اربعه یعنی عثمان بن سعید عمری و پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان، ابوالقاسم حسین بن روح و علی بن

محمد سمیری زندگی می کرد و حتی قبل از علی بن محمد در سال 328 از دنیا رفت لذا تصانیف و روایات او در دوره ای به ظهور پیوست که راه برای تحقیق در مطاوی آن از نظر صحت و سلامت باز بوده است. (1) صاحب مستدرک الوسائل پس از نقل این جریان می نویسد: نتیجه ای که از سخنان علی بن طاوس می توان گرفت عرضه کتاب بر یکی از نواب و امضای محتوای آن توسط یکی از آنان می باشد. این مسئله گرچه حدس است و قطعیتی ندارد اما به سهم خود این احتمال را تقویت می کند که کلینی با داشتن نیت خیر در تألیف مجموعه ای که بتواند برای مؤمنان راهگشا باشد، کوتاهی نکرده و چنان که خود در مقدمه گوید: وی اخباری جمع آوری نمود تا بتواند برای متقاضیان رفع حاجت کند». علامه نوری سپس اضافه می کند: «از این سخنان، غرض من صححه گذاشتن به شایعه: «الکافی کاف لشیعتنا» نیست. زیرا این جمله پایه درستی ندارد و در مؤلفات اصحاب اثری از آن یافت نمی شود حتی محدث استرآبادی نیز به عدم وجود چنین جمله ای تصریح دارد، با آن که سیره او صححه گذاشتن به تمام روایات کافی بوده است. (2)

از بعضی از جملات کتاب مستدرک الوسائل استفاده می شود که علامه نوری خود در مقام حدس و گمان، عرضه جامع کلینی را بر نواب اربعه یا امام عصر (عج) منتفی نمی دانسته است. نوری در مورد سیره نواب و ارتباط آنان با مردم می نویسد: «علاوه بر عرضه مسائل عمومی به حضور نواب، عرضه کتاب و تأیید گرفتن از آنان، امری متداول بود. و این مطلب از بررسی زندگی بعضی از راویان قابل استفاده می باشد.

چنان که شیخ طوسی در کتاب غیبت خود آورده است که چون محمد بن علی شلمغانی کتاب تکلیف را نوشت، ابوالقاسم حسین بن روح گفت: این کتاب را برای من بیاورید تا آن را مشاهده کنم. کتاب را برای او آوردند و او از اول تا به آخر آن را ملاحظه کرد و سپس گفت: در این کتاب به جز دو یا سه موضوع که شلمغانی در آن بر

ص: 432

1-1). نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج 3 ص 532 به نقل از کشف المحجبه.

2-2). همان مأخذ و همان صفحه.

امامان دروغ بسته است، دیگر مطلبی نیست مگر آن که از ائمه علیهم السلام روایت شده است». (1) علامه نوری سپس به عنوان نتیجه متذکر می شود که: «بنابراین بعید است که از نواب کسی کتاب کافی را طلب نکرده باشد». اما در نقد این اظهارات همین بس که متذکر شویم: اولاً کلینی کتاب خود را در دهه های آخر عمر خویش تألیف نمود و در مدت تألیف در شهرهای ری و قم اقامت داشت و دلیلی در دست نیست که کتاب خود را پس از تألیف به نایبان عرضه کرده یا از ابتدا مطابق صلاحدید آنان نوشته باشد. ضمناً او پس از اتمام کتاب به فاصله نسبتاً کوتاهی درگذشت. ثانیاً: چنان که گذشت او پس از اتمام کتاب خود، آن را در جمع محدودی از شاگردان خویش به معرض سماع و قرائت گذاشت که آنان نیز از نظر نام و نشان مشخص بوده و به غیر از این عده، دریافت کتاب توسط اشخاص دیگر معروفیت ندارد. ثالثاً: ضعف و نادرستی بسیاری از روایات کتاب و ناکافی قلمداد شدن آن از سوی محدثان پس از کلینی، خود قرینه دیگری است که عدم عرضه کتاب را بر امام عصر (عج) نشان می دهد و طبعاً تأیید و امضای همه روایات، موضوع بعیدتری به شمار می رود. رابعاً:

زمینه ای جهت مقایسه شخصیت کلینی با شلمغانی وجود ندارد، زیرا به طوری که علمای رجال آورده اند شلمغانی از فقهای بزرگ شیعه بود که کتاب تکلیف او سندی فقهی به شمار می آمد، اما به دلیل حسادت با حسین بن روح نوبختی، دست از عقیده خود کشید و به انحراف و ضلالت دچار گردید (2) و چون این انحراف می توانست مایه حیرت شیعیان قرار گیرد تأیید کتاب او گامی در زدودن تحیر شیعیان به شمار

ص: 433

-
- 1-1. شیخ طوسی، همان، الغیبه، ص 409. [1]
- 2-2. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج 3، ص 533 شیخ طوسی در ترجمه شلمغانی می نویسد: او معروف به ابن ابی عذافرو دارای کتب و روایاتی است. او در ابتدا طریقه ای سالم داشت. سپس تغییر عقیده داد و مقالات باطلی از او صادر شد تا جایی که سلطان او را گرفت و کشت و در بغداد به دار آویخت. از کتبی که او در حال سلامت عقیده نوشته است کتاب تکلیف می باشد. ضمناً بنا به روایتی در همان عصر محمد بن احمد بن داود و حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه مواضع انحرافی کتاب تکلیف را مشخص ساختند در این مورد بنگرید به شیخ طوسی، الغیبه، ص 409، شیخ طوسی، فهرست، به رقم 616 و نجاشی، رجال، به رقم 1029.

می رفت، در صورتی که با توجه به وثاقت کلینی در بین شیعیان نیازی به تأیید او و کتابش از سوی نایبان احساس نمی گردید، چنان که این وثاقت ارتباطی با ضعف قسمتی از اخبار کافی ندارد. اما در مورد وجه تسمیه کتاب به کافی باید گفت: به نظر می رسد این کتاب از سوی مؤلف آن مسمی به کافی نبوده است. مهم ترین دلیل این مطلب عدم اشاره کلینی به نام کتاب در خطبه آغازین این اثر بزرگ است، هر چند که در دوره های بعد شیخ طوسی و نجاشی از کتاب کلینی به نام کافی یاد کرده اند (1)، اما می توان احتمال داد که عنوان الکافی به عنوان نام اثر کلینی از خطبه وی در شروع کتاب اقتباس گشته است آن جا که می نویسد: «وقلت انک تحب أن یکون عندک کتاب کاف یجمع فیه من جمیع فنون علم الدین ما یکتفی به المتعلم و یرجع الیه المسترشد». تا آن جا که متذکر می شود: «وقد یسر الله - و له الحمد - تألیف ما سألت». (2)

بررسی انگیزه کلینی در تألیف کتاب:

مرحوم کلینی در ابتدای کتاب خود، انگیزه خود را در مورد تألیف کتاب مورد شرح قرار داده است و از مطالعه این مقدمه روشن می گردد او جامع خود را به تقاضای یک تن از دوستان و مریدان خود نوشته است. دقیقاً معلوم نیست که این شخص چه کسی است، اما احتمالاً این شخص محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاة صفوانی یا محمد بن ابراهیم نعمانی بوده است. خصوصاً معروف است که شخص اخیر از جمله کاتبان کلینی بوده و کلینی در تبویب کتاب و انشای خطبه و عناوین اثر خود از مساعدت او بهره مند شده است (3)، ضمناً از مفاد درخواست این دوست و مرید روشن می گردد که او از عالمان به احادیث و اختلاف آنها بوده و از کلینی که در ری زندگی می کرده، دور بوده است به طوری که با ارسال نامه از او درخواست می کند که با

ص: 434

1-1. نجاشی، رجال، به رقم 1026، شیخ طوسی، فهرست، به رقم 591.

2-2. کلینی، الکافی، ج 1، ص 8 و 9. [1]

3-3. بهبودی، محمد باقر، گزیده من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 8؛ الکافی، ج 1، ص 19 [2] زندگی نامه کلینی که در موردشخص مذکور می نویسد: «کان خصیصاً به یکتب کتبه الکافی».

نوشتن جامع مذهبی خود، گامی در رفع نابسامانی های موجود بردارد. کلینی ضمن قبول درخواست این برادر دینی سیره خود را در تعریف کتاب به شرح زیر مشخص می کند: «تو در نامه خود نوشته بودی که اموری برای تو تولید اشکال کرده است اما به دلیل اختلاف روایت نمی توانی حقیقت آن را درک کنی و اختلاف روایت نیز خود علل و اسباب مختلفی دارد. در ضمن نوشته بودی که در حوزه تو دانشمندی وجود ندارد که بتوان با کمال اطمینان با وی به مذاکره علمی نشست و باز نوشته بودی که چه نیکوست کتابی در اختیار تو قرار گیرد که جامع فنون دینی بوده و از هر جهت در شناخت مسائل کفایت کند به طوری که محل رجوع و تکیه گاه نوآموزان و طالبان رشد گردد. علاوه بر آن هر کس در مسیر علوم دینی و عمل به اخبار صحیح از روایات صادقین علیهم السلام یا سنن قابل عمل باشد، بتواند از آن بهره برداری نماید تا بلکه از رهگذر این کتاب اوامر خدا و رسول او شناخته و اجرا گردد» .

کلین سپس می نویسد: «ای برادر که خدا تو را ارشاد کند بدان که در خصوص اختلاف روایت، هیچ کس نمی تواند به شناخت اختلاف حدیث صحیح از ناصحیح اقدام کند مگر آن که بر اساس ضوابط رسیده از سوی امامان عمل نماید. امامان فرموده اند: «حدیث ما را با کتاب خدا برابر کنید اگر با آن موافق بود، بپذیرید و اگر با قرآن مخالفت داشت به دور اندازید» . علاوه بر آن فرموده اند: «حدیث ما را با رأی مخالفان مذهب برابر کنید. اگر با رأی آنها موافق بود آن را رها کنید و اگر با رأی آنها نابرابر بود بپذیرید» . و باز فرموده اند: «حدیث اجماعی را با نقل همگانی بپذیرید که نقل همگانی تردید ندارد» . اما در عین حال شناخت ما از مسائل ناچیز است به طوری که با اعمال این قوانین جز تعداد کمی از روایات صحیح را نخواهیم شناخت از این رو چاره ای نداریم جز آن که تشخیص صحیح از ناصحیح را به خود اهل بیت واگذار نماییم و آخرین فرموده آنها را مورد توجه قرار دهیم که گفته اند: «در صورتی که شناخت حدیث ما بر شما مشکل شود هر حدیثی را که مایل باشید از باب رضا و تسلیم می توانید مأخذ عمل قرار دهید» . اینک خداوند تألیف آنچه را که تقاضا نمودی

میسر ساخت و امیدوارم که این کتاب به گونه ای باشد که درخواست کرده بودی و اگر من در تشخیص حدیث صحیح از ناصحیح مقصر باشم مطمئناً در خیر خواهی و تقدیم حسن نیت نسبت به مؤمنان کوتاهی نداشته ام». (1)

با دقت در بیانات کلینی روشن می شود که حدیث شیعه در عصر این دانشمند از دو ویژگی به شرح زیر برخوردار بوده است:

الف. عدم تدوین در قابل یک جامع بزرگ حدیثی

ب. مبتلا بودن به عارضه اختلاف، تضاد و تناقض

در مورد ویژگی الف قبلاً بحث هایی از نظر گذشت و طبق آن مباحث روشن گردید که در قرن های سوم و چهارم گام های بلندی از سوی دانشمندان شیعه در تدوین حدیث برداشته شد و کتبی نیز در این رابطه به ظهور پیوست. در عین حال باید متذکر شویم هیچ یک از جوامع تألیف شده نتوانست پاسخگوی نیازهای حوزه های درسی بوده و دانشمندان را از مراجعه به اصول اولیه بی نیاز سازد لکن مرحوم کلینی موفق شد با تألیف جامع مذهبی خود، مهم ترین گام را در این زمینه برداشته و دانشمندان را تا حد زیادی از مراجعه به کتب اولیه و اصول پراکنده بی نیاز سازد.

ضمناً این مطلب پس از پیدایش جوامع حدیثی دیگر یعنی: من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار به طور کامل تحقق یافت.

اما در مورد ویژگی دوم یعنی عدم وجود اختلاف و تضاد در حدیث باید گفت: از مهم ترین علل پیدایش عارضه اختلاف، وجود احادیثی جعلی بوده که در احادیث شیعه راه یافته و موجب کثرت احادیث در دست شیعیان گردید. به طوری که مطابق برخی از قرائن تاریخی شمار احادیث شیعه در عصر کلینی بالغ بر سیصد هزار گردید. (2) قابل ذکر است که عارضه جعل حدیث نه تنها حدیث شیعه بلکه قبل از آن، حدیث اهل سنت را نیز در بر گرفته بود منتهی از نظر علل و انگیزه، بین جعل حدیث

ص: 436

1-1). کلینی، الکافی، (مقدمه) ج 1، ص 9، بهبودی، گزیده کافی، ج 1، ص 19 و 20.

2-2). شیخ طوسی، رجال، ص 422، ذهبی، تذکره الحفاظ، ج 3، ص 840، بهبودی، گزیده کافی، ج 1، ص 91.

در شیعه و جعل حدیث در اهل سنت تفاوت چندی موجود است (1). نکته دیگر آن که:

نسبت به حدیث شیعه، احادیث ساختگی تنها بخشی از عوامل اختلاف حدیث را تشکیل می دهد و به طوری که در دوره دوم گذشت، بخشی از عوامل اختلاف حدیث در شیعه، مربوط به صدور احادیث تقیه آمیز و راه یافتن آن در بین احادیث صحیح می باشد. حال باید گفت: یکی از انگیزه های کلینی در تألیف کافی کثرت روایات متعارض در آن دوره بوده است. کلینی گرچه خود در این زمینه به قدر کافی بحث نکرده است، اما با نقل نامه دوست و مرید خود در واقع به اصل این حقیقت اشاره دارد آن جا که می نویسد: «نوشته ای که فهم رخی از امور بر تو مشکل شده است به طوری که نمی توانی حقیقت آن را دریابی چرا که در مورد آن امور روایات مختلفی وجود دارد و تو می دانی که اختلاف روایت خود، اسباب و علل مختلفی دارد. علاوه بر آن نوشته بودی که در دسترس تو کسی وجود ندارد که به دانش او (در مسئله اختلاف روایت) اعتماد ورزی و با وی به مذاکره علمی و بررسی حدیث نشینی». (2)

چنان که دنباله مطلب نشان می دهد، کلینی پس از اشاره به واقعیت اختلاف حدیث، به ذکر معیارهای خود در تمیز روایات صحیح از غیر صحیح می پردازد که عبارت از عرضه حدیث به کتاب خدا، مقابله حدیث با فتاوی عامه و بالاخره چنگ زدن به حدیث اجماعی می باشد. اما در عین حال تصریح می کند که به کارگیری این

ص: 437

1-1). تا آن جا که مقایسه حدیث شیعه و حدیث اهل سنت نشان می دهد با توجه به عدم نگارش و تدوین حدیث در قرن اول هجری و آزادی بی رویه آن در قرن دوم، بسیاری از موارد جعل و تحریف به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله راه یافت به طوری که احادیث اهل سنت به صورت مبدئی به تضاد و اختلاف دچار گردید. اما نسبت به حدیث شیعه، تا آن جا که به عهد صادقین علیهم السلام مربوط می گردد، این احادیث در شرایط استتار و تقیه صادر گردید و در پنهانی مورد تدوین و نشر قرار گرفت. چنان که قرائن این مطلب به طور مفصل در دوره دوم از نظر گذشت. اما در عین حال پس از رفع شرایط استتار، نشر علنی حدیث و بالاخره هجوم غلات به حریم مذهب، موارد فراوانی از جعل و تحریف به روایات شیعه راه یافت و همین مطلب موجب گردید تا حقایق زیادی در مسائل مذهبی بر شیعیان مشتبه گردد. در این مورد علاوه بر مطالب دوره های دوم و سوم این تحقیق بنگرید به: کتاب آقای بهبودی، معرفة الحدیث، ص 41 الی 45 و نیز همان مؤلف، صحیح الکافی، مقدمه عربی، ص 5 - 11.

2-2). کلینی، الکافی، ج 1، ص 8. [1]

معیارها جز تعداد کمی از روایات صحیح را مشخص نمی سازد. از این رو وی در شناخت روایات صحیح به معیار دیگری روی آورد که عبارت از معیار «تسلیم و رضا» بود به این معنی که در برخورد به دو روایت متعارض که هر دو از نظر سند و سایر قرائن، صحیح باشند از باب تسلیم در مقابل فرامین خداوندی عمل به یکی را اختیار نموده و از عمل به دیگری خودداری ورزد. لکن کاربرد این معیار چیزی جز مقایسه روایات با دیدگاه اعتقادی و بینش فقهی کلینی نبود. زیرا چنان که گفتیم او در مقام رفع تناقض از حدیث شیعه به تألیف جامع مذهبی خود روی آورد و بدیهی است پس از درج روایات موافق با دیدگاه و فتاوی خود، از درج و روایات مخالف، خودداری نماید (1). به عقیده یکی از نویسندگان وجود این حقیقت درباره کتاب کلینی موجب گردید تا علی رغم تمجید و تحسینی که از کار کلینی به عمل آمد در عین حال کتاب او از هر جهت مورد قبول و پذیرش دانشمندان پس از وی قرار نگیرد و آنان را از مراجعه به سایر مآخذ و منابع بی نیاز نسازد به همین سبب پس از تألیف این کتاب باز هم فقها با اعمال ضوابط علمی و فنی به بحث و تحقیق در احادیث کافی پرداختند (2) و با نقد و بررسی بعضی از روایات آن، به تألیف جوامع دیگر روی آوردند چنانچه شواهد آن در معرفی دیگر کتب اربعه از نظر خواهد گذشت.

ملاحظات چند درباره سیره کلینی:

چنان که می دانیم کتاب کافی در بین کتب اربعه از حیث اشمال بر فقهیات و عقاید منحصر به فرد است. و مؤلف دانشمند آن موفق شده است تا با جمع آوری روایات در هر باب، اثری بدیع و کم نظیر تقدیم شیعیان سازد. از این رو با توجه به جامعیت کتاب از نظر احادیث و حسن ترتیب و تنظیم آن از سوی مؤلف، این کتاب پس از پیدایش، ثنا و ستایش های فراوانی را برانگیخت. از جمله شیخ مفید که با کلینی قریب العهد بوده است درباره کتاب می نویسد: «... الکافی وهو من اجل کتب الشیعه واکثرها

ص: 438

1-1) . زندگی نامه کلینی، الکافی، ج 1، ص 29 [1] به نقل از نهیة الدرایه.

2-2) . بهبودی، محمد باقر، گزیده کافی، ج 1، ص 20.

فائده. . .» (1) یعنی: «کافی از بزرگ ترین و پر فایده ترین کتب شیعه - در حدیث - می باشد». به همین ترتیب بسیاری از دانشمندان، مرحوم کلینی را از حیث ضبط و اتقان مورد ستایش قرار داده و جامع مذهبی وی را از زمان تألیف کتابی بی نظیر یا کم نظیر توصیف کرده اند. (2) اما در عین حال ملاحظه روایات کتاب، عامل مطمئنی است که می تواند محسنات و کاستی های کتاب را دقیقاً روشن ساخته و سیره مؤلف را از هر جهت مشخص نماید.

الف - بحثی در سند روایات:

در مورد سند روایات کتاب، کلینی بر خلاف شیخ صدوق و شیخ طوسی از طریقه اختصار سند استفاده نکرده است. بلکه سیره او در زمینه سند، درج آن به صورت کامل می باشد. ملاحظه اسناد روایات نشان می دهد که وی در بسیاری از موارد روایات کتاب را مستقیماً به نقل از مشایخ خود آورده است. اما در مواردی که با مراجعه به کتب و اصول اولیه به نقل روایت می پردازد، سند کتاب را به توسط مشایخ اجازه درج کرده است. (3) از این رو روایات کتاب جز در موارد بسیار نادر، مزین به سلسله سندی است که واسطه های بین او تا معصوم را به طور کامل نشان می دهد. (4) سند کامل در روایات کافی در جای خود از محسنات این کتاب می باشد، اما معهداً در اسناد روایات مسائل چندی وجود دارد که در این جا به آنها اشاره می گردد:

1. وجود سند به صورت «معنعن»:

سند روایات کافی به صورت معنعن است، یعنی حلقه های سند با لفظ «عن» به یکدیگر مربوط شده اند. در این گونه اسناد وجه تحمل واسطه های سند معمولاً پوشیده می ماند. در این زمینه باید گفت چنان که در بخش سوم ملاحظه کردیم تحمل حدیث خود انواع و اقسامی دارد که بالاترین نوع آن سماع در محضر شیخ و

ص: 439

1-1) . کلینی، الکافی، ج 1، ص 29، [1] به نقل از تصحیح الاعتقاد.

2-2) . نوری میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج 3، ص 532: «فی شرح حال کتاب الکافی»، الکافی، ج 1، ص 26: «[2] الثناء علیه»

3-3) . بهبودی، گزیده من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 9.

4-4) . کلینی، الکافی، ج 1، ص 28 [3] تحت عنوان: مزیت.

پایین ترین آن وجاده است به طوری که بعضی از دانشمندان نقل روایت یا عمل به روایت را به صرف وجاده ای بودن آن منع کرده اند. (1) به همین جهت از نظر دانشمندان، نوع تحمل حدیث، میزانی در ارزش گذاری آن حدیث به شمار رفته و کتمان عمدی وجه تحمل، نوعی تدلیس و تزویر به شمار می رود (2) که علمای خبیر و با بصیرت همواره از آن پرهیز داشته اند. (3) البته نسبت به شخص ابوجعفر کلینی که همگان او را به وثاقت و امانت علمی ستوده اند نقل روایت به صورت «معنعن» تفسیری جز اختصار سند ندارد، به ویژه اگر در نظر گیریم که جامع او حاوی 16199 حدیث بوده و روایات کتاب به تنهایی از مجموع روایات صحاح سته اهل سنت بیشتر است. (4) و طبعاً ذکر کیفیت تحمل واسطه های سند، حجم کتاب را بیش از پیش افزایش می داده است. اما در عین حال نقل روایات به صورت «معنعن» راه را بر محققان در تمیز طرق ضعیف از طرق قوی می بندد. (5)

2. ارسال و تعلیق در سند پاره ای از روایات:

چنان که گذشت، کلینی در نقل روایات، ملتزم به درج سند به صورت کامل بوده است.

او در مواردی که چند روایت از سند مشترکی برخوردار است، معمولاً روایت اول را با سند کامل ذکر نموده و در نقل روایات بعد، به تعبیر «وبهذا الاسناد» بسنده می نماید. (6)

ص: 440

1-1. شهید ثانی، الدرایه، ص 109 که می نویسد: «ولا- خلاف بینهم فی منع الروایة بها. . .» تا آن جا که: «ولو اقترنت الوجادة بالاجازة. . . فلا اشکال فی جواز الروایة والعمل. . .»، قاسمی، قواعد الحدیث، ص 204، از قول نووی.

2-2. بهبودی، معرفة الحدیث، ص 73: التساهل والتدلیس.

3-3. همان مأخذ و همان صفحه، ضمناً به عقیده شهید ثانی از نظر برخی از دانشمندان شیعه حدیث معنعن از نظر سندی در حکم مرسل و منقطع بوده، مگر آن که امکان ملاقات بین راویان و مرویان موجود و نسبت به اتصال سند اطمینان حاصل شود بنگرید به الدرایه، ص 31.

4-4. الکافی، ج 1، ص 28، از زندگی نامه مؤلف.

5-5. به عنوان مثال شیخ طوسی در کتاب عدة الاصول می نویسد: اگر یکی از دو راوی حدیثی را بر مبنای سماع و قرائت و راوی دیگر بر مبنای اجازة روایت کند روایت سامع بر روایت مستجیز مقدم خواهد بود مگر آن که اصل معروف یا مصنف مشهوری از طریق اجازة روایت شود که در این صورت وجهی برای ترجیح باقی نمی ماند (عدة الاصول، ج 1، ص 385).

6-6. کلینی، الکافی، ج 1، ص 248.

معهدنا علی رغم التزام وی به نقل کامل سند در مواردی نیز در سند روایات، قطع، ارسال و یا تعلیق به چشم می خورد، که البته این موارد در مجموع کتاب رقمی محدود است، مثلاً در روایتی آمده است: «محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد و محمد بن خالد، عن زکریا بن عمران القمی، عن هارون بن الجهم، عن رجل من أصحاب ابی عبداللّه لم احفظ اسمه قال: سمعت ابا عبداللّه یقول (1) . . .» و در روایتی دیگر سند به صورت زیر دیده می شود: «الحسین بن محمد عن المعلی بن محمد عن بعض اصحابه عن ابی بصیر قال» (2) این گونه روایات در معیار متأخرین از جمله روایات ضعیف به حساب می آید، (3) اما مرحوم کلینی با وثوق به صدور این روایات از معصوم علیه السلام، به درج آنها اقدام کرده است، چنان که در باب میراث «پسر برادر و جد» پس از ذکر روایتی که در سند آن «ارسال» وجود دارد می نویسد: «هذا قد روی وهی اخبار صحیحة» (4) یعنی: «چنین حکمی از امام علیه السلام روایت شده و از جمله اخبار صحیح می باشد» و می دانیم که در عرف و عادت متقدمان، صرف وثوق به صدور یک روایت از معصوم علیه السلام، در صحت آن روایت کفایت می نموده است. (5)

3. مشترکات در اسناد روایات:

مسئله دیگری که در سند بعضی از روایات کافی جلب نظر می کند، مسئله وجود مشترکات است. (6) برخی از مشترکات با مقایسه صدر و ذیل دیگر (اسناد) روایات یا استفاده از قرائن موجود در کتب رجال و حدیث قابل شناسایی است اما در پاره ای

ص: 441

-
- 1-1 . همین مأخذ، ج 1، ص 230.
 - 2-2 . همین مأخذ، ج 1، ص 474 و نیز در ص 120 همین جلد می نویسد: «علی بن محمد مرسلأ عن ابی الحسن الرضا. . .» .
 - 3-3 . موسوی غریقی، قواعد الحدیث، ص 19، به نقل از وافی.
 - 4-4 . کلینی، الکافی، ج 7، ص 115. [1]
 - 5-5 . موسوی غریقی، قواعد الحدیث، ص 10.
 - 6-6 . مشترک عبارت از حدیثی است که یکی از رجال آن بین ثقه و غیر ثقه مشترک باشد که تمیز آن احتیاج مبرمی به علم رجال دارد و خود یکی از شعب مهم آن علم (رجال) است. شانه چی، کاظم، علم الحدیث، ص 158.

دیگر وجود قراین نیز نمی تواند در تمیز مشترکات مفید واقع شود. به عنوان یک نمونه در سند: «محمد بن أحمد عن شاذان بن خلیل عن یونس عن حماد عن حسین» به قرینه آن که نجاشی در ترجمه حسین بن مختار می نویسد: «له کتاب یروی عنه حماد بن عیسی» (1) می توان نتیجه گرفت که منظور از حسین در این سند، حسین بن مختار قلانسی و منظور از حماد، حماد بن عیسی جهنی است. (2) در صورتی که در همین سند مصادیق «محمد» و «أحمد» روشن نیست و در یک احتمال می توان مصادیق این دو نفر را «محمد بن یحیی» و «احمد بن محمد بن عیسی» دانست. به این ترتیب در مورد اسناد روایات کافی باید گفت: در این کتاب مشترکات زیادی وجود دارد که تمیز برخی به راحتی پذیر بوده و بعضی دیگر، به سختی قابل امتیاز می باشد. از جمله مشترکات این کتاب می توان از: احمد بن محمد، ابن سنان، حماد، ابن محبوب، ابن فضال و محمد بن اسماعیل نام برد. به عنوان مثال با مطالعه و مقایسه اسناد روایات روشن می شود هرگاه سند به صورت: «محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب» آمده است منظور از «احمد بن محمد»، احمد بن محمد بن عیسی می باشد (3). در صورتی که در مواردی که سند به صورت: «عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی» درج شده است، مقصود از «احمد بن محمد»، احمد بن محمد بن خالد برقی می باشد، (4) به عنوان یک نمونه دیگر از مشترکات کافی صاحب منتقی الجمان می نویسد: «در سند بسیاری از روایات کافی آمده است: «محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان. . .» سپس می افزاید وضع محمد بن اسماعیل نامعلوم است زیرا این اسم بین هفت نفر مشترک می باشد که عبارتند از: محمد بن اسماعیل بزیع، محمد بن اسماعیل برمکی، محمد بن اسماعیل زعفرانی که این سه نفر توثیق شده اند، اما چهار نفر دیگر یعنی: محمد بن اسماعیل بن جعفری، محمد بن اسماعیل صیمری قمی، محمد بن اسماعیل کنانی و محمد بن اسماعیل بلخی همگی مجهول الحال هستند. صاحب منتقی الجمان پس از رد احتمال هر یک از سه نفر اول در سند های کافی نتیجه می گیرد که مصداق «محمد بن اسماعیل» در اسناد روایات

ص: 442

1-1) . نجاشی، رجال، به رقم 123.

2-2) . بحر العلوم، سید مهدی، رجال، ج 4، ص 130.

3-3) . بنگرید به کافی، ج 7، ص 234، 242، 243 و. . .

4-4) . کافی، ج 7، ص 233، 238، 275 و. . .

یکی از چهار نفر بعد یا احتمالاً محمد بن اسماعیل نیشابوری مشهور به بندقی یا بندفر می باشد. اما شخص اخیر نیز به نوبه خود مجهول الحال است. (1)

مطلب دیگر که در همین زمینه باید متذکر شد آن است که در بعضی از موارد مرحوم کلینی به جای نقل روایت از طریق مشایخ حدیثی، مستقیماً به کتب حدیثی مراجعه کرده و از آنها نقل روایت می کند. در این گونه موارد کلینی برخلاف سیره شیخ طوسی، اسناد کتب مورد استفاده را در صدر روایات خود درج کرده است تا این روایات به عارضه ارسال دچار نگردد. از این رو سند بسیاری از روایات کافی معرف سلسله ای از مشایخ اجازه است تا مشایخ حدیثی و از جمله اساتید کلینی به همین ترتیب در سند پاره ای از روایات کافی اشکال سند مربوط به ضعف مشایخ اجازه است تا ضعف راویان و مشایخ حدیث. اما در اسناد روایات، راهی به تمیز این دو مقوله از یکدیگر وجود ندارد. آقای بهبودی در این مورد می نویسد: «آن جا که کلینی می گوید: «عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن بن محبوب» مشخص نیست که او روایت حسن بن محبوب را از کتاب سهل استخراج می کند با این که سهل جزء راویان ضعیف است یا آن که با واسطه سهل بن زیاد، روایت را از مشیخه حسن بن محبوب استخراج کرده است (مشیخه حسن بن محبوب از منابع معتبر حدیثی بوده و

ص: 443

1 - 1). منتقى الجمان، ج 1، ص 43 الی ص 45، ناگفته نماند که در قسمت مشایخ کلینی از شخصی به نام محمد بن اسماعیل نیشابوری ملقب به بندفر یاد نمودیم. این شخص چنان که گذشت به عقیده صاحب منتقى الجمان مجهول الحال است. چرا که قرآینی که از این شخص در رجال کشی و فهرست طوسی موجود است معرف دقیق نسبت به شخصیت او نیست از این رو حسن بن زین الدین به صرف کثرت روایت کلینی از وی، حدیث وی را در ردیف حدیث حسن برآورد کرده است. میرداماد در کتاب الرواشح السماویه ص 70 الی 74 [1] ضمن بحث مفصل درباره این شخص او را توثیق کرده است. و آیت الله خویی نیز در ترجمه محمد بن اسماعیل مکنی به ابو الحسن، ضمن رد احتمالات گوناگون ثابت می کند که «محمد بن اسماعیل» به عنوان راوی آثار فضل بن شاذان و یکی از مشایخ کلینی، کسی جز محمد بن اسماعیل نیشابوری مشهور به بندفر نمی باشد و وی نیز از موثقان است، اما نه به این دلیل که کلینی از او روایات فراوانی نقل کرده، بلکه به این خاطر که وی در اسناد روایات کامل الزیارات قرار گرفته و ابن قولویه نیز در یک توثیق عمومی مشایخ روایات این کتاب را توثیق کرده است. ضمناً آیت الله خویی این توثیق عمومی را از ابن قولویه پذیرفته است در این مورد بنگرید به معجم رجال الحدیث، مجلدات 1، ص 50 و 15، ص 90.

حسن بن محبوب جزء موثقان است) به همین ترتیب وقتی کلینی می گوید: «علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن ابن ابی عمیر». نمی دانیم که آیا حدیث را از کتب استاد خود علی بن ابراهیم استخراج کرده یا از نوادر ابراهیم بن هاشم یا از نوادر محمد بن ابی عمیر اخذ نموده است. ضمناً در صورتی که حدیث مستخرج از نوادر محمد بن ابی عمیر باشد، باید توجه داشت که نوادر او دارای نسخ متعدد بوده و معلوم نیست کدام نسخه در اختیار کلینی قرار داشته است. گر چه وقتی که در سند روایت می گوید:

«عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی» به یقین می توان گفت که او روایت را از کتب احمد بن محمد بن عیسی برگرفته و این شخص از موثقان بوده است. (1)

4. وجود «ضعفاء» در سند روایات:

مطلب دیگر در سند بعضی از روایات کافی وجود اشخاص ضعیف و غیر موثق است و مطالعه رجالی سندهای این گونه روایات نشان می دهد که شمار قابل توجهی از رجال کافی از دیدگاه علمای رجال از جمله: کشی، نجاشی، و شیخ طوسی مورد تضعیف قرار گرفته اند. دانشمند معاصر هاشم معروف حسنی در کتاب دراسات فی الحدیث والمحدثین به ذکر چهل و یک نفر از رجال ضعیف و بد نام کافی مبادرت کرده است (2) و از ملاحظه ترجمه این عده روشن می گردد که اکثر آنان در شمار غلات قرار داشته و یا به کذب، تخلیط، سوء حافظه و دیگر مشکلات اعتقادی و یا اخلاقی مبتلا

ص: 444

1-1). بهبودی، گزیده من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 9، ضمناً باید توجه داشت که اهمیت گفته استاد بهبودی در این نکته است که در صورتی که مرحوم کلینی همانند شیخ طوسی و شیخ صدوق حدیث را مستقیماً با نام کسی که صاحب کتاب بوده، پیوند زده و سپس به درج مشیخه ای همت می گماشت، در این صورت ضعف طریق یا ضعف مشایخ اجازه به نفس حدیث تسری پیدا نمی کرد. البته در این مورد بین رجالیون اختلاف نظر وجود دارد. آیت الله خوئی در معجم الرجال معتقد است که در تضعیف یک روایت تفاوتی بین ضعف راویان و مشایخ حدیثی با ضعف طریق یا ضعف مشایخ اجازه وجود ندارد (معجم الرجال، ج 1، ص 82) [1] اما عده دیگری از دانشمندان از جمله آقای بهبودی معتقدند که ضعف طریق قابل سرایت به اصول اولیه نیست. از این رو می توان این گونه روایات را در شمار روایات صحیح قلمداد نمود (گزیده من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 24) و به نظر می رسد این عقیده از صحت بیشتری برخوردار است به شرطی که بتوان نسبت به مصونیت نسخه های مورد استفاده از زیاده و نقصان اطمینان حاصل نمود.

2-2). همین کتاب، ص 192 الی 201.

بوده اند، اما چنان که گذشت با توجه به آن که کلینی در ملاک صحت روایات، تابع سیره قدما بوده، از این روی در نقل روایت از این عده، محذوری نداشته است. اما محدثان پس از کلینی که معیارشان با معیار این دانشمند متفاوت بوده و یا نسبت به قراین مورد نظر کلینی در صحت اخبار بی اطلاع بوده اند، طبعاً و جهی بر تصحیح این روایات در پیش روی خود ندیده و بعضاً به انتقاد و خرده گیری از کلینی به پا خاسته اند. از این رو در مطالعه کتب من لا یحضره الفقیه و تهذیب الاحکام نیز که به فاصله کوتاهی پس از کتاب کلینی تألیف شده موارد گوناگونی یافت می شود که شیخ صدوق و شیخ طوسی پس از ذکر روایاتی از کتاب کافی به نقد و بررسی آن و احیاناً مناقشه با مرحوم کلینی برخاسته اند. (1)

5. بررسی مصادیق عده کلینی در «عدة من أصحابنا» :

مراد از عده در «عدة من أصحابنا» عده ای از مشایخ کلینی یا مشایخ اجازه می باشند. که کلینی از باب اختصار سند از درج آنان خودداری ورزیده است. به این دلیل که وی در نخستین روایت خود از قسمت اصول کافی می نویسد: «حدثنی عدة من أصحابنا منهم محمد بن یحیی العطار...» و می دانیم که محمد بن یحیی از جمله مشایخ کلینی بوده است.

نجاشی متذکر می شود که ابو جعفر کلینی گفته است: «هر جا در کتاب من آمده است: «عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی» ، این عده عبارت از محمد بن یحیی و علی بن موسی الکمیدانی و داود بن کوره قمی و احمد بن ادریس و علی بن ابراهیم بن هاشم می باشند». (2) پس از نجاشی، علامه حلی نیز از قول کلینی متذکر شده است: «و هر کجا که گفته ام: «عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد البرقی» این عده عبارت از علی بن ابراهیم قمی، علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و احمد بن

ص: 445

1-1) . برخی از نمونه ها را بنگرید در کتاب: معجم رجال الحدیث، از ابوالقاسم خویی، ج 1، ص 26 الی 34 ضمناً به عقیده این دانشمند، شیخ مفید نیز در رساله عدویه خود تعدادی از روایات کافی را مورد نقد و اعتراض قرار داده، و آنها را مصداق احادیث شاذ دانسته است. همان مأخذ، ص 31.

2-2) . نجاشی، رجال، به رقم 1026.

عبدالله بن امیه و علی بن الحسن هستند چنان که هر کجا نیز آورده ام: «عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد» این عده عبارت از علی بن محمد بن علان، محمد بن ابی عبدالله، محمد ابن الحسن (بن فروخ صفار) و محمد بن عقیل کلینی خواهند بود». (1)

به طوری که شیخ حر عاملی در خاتمه وسائل الشیعه آورده است کلینی در کتاب عتق کافی نیز تعدادی از مصادیق «عده» را روشن کرده است. (2) اما باید گفت این مطلب چنان که شیخ حر عاملی تذکر داده است در بعضی از نسخ، (از جمله چاپ های کنونی کافی) وجود ندارد از این رو احتمال می رود در این موارد بعضی از کاتبان و نسخه پردازان کافی، گرفتار خلط حاشیه با متن شده اند، تا این که کلینی به درج مصادیق عده مبادرت کرده باشد. ضمناً به گفته هاشم معروف: «در مورد سیزده روایت از روایات کافی مصادیق «عده» مشخص نشده است و چنان که محدث نوری در خاتمه مستدرک الوسائل آورده است، نه کلینی و نه محدثان پس از وی به مصادیق عده در این روایات اشاره ای نکرده اند» (3) اما به احتمال زیاد باید گفت در این روایات تعبیر «عده» در صدر سند قرار ندارد بلکه این در وسط اسناد کافی به چشم می خورد که از اول کتاب حسن بن سماعه به کتاب کافی منتقل شده است و در واقع سند این روایات به صورت زیر است: «الحسن بن محمد بن سماعه عن عدة من أصحابنا عن . . .» لذا عده در «عدة من أصحابنا» به مشایخ حسن بن سماعه مربوط است تا مشایخ کلینی. نکته دیگر آن که: روایاتی که در صدر سند آنها عبارت: «عدة من أصحابنا» وجود دارد معمولاً به توسط یکی از این سه نفر یعنی احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد و سهل بن زیاد، وارد شده است. در این موارد مراد از «عده» روشن است. گر چه هر وقت در سند روایت «احمد بن محمد» به صورت مطلق آمده باشد، آن نام بین احمد بن محمد بن عیسی و احمد بن محمد بن خالد برقی مشترک بوده و این دو نفر از نظر وثاقت در یک درجه قرار ندارند. (4)

ص: 446

1-1. علامه حلی، خلاصة الاقوال، ص 272، [1] فایده سوم.

2-2. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 20، ص 34.

3-3. هاشم معروف، دراسات فی الحدیث والمحدثین، ص 141 به نقل از فایده چهارم مستدرک الوسائل، ج 3.

4-4. نجاشی، رجال، به رقم های 182 و 198.

اما چرا کلینی در سند بعضی از روایات، حدیث را به نقل از «عدة من أصحابنا» درج نموده و آنها را مشخص نکرده است؟ در جواب باید گفت: این مطلب علاوه بر اختصار سند دلیل دیگری نیز دارد و آن این که بسیاری از مصادیق «عدة» اصطلاحاً از مشایخ اجازه بوده اند تا شیخ و استاد حدیث. از این رو به عقیده کلینی ذکر یا عدم ذکر اسامی آنان دخیلی در صحت یا سقم روایت نداشته است. به عبارت دیگر اگر چه کلینی در نقل روایت ملتزم به درج سند به صورت متصل بوده است، اما در عین حال در اعتقاد به صحت یک روایت، به صحت و اصالت متن توجه بیشتری قایل بوده است تا شخصیت راوی حدیث. به همین خاطر علاوه بر وجود راویان ضعیف در اسناد روایات - که قبلاً گذشت - در بین مصادیق «عدة» ای که نجاشی از آن یاد می کند نیز دو نفر مجهول الحال وجود دارد و این دو عبارت از داود بن کوره قمی و علی بن موسی کمیدانی هستند.

ب - بحثی در متن روایات:

چنان که گفتیم یکی از معیارهای کلینی در انتخاب روایات کافی «معیار تسلیم و رضا» بوده است. کلینی استفاده از این معیار را مستند به نظر معصومان علیهم السلام نموده آن جا که فرموده اند: «بایما اخذتم من باب التسليم وسعکم» اما در مورد این معیار باید گفت:

این حدیث خود فاقد سند بوده و کلینی در باب «اختلاف الحدیث» از کتاب اصول متن آن را به صورت: «وفی رواية اخرى بایهما اخذت من باب التسليم وسعک» درج کرده است. (1)

اما با فرض صحت این حدیث - چنان که قبلاً گذشت - مرحوم کلینی در بین روایات متعارض، حدیثی را برگزیده که با بینش فقهی و اعتقادی او متناسب بوده است. چنان که سیره شیخ صدوق نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه به همین گونه بوده است. از این رو کتاب های این دو دانشمند کم تر احادیث اختلافی را در خود جمع کرده است. این نکته که در جای خود از محسنات کتاب کافی بوده و بخشی از فلسفه

ص: 447

1-1). کلینی، الکافی، ج 1، ص 66. [1]

پیدایش کتاب را توجیه می کند، به سهم خود از عوامل نقد کتاب نیز به شمار می آید، زیرا از دیدگاه محدثانی که پس از کلینی ظهور کرده و در پاره ای از احکام و فتاوا با وی موافق نبوده اند نقل احادیث متعارض با روایات کافی ارجحیت یافته است. از این رو شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه پس از ذکر روایتی در باب «الرجلان یوصی الیهما فینفرد. . .» که از طریق محمد بن یعقوب کلینی درج کرده است، می نویسد: «من به این حدیث فتوی نمی دهم بلکه به روایتی فتوی می دهم که با خط امام حسن بن علی علیه السلام نزد من موجود است». (1) به همین ترتیب شیخ طوسی در کتاب های تهذیب و استبصار پس از ذکر پاره ای از احادیث عددیه، نظری کاملاً مغایر با نظر کلینی، ارائه داده است. به این صورت که این دانشمند با انتقاد در متن و سند این روایات، روایات مخالف آن را ارج نهاده و عملاً به آن فتوی می دهد. (2) بعضی از دانشمندان شیعه کوشیده اند، با استفاده از مقدمه ای که کلینی در ابتدای کتاب خود آورده است صحت همه روایات کافی را نتیجه بگیرند. از جمله این بزرگان شیخ حر عاملی است که در فایده ششم از خاتمه کتاب «وسائل الشیعه» ابتدا قسمتی از مقدمه کلینی را نقل کرده و سپس با استفاده از آن به ذکر چهار دلیل در اثبات صحت روایات کافی اقدام کرده است. مهم ترین دلیل این دانشمند، یادآوری و ذکر سیره متقدمان است که مطابق آن تا به صحت یک روایت مطمئن نمی گشتند، هرگز به درج آن در جوامع حدیثی اقدام نمی کردند مضافاً که کلینی از روی خیرخواهی و جهت زدودن حیرت عمومی به

ص: 448

1-1. من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 151.

2-2. شیخ طوسی، تهذیب، ج 4، ص 169 الی 174؛ استبصار، ج 2، ص 65 الی 71، باید توجه داشت که منظور از احادیث عددیه، احادیثی است که مطابق آن مبنای حلول ماه از جمله ماه رمضان، ماه شوال، شمارش ایام این ماه ها است نه رؤیت و مشاهده هلال. مثلاً در یکی از این احادیث آمده است که ماه شعبان هرگز سی روزه نیست و ماه رمضان نیز هرگز از سی روز کمتر نمی باشد. در بین محدثان ثلاثه، کلینی بدون هیچ گونه اظهار نظر یا نقد و بررسی به نقل این احادیث پرداخته است. شیخ صدوق ناقل این احادیث بوده و شدیداً از آن جانبداری می کند در صورتی که شیخ طوسی پس از نقل آنها، به طور مشروح و مستدل به نقد آنها می پردازد. در این مورد بنگرید به کلینی، الکافی، ج 4، ص 784؛ [1] شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 111؛ و شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج 4، ص 169 الی 174.

تألیف کتاب خود مبادرت ورزید. (1) اما در مقابل گروه دیگری از دانشمندان معتقدند:

اتفاقاً از همین مقدمه برمی آید که کلینی خود نیز قایل به صحت همه روایات کافی نبوده است وگرنه ضرورتی در استفاده از معیار «شهرت حدیثی» یا عمل اختیاری به یکی از دو حدیث متعارض به وجود نمی آمد. در این مورد آیت الله خوئی می نویسد:

«این مطلب که کلینی با استفاده از روایت امامان علیهم السلام به معیار شهرت حدیثی اشاره می کند، این خود قرینه ای است که کلینی خود به قطعی الصدور بودن همه روایاتش معتقد نبوده است و گرنه زمینه ای جهت استشهاد به یک روایت - در لزوم مراجعه به یکی از دو روایت متعارض - باقی نمی ماند. زیرا استشهاد به یک حدیث با جزم به صدور دو روایت (مخالف) از معصوم علیه السلام قابل جمع نیست. می دانیم که شهرت یکی از عوامل مرجح در تمیز روایت صادر شده از روایت جعلی و غیر صادر می باشد. اما با جزم به صدور دو روایت از معصوم، مجالی بر ترجیح یکی بر دیگری باقی نمی ماند. (2)

اما در مورد استفاده کلینی از سیره متقدمان باید گفت: این مطلب گرچه در جای خود مطلب صحیحی به نظر می رسد اما در عین حال نسبت به متأخرین که احاطه ای بر قراین موجود در عصر کلینی ندارند، مسئله را حل نمی کند، بنابر این یا باید هم چون اخباریون نسبت به عقاید و منتخبات کلینی تعبد ورزیده شود و یا سیره تحقیق و بررسی، مطابق معیارهای جدید دنبال گردد، اما چنان که می دانیم از اواخر قرن هفتم و با ظهور احمد بن موسی بن طاوس (متوفی 673) گرایش جدیدی در تنویر حدیث در بین دانشمندان شیعه پدید آمد. و آنان با تقلید از محدثان اهل سنت، حدیث را به اقسام پنجگانه صحیح، حسن، موثق، قوی و ضعیف تقسیم نمودند و در این تقسیم بندی، در تشخیص حدیث صحیح، توجه به سند در مقایسه با متن، در اولویت قرار گرفت. (3)

از دیدگاه متأخران که بگذریم، حتی بنا به معیار دانشمندان متقدم نیز تعدادی از

ص: 449

1-1. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج 20، ص 64 و 65.

2-2. خوئی، آیت الله، معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 26.

3-3. شهید ثانی، درایه، ص 19؛ ابن زین الدین، حسن، المنتقی الجمال، ج 1، ص 4.

روایات کافی غیر قابل توجه است، زیرا این روایات با متن قرآن در تناقض بوده و سنجیدن روایات با قرآن، سیره مشترک شیعه و سنی می باشد.

در قسمت اصول کافی روایاتی وجود دارد که متضمن غلو در مقام امامان شیعه و وقوع تحریف در قرآن کریم است. (1) علاوه بر آن در کتاب «حجت» روایاتی به چشم می خورد که با استفاده از آنها تعداد امامان شیعه، سیزده نفر نتیجه گیری می شود. (2)

نمونه ای از این روایات را دانشمند معاصر هاشم معروف حسنی در کتاب های دراسات فی الحدیث والمحدثین و الموضوعات فی الآثار والاکبار گردآوری کرده است (3) و تأمل در آنها نشان می دهد که این گونه روایات به دلیل تضاد با محکومات عقاید شیعه نمی تواند از صحت برخوردار باشد. ضمن آن که روایان این روایات اکثراً از غلات و کذابان می باشند و باید اضافه کرد که وجود برخی از روایات ضعیف یا جعلی سبب شده است تا برخی از منتقدان از راه غرض ورزی یا ناآگاهی شخصیت کلینی را مورد تهاجم قرار داده و کل روایات کافی را مورد تخطئه قرار دهند. (4) غافل از آن که در هر کتاب عظیم حدیثی و یا جامع مذهبی - که حتی به عنوان «صحیح» فراهم شده باشد - ورود تعدادی روایت ضعیف یا جعلی امری طبیعی است. این حقیقتی است که در جای خود بسیاری از محققان شیعه و اهل سنت آن را مورد بررسی و اعتراف قرار داده اند. (5)

بازشناسی احادیث صحیح در «کافی»

چنان که گذشت از اواخر قرن هفتم، گرایش جدیدی در تقسیم احادیث به انواع صحیح، حسن، موثق، ضعیف و قوی در میان دانشمندان شیعه به وجود آمده و مطابق

ص: 450

1-1. بنگرید به کلینی، الکافی، ج 1، ص 265، ج 2، ص 627، 628، 623، [1] 631.

2-2. همان مأخذ، در 525: «ما جاء فی الاثنی عشر».

3-3. هاشم معروف، دراسات فی الحدیث والمحدثین، ص 308 و 345 و نیز همین نویسنده، الموضوعات فی الآثار والاکبار، بیروت، دار التعارف، ص 234.

4-4. بنگرید به کتاب یوسف مکی، سید حسین، عقیده الشیعه فی الامام الصادق، که در آن به طور مفصل انتقادات محمد ابوزهره را در این زمینه، بررسی و نقد کرده است از جمله ص 142.

5-5. بنگرید به کتاب های محمد صادق نجمی، سیری در صحیحین؛ و محمود ابوریه، اضواء علی السنة المحمدیه.

آن شناسایی هایی در آمار نمودن احادیث صحیح صورت گرفت. آقای بهبودی در زمینه تاریخچه این تلاش ها می نویسد: «در قرن دهم شیخ اجل زین الدین عاملی معروف به شهید ثانی با توجه به همین سیره جدید (سیره متأخرین) اسناد احادیث کافی را مورد بررسی قرار داد و سپس اعلام کرد کتاب کافی 5072 حدیث صحیح، 144 حدیث حسن، 1118 حدیث موثق، 302 حدیث قوی، و بالاخره 9485 حدیث ضعیف دارد. این برآورد علمی مورد قبول و پذیرش سایرین قرار گرفت و تاکنون کتاب های فقهی ما منت پذیر زحمات این استاد بزرگ می باشد. (1) بنا به ادامه توضیحات آقای بهبودی: «در اوایل قرن یازدهم فرزند شهید ثانی جمال الدین ابو منصور حسن بن زین الدین مشهور به صاحب معالم دست به کار تازه ای زد که تا آن زمان در مذهب تشیع بی سابقه بود وی احادیث صحاح شیعیه را از کتب اربعه استخراج کرد و در کتابی جداگانه به رشته تألیف کشید و با نام منتقی الجمان فی احادیث الصحاح و الحسان به عالم تشیع تقدیم نمود». (2) لکن از آن جا که معیار صاحب معالم در تعیین احادیث صحیح با دیگر دانشمندان تفاوت داشته و خصوصاً او در تزکیه راوی بر خلاف دیگر رجالیون به شهادت یک عادل بسنده نمی کرد، (3) از این رو در نظر وی احادیث صحیح به حداقل ممکن کاهش یافت به طوری که وی در مجموع یک هزار و پانصد روایت از مجموع احادیث کافی را به عنوان احادیث صحیح برآورد نمود ضمناً باید گفت گر چه صاحب منتقی الجمان موفق به تکمیل کار خود نگشت اما در مجموع اثر وی مورد تقدیر و تحسین فقهای بعد از وی قرار گرفت به طوری که دانشمندان بزرگی مانند میرداماد، علامه مجلسی، شیخ حر عاملی و ملا صالح مازندرانی از این اثر نفیس برخوردار شدند چنان که در عصر حاضر نیز این کتاب به فرمان آیت الله بروجردی به زیور طبع مزین گشت. (4) از دیگر کسانی که

ص: 451

1-1. بهبودی، گزیده کافی، ج 1، ص 21؛ بحر العلوم، محمد مهدی، رجال، ج 3، ص 331؛ آغا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج 17، ص 245.

2-2. بهبودی، گزیده کافی، ج 1، ص 22.

3-3. منتقی الجمان، ج 1، ص 16.

4-4. بهبودی، گزیده کافی، ج 1، ص 22.

پس از شهید ثانی و فرزند وی به بازشناسی صحاح احادیث در کافی پرداخته اند می توان از مرحوم علامه مجلسی در کتاب مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول یاد نمود. سیره مجلسی به این صورت است که پس از ذکر هر حدیث، نخست نوع آن را مشخص نموده و سپس به شرح و توضیحاتی پیرامون آن اقدام می کند. البته تاکنون برآوردی از احادیث صحیح مرآة العقول به عمل نیامده است اما می توان به طور اجمال حدس زد که کار مجلسی در برآورد احادیث صحیح کافی اختلاف چندانی با شهید ثانی ندارد.

اما آخرین اثری که در زمینه استخراج احادیث صحیح کتب اربعه خصوصاً کتاب کافی صورت گرفته است، تألیف صحیح الکافی توسط استاد معاصر محمد باقر بهبودی می باشد. از اشارات و تصریحات این استاد بر می آید که معیار ایشان در انتخاب احادیث صحیح توجه به متن و سند حدیث هر دو بوده است. (1) به این صورت که استاد نامبرده نخست با مراجعه به کتب رجال، راویان ضعیف و بدنام را مشخص نموده و روایات آنها را جدا کرده است، سپس با مقایسه متون روایات صحیح السند با مضامین قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان مذهب، احادیث تقیه آمیز و معارض با قرآن را مورد شناسایی قرار داده و کنار گذاشته است. مؤلف صحیح الکافی پس از جدا کردن این گونه روایات از روایات صحیح الاسناد نهایتاً 4428 روایت را به عنوان صحاح قطعی کافی عرضه کرده است و به این ترتیب چنان که گذشت ایشان در استخراج «صحاح» انتخابی خود به سیره متقدمان و متأخران هر دو نظر داشته است.

باید توجه داشت که کار استاد بهبودی گر چه از سیره علمی و فنی دقیقی پیروی می کند اما در عین حال از سوی بعضی از علمای شیعه با مخالفت هایی نیز روبه رو شده است. از جمله به عقیده یکی از منتقدان، علت اصلی مخالفت با روش و معیار آقای بهبودی به خاطر تکیه ویژه ای است که استاد نامبرده در شناخت راویان ضعیف

ص: 452

و غالی مذهب، بر کتاب رجال ابن الغضائری کرده و چون این کتاب خود از مصادر جعلی در زمینه رجال است، لذا صحیح الکافی از نظر مبنای تحقیقاتی از قوت لازم برخوردار نبوده و به این دلیل در جوامع علمی با استقبال چندانی رو به رو نشده است، (1) اما به نظر می رسد این اعتراض خود از جهاتی قابل نقد و بررسی است.

نخست آن که تکیه آقای بهبودی در شناخت راویان ضعیف و جاعلان حدیث بر کتب اربعه رجالیه - خاصه رجال نجاشی - بوده و این استاد به ندرت بر نظرات ابن الغضائری استدلال می کند. دیگر آن که آنچه از آراء ابن الغضائری مورد استدلال قرار گرفته، منقولاتی است که توسط رجالیون متأخر یا معاصر نظیر نجاشی، سید بن طاوس، علامه حلی و حتی آیت الله خویی نقل شده و در واقع به اعتبار نقل و استفاده این بزرگان است که آراء ابن الغضائری ارزش استناد پیدا کرده است. (2)

اعتراض دیگری که به استاد بهبودی شده است مربوط به شیوه حذفی ایشان در مورد روایات ضعیف یا مجعول است. چنان که معروف است ایشان بر خلاف سیره علامه مجلسی در مرآة العقول، تنها به انتشار احادیث صحیح مبادرت کرده اند. به عقیده بعضی منتقدان در صورتی که استاد بهبودی به عوض حذف روایات ضعیف به علت ضعف آن در حاشیه و پاورقی آن روایات، اشاره می نمود، کار وی اعتبار و جلوه دیگری پیدا می کرد، اما در این مورد مؤلف صحیح الکافی معتقد است که اولاً: شیوه وی در انتخاب بخشی از روایات کافی به عنوان صحیح الکافی قبلاً از سوی صاحب منتقی الجمان مورد عمل قرار گرفته و از این جهت این موضوع بدون سابقه نمی باشد.

ثانیاً: با انتخاب بخشی از روایات کافی تحت عنوان «صحاح» یا گزیده کافی صدمه ای به موقعیت جامع کلینی وارد نمی شود، زیرا کتب اربعه به عنوان کتبی که در طول قرن ها تواتر خود را حفظ نموده و مورد رجوع و اعتماد محققان بوده است، بی شک در آینده نیز مرجعیت خود را حفظ خواهد نمود. منتهی عرضه منتخباتی از آن تحت عنوان «صحاح» می تواند ضمن کوتاه نمودن زبان دشمنان در طعن بر عقاید شیعه،

ص: 453

1-1) . عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، ج 3، ص 228.

2-2) . به عنوان مثال نجاشی در حدود 20 مورد نظرات رجالی ابن الغضائری را در کتاب خود به صورت مشافهه ای نقل کرده است. بنگرید به معرفة الحدیث، ص 62 الی 64.

سیمایی یکنواخت تر از مکتب و معالم شیعه به جهانیان عرضه دارد. (1) این سخن، البته سخن معقول و سنجیده ای است اما نباید از نظر دور داشت که مطمئناً در کتاب صحیح الکافی مصادیق فراوانی از روایات معصومین حذف شده است که از نظر متقدمان صحیح و طبق معیار متأخران ضعیف قلمداد می شود. احادیثی که بعضاً فقهای شیعه نیز در طول تاریخ فقه بر مبنای آن فتوی داده اند لذا چنان که یکی از محققان تذکر داده است: «اگر بخواهیم (در مقام استنباط و صدور فتوی) صرفاً احادیث صحاح و حسان را اختیار بکنیم باید قسمتی از فقهمان را بدون مدرک بدانیم». (2)

ج - مآخذ کلینی در کافی

آخرین مطلب در بررسی سیره کلینی سخن از مآخذ این دانشمند در تألیف کتاب کافی می باشد. در این مورد چنان که گذشت مرحوم کلینی با بیشترین اقامت در قم موفق شد اکثر روایات خود را از مشایخ و منابع موجود در این شهر به دست آورده و در تألیف کتاب از آن بهره برداری نماید. در بین مشایخ کلینی دو نفر بیش از دیگران در تربیت کلینی و تأمین منابع وی سهمیم بوده اند و این دو عبارت از علی بن ابراهیم قمی و محمد بن یحیی اشعری می باشند و کلینی در مواضع متعددی از کتاب خود با استفاده از تعبیر: «حدثنی» به سماع و استفاده حضوری خود از محضر این دو دانشمند اعتراف کرده است. (3) کلینی علاوه بر نقل روایت از این دو نفر بعضاً به ذکر فتاوی فقهی آنان نیز مبادرت کرده است. (4) اما در عین حال باید توجه داشت که بسیاری از روایات کلینی از این دو نفر خاصه علی بن ابراهیم قمی، با استفاده از آثار و احادیثی است که علی بن ابراهیم به توسط پدرش ابراهیم بن هاشم در کتابخانه خود

ص: 454

-
- 1-1. جهت اطلاع بیشتر از اعتراضات وارده بر تألیف صحیح الکافی، و پاسخ های مؤلف بنگرید به مصاحبه آقای محمد باقر بهبودی، اعتراضات و جوابیه ها، مندرج در نشریه کیهان فرهنگی، سال سوم، از شماره هفتم الی یازدهم، سال 1363.
 - 2-2. مدیر شانه چی، کاظم، کیهان فرهنگی، سال چهارم، شماره 5.
 - 3-3. کلینی، الکافی، ج 4، ص 184، ج 7، ص 174، 176، 271. [1]
 - 4-4. از جمله بنگرید به کافی، ج 7، ص 276 که چنین شروع می شود: علی بن ابراهیم قال: وجوه القتل العمدة الی ثلاثة ضروب. . . ، الی 278.

فراهم کرده بود. زیرا به گفته نجاشی، علی بن ابراهیم با پشت سر گذاردن جوانی بینایی خود را از دست داد (1) و طبعاً به شکل فعال از مصدر افتا و تحدیث کناره گیری نمود. (2) کلینی در مواضعی از کتاب نیز از این بزرگان با تعبیر «قال» به نقل می پردازد، (3) که خود معرف تحصیل حدیث به طریق اجازه یا مناو له است به این ترتیب می توان نتیجه گیری کرد که مرحوم کلینی در تألیف جامع روایی خویش از بسیاری از اصول و مصنفات حدیثی به طور مستقیم استفاده کرده است، گر چه صدر سند معمولاً با نام مشایخ او پیوند خورده است. منتهی باید توجه داشت که در این موارد، واسطه های سند (از صاحب کتاب تا کلینی) بیانگر سلسله ای از مشایخ اجازه است تا راویان و استادان حدیث و چنان که قبلاً گذشت کلینی با ذکر اسامی آنان، روایت را از صورت مقطوع و مرسل بودن خارج کرده است.

یکی از قراینی که نشان می دهد کتب اولیه بعضاً در اختیار کلینی بوده و این دانشمند از آن به ذکر حدیث یا فتوا پرداخته است، معلق بودن سند پاره ای از روایات کافی است. به عنوان مثال مرحوم کلینی معمولاً به واسطه علی بن ابراهیم یا ابراهیم بن هاشم و او از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، و به واسطه محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان روایت می کند و این در مجلدات مختلف کافی مطلب مشخصی است. (4) اما در عین حال در جلد هفتم کتاب، روایات و منقولاتی از افراد فوق وجود دارد که کلینی با تعبیر «قال الفضل» و «قال یونس» به درج آنها مبادرت کرده است (5) و این می رساند که کلینی در نقل این گونه مطالب مستقیماً از کتب این دو نفر استفاده کرده است تا از طریق مشایخ اجازه، خصوصاً که قسمتی از این منقولات فتاوی فقهی یونس و فضل می باشد تا روایات و منقولات ایشان از امامان و این خود احتمالاً، یکی از انگیزه های کلینی در ذکر سند آن مطالب به صورت معلق می باشد. در

ص: 455

-
- 1-1) . نجاشی، رجال، به رقم 680.
 - 2-2) . بهبودی، مقدمه گزیده فقیه، ج 1، ص 8.
 - 3-3) . کلینی، الکافی، پیش ج 7، ص 276.
 - 4-4) . همان مأخذ، ج 7، ص 56، و ج 7، ص 210. [1]
 - 5-5) . همان مأخذ، ج 7، ص 90 الی 98 و [2] 105 و 108 و 120، 145، 166، تحت عنوان: «قال الفضل» و نیز ج 7، ص 115 - 121، تحت عنوان: «وقال یونس» .

بعضی از موارد کلینی خود به کتابی که روایت را از آن استخراج نموده است، اشاره می کند که البته این موارد بسیار نادر است از جمله آن که در قسمت «کتاب الموارث» می نویسد: «وفی کتاب ابی نعیم الطحان رواه عن شریک عن اسماعیل بن خالد عن حکیم بن جابر عن زید بن ثابت انه قال. . .» (1) و به عنوان آخرین نکته در این زمینه باید گفت: وقتی ثابت می شود که تعدادی از اصول و مصنفات حدیثی در اختیار شیخ طوسی و شیخ صدوق قرار داشته با آن که این دو نفر متأخر از ابو جعفر کلینی بوده اند، می توان نتیجه گرفت که این منابع بلا شک در اختیار مؤلف کافی نیز بوده است و حاصل سخن آن که مرحوم کلینی کوشید با استفاده از بقایای کتب اصحاب ائمه علیهم السلام و جوامع حدیثی قبل از خود مجموعه ای کامل و ارزشمند در رشته حدیث تصنیف نموده و آن را به دانش پژوهان و دستداران فقه و حدیث اهل بیت تقدیم نماید و از آن جا که این کار با مایه ای از دلسوزی و اخلاص عجین شده بود، در طول زمان اصالت خود را حفظ کرده و رنگی جاودانه گرفت.

ص: 456

کلینی و کتاب الکافی

اشاره

کلینی و کتاب الکافی (1)

بمانعلی دهقان منگابادی

چکیده

این نوشتار به معرفی کلینی و کتاب الکافی اختصاص دارد و در آن از مشخصات الکافی، مشایخ کلینی، شاگردان وی، آثار و تألیفات کلینی، شروح الکافی، حواشی و تعلیقه های نگاشته شده بر الکافی، و ترجمه های فارسی الکافی سخن به میان آمده است.

کتاب کافی اولین جامع روایی شیعه به شمار می آید که با سبک و اسلوبی نو و به صورت مرتب و مبوب تألیف گردیده، که هیچ یک از مصنفات شیعه پیش از آن از چنین سبکی برخوردار نبوده است. این کتاب را ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی (متوفی 329ق) ظرف 20 سال تدوین و تألیف کرده است. (2)

در مورد تاریخ ولادت او اطلاع دقیقی در دست نیست. همین اندازه گزارش شده که وی در آغاز دوران غیبت صغری، در قریه «کلین» چشم به جهان گشوده باشد. (3) و تحصیلات وی در آغاز دوران جوانی و نوجوانی اش را در «ری» مذکور داشته اند. (4)

مرحوم کلینی در عصر خود که معاصر با دوران حکومت «مقتدر» عباسی بوده

ص: 457

1-1. درآمدی بر تاریخ تدوین حدیث و جوامع حدیثی، دکتر بمانعلی دهقان منگابادی، ناشر: هستی نما، اول، پاییز 1383، ص 171 -

2-2. عاملی، امین ترمس، ثلاثیات کلینی، چ اول، بیروت، مؤسسه دارالحدیث، 1417ق، ص 48.

3-3. همان.

4-4. همان مرجع.

است، (1) فقیه و محدثی بزرگ به شمار می آمده و با سفرای حضرت ولی عصر علیه السلام معاصر بوده و کتاب خود را در بغداد که نواب آن حضرت عز و جل در آن جا ساکن بوده اند، تدوین کرده است. از طرفی وی به زمان ائمه علیهم السلام نزدیک بوده و تعداد زیادی از روایانی که از ایشان نقل حدیث می کرده اند مانند محمد بن حسن صفار و ابراهیم بن نصیر را بلاواسطه درک کرده است. (2)

شیخ کلینی با استفاده از اصول و مصنفاتی که در اختیار داشته، کتاب کافی را تدوین نمود که دارای 30 کتاب است. شیخ طوسی از این کتاب در فهرست خود نام برده و تمامی کتاب های آن را احصاء نموده است. ولی در بعضی موارد ترتیب کتاب کافی در فهرست شیخ طوسی با ترتیب نسخه چاپی آن تفاوت دارد. (3) کتاب الکافی در 8 مجلد طبع گردیده که دو مجلد اول آن درباره عقاید، دعاء و فضائل قرآن است که از آن به عنوان اصول کافی یاد می شود. مجلد سوم تا هفتم این کتاب درباره فروع و احکام عملی است و مجلد هشتم آن کتاب روضه نام دارد، که درباره سیره و تاریخ است، که عناوین و تعداد ابواب و احادیث این کتاب در ذیل یاد می شود.

مجلد اول دارای 4 کتاب به انضمام یک خطبه در آغاز آن، آورده شده است.

1. کتاب عقل و جهل (34 حدیث) ؛ 2. کتاب فضل العلم دارای 23 باب (176 حدیث) ؛ 3. کتاب توحید مشتمل بر 36 باب (212 حدیث) ؛ 4. کتاب الحجة دارای 110 باب و ابواب تاریخ دارای 20 باب (مجموعاً 1015 حدیث) که مجموع احادیث این مجلد 1437 حدیث می باشد.

مجلد دوم مشتمل بر 4 کتاب به شرح ذیل است:

1. کتاب الایمان و الکفر دارای 220 باب (1609 حدیث)

2. کتاب الدعاء دارای 60 باب (204 حدیث)

ص: 458

1-1. بحر العلوم، الفوائد الرجالية، ج 3، ص 329.

2-2. ملاً صدرا، شرح اصول الکافی، تصحیح محمد خواجوی، مقدمه علی عابدی شاهرودی، ص 106 و 107.

3-3. شیخ طوسی، الفهرست، ص 135. [1]

3. کتاب فضل القرآن دارای 13 باب (124 حدیث)

4. کتاب العشرة مشتمل بر 31 باب (204 حدیث).

مجلد سوم مشتمل بر 5 کتاب به شرح زیر است:

1. کتاب الطهارة دارای 46 باب (440 حدیث). 2. کتاب الحيض دارای 24 باب (93 حدیث). 3. کتاب الجنائز دارای 95 باب (412 حدیث). 4. کتاب الصلاة 103 باب (927 حدیث). 5. کتاب الزكاة 47 باب (277 حدیث). مجموع احادیث این مجلد 2049 حدیث است.

مجلد چهارم مشتمل بر ابواب الصدقة و دو کتاب که عناوین آن در ذیل می آید.

1. ابواب الصدقة 43 باب (528 حدیث). 2. کتاب الصيام 83 باب (452 حدیث).

3. کتاب الحج 136 باب (1485 حدیث). مجموع احادیث این مجلد 2188 حدیث است.

مجلد پنجم مشتمل بر 2 کتاب به شرح زیر است:

1. کتاب الجهاد 32 باب (149 حدیث). 2. کتاب المعيشة 159 باب (1061 حدیث). 3. کتاب النکاح 90 باب (990 حدیث).
مجموع احادیث این مجلد 2200 حدیث است.

مجلد ششم شامل 9 کتاب با عنوان مذکور در ذیل است.

1. کتاب العقیقة 38 باب (223 حدیث). 2. کتاب الطلاق 82 باب (429 حدیث). 3.

کتاب العتق والتدبير والمکاتبه 19 باب (114 حدیث). 4. کتاب الصيد 17 باب (119 حدیث). 5. کتاب الذبائح 15 باب (74 حدیث). 6. کتاب الاطعمه 91 باب (503 حدیث). 7. ابواب الحبوب 44 باب (206 حدیث). 8. کتاب الاشرية 11 باب (62 حدیث). 9. ابواب الانبذة 26 باب (268 حدیث). 10. کتاب الزی والتجمل والمرؤه 26 باب (69 حدیث). 11. کتاب الدواجن 13 باب (106 حدیث). مجموع احادیث این مجلد 2655 حدیث می باشد.

مجلد هفتم مشتمل بر 7 کتاب به شرح زیر است:

1. کتاب الوصايا 39 باب (240 حدیث). 2. کتاب المواريث 70 باب (310 حدیث).

3. کتاب الحدود 64 باب (448 حدیث) 4. کتاب الديات 56 باب (369 حدیث) 5.

کتاب الشهادات 23 باب (119 حدیث) 6. کتاب القضاء والاحکام 19 باب (78 حدیث) 7. کتاب الايمان والنذور والكفارات 18 باب (140 حدیث). مجموع احادیث این مجلد 1704 حدیث می باشد.

مجلد هشتم کتاب روضه می باشد که مشتمل بر رسائل، وصایا، نوادر، دعا، تفسیر و... بوده و احادیث آن به 597 حدیث بالغ می گردد.

مشخصات کتاب الکافی

1. مرحوم کلینی عهد سفراء امام زمان عز و جل را درک کرده و از نظر زمانی با ائمه معصومین قریب العهد بوده و حتی توانسته بعضی از شاگردان ائمه علیهم السلام را بلاواسطه درک نماید و چون واسطه او و امامان معصوم علیهم السلام نسبت به سایر مؤلفان جوامع حدیثی کمتر بوده، احادیث وی را از نظر سند، علو الاسناد می نامند.

2. شیوه مؤلف کافی این است که به هنگام نقل حدیث، تمام سلسله سند را ذکر می نماید و کم اتفاق می افتد که سند حدیث را ذکر نکند در این موارد گاهی تمام سند حدیث را که با سند قبلی از نظر روایان یکسان می باشد را ذکر نمی کند و سند حدیث را به سند حدیث قبلی معلق می نماید و می گوید: وبهذا الاسناد (یعنی اسناد حدیث قبلی) قال ابو عبدالله... (1) و در مواردی که بعضی از روایان سند با روایان حدیث قبلی یکی باشند از ذکر نام آنان خودداری می کند، و به اصطلاح حدیث را معلق می کند.

3. کلینی تنها به ذکر روایاتی که به عنوان دلیل باب بوده و مورد فتوای او می باشد، استفاده نموده و از آوردن اخبار معارض خودداری نموده است برخلاف شیخ طوسی که در تهذیب و استبصار هر دو دسته از احادیث موافق و مخالف با فتوای خود را در کتابش درج نموده است. شاید بتوان گفت دلیل کلینی این بوده که اخباری را که به نظر او ارجح و حجت بوده را انتخاب نموده و از آوردن اخبار معارض و تأویل و ترجیح آنها احساس بی نیازی نموده است.

ص: 460

1-1). کلینی، الکافی، ج 2، ص 16.

4. با آن که احادیث کتاب کافی از نظر حجم بیشترین حدیث را نسبت به سایر جوامع حدیثی اولیه شیعه دارد، ولی در عین حال این کتاب همه ابواب فقه را شامل نمی باشد. و از 51 کتاب فقهی حدود 22 کتاب آن را داراست. برای مثال کتاب خمس، سبق و رمایه، شفعه و وکالة را در بر ندارد.

5. این که عده ای درباره کتاب کافی این قول مشهور « الکافی کاف لشیعتنا (1) » را به حضرت ولی عصر علیه السلام نسبت می دهند با عنایت به این که کتاب کافی تمامی ابواب فقه را شامل نمی شود، صحت این قول مورد تردید قرار می گیرد. افزون بر آن اگر کلامی درست باشد، چه نیازی بوده تا کسانی چون شیخ صدوق و شیخ طوسی پس از کلینی دست به تألیف جوامع حدیثی دیگر بزنند. (2)

6. در بسیاری از موارد شیخ کلینی در هنگام ذکر سند حدیث گفته است: «عدة من أصحابنا» که این موجب ابهام می گردد. فرزند شهید ثانی حسن بن زین الدین در منتقى الجمان از قول نجاشی بیان داشته که خود کلینی درباره این موضوع گفته است هرگاه در کتابم کافی بگویم: «عدة من أصحابنا» عن احمد بن محمد بن عیسی، منظور از عده:

محمد بن یحیی و محمد بن موسی الکمیدانی و داود بن کوره و احمد بن ادريس و علی بن ابراهیم بن هاشم می باشند.

علامه حلی پس از ذکر این مطلب، افزوده است: هرگاه بگویم «عدة من أصحابنا» عن احمد بن محمد بن خالد البرقی و منظور از «عده» علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن الحسن می باشد. (3) و هرگاه بگویم عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد، از آن، علی بن محمد بن علان و محمد بن عبدالله و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل الكلینی الرازی فهمیده می شود. (4)

7. همه روایات و اخبار آمده در کافی را نمی توان صحیح دانست. حتی شخص

ص: 461

1-1). نوری، خاتمة مستدرک الوسائل، چ اول، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث 1415ق، ج 1، ص 39.

2-2). عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، ج 3، ص 283. [1]

3-3). حسن بن زین الدین، منتقى الجمان، ج 1، ص 43.

4-4). ملاً صدرا، شرح اصول کافی، ص 112. [2]

مرحوم کلینی ادعا نموده است که تمامی روایات کتابش صحیح بوده و سند آن به معصوم متصل می گردد و افراد مذکور در زنجیره روات همه عادل می باشند. وی در خطاب به کسی که خواستار تألیف این کتاب شده بود، چنین نوشته است.

«وقد يسر الله - وله الحمد - تأليف ما سألت، وأرجو أن يكون بحيث توخيت فمهما كان فيه من تقصير فلم تقصر نيتنا في إهداء النصيحة، إذ كانت واجبة لإخواننا وأهل ملتنا، مع ما رجونا أن نكون مشاركين لكل من اقتبس منه، وعمل بما فيه دهرنا هذا». (1)

این سخن حکایت از آن دارد که شیخ کلینی سعی و اهتمامش را در جمع و تدوین احادیث صحیحه تا آن جا که برای وی مقدور بوده به کار برده، و با اجتهاد خود و اعتمادی که به کتب و اصول پیش از خود داشته کتاب کافی را تدوین کرده است. البته این بدان معنا نیست که تمام روایات کافی صحیح می باشد، چرا که ما شاهد این هستیم که بسیاری از علماء و بزرگان شیعه از جمله شیخ مفید و ابن ادریس و ابن زهره و شیخ صدوق به همه روایات کافی اعتماد نداشتند و بسیاری از آنها را ضعیف دانسته اند.

شهید ثانی در قرن دهم اسناد کافی را مورد بررسی قرار داده و اعلام نموده که حدود 5072 حدیث از احادیث کافی صحیح و 144 حدیث آن حسن و 1118 حدیث موثق و 302 حدیث قوی و 9485 حدیث آن ضعیف است. (2)

ذکر این نکته لازم است روایاتی که موصوف به ضعف می گردند، بدان معنا نیست که این گونه احادیث به کلی از درجه اعتبار ساقط می باشند. و در امور دین نمی توان بدانها اعتماد نمود، بلکه ضعف روایت مربوط به سند آن می باشد، که ممکن است اخبار و روایاتی وجود داشته باشد که خبر ضعیف را تأیید و تقویت نماید و یا این که با قرآن و سنت متواتره موافق باشد و یا آن که نزد علماء معمول به باشد؛ و فقهاء بر این قول تنصیص نموده اند که چنانچه خبر ضعیف باشد ولی در عین حال عمل و اعتماد

ص: 462

1-1. کلینی، الکافی، ج 1، ص 9. [1]

2-2. هاشم معروف حسنی، دراسات فی الکافی للکلینی والصحیح البخاری، چ اول، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، 1398ق. / 1987 م، ص 134 و 136.

بدان مشهور باشد آن را از نظر اعتبار بسان روایات صحیحه دیگر می دانند و در مقام تعارض گاهی آن را بر حدیث معارض ترجیح می دهند. (1)

مشایخ کلینی

1. ابوالحسن، علی بن ابراهیم بن هاشم، قمی (متوفی پس از 307ق). (2)
2. ابوالحسن، علی بن محمد بن ابی قاسم عبدالله بن عمران، برقی، قمی ابن بنت أحمد بن محمد بن خالد برقی. (3)
3. ابوالحسن، محمد بن ابی عبدالله جعفر بن محمد بن عون، اسدی، کوفی ساکن ری.
4. ابوالحسن، محمد بن اسماعیل، نیشابوری، ملقب به بندرفر. (4)
5. ابوالحسن علی بن عبدالله بن محمد بن عاصم خدیجی.
6. ابوالحسن علی بن محمد بن ابراهیم بن أبان، رازی، کلینی معروف به «عَلان» .
7. علی بن محمد بن ابی القاسم بندار. (5)
8. ابو العباس، احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن همدانی معروف به ابن عقدة (متوفی 333ق).
9. أبو العباس، محمد بن جعفر، رزاز (متوفی 301ق).
10. أبو العباس عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع، حمیری قمی.
11. أبو القاسم، سعد بن عبدالله بن ابی خلف، اشعری قمی (متوفی 300ق).
12. أبو جعفر، أحمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله بن سعد بن مالک بن احوص ابن سائب بن مالک بن عامر. اشعری، قمی.
13. أبو جعفر، محمد بن حسن بن فروخ، صفار، اعرج قمی، صاحب کتاب بصائر الدرجات (متوفی 290ق).

ص: 463

1-1) . همان مرجع.

2-2) . خوبی، المعجم، ج 12، ص 212.

3-3) . خوبی، ج 3، ص 127.

4-4) . بروجردی، ج 1، ص 208. [1]

5-5) . بروجردی، طرائف المقال، ج 1، ص 209. [2]

14. أبو جعفر، محمد بن عبدالله بن جعفر بن حسين بن جامع بن مالك، حميري، قمي.
15. أبو داود، سليمان بن سفیان.
16. أبو سعيد، سهل بن زياد آدمي رازی.
17. أبو سليمان، داود بن كورة قمي.
18. أبو عبدالله، أحمد بن عاصم، عاصمي كوفي.
19. أبو عبدالله، حسين بن محمد بن عمران بن أبي بكر، اشعري قمي معروف به ابن عامر. (1)
20. حميد بن زياد، من أهل نينوى (متوفى 310ق).
21. أبو علي، أحمد بن إدريس بن أحمد، اشعري، قمي (متوفى سنة 306ق)
22. أبو محمد، قاسم بن علاء أهل آذربايجان.
23. أحمد بن عبدالله بن أمية.
24. أحمد بن مهران.
25. إسحاق بن يعقوب.
26. حسن بن فضل بن يزيد يمانی.
27. حسن بن خفيف.
28. حسين بن حسن، حسيني اسود. (2)
29. حسين بن علي علوي.
30. علي بن حسين سعدآبادي. (3)
31. علي بن موسى بن جعفر كمنداني.
32. حسين بن حسن هاشمي حسني علوي.
33. محمد بن حسن، طائي.

-
- 1-1). خویی، المعجم، ج 7، ص 790.
 - 2-2). خویی، المعجم، ج 6، ص 236.
 - 3-3). خاقانی، رجال خاقانی، ص 17.

34. محمد بن عقيل كليني.

35. أبو حسين، محمد بن علي بن معمر، كوفي، صاحب صبيحي.

36. أبو جعفر، محمد بن يحيى، عطار، اشعري قمى.

37. محمد بن يحيى (غير از محمد بن يحيى عطار است). (1)

38. احمد بن عبدالله بن احمد. (2)

شاگردان او

1. أبو الحسن عبدالكريم بن عبدالله بن نصر بزاز تيسى.

2. أبو الحسين أحمد بن أحمد كاتب كوفى.

3. أبو الحسين أحمد بن علي بن سعيد كوفى.

4. أبو الحسين أحمد بن محمد بن علي كوفى.

5. أبو القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن قولويه (متوفى 368ق).

6. أبو المفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شيبانى.

7. أبو عبدالله أحمد بن إبراهيم، معروف بابن أبي رافع صيمرى.

8. أبو عبدالله محمد بن إبراهيم بن جعفر، كاتب نعمانى معروف به ابن زينب.

9. أبو عيسى محمد بن أحمد بن محمد بن سنان، سنانى زاهرى (ساكن رى).

10. أبو غالب أحمد بن محمد بن محمد بن سليمان بن حسن بن جهم بن بكير بن أعين بن سنسن زرارى (285 - 368ق).

11. أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عبدالله بن قضاة بن صفوان بن مهران جمال صفوانى (از شاگردان خاص كلينى بوده كه در نگارش كتاب كلينى را مساعدت مى نموده است).

12. أبو محمد هارون بن موسى بن أحمد بن سعيد بن سعيد شيبانى تلحكبرى (متوفى سنة 385ق).

13. علي بن أحمد بن موسى دقاق.

1-1) . بروجردی، طرائف المقال، ج 1، ص 390.

2-2) . خوبی، معجم الرجال، ج 2، ص 143.

14. محمد بن علی ماجیلویه.

15. محمد بن محمد بن عاصم کلینی.

آثار و تألیفات کلینی

1. کتاب تفسیر الرؤیا.

2. کتاب الرجال.

3. کتاب الرد علی القرامطة.

4. کتاب الرسائل.

5. رسائل الائمة عليهم السلام.

6. کتاب الکافی.

7. کتاب ما قبل فی الائمة عليهم السلام من الشعر.

شرح الکافی

1. جامع الاحادیث والاقوال ، از شیخ قاسم بن محمد بن جواد بن الوندی (متوفی پس از 1100ق). .

2. الدر المنظوم من کلام المعصوم ، از شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین عاملی جبعی شهید ثانی (متوفی 1104 ق). .

3. الرواشح السماویة فی شرح الأحادیث الإمامیة از محمد باقر داماد حسینی (متوفی 1040ق). .

4. الشافی ، از شیخ خلیل بن غازی قزوینی ، (متوفی 1089ق). .

5. شرح میرزا رفیع الدین محمد نائینی ، (متوفی 1082ق). .

6. شرح مآلصدرای شیرازی (متوفی 1050ق)

7. شرح محمد امین استرآبادی (متوفی 1036ق). .

8. شرح المولی محمد صالح مازندرانی (متوفی 1080ق) [این شرح را بهترین شروح نگاشته شده بر کتاب الکافی دانسته اند.]

9. کشف الکافی ، لمحمد بن محمد ملقب شاه محمد اصطهباناتی شیرازی.

10. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول از محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (متوفی سنة 1110ق).

11. هدی العقول فی شرح أحادیث الاصول ، از محمد بن عبد علی بن محمد بن أحمد بن علی بن عبد الجبار ، قطیفی (از دانشمندان سده 13).

12. الوافی ، از فیض کاشانی (متوفی 1091ق).

حواشی و تعلیقه های نگاشته شده بر الکافی

1. حاشیه شیخ ابراهیم بن شیخ قاسم کاظمی ، مشهور به ابن الوندی.

2. حاشیه ابی الحسن شریف فتونی عاملی (متوفی سنة 1138ق).

3. حاشیه سید میر ابی طالب بن میرزا بیک فندرسکی (از فضلاء سده 12).

4. حاشیه شیخ احمد بن إسماعیل جزائری (متوفی سنة 1149ق).

5. حاشیه سید بدر الدین أحمد أنصاری عاملی ، شاگرد بهاء الدین عاملی.

6. حاشیه محمد أمين بن محمد شریف استرآبادی اخباری (متوفی 1036ق).

7. حاشیه محمد باقر بن محمد تقی مجلسی.

8. حاشیه محمد باقر داماد حسینی.

9. حاشیه محمد حسین بن یحیی نوری (از شاگردان مرحوم مجلسی).

10. حاشیه حیدر علی بن میرزا محمد بن حسن شیروانی.

11. حاشیه مولی رفیع جیلانی ، معروف به شواهد الاسلام.

12. حاشیه سید شبر بن محمد بن ثنوان حویزی نجفی.

13. حاشیه سید نور الدین علی بن ابی الحسن موسوی عاملی (متوفی 1068ق).

14. حاشیه شیخ زین الدین ابی الحسن علی بن شیخ حسن صاحب کتاب معالم.

15. حاشیه شیخ علی (صغیر) بن زید الدین بن محمد بن حسن بن زید الدین شهید ثانی.

16. حاشیه شیخ علی (کبیر) بن محمد بن حسن بن زید الدین شهید ثانی.

17. حاشیه شیخ قاسم بن محمد بن جواد کاظمی، مشهور به ابن الوندی (متوفی پس از 1100ق).

ص: 467

18. حاشیه شیخ محمد بن حسن بن زین الدین شهید ثانی. معروف به شیخ محمد سبط عاملی (متوفی سنة 1030ق).

19. حاشیه میرزا رفیع الدین محمد بن حیدر نائینی (متوفی 1080ق).

20. حاشیه شیخ محمد بن قاسم کاظمی.

21. حاشیه نظام الدین بن احمد دشتکی.

ترجمه های فارسی الکافی

1. تحفة الاولیاء، از محمد علی بن حاج محمد حسن اردکانی، معروف به نحوی از شاگردان سید بحر العلوم.

2. الصافی شرح اصول الکافی از شیخ خلیل بن غازی قزوینی.

3. شرح فروع الکافی از شیخ خلیل بن غازی قزوینی.

ص: 468

كتاب الكافي

اشاره

كتاب الكافي (1)

لجنة العلوم النقلية

چكیده

در این نوشتار کوتاه از کتاب کافي و انگیزه تألیف آن و نیز ترتیب کتاب، سخن به میان آمده و نظری را دربارهٔ صحت روایات کتاب و تعداد آنها مطرح ساخته است.

ما هی خصائص کتاب الكافي؟

کتاب الكافي هو تألیف الشيخ أبي جعفر محمد بن يعقوب الكليني المعروف بثقة الإسلام، المتوفى ببغداد سنة 329ق، في حياة النائب الرابع للإمام الحجة عليه السلام.

و الكافي أضبط و أجمع الكتب الأربعة، فقد استغرق تأليفه عشرين عاماً قضاها المؤلف في انتفاء الأحاديث و التأكد من صحّة الأسانيد و تبويب الروایات.

و حيث أنه عاصر أصحاب الأئمة عليهم السلام و الرواة عنهم فإنه ينقل الروایات بأقل عدد من الوسائط ممّا يزيد في الضبط و الاطمئنان إلى الصحّة.

ما هو السبب في تألیف الكافي؟

ذكر الشيخ الكليني أنه حرّر الكتاب إجابة لطلب أخ في الدين سأله سؤالين، هما:

1. هل يسع الناس الجهل و أن يتديّنوا بغير علم؟ 2. توضیح ما التبس عليه من امور الدين بتحرير كتاب کافي يجمع فيه جميع فنون علم الدين.

ص: 469

فأجاب الشيخ عن سؤاله الأول بأن الهدف من خلق الإنسان هو الوصول إلى الكمال، وأن تفضيله على سائر الموجودات إنما هو بالعلم و الأدب فلذا لا يجوز البقاء على الجهل. وأما سؤاله الثاني فأجاب عنه بتأليف كتاب « الكافي » .

ما هو ترتيب الكافي؟

انتهج الشيخ الكليني في ترتيب الكافي ترتيباً طبيعياً و منطقياً، فبدأ بكتاب العقل، ثم بيان فضل العلم، ثم كتاب التوحيد، ثم كتاب الحجّة و هكذا إلى تمام 34 كتاباً مقسماً للكاتب إلى 326 باباً تشتمل على جميع أبواب اصول الدين و فروعها.

و بما أنه لم يعقد للخمس فقد عمد بعض الفضلاء (1) إلى استخراج ما يرتبط بذلك من خلال أبواب الكتاب المختلفة. فجعل منها ملحقاتاً خاصاً.

هل أن جميع أحاديث الكافي صحيحة؟

لا يوجد في نظر الشيعة كتاب - سوى القرآن الكريم - يتّصف بالصّحة حتّى لا يمكن إخضاعه للنقد و الدراسة، لا سيّما كتب الحديث، و ما يظهر من بعض المنقولات، و القرائن كوجود المؤلف في زمن السفراء الأربعة و أمثال ذلك يؤكّد صحّة جميع محتويات الكتاب، إضافة إلى أن الشيخ الكليني لم يلتزم بإيراد الصحيح من الروايات في كتابه دون غيرها كما هو الظاهر من مقدّمة الكافي.

ما هو عدد روايات الكافي؟

وقع خلاف بسيط في عدد روايات الكافي ، و أقلّ رقم ذكر فيها هو (16121) ، و هذا الرقم أكثر من مجموع روايات الصحاح الستّة. (2) و الاختلاف في عدد الروايات ناشئ من جهة عدم عدّ الأحاديث المكرّرة و المقطّعة أو مذكورة بسندين أو أكثر؛ حيث أنه بعد هذه يزداد الرقم. و عدم عدّها يوجب التحديد بالرقم المذكور.

و قد قسم في لؤلؤة البحرين أحاديث الكافي حسب الاصطلاح في تقسيم الأحاديث الى ما يلي:

ص:470

1-1) . هو الميرزا فضل الله الالهي.

2-2) . الذريعة، ج 17، ص 245.

الصحيح: 5072 حديثاً.

الحسن: 144 حديثاً.

القوى: 302 حديثاً.

الضعيف: 9485 حديثاً. (1)

هذا، و لكتاب الكافي شروح و تعليقات و حواش كثيرة، و قد احصى 24 شرحاً و 15 حاشية، و عدد كبير من التعليقات و الأعمال العلميّة و الفنيّة حول الكتاب.

ص: 471

1-1). لؤلؤة البحرين، ص 394.

بحث از شماره احادیث و امتیازات کتاب کافی مبحث آغازین این نوشتار است. نویسنده، در ادامه به بیان احادیث در کتاب پرداخته و از موضوعات مختلف آن سخن گفته است.

این کتاب را ابو جعفر، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی (م 329ق) تألیف کرده است.

انگیزه تألیف این کتاب را وی در مقدمه، چنین نقل می کند که شخصی از او درخواست کرد که کتابی تألیف کند و دو مشکل آن عصر را حل نماید این دو مشکل عبارت بوده اند از:

1. در برخی موضوعات، اختلاف روایات، مشکل ساز است و حقیقت شناخته نمی شود.

2. کتابی جامع در علم دین لازم است تا دانش پژوهان از طریق اخبار صحیح به علوم دین و سنن دینی آشنا شوند. (2)

وی کتاب کافی را جواب به نیازهای آن عصر دانسته است.

ص: 473

1-1). یادنامه مجلسی، به اهتمام مهدی مهریزی، هادی ربانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1379، جلد اول، ص 222 - 227.

2-2). الکافی، ج 1، ص 8.

تعداد احادیث کافی

بسیاری از محققان، تعداد احادیث کافی را 16199 حدیث دانسته اند؛ (1) اگر چه ارقام دیگری نیز در شمارش احادیث کافی ذکر شده است. این اختلاف می تواند به جهت تکرار احادیث و یا تکرار اسناد یا احادیث موقوفه باشد. شهید اول در کتاب ذکری الشیعه می گوید: کتاب کافی به تنهایی بیش از صحاح شش گانه اهل سنت، حدیث دارد. با توجه به این که مجموع روایات صحیح بخاری و صحیح مسلم کمتر از هفت هزار حدیث غیر تکراری است و بقیه کتاب ها نیز به نُه هزار حدیث غیر تکراری نمی رسد پس در مجموع این ادعای شهید اول مبنی بر تتبع است.

امتیازات کافی

کتاب کافی به عنوان بزرگ ترین و قدیمی ترین جامع حدیثی شیعه که اکنون در دست است، دارای خصوصاتی است که باعث امتیاز آن از بسیاری کتب حدیث دیگر می شود. این امتیازات عبارت اند از:

الف. با توجه به تاریخ زندگی کلینی روشن می شود که تألیف وی در عصر غیبت صغرا یعنی زمان حضور وکلای چهارگانه امام عصر (عج) نشر یافته است؛ حتی برخی معتقد به عرضه کتاب کافی بر امام عصر (عج) شده اند؛ (2) لکن مقبولیت کتاب در آن عصر که دسترسی به اخبار و تحقیق صحت و سقم آنها تا حدود زیادی ممکن بوده است، خود نکته مهمی است که به اعتبار این کتاب می افزاید.

ب. جامعیت کتاب و در برداشتن اصول و فروع و نیز حسن تألیف و گردآوری. (3)

ج. تعداد احادیث کافی و بیشتر بودن آنها از احادیث مجموع صحاح شش گانه اهل سنت.

د. کلینی در تحصیل حدیث، سفرهای بسیار کرد و بیست سال از عمر خویش را

ص: 474

1-1). لؤلؤة البحرین، ص 394 به نقل از برخی اساتیدش؛ و خاتمة مستدرک الوسائل، ج 3، ص 55؛ الذریعة، ج 13، ص 95.

2-2). چنان که مولی خلیل قزوینی در شرح خود بر کافی مدعی شده است.

3-3). مرآة العقول، ج 1، ص 3.

در تدوین کتاب کافی مصروف داشت. (1) این امر، بذل دقت و امانت در نگاشتن حدیث را نشانگر است.

ه. وجود ثلاثیات در کتاب کافی.

از آن جا که کلینی در عصری می زیست که به عصر ائمه نزدیک بوده است، لذا روایاتی را تنها با سه واسطه از امام هادی علیه السلام و امام جواد علیه السلام و امام کاظم علیه السلام دارد که اصطلاحاً به این گونه روایات ثلاثیات گفته می شود. بدیهی است که این کم بودن واسطه ها خود ضریب اطمینان به روایت را از جهت کمتر شدن احتمال خطا و اشتباه، بالا می برد.

و. مرحوم کلینی در اسناد کافی بدین روش عمل کرده است که در هر حدیث - جز در موارد نادر - تمام سلسله سند را که بین او و معصوم بوده، آورده است.

در روایت کافی در مواردی تعلیق - یعنی حذف راوی یا راویانی از صدر سند به استناد وجود آنها در سند سابق - صورت گرفته است و در مواردی نیز تحویل - ذکر دو سند که در بخش زیادی از سند مشترک به صورت عطف - رخ داده است؛ اما هیچ یک از این دو امر، نقصی در کار محسوب نمی شود؛ چه آن که این امر در بین محدثان معمول بوده و با آن آشنایی داشته اند. (2)

ز. در این کتاب غالباً روایات معارض نیامده است و بر روایات مربوط به عنوان هر باب اکتفا شده است و برخی همین نکته را نشانگر ترجیح روایاتی که وی آورده است، بر دیگر روایاتی که نیاورده است، دانسته اند.

ح. شیوه کلینی بر ترتیب دادن احادیث در ابواب است و در هر باب روایات را با توجه به درجه صحت و وضع دلالت آنها تنظیم کرده است و از این رو دیده می شود که احادیث ابتدای هر باب، دلالت و سندی روشن تر از روایات آخر آن باب دارد. (3)

ص: 475

1-1) رجال النجاشی، ص 377، ح 1026؛ خلاصة الاقوال، ص 145، ح 36.

2-2) منتقى الجمان، ج 1، ص 24.

3-3) روضات الجنات، ج 6، ص 116.

از جمله نکاتی که کتاب کافی در بر دارد، بیان هایی است که در ذیل برخی احادیث آورده است. اکثر این بیان ها در بخش اصول کافی است و هر یک به شکل خاصی تبیین حدیث را بر عهده دارد. توضیحات کلینی در مقولات مختلف زیر به چشم می خورد:

1. فلسفی، کلامی

در مواردی از احادیث اصول کافی در صفات ذات و صفات فعل (1) و شناخت خدا و توحید (2) و دفع شبهات ثنویه، (3) بیان های فلسفی و کلامی را آورده است.

2. تاریخی

در تمامی تاریخ های مربوط به میلاد ائمه اطهار علیهم السلام مقدمه ای در احوال هر امام آورده و پس از آن، احادیث را نقل کرده است. (4)

3. تفسیر الفاظ

در مواردی نیز در الفاظ خاصی با استفاده از منابع معتبر به تفسیر آنها پرداخته و از اشعار در تبیین آنها کمک جسته است. (5)

4. آرای فقهی

کلینی در احادیث فقهی نیز به گونه های مختلف آرا و اجتهاداتی را بیان می کند که وظایف زیر را عهده دار هستند:

الف. توضیح متن روایت: کلینی براساس رأی اجتهادی خویش که برگرفته از احادیث است، به توضیح برخی از احادیث پرداخته است. (6) ب. ابتدا به آرای فقهی: کلینی در مواردی در ابتدای باب آرای فقهی خویش را

ص: 476

1-1. الکافی، ج 1، ص 111. [1]

2-2. همان، ص 85. [2]

3-3. همان، ص 136. [3]

4-4. همان، ص 514 - 439. [4]

5-5. همان، ص 124.

6-6. ر. ک: الکافی، ج 1، ص 278، ج 3، ص 209، [5] ج 4، ص 134، ج 6، ص 534، ج 7، ص 231 و 274.

تبیین کرده است و سپس احادیث مربوط به آن باب را آورده است.

وی در باب «فیء» از کتاب حجّت با شیوه خاصی به عنوان مقدمه، معنی فیء، انفال، خمس و کیفیت تقسیم و احکام آنها را تبیین کرده است و در پی آن، احادیث مربوط را آورده است. (1)

در مواردی نیز باب را تنها با بیان آرای خودش که از احادیث برگرفته است، به پایان برده است. (2)

ج. توجه به آرای اصحاب: در مواردی به اجماع اصحاب (3) و یا روایات مشهور بین ایشان (4) توجه داده است. همچنین آرای روایانی چون یونس بن عبدالرحمن (5) و ابن ابی عمیر (6) و معاویه بن عمار (7) و زراره (8) و غیر ایشان از فقهای روایان را در تبیین مراد حدیث آورده است.

البته این روش اشکالاتی را نیز در برخی روایات ایجاد کرده است؛ چه آن که به دنبال روایات، برخی کلمات با تعبیر تفسیر یا معنی - بدون استناد به شخص امام یا راوی - آمده است و دقیقاً روشن نیست که دنباله روایت و کلمات معصوم است یا آن که از کلمات راوی است. (9)

د. اختلاف حدیث: مرحوم کلینی روایاتی را که احیاناً در بعضی الفاظ با یکدیگر اختلاف دارد تذکر داده است. وی در این موارد با ذکر سند و یا بدون سند به روایت دیگر اشاره کرده است و بخش زاید یا اختلافی را در حدیث تعیین می کند. (10)

ه. رفع تعارض: مرحوم کلینی قصد آوردن روایات متعارض را نداشته است و لکن در بعضی موارد که توهم تعارض اخبار موجود در کتاب وجود داشته است،

ص: 477

1-1. ر. ک: الکافی، ج 1، ص 278، ج 3، ص 209، [1] ج 4، ص 134، ج 6، ص 534، ج 7، ص 231 و 274.

2-2. همان، ص 539. [2]

3-3. همان، ج 7، ص 71.

4-4. همان، ص 115.

5-5. همان، ج 6، ص 160.

6-6. همان، ج 4، ص 509.

7-7. همان، ج 6، ص 109.

8-8. همان، ص 106. [3]

9-9. همان، ج 7، ص 109.

10-10. همان، ج 3، ص 419، 424 و 461 و ج 7، ص 253. (11). ر. ک: الکافی، ج 3، ص 546، ج 5، ص 275 و 329. [4]

توضیحاتی جهت رفع تعارض آورده است؛ چنان که در وقت نماز مغرب (1) و روزه شعبان (2) وجه عدم تعارض را بیان کرده است.

البته در مواردی نیز این تعارض به نظر می رسد و توضیحی در مقام رفع تعارض نیامده است.

ص: 478

1-1). همان، ص 280.

2-2). همان، ج 4، ص 91.

این نوشتار دربارهٔ ویژگی‌های مختلف کتاب الکافی است. نویسنده، پس از معرفی کلینی، به روش او در تألیف کتاب پرداخته، و سپس از ابواب مختلف کتاب سخن گفته است شمارهٔ احادیث کتاب کافی، عدهٔ کلینی، مشایخ کلینی و مقایسهٔ کافی با صحاح سته از دیگر مطالب این مقاله است. و پایان بخش نوشتار، معرفی شروح، حواشی و چاپ‌های مختلف کتاب است.

کافی تألیف ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رازی (م 329ق) است (2) که کلیهٔ علمای رجال وی را توثیق نموده اند. نجاشی درباره اش می نویسد: أوثق الناس فی الحدیث وأثبتهم (موثق ترین و ثابت ترین کسان در حدیث است). همین جمله را علامه حلی و ابن داوود تکرار می کنند؛ از این رو به ثقة الاسلام معروف شد و به نقل از تاج العروس، ریاست فقهای امامیه در زمان مقتدر عباسی (259 - 320ق) به وی محول گردید. (3) تألیف این کتاب مصادف با حیات نواب اربعهٔ امام عصر (که از 260 تا

1-1). تاریخ حدیث، کاظم مدیرشانه چی، تهران: سمت، 1377 ش، ص 116 - 130.

2-2). برای اطلاع از شرح حال کلینی رجوع کنید به: رجال نجاشی و فهرست و رجال طوسی و خلاصه الاقوال علامه و رجال ابن داود و نقد الرجال تقریسی و رجال کبیر میرزا محمد استرآبادی و منتهی المقال کربلایی و رجال بحرالعلوم و رجال مامقانی و قاموس الرجال و همچنین به کتاب های فهرست ابن شهر آشوب و فهرست منتجب الدین و روضات الجنات خوانساری و خاتمه مستدرک الوسائل نوری و مقابس الانوار شوشتری و ریحانة الأدب خیابانی و الکنی وألقاب قمی و مقدمه کافی.

3-3). علم الحدیث، ص 76.

329 به طول انجامید) بوده است. کلینی در تألیف این کتاب بیست سال رنج به خود هموار ساخت و آن را از اصول معتمده و ثقات مشایخ گردآوری فرمود.

شیخ مفید (در شرح عقاید شیخ صدوق) نسبت به کافی می فرماید: هو أجلّ كتب الشيعة وأكثرها فائدة، (کافی بزرگ ترین کتاب حدیث شیعه و پر فایده ترین آنهاست).

محمد بن مکی شهید در اجازه خویش به علی بن خازن می نویسد: کتاب الکافی فی الحدیث الذی لم یعمل فی الامامیه مثله (1) (مانند کتاب کافی بین امامیه در حدیث نوشته نشده است). محقق کرکی در اجازه به قاضی صفی الدین همین سخن را تکرار می کند. (2) فیض کاشانی ضمن توصیف کتب اربعه می فرماید: الکافی أشرفها وأوثقها وأتمها وأجمعها، (کافی از میان کتب اربعه، شریف ترین و وثیق ترین و تمام ترین و جامع ترین آنهاست). (3)

مجلسی در شرح خود بر کافی می فرماید: من به شرح کافی که تألیف شیخ ثقه و مورد اعتماد است و همه وی را قبول دارند و خاص و عام او را ستایش کرده اند، آغاز نمودم؛ چه کافی مضبوطترین کتاب از چهار اصل مزبور و جامع ترین آنها، و به طور کلی بهترین و بزرگ ترین مؤلفات فرقه امامیه است. (4)

علامه بحر العلوم در رجال خود پس از ذکر روایت نبوی «که خداوند در رأس هر صد سال کسی را که رسوم دین را تجدید کند بر می انگیزد» می نویسد: ابن اثیر (5) کلینی را مجدد مذهب امامیه در رأس قرن سوم دانسته است و اضافه می کند: سخن این دانشمند کلام حقی است که خداوند بر زبانش جاری ساخته؛ چه کسی که در کافی به

ص: 480

1-1. روضات الجنات، ص 525؛ [1] مستدرک الوسائل، ج 3، ص 532. [2]

2-2. خاتمه مستدرک، ص 532؛ عین الغزال، ص 2.

3-3. مقدمه وافى.

4-4. خاتمه مستدرک، ص 532؛ عین الغزال، ص 2.

5-5. منظور ابی السعادات مبارک بن محمد (544 - 606) صاحب نهاییه و جامع الاصول است که برادر علی بن محمد صاحب کامل التواریخ و اسد الغابه است. به نقل از: شیخ بهائی در وجیزه و محدث قمی در الکنی والألقاب.

دقت نظر و تأمل کند، برایش روشنی این سخن آشکار می‌گردد و می‌داند که وی مصداق این حدیث است؛ زیرا کافی کتاب مفیدی است که در میان کتب حدیث نظیر ندارد، هم از لحاظ کثرت احادیث و حسن ترتیب و هم به واسطه ضبط و دقت در نقل، و در عین حال جامعیت در اصول و فروع و حاوی بودن بیشتر اخبار وارده از معصومین علیهم السلام؛ به علاوه این کتاب طبق استظهار سید بن طاووس در کشف المحجّة در زمان غیبت صغرای امام عصر علیه السلام با حضور سفرای آن حضرت در بیست سال انجام شده است. (1) کلینی خود ضمن بازگو کردن سخن یکی از شیعیان (که از اختلاف احادیث شکایت کرده و تقاضای تألیف کتابی نموده که جامع فنون دین و احادیث صحیح باشد) می‌نویسد: «وقد یسر الله وله الحمد تألیف ما سئلت وأرجو أن یکون بحیث توخّیت»، (خدای را شکر که تألیف چنین کتابی را میسر ساخت امید دارم این کتاب چنان باشد که تو خواستی). (2)

وجه تسمیه کافی

نام کتاب کافی گویا از عبارت مؤلف در دیباچه کتاب مأخوذ است، آن جا که گوید:

«وقلت انک تحب ان یکون عندک کتاب کاف یجمع فیه من جمیع فنون علم الدین».

روش کلینی در کافی

کلینی در آغاز هر باب نخست روایات صحیح تر را آورده و به ترتیب، روایاتی را که در مرتبه پایین تری قرار گرفته اند ذکر فرموده است. این ترتیب به گونه ای دیگر در جامع الاحادیث که با اشراف آیت الله بروجردی گردآوری شده ملحوظ گردیده

ص: 481

1-1). خاتمه مستدرک رجال بحر العلوم، ج 1، از روضات الجنات و [1]وی از مولی خلیل قزوینی شارح کافی نقل می‌کند که محتمل است احادیثی را که کلینی به عنوان قال العالم در کافی ذکر فرموده مرادش حضرت ولی عصر (عج) باشد چنانکه محدث نیشابوری حکایت عرضه داشتن کافی را بر امام و گفته آن حضرت که کافی «کاف لشیعتنا» را نقل می‌کند. گر چه حاجی نوری درباره جمله «کاف لشیعتنا» می‌فرماید: لا اصل ولا اثر له فی مؤلفات اصحابنا بل صرح بعدمه المحدث (استرآبادی، مستدرک، ج 3، ص 533).

2-2). عبارت کافی چنین است: «وذكرت ان اموراً قد اشکلت علیک لا تعرف حقائقها لاختلاف الروایة فیها. . . وانک لا تجد بحضرتک من تذاکره وتفاوضه ممن تثق بعلمه فیها وقلت انک تحب ان یکون عندک کتاب کاف یجمع فیه من جمیع فنون علم الدین وما یکتفی به المتعلم ویرجع الیه المسترشد ویأخذ من یرید علم الدین والعمل به بالآثار الصحیحة عن الصادقین علیهم السلام والسنن القائمة التي علیها العمل وبها یؤدی فرض الله عز و جل وسنة نبیه صلی الله علیه وآله. . . وقد یسر الله وله الحمد تألیف ما سئلت وأرجو أن یکون بحیث توخّیت» (مقدمه کافی).

است. (1) کافی شامل سه بخش اصول، فروع و روضه است:

بخش اول (اصول) مشتمل بر 8 کتاب به ترتیب ذیل است: العقل والجهل، فضل العلم، التوحید، الحجّة (که اخبار خمس را نیز شامل است)، الايمان والكفر (والطاعات والمعاصی)، الدعاء، فضل القرآن، العشرة.

مجموع احاديث اصول کافی 3785 حدیث است که حدود 14 مجموع احاديث کافی است.

بخش دوم (فروع) شامل 26 کتاب و تعداد 10794 حدیث به ترتیب ذیل است:

الطهارة، الحيض، الجنائز، الصلاة، الزكاة، (2) الصيام، الحج والزيارات، الجهاد، المعيشة (وانواع التجارات)، النكاح، العقیقه، الطلاق، العتق والتدبير والكتابة، صيد الكلب والفهد، الذبايح، الاطعمة والاشربة (اخبار نرد و شطرنج و قمار را در آخرین باب آورده است)، الزیّ والتجمل والمروءة، الدواجن، (3) الوصايا (وقوف و صدقات را نیز شامل است)، المواریث، الحدود، الديات، الشهادات، القضاء والأحكام، الأيمان والندور و الكفارات.

بخش سوم (روضه) فقط مشتمل بر یک کتاب و شامل خطب و رسایل ائمه و مواعظ و ظرایف حکم است که مجموع احاديث آن بالغ بر 597 حدیث است. (4) بنابر این کتاب های کافی حدود 35 کتاب است.

در رجال بحر العلوم (ج 3، ص 332) کتب کافی 32 کتاب ذکر شده است که در این شمارش، کتاب فضل العلم ضمیمه کتاب العقل، کتاب ذبايح جزو کتاب الصيد و کتاب الاشربه ضمیمه کتاب الاطعمه آورده شده است. نجاشی تعداد کتب کافی را 31 کتاب نوشته است.

ص: 482

1-1). به نقل بعضی از فضلا از مرحوم آیت الله بروجردی: گر چه بعداً از این روش به واسطه فاصله افتادن میان اشباه و نظائر عدول شده است.

2-2). کلینی احاديث مربوط به خمس را در ذیل کتاب الحجّه آورده است.

3-3). جمع داجن، مرغ خانگی و کبوتر و مانند آن از حیواناتی که در خانه تربیت می شوند.

4-4). حسب شماره گذاری استاد غفاری در کافی چاپ دارالکتب الاسلامیه مجلد هشتم که مخصوص روضه کافی است.

شیخ طوسی در الفهرست و ابن شهر آشوب در معالم العلماء شماره کتب کافی را سی نوشته اند و علامه حلی در اجازه خود به مهنا بن سنان، کافی را پنجاه کتاب ذکر فرموده است. (1) بر اساس شماره گذاری عین الغزال کتاب های کافی سی و دو کتاب (2) و بر اساس شماره گذاری الذریعة، سی و چهار کتاب آمده است. (3) اختلاف نظر در تعداد کتاب های کافی ناشی از گنجانیدن دو کتاب تحت یک عنوان یا تعدد عنوان برای هر کتاب است؛ مثلاً در «عین الغزال» کتاب العقل والجهل با کتاب فضل العلم و کتاب طهارت با کتاب حیض و کتاب صید الکلب و الفهد با کتاب الذبایح یک کتاب به حساب آمده است. ولی در عناوین کافی، هر یک از این شش کتاب با عنوان مستقل ذکر شده است و نیز بعضی (4) کتاب های فرعی را با عناوین مستقل آورده اند و این امر سبب تعدد عنوان شده است و بعضی کتب کافی را بالغ بر پنجاه کتاب نوشته اند؛ مثلاً کتاب اعتکاف که از فروع کتاب صوم است و زیارات که از متفرعات کتاب حج است و خمس که ضمن کتاب حجة عنوان شده است، طبق این شمارش کتابی مستقل به حساب آمده اند.

روضه کافی شامل مواعظ، خطب، رسائل ائمه، قصص و تواریخ است و احکام فقهی در آن کمتر ذکر شده است؛ لذا اسناد آن فاقد دقتی است که در سایر کتاب های کافی به عمل آمده است. به علاوه قسمتی از مطالب آن مانند احادیث احکام استوار نیست و این به دلیل تسامحی است که فقها در ادله سنن (که اعم از مستحبات، مکروهات، فضائل، مواعظ و تواریخ است) روا می داشته اند و همین ضعف اسناد و مضامین روایات موجب شده است که در انتساب روضه به کلینی تشکیک شود.

شیخ نجاشی (م 405ق) که به دو واسطه از کلینی روایت می کند (5) و خود از متقن ترین رجالیون شیعه است، صریحاً روضه را از تألیفات کلینی و جزء کتب کافی

ص: 483

1-1) . فهرست مرکزی دانشگاه که از اجازات بحار، ص 29 و 53 نقل کرده است.

2-2) . ر. ک: عین الغزال (که در پایان فروع کافی، چاپ سنگی تهران، چاپ شده است) .

3-3) . الذریعة، ج 17، ص 245. [1]

4-4) . سید حسن کرکی در اجازه خویش به محقق سبزواری (ر. ک: اجازات بحار، فهرست مرکزی دانشگاه، ج 5) .

5-5) . روینا کتبه (ای کتب کلینی) کلها عن جماعة شیوخنا: محمد بن محمد، والحسین بن عبدالله، واحمد بن علی بن نوح، عن ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه عنه (رجال نجاشی، ص 292) .

می‌شمارد. شیخ طوسی نیز که به دو واسطه از کلینی روایت می‌کند (1) روضه را تألیف کلینی می‌داند. (2) ابن شهر آشوب مازندرانی بدون هیچ تردیدی روضه را ضمن آثار کلینی نام می‌برد. افندی در ریاض العلماء از ملا خلیل قزوینی شارح کافی نقل می‌کند که ایشان (با آن که معتقد است احادیث کافی، تماماً از نظر امام عصر گذشته و آن حضرت آن را مستحسن شمرده‌اند، و حتی مروی عنه احادیثی را که به لفظ «روی» در کافی آمده است حضرت ولی عصر علیه السلام می‌داند) گفته‌اند روضه از کلینی نیست، بلکه تألیف ابن ادریس حلی است. صاحب ریاض العلماء اضافه می‌کند که در قسمت اخیر (یعنی عدم انتساب روضه به کلینی) بعضی اصحاب نیز مساعدند، و حتی این نظریه را به شهید ثانی نیز نسبت داده‌اند؛ ولی ثابت نیست.

به نظر اینجانب با تصریح نجاشی و شیخ طوسی بر این که روضه از کلینی است نسبت دادن روضه به ابن ادریس که فوت وی در 598 هجری، یعنی 193 سال پس از نجاشی و 138 سال بعد از وفات شیخ طوسی است، بی‌مورد و اجتهادی در مقابل نص است.

حاجی نوری که بزرگ‌ترین محدث شیعه در سده اخیر است و مستدرک الوسائل، شاهد صدقی بر تضلع و تخصص وی در این زمینه است، می‌فرماید: سیاق احادیث روضه و سایر کتب کافی یکی است، و اضافه می‌کند که از قدیم و جدید، بزرگان شیعه، چنانکه از اصول و فروع کافی نقل حدیث می‌کرده‌اند، از روضه نیز نقل نموده‌اند.

آری روایات روضه از لحاظ محکمی متن و سند همسان فروع نیست؛ زیرا اهمی را که دانشمندان در صحت و وثاقت سند احادیث احکام داشته‌اند دارند در احادیث فضائل و خطب که بیشتر جنبه وعظ و ارشاد دارد ندارند؛ زیرا طبق قاعده تسامح در ادله سنن که فقها از احادیث «ومن بلغ» (3) استفاده کرده‌اند، در نقل روایاتی که متضمن حکم

ص: 484

1-1. به واسطه شیخ مفید از ابن قولویه از کلینی (فهرست شیخ، ص 135).

2-2. همان، ص 135.

3-3. حدیث «من بلغ» بدین سان نقل شده است: «من بلغه ثوابٌ من الله علی عمل فعلک التماس ذلک الثواب اوتیه وان لم یکن الحدیث کما بلغه»، (یعنی خداوند بر کسی که حدیثی راجع به ثواب عملی شنیده و برای درک ثواب مزبور آن عمل را به جا آورده ثواب آن کار را می‌دهد گرچه حدیث چنان که شنیده است نباشد)، (علم الحدیث، ص 127، چاپ دوم، نقل از کافی).

استحبابی و کراهتی یا درباره فضایل و مناقب و نیز مواعظ و حکم است، تسامح رواست.

شماره احادیث کافی

کافی به نقل صاحب عین الغزال، حاجی نوری در مستدرک و خوانساری در روضات الجنات از لؤلؤة البحرین (ص 394)، 16199 حدیث است که طبق اصطلاح متأخرین (که حدیث را به پنج قسم اصلی تقسیم کرده اند) بدین قرار می باشد: صحیح 5072، حسن 144، موثق 118، قوی 302 و ضعیف 9485 حدیث که جمع آن بالغ بر 16121 حدیث می شود و این تعداد با شماره ای که از لؤلؤة البحرین نقل شد اختلاف دارد، یعنی 78 حدیث کمتر است؛ ولی بر حسب شمارش استاد غفاری، مجموع احادیث کافی (در اصول و فروع و روضه) 15176 حدیث است که از این تعداد، 3785 حدیث در بخش اصول و 597 حدیث در روضه کافی و 10794 حدیث در فروع است.

عده کلینی

در آغاز قسمتی از اسناد کلینی به این عبارت بر می خوریم «عدّة من اصحابنا عن . . .» منظور از عده جماعتی از مشایخ حدیث مؤلف است که توسط آنان روایت را نقل می کند؛ این افراد در رجال علامه (خلاصة الاقوال) ضمن فایده سوم از فواید آخر کتاب مزبور معرفی شده اند. نیز در فایده سوم جامع الروات (ج 2، ص 465)، عده کلینی با شرح مؤلف (اردبیلی) ذکر شده، همچنین صاحب معالم (شیخ حسن فرزند شهید ثانی) در فایده یازدهم کتاب منتقى الجمان افراد عدّه را به نقل شیخ نجاشی از کلینی بازگو کرده و آن گاه تحقیق علامه حلی را بر آن افزوده است. حجت الاسلام سید محمد باقر شفتی اصفهانی رساله مستقلی درباره آنان تألیف فرموده که نسخه ای از آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی (در بهارستان) ضمن مجموعه 1607 موجود است.

ص: 485

فاضل کنی در توضیح المقال (1) (ص 21)، تحقیقاتی دربارهٔ عده که گاهی به جماعه نیز تعبیر شده دارد؛ نیز علامه بحرالعلوم، ضمن یکی از فوائد رجالیة خویش عدهٔ کلینی را بیان کرده است.

کلینی به وسیلهٔ «عده من اصحابنا» از سه نفر نقل حدیث می کند که اشخاص عده و تعداد آنان به مناسبت نقل از این سه تن تفاوت می کنند. این سه تن عبارتند از: احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد برقی، و سهل بن زیاد.

اینک افراد هر یک از این سه عده طبق نوشته علامه در خلاصة الاقوال (ص 132) به شرح ذیل آورده می شود:

عده ای که از احمد بن محمد بن عیسی نقل می کنند، محمد بن یحیی، علی بن موسی الکمیدانی، داوود بن کوره، احمد بن ادريس، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی هستند.

عده ای که از احمد بن محمد بن خالد برقی روایت می کنند: علی بن ابراهیم قمی، علی بن محمد بن عبدالله اذینه و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن حسن هستند.

عده ای که از سهل بن زیاد نقل حدیث می کنند: علی بن محمد بن علان، و محمد بن ابی عبدالله، محمد بن حسن، و محمد بن عقیل کلینی هستند.

در توضیح المقال، توضیح می دهد که شیخ عدهٔ کلینی منحصر به سه نفر نامبرده نیست، بلکه در مواردی به وسیله عده از غیر اینان نقل حدیث شده است. نیز فرموده:

نسبت به بعضی افراد عده در کتب رجال، مدح و قدحی نرسیده است؛ ولی چون بعضی از افراد دیگر «در هر سه عده» توثیق شده اند، قهراً سند کلینی به وسیلهٔ آنان تا شخص منقول عنه، به اصطلاح متأخرین صحیح خواهد بود. (2)

اسامی عدهٔ کلینی را بعضی افاضل، ضمن ارجوزه ای (که ذیلاً ملاحظه می فرمایید) آورده اند: عده احمد بن عیسی بالعدد خمسة اشخاص بهم تمّ السند

ص: 486

1-1) . این کتاب، ضمیمهٔ رجال بوعلی کربلایی (منتهی المقال) چاپ شده است.

2-2) . علم الحدیث، ص 218.

علی العلی (1) والعتار (2) ثم ابن ادريس (3) و هم اخیار

ثم ابن كورة (4) كذا ابن موسى (5) فهؤلاء عدة ابن عیسی

وان عدة التي عن سهل (6) من كان فيه الامر غير سهل

ابن عقيل (7) وابن عون الاسدي (8) كذا علی (9) بعد مع محمد (10)

وعدة البرقي وهو احمد (11) علی بن الحسن واحمد (12)

وبعد ذین، ابن اذينة عنی وابن ابراهيم (13) واسمه علی (14)

مشایخ کلینی

چون سخن از عدة کلینی به میان آمد، مناسب است برای تتمیم فایده، فهرستی از مشایخ کلینی را که در آغاز اسناد روایات کافی آمده است از مقدمه ممتّع استاد حسینعلی محفوظ بر اصول کافی، بازگو کنیم.

کلینی از جمع کثیری نقل حدیث می کند که از آن جمله اند:

ابو علی، احمد بن ادريس بن احمد اشعري قمی، (م 306ق)؛ احمد بن عبدالله بن امیة؛ ابو العباس، احمد بن محمد بن سعید همدانی، معروف به ابن عقده (333ق)؛ ابو عبدالله، احمد بن عاصم کوفی؛ ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی اشعري قمی؛ احمد بن مهران؛ اسحاق بن یعقوب؛ حسن بن خفیف؛ حسن بن فضل بن یزید یمانی؛ حسین بن حسن اسود؛ حسین بن حسن هاشمی حسنی علوی؛ حسین بن علی علوی؛ حسین بن محمد بن عمران اشعري قمی معروف به ابن عامر؛ حمید بن زیاد (م 310ق)؛ ابو سلیمان داوود بن کوره قمی؛ سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعري

ص: 487

1-1 . ابن ابراهيم بن هاشم القمی.

2-2 . محمد بن یحیی.

3-3 . احمد بن ادريس الاشعري القمی.

4-4 . داوود بن کوره.

5-5 . علی بن موسى الکمیدانی.

6-6 . سهل بن زیاد.

7-7 . محمد بن عقيل.

8-8 . جعفر بن عون.

9-9 . علی بن محمد بن علان، خال محمد بن یعقوب کلینی.

10-10 . محمد بن الحسن الصفار.

11-11). أحمد بن خالد.

12-12). أحمد بن محمد.

13-13). علي بن إبراهيم بن هاشم القمي.

14-14). نقل از دراية الحديث، ص 24.

قمی (م 300ق)؛ ابو داوود، سلیمان بن سفیان؛ ابو سعید، سهل بن زیاد آدمی رازی؛ ابو العباس، عبدالله بن جعفر بن حسین حمیری قمی؛ علی بن ابراهیم بن هاشم قمی.

مقایسه کافی با صحاح سته

شهید در ذکری و نیز جمعی به تبع وی نوشته اند که کافی بیش از صحاح سته اهل سنت حدیث دارد و حتی در الذریعة آمده است: احادیث صحیح بخاری حدود هفت هزار است و بقیه صحاح سته (صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن ابو داوود، سنن ابن ماجه، سنن نسائی) از نه هزار تجاوز نمی کند؛ بنابراین جمیع احادیث شش صحیح مزبور شانزده هزار است که کتاب کافی 199 حدیث بیش از آنها دارد. ولی این سخن درست نیست؛ چه کافی را اگر با اسقاط مکررات به حساب آوریم، خیلی کمتر از شانزده هزار حدیث دارد و با احتساب مکررات گرچه قریب به این تعداد می رسد، ولی صحیح بخاری نیز به این حساب 9082 حدیث (1) و صحیح مسلم شامل 7275 حدیث است؛ (2) بنابراین این احادیث بخاری و مسلم به تنهایی بالغ بر 16357 حدیث می شود و چهار کتاب دیگر اهل سنت نیز گرچه کوچک تر از بخاری و مسلم است؛ ولی در سنن ابو داود 4800، (3) در سنن ترمذی حدود 5 هزار و در سنن ابن ماجه 4341 حدیث آمده است و احادیث سنن نسائی از سنن ابی داوود کمتر نیست. منتهی شماره احادیث کتب اربعه، مسلماً بیش از صحاح سته است؛ زیرا مجموع احادیث کتب اربعه بالغ بر چهل هزار است؛ (4) در صورتی که صحاح سته حدود 34 هزار حدیث دارد.

به هر حال این مزیتی برای دین اسلام است که دستورات و احکام آن که از

ص: 488

-
- 1-1). ابن خلدون، گرچه در کشف الظنون به نقل از ابن صلاح احادیث صحیح بخاری را 7275 حدیث نوشته، ولی ظاهراً وی در نقل از ابن صلاح اشتباه کرده است.
 - 2-2). تقریب التهذیب، به نقل از علم الحدیث.
 - 3-3). تقریب التهذیب، به نقل از علم الحدیث.
 - 4-4). احادیث کافی 16199 (به نقل آقای غفاری 15176)، من لا یحضره الفقیه 5044، تهذیب 13590 (یا 15181، غفاری) و استبصار 5511 حدیث که جمعاً 40344 حدیث است؛ گرچه احادیث استبصار نوعاً در تهذیب آمده است.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله توسط رجال موثق اهل سنت و یا به وسیله خاندان نبوت (که شیعه افتخار پیروی آنان را دارد) به ما رسیده است، (1) شامل عددی به این کلانی یعنی (حدود هشتاد هزار حدیث) است، در صورتی که پاره ای از احادیث، شامل چند مسئله یا چندین حکم اخلاقی و اجتماعی است.

ضمناً این تعداد، خاص ده کتاب حدیث است که نزد فریقین به اصطلاح صحیح و مورد عمل است در صورتی که کتب کثیری قبل یا بعد از صحاح سته و کتب اربعه توسط علمای فریقین نوشته شده است.

شرح کافی

بر کافی شروح و حواشی بسیاری نوشته شده است که علامه تهرانی، حاج شیخ آقا بزرگ در کتاب شریف الذریعة نام 9 شرح و 21 حاشیه را مرقوم داشته است که ما ذیلاً از نظر خوانندگان می گذرانیم:

1. شرح کافی (مرآة العقول) از علامه مجلسی، ملا محمد باقر بن محمد تقی (م 1111ق). این شرح شامل بخش اصول و فروع کافی است و در ایران ضمن 4 جلد در سال 1325 هجری چاپ سنگی شد و اخیراً در قطع وزیری با چاپ حروفی در 26 مجلد در تهران تجدید چاپ شده است.

2. شرح کافی (الرواشح السماویة) از میرداماد، محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (م 1041ق) که فقط شرح خطبه کافی و مصطلحات حدیث است. این شرح در ایران در سال 1361 هجری چاپ شده است.

3. شرح کافی موسوم به الصافی به فارسی از ملا خلیل قزوینی که تألیف آن مدت بیست سال طول کشیده است. (2) به نوشته صاحب الذریعة تألیف این کتاب از سال 1064 هجری شروع شده و تا 1074 هجری ادامه داشته است و 16 جلد آن، تا کتاب

ص: 489

1-1). چه احادیث شیعه طبق گفته حضرت صادق علیه السلام (حدیثنا حدیث جدنا رسول الله) همان دستورات نبوی است که به لسان وارثان علم نبوت بیان و ابلاغ شده است.

2-2). فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار، ج 1، ص 266 و بعضی مجلدات خطی آن در کتابخانه آستان قدس موجود است.

المعیشه کافی یعنی تمام اصول و بخش عبادات فروع است، از قلم مؤلف خارج شده است. دو مجلد از نسخه اصل این شرح که توسط مؤلف وقف شده، در کتابخانه مدرسه نواب مشهد موجود است. شرح بخش اصول کافی دو بار در لکنه چاپ شده است: چاپ اول در سال 1308 هجری و چاپ دوم با تصحیح مولوی سید تصدیق حسین منتشر شده است.

4. شرح میرزا رفیع الدین محمد نائینی بن سید حیدر طباطبایی که از مشایخ مجلسی بوده است. وی از اجداد میرزا ابوالحسن جلوه، حکیم معاصر ناصرالدین شاه قاجار است.

5. شرح ملا محمد صالح مازندرانی (م 1086 م) داماد مجلسی اول. شرح وی شامل بخش های ذیل است: کتاب العقل والجهل، کتاب التوحید، کتاب الحجة، ایمان و کفر، دعا، زکاة، صوم، خمس، روضه. شرح مزبور اخیراً ضمن 12 جلد با تعلیقات مرحوم میرزا ابوالحسن شعرانی توسط کتابفروشی اسلامیة تهران انتشار یافته است.

6. شرح ملا رفیع الدین محمد بن مؤمن جیلانی که از شاگردان شیخ بهائی و از اساتید مجلسی و شیخ حر عاملی بوده است. حواشی وی در هامش نسخه ای از کافی است که نزد سید علی فانی اصفهانی ساکن نجف نگهداری می شود. (1)

7. شرح مولی محمد هادی بن مولی محمد صالح مازندرانی مقتول در فتنه افغان. (2)

شرح مزبور فقط بر قسمت فروع کافی است که شاید نظر وی تتمیم شرح پدرش که از فروع کافی فقط زکاة و صوم و خمس را نوشته بود، بوده باشد.

8. شرح شیخ یعقوب بن ابراهیم حویزی متوفای 1147، که از اول کتاب زکاة شروع شده و بر اواخر اطعمه و اشربه ختم می شود و نسخه ای از آن در مدرسه بروجردی نجف موجود است.

9. شرح اصول کافی از محمد بن عبد علی بن محمد بن احمد بن علی عبدالجبار،

ص: 490

1-1). الذریعة، ج 14، ص 27. [1] سه نسخه خطی از آن به شماره های 1697 و 1698 و 3380 در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید تهران، موجود است (ریحانة الادب، ج 4، ص 163). [2]

2-2). الذریعة، ج 14، ص 28.

از علمای قرن سیزدهم موسوم به هدی العقول فی شرح احادیث الاصول که نسخه ای از آن در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید است و نسخه ای در تملک حقیر بود که به کتابخانه آستان قدس رضوی منتقل گردید.

10. شرح صدر المتألهین شیرازی (آخوند ملاصدرا) که مکرر در ایران چاپ شده است.

11. شرح محمد بن محمد ملقب به شاه محمد اصطهباناتی شیرازی، از علمای اوایل سده دوازدهم هجری، که به نام شاه سلطان حسین صفوی نوشته است. نام این شرح کشف الکافی است. (1) نسخه ای از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه (جزو کتب آقای مشکاة) موجود است.

12. شرح میرزا نصیرالدین بن حاج ملا محمد بن ملا احمد نراقی، (م 1273ق) که از تلامذه صاحب جواهر بوده است و شرحی بر شرح لمعه شهید ثانی دارد. نام شرح کافی مجمع الشتات است که در شرح شرح لمعه (منهاج الامه) از آن یاد می کند. (2)

حواشی کافی

1. حاشیه کافی شیخ ابراهیم کاظمی بن شیخ قاسم، معروف به ابن الوندی؛ (3)

2. حاشیه ملا ابوالحسن شریف عاملی فتونی نباطی (م 1138ق)؛

3. حاشیه امیرابوطالب فندرسکی، سبط میرابوالقاسم فندرسکی فیلسوف معروف (که فقط شرحی بر اصول کافی است)؛

4. حاشیه ملا احمد بن اسماعیل جزائری (م 1149ق) مؤلف آیات الاحکام؛

5. حاشیه سید بدرالدین احمد انصاری عاملی تلمیذ شیخ بهائی (بر اصول کافی)؛

6. حاشیه ملا محمد امین استرآبادی (م 1036ق) صاحب کتاب الفوائد المدنیه؛

ص: 491

1-1). اصول کافی، مقدمه، ص 38.

2-2). فهرست کتابخانه مدرسه نواب، ضمن فهرست نسخه های خطی دو کتابخانه مشهد.

3-3). حواشی نامبرده به خط وی در نسخه کافی دستخط سید نعمت الله بن حمزه عمیدی ثبت است. این نسخه در کتابخانه سید مهدی کاظمی است (الذریعة).

7. حاشیه علامه مجلسی (م 1111ق)؛ (1)

8. حاشیه میرداماد محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی (م 1040ق)؛

9. حاشیه ملا محمد حسین بن یحیی نوری (م 1127ق) تلمیذ علامه مجلسی؛

10. حاشیه ملا حیدر علی بن میرزا محمد بن میرزا حسن شیروانی؛

11. حاشیه ملا رفیع گیلانی، موسوم به شواهد الاسلام؛

12. حاشیه شبر بن محمد هویزی نجفی مورخ 1186ق؛

13. حاشیه زین الدین علی بن حسن بن زین الدین شهید ثانی که وی و برادرش شیخ محمد از پدرشان صاحب معالم در سال 990 هجری اجازه روایتی دریافت نموده اند؛

14. حاشیه شیخ علی صغیر برادر شیخ علی صاحب در المنثور، که هر دو نواده صاحب معالم هستند؛ (2)

15. حاشیه شیخ علی کبیر صاحب در المنثور (م 1104ق) که بر اصول کافی است؛

16. حاشیه شیخ قاسم بن محمد بن جواد کاظمی، معروف به ابن الوندی و فقیه کاظمی (متوفای بعد از 1100ق). این شرح جامع الاحادیث نام دارد. (3) وی غیر از شیخ ابراهیم است که از حاشیه وی قبلاً نام برده شد؛

17. حاشیه بر بخش اصول کافی، موسوم به کشف حقایق الاحادیث؛

18. حاشیه شیخ محمد بن حسن بن زین الدین الشهید الثانی (1030ق)؛

19. حاشیه میر رفیع الدین بن محمد حسینی طباطبایی نائینی، تلمیذ شیخ بهائی و استاد مجلسی و شیخ حر عاملی (1080ق)؛

20. حاشیه شیخ محمد بن شیخ قاسم بن محمد بن شیخ جواد کاظمی (که پدرش شیخ قاسم نیز حاشیه ای بر کافی دارد)؛

ص: 492

1-1. حواشی مزبور بر نسخه ای که نزد صاحب الذریعة بوده نوشته شده است (الذریعة، ج 6، ص 181). [1]

2-2. حاشیه دستخط مؤلف که به سال 1088 هجری نوشته است و در کتابخانه خوانساری موجود است.

3-3. نسخه ای از این شرح در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جزء کتاب های مرحوم مشکاة موجود است (اصول کافی، مقدمه، ص 27).

21. حاشیه نظام الدین بن احمد دشتکی؛

22. حاشیه نور الدین علی بن ابی الحسن الموسوی العاملی (م 1068ق)؛

23. حاشیه استاد شیخ عبدالحسین مظفر (موسوم به شافی) که ضمن 7 جلد به ضمیمه اصول کافی در نجف چاپ شده است. این حاشیه (یا شرح) به اسلوب عصری و در عین حال محققانه نوشته شده است.

چاپ های کافی

بخش های سه گانه کافی (اصول، فروع، روضه) مکرر در ایران، عراق و هند چاپ شده است، منتهی بخش اصول بیشتر (چه به تنهایی و چه با شروح و حواشی و چه به همراه ترجمه) و بخش فروع کمتر به چاپ رسیده است.

چاپ های اصول کافی

1. چاپ سنگی رحلی، ایران، به سال 1278 هجری (فهرست مشار و مشخصات نسخه شخصی از چاپ مزبور)؛
2. چاپ سنگی رحلی، تبریز، به سال 1281 هجری (فهرست مشار)؛
3. چاپ سنگی رحلی، (ظاهراً در تبریز)، به سال 1289 هجری، به خط زیبای محمد علی بن محمد شفیع تبریزی (نسخه کتابخانه دانشکده الهیات مشهد)؛
4. چاپ سنگی رحلی، تهران، به سال 1303 هجری (فهرست مشار)؛
5. چاپ سنگی رحلی، تهران، به اهتمام سید محمد صادق خوانساری (فهرست مشار)؛
6. چاپ سنگی رحلی، تهران، به سال 1325 هجری (فهرست مشار)؛
7. چاپ سنگی رحلی، تهران، به سال 1331 هجری (که ممکن است 1313 باشد) ناشر ابوالقاسم خوانساری، حواشی مختلف در کناره صفحات و رمز احادیث (فهرست مشار و نسخه شخصی)؛
8. چاپ سنگی رحلی، تبریز (در 627 صفحه) با شرح ملا صالح مازندرانی در هامش کتاب (فهرست مشار)؛

9. چاپ سنگی رحلی، هندوستان، با تصحیح مولوی علی کنتوری به سال 1886 م (نسخه کتابخانه دانشکده الهیات مشهد)؛

10. چاپ حروفی. قطع وزیری، تهران به سال 1375 هجری با مقدمه دکتر حسین علی محفوظ، و مقابله آقای غفاری، توسط دارالکتب الاسلامیه (آخوندی) در 2 جلد؛

11. چاپ حروفی، تهران، توسط کتابفروشی اسلامیه، با مقدمه و حواشی آقای غفاری و تصحیح و اعراب گذاری استاد حسن زاده آملی (نجم الدین آملی) در 2 جلد. در این چاپ رساله ای در ضبط رجال کافی، موسوم به أضبط المقال فی اسماء الرجال توسط مصحح محترم در آخر کتاب ضمیمه شده است؛

12. چاپ حروفی، تهران، با ترجمه آقا میرزا باقر کمره ای و تصحیح آقایان بهبودی و غفاری، توسط کتابفروشی اسلامیه (که افسست آن نیز مکرر انتشار یافته).

ضمناً روضه کافی نیز با همین خصوصیات ضمیمه این چاپ است؛

13. چاپ حروفی، تهران، در 4 جلد، با ترجمه آقایان مصطفوی (حاج سید جواد) و رسولی (حاج سید هاشم)، توسط کتابفروشی علمیه اسلامیه (که نخست متن کافی بدون اعراب گذاری انتشار یافت و سپس با متن معرب (مشکول) و افسست چاپ مزبور مکرر انتشار یافته است)؛

14. چاپ حروفی (متن در بالای صفحات و شرح ملا صالح مازندرانی در ذیل)، تهران، اسلامیه، در 12 جلد؛

15. چاپ حروفی (متن در فوق صفحات و شرح مجلسی، مرآة العقول در ذیل) تهران، در 12 جلد، به انضمام دو جلد مقدمه به قلم جناب آقای عسکری.

چاپ های فروع کافی

1. چاپ سنگی، لکنهو، به سال 3 - 1302 هجری، در دو جلد (فهرست مشار و نسخه کتابخانه الهیات مشهد)؛

2. چاپ سنگی رحلی، تهران، به سال 1314 و 1315 هجری در دو جلد به خط زیبای احمد تفریشی و تصحیح فضل الله بن شمس الدین، معروف به حکیم الهی، به انضمام

رسالة عين الغزال في فهرست اسماء الرجال از مصحح كتاب (فضل الله حكيم الهی)؛

3. چاپ حروفی به قطع وزیری تهران، توسط دارالکتب الاسلامیه (آخوندی) و تصحیح و مقابله بعض فضلاء در چهار جلد به انضمام روضه کافی در یک جلد.

چاپ های روضه

در چاپ های فروع که یاد کردیم روضه کافی نیز به ضمیمه آن چاپ شده است؛ به علاوه روضه به انضمام تحف العقول نیز در سال 1303 هجری در تهران، و ضمن چاپ مترجم آقای کمره ای انتشار یافته است.

ترجمه های کافی

از زمان صفویه که شیعه در ایران رسمیت و استقلال یافت، احساس شد که ترجمه و شرح کتب حدیث به فارسی که زبان اکثر شیعیان است کاری ضروری و مورد نیاز است. لذا مجلسی اول، ملا محمد تقی بن مقصود علی به شرح فارسی من لا یحضره الفقیه (که در حکم رساله فتوائیه شیخ صدوق بوده است) پرداخت.

ملا خلیل قزوینی کافی را به فارسی شرح و ترجمه کرد. بخش شرح اصول کافی در هندوستان چاپ شده و از بخش فروع، نسخه هایی در کتابخانه آستان قدس رضوی و سایر کتابخانه های عمومی و خصوصی موجود است. نیز تعداد کثیری از کتب حدیث شیعه توسط عالمان دوران صفویه به فارسی برگردانده شده است؛ مانند ترجمه و شرح نهج البلاغه توسط شرف الدین اردبیلی (معاصر شاه اسماعیل صفوی) و ملا فتح الله کاشی، ملا صالح روغنی، زواری، و ترجمه اربعین شیخ بهائی، توسط خاتون آبادی، نیز احتجاج طبرسی، اربعین شهید اول، تفسیر منسوب به حضرت عسکری علیه السلام، کشف الغمه اربلی، مکارم الاخلاق طبرسی.

باری، کتاب شریف کافی، چنانکه اشاره شد، نخست توسط ملا خلیل قزوینی، شرح و ترجمه شد. دومین ترجمه، تحفة الاولیاء از محمد علی بن حاج حسن اردکانی، معروف به نحوی، شاگرد سید بحر العلوم طباطبایی است که نسخه ای از آن در کتابخانه مرکزی تهران، «مشکاة» موجود است. سوم، ترجمه عالم معاصر، جناب

آقای میرزا باقر کمره ای است که به ضمیمه اصول کافی و روضه، در تهران توسط کتابفروشی اسلامیة در 5 جلد، انتشار یافته است (نخست با متن غیر معرب و بعدها با متن معرب). چهارم، ترجمه شادروان استاد مصطفوی و جناب آقای حاج سید هاشم رسولی، در چهار جلد که سه جلد اول را آقای مصطفوی و جلد چهارم را آقای رسولی ترجمه کرده اند. این ترجمه نیز به ضمیمه متن اصول کافی، نخست بدون اعراب گذاری چاپ شده، و در چاپ های بعدی از متن معرب (مشکول) استفاده شده است. ترجمه مزبور توسط کتابفروشی علمیه اسلامیة، تهران انتشار یافته است.

پنجم، ترجمه منتخب کافی است که توسط آقای حاج شیخ محمد باقر بهبودی انتخاب شده است.

کافی، اثر ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (م 329)

کافی، اثر ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (م 329)

اشاره

کافی، اثر ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (م 329) (1)

علی نصیری

چکیده

در این مقاله، ابتدا کلینی معرفی شده، سپس به معرفی الکافی پرداخته شده است. در ادامه از انگیزه تألیف الکافی، شیوه تألیف، ویژگی‌ها و امتیازات، نقدها، کارهای انجام شده بر الکافی و بررسی استناد روضه به کلینی بحث شده است.

ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی که به ثقة الاسلام و رئیس المحدثین معروف است در روستای کلین (2) بر وزن زبیر [از روستاهای ری قدیم در میان خاندانی علمی چشم به جهان گشود، زمان دقیق ولادت کلینی مشخص نیست، اما از قرآینی می توان نتیجه گرفت که او با فاصله کوتاهی قبل، یا پس از ولادت امام زمان علیه السلام؛ یعنی حدود سال 255 هجری ولادت یافت.

با توجه به حوادث طبیعی پی در پی ری؛ نظیر طاعون وبا و سیل های گسترده و فتنه ها و ستیزه های فرقه ای میان معتزله و اشاعره، شیعیان و سنیان و حنفی ها با شافعیان که در ری همزمان با دوران حیات کلینی وجود داشته، اطلاعات روشنی از آغاز تحصیل و چگونگی رشد علمی کلینی در دست نیست، اما به خاطر حضور

ص: 497

1-1). حدیث شناسی، ج 1، علی نصیری، قم: انتشارات سنابل، اول، زمستان 1383 ش، ص 207 - 215.

2-2). این روستا در 38 کیلومتری جنوب غربی ری و نزدیک حسن آباد میان تهران و قم قرار دارد. ر. ک: کافی، ج 1، ص 9. (مقدمه)

عالمانی در میان تبار کلینی و در ری می توان حدس زد که او تحصیل خود را در این شهر آغاز کرد و با توجه به حضور مؤثرترین استاد وی؛ یعنی علی بن ابراهیم قمی در قم و استفاده از کتابخانه او و نیز وجود عالمان و محدثان بزرگ در قم می توان ادعا کرد که حوزه قم بیشترین نقش را در تکوین شخصیت علمی کلینی ایفا کرده است. ظاهراً کلینی برای کسب حدیث به شهرهای مختلفی، از جمله کوفه، بغداد، دمشق و بعلبک مسافرت کرده است. هر چند گزارش متقنی در این زمینه در دسترس نیست. از این که وی در سال 327 هجری، یعنی دو سال پیش از وفات، پس از اشتهار و نیز پس از تألیف کافی وارد بغداد شده است و در آن جا به تدریس حدیث پرداخت و با توجه به این که او برای تدوین کافی بیست سال وقت صرف کرد، می توان نتیجه گرفت که او کتاب کافی را در ری و قم نگاشته است. (1)

مرحوم کلینی در ری به عنوان عالمی شناخته شده هدایت علمی شیعه را بر عهده داشت. نجاشی در این باره می نویسد: «کلینی در عصر خود بزرگ و پیشوای اصحاب ما در شهر ری بود و در حدیث موفق ترین و ضابطترین آنها به شمار می رفت». (2)

علامه حلی نیز معتقد است: «کلینی در ری عالی ترین مرجع فتوا بود و چهره درخشان حدیث در آن سامان به شمار می رفت». (3)

در میان اساتید و مشایخ حدیثی مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم قمی، محمد بن یحیی عطار، ابو علی اشعری، حسین بن محمد، احمد بن ادریس، ابن فروخ صفار، ابن عقده می توان یاد کرد. اما به نظر می رسد که در میان اساتید بیشترین تأثیرگذاری بر کلینی از آن علی بن ابراهیم قمی (صاحب تفسیر معروف) و محمد بن یحیی اشعری است. در میان شاگردان کلینی نیز به چهره های برجسته ای؛ همچون ابوالقاسم جعفر بن قولویه (م 367) ابو محمد هارون بن موسی تلعبیری (م 385)، ابو غالب احمد بن

ص: 498

-
- 1-1 . برای آگاهی بیشتر ر. ک: الکلینی والکافی، ص 45؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص 267 - 360؛ علم حدیث، ص 258 - 263؛ المعجم المفهرس لالفاظ أحادیث بحار الأنوار، ج 1، ص 63.
 - 2-2 . رجال نجاشی، ص 266.
 - 3-3 . خلاصة الاقوال، ص 145.

محمد زراری (م 368)، بر می خوریم که هر یک در زمینه حدیث، فقه، رجال دارای جایگاه علمی برجسته ای هستند. (1)

ثقة الاسلام کلینی به جز کافی دارای آثار علمی دیگری؛ از جمله: 1. تعبیر الرؤیا؛ 2. الردّ علی القرامطه؛ 3. رسائل الاثمه؛ 4. کتاب الرجال و... است. (2) کتاب های مختلف کلینی، نوع چیش روایات در کافی و نیز انتخاب عناوین ابواب و ارائه نقطه نظرات کلامی که احياناً در لابه لای روایات آورده، نشان می دهد که او افزون بر احاطه گسترده به دانش حدیث، در زمینه کلام و فقه نیز صاحب نظر بوده است.

مرحوم کلینی پس از اشتهاری که با تألیف کافی پیدا می کند، در سال 327 هجری وارد بغداد شد و به تدریس و نقل احادیث کافی پرداخت. او به خاطر کوتاهی این دوره، تنها موفق به نقل بخش های کوتاهی از کافی شد. از این رو شاگردانش روایات کافی را به صورت سماع و اجازة از او نقل کرده اند.

کلینی سرانجام در سال 328، یا 329 هجری چشم از جهان فرو بست و در باب کوفه بغداد مدفون شد. سال ها پس از وفات او و پس از خراب شدن قبر و رؤیت بدن و کفن تازه، از سوی یکی از والیان متعصب بغداد قبه ای بر روی قبر او بنا گردید. (3)

معرفی کافی

کافی نخستین و مهم ترین جامع روایی شیعه است که به گفته بسیاری، کتابی هم وزن و هم سنگ آن در اسلام نگاشته نشده است. کافی مجموعاً شامل اصول در دو جلد و فروع در پنج جلد و روضه در یک جلد و دارای 30 کتاب و 326 باب و جمعاً 16199 روایت است، (4) که از آن میان بنا به مبنای متأخران 5072 روایت صحیح، 144

ص: 499

1-1) . الکلینی والکافی، ص 52؛ علم حدیث، ص 261 - 263.

2-2) . الفهرست، ص 210؛ [1] الکنی واللقاب، ج 3، ص 121. [2]

3-3) . برای تفصیل بیشتر ر. ک: الکلینی والکافی، ص 163.

4-4) . برای شمار روایات کافی رقم های دیگری نیز گفته شده است. ر. ک: المعجم المفهرس لألفاظ احادیث بحار الأنوار، ج 1، ص 65.

روایت حسنه، 1118 روایت موثقه و 9485 روایت ضعیف وجود دارد. (1) به نظر می رسد که نام کافی از سوی مؤلف بر این کتاب گذاشته نشده؛ زیرا کلینی در آغاز خطبه اشاره ای به آن نمی کند هر چند با آوردن جمله: «وقلت إنک تحب أن یکون عندک کتاب کاف یجمع فیه من جمیع فنون علم الدین ما یکتفی به المتعلم ویرجع إلیه المسترشد؛ وگفتی که دوست داری نزد تو کتابی کافی و جامع باشد که در آن تمام فنون علم دین که برای طالب علم کفایت کننده و برای طالب رشد و تعالی مرجع باشد، جمع شده باشد»، (2) اشاره کرده که مقصود او تدوین کتابی است که پاسخگوی نیازی دینی مؤمنان و در این جهت کافی باشد.

بنا به تصریح بسیاری از محققان، کلینی برای تدوین کافی بیست سال زمان صرف کرد. این زمان طولانی نشان گر دقت او در انتخاب روایات و نیز تبویب و تنظیم احادیث در ابواب و فصول متناسب است.

انگیزه تالیف

مرحوم کلینی در مقدمه کتاب اشاره می کند که او این کتاب را در پاسخ به نامه یکی از برادران دینی فراهم ساخته است. نام این شخص به طور دقیق مشخص نیست، اما احتمال داده شده که او محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاعه صفوانی، یا محمد بن نعمانی است. (3)

کلینی بخشی از درخواست این شخص را چنین منعکس ساخته است:

«ای برادر! آگاه شدم از آن شکایت که نسبت به مردم زمان نمودی، که ایشان بر نادانی با هم سازش نموده و در آبادانی راه جهالت همدست و کوشایند تا آن جا که نزدیک است دانش از ایشان رخت بریندد و ریشه کن گردد. . . تو یادآور شدی که مطالبی برایت مشکل شده، که به واسطه اختلاف روایات نقل شده حقیقت آنها را

ص: 500

-
- 1-1 . نگارنده در کتاب آشنایی با جوامع حدیثی شیعه و اهل سنت ضمن معرفی تفصیلی کافی، مبنای متأخران در تقسیم رباعی حدیث که به ضعیف شمرده شدن حدود ده هزار روایت کافی انجامیده است، را مورد نقد قرار داده است.
 - 2-2 . کافی، ج 1، ص 9 (مقدمه).
 - 3-3 . پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص 470.

نمی‌فهمی و دانسته‌ای که اختلاف روایت مربوط به اختلاف علل و اسباب آن است و به دانشمند مورد اعتماد و آگاه در این زمینه دسترسی نداری تا با او مذاکره و گفت‌وگو کنی و گفتی که می‌خواهی کتابی داشته باشی که تمام بخش‌های علم دین در آن باشد تا دانشجویانی نیاز کنند و مرجع هدایت باشد و کسی که به دنبال عمل به اخبار صحیح امامان علیهم‌السلام و سنت‌های قابل عمل باشد از آن کتاب برگردد و واجبات خدا و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌به‌کمک آن ادا شود». (1)

از این نامه و اقدام کلینی به تألیف کافی در پاسخ به آن می‌توان برداشت کرد که حدیث در عصر کلینی دچار دو مشکل اساسی بوده است:

1. احادیث در مجموعه‌ای واحد و منسجم تدوین و تنظیم نشده تا مراجعه به آن انجام وظایف دینی را تسهیل سازد. بخش آخر نامه ناظر به این امر است.

2. روایات پراکنده میان مردم دچار آشفتگی و تعارض شدید بوده و این امر باعث اختلاف نگرش‌های کلامی و فقهی در میان آنان شده بود. بدون تردید وجود روایات ضعیف یا موضوع و در درجه‌ای بالاتر صدور روایات از روی تقیه از عوامل رهیافت چنین اختلافی در آن دوران بوده است.

با این نامه، انگیزه ثقة الاسلام کلینی نیز مشخص می‌شود. او با تدوین کافی خواست تا ضمن نجات روایات شیعه از پراکندگی و تنظیم آن در یک مجموعه واحد، از توسعه دامنه اختلافات دینی جلوگیری کند.

شیوه تألیف کافی

کلینی برای تدوین کافی از اصول اربعه‌گانه و سایر منابع روایی که عمدتاً در کتابخانه استادش علی بن ابراهیم قمی فراهم بود و نیز با راهنمایی او کمک گرفت. و چنان که در مقدمه کتاب آورده، احادیث را بر اساس معیار عدم مخالفت با قرآن و موافقت با اجماع گرد آورده و در آن جا که وجهی برای ترجیح نمی‌دیده از باب: «بأیما أخذتم من باب التسليم وسعکم.» یکی از دو روایت متعارض را که در نظرش به صحت نزدیک تر

ص: 501

بود برگزید. (1) او بدین ترتیب کوشید از انعکاس روایات متعارضی که کار فهم و قضاوت را دشوار می کند، اجتناب کند. گر چه کلینی از این جهت که در انتخاب روایات به اجتهاد خود عمل کرده، و برای قضاوت آیندگان از انعکاس همه روایات پرهیز کرده مورد انتقاد قرار گرفت، (2) اما به هر حال او کافی را طبق درخواست برادری ایمانی برای رفع اختلافات و تعارضات متون روایات فراهم ساخت. از این رو کتاب در راستای هدف، نگاشته شده و این نقدها مردود است.

ویژگی ها و امتیازات کافی

1. جامعیت نسبی؛ کافی در مقایسه با سایر جوامع روایی شیعه پیش از خود و نیز در مقایسه با سایر کتب اربعه از جامعیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا تنها به روایات فروع و احکام بسنده نکرده و با امعان به جایگاه عقاید و اخلاق، دو جلد نخست و نیز روضه کافی را به این دو بخش مهم در عرصه دین شناسی اختصاص داد.

بدون تردید اگر شیخ صدوق و شیخ طوسی به این امر اهتمام داشته و در کنار فروع به اصول نیز می پرداختند، میراث روایی شیعه در این دو عرصه از غنا و جامعیت بیشتری برخوردار بود. به خاطر همین ویژگی، فیض کاشانی ضمن تجلیل از کافی از سایر جوامع روایی به خاطر غفلت از اصول انتقاد کرده است. (3)

2. چینی قابل تحسین؛ باید توجه داشت که کلینی نخستین کسی است که به تدوین و تنظیم جامع روایی اقدام کرده و پیش از خود هیچ الگویی نداشته تا از آن بهره گیرد. با این حال وقتی به مجموعه کتاب کافی و نیز ابواب و فصول مختلف آن می نگریم به چینی قابل تحسینی بر می خوریم. مقدم داشتن اصول بر فروع و نیز الحاق روضه در پایان کتاب، حکایت از حسن سلیقه او در چینی کلی کتاب دارد. او در کتاب اصول، نخست «کتاب العقل والجهل» و سپس «کتاب فضل العلم» را ذکر می کند و پس از آنها روایات «کتاب التوحید» و سپس روایات «کتاب الحجّه» را

ص: 502

1-1). کافی، ج 1، ص 9. (مقدمه)

2-2). وافی، ج 1، ص 5.

3-3). همان.

می آورد؛ زیرا پایه همه گفتارها در زمینه اصول و فروع عقل است که مایه امتیاز انسان از حیوان، نبات و جماد است. و عقل با سرمایه علمی فرجه شده، سمت و سو پیدا می کند. پس از این مرحله نوبت به خداشناسی می رسد. مرحوم کلینی نبوت و امامت را تحت عنوان واحدی به نام کتاب الحجّه می آورد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام براساس اصل حجت الهی برای هدایت مردم منصوب می شوند.

سایر فصول و ابواب کتاب نیز دارای چنین چینش منطقی است. به عنوان مثال مرحوم کلینی روایات مربوط به فروش اشیایی که فروشنده مالک آنها نیست را در باب «الرجل یبیع ما لیس عنده» آورده، اما شیخ طوسی آن را در باب «البیع بالنقد والنسیئة» آورده است. و نیک می دانیم که چینش مرحوم کلینی برتر است. (1)

البته دفاع از چینش کتاب کافی به معنای بی نقص بودن آن نیست، بلکه توجه دادن به حسن آن با عنایت به فقدان الگوست.

3. ذکر نص روایات؛ چنان که درباره من لا یحضره الفقیه خواهیم گفت، مرحوم صدوق احیاناً روایات را با نقل به معنا آورده، یا در لابه لای روایات دیدگاه های فقهی خود را بیان نموده و این امر احیاناً باعث دست نیافتن به نص روایت و یا خلط میان متن روایت و گفتار او شده است. در حالی که مرحوم کلینی بر نقل نص و الفاظ روایات پافشاری دارد و از ذکر آراء خود در لابه لای روایات اجتناب می کند.

4. ذکر کامل اسناد روایات؛ وجود سند در تمام روایات کافی، از جمله امتیازات مهم این کتاب است که کار نقد و بررسی سندی روایات را برای هر حدیث پژوهی آسان می کند. در حالی که چنین بررسی در من لا یحضره الفقیه و تهذیبین به خاطر عدم ذکر کامل اسناد و یا عدم تدارک برخی از طرق در مشیخه در این حد آسان و سهل نیست.

5. ذکر عناوین مناسب برای ابواب؛ شماری از کتب روایی یا فاقد عنوان اند و یا اگر عنوانی برای ابواب آنها انتخاب شده، آن عناوین با محتوای روایات هر باب تناسب

ص: 503

کامل ندارد. به عکس کافی که افزون بر ذکر عناوین، در غالب موارد - اگر نگوییم همه آنها - این عناوین با روایات ابواب متناسب است.

کافی و نقدها

به رغم جایگاه رفیع کافی در میان جوامع روایی، نقدهایی از سوی حدیث پژوهان شیعه بر این کتاب شده که به اهم آنها اشاره می کنیم:

1. در کافی تنها روایات مطابق با دیدگاه کلامی و فقهی کلینی انعکاس یافته و روایات متعارض و مخالف که برای دستیابی فقیه به رأی صائب لازم است، نیامده است. (1)

2. در کافی روایاتی از روایان ضعیف، یا متهم به غلو آمده است.

محقق معاصر هاشم معروف الحسنى، نام 41 تن از روایان ضعیف را که به غلو، کذب، تخلیط، سوء حافظه، انحراف عقیدتی و . . . متهم اند، و در کافی آمده، برشمرده است.

3. برخی از روایات ضعیف که مخالف حس، یا مبانی شیعی است در کافی آمده است، نظیر روایت عُفیر، روایاتی که ماه رمضان را همواره سی روز می داند، یا شمار ائمه را سیزده تن اعلام کرده است، یا در کتاب الحجج روایاتی به چشم می خورد که بنابر نظر برخی از محققان در برگیرنده نگرش غلوآمیز درباره ائمه علیهم السلام است و از این جهت باید آنها را ساخته و پرداخته غالیان دانست. (2)

4. کلینی بسیاری از احکام را فرو گذاشته و ابواب فقهی را نیز به طور کامل ذکر نکرده است. (3)

ص: 504

1-1). وافى، ج 1، ص 6؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص 483.

2-2). پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص 485؛ علم حدیث، ص 282 - 291. هاشم معروف الحسنى در کتاب الموضوعات فی الاخبار والآثار و علامه شوشتری در کتاب الأخبار الدخیلة شماری از روایات کافی را مورد نقد قرار داده اند. برخی از مغرضان و معاندان با تدوین کتاب هایی هم چون کسر الصنم متعصبانه به کلینی و روایات کافی تاخته اند.

3-3). وافى، ج 1، ص 6.

5. روایات کافی بدون کمترین شرح و توضیحی ارائه شده است. (1)

نگارنده در عین آن که به صحیح و قطعی الصدور بودن تمام روایات کافی - به ویژه روایات اصول و عقاید که بیشتر محل بحث است - پای نمی فشرد، با این حال معتقد است شماری از نقدها وارد نبوده و قابل پاسخ است.

کارهای انجام گرفته بر کافی

باید اذعان کرد که در میان کتب اربعه، کافی از بیشترین اقبال از سوی دانشوران شیعه برخوردار بوده است. بدون تردید جایگاه بلند این کتاب و قدمت و پیش گامی کلینی در این اقبال مؤثر بوده است. در مجموع کارهای انجام گرفته بر کافی را به استثنای شروح کافی که در دوره تبیین روایات خواهد آمد، می توان به پنج دسته به شرح ذیل تقسیم کرد:

1. تصحیح کتاب؛ این کار توسط استاد حدیث پژوه علی اکبر غفاری و با کمک گروه تحقیق و تصحیح، به ویژه آیه الله ابوالحسن شعرانی با مقابله نسخه های عدیده کافی انجام گرفت.

2. نقطه و اعراب گذاری متن روایات؛ از آن جا که وجود نقطه و اعراب به صورت صحیح در فهم متن روایات بسیار مؤثر است، چنین کاری درباره کافی کاملاً ضروری است، که ظاهراً علامه حسن زاده به این کار اقدام کرده است.

3. تعلیق و حاشیه نویسی؛ بر کافی پانزده حاشیه نگاشته شده که می توان به حاشیه ملا رفیع، حاشیه محمد امین استرآبادی، حاشیه علامه طباطبایی و... اشاره کرد.

4. ترجمه کافی؛ تاکنون بر کافی شش ترجمه ارائه شده که مشهورترین آنها ترجمه محمد باقر کمره ای و دکتر سید جواد مصطفوی است.

5. فهرست نویسی بر کافی؛ سید صدر علاء الملک، سید محمد علی حسینی و سید ابوالقاسم قهپایی از جمله کسانی هستند که فهرستی از ابواب و احادیث کافی فراهم ساخته اند.

ص: 505

6. تلخیص کافی و نگارش کتاب‌ها در زمینه بررسی اسناد و محتویات کافی نیز از جمله کارهای انجام یافته بر این کتاب است. (1)

بررسی اسناد روضه به کلینی

درباره اسناد تمام مجلدات کافی به کلینی هیچ یک از محققان تردیدی روا نداشته‌اند. در این میان تنها ملا خلیل قزوینی معتقد است که روضه از تألیفات ابن ادریس حلی است که اشتباهاً به کلینی منتسب شده است. این دیدگاه از نگاه همه حدیث شناسان مورد نقد قرار گرفته و دلایلی بر رد آن به شرح ذیل ارائه شده است:

1. روایانی که در آغاز سند کافی و از جمله روضه از آنان نام برده شده و کلینی مستقیماً از آنان نقل می‌کند جزء طبقه هشتم یا نهم روایت‌اند و کلینی خود از طبقه نهم است. در حالی که ابن ادریس جزء طبقه پانزدهم است. چگونه ممکن است ابن ادریس که خود در طبقه پانزدهم است بدون واسطه از اشخاصی روایت کند که در طبقه هشتم، یا نهم‌اند.

3. اسانید روایات روضه با اسانید روایات در اصول و فروع کافی یکسان است، که این امر نشان از یکی بودن مؤلف آنهاست.

3. نجاشی و شیخ طوسی که سال‌ها پیش از ابن ادریس بوده‌اند، روضه را جزئی از کافی و تألیف کلینی دانسته‌اند. اگر ادعای تألیف روضه از سوی ابن ادریس (م 598) صحیح باشد، چگونه ممکن است نجاشی و شیخ سال‌ها پیش، از وجود و انتساب این کتاب مطلع باشند.

4. وجود جمله پایانی در کتاب روضه نشان‌گر انتساب آن به کلینی است. (2)

شروح کافی

اشاره

افزون بر حاشیه و تعلیق نویسی بر کافی، شرح‌های متعددی بر این کتاب نگاشته شده است، در مقدمه معجم بحار الأنوار به جز وافی و شرح‌های برخی از روایات کافی،

ص: 506

1-1. برای تفصیل بیشتر ر. ک: کافی، ج 1، ص 30-35 (مقدمه)؛ المعجم المفهرس لألفاظ أحادیث بحار الأنوار، ج 1، ص 65-66.

2-2. ر. ک: خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 535.

23 شرح بر این کتاب معرفی شده است که بخشی از آنها نسخ خطی است. از میان این شروح: شرح صدر المتألهین، شرح ملا صالح مازندرانی، شرح علامه مجلسی، مهم ترین شرح هایی است که بر کافی نوشته شده و از شایستگی بیشتری برای معرفی برخوردارند.

1. شرح اصول کافی از صدر المتألهین (م 1050)

به رغم آن که نام صدر المتألهین با فلسفه اسلامی عجین شده و در آغاز چنین به نظر می رسد که به متون نقلی و حیانی کمتر اهتمام داشته، اما نگرستن در تفسیر 7 جلدی او بر قرآن و نیز شرح متقنی از اصول کافی نشان می دهد که اهتمام او به قرآن و حدیث نسبت به علوم عقلی اگر بیشتر نبوده، کمتر نبوده است.

از مقدمه ملاصدرا بر شرح خود بر می آید که او تنها درصدد شرح اصول کافی بود، نه همه کتاب. (1) او اذعان می کند که ارائه شرحی بر روایات از دغدغه های دیرینه او بود تا آن که بنا به درخواست گروهی از دوستان و برادران دینی به این کار روی آورد. (2)

و از آن جا که کافی را بهترین کتابی می شناسد که روایات را گردآورده، شرح این کتاب را در دستور کار خود قرار داده است. (3) متأسفانه این شرح ناتمام مانده و تا اندکی از کتاب الحجج استمرار یافته و چنان که از توضیح محقق کتاب [خواجهی] بر می آید، عمر مؤلف برای تمام کار کفاف نکرد. (4)

علامه ابوالحسن شعرانی - که افزون بر معقول در منقول نیز دارای اندیشه ای ژرف است - در ذیل آخرین حدیث در شرح ملاصدرا در ستایش از این شرح آورده است:

«این حدیث آخرین حدیثی است که صدر المتألهین شیرازی در اصول کافی توفیق شرح آن را یافته است. . . شرح او پیشگام تمام شرح های دیگر است؛ زیرا تمام آنچه در شرح های دیگر آمده، یا از لفظ و عین عبارت شرح ملاصدرا برگرفته اند و یا با الهام از محتوای شرح او مطالبی را در شروح خود ذکر کرده اند. و هیچ یک از شارحان

ص: 507

1-1 . شرح اصول کافی، ج 1، ص 168.

2-2 . همان، ص 169.

3-3 . همان، ص 166 - 167.

4-4 . همان، ج 2، ص 617.

کافی پس از این حدیث که شرح تحقیقی ملاصدرا بر آن پایان یافته، شرح ژرف و تحقیقی بسان آنچه در این شرح آمده نیاورده اند، مگر ذکر رخدادهای تاریخی، یا تفاسیر لفظی و...» (1).

شیوه صدر المتألهین در شروح روایات بدین گونه است که ابتدا متن کامل روایت را به همراه سند ذکر می کند، آن گاه تمام رجال سند را با استفاده از آراء و منابع رجالیان مورد نقد و بررسی قرار می دهد، سپس به شرح و تفسیر متون روایات و تبیین واژه های دشوار، بیان معارف روایی و... می پردازد و در مواردی که روایات به شرح مبسوطتر و توضیحات فزون تری نیاز داشته باشند، با طرح عناوینی، هم چون تذکره استناریه، تبصره و تذکره، تذنیب و... به طرح مباحث مورد نظر می پردازند. (2) شرح صدر المتألهین نخستین بار به صورت سنگی در یک جلد چاپ شد. آن گاه بخش های کتاب العقل والجهل، بخشی از کتاب الحجبه و کتاب التوحید - با تحقیق محمد خواجهوی - انتشار یافت. در جلد نخست این شرح و در مقدمه ای مبسوط [140 صفحه] مطالب مفید حدیث شناسی از استاد عابدی شاهرودی ارائه شده است. (3)

2. شرح اصول کافی از ملا محمد صالح مازندرانی (م 1081)

ملا محمد صالح مازندرانی از عالمان به نام شیعی در سده یازدهم هجری است. او برای تحصیل به اصفهان آمد و نزد ملا عبداللّه شوشتری و ملا محمد تقی مجلسی دانش آموخت، به خاطر ورع و تقوا و جامع معقول و منقول بودن، مورد توجه استاد خود علامه مجلسی اول قرار گرفت و علامه دختر بزرگ خود به نام آمنه بیگم را - که زنی بسیار عالمه و فاضله بود و در تدوین بحار الأنوار به برادر خود علامه مجلسی دوم کمک شایانی کرد - به عقد او درآورد و حاصل این ازدواج ظهور فرزندان عالم و

ص: 508

1-1. شرح اصول الکافی (ملا صالح مازندرانی)، ج 5، ص 169-170.

2-2. به عنوان نمونه ر. ک: شرح اصول کافی، ج 1، ص 115-123؛ ج 3، [1] ص 138-145 و ص 435-455.

3-3. برای تفصیل بیشتر ر. ک: مقاله شرح صدر المتألهین بر اصول کافی، فصل نامه علوم حدیث، سال هفتم، شماره دوم (24) از نگارنده.

فاضل بوده است. (1)

او در بسیاری از علوم، از جمله ریاضیات، طب، کلام، حکمت الهی تبحر داشت و در مباحث معقول از مشرب و دیدگاه های صدر المتألهین تبعیت می کرد. ملا محمد صالح سرانجام در سال 1081 هجری در اصفهان وفات یافت و در کنار مرقد استاد خود مجلسی اول مدفون شد. (2)

این شرح تنها به تبیین روایات اصول کافی پرداخته و در 12 جلد منتشر شده است.

او در مقدمه شرح خود می گوید: «بر تمام ابواب کافی تعلیق نگاشته بودم. . . و وقتی خواستم آنها را جمع و تدوین کنم، به ذهنم رسید که تمام احادیث این کتاب را فراتر از حد ایجاز و اطناب شرح دهم». (3)

استاد علی اکبر غفاری در معرفی این شرح چنین آورده است: «این شرح بهترین شرح کافی از نظر چینش و سودمندترین شرحی است که به دور از افراط و تفریط نگاشته شده است». (4)

شرح ملا صالح، شرحی مزجی است، شارح نخست روایات را تحت عنوان «الاصول» ذکر می کند، آن گاه با آوردن عنوان «الشرح» ابتدا به صورت مختصر به بررسی رجالی راویان می پردازد و آن گاه با ذکر بخش هایی از متن روایات به شرح آنها می پردازد.

3. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول از علامه محمد باقر مجلسی (م 1111)

مرآة العقول تنها شرحی است که به طور کامل به تبیین روایات کافی؛ اعم از اصول و فروع آن پرداخته است. از این نظر می بایست آن را بهترین و جامع ترین شرح بر کافی دانست. و در میان آثار فراوان مجلسی پس از بحار الأنوار می توان آن را مهم ترین تألیف مجلسی دانست.

علامه مجلسی در مقدمه کتاب از این که عالمان عصرش دچار پراکندگی رأی شده

ص: 509

1-1. شرح اصول کافی، ج 1، ص 2-3 (مقدمه).

2-2. همان، ص 3.

3-3. همان، ص 17.

4-4. همان، ص 5.

و به جای روی آوردن به قرآن و سنت به مباحث عقلی روی آورده و جهالت منکران شرایع نبوت و رسالت را حکمت نامیده اند، ابراز شکایت می کند (1) و اعلام می دارد، که تمام وقت و همت خود را صرف فهم روایات اهل بیت علیهم السلام کرده است و بر کتاب های روایی به صورت پراکنده حاشیه زده و بنا به درخواست برادران ایمانی به گردآوری این شروح پرداخته و در آغاز کار شرح کتاب کافی را به انجام رسانده است. (2)

طبق تصریح علامه او مرآة العقول را بنا به درخواست فرزند خود محمد صادق نگاشته است. (3)

علامه شیوه خود را چنین معرفی کرده است: «به صورت مختصر به بررسی رجالی راویان پرداخته؛ الفاظ دشوار را شرح کرده و معارف روایی را تبیین نموده و گفتار برخی از شارحان کافی را نقل کرده است». (4)

علامه در شرح خود در صدر صفحه، متن روایات را ذکر می کند، آن گاه در ذیل صفحه با آوردن عباراتی هم چون صحیح، حسن، موثق و... درجه اعتبار، یا عدم اعتبار روایت را توضیح می دهد، آن گاه به تفصیل به مباحث لغوی و فقه الحدیثی می پردازد.

کتاب مرآة العقول حاوی عالی ترین مطالب در زمینه فهم روایات است. (5) این شرح در 23 جلد منتشر شده است.

تعلیقۀ میرداماد بر بخشی از اصول کافی، و الشافی فی شرح اصول الکافی از شیخ عبدالحسین مظفر، از جمله شرح های مهم کافی هستند.

ص: 510

1-1) . مرآة العقول، ج 1، ص 1 - 2.

2-2) . همان، ص 2 - 3.

3-3) . همان، ص 3.

4-4) . همان، ص 3.

5-5) . نگارنده دو مقاله در معرفی محتوایی این کتاب نگاشته است. ر. ک: مقاله: علامه مجلسی و تعامل با روایات تفسیری، علامه مجلسی و نقد دیدگاه های فلسفی، فصل نامه علوم حدیث، سال ششم، شماره چهارم (22) و سال هفتم شماره چهارم (26) .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

